آذربایجان کلاسیک أدبیاتی

امیر سروری

ترکی- فارسی

دیوان اشعار



تصحیح و پژوهش: فیروز رفاهی علمداری

امیر سروری

دیوان اشعار

ترکی- فارسی

براساس نسخه دستنویس
دانشگاه ایالتی کالیفرنیا
بشماره ۳۲۷

تهران
۱۳۹۹



وضعیت فهرست نویسی فیپا

سرشناسه : امیر سروری ، قرن نهم

عنوان و نام پدیدآور : دیوان اشعار دیوان ترکی–فارسی/ امیر سروری؛

مقدمه و تصحیح فیروز رفاهی علمداری

مشخصات نشر : اردبیل ، ساوالان ایگیدلری

موضوع: شعر ترکی–فارسی – قرن نهم قمری persian poetry ۱۵th century

رده بندی کنگره: PL۳۱۴

رده بندی دیویی: ۸۹۴/۳۶۱۱

مشخصات ظاهری : ۴۴۸ صفحه

شابک : ۹۷۸–۶۲۲–۶۷۳۹۷۳–۳

شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۲۴۴۰۸







دیوان امیر سروری

مقدمه و تصحیح: فیروز رفاهی علمداری

ناشر: ساوالان ایگیدلری

سال نشر: ۱۳۹۹ چاپ اول

تیراژ: ۵۰۰

قیمت: تومان ۶۵۰۰۰۰

شابک: ۳- ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۳۹۷۳

Firuzrefahi@gmail.com

ايچينده کيلر

سروری و زندگانیش

سروری از شعرای غزلسرای توانمند ادبیات ترکی آذربایجانی است، که آثار و نوشته هایش مورد توجه و دقت نظر قرار نگرفته است. "دیوان سروری شرقی" برای نخستین بار آشکار و منتشر میشود. اشعار بسیاری از سروری در مجموعه های اشعار و در جنگ ها ضبط است. درمورد تبحر و توانایی سرایش سروری قدما تعابیر نیکویی بکار برده اند. لیکن متاسفانه تاکنون در مورد دیوان وی اطلاعات مکفی در دست نبوده است.

سروری که در تذکره های عثمانی سروری عجمی، سروری شرقی، سروری چلبی و سروری افندی نیز خوانده شده است، در اوایل حکومت صفویان پس از اشغال تبریز توسط سلطان سلیم بهمراه بسیاری از علما و ادبا به دیار روم رفت و تا اواخر عمر درآنجا زیست و مورد توجه و محبت شعرا، علما و دولت مردان قرار گرفت. در آنجا به شغل منشیگری و انشاء مشغول شد. در اشعارش اشارات بسیاری به سلطان سلیم نقل است و با توجه به تمجید وی از سلطان سلیمان روشن است که در زمان سلیمان قانونی نیز زیسته و اشارات بسیاری به وی در اشعارش دیده میشود. مضمون اشعارش کله از پادشاه و تلاش برای جلب توجه وی است. وی نظیره هایی به نام ساطان سلیم (تخلص سلیمی) و جانشینش سلطان سلیمان (تخلص محبی) سروده است[1]. عاشق چلبی اشاره میکند که سروری در فقر و نداری گذراند و در عالم سیاحت وداع کرد[2]. در مورد تاریخ تولد وی تاکنون هیچگونه اشاره‌ای در دست نبوده است. حسن چلبی مینویسد که سروری در زمان سلطان سلیم دارالفانی را وداع کرده است. در کتاب مولفین عثمانی گفته میشود که اواخر عمرش به دورۀ سلطنت سلطان سلیمان (۹۷۰-۹۳۰ هجری) رسید. از طرف دیگر گفته میشود که در اواخر سلطنت شاه اسماعیل (۹۳۰ هجری) به دیار باقی شتافت. البته ما در پی تتبع کتب قدیم توانستیم به تاریخ وفات وی دست یابیم.

در کتب ادبیات ایران درمورد سروری هیچ مطلبی نوشته نشده است، لیکن تذکره نویسان عثمانی درمورد او اشاراتی دارند.

---

[1]. در صفحات بعدی در جدولی اشعار نظیرۀ سروری بدو سلطان مزبور ارائه شده است.
[2]. عاشق چلبی، دستنویس پاریس ص. ۱۵۱

در تذکره هشت بهشت یا تذکره سهی که به سال ۹۴۵ هجری نوشته شده و جزو نخستین تذکره های تالیف شده در آناطولی است به نام سروری عجمی یا شرقی برنمیخوریم[۱]. لیکن در این تذکره شرح حال مولانا سروری (افصح الدین) به تفصیل بیان شده و وی را آراسته فضل و کمال و پیراسته اسلوب و شعر و معانی و بدیع و بیانش را بی نظیر و در جمیع امور صاحب تدبیر دانسته است. سهی بیگ می نویسد که افصح الدین سروری در مدرسه قاسم پاشا به تدریس مشغول بوده است. و این بیت را از وی نقل کرده است:

کرم اولوب سه یوزکه ایکنده همتالنمسون،
بلسن اکسکلکنی ایکنده رعنالنمسون.
بزده قوللارنده کز اول شاهک ایدیکیم رقیب،
اولولانوب دلبره ایکنده پاشالنمسون.[۲]

نمونهٔ شعری که در تذکره بنام افصح الدین سروری اهل کلیبولی نقل شده، متعلق به سروری عجمی است و در دیوان نسخه کالیفرنیا به خط خود سروری بصورت کامل ثبت شده است.

هشت سال پس از تالیف تذکره سهی در تذکره لطیفی (۹۵۳ هجری) در مورد سروری شرقی چنین نقل است: " *ولایت شرقندر. بعضیلر رومی در دیرلر. سلطان سلیم دورنده گچدی. غایتده مطبوع اشعاری و مخیل گفتاری واردر. طرز غزلده نظیری معدوم و عدیلی نامعلومدر. مصرع: «تا معنبر کاکلک خورشیده صالمشدر کمند». بو غزل که سلطان سلیمه اسناد ادرلر بونک اشعارندن و جملهٔ گفتارندن در. هم دیواننده بولدقدن غیری ، طرز و روش کلامی بو خصوصه شاهدر. وله*

چشم پر خونمده خالک عکسی ای آرام جان
مسکه بکزر کیم قزل والاده ایتمشلر نهان

و *بو شعر شورانگیز دخی آنک اشعاردندر:*

قامتم غمدن بوکلدی سنبل پر تاب تک
کوزلرم قانیله طولدی لالهٔ سیراب تک
جنگ ایچون هر دم دل خارادن اول سرو روان

---

۱. سهی بیگ که خود نیز شاعر بود و دیوانی هم دارد بیوگرافی ۲۴۱ شاعر پیش و زمان خود را به اسلوبی یکنواخت نامبرده و بنظر برخی، او شعرا را نه بر اساس معروفیت بلکه سلیقه شخصی انتخاب کرده است.
۲. تذکره سهی بیک، نسخه دستنویس کتابخانه ملی پاریس، ص. ۸٤

طاش صاقلر سینهٔ سیمین اچنده آب تک
عشق کوینده نمد پوشم که نعل و داغدن
هر طرفدن جسمم اوزره اولمشدرر قلاب تک[۱]

نظیره مولفدن:

قامتم غمدن بوکلدی درد ایله دولاب تک
آقدی گوز کوز دیده دن اشک روانم آب تک
یارک آردنجه یوررسه م اختیاری صانمه کز
جذبهٔ زلفی بنی طورمز چکر قلاب تک
عارضی صانمک که ذاتیدر کوکلده نار عشق
آتشم صودن سوینمز لالهٔ سیراب تک[۲]

در همین تذکره پس از شرح زندگی کلیبولی سروری افندی بیت زیر مثال آورده شده است

بوسه که جان ویرمشکین ویردی بوسه ک باکه جان
لعکی ای غنچه لب معنیده اوپدم رایکان.

این بیت متعلق به سروری شرقی است و در دیوان وی دیده میشود. بعدها سایر تذکره نویسان مکرر این اشتباه لطیفی را در تذکره هایشان تکرار میکنند.

عهدی بغدادی در "گلشن الشعرا" (۹۷۱ هجری) درمورد سروری کلیبولی مطالب مفصلی ذکر میکند و او را عالم و فیلسوف میشمارد و اشاره میکند که اگرچه شعر هم سروره است، ولی اشعارش به حد قدرتش در علم نیست و چند بیتی ازو مثال می آورد. لازم به ذکرست که عهدی هنگام سفر در دیار عثمانی کلیبولی سروری را ملاقات میکند، لیکن سروری عجمی در آن زمان درقید حیات نبوده است. عهدی سه بیت از سروری افندی نقل میکند که دو بیتش متعلق به سروری شرقی است. این دو بیت در دیوان سروری شرقی ثبت هستند:

فاش اولوبدور کون کبی سرم بنم ای آفتاب
دود آهمدر اولان اورتاده بیر پاره حجاب[۳].

---

[۱]. بو شعر کالیفرنیا آلیازماسیندا یوخدور.
[۲]. تذکره الشعراء منلا لطیفی.، نسخه دستنویس کتابخانه ملی پاریس شماره ۲۹۷، ص. ۲۳٤..
[۳]. بو بیتلر نظمی و پروانه مجموعه لرینده وار و عهدی ده اونلاردان آلمالیدیر.

عاشقم کون یوزکک نقشنده شاهم ازلی،
سنی نقاش ازل قدرت الیله یازلی.

نوش قل کل برو باشدن بو کوزم یاشندن[۱]،
که دمشلر صنما صویی بیکار باشندن[۲].

عاشق چلبی در تذکره "مشاعیر الشعرا" (۹۷۶ هجری) در مورد سروری چنین نقل میکند: "*دیار عجمدن رومه مَناسب عالیه اومه کلمش، بعضی علومدن سندی و سایر معارفدن یدی واریمش. عالم سیاحتده فقر و فلاکتده وجود هبایه و عمری فنایه وارمشدر. غزل:*

بیستوندا برق کللـه لالۀ حمرایه بق،
پرده های دیدۀ فرهاد غم فرسایه بق
کر چمنده لاله اوراقنده کورسک داغ غم،
فی المثل کوکده شفق ایچره توتلمش آیه بق.

مطلع:

تا که سودای سر زلفک مکانیدر کوکل،
شاهباز لامکانک آشیانیدر کوکل.

ولـه:

چشم پرخونمده خالک عکسی ای آرام جان،
مشکه بکزر که قزل والاده ایلرلر نهان.

قصیده :

سلخ اولدی ماه روز و کوستردی تاب عید،
عرض ایلدی جهانه تمام آفتاب عید.
فلک سپهر دولتیله اوملغه سوار،
ماه نوی ایدندی مرصع رکاب عید.
یر یر فشکلر آتدی روان کیجه هر ملک،
ظاهر ایدر سماده صنورسن شهاب عید.
سلطان بر و بحر سلیمان بن سلیم،
قلدی هلالی رخشکه نعل دواب عید

---

[۱]. تذکره گلشن شعرا، عهدی بغدادی، نسخه دستونیس کتابخانه ملی فرانسه، ص. ۳۵
[۲]. عهدی بغدادی ، گلشن الشعرا، ص. ۳۵

عیدیه کر عنایت اوله بن فقیره جاه،
قدر اوله کیجه روز اوله بی ارتیاب عید[۱].

حسن چلبی نیز در تذکره الشعرا (تالیف ۹۹۴ هجری) در مورد سروری چنین مینویسد: ولایت عجمدندور. سولطان سلیم ماضی زماننده فوت اولوب، « *بو دنیانک سروری فی الحقیقه عین سروردور*» *دیو عقبایه سَرور اولماق قصدیله سر ویرمیش‌در و بو عالم فناده نامراد اولمغله مراد حقیقی یه ایرمش در* .*کرچه اشعاری بیشماردر، لاکن لایق قبول بعض مطلعی وارد* . *بو شعر انک در*. *بیت:*

دیدهٔ پرنمده خالک عکسی ای آرام جان
مسکه بکزر کم قزیل والاده اولمشدور نهان[۲]

در تذکره "ریاض الشعرا" (تالیف ۱۰۱۸ هجری) محمد ریاضی نیز مانند سایر تذکره نویسان پس از شرح احوال کلیبولی مصطفی سروری شاعری که بر دیوان حافظ شرح نوشته است، ضمن ارائه نمونه اشعار وی ، اشعار "سروری"شرقی را بعنوان مثال ذکر میکند. اشعاری که ریاضی در تذکره اش ذکر کرده است عبارتند از:

"*نظم*

سروری یولکه خرج ایتدی وارین،
غمن یر اولدوکندن صنکره وارث.

وله

دل آنکچون دود آهندن جهانی تار ایدر،
یارنی اغیار ایله کوردکیندنک عار ایدر.

وله

بوسه که جان ویرمشکن وردی بوسه ک باکه جان،
معنیده ای غنچه لب لعلکی اوپدم رایکان[۳].

قاسم پاشادا بینا اندیکی مسجد حزینه سینده مدفوندور"[۴].

---

[۱]. عاشق چلبی، دستنویس پاریس ص. ۱۵۱
[۲]. تذکره الشعرا ، حسن چلبی ، نسخه دستنویس کتابخانه ملی فرانسه، ص. ۲۵۷
[۳]. دیواندا اولکی غزللر عینن وار و بو غزل دیوندا بئله دیر:
جانم الدک بوسه ویردک ویردی بوسه باکه جان   اغزکی معنیده ای عیسی دم اوپدم رایکان
[٤]. Riyazul-Şuəra Təzkirəsi, Məhəməd Riyazi, ٢٠١٧, KT Bakanlığı ٥٣٤, s.١٨٠

در کنز الاخبار درمورد سروری چنین میخوانیم: "*ولایت شرقده نشو و نما بولمش. کندی طورنده کی شعرایه اکثر اشعاری پسندیده ایدوکی ظاهر اولمشدور. طرز لغتده داها نیچه اشعاری واردور. اکثر پسند و تحسینه سزاواردور. من نظمهی*

قامتدن غمدن بوکلدی سنبل پر تاب تک
کوزلروم قان ایله طولدی لاله سیراب تک.

وله:

تا که سودای سر زلفک ومکانیدر کونکل
شهباز لامکانک آشیانیدر کونکل"[۱]

محمد ثریا در "سجل شعرای عثمانی" او را سروری چلبی مینامد و مینویسد:" *عجم دیارندن اولوب رومه هجرت ایتدی. اواخر (عمر. ف.ر.) سلطان سلیمان خان قانونی یه یتشدی. شاعردر*[۲]. بدین ترتیب عمرش تا اواخر سلطنت سلیمان کفاف کرده است.

شمس الدین سامی در "قاموس اعلام" ذیل شرح حال مصطفی سروری اشاره مختصری به سروری شرقی میکند و مینویسد: " *قدماء شعرادن دیکر بر* ***سروری*** *ده واردر که عن اصل ایرانلی اولوب، یاوز سلطان سلیم خانه انتساب ایتمشیدی. شو بیت آنکدر:*

دیدۀ پر نمده خالم عکسی ای آرام جان
مسکه بکزر کیم قزل والاده اولمشدر نهان"[۳].

مجموعه جالب توجهی به شماره ۲۷۱ در کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود که در آن مجموعه نام شعرا و سپس تاریخ فوت هر شاعر با ماده تاریخی ثبت شده و سپس اشعاری از آن شاعر ضبط شده است ، درین مجموعه ، در مورد سه شاعر به نام "سروری" چنین اشاره شده است:

" ***سروری*** *دیوانی کوریلوب بو بیتی یازیلدی:*

چشم پرخونمده خالک عکسی ای آرام جان
مشکه بکزر کم قزل والاده ایلرلر نهام

---

۱. Ali , Kenzul ahbar, s. ۹۷

۲. محمد ثریا، سجل عثمانی یاخود تذکرۀ مشاهیر عثمانیه،اوچنجی جلد، مطبع عامره استانبول،۱۳۱۱،ص. ۱۲

۳. قاموس الاعلام، محرری ش. سامی، جلد ٤، استانبول ۱۳۱۱، ص. ۲۵۵۸

سروری افندی طقوزیوز التمش طقوزده (۹۶۹) فوت اولمشدر تاریخ «کتدی جهاندن سروری». بو ابیات انکدر:

یرده کوکده مثلک اولماسن دیو ای آفتاب
سایه کیله مهری کوسترمز حجاب اولور سحاب
سروری یولکه خرج ایتدی وارین
غمن یر اولدوکندن صکره وارث
بوسه که جان ورمشکن وردی بوسه ک باکه جان
معنیده ای غنچه لب لعلکی اوپدم رایکان

سروری *بو شعر انکدر:*

شول عرق کم اول کل اندامک یکاغندن چقر
سلسبیلک عیندر فردوس باغندن چقر
هر نفس اویمق دلر بی ناله و افغان
بو هوایی مطربا آنک دماغندن چقر" [۱]

از مطالب بالا روشن است که در مورد سه شاعر به نام "سروری" سخن گفته شده است. شعر ذکر شده برای "سروری" اول در دیوان اشعار سروری شرقی وجود دارد، اما درمورد وفاتش چیزی گفته نشده است. نکته مهم اینست که قید شده وی صاحب دیوان است و محرر مجموعه دیوان را ملاحظه کرده و این شعر را نمونه انتخاب کرده است. در مورد "سروری افندی" تاریخ فوتش ۹۶۹ هجری ذکر شده ، اشعار ذکر شده به سروری عجمی تعلق دارد و در دیوان مدون ما نیز وجود دارد. "سروری" بعدی شاعر دیگری است و اشعارش نیز در دیوان تنظیمی ما وجود ندارد. تاریخ وفات وی نیز ذکر نشده است. از طرف دیگر عاشق چلبی در تذکره اش که به سال ۹۷۶ هجری تدوین کرده است او را شاعر متوفی میداند و مینویسد که سروری در فقر و فلاکت به دیار باقی شتافته است. محمد ثریا نیز مینویسد که سروری تا اواخر عمر سلطان سلیمان زیسته است. سلطان سلیمان در سال ۹۷۰ هجری فوت شده است. با توجه به این مطالب میتوان سال وفات "سروری" را بطور شرطی ۹۶۹ هجری دانست. درمورد تولد وی نیز اطلاع دقیقی در دست نیست. در کتب متقدمین گفته شده است که وی در زمان سلطان سلیم به دیار عثمانی رفته است. عاشق چلبی میگوید که وی برای یافتن منصب عالی به روم سفر کرده است. از فحوای این بیان

---

[۱]. مجموعه اشعار شماره ۲۷۱ کتابخانه ملی پاریس ص. ٤٢ (این مجموعه در کاتالوگ "لغت نعمت الله" نامیده شده است).

میتوان استباط کرد که وی دارای تحصیلات بوده و به عنوان شاعر شهرتی بهم زده بوده است. دو نسخه دیوان واتیکان و دیوانچهٔ کتابخانه سلیمانیه در دوران اقامت سروری در ایران سروده شده اند. زبان و سبک نوشتاری و محتوی اشعارش در این دو دیوان بیشتر رنگ و بوی طریقت و مذهبی دارند درین دوران سروده شده اند. اکثر اشعار این نسخ در دیوان نسخه کالیفرنیا دیده نمیشوند. و وی در دوران پیری که دیوانش (نسخه کالیفرنیا) را به خط خودش مدون کرده این اشعار را به خاطر نیاورده و تعداد بسیار اندکی را هم که بیاد آورده با اندک تفاوت واژگانی ضبط کرده است. به توجه به دوران حکومت سلطان سلیم و اشغال تبریز توسط وی و کوچاندن ادبا، شعرا، خطاطان و نقاشان و افراد صاحب نام تبریز به دیار روم احتمال کوچ "سروری" به روم درین سالها محتملتر بنظر می آید. از طرف دیگر وجود اشعار سروری در "مجموعه "نظمی" که در سال ۹۳۰ گردآوری شده و در آن بیش از یکصد "غزل سروری" ضبط شده است نشاندهنده شهرت وی (وشاید هم حضور وی) در دیار روم دران سالها بوده است. با درنظر کردن این اتفاقات تولد وی در اواخر قرن نهم هجری واقع شده است. اشعار وی در ستایش شاه اسماعیل نشان میدهد که در زمان این سلطان شهرتی بهم زده بوده است.

محمد نائل تومان آخرین تذکره نویس عثمانی در "تحفهٔ نائلی" که در ابتدای قرن بیستم نگاشته و به حروف عربی منتشر کرده است، در بارهٔ مصطفی سروری مطالبی مینویسد و او را معلم شاهزاده مصطفی فرزند سلطان سلیمان قانونی معرفی میکند. لیکن سه بیتی را که به عنوان شاهد اشعار مصطفی سروری ارائه میدهد هر سه متعلق به سروری شرقی است و درین دیوان ذکر شده است. بیت ها با مصرع " فاش اولوبدور کون کبی سرم بنم ای آفتاب" و "یرده کوکده مثلک اولماسون دیو ای آفتاب" و " دیدهٔ یار تاثیر ایدر اسم مسمایه ولی" آغاز میشوند. نائلی در مورد "سروری"شرقی به مطالب بسیار مختصری کفایت کرده مینویسد:" *عجم سروری و یا سروری شرقی یاوز سلطان سلیم اول دورنده وفات ائتدی.*

چشم پرخونوندا خالین عکسی ای ارام جان،
میسکه بنزر کم قزل والاده اولموشدور نهان.
******
ای کونکل کل دیدهٔ تحقیق ایله اشیایه باخ،
کثرت صورتده وحدت کوسترن معنایه باخ."[۱]

---

۱ .Mehrican Odabaşı, Tuhfe-I Naili metin ve muhteva, YL Tezi, Cumhuriyet Üniversitesi, s. ۳۴۷-۸

علاوه بر مطالبی که قدمای عثمانی در تذکره ها در مورد سروری شرقی نوشته اند، محققان معاصر ترکیه نیز مطالب مختصری که عمدتا تکرار اطلاعات گذشتکان است را ابراز و تعدادی از غزلهای او را منتشر کرده اند.

سهی بیک در سال ۹۵۳ هجری درمورد دیوان وی اشاراتی دارد و مینویسد غزلی که به سلطان سلیم استناد میکنند متلق به سروری است و در دیوان وی وجود دارد. بدین ترتیب دیوان شاعر که در زمان حیات وی در دسترس بوده است،گویای شهرت وی میباشد. لیکن دیوان کاملی از وی تاکنون در دسترس ما نبوده است. اینک با کشف دیوان کامل سروری (یا نسبتا کامل) در کتابخانه دانشگاه کالیفرنیا ، اقدام به انتشار آن میکنیم. تاکنون درمورد دیوان اشعار سروری شرقی اطلاعی محدودی در دست بود. تنها میدانستیم که، دیوانچۀ ناقص وی در کتابخانه سلیمانیه مجموعه حاجی محمود افندی بشماره ۳۷۷۷۷ نگهداری میشود. این نسخه شامل ۲۵ ورق و حاوی ۹۰ غزل و ۳ مربع شاعر در مجموع ۶۶۷ بیت است. علیرغم ناقص بودن این نسخه خانم سائوله شریف بیک اوا در سال ۲۰۰۱ تز فوق لیسانسی براساس آن نوشته است. این تنها کار جدی درمورد سروری در ترکیه بشمار میرود[۱]. دیوان ناقص دیگری از وی در کتابخانه واتیکان وجود دارد، که آنهم دارای ۱۴۸ برگ و حاوی ۹۳۱ بیت اشعار وی است. این دیوان در صفحات میانی نیز افتادگی دارد. اکثر اشعار دیوانچه سلیمانیه در دیوان واتیکان وجود دارد و اشعار انها مشترک است. ما در تنظیم دیوان سروری ازین دیوانها بهره برده ایم.

در "مجموعه نظائر" نظمی ادرنوی که در سال ۹۳۰ هجری گردآوری شده است به اشعار بسیاری بنام سروری برمیخوریم. درین مجموعه اشعار ۳۶۰ شاعر گردآوری شده ، که ۱۸ شعر آن بنام سروری عجمی و ۱۰۷ شعر دیگر بنام سروری (مدرس) نوشته شده است. بیشتر اشعاری که بنام سروری مدرس ضبط شده است، متعلق به سروری شرقی است. سروری افندی (مدرس) که عالمی فیلسوف مسلک بوده تالیفات بسیاری در علوم زمانه دارد، لیکن از بابت شاعری اشعار او را متوسط میشمارند. در مقایسه اشعار "دیوان سروری" با اشعار مندرج در "مجموعه نظائر" نظمی از مجموع ۱۰۷ شعر که بنام سروری مدرس قید شده است ، تنها ۸ غزل در دیوان مشاهده نشد و الباقی همگی متعلق به سروری شرقی است و در مجموعه بنادرست بنام سروری مدرس ضبط شده است. از تعداد ۱۸ شعری که

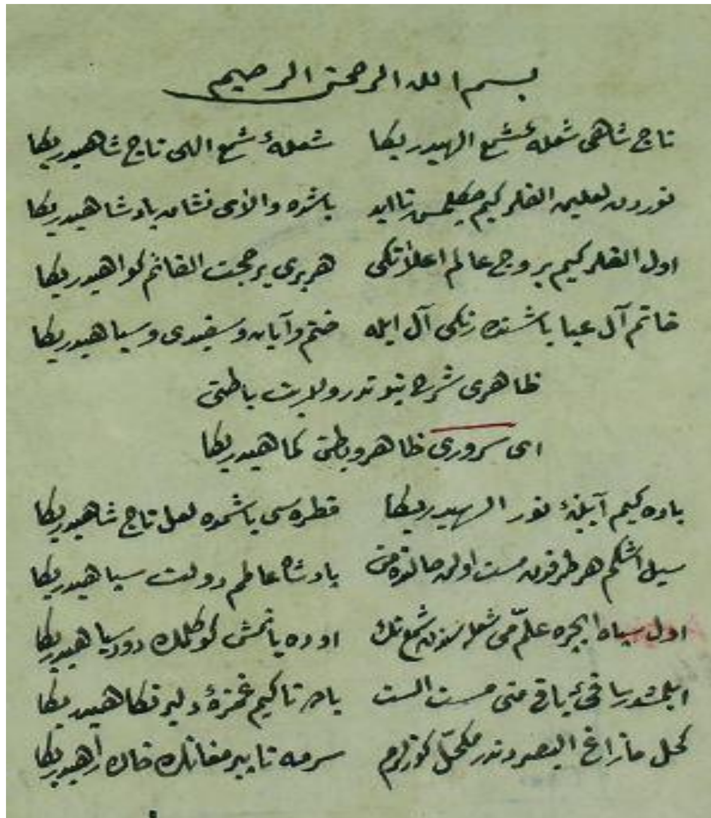
[۱].Şaripbekova, Saule (۲۰۰۱).*Acem Sürûrî ve Divançesi*. Yüksek Lisans Tezi. Ankara: Gazi Üniversitesi, ۳۱۰ s.

بنام سروری عجمی قید شده است، ۸ شعر در دیوان دیده نمیشود و الباقی در دیوان سروری شرقی وجود دارد. البته با توجه به واژه ها، ترکیبها و اسلوب نوشتاری و مضمون پوئتیکایی اشعار به جرأت میتوان ادعا کرد، که همگی آنها به سروری شرقی (عجمی) تعلق دارند و بهمین جهت در پایان کتاب در بخش اشعار ضمیمه سروری علاوه شده است.

در "مجموعه پروانه " بقلم پروانه ابن عبدالله که در سال ۹۶۸ هجری نوشته شده است نیز به اشعار سروری با عنوانین سروری (۷۴)[۱]، سروری چلبی (۴۱)، سروری چلبی افندی (۲)، سروری افندی (۱۵)، سروری افندی کلیبولی (۱) و سروری عجمی (۳) بر میخوریم. درین مجموعه نادر تعداد ۱۳۵ غزل بنام سروری ضبط شده است[۲]. ازین غزلها ۱۶ غزل در دیوان سروری دیده نمیشود. لیکن ۱۱۳ غزل دیگر در دیوان وجود دارد و تفاوتهای جزیی میان غزلهای دیوان و غزلهای مجموعه در پانویس صفحات درج شده است. غزل هاییکه در دیوان نیستند در انتهای کتاب در بخش اشعار ضمیمه اضافه شده اند. محقق ارجمند کامل علی کیناش در جداول استخراجی قید کرده است، که دو غزل سروری (غزل شماره ۳۹۲۴ و ۴۰۳۸) غزل هایی هستند که سایر شعرا (مثل خیالی، محبی، روانی، سبزی، سنانی، بیماری، ذاتی) برای آنها نظیره نوشته اند. و سایر اشعار سروری سروده هایی هستند که وی بر اشعار شعرای دیگر نظیره سروده است. البته در برخی موارد این امر صدق نمیکند و اشعاری که در مجموعه پروانه نظیره تلقی شده اند بر اساس اشعار مندرج در دیوان، که بقلم خود شاعر است، نظیره نیستند و اشعار مستقل سروری شمرده میشوند. براساس جداول آن محقق ارجمند سروری برای شاعرانی مانند احمدپاشا (۲۳)، نجاتی (۲۱)، نظامی (۱۰)، احمدی (۹)، سلطان جم (۸)، شیخی (۷)، جعفر چلبی تاجی زاده (۵)، عطا (۴)، قادری (۴)، حفی (۴)، روانی (۳)، خیالی (۲)، حیرتی (۲)، ساطان سلیم با تخلص سلیمی (۲)، مسیحی (۲)، رسمی (۲)، شوقی (۲)، عدلی (۱)، محمودپاشا با تخلص عدنی (۱)، آهی (۱)، عطایی (۱)، بهاری (۱)، سلطان قورقود با تخلص حارمی (۱)، خضری ینی حصاری (۱)، اسحق چلبی (۱)، کمال پاشازاده (۱)، کمالی زرد (۱)، سلطان سلیمان قانونی با تخلص محبی (۱)، نجمی (۱)، قاسم پاشا با تخلص صافی (۱)، صالح چلبی زاده (۱)، سلیقی (۱)، شمعی (۱)، وصفی (۱)، وفایی (۱)، ذاتی (۱)، زلالی (۱)، شاعر مجهول (۱) نظیره گفته است.

---

[۱]. اعداد داخل پرانتز تعداد غزلیات مجموعه را با آن عنوان نشان میدهد.
[۲]. Pervane Bey Mecmuası, Pervane b. Abdullah, Hazırlayan Kamal Ali Gıynas, Kültür Eserleri Dizisi-٤٤٧, http://ekitap.kulturturizmşgovştr



بسم الله الرحمن الرحیم

صفحه اول نسخه استانبول

در مجموعه اشعاری که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۶۱۵۳ تحت عنوان "مجموعه" نگهداری میشود اشعار شعرای دورهٔ صفویه و از آنجمله "سروری" مشاهده میشود. درین مجموعه ۳۷ غزل و یک مسمط سروری بچشم میخورد که با اندک تفاوت در دیوان نیز مشاهده میشوند.

علاوه بر آن در مجموعه ها و جنگها غزلهای متعدد بنام سروری ضبط است[1]، که درمورد تعلق آنها به سروری شرقی کار علمی انجام نگرفته است. دکتر نزهت ارکون در سال ۱۹۵۵ با استفاده از "مجموعه نظایر" ده غزل سروری را منتشر کرده است. وی مینویسد، که در

---

[1]. برای مثال در کتابخانه ملی فرانسه در جنگ شماره ٦٧٥ (ص. ٢٥٩) غزلی از وی ضبط است.

"تذکره اسرار دده" مولف سروری را شاعر مولوی مسلک شمرده ، لیکن هیچ دلیلی یا شاهدی براین مطلب ذکر نشده است[1].

در کتاب "مجموعه اشعار شعرای علوی-بکتاشی" نیز ضمن ارائه شش غزل سروری بدون ارائه هیچ منبع و ماخذ معتبر وی را جزو شعرای علوی-بکتاشی قلمداد کرده و مینویسند:" *کرچک کیملیگی تام اولاراق بیلینمیین بو جوشغولو بکتاشی اوزاندان، اسرار دده تذکره سینده هیچ بیر دایاناق گوستریلمدن مولوی دییه سوز ائدیلمکتدیر.*" و سپس غزلهای زیر را به عنوان نمونه تمثیل کرده اند:

عالم الاسماء که کلدی ادمه آللهدن،
اول کنایتدیر بیان علم فضل اللهدن. (غزلین کاملی ٠ص. ٢۶٧)

و

اول منم که یوز طوتوب آیینهٔ انسانه من،
فضل رحماندن اریشدیم صورت رحمانه من. (ص. ٢۶۶)

و

ای جمالک آفتاب مطع صبح ازل،
مصحف حسنک بیانیدر کتاب لم یزل. (ص. ٢١۶)

و

ای خطک خضر و دهانک چشمهٔ حیوانیمز،
عارضک عرش و یکاغنک صورت رحمانیمز. (ص.١۶٧)

و

قامتنم غمدن بوکلدی سنبل پرتاب تک،
کوزلرم قانیله دولدی لالهٔ سیراب تک. (ص. ٢٠۴)

و

ای جمالک قل هوللـه وی یکاغنک والضحی،
قاف و القران صاچندر طلعتین بدر الدطی."[2] (ص.۶٨)

---

[1]. Ergun,S.Nüzhet(١٩٥٥).*Bektaşi Şairleri ve Nefesleri*.C. ١.İstanbul,Maarif Kitaphanesi.
[2] .İsmail Özmen, *Alevi-bektaşi Şiirleri Anholojisi, cilt* ١, Kultur Bakanlığı-٢٠٦٢,Ankara ١٩٩٨, s.٤٠٩

در جمهوری آذربایجان در مجموعه بیست جلدی "مجموعه ادبیات کلاسیک آذربایجان" در جلد سوم درمورد سروری اشاره مختصری شده و سپس ۴ غزل وی به عنوان نمونه ارائه شده است. مولفین کتاب مزبور "سروری" را شاعر صوفی مسلک و پیرو مکتب نسیمی و حروفیان شمرده، چنین مینویسند: *" اونون حروفی گؤروشلرینی تبلیغ ایدن شعیرلری چوخ مشهوردور. خصوصن شاه اسماعیل ختایی حاکمیت باشینا گلدیکدن سونرا اوز فعالیتلرینی داها دا سربست سؤیله مییه ایمکان تاپیر. سلطان سلیم اوردولاری تبریز شهرینی توتدوغدان سونرا علم-صنعت آداملاری ایله بیرلیکده سروری ده تورکییه یه گوندریلمیشدیر. او بورادا دا بیر شاعیر کیمی بؤیوک شوهرت قازانمیشدیر"*[۱].



صفحه نخست نسخه واتیکان

[۱] .Azərbaycan Klassik Ədəbiyyatı Kitabxanası, ۳-ci cild, Bakı ۱۹۸٤, s. ٤۹۰

در سالهای اخیرا با سفر گروهی از محققان آذربایجانی به واتیکان و پژوهش نسخ دستنویس ترکی آذربایجانی کتابخانه واتیکان[۱] به نسخه مختصری حاوی اشعار سروری شرقی دسترسی یافتند و دکتر کریم پاشایف ضمن نشر مقاله ای به معرفی نسخه دستنویس "دیوان سروری عجمی" اقدام و تعدادی از غزلهای وی را منتشر کرد. محقق آذربایجانی سروری را پیرو مکتب نسیمی و فضل اللـه نعیمی میداند. این نسخه دستنویس شامل ۱۸۴ ورق است که حاوی ۹۳۱ بیت از غزلهای شاعرست. نسخه بسیار بدخط و تاحدی ناخوانا است. این نسخه در صفحات ۴ ، ۵ ، ۸ و ۱۰ الی ۲۱ و ۲۵، ۲۶ افتادگی دارد. هر صفحه حاوی سه بیت یا کمتر است. ما در تنظیم "دیوان سروری" ازین تسخه دستنویس بهره برده ایم. اشعار این نسخه به سالهای نخستین سرایش سروری تعلق دارند و از بابت سبک معنایی با دیوان کالیفرنیا اندک تفاوتهای در سبک اندیشه و برداشت از زندگی به چشم میخورد. غزل های بسیاری درین دیوان است که در نسخه کالیفرنیا ثبت نشده است و ما آنها را اضافه کرده و در پانوشتها منبعش را نوشته ایم. بسیاری از اشعار این نسخه و نسخه کتابخانه سلیمانیه مشابه هستتد ، لیکن برخی در نسخه کالیفرنیا دیده نمیشوند.

در مورد "سروری شرقی" در کتب ادبیات معاصر ایران، بجز دو-سه سطری در کتب مولفان ترکی پژوهی، که بیشتر آنها هم تکرار مطالب تذکره نویسان عثمانی است، هیچگونه اطلاعی به چشم نمیخورد و این شاعر گرانمایه و زبردست باوجود نوشتن اشعار بسیار زیبا و شیوا به فارسی و ترکی در بوته فراموشی سپرده شده است.[۲]

اخیرا، نسخه کامل دیوان اشعار "سروری شرقی" را که در کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا[۳] بشماره ۳۲۷ نگهداری میشود، یافته و تصمیم به انتشار آن گرفتم. این نسخه به خط خود شاعر است. او در دیباچۀ دیوان به این مطلب اشاره میکند و مینویسد: " این بنده پرگناه و اهل دل در عنفوان جوانی و دوران عشق و عاشقی اشعاری گفته‌ام که بسیاری از بین رفته و

---

[۱] .Vatican Digital Library, borg.turc.۳۵

[۲] مانند: نادعلی پیام، هشتصدسال غزل ترکی از آغاز تا امروز، (سککیز یوز ایل آذربایجان تورکجه غزلی)، ۱۳۷۸، ص. ۴۵ ؛ و.دکتر صدیق ، حبیبی...

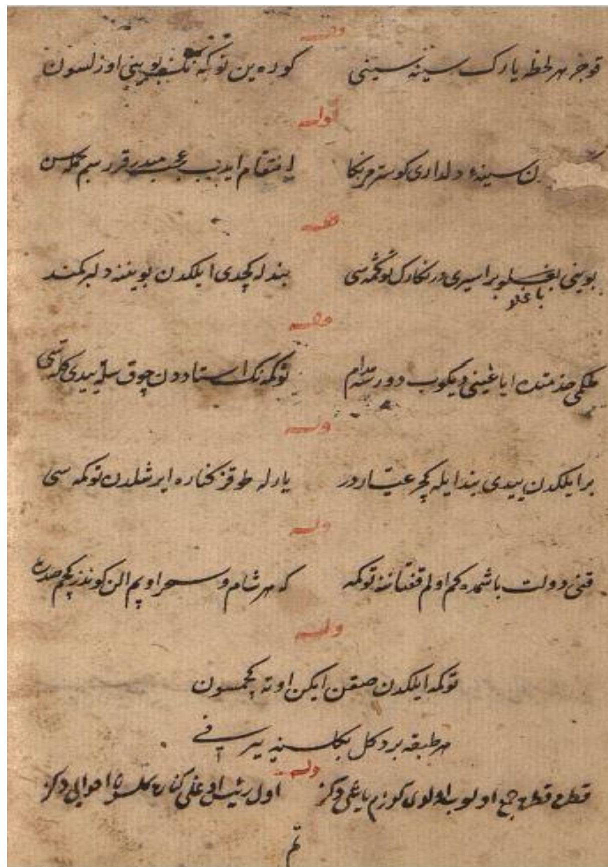
[۳] . یادداشت کاتالوگ مربوط به دستنویس بصورت زیر است:

Title (Romanized): [Divan-i Süruri], Title (English): [The poetic anthology of Süruri] Manuscript number: ۳۲۷ Date: [۱۷--] ?
Physical Description: ۱۱٦ leaves : paper ; ۱۹٦ x ۱۳٤ mm. bound to ۱۹٥ x ۱۳۲ mm. Physical Description: Layout: ۱٥ lines of text per page. Script: Nastáliq. Binding: Red leather, blind-stamped and gilt, with fore-edge flap. Additional descriptive data: Text in black ink, marked passages in red, some water damage. Scope and Content . The poems of Süruri collected by the author himself.

فراموش شده‌اند. اکنون بنابه درخواست دوستان آنچه را در دسترس بوده گردآوری کرده، به ترتیب حروف الفبا تنظیم و این دفتر را مرتب کردم. امیددارم دوستان هنربین قصورات آنرا نادیده بگیرند و معذورم بدارند". از فحوای مقدمه روشن میشود که تنظیم و گردآوری اشعار در سالهای کهولت شاعر انجام گرفته و حاوی اشعار متاخرتر وی میشود. مقایسه اشعار سروری با اشعاری که در جنگ ها و مجموعه ها و سایر نسخ دیوان ضبط است شاهدی بر این سخن سروری است زیرا که تفاوت واژگانی در غزلها زیاد است و نشان میدهد که شاعر بعدها که آن غزل ها را بیاد آورده آنها را با واژه های جدید نقل کرده است، لیکن وزن و قافیه ها و سایر مشخصه های پوئتیکایی اشعار مشترک است. متاسفانه صفحات نخست دیوان دستنویس افتاده است، لذا متن کامل دیباچۀ دیوان در دسترس نیست. نسخه دستنویس شامل ۲۴۶ ورق است. عمدۀ اشعار دیوان غزلیات است، لیکن علاوه بر غزلیات، قصیده، قطعات، مفردات، ملمعات نیز در آن وجود دارد. هر صفحه شامل ۱۵ سطرست. عناوین با مرکب قرمز نوشته شده اند. در پایان اثر تاریخ کتابت نسخه بچشم نمیخورد. نسخه دستنویس به یقین توسط شاعر نگاشته شده و بخط نستعلیق میباشد. در برخی از صفحات کلماتی در حاشیه نوشته شده و اصلاحاتی در برخی اشعار دیده میشود. در ابتدای هر حرف تعداد غزلیات نوشته شده است ، که ما آن نوشته را درون پرانتز قرار داده ایم. دیوان در مجموع ۴۲۴ غزل دارد. هر قافیه با یک شعر فارسی آغاز میشود. ما غزلیات و اشعار فارسی را در پایان دیوان ترکی در یک بخش مستقل تحت عنوان اشعار فارسی "سروری" تحریر کرده ایم. علاوه بر این در پایان "دیوان سروری" اشعار دیگری که میتواند منسوب به او باشد را از منابع متعدد؛ مقالات، کتب منتشره ، جنگها و مجموعه ها دستچین و در اختیار علاقمندان گذاشته ایم.

از مجموع ۴۲۴ غزل "دیوان سروری" ۲۱۵ عدد آن تظیره است. این اشعار به ۶۵ شاعر قرن هشتم و نهم هجری نظیره شده اند. این نشان میدهد که سروری نه تنها مطالعه وسیع داشته و اشعار شعرای معاصر خود را بخوبی میشناخته، بلکه دارای چنان قابلییتی بوده است ، که برای موضوعات، سلیقه ها و تواناییهای متفاوت و وسیع نظیره بسازد. نظیره هایی که نوشته است به ترتیب برای نجاتی (۲۴)، ذاتی (۲۰)، خیالی (۱۷)، احمدپاشا (۱۴)، بهاری (۱۲)، فقیری (۹)، نشانی (۸)، اسحق چلبی (۸)، جعفر چلبی (۷)، نظامی (۷) ، صالح چلبی (۳)، روانی (۳)، مسیحی (۳)، جمهور (۳)، غباری (۳)، انوری (۳)، فدایی(۳)، آهی (۳)، ضعیفی (۲)، ادهمی (۲)، نعتی (۲)، مردمی (۲)، محبّی (۲)، وصفی (۲)، نوری (۲)، سلطان

سلیم (۲)، نهالی (۲)، شیخی (۲)، نوایی (۲)، صنعی (۲)، حیرتی (۲)، یحیی (۱)، محرمی (۱)، روحی (۱)، آفتابی (۱)، عذری (۱)، صافی (۱)، شوقی (۱)، سعیدی (۱)، لمعی (۱)، فرخی (۱)، لامعی چلبی (۱)، هلالی (۱)، جلیلی (۱)، نیازی (۱)، عدنی (۱)، هلاکی (۱)، رفیقی (۱)، جفایی (۱)، جوانی (۱)، عطا (۱)، معیدی (۱)، کامی (۱)، چلبی (۱)، عمری (۱)، شاهدی (۱)، وصالی (۱)، شمعی (۱)، شاعری (۱)، وفایی (۱)، نقابی (۱)، قدری افندی (۱) هستند. اکثر این شعرا معاصر وی بوده اند.



صفحه آخر دیوان سروری

از "دیوان سروری" مشخص میشود که وی در اکثر قالبهای شعر کلاسیک مانند غزلیات، قصیده، مربع، مسمط مقطعات، لغزها شامل معمیات، مطالع و مفردات دست به قلم بوده است. در دیوان وی ۳۱ غزل فارسی و یک مقطع فارسی نیز وجود دارد.

سهی بیگ در تذکره سهی مینویسد که سلطان سلیم فقط بفارسی شعر گفته و اشعاری که به ترکی مردم به او منسوب میکنند درست نیست، لیکن در "دیوان سروری" به نظیرهٔ سلطان سلیم برمیخوریم که نشان میدهد سلطان سلیم به ترکی نیز شعر گفته است. سروری در زمان سلیم میزیسته و در دربار او شغل منشیگری داشت. و نمیتوانسته درین مورد بی اطلاع باشد . سروری خود در اشعارش به شغلش چنین اشاره میکند:

صنعتی انجق سرورینک کوزل سومک دکل،

اول ده بر اکلنجه سیدر شعرله انشا کبی[1]

با اینکه درمورد زندگانی و معیشت سروری اطلاعی بما نرسیده است، لیکن اشارات بسیاری در اشعار وی به زندگانی او دیده میشود. از فحوای برخی از اشعار وی متوجه میشویم که متاهل و آرزوی داشتن اولاد ذکور در دل وی بوده است:

میوه سیدر هر کشینک چونکه اوغلانی، کوکل،

لذت اولمزدی جهان باغنده اوغلان اولمسه.

(ترجمه: میوهٔ دل هر مرد فرزند ذکور است. اگر فرزند ذکور نداشته باشی باغ جهان هیچ خوشی ندارد.)

حاصلی چونکم بر اوغلندر جهانده ادمک،

حیف اولا شول کمسیه کم عمری اغلانسز کچر.

کوکلم الوپ ویرمین دلدار فتاندن نه حظ،

باکه مهری اولمین محبوب اوغلاندن نه حظ.

وار ایکن کویکده دیدارک دل اکمز جنتی،

او مه غربتده تنها اسکی بوستاندن نه حظ.

(ترجمه: دلم مرده است چرا دلدار فتان ندارم. چه فایده که مهر فرزند ذکور را ندارم. اگر چنین باشد آدم بهشت در آسمانها را نیز یاد نمی کند.)

ایدرسن تازه اوغلانجقلر ایله دایما بازی،

دلا پیر اولمدیکی نیچیه دک اشبو اوغلانلق.

(ترجمه: پیوسته با پسربچه ها بازی میکنی، ای دل دیگر پیر شده ای تا کی میخواهی با پسر بچه ها بازی کنی؟). اینها گویای آرزوهای وی در لابلای اشعارش است.

بر فرنک اوغلاننی سودم مسلمانلر مدد،

---

[1]. ترجمه: "هنر سروری فقط دوست داشتن زیبارویان نیست بلکه مشغولیت اول شعر و منشیگری است."

مرحمت قلمز بکا اول دینی یوق ایمانی یوق.

(ترجمه: کشته مرده پسرکی فرنگی شده ام ، اما او بمن توجهی ندارد، ای مسلمانها بدادم برسید).

در اشعار سروری سلطان سلیمان نیز جای خاصی دارد. سروری گاه او را معشوق خطاب میکند، گاه از وی طلب یاری میکند. گاه به حمایت وی غره میشود که اگر او نبود رقبای حسود دمار از روزگار وی درمی آوردند:

پایمال اولوردی تن ملکی سروری موروش،
کر اکا عدل ایدجی سلطان سلیمان اولمسه.

و:

ای سروری کرچه هر عاشق بکا بر دیودر،
اول سلیمان دفتره یازر سر دیوان بنی.

و:

رقیب دیودن غم یوق سروری چونکه سن بولدک،
بحمداللـه زمان دولت سلطان سلیمانی.

و:

آفتاب سلطنت سلطان سلیمان کم اکا،
ییر و کوک اهلی کبی ایدر دعالر اسمان.
بر شه عالی درر کم قدرنده انک،
اصلوپ دورر اولوپ طوپ مدور آسمان.

و:

دیدم ای دل کیمه فریاد ایده ین دلداردن،
کم بو بن دا تشنیه ویرمز لبی بر پاره صو.
دیدی دل فریادی اکا قل که باغ عالمی،
تازه دوتماغه ویرر جودی قمو انهاره صو.
شه سلیمان حضرتی کم شهلر آصفدر اکا،
جوش ایدپ سردفتر اوقو انی هر سرداره صو.

در غزلی با ردیف "شعر" ، خطاب به سلیمان شاه میگوید که اگر اوصاف تو را بنویسم یک کتاب کامل میشود:

سن سلیمانک چو تحریر ایلیم اوصافنی،

صف دوتپ دیوان عالی باغلر ای دلدار شعر.
هر قلم بر شعر و هر شعرم کتاب عشق اوقور،
بونی کم کورمشدرر کم اوقیه اشعار شعر.

اشعار فوق علاوه بر ارادت وی به سلطان سلیمان گویای این نکته است که وی در دوران حکومت سلطان سلیمان قانونی زیسته و اطلاعات برخی از قدما درینمورد کاملا صحت دارد. با وجود اینکه در کتب قدما به نام وی اشاره نشده است، سروری در بیتی به نام خودش اشاره میکند. در شعر زیر میخوانیم که، سروری بهمراه تخلصش به نامش نیز اشاره میکند.

*تن شهرنه کوز دوتمدی اول **میر سروری،***
آهم اودی ناکاه آنی بشدن بشه یاقدی.

سروری در سرتاسر اشعارش خودش را «سروری» میخواند و به هیچوجه از واژه های دیگری به صورت صفت که به تخلصش افزوده شده باشد استفاده نکرده است. بهمین جهت به نظر من درینجا "میر" نمیتواند به عنوان صفت بکار رفته باشد و تنها میتوان گمان کرد که شاید نامش امیر است و بنا به اقتضای شعر مخفف آن «میر» را استفاده کرده است. بهرصورت میر یا امیر نام سروری میباشد.

سروری بر شعرای بسیاری تاثیر گذاشته، که مهمترین آنها "محمدفضولی" شاعر شهیر آذربایجان است. فضولی هیچگاه از بغداد خارج نشده و این همه نظیرهای فضولی بر اشعار سروری دال بر شهرت سروری در سرتاسر جغرافیای ادبیات ترک زبان آن دوران میباشد.

سروری را میتوان شاعر تمثیل در ادبیات آذربایجان نامید. به جرات میتوان گفت که هیچ شاعری به اندازهٔ وی از ضرب المثل ها استفاده نکرده است.

بن ایدم قصدی بلا چاهنه دوشدی دشمن،
کندو دوشر شو که غیرک یولنه قویی قزر.

ویرمزم دل دیرسه طکمی زاهد بی عشق اولن،
مفلس اولن کیشی اکثر بورجینی انکار ایدر.

هجر اولدره لی کوکلمی جسممده صفا یوق،
بر اوده که میت اوله عیش و طرب اولمز.

"حرمتی هر کشی نک اولور النده" دیرلر،
ساقیا الده ایکن صاقنلم حرمتمز.

خسته اولن کمسهٔ ساغ استمز مشهوردر،
مضطربدر دور انوکچون خلقه ویرر اضطراب.

در برخی موارد حرفهای حکمت امیز وی خود جنبه ضرب المثل پیدا میکنند و به سختی میتوان آنها را از ضرب المثل ها جدا کرد:

*خلقه کر بیکانه اولسه بو **سروری** طک دکل،*
چونکه اهل عقلله دیوانه اولمز آشنا.

هرکشی یه چونکه بر کاری نصیب اتمش خدا،
ساکه عشق اولمش سروری قسمت روزی الست.

رد اتدیلر سروری اکالی قدکی،
کم خلق طوغرو سویلینی شهردن سورر.

او تازه حسنه ایرشمز بو خط کهنه بهار،
کم اسکی ایله یکی اولمز اعتبارله بر.

ایلسه سرد سوزی طکمی رقیبک بنی پیک،
که صوق اولسه هوا ادمی چالاک ایلر.
*نوله آکمزسه **سروری** دل غمکینکی یار،*
غصه لوکمسهٔ اکمق دل غمناک ایلر.

ای قمر طلعت دوتر اخر یوزک خط سیاه،
چونکه هر روشن کونک صوکنده بر اخشامی وار.

عیب اودر کم معرفتدن اوله عاری آدمی،
چون هنردر دانش اهلینه دکلدر عار شعر.

سروری علیرغم اقامت طولانی مدت (نزدیک به سی سال) در دیار عثمانی و وفاتش در ان سرزمین ، در اشعارش پیوسته از غربت و تنهایی شکایت کرده است:

*کر **سروری** یزه ایریلغکک قصه سنی،*
دل جدا ناله ایدر خامه جدا نامه جدا.

دیوان سروری نه تنها حاوی اشعار ترکی و فارسی اوست، لیکن اشارات متعدد به عبارات و ترکیبهای زبان عربی در اشعار وی گویای تسلط وی به زبان عربی نیز میباشد:

دوستم بولمـز کـوزم هیچ نورومز، روی خـوبکـسز ولـی فیـه نظـر.
تیر غمزک نیجه ایردی کورمـدم، کـم اذاء جـا القضـا عمـی البصر.
شکـرله الـدک لبکـدن شکـــری، واقع اولدی قول یجزی من شکر.
اشـکلـه تصویـری کـتمـز قـلبـدن، لایـزیـل الماء نقشا فـــی الحجر.
میل ایدر قدک **سروری** قلسه آه، کـم یمیل العـرعـر ریـح السحر.

سروری در جای- جای اشعارش دیدگاههای علمی و هنری خود را در مورد شعر و شاعری بیان میکند. شعر زیر نه تنها دیدگاه او را درمورد مضمون و محتوی شعر بیان میکند، بلکه اوج ترنم احساسی و تغزلی وی میباشد و به جرات میتوان مدعی شد از نمونه های نادر ادبیات ترکی بشمار میرود:

عاشقک حالن چون ایلر دلبره اشعار شعر،
عرض حال ایچون دیرم دلداره من هر بار شعر.
عیب اودر کم، معرفتدن اوله عاری ادمی،
چون هنردر دانش اهلینه، دکلدر عار شعر.
فکرم اولدر شعرم ایچره کزلنوپ لعلک اوپم،
سن اوقورکن نازکانه ای شکرکفتار شعر.
جوهری اشعاری المز خوبلر بر منقره،
کارکر اولوردی اولسه درهم و دینار شعر.
سن سلیمانک چو تحریر ایلیم اوصافنی،
صف دوتپ دیوان عالی باغلر ای دلدار شعر.
هر قلم بر شعر و هر شعرم کتاب عشق اوقور،
بونی کم کورمشدرر کم اوقیه اشعار شعر.
اوقیوپ شعرم بنم یاد ایده سز نامم دیو،
بو **سروری** تازه تازه کوندرر ای یار شعر.

در پایان باید افزود ، که درمورد محل تولد سروری نه در تذکره ها و منابع و نه در اشعارش به اشاره مستقیمی برنخوردیم. لیکن از دو علامت یکی در تصریف افعال، و نیز استفاده از واژه آلایی//الاهی (به معنای علاوه بران و غیر) که آن نیز مختص منطقه اردبیل میباشد ، این گمان را ایجاد میکند که شاید وی زادهٔ منطقه اردبیل بوده باشد.

وعده قلمشدی اول مه کم کلیدی بو کیجه،
اضطرابه دوشدی کوکلم قالیدی دیو بو کیجه.

در بیت فوق (*gəleydi, qaleydi*) مخصوص لهجه اردبیل میباشد.

الایی ، کر رقیب خرک اوله بر سوری،
ای شهسوار، قولک اول الایه آت صلر.

رخلرک هجری اکی کوندر ، صچوکک نیچه ییل،
کرچه کم، ساکه کلور آلایی برکون بر کجه.

فیروز رفاهی علمداری
تهران ۱۳۹۸

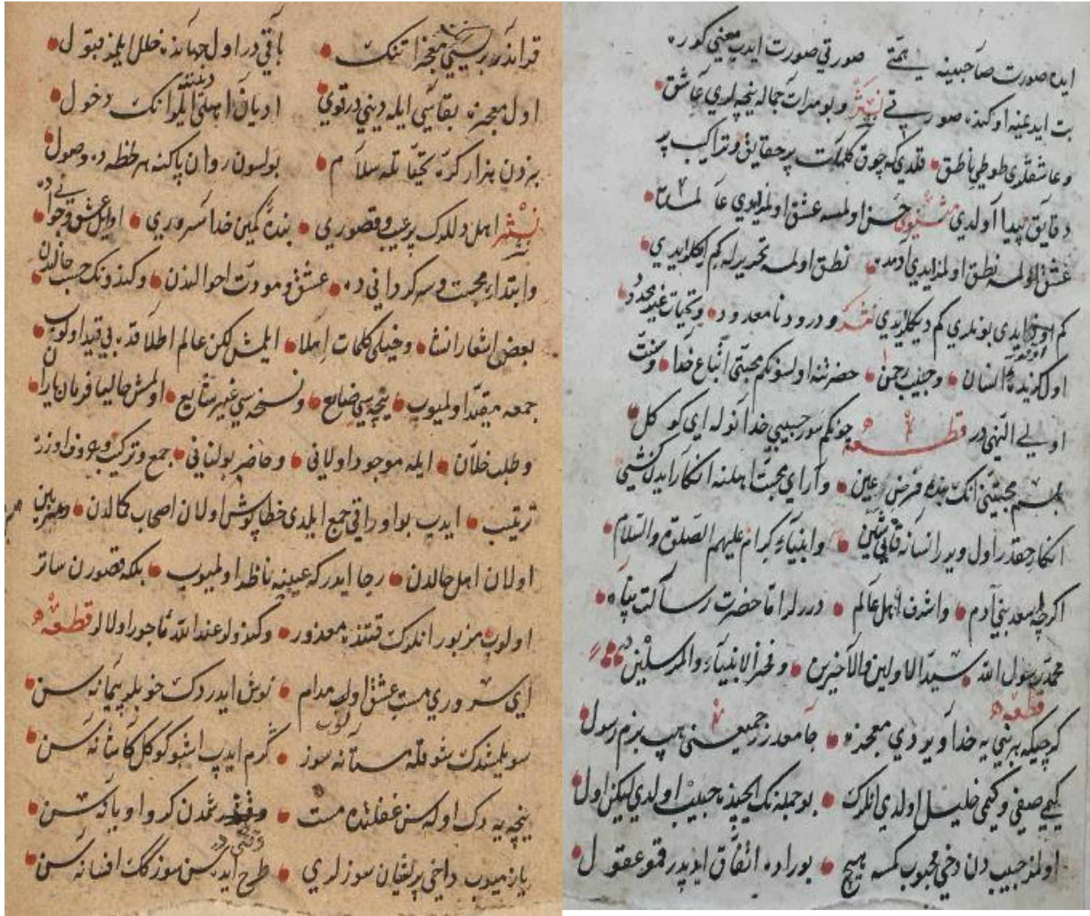
منابع:

۱- نسخه دستنویس دیوان سروری، دانشگاه کالیفرنیا
۲-نسخه دستنویس دیوان سروری، کتابخانه واتیکان
۳-نسخه دستنویس دیوان سروری، کتابخانه سلیمانیه
۴- مجموعه اشعار نظمی ادرنوی
۵- مجموعه اشعار پروانه ، پروانه بیگ ابن عبدالـه
۶- مجموعه اشعار کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۷- مجموعه اشعار نسخه دستنویس کتابخانه دانشگاه هاروارد
۸- مجموعه اشعار تسخه دستنویس کتابخانه ملی پاریس
۹- تذکره هشت بهشت
۱۰- تذکره سهی بیگ
۱۱- تذکره عاشق چلبی
۱۲- تذکره الشعرا حسن چلبی
۱۳- تذکره کنزاخبار ، علی
۱۴- مولفین عثمانی ، محمدطاهر بورسه لی
۱۵- قاموس اسامی ، شمس الدین سامی
۱۶- عهدی بغدادی، تذکره گلشن الشعرا
۱۷- تذکره تحفۀ نائلی
۱۸- مجموعه منظوم علی امیری ، کتابخانه ملت شماره ۶۷۴

١-Riyazul-Şuəra Təzkirəsi, Məhəməd Riyazi, ٢٠١٧, KT Bakanlığı
٢-Mehrican Odabaşı, Tuhfe-I Naili metin ve muhteva, YL Tezi, Cumhuriyet Üniversitesi
٣-Şaripbekova, Saule (٢٠٠١).*Acem Sürûrî ve Divançesi*. Yüksek Lisans Tezi. Ankara: Gazi Üniversitesi,
٤-Ergun,S.Nüzhet(١٩٥٥).*Bektaşi Şairleri ve Nefesleri*.C. ١.İstanbul,Maarif Kitaphanesi
٥-İsmail Özmen, *Alevi-bektaşi Şiirleri Anholojisi, cilt* ١, Kultur Bakanlığı-٢٠٦٢,Ankara ١٩٩٨
٦-Azərbaycan Klassik Ədəbiyyatı Kitabxanası, ٣-ci cild, Bakı ١٩٨٤

دیوان سروری

دیباچهٔ دیوان [1]



ایده صورت صاحبینه همتی — *Edə surət sahibinə himməti.*

صورتی صورت ایدب معنیی کور، — *Surəti surət edib, məniyi gör,*

بت ایدنمیه اوکنده صورتی — *But edinməyə ünündə surəti.*

و بو مرات جماله نیچه لری عاشق و عاشقلری طوطی ناطق قلدی که چوق کلمات پرحقایق و تراکیب پر دقایق پیدا اولدی. مثنوی

حسن اولمسه عشق اولمز ایدی عالمده، — *Hüsn olmasa eşq olmaz idı aləmdə,*

عشق اولمسه نطق اولمز ایدی آدمده. — *Eşq olmasa, nitq olmaz idi adəmdə.*

---

[1]. ابتدای دیباچه نسخه دستنویس افتادگی دارد.

نطق اولمسه تحریرله کم ایکلو ایدی،	*Nitq olmasa, təhrir ilə kim, inlü idi,*
کم اوقور ادی بونلری کم دیکلو ایدی.	*Kim oqur idı bunları ,kim dinlü idi?*

نثر:

و درود نامعدود و تحیات غیرمحدود اول کزیده انسان و حبیب رحمن حضرتنه اولسونکم محبتی اتباع خدا و سنت اولی النهی در. چونکم سور حبیبی خدا نوله ای کوکل بلسم محبتنی انک بنده فرض عین و آرای محبت اهلنه انکار ایدن کشی انکار حقدر اول و یرر انسانه قاتی شین و انبیاء کرام علیهم الصلوۀ و السلام اکرچه اسعد بنی آدم و اشرف اهل عالم دررلر اما حضرت رسالت پناه محمد رسول الله سید الاولین و آلاخرین و فخر الانبیاء و المرسلین در. قطعه:

کرچیکه هر نبی یه خدا ویردی معجزه،	*Gərçi ki, hər Nəbiyə xuda verdi möcizə,*
جامعدرر جمعیسنی هپ بزم رسول.	*Came durur cəmisini həp bizim Rəsulş*
کیمی صیفی و کیمی خلیل اولدی انلرک،	*Kimi seyfi vu kimi Xəlil oldı anlarun,*
بو جمله نک ایچنده حبیب اولدی لیکن اول.	*Bu cümlənin içində həbib oldı likən ol.*
اولمز حبیب دن دخی محبوب کمسه هیچ،	*lmaz həbibdən daxi məhbub kimsə hiç,*
بوراده اتفاق ایدپدر قمو عقول.	*Burada ittifaq edibdur qamu uqul.*
قراندر بریسی انک معجراتنک،	*Qurandır birisi anun möcizatunun,*
باقی در اول جهانده خلل ایلمز قبول.	*Baqidır ol cahanda , xiləl ryləməz qəbul.*
اول معجزه بقاسی ایله دینی در قوی،	*Ol möcizə baqası ilə dinidir qəv*
ادیان اهلی دیننه ایلر انک دخول.	*Ədyan əhli dininə eylər anun duxul.*
بزدن هزار کرّه تحیانله سلام،	*Bizdən hizar kərrə təhyanilə salam,*
بولسون روان پاکنه هر لحظه ده وصول.	*Bolsun rəvani-pakinə hər ləhzədə vusul.*

نثر:

اهل دللرک پرعیب و قصوری بندۀ کمین خدا سروری اوایل عشق و جوانی ده بعضی اشعار انشاء و خیلی کلمات اِملا ایلمش، لکن عالم اطلاقده بی قید اولوب، جَمعه مقید اولمیوب، نیچه سی ضایع و نسخه غیرشایع اولمش. حالیا فرمان یاران و طلب خلاّن ایله موجود اولانی و حاضر بولنانی جمع و ترکیب و حروف اوزره ترتیب ایدب، بو اوراقی جمع ایلدی. خطاپوش اولان اصحاب کمالدن و هنربین اولان اهل حالدن رجا ایدر که، عیبنه ناظر اولمیوب، بلکه صورتَ ساتر اولوب، مزبور انلرک قتنده معذور و کندولر عندالله ماجور اولالر. قطعه:

ای سروری مست عشق اولب مدام،	*Ey Sururi məsti-eşq olub mudam,*
نوش ایدردک خوبلر پیمانه سن.	*Nuşedərdin xublər peumanəsin.*
سویلمشدک شوقله مستانه سوز،	*Söyləmişşdin şövqilə məstanə söz,*
کرم ایدپ اشبو کوکل کاشانه سن.	*Gərm edib, işbu könül kaşanəsin.*

نیچه دک اوله سن غفلتده مست،	*Neçəyədək olasan qiflətdə məst,*
وقتی در شمدن کرو اویانه سن.	*Vaxtıdır şimdən gerü oyanasın.*
یازمیوب داخی پریشان سوزلری،	*Yazmayıb daxi pərişan sözləri,*
طرح ایده سن سورکک افسانه سن.	*Tərh edəsən sözününün əfsanəsin.*

الهم تجاوز عن مقطات کلامنا و زلات اقلامنا. قطعه:

ای **سروری** آخرتده صنمه کم،	*Ey Sururi axirətdə sanma kim,*
بر قوری سوز دردکه درمان ایده.	*Bir qurı söx dərdinə dərman edə.*
قایله ویرمز عمل سنه قول سود،	*Qa ilə verməz əməl sənə qovl sud,*
سوزنی کر حکمت یونان ایده.	*Sözüni gər kikməti-Yunan edə.*
فایده اولدر همان سوز اهلنه،	*Faidə oldur həman söz əhlinə,*
انی اکر کم سوزن سیران ایده.	*Anı anar kim sözün seyran edə.*
داخی بر اغزی دعالی خیرله،	*Daxı bir ağzı duali xeyr ilə,*
یاد ایدوب روحن انک خندان ایده.	*Yad edib ruhun anın xəndan edə.*
باکه داخی کر دعا اتسه قرین،	*Bana daxı gər dua etsin qərin,*
حق رفیقینی انک ایمان ایده.	*Haqq rəfiqini anun iman edə.*

قصیده‌لر

آسمان

Sanma hər şəb göstərir ey mah əxtər asiman, صنمه هر شب کوسترر ای ماه اختر آسمان،
Bil ki, açar gün üzün şövqünə mənzər asiman. بلکه آچر کون یوزک شوقینه منظر آسمان.
Qətrəyi-baran denilir dökülən kövkəb kibi, قطرۀ باران دکلر دوکلن کوکب کبی،
Firqətində bil ki, bin xak üzrə ağlar asiman. فرقنکده بلکه بن خاک اوزره اغلر آسمان.
Şöylə bənzər ey huma vəslin həvasında oba, شویله بکزر ای هما وصلک هواسنده اوبه،
Şövqilə urar müəlləq çün kəbutər asiman. شوقله اورر معلق چون کبوتر آسمان.
Sən məhi-xurşid tələt meyl edə şayəd deyü, سن مه خرشید طلعت میل اده شاید دیو،
Eyləmiş dinar kövkəb birlə zivər asiman. ایلمش دینار کوکب برله زیور آسمان.
Netə kim, şəmsin ziyasından zəmin purnur olur, نیته کم شمسک ضیاسندن زمین پرنور اولور،
Gün üzün şövqilədir ey münəvvər asiman. کون یوزک شوقیله در ای منّور آسمان.
Hər qaçan sərgəştə olsam hicrilə tənha yatub, هر قچن سرکشته اولسم هجرله تنها یتوب،
Bən ğəribə rəhm edib, üstümə dönər asiman. بن غریبه رحم ایدوپ اوستومه دونر آسمان.
Hər gecə gökdə şəfəq sanma görünin şövqilə, هر کجه کوکده شفق صنمه کورنین شوقله،
Atəşi-ahım şərari tutdı, yanar asiman. آتش آهم شراری دوتدی یانر آسمان.
Ey dürri-yekdanə çün içindəsən gövhər-sifət, ای دُر یکدانه چون ایچنده سن کوهر صفت،
Yeridir dersəm olubdur durci-fövhər asiman. ییریدر دیرسم اولپدر دُرج کوهر آسمان.
Bənzədir şəkli-hilali , nəli- əsbi dilbərə, بکزدر شکل هلالی نعل اسب دلبره،
Kim, edər hər ay başında anı dərbər asiman. کم ایدر هر آی باشنده آنی در بر آسمان.
Küyinə mehrilə varmağa səma əhli-hilal, کویکه مهریله وارماغه سما اهلی هلال،
Kəşti olmuşdur ana dəryayi-axzər asiman. کشتی اولمشدر اکا دریای اخصر اسمان.
Yaxud ol bir padişahın məclisi-rəqqasıdır, یاخود اول بر پادشاهک مجلسی رقاصی در،
Çərx girmiş dönə-dönə durmaz oynar asiman. چرخه کِرمش دونه دونه دورمز اوینر اسمان.
Afitabi-səltənət sultan Süleyman kim ana, آفتاب سلطنت سلطان سلیمان کم اکا،
Yerü köy əhli kibi dedər dualar asiman. ییر و کوک اهلی کبی ایدر دعالر اسمان.
Bir şəhi ali durur kim, qüddrətində anın, بر شه عالی درر کم قدرتده انک،
Asılıb durur, olub tupi-müdəvvər asiman. اصلوپ دورر اولوپ طوپ مدور آسمان.
Oldur olkim vəsfi-cüdu ədli olunmaz bəyan, اولدر اولکم وصف جود و عدلی اولنمز بیان،
Gər midad olsa dənizlər, əgər dəftər asiman. کر مداد اولسه دکزلر اکر دفتر آسمان.
Kəffeyi-mizana qonsa ədlu cüdi həbbəsi, کفۀ میزانه قونسه عدل و جودی حبه سی،

Cüssəsi birlə ana olmaz bərabər asiman.
جثه سی برله اکا اولمز برابر آسمان.

Padişahın məclisi-alisinə olsuşddurur,
پادشاهک مجلس عالی سنه اولمشدرر،

Nəqli-əncüm, badeyi-dərya əgər sağər asiman.
نقل انجم باده دریا اکر ساغر آسمان.

Şöylə olmuş əslu dadından cahan əmnü əman,
شویله اولمش عدل و دادندن جهان امن و امان،

Qorxusuz deyran edər dunyayi-purzər asiman.
قورقسز سیران ایدر دنیای پر زر آسمان.

Ey əzim-ülşənu aliqədr bəhri-cuduna,
ای عظیم الشان و عالی قدر بحر جودکه،

Bir hubab olmuş durur, amma mühəqqər asiman.
بر حباب اولمش درر امّا محقر آسمان.

Bu durur gər ildırım gər ildir etdüği anın,
بو درر کر یلدرم کر یلدر اتدوغی انک،

Başına ədanın od yandırmaq istər asiman.
باشنه اعداکک اود یاغدرمق استر آسمان.

Bağına dulab olaldan ey şəhi-ali sənin,
باغوکه طلاب اوللدن ای شه عالی سنک،

Su yerinə zər dökər olmuş təvangər asiman.
صو یرینه زر دوکر اولمش توانکر آسمان.

Asitani-dərgəhi öpmək üçün ey padişah,
آستان درکهک اوپمک ایچون ای پادشاه،

İki bükülmüş durur manəni-çənbər asiman.
ایکی بوکلمشدرر ماننده چنبر آسمان.

Ta məlaik xütbeyi-mədhü sənani oxuya,
تا ملایک خطبهٔ مدح و ثناکی اوقیه،

Əgər olmuş bir toqqux ayıqlı minbər asiman.
اکر اولمش بر طقوز آیقلو منبر آسمان.

Asiman gər asitani-şaha olunsa qiyas,
آسمان کر آستان شاهه اولنسه قیاس،

Əgər nisbət görünə qayətdə əhqər asiman.
اکر نسبت کورنه غایتده احقر اسمان[1].

Heybətindən qorxarey şəh anunüçün sübhu şam,
هیبتکدن قورقر ای شه انوکیچون صبح و شام،

Gər qızara bənizi olur gəj əsğər siman.
کر قزارر بکزی اولور کاه اصفر آسمان.

Xakipayını səba ovci-səmaya qaldırır,
خاک پایوکی صبا اوج صمایه قالدرر،

Başına anı məgər kim, istər əfsər asiman.
باشنه انی مکر کم استر افسر آسمان.

Ya Sururi xaki payın halını şahaım sana,
یا **سروری** خاک پایک حالنی شاهم سکا،

Başına topraq saçıb, dərdilə söylər asiman.
باشنه طپراق صاچوپ دردیله سویلر آسمان.

Pur-məlal olduğumu görüb tərrəhüm eyləyüb,
پر ملال اولدوغمی کورپ ترحم ایلیوپ،

Kəndüyə əbri libasi-matəm eylət asiman.
کندویه اَبری لباس ماتم ایلر آسمان.

Vaxti-baranda dəgildir sərvəra fəryadi-rəd,
وقت باراندہ دکلدر سرورا فریاد رعد،

Nalə edib, bəlkə bən miskinə ağlar asiman.
ناله ایدوپ بلکه بن مسکینه اغلر آسمان.

Ya qəsavət göstərib, açılmaz, ağlatmaq dilər,
یا قساوت کوسترپ اچلمز اغلتمق دیلر،

Bana gün göstərməyib, şəklini örtər asiman.
باکه کون کوسترمیوپ شکلینی اورتر اسمان.

Ovci rəfətdə qılıb, eylər sinəni sərfəraz,
اوج رفعتده قیلوپ ایلر سینی سرفراز،

Bu məqərdə kimini edər müqərrər asiman.
بو مقرده کیمنی ایدر مقرر اسمان.

Əgər emr edə kim bəni bir parə yerdən qldıra,
اکر امر اتیکم بنی بر پاره یردن قالدره،

---

[1]. بو بیت حاشیه ده یازیلیبدیر. شاعیر سونرا علاوه ائدیبدیر.

پادشاها چونکه فرمانوکی دوتر آسمان.	*Padişaha! çünki fərmanuni tutar asiman.*
صولتکده نوله کر لرزان اولا دشمنلرک،	*Sövlətində mola gər lərzan ola düşmənlərin,*
حشمتک خشیمی ایله دورمز چو دترر اسمان.	*Hişmətin xəşmi ilə durmaz, çü titrər asiman.*
برقرار اول دولتیله دورمسون هرگز عدوک،	*Bərqərar ol dövlətilə, durmasın hərgiz ədun,*
نیته کم دورر زمین و سرعت ایلر اسمان.	*Nerə kim, durar zəminu surət eylər asiman.*

صو

Sun ləbindən, yaralu bağrıma dedim, yara su,	صون لبکدن یاره‌لو بغرومه دیدم یاره صو،
Ol təbibi-canu dil dedi ki, sevməz yara su.	اول طبیب جان و دل دیدی که سومز یاره صو.
Sana olub müntəzir bağ içrə ey tuba xuram,	ساکه اولوپ منتظر باغ اچره ای طوبی خرام،
Tura ton etdi sərvin ayağına qara su.	طوره طون اندی سروک ایغینه قاره صو.
Yerə keçsə yeridir, gökdən daxı enməz isə,	ییره کچسه ییریدر کوکدن دخی انمس ایسه،
Kəndüyi təşbih edər çün arizi-dildarə su.	کتدویی تشبیه ایدر چون عارض دلداره صو.
Daima alçaqlara heyl eylər ey sərvi-bülənd,	دایما الچقلره میل ایلر ای سرو بلند،
Bənzəməz himmətdə ali aşiqi-didarə su.	بکزمز همتده عالی عاشق دیذاره صو.
Gərçi bi-padır , vəli muştaqdır pabusuna,	کرچه بی پادر ولی مشتاقدر پابوسنه،
Üzi üzrə sürünüb, varır anunçün yara su.	یوزی اوزره سورنوپ وارر انوکچون یاره صو.
Parəyə çalıb, demiş yar abı bənzər xədəmə,	پاره یه چالوپ دیمش یار ابی بکزر خدمه،
Yardan uçurduğuçün oldı para-para su.	یاردن اوچوردغیچون اولدی پاره پاره صو.
Qəddini biralma içün sərvi ana bənzər deyu,	قدکی برلمایجق سروی اکا بکزر دیو،
Üz sürər anun ayağına , varəb gulzara su.	یوز سورر انوک ایاغینه وارپ کلزاره صو.
Ta əzəldən arizin abi durur safi u pak,	تا ازلدن عارضوک ابی درر صافی و پاک،
Əskidən aq su idi əşkim, qurudı qan olub,	اسکیدن اق صو ایدی اشکم قوردی قان اولوپ،
Tənmi dirlərsə an, sərvim ynicə qara su.	طکمی دیرلرسه اکا سروم یکیجه قاره صو.
Camə çün qucar səni ol gündən öldümək dilər,	جامه چون قوجر سنی اول کندن اولدرمک دلر،
Yerə çalar gah özün, gahi vurar daşlara su.	ییره چالر کاه اوزن کاهی اورر طشلاره صو.
Gün üzündə tab artar , əyrə irişdigdə ab,	کون یوزکده تاب ارتر اکر ایرشدکده آب،
Gərçi qalmaz nur, ey məh irdigincə nara su.	کرچه قالمز نور ای مه اردکنجه ناره صو.
Göz yaşını tökmədə hər aşiqa olmaz dəva,	کوز یاشینی دوکمه ده هر عاشقه اولمز دوا،
Gah olu nafe, gəhi edər səğmar sərvəra yolara su.	کاه اولو نافع کهی ایدر صغمر سرورآ یوللاره صو.
Qanlı yaşım kibi yer yurub həlak etsə nola,	قانلو یاشم کیبی یر یوروپ هلاک اتسه نولا،
Yol kəsər adam olur ulu, gəhi xunxara su.	یول کسر آدم الور اولو کهی خونخواره صو.
Bunca tökdüm göz yaşın, düşmən tərəhum qılmadı,	بونجه دوکدم کوز یشن دشمن ترحم قلمدی،
Meyvə verməz hər nədənli verilirsə xara su.	میو ویرمز هر ندکلو ویرلورسه خاره صو.
Hərəti-Musa həqqi biz kəa əsayi-ah ilə,	حضرت موسی حقی بر کز عصای اهله،
Dağları vursam rəvan eylərdi səngi-xarə su.	طاغلری اورسم روان ایلردی سنک خاره صو.
Dedin ey dil kimə fəryad edəyin dildardan,	دیدم ای دل کیمه فریاد ایده ین دلداردن،
Kim, bu bən də teşnəyə verməz ləbi bir parə su.	کم بو بن دا تشنیه ویرمز لبی بر پاره صو.

Dedidi dil: fəryadi ana qıl ki, baği-aləmi,	دیدی دل فریادی اکا قل که باغ عالمی،
Tazə tutmağa verir cudi qamu ənhara su.	تازه دوتماغه ویرر جودی قمو انهاره صو.
Şah Süleyman həzrəti kim, şəhlər asifdir ana,	شه سلیمان حضرتی کم شهلر آصفدر اکا،
Cuş edib sərdəftər oqi anı hər sərdara su.	جوش ایدپ سردفتر اوقو انی هر سرداره صو.
Aləmi purnur edər çün bu aləm tabvəş,	عالمی پرنور ایدر چون مر عالم تاب وش،
Kim həsəd oddan yaqa dökər fələk ol nara su.	کم حسد اودن یقه دوکر فلک اول ناره صو.
Gər əsə lütfi baharında nəsini-şəfqəti,	کر اسه لطفی بهارنده نسیم شفقتی،
Purtəravət eylər afaqi, yuyuy əşcarə su.	پر طراوت ایلر آفاقی یورر اشجاره صو.
Nola gər yaran içün ol irə fərman eyləsə,	نوله کر یاران ایچون اول ابره فرمان ایلسه،
Əmr edər, adət durur hər kişi hizmətkarə su.	امر ایدر عادتدرر هر کیشی خدمتکاره صو.
Hər xüsusa rəyi-saiblə veribdir intizam,	هر خصوصه رأی صایبله ویرپدر انتظام،
Müttəsil hökmi rəvandır, netə kim, hər ara su.	متصل حکمی رواندر نیته کم هر آره صو.
Çünki sudandır həyatı sərvərə hər nəsnənin,	چونکه صودندر حیاتی سرورا هر نسنه نک،
Dirilik içün umsa ağzından nola biçarə su.	دیرلک ایچون اومسه اغزکدن نولا بیچاره صو.
Ləfzi-canbəxşin kibi qeyrin sözi verməz həyat,	لفظ جان بخشک کبی غیرک سوزی ویرمز حیات،
Kim həyat abi dəhildir adəmə jəmvarə su.	کم حیات ابی دکلدر ادمه همواره صو.
Gərçi kim tüğyan edib, içi taşıb, başdan aşıb,	کرجکم طغیان ایدپ ایچی طشوپ بشدن اشوپ،
Adəmi toparlayıb, saqdə, ilətdi yara su.	آدمی توپرلیوب صقدی التدی یاره صو.
Hər necə divanəvü məst isə yüzünə alın,	هر نجه دیوانه و مست ایسه یوزینه الک،
Hər qaçan kəf ursa , dönər aqilu huşyar su.	هر قچن کف اورسه دونر عاقل و هشیاره صو.
Sanki bir divanədir , zəncirini sorar, gəzər,	صانکه بر دیوانه در زنجیرنی سورر کزر،
Ya Sururi kibi olmuş, aşiqu avara su.	یا **سُروری** کیبی اولمش عاشق آواره صو.
Şerimin hər beyti bir məhbubdur səf bağlayıb,	شعرمک هر بیتی بر محبوبدر صف بغلیوپ،
Hər biri dəstində sunarsan şəha bir ara su.	هر بری دستنده صونر سن شه ا بر آره صو.
Aqlaram halı sana irişmək içün himməta	اغلرم حالی سکا ایرشمک ایچون همته،
Ta ki xuftə bəxtimi lütfünilə uyara su.	تا که خفته بختیمی لطفک ایله اویاره صو.
Sərnigun olsun ədun ol bir şəcərvəş kim,anı,	سرنکون اولسون عدوک اول بر شجر وش کم آنی،
Göstərir irmaq kənarında oluləbsara su.	کوسترر ارمق کنارنده اولوالبصاره صو.
Nöqtə kibi kim, mi dövranında bilməz rayda,	نقطه کبی کمکه دورانکده بلمز رآیده،
Əjdəhavəş todanub, çəksin anı pərgara su.	اژدهاوش طولنوپ چکسون انی پرکاره صو.
Abi-adlin bu cahan bağını xurrəm eyləsün,	آب عدلک بو جهان باغینی خرم ایلسون،
Netə kim, verir təravət lütfilə ədbara su.	نیته کم ویرر طراوت لطفله ادباره صو.

Zülfün səhabi içrə gün yüzün nihan,	زلفک سحابی اچره اولوپ کون یوزک نهان،
Bən qara-günlü çeşminə şəb oldı hər zaman.	بن قاره کونلو چشمنه شب اولدی هر زمان.
Günü siyaha bu isə ahım əcəbmidir,	کوکی سیاهه بویسه اهم عجب میدر،
Olur siyah o xanədə kim, çox ola duxan.	اولور سیاه او خانه ده کم چوق اولا دخان.
Gün yüzün fəraqına ey mahi-əbrar,	کون یوزکک فراقنه ای ماه ابداره،
Baran kibi gözümdən edər əşkimi rəvan.	باران کبی کوزمدن ایدر اشکمی روان.
Bardı sözi rəqibin edildən cahani sərd,	بارد سوزی رقیبک ایدلدن جهانی سرد،
Xalqa uzatdıbir bu ocaq atəşin zəban.	خلقه اوزتدی بر بو اوجاق اتشین زبان.
Vurdular atəşə bu hərarətlə xeyli çöp,	اوردیلر آتشه بو حرارتله خیلی چوپ،
Oldular atəşi bu qamu mərdumi-cahan.	اولدیلر اتشی بو قمو مردم جهان.
Bən aşiq odayına gəlür deyü yoluna,	بن عاشق اودیینه کلور دیو یولکه،
Simin qumaş döşədi bərf, ey şəhi-zaman.	سیمین قماش دوشدی برف ای شه زمان.
Qar yaqduğunca seydə gəlürsən əcəb dəgil,	قار یغدوغنجه صیده کلورسک عجب دکل،
Qar günidür şikar zamanı çün ey cavan.	قار کونیدر شکار زمانی چون ای جوان.
Bərf eylədi qamu cahanın yüzini ağ,	برف ایلدی قمو جهانک یوزینی اغ،
Ruyi-rəqib qaldı siyəh , ey sənəm haman.	روی رقیب قالدی سیه ای صنم همان.
Badəm çiçəyidir dökülən sanma bərf ola,	بادم چچاکی در دوکلن صنمه برف اولا،
Yel dökdi sarıçdı anı açılmışdı nagahan.	ییل دوکدی صارچدی آنی اچلمشدی ناکهان.
Xalqın yaxud fəlakətini gördi bu fələk,	خلقک یاخود فلاکتنی کوردی بو فلک،
Etdi nisar cümləyə aqça bi-kəran.	اتدی نثار جمله یره اقچه بی کران.
Yaxud unutdı mərdümi kənüm kibi, dönüb,	یاخود اوکتدی مردمی کندم کبی دونپ،
Çərxi-assiyabi dökdi unun yinə rayigan.	چرخ اسیابی دوکدی اونن یینه رایکان.
Kafuri-şəm taxdı saçaqlarda şövqilə,	کافوری شمع یاقدی صچقلرده شوقله،
Göstərməz oldı mehrü məhin gərçi asiman.	کوسترمز اولدی مهر و مهن کرچه آسمان.
Sular yüzündə görünən ,ey şah yəx dəgil,	صولر یوزنده کورنن ای شاه یخ دکل،
Surça saraya girdi sular çün şəhi-cahan.	صرچه سرایه کردی صولر چون شه جهان.
Bir para yürəgim doyudı qışdan, ey günəş,	بر پاره یورکم صُویدی قیشدن ای کنش،
Yaxdın hərarətinlə bəni gərçi bir zaman.	یاقدک حرارتکله بنی کرچه بر زمان.
Qanunmıdır ki, sən ney ilə evdə eyşdə,	قانون میدر که سن نی ایله اوده عیشده،
Bən tışra çəng çalıb, edən nalə vu fəqan.	بن طشره چنک چالوپ ایدم ناله و فغان.
Gah isti, gəh sovuqla əzab eylədin bana,	کاه اصتی که صّوقله عذاب ایلدک بکا،

Vardır şikayətim qatı , ey yaziyı aman.	وار در شکایتم قتی ای یازیی امان.
Dökdi ləbin çü qanımı dad almağa mədəd,	دوکدی لبک چو قانمی داد المغه مدد،
Sevərsə rəvadır asifi-şahi-bülənd şan.	صورسه روادر اصف شاه بلند شان.
Ol eləmü ədlü maarif xəzinəsi,	اول علم و عدل و معارف خزینه سی،
Rövşən zəmiri hər dəm olan gün kibi əyan.	روشن ضمیری هر دم اولان کون کبی عیان.
Qəssami-qüdrət eylədi qismət hər ismi çün,	قسام قدرت ایلدی قسمت هر اسمی چون،
Nam oldı ana Qasim Paşayi-Kamran,	نام اولدی اکه قاسم پاشایی کامران.
Nola olursa Qasimi ərzaq aləmə,	نوله اولورسه قاسم ارزاق عالمه،
Hər zatında olur çü dila namdan nişan.	هر ذاتده اولور چو دلا نامدن نشان.
Kim, xizmət eylədi isə irir əgər dövlətə,	کم خذمت ایلدیسه ایرر اکر دولته،
Zəhmət çəkincə meyvə verir bağu bustan.	زحمت چکنجه میوه ویرر باغ و بوستان.
Səri-tacını kəramətlə Ədhəm eylədün,	سرتاجینی کرامتله ادهمیلدک،
Bən qılmazam vilayət içində sana guman.	بن قلمزم ولایت ایچنده سکا کمان.
Şaha əcəbmi bəndələrin eyləsən qərin,	شاها عجبمی بنده لرک ایلسک قرین،
Çün mah səni kəvakib ilə eylər səni iqtiran.	چون ماه سنی کواکب ایله ایلر سن اقتران.
Qullarının kimisi Husam u kimi Qılıç,	قوللارککک کمیسی حسام و کمی قلیچ،
Bu cümlə içində qarı dö|rudur Sənan.	بو جمله نک ایچنده قتی طوغرودر سنان.
Ey sərvi-nazi-rövzə Sururi qulun daxı,	ای سرو ناز روضه **سروری** قلک دخی،
Qullauğa tut ki, ola beheştində bağban.	قوللوغه طوت که اوله بهشتکده باغبان.
Mədhinsarayı, seyrinə çıxmağa səy eylə,	مدحک سرایی سیرنه چقماغه سعی ایله،
Şerim suturun eylədim ey şah nərdiban.	شعرم سطورن ایلدم ای شاه نردبان.
Xsmin olanın üç günə var maya varlığı,	خصمک اولانک اوج کونه وار مایه وارلغی،
Qarlar kibi əriyə keçəyin hər zaman.	قارلر کبی اریبه کچه یین هر زمان.
Doymaz hərarəti-ruxunə şəmsə bərfvəş,	دویمز حرارت رخکه شمسه برف وش،
Durmaz yeraltı olmayacaq cisminə məkan.	دورمز یرالتی اولمیجق جسمنه مکان.
Şaha həmişə gülşəni-hüsnün bahar olub,	شاها همیشه کلشن حسنک بهار اولوپ،
Həgiz gəzəndi-sərsər ilə görməyə xəzan.	هرکز کزند صرصر ایله کورمیه خزان.
İki cahanda bağu beheşt ola sana ca,	ایکی جهانده باغ و بهشت اوله ساکه جا،
Daim surur ilə edisə taleyin qiran,	دایم سرور ایله ایدیشه طالعک قران.
Vedim budur əmin olasan cümlə qüssədən,	وردم بودر امین اوله سن جمله غصه دن،
Düşmənlərinə dərdu bəla verməyə aman.	دشمنلروکه درد و بلا ورمیه امان.

غزلها

قافیه الالف – عدد[1] (۲۶)- ۵۴

وله نظیرۀ احمد پاشا و نوایی

تشنه اولپ دمبدم خونی کوزک چون قان اکا[2]، *Təşnə olub dəmbədəm xuni-gözün çün qan ana,*

قانمی جانا روان ایدپ دیم کل قان اکا. *Qanımı cana rəvan edib, deyim gəl qan ana.*

کورسه بن دیوانه طورر بقر سوز سویلمز، *Görsə bən divanəyi turar baqar, söz döyləməz,*

اول بکا حیران اولور نیته که بن حیران اکا. *Ol bana heyran olur netə ki, bən heyran ana.*

طوپ پندی واعظک طکیمی دله کار اتمسه، *Top pəndi-vaizin tanmı dilə kar etməsə*

قلعه اولمشدر دموردن یوقدر پیکان اکا. *Qala olmuşdur dəmirdən yoxdur peykan ana.*

عرض حالم اول شهه یارب نیجه واصل اولور، *Ərzi-halım ol şaha yarəb necə vasil olur?*

نامه دن نامن صقندم یازمدم عنوان اکا. *Namədən namın sığındım, yazmadım unvan ana.*

کوز ترازوسنده یوسفله نکاری بر کورر، *Göz tərzasunda Yusiflə nigari bir görür,*

شولکه معلوم اولمیه کیفیت میزان اکا. *Şol ki, məlum olmaya keyfiyəti-mizan ana.*

باکه قربان اولن ایدر[3] عید وصله دیر ایمش، *Bana qurban olan aydır eydi-vəslə dir imiş.*

نیجه اولمز بو سوزیله بر کشی قربان اکا. *Necə olmaz bu söz ilə bir kişi qurban ana.*

بو **سُروری** یه کورنمزسه اکر دیدار یار، *Bu Süruriyə görünməzsə əgər didari-yar,*

دوستلر اولور[4] جهنم روضۀ رضوان اکا. *Dustlar olur cəhənnəm rövzeyi-rizvan ana.*

وله نظیرۀ دیکر

چونکه بر یانم کبابٰ ایدن کوزی بریان اکا[5]، *Çünki bir yanım kəbab edən gözi biryan ana,*

عشقی اودنده همان[6] بریان اولور بر یان اکا. *Eşqi odunda haman biryan olur bir yan ana.*

تیغنک بن دفعینی المق اولوردی بوینمه، *Tiğinin bən dəfini almaq olurdı boynuma,*

قولتوغینه آلوبن کر باصمییدی یان اکا. *Qoltuğuna açuban gər basmayıydı yan ana.*

هاله دن چزمش دعایی نورله بر دایره، *Halədən cızmış duayi nur ilə bir dairə,*

چشمی سحرندن قچوپ کیرر مه تابان اکا. *Çeşmi-sehrindən qaçub girər məhi-taban ana.*

یارمک شعیر ایچره چون بر عاشق دیون دندم، *Yarımın şeir içrə çün bir aşiqi-divan dedim,*

---

[1]. پرانتئز آراسینداکی سایی ألیازمادا اولان غرللرین سایی و سونراکی رقم توپلادیغیمیز عمومی سائیدیر.
[2]. پروانه مجموعه سی: **۲۹** مجموعه ده یالنیش اولاراق"سروری کلیبولی"-دان یازیلیر// نظمی مجموعه سی: ۱۰۱
[3]. نظمی مجموعه سی: ایرر
[4]. نظمی مجموعه سی: اولدی
[5]. پروانه مجموعه سی : ٥٤ // نظمی مجموعه سی: ۱۰۲- ایدر بری
[6]. نظمی مجموعه سی: جهان

دیر کورن بودر سلیمان صف طوته دیوان.(اکا). *Der görün budur Süleyman səf dutar divan ana.*
کوکلمه دلبر بنی ترک ایت ددی سوز طوتمدی، *Könlümə dilbər bəni tərk et dedi,söz tutmadı,*
اوزکه سلطان در کوکل حکم ایده مز سلطان(اکا). *Özgə sultandır könül hökm edəməz sultan ana.*
مرغ دل کویک کلستاننده اکمز بوستان، *Murği-dil kuyin gülüstanında anmaz bustan,*
رخلرکه سنبلک یتیر بهارستان اکا. *Ruxlərinə sünbülün yetər baharstan ana.*
یولنه اولنلره جانلر ویرر عیسی دمم[1]، *Yoluna ölənlərə canlar verər İsa dəmim,*
نیجه ویرمز برکشی دلدن **سروری** جان اکا[2]. *Necə verməz bir kişi dildən Süruri can ana..*

وله نظیرۀ ذاتی

اول جفاخو یار غیره اتدوکی لطف و وفا[3]، *Ol cəfaxu yar qeyrə etdigi lütfü vəfa,*
خلقه مهرندن دکلدر باکه قلمقدر جفا. *Xalqa mehrindən dəgildir,bana qılmaqdır cəfa.*
یاره بقدقچه کوزم جعل ایله احول ایدرم، *Yara baqdıqca gözüm cəl ilə əhvəl edərəm,*
بر نظرده تا اکی کورینه دلدارم بکا. *Bir nəzərdə ta iki görünə dildarım bana.*
خاک راهکده[4] کورینن تعلچک یری دکل، *Xaki-rahında görünən nəlcik yeri dəgil,*
بولکه باشم قودم قاشم نشانیدر شها. *Bil ki, başım qoyduğum qaşım nişanıdır şəha.*
ایله کوکچکلر علاجن کرچه چرکندر رقیب[5]، *Eylə göyçəklər əlacın, gərçi çirkindir rəqib,*
هم طبیبا با مخالف[6] ویرمکل شربت اکا. *Həm təbiba ba muxalif verməgil şərbət ana.*
دولت ال ویرپ سکا اوستوکه دوندوکی فلک، *Döviət əl verib sana, üstünə döndügi fələk.*
جانوکه ال صونمه‌در صانمه **سروری** مرحبا. *Canına əl sunmadır sanma Süriri mərhəba.*

وله

اوللی سندن ایا غمزه یی خونریز جذا[7]، *Olalı səndən aya ğəmzəyi-xunrizi cuda,*
مونس اولدی دله جانم غم و دردیله بلا. *Munis oldı dilə canım ğəmü dərdilə bəla.*
قورقرم ایشکوکه وارمغه سنک کر رقیب، *Qorxuram eşiginə varmağa sənin gər rəqib,*
سکِ بدخو درر ای شاه[8] دل آزارکدا. *Səgi-bədxu durur ey şah, dil azarında.*
خط یاری یازجق مشک خطادر دیر سن، *Xətti-yarı yazacaq müşk Xətadır, dirsən,*

---

١. نظمی مجموعه سی: عیسی نفس
٢. پروانه مجموعه سینده: بو سرورییه آچیلسا تکیه سبنده اول کوچک// کی قتی ابدالدور اولمزسه کر عریان آنکا
٣. پروانه مجموعه سی : ١٦٢// نظمی مجموعه سی ٤٤(نومره ٤٤). مهر و وفا
٤. پروانه مجموعه سینده خاک پاینکده
٥. پ. مجموعه سی : حسود
٦. نظمی مجموعه سی: نامخالف
٧. نظمی مجموعه سی: ٢٣٥
٨. نظمی مجموعه سی: دوست

بر خطی یزمده ای دل نچه بر بونجه خطا.	Bir xətti yazmada ey dil necə bir bunca xəta?
نجه سی دردله فریاد و فغان ایلمیم،	Necəsi dərdi ilə fəryadü fəğan eyləməyim,
بکه دشمن کبی ایدرسن ایا دوست جفا.	Bənə düşmən kibi edərsən əya dust cəfa.
کر **سروری** یزه ایریلغکک قصه سنی،	Gər Süruri yaza ayrılığının qissəsini,
دل جدا ناله ایدر خامه جذا نامه جذا.	Dil cuda nalə edər, xamə cuda, namə cuda.

وله نظیرهٔ خیالی

کورپ رقیب نوله قلسه آه و ناله بکا[1]،	Görüb rəqib, nola qılsa ahü nalə bana,
که شمدی کافر اسرکر بقوپ بو حاله بکا.	Ki, şimdi kafər əsirgər baxub bu halə, bana.
طونه صویی کبی اقچه یشم پیاپی الور،	Tuna suyi kibi , axça yaşım pəyapey olur,
نجه صَوه دل اولور غمزه لر حواله بکا.	Necə sava dil olur, ğəmzələr həvalə bana.
شهید اولوپ چو بو قانلو کفنله قوپم بن،	Şəhid olub çü bu qanlı kəfənlə qopam bən,
کورنجه دییه قمو محشر اهلی لاله بکا.	Görüncə deyə qamu məhşər əhli lalə bana.
قچن که مجلس میده لبوکی اوپه رقیب،	Qaçan ki, məclisi-meydə öpə ləbini rəqib,
اغویی طاس طاس ایچورر او دم پیاله بکا.	Ağuyi tas-tas içürər ol dəm piyalə bana.
چو اللـه اله اول آل رخ **سروری** دلی،	Çü al ilə ala ol al ruxi-Süruri dili,
شرف اولور قمو اصحاب ایچنده آله بکا.	Şərəf olur qmu əshab içində ala bana.

ولـه (نظیرهٔ دیکر)

ملک هوایه اولدی بو دور ایچره شه شتا[2]،	Mülki-havaya oldı bu dövr içrə şeh şitta,
صالدی زمینی المغه داخی سپه شتا.	Idı zəmini almağa daxı sepah şitta.
دنیانک ایلدی یوزنی برفله سپید،	Dunyanı eylədi yüzüni bərfilə sepid,
روی رقیبده قودی انجق سیه شتا.	Ruyi-rəqibdə qoydı ancaq siyah şitta.
یقدی صچقلر اوجنه کافوری شمع لر،	Yaqdı saçaqlar ucuna kafuri şəmlər,
کوسترمز اولدی کرچه کوزه مهر و مه شتا.	Göstərməz oldı gərçi gözə mehru məh şitta.
کَه ییری زینت ایلدی سیمین فرشله،	Gəh yeri zinət eylədi simin fər. ilə,
اجردو شادی صولرک اوستینه کَه شتا.	Uçurdı şadi suların üstünə gəh şitta.
دفع ایده مادی ذرجه سوزن **سرورینک**،	Dəf edəmədi zərrəcə sözün Sururinin,
هر کیشی کرچه انجنوب ایدر که دا شتا.	Hər kişi gərçi incinüb edər gəh də şetta.

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٤٨٥
[2]. قیش

ولـه

Hüsn içün dilbər demiş həp bu bəla eylər bana,	حُسن ایچون دلبر دیمش هپ بو بلا ایلر بکا،
Necə dərman edəyin ,çoq mübtəla eylər bana.	نیجه درمان ایده ین چوق مبتلا ایلر بکا.
Sevdügüm kimdir,demədim,duymasın deyü rəqib,	سودوکوم کمدر دیمادیم طویمسون دیو رقیب،
Hər gözəl kəndin sanıb, şimdi cəfa eylər bana.	هر کوزل کندن صانوپ شمدی جفا ایلر بکا.
Əhdi var cövrəə vəfa etməz, demə dildar üçün,	عهدی وار جوره وفا اتمز دیمه دلدار ایچون،
Ey könül ol pur cəfa hərdəm vəfa eylər bana.	ای کوکل اول پرجفا هردم وفا ایلر بکا.
Yar əlim alıb, yabana atmağa sunsa əlin,	یآر الم آلوپ یبانه اتمغه صونسه الن،
Xətt edər gönlüm, sanır kim, mərhəba eylər bana.	خط ایدر کوکلم صنور کم مرحبا ایلر بکا.
Ey Sururi yar düşnamından olsam əhli-dərd,	ای **سروری** یار دشنامندن اولسم اهل درد،
Yad edib əhvalımı, daim dua eylər bana.	یاد ایدوپ احوالمی دایم دعا ایلر بکا.

ولـه

Tutmazam sözün , olur incitsən ey vaiz bana,	طوتمزم سوزک اولور انجتسک ای واعظ بکا[1]،
Ha deyüb,neçün dəpərsən minbəri, netdi sana?	ها دیوپ نیچون دپرسن منبری نتدی سکا.
Vaqiə içrə uyurduq qucuşub, dedim dedi,	واقعه اچره اویوردق قوجشوپ دیدم دیدی،
Qoydun uyursan daxı, duşun görürsən vaqiən,	قودم اویورسن[2] دخی دوشن کوررسن واقعا.
Dedim ey şəh dövlət idi tirin, amma keçdi tez,	دیدم ای شه دولت ایدی تیرک اما کچدی تیز،
Dedi: Həgiz nagahani dövlətə olmaz bqa.	دیدی هرکز ناکهانی دولته اولمز بقا.
Div idi şişəyə qoydun Süleumanlıq edib,	دیو ایدی می شیشیه قویدک سلیمانلق ایدب،
Saqiya gəl sal könül dəryasına ta həbs ola,	ساقیا کل صال کوکل دریاسنه تا حبس اولا.
Yel kibi götür ayaqlardan qubarı rahvəş,	یل کبی کوتر ایقلردن غبار راه وش،
Çün havan ilə Sururi oldı şaha xaki-pa.	چون هواکیله **سروری** اولدی شاها خاک پا.

ولـه

Ey günəş şərməndədir nuri-ruxundən mimu ha,	ای کنش شرمنده در نور رخکدن میم و ها،
Xaki-payına sürər hərgün gün ey məh ravu xa..	خاک پایوکه سورر هر کون کون ای مه را و خا.
Şişəyə qoydı ləbin cana şəbər ayı allah,	شیشیه قویدی لبک جانا شبر آیی آللـه،
Ləli-nabından bozuldı qədər şinu kafu ra.	لعل نابکدن بوزلدی قدر شین و کاف و را.
Vaizin pəndi əcəbmi girməz isə guşuma,	واعظک پندی عجبمی کیرمز ایسه کوشمه،

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ٤٣

[2]. نظمی مجموعه سی: اویخوسز

چونکه پر قلمشدرر انی صدآی دال و فا. — *Çünki pur qılmışdurur anı sədayi- dalu fa.*
آی و کون اهم دخانندن طوتلدی ای قمر، — *Ayu gün ahım duxanından tutuldı , ey qəmər,*
تا که مرآت جمالک تیره قلدی خا و طا. — *Taki mirati-camalın tirə qıldı xa vu ta.*
ای یوزی مصحف جمالک کورسه کافرلر سنک، — *Ey yüzi müshəf,camalın görsə kafərlər sənin,*
سجده ایلرلر ایدی اکا اوقویپ با و تا. — *Sücdə eylərlər idid ana oqoyub ba vu ta.*
صون لبکدن شربتی ای کوزلری مخمور ناز، — *Sun ləbindən şərbəti ey gözləri məxmuri-naz,*
حسرتندن نیچه بر نوش ایدم انک میم و یا. — *Həsrətindən neçə bir nuş edim anın mimu ya..*
فکر حسنکدر **سروری** خاطرنده دایما، — *Fikri-hüsnündür Sururi xatirində daima,*
ذکر اسمکدر دلنده چونکم آچه لام و با. — *Zikri-ismindir dilində çünkim aça lamu ba.*

ولـه

کوزم یاشینی یکلش چاغلدی صولر مکر جانا، — *Gözüm yaşını yanlış çağladı sular məgər cana,*
قتی اجیدی باکه انلری یوتدی یدی دریا. — *Qatı acıdı bana anları yutdı yedi dərya.*
بلا ایدی بکا چون پست ایکن بالاسی اول طفلک، — *Bəla idi bana çün pəst ikən balası ol tiflin,*
الف وش چکدی قامت اولدی اخر اول بلا بالا. — *Əlifvəş çəkdi qamət, oldı axir ol bəla bala.*
نولا کر اول رخی الک لبندن دل اله بوسه، — *Nola gər l ruxi-alın ləbindən dil ala busə,*
نجه بر بیک جفالرله بنم جانم کوزی آلا. — *Necə bir bin cəfalərlə bənim canım gözi ala.*
وجودم شهرنه اود دوشدی اشکم کِردی یغمایه، — *Vucudum şəhrinə od düşdi, şkim girdi yağmaya,*
قچن شهره دوشه آتش لوندک کاریدر یغما. — *Qaçan şəhrə düşə atəş, ləvəndin karıdır yağma.*
حجابی چشم پرخونک حریر زلف دلبردر، — *Hicabi-çəşmi-pur xunun həriri-zülfi dilbərdir,*
کوزی اَغریان مین اَصر ای **سروری** چون سیه والا. — *Gözi ağrıyan min asar hd Sururi çün siyh vala.*

ولـه (نظیرۀ احمد پاشا)

اِیدَیدی خشمله چشمی اکر نکاه بکا[1]، — *Edəydi xəşmilə çeşmi əgər nigah bana,*
یتردی عین عنایت او کاه کاه بکا. — *Yetərdi eyni-inayət ol, gahbegah bana.*
اشق کبی باش اچوق عاشقم اول کوچکه، — *Aşiq kibi başqçıq aşiqəm ol göçəkə,*
بشمدن پیر طریقت قومز کلاه بکا. — *Başımdan piri-təriqət qoymaz kulah bana.*
او شاهده چو شهید اولدغم بیلور کندی، — *Ol şah da çü şəhid olduöum bilür kəndi,*
یتر بو دعوی عشقه دلا کواه بکا[2]. — *Yetər bu dəviyi-eşqə dila guvah bana.*
کیجه یولکده قمر برله شمعه یوق حاجت، — *Kecə yolunda qəmər birlə şəmə yoq hacət,*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٤٨٩ // نظمی مجموعه سی: ۳۳۳
[2]. پ. مجموعه سینده بو بیت یوخدور// نظمی مجموعه سینده وار

يتر چو شعلۀ اهم دليل راه بكا.	*Yetər çü şöleyi-ahım dəlili-rah bana.*
چو كون يوزيله آى النى ويرر هميشه نور،	*Çü gün yüzilə ay alnı verir həmişə nur,*
اولار يتر نه وار اولمزسه مهر و ماه بكا.	*Olar yetər nə var olmazsa mehru mah bana.*
كورنجه يوزنى چون كوز يومم جهاندن بن،	*Görüncə yüzüni çün göz yumam cahandan bən,*
اجل دكل كلور اول خواب صبحكاه بكا[1].	*Əcəl dəgil, gəlir ol xabi-sübhgah bana.*
نيازم ارتوغ اولور حقه چون كناه قلم[2]،	*Niyazım artuq olur haqa çün günah qılam,*
سرورى انوكيچون خوش كلور كناه بكا.	*Sururi anunçün xoş gəlir günah bana.*

ولـه

ال حسدن قتل ايدر ديو اوموب ايلر وفا[3]،	*Ol hasədın qətl ider diyü umub eyler vefa,*
كور نه لطف ايله هلاكم قصد ايدر اول پرجفا.	*Gör nə lüftilə həlakım qəsd edər ol purcəfa.*
سويلمزسن باكه ديدم سوكدى وافر[4] خشمله،	*Söyləməzsən bana, dedim, söydi vafir xəşmilə,*
اى كوكل باللــه چوق سوز سويلدى دلبر بكا.	*Ey könül billah çoq söz söylədi dilbər bana.*
بندله زنجير زلفن طاقدى اول شه[5] بوينمه،	*Bəndilə zənciri-zülfün taxdı ol şəh boynuma,*
صال ويرمز كر چكنسم شير كبى هر يكا.	*Salı verməz, gər çəkinsəm şir kibi hər yana.*
اول الف بالا كورنمز لام ايدر بالک بلن[6]،	*Ol əlif bala görünməz, lam edər balın bilən,*
انوكيچون كوزده و دلده اولور نقش بلا.	*Anunçün gözdə vu dildə olur nəqşi-bəla.*
قوللروكه بو **سرورى** بنده كى باش ايت دِدم،	*Qullarına bu Sururi bəndəni baş et dedim,*
ديدى اول شاهم بكا حاجت دكلدر كتخدا.	*Dedi ol şahım: Bana hacət dəgil gətxuda.*

ولـه (نظيرۀ ذاتى)

عاشقى كوردكجه قاچمق دايم اولمش خو سكا[7]،	*Aşiqi gördükcə qaçmaq daim olmuş xu sana,*
بقمدک بر كز دونپ بيک كز ديدم ياهو سكا.	*Baqmadın bir gəz dönüb,bin kəz dedim yahu sana.*
اى سفر عزمن قلن دلبر كليجک بو يكا،	*Ey səfər əzmin qılan dilbər , gəlicək bu yana,*
عرض ايدم احوال هجرانى وارپ قرشو سكا.	*Ərz edim əhvalı hicranı, varəb qarşı sana.*
بر نظر ده نيجه نيچه شير نخجيرک اولور،	*Bir nəzərdə neçə-neçə şiri-nəxcirin olur,*
بن نجه اى چشم دلبر دييه ين[1] آهو سكا.	*Bən necə ey çeşmi-dilbər deyəyin ahu sana.*

---

[1]. پ. مجموعه سينده بو مصراع يوخدور// نظمى مجموعه سينده وار
[2]. پ. مجموعه سينده بو مصراع يوخدور// نظمى مجموعه سينده وار
[3]. پروانه مجموعه سى : ١٣٨// نظمى مجموعه سى ٤٢
[4]. پ. مجموعه سى :دلبر
[5]. اميرى "مجموعه: سى ٦٧٤ نمده لى: طاقدى دلبر بوينمه
[6]. نظمى مجموعه سى: يالن يالن
[7]. پروانه مجموعه سى : ٨٧ // نظمى مجموعه سى: ١٦١

Daneyi-əşkim qoyub, aldın rəqibin qəlbini, دانۀ اشکم قویپ الدک رقیبک قلبنی،
Qara daş durrdən yey imiş ,ey dişi lövlöv sana. قاره طش دُردن یک ایمش ای دشی لولو سکا.
Ey rəqibi-sək nə dənlü ulasın avazını, ای رقیب سک نه دکلو اولیسک آوازه کی،
Eşidən kimsə, deməz təzim edib ulu sana. ایشدن کمسه دیمز تعظیم ایدپ اولو سکا.
Daim atarsan yabana tir kibi doruyuyi, دایم اترسن یبانه تیر کبی دوغرویی،
Əyrilər yarar məgəe kim, ey kaman-əbru sana. اکریلر یارر مکر کم ای کمان ابرو سکا.
Aqiləm, zənciri-zülfə hacətim yoxdur, dedin, عاقلم زنجیر زلفه حاجتم یوقدر ددک،
Ey Sururi necə desin bu kişi uslu sana. ای **سروری** نیجه دیسون بو کشی اوصلو سکا.

ولـه

Şaxi-güldür qamətin, kuyi-məlahət bağ ana, شاخ کلدر قامتک کوی[۲] ملاحت باغ آکا،
Gönçədir ağzın, xətti-səbzin yaşıl yapraq ana. غنچه در اغزک خط سبزک یشل[۳] یپراغ آکا.
Qədin üzrə sidreyi-tavusidır xəttin sənin, قدک اوزره سدره طاوسی در خطک سنک[۴]،
Şəhpəri-ruhuləmin zülfün, yüzün uçmaq ana. شهپر روح الامین زلفک یوزک اوچماغ آکا.
Nərgisin vələncümi sünhanələzidir kim, olur, نرکسک و النجم سبحان الذیدر کیم اولور،
Leylətul-qədrin səvadi sürmıyi-mazağ ana. لیلۀ القدرک سوادی سورمۀ مازاغ آکا[۵].
Sirri-ehyayi dəhanındır bilən demiş Məsih, سر احیایی دهانی در بیلن دیمش مسیح[۶]،
Ey Məsihdəm olunı bir xəbər sormaq ana. ای مسیحا دم اولورمی بر خبر صورماغ آکا.
Əhli-eşqə nuri-imn ikən, ey məh ruxlərin, اهل عشقه نور ایمان ایکن ای مه رخلرک،
Kafəri-eşqəm, əyər qaldırmasam barmaq ana. کافر عشقم اکر قالدرمسم برماغ آکا.
Giryədən pur laleyi-purxun gözüm kim. dəmbədəm, کریه دن بر لالۀ پرخون کوزم کیم دمبدم،
Xali-mişkinin xiyalidir səvadi-dağ ana. خال مشکینک خیالیدر سواد داغ آکا[۷].
Ey Sururi aşiqi-üftadələrdən kuyi-dust, ای **سروری** عاشق افتاده لردن[۸] کوی دوست،
Eylə dolmuş kim,dəgil mümkin qədəm basmaq ana. ایله دولمش کم دکل ممکن قدم بصماغ اکا.

ولـه

---

۱. نظمی مجموعه سی: دییه یم
۲. اس. شاخ کل قدک کلستان و
۳. اس. غنجه در لعلک زمرّد خط یشل
۴. اس. سدره طاوسی بویک اوستنده مشک افتابه چیجک
۵. بو بیت کا. نوسخه سینده یوخدور، اس. نوسخه سیندن آلینیبدیر.
۶. اس. اغزوکک سرک لبک بیلور دیمش روح القدس
۷. بو بیت کا. نوسخه سینده یوخدور ، اس. نوسخه سیندن آلینیبدیر.
۸. اس. ای سروری آه کیم بیکانه لردن

لب جان بخشک الوپ اغزومه اولدم کویا،	*Ləbi-canbəxşin alıb ağzıma ol dəm guya,*
خضروش آب حیات اولدی نصیبم کویا.	*Xızrvəş abi-həyat oldı nəsibim guya.*
خیلجه اهل نظردر بو ایاق طپراغی،	*Xeyilcə əhli-nəzərdir bu ayaq toprağı,*
کحل ایدپ خاک رهک ویردی کوزه نور و ضیا.	*Kəhl edib xaki-rəhin, verdi gözə nuru ziya.*
سن کونک النّنه اویکندکیچون بدر تمام،	*Sən günün alnına öyköndük üçün bədri-tamam,*
یدی کوز ایله انی سبعۀ سیاره شها.	*Yeddi gös ilə anı səbəyi-səyyarə şəha.*
هرکز اویکنمز ایدی قدنه سرویله چنار،	*Həgiz öykünməz idi qəddinə sərvilə çinar,*
انلری اتمسه تحریک وارپ باد صبا.	*Anları etməsə təhrik, varıb badi-səba.*
قوچمغه قرشوکه عریان به **سروری** یاری،	*Quçmağa qarşına üryan be Sururi yarı,*
مهر و مه ایکی کدو اولدی فلکلر دریا.	*Mehru məh ikindü oldı fələklər dərya.*

ولـه (نظیرۀ نجاتی)

دوشمین عشقه لب جانانه اولمز اشنا[1]،	*Düşməyən eşqə ləbi-canana olmaz aşina,*
کمکه دردی اولمیه درمانه اولمز آشنا.	*Kim ki, dərdi olmaya dərmana olmaz aşina.*
کچ یدی دریایی بحر اشکه یار اول ای کوکل،	*Keç yeddi dəryayi, bəhri-əşkə yar ol, ey könül,*
کچمین دریالری عمانه اولمز آشنا[2].	*Keçməyən dəryaları umana olmaz aşina.*
ای پری نیچون رقیب دیو[3] اولور همدم سکا،	*Ey pəri, neçün rəqibi div olur həmdəm sana.*
چون بلورسنکم ملک شیطانه اولمز اشنا.	*Çün bilirsən kim, mələk şeytana olmaz aşina.*
کوینه وارسون او کون یوزلویه ایرمک استین،	*Kuyinə varsın o gün yüzlüyə irmək istəyən,*
یرده اولان چون مه تابانه اولمز آشنا.	*Yerdə olan çün məhi-tabana olmaz aşina.*
سک رقیبه یار اول استرسک حریم یار راه،	*Sək rəqibə yar ol, istərsən hərimi-yara rah,*
بو حرآمدر اکه کم دربانه اولمز آشنا.	*Bu haramdır ana kim, dərbana olmaz aşina.*
سیم اشکی صرف ایدپ طفل دلی رام ایلرم،	*Simi-əşki sərf edib, tifli-dili ram eylərəm,*
کمکه زر خرج اتمیه اوغلانه اولمز آشنا.	*Kim ki, zər xərc etməyə oğlana olmaz aşina.*
خلقه کر بیکانه اولسه بو **سروری** طک دکل،	*Xalqa gər biganə olsa bu Sururi, tan dəgil,*
چونکه اهل عقلله دیوانه اولمز آشنا.	*Çünki əhli-əqlilə divanə olmaz aşina.*

ولـه

چشم پرخونده سواد[4] اول خال هندودر بکا،	*Çeşmi-purxunda səvad ol xali-hindudur bana,*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٤٧٥
[2]. بو بیت پروانه مجموعه سینده یوخدور و اورادا مصراعلر یئربه یئر اولوبدور.
[3]. پ/ مجموعه سی: حسود دیو
[4]. اس. تا سواد چشم و جان

ای کوزم نوری ندن[۱] عالم قراکودر بکا. *Ey gözüm nuri nədən alən qaranudue bana.*
بوی زلفک وار ایکن مشک استمک اولور خطا، *Buyi-zülfün var ikən müşk istəmək olur xata,*
ای خطایی خوب چون مقصود اول بودر بکا. *Ey xətayi xub, çün məqsud ol budur bana.*
لعلی طوطیسی کبی دل مرغی نیجه نطق ایدر، *Ləli-tutisi kibi dil murği necə nütq edər,*
کم اکا خورشید در آیینه زانودر بکا. *Kim, ana xurşid dər ayinə zanurdur bana.*
شربت مرک ایلدی تسکین آهم آتشن، *Şərbəti-mərg eylədi təskin , ajım atəşin,*
اوزکه حالتدر که خلقه زهر اولان صودر بکا. *Özgə halətdir ki, xalqa zəhr olan sudur bana.*
قلدی مجنون بر صچی لیلی کوزی آهو بنی، *Qıldı Məcnun bir saçı Leyli, gözi ahu bəni,*
ای **سروری** طاغی باغ ایدن اول آهودر بکا. *Ey Sururi dağı bağ edən ol ahudur bana.*

ولـه

اکسزن[۲] هجرک بلای ناکهانیدر بکا، *Ansızın hicrin bəlayi- nagahanidır bana,*
اول قره کون بر[۳] قضای آسمانیدر بکا. *Ol qara gün bir qəzayi-asimanidır bana.*
دشت غمده لاله کیبی چشمیمی پرخون ایدن[۴]، *Dəşti-ğəmdə lalə kibi çeşmimi purxun edən,*
اوده یانمش بغرمک داغ نهانیدر بکا. *Oda yanmış bağrımın daği-nihanidır bana.*
دوشده کوردم دستهٔ زلفن پریشان ایلمش[۵]، *Duşda gördüm dəstəyi-zülfün pərişan eyləmiş,*
بکزر اول[۶] رؤیا پریشانلق نشانیدر بکا. *Bənzər ol röya pərişanlıq nişanıdır bana.*
دار دنیا جنت علیا کرکمز واعظا[۷]، *Dari-dunya , cənnəti-ulya gərəkməz vaiza,*
کوی دلبر چون[۸] بهشت جاودانیدر بکا. *Küyi-dilbər çün beheşti-cavifanidır bana.*
ای **سروری** جنت کوینده اول میکون لبک[۹]، *Ey Sururi cnnəti-küyində ol meygun ləbin,*
شربت[۱۰] کوثر شراب ارغوانیدر بکا. *Şərbəti- kövsər, şərabi-ərğəvanidır bana.*

ولـه

نیلیم بر کون او مهرو مهربان اولمز بکا، *Neyləyim birgün o məhru mehrəban olmaz bana,*
کوکلم الدی جان ویرورم یار جان اولمز بکا. *Gönlüm aldı, can verürəm,yar can olmaz bana.*

---

[۱]. اس. ای کوزم آیدنلقی
[۲]. اس. آه کیم
[۳]. اس. سنومه ایرلمعه
[۴]. اس. بزم غمده لاله نک خونه جکر نسمه ایغودرله
[۵]. اس. // واتیکان: کیجه کوردم کم سر زلفک دولشمش بوینمه
[۶]. واتیکان: وه که بو // اس. کیم سر زلفک بهشت جاودانیدر بکا
[۷]. اس. // واتیکان: آرزوی کلشن فردوس اعلا قلمزم
[۸]. واتیکان: کیم سری کویک // اس. کیم سر زلفک بهشت جاودانیدر بکا
[۹]. اس. و // واتیکان: ای سروری جام جم نوش ایت لبی دورنده کم
[۱۰]. اس. و // واتیکان: بادهٔ

اول هملمک مرغ دل دایم هواسنده اوچر، *Ol humanın murği-dil daim havasinda uçar,*
بر شب اما آشنایی آشیان اولمز بکا. *Bir şəb əmma aşiyani aşiyan olmaz bana.*
چونکه سد اولمز قضایه یلدرم بیکی اِیرر، *Çünki səd olmaz qəzaya yıldırın bigi irər,*
تیر خونریزندن انوکچون امان اولمز بکا. *Tiri-xunrizindən anunçün əman olmaz bana.*
روشن اولمز شعلهٔ آه درونم دوسته، *Rövşən olmaz şöleyi-ahi-dərunim dusta,*
شمع وش یاره فتیلی چون زبان اولمز بکا. *Şəmvəş yara fitili çün zəban olmaz bana.*
ای **سروری** دولت دیوانه لکدن در بو کم، *Ey Süruri, dövləti-divanlikdəndir bu kim,*
قندهبقسم اول پری شکلی نهان اولمز بکا. *Qanda baqsam ol pəri şəkli nihan olmaz bana.*

ولـه[1]

آه واویلا که اول مه مهربان اولمز مکا، *Ah vaveyla ki ol məh mehriban olmaz mana,*
جانمی آلور منم آرام جان اولمز مکا. *Canımı alır mənim, arami-can okmaz mana.*
مدتی عمرم دوکندی کوشهٔ ویرانه ده، *Müddəti ömrüm tükəndi güşeyi-viranədə,*
داخی منزل بر کجه اول آستان اولمز مکا. *Daxi mənzil bir gecə ol asitan olmaz mana.*
شعلهٔ آهمله مینک کز یاندی بختم کوکبی، *Şöleyi-ahimlə min kəz yandı bəxtimkövkəbi,*
کیم قضادن بر نفس هرکز امان اولمز مکا. *Kim, qəzadan bir nəfəs həgiz əman olmaz mana.*
روشن اولمز شعلهٔ داغ درونم دوستلر، *Rövşən olmaz şöleyi-daği-dərunim dustlar,*
ای کوکل تا شمع تک[2] اوددن زبان اولمز مکا. *Ey könül ta şəmtək oddan ziyan olmaz mana.*
ای **سروری** دولت دیوانه لکدندر بو کم، *Ey Süruri dövləti-divanəlikdəndir bu kim,*
قنده بقسم اول پری شکلی نهان اولمز مکا. *Qanda qaçsan ol pəri şəkli nihan olmaz mana.*

ولـه

قنده اولور همدم اولمق ای لبی خندان سکا، *Qanda olur həmdəm olmaq,ey ləbi-xəndan sana,*
راضی یم بن بوکه کم ایدم نظر پنهان سکا. *Razıyam bən buna kim, edəm nəzər pünhan sana.*
زخم تیرک هر بری بر قانلو چشممدر بنم، *Zəxmi-tirin hər biri bir qanlı çeşmimdir bəni*
ای کمان ابرو بقوپ جمله اولور حیران سکا. *Ey kaman əbru, baxıb cümlə, olur heyran sana.*
زلف و لعلک چشم خونریزک کورپ اولمشدرر، *Zülfü ləlin, çeşmi-xunrizin görüb, olmuş durur,*
دل اسیر و جان فدا و جمله تن قربان سکا. *Dil əsirü can fəda vu cümlə tən qurban sana.*
غیریلردن عینکی پاک ایت کوکل اشکک کبی، *Qeyrlərdən eynəki pak et könül əşkin kibi,*
تا خیالی نقش دلدارک اولا مهمان سکا. *Ta xəyali- nəqşi-dildarın ola mehman sana.*

---

[1]. ک. دیوانیندا یوخدور// واتیکان نوسخه سینده و مجلس جنکونده و اس. نوسخه سینده وار. «بکا» قافیه وار.
[2]. جنگ مجلس: شمع وش

ارتورپ قانی **سروری** دفع صفرا اتمکه، — *Artırıb qanı Sururi dəfi-səfra etməgə,*
بنسزن کر باده نوش ایلرسک اولسون قان سکا. — *Bəzsizin gər badə nuş eylərsən,olsun qan sana.*

ولـه

بلبلم کلشنده دوشدم کلعذارمدن جذا، — *Bülbüləm gülşəndə düşdüm gülüzarından cuda,*
لاله‌وش پرداغ و غرقم خونه یارمدن جذا. — *Laləvəş pudağu qərqəm xuna yarımdan vuda.*
ایره لی فصل بهار اوتر کُله قرشو هزار، — *İrəli fəsli-bahar ötər, gülə qarşı hizar,*
بن بلالی بلبلم باغ و بهارمدن جذا. — *Bən bəlali bülbüləm bağu baharımda cuda.*
هر کشی بر سروی چکمشدر کناره آب وش، — *Hər kişi bir sərvi çəkmişdir kənarə abvəş,*
اه کم سروم بنم اولدی کنارمدن جذا. — *Ah kim, sərvim bənim oldı kənarımdan cuda.*
اولدوکمدن صکره ویرر قانلو بغرمدن نشان، — *Öldühgümdən sonra verir qanlı bağrımdan nişan,*
لاله کم اولور بنم خاک مزارمدن جذا. — *Lalə kim, olur bənim xaki-məzarımdan cuda.*
پر هوایم ای **سروری** شویلکم اولسم غبار، — *Pur həvayəm, ey Sururi şöylə kim, olsam qubar,*
باد عشق اولمز بنم هرکز غبارمدن جذا. — *Badi-eşq olmaz bənim həgiz qubarımdan cuda.*

ولـه (نظیرهٔ نشانی)

می صافی نوله کر ویرسه دل و جانه صفا، — *Meyi-safi nola gər versə dilu cana səfa?*
چون صونر یار قدح ییرنه یارانه صفا. — *Çün sunar yar qədəh, yerinə yarana səfa.*
صفّه ده یارله احباب ایچرسه می صاف، — *Səffədə yarilə əhbab içərsə meyi-saf,*
یار اولور اهل وفا ایرشور اخوانه صفا. — *Yar olur əhli-vəda, irişir ixvana səfa.*
عاشق خسته دله خیلی کدر ویردی خطک، — *Aşiqi xəstə dilə xeyli kədər verdi xəttin,*
کر قزرسک انی ایدر دل رندانه صفا. — *Gər qızarsan anı, edər dil zindana səfa.*
قانه قانه نوله می نوش ایده قانم کبی یار، — *Qana-qana nola mey nuş edə qanım kibi yar,*
دم بدم چونکه می ناب ویرر قانه صفا. — *Dəmbədəm çünki, meyi-nab verir qana səfa.*
دلر ایسک که کماهی کورنه صورت یار، — *Dilrə isən ki, kəmahi görünə surəti-yar,*
ای **سروری** ویره کور آینهٔ جانه صفا. — *Ey Sururi verinür ayineyi-cana səfa.*

ولـه[1]

مرغ جانه دانه در خالک صچک دام بلا[2]، — *Murği cana danədir xalın, saçın dami-bəla,*
نیچه لر اول دانه ایچون بوکه اولمش مبتلا. — *Neçələr ol danə içün buna olmuş mübtəla.*

---

[1]. پروانه مجموعه سینده بو غزل باشقا سوزلرله وار (نومره سی ۱۰۰)
[2]. نظمی مجموعه سی: ای صنم زلفکده خالک دانهٔ // پروانه ده: ای صنم زلفکده خالک دانهٔ

Gördügümcə gün yüzüni,qana qərq olur gözüm, کوردوکمجه کون یوزوکی قانه غرق اولور کوزم،
Tifl olan bayramda zira ki, geyər gülgün qəba. طفل اولان بیرامده زیرا که کیر [1] کلکون قبا.
Dəmbədəm aşiqlərin durmaz cununi, dəpərnür, دم بدم عاشقلرک دورمز جنونی دپرنور،
Hər səhər ki, təprədirsən zülfün, ey badi-səba. هر سحر که دپردرسک زلفن ای باد صبا.
Çüşmi-bimarın yanında qara xalındır görən, چشم بیمارک یننده قاره خالک دیر کورن،
San ki, bir bimara bir Hindi təbib eylər dəva. صنکه بر بیماره بر هندی طبیب ایلر دوا.
Narəvan könlüm dilər tutmaq əsayi-zülfüni, ناتوان کوکلم دلر دوتمق عصای زلفکی،
Ey Sururi eylə kim, bimar olan istər əsa. ای **سروری** ایلکم بیمار اولان استر عصا.

ولـه

Ey sənəm zülfünu xalın dami-bəla, ای صنم زلفک وه خالک دانه دام بلا [2]،
Ne bəladır olmaq ol dami-bəlaya mübtəla. نه بلادر اولمغ اول دام بلایه مبتلا.
Gördügümcə gün yüzüni,qana qərq olub yaşım, کورمکیچون کون یوزوکی قانه غرق اولب یاشم،
Tifl bənzər geyər seyr üçün gülgün qəba. طفلدر بکزر کیر سیر ایچون کلکون قبا.
Həlqə bər həlqə dili-divanələrdən könlümi, حلقه بر حلقه دل دیوانه لردن کوکلمی،
Dobdoludur xuf edib ahəstə tərpən, ey badi-səba. طوپطولیدر خوف ادیب آهسته دربن ای صبا.
Qəmzəyi-məstin qatında xali-mişkinin sənin, غمزه مستنک قتنده خال مشکینک سنک،
Sanki, bir bimara bir Hindi təbib eylər dəva. صنکه بر بیماره بر هندی طبیب ایلر دوا.
Natəvan könlüm dilər tutmaq pərişan kakilin, ناتوان کوکلم دلر دوتمق پریشان کاکلک،
Ey Sururi eylə kim, bimar olan istər əsa. ای **سروری** ایلکم بیمار اولان استر عصا.

ولـه

Dost hicri bir yana vu təni-düşman bir yana, دوست هجری بر یکا و طعن [3] دشمن بر یکا،
Ey könül, getmək gərək bən bir yana,sən biryana. ای کوکل کتمک کرک بن بر یکا سن بر یکا.
Var isə ey şəm odun , gər bənim kibi sənin, وار ایسه ای شمع اودک کر بنم کیبی سنک [4]،
Gecə-gündüz yanalım , sən bir yana, bən bir yana. کیجه کندز یانلم سن بر یکا بن بر یکا.
Canıma cansan, tənə can kibi, ey ruhi-rəvan, جانمه جانسن تنه جان کیبی ای روح روان [5]،
Neyləyim, axir gedər can bir yana, tən bir yana. نیلیم اخر کیدر [1] جان بر یکا تن بر یکا.

---

[1]. نظمی مجموعه سی: طفله بکزر کم کیر بایرام ایچون
[2]. پروانه مجموعه سی و مجموعه "٦٧٤ نمره لی" ـــدن الینیبدیر.
[3]. س. دوست هجری بر یکا غوغا و
[4]. س. یارسز سن هم منم تک اولورسن ای شمع تک
[5]. س. جان ایچنده تنده جان تک سن دیا قورقم بودر

Süsəni dun sən güləndamı quçdur çeşmimə,	سوسنی دون سن کل اندامی قوچدر چشممه،
Zəxmi-xəncər bir yanadır, bərgi-süsən bir yana.	زخم خنجر بر یکادر برک سوسن بر یکا[۲].
Şol qədər məcruham,ey xuni-gözündən dəmbədəm,	شولقدر مجروحم ای خونی کوزندن دم بدم[۳]،
Qan dökər bir yana yara, çeşmi-rövşən bir yana.	قان دوکر بر یاکه یاره[۴] چشم روشن بر یکا.
Xeyli köydüm gəlmədi dilbər Sururi xanəyə,	خیلی کویدم کلمدی دلبر **سروری** خانه یه،
Başım alıb gedəyin bən daxı evdən bir yana.	باشم الوپ کیده ین بنداخی اودن بر یکا.

ولـه

Gül yüzüçün nola varsam küyi-canandan yana,	کل یوزیچون نوله وارسم کوی جاناندن یکا[۵]،
Mövsimi-güldür narır bülbül gülüstandan yana.	موسم کلدر وارر بلبل کلستاندن یکا.
Atəşi-ahım görüb, hər şəb gəlir pərvanələr,	آتش اهم کورپ هر شب کلور پروانه لر،
Netə kim, varır müsafir nari-suzandan yana.	نیته کم وارر مسافر نار سوزاندن یکا.
Nola hər su qılsa hər su bəhri-əşkim custücu,	نوله هر صو قلسه هر سو بحر اشکم جست جو،
Meyli hər dəryanın olur bəhri-umandan yana.	میلی هر دریانک اولور بحر عماندن یکا.
Rövşən oldı dil, açıldı gün yüzünə gözlərim,	روشن اولدی دل آچلدی کون یوزینه کوزلرم،
Rövzəni-xanə kibi xurşidi-rəxşandan yana.	روزن خانه کبی خورشید رخشاندن یکا.
Ey dəriğa, getdikincə yar, iraq olmaqdadır,	ای دریغا کتدکنجه یار ایراغ اولمقده در،
Durmayıb, varmaqdayam bən, gərçi kim,andan yana.	دورمیوپ وارمقده یم بن کرچکم اندن یکا.
Gəl zəni-dunyaya vermə bu könül tiflin, saqən,	کل زن دنیایه ویرمه بو کوکل طفلن صقن،
Arif isən, qo zəni, meyl etməoğlandan yana.	عارف ایسک قو زنی میل ایله اوغلاندن یکا.
Ey Surui çəkdi tiğin, qəsd edib əğyara yar,	ای **سروری** چکدی تیغن قصد ایدپ اغیاره یار،
Sanki şəh getdi qəzaya kafəristandan yana.	صنکه شه کتدی غزایه کافرستاندن یکا.

ولـه

Dərdi-eşqin yox könül, bən neyləyim dərman sana,	درد عشقک یوق کوکل بن نیلیم درمان سکا،
Dərdə dərman eyləyənlər olamaz yaran sana.	درده درمان ایلینلر اولیمز یاران سکا.
Durmayıb, artar cununu , eyləməz nəshi qəbul,	دورمیوپ ارتر جنونک ایلمز نصحی قبول،
Pənd edib bin kərrə dedim bən dila uslan sana.	پند ایدپ بیک کره دیدم بن دلا اوصلان سکا.

---

[۱]. س. کیم دوشبسه عاقبت
[۲]. کا. نوسخه سینده بو بیت یوخدور. س. نوسخه سیندن آلینیبدیر.
[۳]. س. یولنه اولسون یوزم طپراغ له نعل استیک
[۴]. س. میخ نقش بر یکادر
[۵]. پروانه مجموعه سی : ۵۳۹ // نظمی مجموعه سی: ۱۹٤

Masəvadan çün kim,etməzsən bu beyti qəlbi pak, ماسوی دن چونکم اتمزسن بو بیت قلبی پاک،
Qanda olur kim, gələ mehman ola sultan sana. قنده اولور کم کله مهمان اوله سلطان سکا.
Arif isən manei olan qapıyı eylə tərk, عارف ایسک مانعی اولن قپویی ایله ترک،
Babi-haqqə gəl ki, yoxdur hacətu dərban sana. باب حقه کل که یوقدر حاجب و دربان سکا.
Gəl qələndər ol Sururi bir mücərrəd mərdsən, کل قلندر اول **سروری** بر مجرد مردِسن،
Mane olmaz çünki, yoxdur övrət ü oğlan sana. مانع اولمز چونکه یوقدر [۱] عورت و اوغلان سکا.

ولـــه[۲]

Ah sənsiz cahan gülzari zindandır mana, آه[۳] سنسز جهان کلزاری زنداندر مکا[۴]،
Şaxi-gl, tiru bəlayi-qönçə peykandır mana. شاخ کل تیر و بلای[۵] غنچه پیکاندر مکا.
Eylə giryanəm fəraqından ki, əbri-növbahar, ایله کریانم فراقکدن که ابر نوبهار،
Bunca yüx min çeşmi-giryanilə heyrandır mana. بونجه یوز منک چشم کریانیله حیراندر (مکا).
Yerdə şəbnəm,gökdə əncum sanma ey gül xərməni, یرده شبنم کوکده انجم صنمه ای کل خرمنی،
Kim, zəminu asiman hicrində giryandır mana. کیم زمین و آسمان هجرکده کریاندر مکا.
Kəsmişəm sümi-səməndi-nəqşini sinəmdə kim, کسمشم سم سمند نقشنی سینمده کم،
Tirbarani-bəla gəlikcə qalxandır mana. تیرباران بلا کلدکچه قلخاندر مکا.
Ləblərindən eyləmötad olmuşam qan yutmağa, لبلرکدن ایله معتاد اولمشم قان یوتمغه،
Kim, əgər abi-həyat içsəm daxı qandır mana. کم اکر آب حیات ایچسم دخی قاندر مکا.
Saqəri-məstanə, dəryayi-mühiti asiman, ساغر مستانه دریای محیط آسمان،
Mey hububu çeşmeyi-xurşidi tabandır mana. می حباب و چشمۀ خورشید تاباندر (مکا).
Ey Sururi olmasa ol Yusifi-gül pirəhən, ای **سروری** اولمسه اول یوسف کل پیرهن،
Gər çəmən cənnət, gülüstan bənd zindandır mana. کر چمن جنت کلستان بند زنداندر مکا.

ولـه[۶]

Ey saqiye baqi yinə bir cami-müsəffa, ای ساقی باقی ینه بر جام مصفا،
Sungıl ki, fəna talibidir aşiqi-şeyda. صون کل که فنا طالبی در عاشق شیدا.
Ey mütrib, məstanə dəm vurma nəfəsindən, ای مطرب مستانه دم اورمه نفسکدن.

---

[۱]. پروانه مجموعه سی (۲۲۸): بلورسن
[۲]. بو غزل کا.نوسخه سینده یوخدور. واتیکان نوسخه سی و مجلس جنکوندان آلینیبدیر.
[۳]. جنگ مجلس: ـه کم
[۴]. جنگ مجلس: بکا
[۵]. جنگ مجلس: تیر و بلا
[۶]. کا. نوسخه سینده یوخدور. س. واتیکان و مجلس جنکونده وار

چرخ اورسه کرک چرخ صفت[1] زهره زهرا. *Çərx vursa gərək çərx-sifət Zuhrə u Zəhra.*
سن بو دم و کوشهٔ دیر و قدح مغ[2]، *Sən bu dəmü güşeyi-deyru qədəhu müğ,*
زنّار بلمده می المده من ترسا. *Zunnar belimdə, mey əlimdə məni-tərsa.*
بر مغبچه در عالم فانیده فلان کم، *Bir müğbəçədir aləmi-fanidə filan kim,*
کوکدن یره اینر کاینات بزمکه عیسا[3]، *Gökdən yerə inər kayinat bəzminə İsa.*
یارب نه بلا کافر ایمش طرهٔ ساقی. *Yarəb nə bəlakafər imiş türreyi-saqi,*
کم بویننه روح القدوسک اصدی چلیپا، *Kim, boynuna Ruhulqudusun asdı çəlipa.*
کر می خبرک ویرسه زاهد عجب اولمز. *Gər mey xəbərin versə zadid, əcəb ilmaz,*
دجال نه بلسون که ندر نطق مسیحا. *Dəccal nə bilsin ki, nədir nütqi-Məsiha?*
مجنون تکی آشفته و الفته و رسوا، *Məcnun təki aşüfrə vu aludəvu rusva,*
باشمده جفا داشلری تک یرلری پر خون[4]. *Başımda cəfa daşları tək yerləri puxun,*
سینمده بنم داغ وفا لالهٔ حمرا ، *Sinəmdə bənim daği-vəfa, laleyi-həmra.*
بیت الحرمی کوی خراباته **سروری**، *Beytul-Hərəmi küyi-xərabata Sururi,*
یوز دوت که حقیقتده بودر کعبه علیا. *Yüz tut ki, həqiqətdə budur Kəbəyi-ulya.*

ولـه[5]

کرپکک قاشن مه کلمش علم القران اکا، *Kirpigin , qaşın mah gəlmiş Quran ana,*
عرش اعظمدر اقورلر صورت رحمان اکا. *Ərşi-əzəmdir oxurlar surəti-rəhman ana.*
مصحف حسننده بسم اللـه الرحمن الرحیم، *Müshəfi-hüsnsndə Bislillahi rəhmani rəhim,*
پس نه کل در قدیمی بنده درر ریحان (اکا). *Pəs nə güldur qəddimi bəndə dir rəyhan ana.*
بر مبارک لیله المعراجدر مشکین صچک، *Bir mübarək Ldylətul meracdır mışkin saçın,*
کم جمال اللـه باقی در مه تابان اکا. *Kim, camalullah baqi der məhi-taban ana.*
وه نه کوثردر لبک کم خضر نسبت جبرائل، *Vəh nə kövsərdir ləbin kim, Xizr nisbət Cəbrail,*
جان ویروب شوقندن اوخور چشمهٔ حیوان (اکا). *Can verib şövqundan,oxur çeşmeyi-heyvan ana.*
زلف و قاشک جیم نونندن الف معجوزوش[6]، *Zülfü qaşın cimununundan əlif möcüzvəş,*
روح قدسک نطقی باغلندی اقورلر جان (اکا). *Ruhi-qudsun nütqi bağlandı, oxurlar can ana.*
نیله سون کول فصلن اول مجروح داغ غصه کم، *Neyləsin gül fəslin ol məcruhi-daği-qüssə kim,*

---

۱. س. چرخ وصفنه زهرهٔ زهرا
۲. کا. نوسخه سینده یوخدور. جنگ مجلس: من بعد من کوشهٔ دیر و قدح مغ// س. من بعد من کوشهٔ دیره قدم اورمق
۳. س. و مجلس جنگونده: کوکدن یره اینر اکا جان ویرمکه عیسی
۴. س. و مجلس جنک : بره طره لیلی وش ایچون طاغلره دوشدم
۵. باشقا نوسخه لرده یوخدور // بو غزل مجلس و اس. نوسخه سینده وار.
۶. اس. معجز دوشب

Dəmbədəm qan qətrəsi olur güli-xəndan ana.	دمبدم قان قطرسی اولور کل خندان اکا.
Ey Sururi hər ki, bir sərvilə seyran eyləməz,	ای **سروری** هر که[۱] بر سرویله سیران ایلمز،
Şaxi-gül, tiru bəla vu qönçədir peykan ana.	شاخ کل تیر و بلا و غنچه در پیکان اکا.

ولــــه[۲]

Bugün bən bir pəri gördüm yanağı lalələvəş, səmra,	بکون بن بر پری کوردم یکاغی لاله وش سمرا،
Saçının piçü tabından qopar sərrişteyi sevda.	صچینک پیچ تابندن قوبر سررشتهٔ سودا.
Ruxi, əbrusını qormuş qəmər gəh bədr olur, gəh xəm	رخی ابروسنی کورمش قمر که بدر الور که خم،
Ləbin vəsfin daşamış alırkən aləmə rusva.	لبینک وصفنک داشمش الورکن عالمه رسوی.
Bənövşə qara geymişdir, anın zülfün dövründə,	بنفشه قاره کیمشدر انک زلفین دورنده،
Xəcil etmiş durur sərvi bugün ol qaməti-rəna.	خجیل اتمشدرر سروی بکون اول قامتی رعنا.
Sənin ol Hinduvəş xalın həkimdir əskəri-Ruma,	سنک اول هندووش خالک حکیمدر عسکر رومه،
Ol iki nərgisi-məstin qılıbdır hüsn elin yəğma,	اول ایکی نرکس مستک قلوبدر حسن الن یغما.
Sururi dərdi-hicrindən anılı ney kibi hər dəm,	**سروری** درد هجرندن اکیلو نی کبی هردم،
Döyər dairəvəş köksün qılır qanun kibi ah-vah.	دوکر دایره وش کوکسن قلور قانون کبی اه وا.

ولــــه[۳]

Ey müshəfi-hüsnundə əzəl sirri hüveyda,	ای مصحف حسنکده ازل سرّ هویدا،
Mirati-camalında əbəd aləmi peyda.	مرات جمالنده ابد عالم پیدا.
Fəzlin rəqəmi şərhi kəlamullah natiq,	فضلک رقمی شرح کلام اللــه ناطق،
Elmin ələmi nameyi-ərş üstünə tuğra.	علمک علمی نامه عرش اوستنه طغرا.
Nütqundə oxur natiqə ənəlhəqq, ənəlla	نطقنده اقور ناطقه ان لحق نا الله،
Bir söz ki, iki aləmi eylər qamu guya.	بر سوز که ایکی عالمی ایلر قمو کویا.
Həm əvvəlu axərdə sənin zahiru batin,	هم اول آخر ده سنک ظاهر و باطن،
Həm zahiru batində sənin əsfəlu əla.	هم ظاهر و باطنده سنک اسفل اعلا.
Ənvari-camalında mələk acizu heyran,	انوار جمالنده ملک عاجز و حیران،
Asari-clalında fələk bisərü bipa.	اثار جلالنده فلک بی سر و بی پا.
Minqad sənin taətinə ərşilə kursi,	منقاد سنک طاعتکا عرشیله کرسی،
Möhtac sənin rəhmətinə Adəmü Həva.	محتاج سنک رحمتکا آدم و حوا.

---

[۱]. اس. کیمکه

[۲]. کا. نوسخه سینده یوخدور. مجلس مجموعه سی ص.۲۶۷

[۳]. کا. نوسخه سینده یوخدور. مجلس مجموعه سی ص.۲۶۷// س. نوسخه سینده ص.۶

İstadəyi-əflakə məşateyi-hüsnün,	استادۀ[1] افلاکه مشاطۀ حسنک،
Peyvəstə qılır ayineyi-xaki mücəla.	پیوسته قلور ایینه خاک مجلا.
Kim, mehrilə mah ayda bu ayinəyə baxub,	کم مهریله ماه ایده بو آینیه باخوب،
Gün üzeni ziba keçə zülfüni mütəra.	کون یوزنی زیبا کیجه زلفنی مطرّا.
Vəsfində xirəd acizü , mədhində zəban lal,	وصفنده خرد عاجز مدحنده زبان لال.
Şövqünlə çəkər çak köül valehü şeyda,	شوقنله جکر چاک کوکل واله و شیدا،
Bən kim olam ey zatimüqəddəs ki, vuram dəm,	بن کم اولم ای ذات مقدس که اورم دم،
Vəsfində ki, vəsf edəməz anı qamu əşya.	وصفنده که وصف ایده مز آنی قمو اشیا.
Yarə ki, Sururiyə xərabati-fənadə,	یارب که **سروری** یه خرابات فناده،
Lütf eylə meyi-eşqilə bir cami-müsəfa.	لطف ایله می عشقیله بر جام مصفا.

ولـه[2]

Zehi müsafiri-ərşu mücaviri-bətxa.	زهی مسافر عرش و مجاور بطخا،
İmami-Üudsi müqəddəs, əmini-ümmul qura.	امام قدس مقدس امین امّ القرا.
Bə hükmi küntü nəbiya-xəlifətu-llah.	بحکم کنت نبیا خلیفا اللـه،
Əzəldəhər aləmi-təlim illmul-əsma,	ازلده هر عالم تعلیم علّم الاسما.
Səvadi-sürməyi-mazağ ilə olur |əmzən,	سواد سرمۀ مازاغ ایله اولور غمزک،
Çirağı-mərdumi-çeşm leylətu-ləsra.	چراغ مردمک چشم لیلۀ الاسرا.
Saçın yüzündədir ol şəhbazi-ruhani,	صاچنک یوزنده در اول شهباز روحانی،
Ki, aşiyaneyi-ərş üzrə saldı huma.	که اشیانۀ عرش اوزره صالدی هما.
Həmişə ayineyi-nütq qeybsən , tuti,	همیشه اینۀ نطق غیب سن طوطی،
Mudam qibleyi-qafi-bəqayasan ənqa.	مدام قبله قاف بقایه سن عنقا.
Nə qüvvət ilə möciz nəmay barmağın,	نه قوت ایله معجز نمای پرمغک،
Ki, nəli-mahi burub, gök yüzündə qıldı duta.	که نعل ماهی بوروب کوک یوزنده قلدی دوتا.
Zəmanə qovsi-qəzəhdən siöehri-həlqə bəguş,	زمانه قوس قذحدن سپهر حلقه بکوش،
Qılır ki, göstərə xalqa qul olduğunı sana.	قلور که کوستره خلقک[3] قول اولدغنی سکا.
Yüzün kitabi-kərim, sözün kılami-qədim,	یوزک کتاب کریم سوزک کلام قدیم،
Gözün əminul-ləqa vu üzün imami-huda.	کوزک امین لقا و اوزک امام هدا.
Həvayi-eşq ilə abi-həyat içərdi əgər,	هوای عشقله اب حیات ایچردی اکر،

---

[1]. س. خاکستر و

[2]. کا. نوسخه سینده یوخدور. مجلس مجموعه سی ص.٢٦٩// س نوسخه سی ص. ٧

[3]. س. چرخک

قپنکده اولسه **سروری** غبار خاک فنا.	*Qapında olsa Sururi qubari-xaki-rah.*

ولـــه[١]

ساقی کتور پیاله که اول جام جان فزا،	*Saqi gətir piyalə ki, ol cami-cani- fəza,*
اولدی فنای مطلقه آینهٔ بقا.	*Oldı fınayi-mütləqə ayineyi-bəqa.*
من بندایم شراب مصفایه که مدام،	*Mən bəndəyəm şərabi-müsəffaya ki, mudam,*
بر جرعه ایله شاه جهان اولور کدا[٢].	*Bir cürə ilə şahi-cahan olur gəda.*
میخانه کوشه سنده یاتوردم که دون کیجه،	*Meyxana guşəsində yatırdım ki, düngecə,*
هاتفدن ایردی[٣] سمعه مستانه بر ندا.	*Hatifdən irdi səmə məstanə bir nida.*
کی شاه باز عشقیله پرواز قدس ایدن،	*Key, şahbazi-eşqilə pərvaz quds edən,*
عرش اشیانه سینه صلن سایهٔ هما.	*Ərşi-aşiyanəsinə salan sayeyi-huma.*
نیچون اسیر دامکه حادثات سن،	*Neçün əsirii-damgəji hadisatsan,*
عنقای قاف قرب کجا و زغن کجا.	*Ənqayi-qafi qurb kuca vu zəğən kuca?*
دور باغه کیر که نقطه کلوب عندلیب مست[٤]،	*Dur bağa gir ki, nütqə gəlibi- əndəli məst,*
کلدی بیان نطق اناللـه اوقور سکا.	*Gəldi nəyani-nütqi ənəllhəq oxur sana.*
یعنی می ایچ که اینهٔ نقس ناطقه،	*Yanı mey iç ki, ayineyi-nəfşi-natiqə,*
اولدی شرابیله[٥] جام جهان نما.	*Oldı şərab ilə camı-cahan-nəma.*
بحر محیط باده یه غرق ایله کچر[٦]کم،	*Bəhri-mühit badəyə qərqeylə keçər kim,*
عشق اشنای عشق بیکانه ماسوا.	*Eşqi aşinayi-vu eşqi-biganə masəva.*
خط لبی بیاله ده کوردم **سروریا**،	*Xətti-ləbi piyalədə gördüm Sururiya,*
کم باده ایچ که باده ایمش نشان[٧] فنا.	*Kəm badə iç, kim, badə imiş nişani-fəna.*

ولـه[٨]

تاج شاهی شعلهٔ شمع الهی در مکا[٩]،	*Taci-şahi şöleyi-şəmi-ilahidır mana,*
شعلهٔ شمع الهی تاج شاهی در مکا.	*Şöleyi-şəmi-ilahi taci-şahidir mana.*
نوردن لعلین الفلر کم چکلمش تا ابد،	*Nurdan ləlin əliflər kim, çəkilmiş ta əbəd,*

---

١. س. نوسخه سینده وار. ص.٧
٢. واتیکان: بر جرعیله شاه جهان بخش اولور کدا
٣. س. ایرشدی
٤. س. دور باغه واره لوم که عندلیب مست
٥. واتیکان: شمس
٦. واتیکان: عقلی
٧. س. نشئهٔ
٨. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان ص. // اس. ص. ١
٩. بو غزلده هرمصراعده «بکا» یازیلیبدیر.

باشده وآلای نشان پادشاهی در مکا. — *Başda valayi nişani-padişahidır mana.*
اول الفلر کم بروج عالم اعلا تکی، — *Ol əliflər kim, buruci-aləmi-əla təki ,*
هر بری بر حجت القایم کواهی در مکا. — *Hər biri bir hüccətul-qaim guvahidır mana.*
خاتم آل عبا باشمده رنک آلیله، — *Xatəmi-al Əba başımda rəngi al ilə,*
ختم آیات و سفیدی و سیاهی در مکا. — *Xətmi-ayatu sefidi vu siyahıdır mana.*
ظاهری شرح نبوت در ولایت باطنی، — *Zahiri şərhi-nübuvvətdır, vilayət batini,*
ای **سروری** ظاهر و باطن کماهی در مکا. — *Ey Sururi zahiru batin gumahidır mana.*

ولـه[1]

دون صراحی غلغلندن بر خطاب اولدی مکا، — *Dün surahi qulqulundan bir xitab oldı mana,*
کیم صفادن می شفق جام آفتاب اولدی مکا. — *Kim, səfadan mey şəfəq, cami-afitab oldı mana.*
ایله موج اوردی بکون بحر محیطی باده تک، — *Eylə movc vurdı bugün bəhri-mühiti badətək,*
کوزلرمدن کیم فلک شکلی حباب اولدی مکا. — *Gözlərimdən kim, fələk şəkli hubab oldı mana.*
کرپکمدن اول قدر قلدم چکره خون دل، — *Kirpigindəm ol qədər qıldım, çiyrdə xuni-dil,*
کیم صفا آیینه سی صافی شراب اولدی مکا. — *Kim, səfa ayinəsi safi şərab oldı mana.*
باقدغیچون خاکه ساقی می توکلکدن[2] مدام، — *Baqdığiçün xakə saqi mey töküldükdən mudam,*
ورد جان یالیتنی کفت شراب اولدی مکا. — *Virdi-can yalıtanı güfti-şərab oldı mana.*
کایناتی مست ایدب قران ناطق بلمکه، — *Kayinati məst edib, Qurani-natiq bilməgə,*
خط ساقی مهرهٔ ام الکتاب اولدی مکا. — *Xətti-saqi möhreyi-ummul-kitab oldı mana.*
زاهدا محبوب بی فکرین خطادر صالمه کی، — *Zahida məhbub bi-fikrin xətadər, sanma ki,*
کم سکا او کم خطا اولدی ثواب اولدی مکا. — *Kim, sana ol kim xəta oldı , savab oldı mana.*
ای **سروری** درده هم دُرد اولکه یار وصلده[3] ، — *Ey Sururi dərdə həmdərd ol ki, ya vəslidə,*
قسمت انجق غمزه ناز و عتاب اولدی مکا. — *Qismət ancaq qəmzə vu nazu itab oldı mana.*

ولـه[4]

ساقیا بر جام صونکم باده در جمشید اکا، — *Saqiya bir cam sun kim, badədir Cəmşid ana,*
قطره در مستانه میدن چشمهٔ خورشید اکا. — *Qətrədir Məstanə meydən çeşmeyi-xurşid ana.*
یعنی اول میدن کم اندن نشاء اب حیات، — *Yanı ol meydən kim, andan neşəyi abi-həyat,*
بولدی خضر اولدی وصال دولت جاوید اکا. — *Buldə Xizr oldı vusali-dövləti-cavid ana.*

---

۱. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. و واتیکان نوسخه لرینده وار.
۲. اس. توکلمکده
۳. اس. وصل یارومه
٤. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. و واتیکان نوسخه لرینده وار. ص.٤

Badədir çün mahuvəllah zülmətin nar ilən,	باده در چون ماهوالـلـه ظلمتن ناريلين،
Taki, dirsəm afitabi-ələmi-tövhis ana.	دا كی ديرسم آفتاب عالم توحيد اكا.
Lan qalma sufiya, alaya baq məstanə kim,	لاده قالمه صوفيا الايه بق مستانه كم،
Sini saqinin olur dəndanəsi təşdid ana.	سين ساقی نک اولور دندانسی تشديد اكا.
Duxrəri-rəz saqiyiney tut ənguştində kim,	دختر رز ساقی نی دوت انكشتكده كم،
Baqlasın xalxal simin hilali-eyd ana.	بغلسون خلخال سيمين هلال عيد اكا.
Kim ki, Məryəmdən Məsihatək təcrrüd doğmadı,	كيمكه مريمدن مسيحانک تجرد دوغمدی،
Olmadı hərgiz müsəlləm dəviyi təcrid ana.	اولمدی هركز مسلم دعوی تجريد اكا[1].
Fəsli-güldür.kimki bir gülşəndə seyran eyləməz,	فصل كلدر كمكه بر كلشنده سيران ايلمز،
Sərv od olub, çəkər xişmilə xəncər bid ana.	سرو اود اولوب چكر خشميله خنجر بيد آكا.
Ey Sururi, bir müğənni nəğməsilə badə iç.	ای **سروری** بر مغننی نغمه سيله باده ايچ،
Kim,qulun çəkməkdə çəng olur çəkib Nahid ana.	كيم قولن جكمكده جنک اولور چوكوب ناهيد آكا.

ولـه[2]

Ey camalın qul huvəllahina,vey yanağın vəzuha,	ای جمالک قل هوالله وی يناغک والضحی،
Qafu vəlQuran saçındır, dodağın bədri-duta.	قاف والقران صاچكدر طدغک بدر الدطی.
Sirri-sünhan əlləzi əsra müənbər kakilin,	سر سبحان الذی اسری معنبر كاكلک ،
Ləblərin rujulqudus, qəddindir həqqi-müntəha.	لبلرک روح القدس قدک در حق منتها.
On səkkiz min aləmin əsrarını hərfən bəhərf,	اون سكز بيک عالمک اسرارينی حرفا بحرف،
Arizin lövhündə yazsa katibi-kilkin səfa.	عارضک لوحنده يازسه كاتب كلک صفا.
Xətti-mişkininlə ruxsarın bəyanında sənin,	خط مشكنكله رخسارک بيانده سنک،
Həqq təala dedi؛ əlrəhman ələlərş ustuva.	حق تعالی ديدی الرحمن علی العرش استوی.
Atəşi inni ənəlhəqq, ey bəşər surətli həqq.	آتشی انی انالـلـه ای بشر صورتلو حق،
Pətövi şəmi-ruxundur, göstərir nuri-ləqa.	پرتو شمع رخكدر كوسترر نور لقا.
Zahida , gəl xurəti-zibayi inkar eyləmə,	زاهدا كل صورت زيبايی انكار ايلمه،
Dilbərin vəchindədir ayineyi-giti nəma.	دلبرک وجهنده در آيينهٔ كيتی نما.
Ey Sururi, aşiyani-ərşə pərvaz edəməz,	ای **سروری** آشيان عرشه پرواز ايده مز،
Hər kimki, şahbazi-eşqə olmaz aşina.	هر كيمكه شاهبازی عشقه اولمز آشنا.

ولـه[1]

---

[1]. واتيكان نوسخه سينده صفحه دوشمه سی وار و غزلين سون بيتی يوخدور// س. نوسخه سيندن آلينيبدير. ص.۲

[2]. باشقا نوسخه لرده يوخدور// س. نوسخه سيندن آلينيبدير ص. ۳

Ta səvadi çeşmu can ol xali-Hindudur bana, تا سواد چشم و جان اول خال هندودر بکا،
Ey gözüm aydınlığı aləm qarannıdır bana. ای کوزم آیدنلقی عالم قراکودر بکا.
İyləyim bir kəz saçın müşkin daxı öldür məni, ایلیلیم بر کز صاچک مشکن داخی اولدر منی،
Kim, dirilməkdən muradi-ömr olan budur bana. کیم دیرلمکدن مرادی عمر اولان بودر بکا.
Tutiyi-qəndinlə xanı nütq ki, olam həmnəfəs, طوطیئ قندکله خانی نطق که اولم هم نفس،
Kim, ana xurşidi-ayinəza nurdur bana. کیم اکا خورشید آینه زا نوردر بکا.
Şürbə son indi, sanma odlı könlüm şöləsin, شربه صوک ایندی ساکمه اودلی کوکلم شعله سن،
Türfə halətdir ki, xalqa zəhr olan sudur bana. طرفه حالتدر که خلقه زهر اولان سودر بکا.
Ey Sururi, zülfi sevdasında bir Leylivəşin, ای **سروری** زلف سواداسنده بر لیلی وشک،
Öylə Məcnunam ki,vəhşu bərin ahudur bana. اویله مجنونم که وحشمه و برن آهودر بکا.

وله[2]

Ey camlın məscidi-hüsn, vey qaşın mehrab ana, ای جمالک مسجد حسن وی قاشک محراب آکا،
Çeşmi-fətanın imamu kirpigin əshab ana. چشم فتانک امام و کرپکک اصحاب آکا.
Arizin ənbərfəşandır, zülfün ey cənnət güli, عارضک عنبرفشاندر زلفک ای جنت کلی،
Abi-kövsərdir ki, düşmüş səbzəyi-sirab ana. آب کوثردر که دوشمش سبزۀ سیراب آکا.
Düşdə görməkdir ümidi-çeşmimimin ruxsarınnı, دوشده کورمکدر امیدی چشممک رخسارکی،
Ey gözüm nuri bəli olmaz müyəssər xab ana. ای کوزم نوری بلی اولمز میسر خواب آکا.
Gecə müşkəfşan saçın rənginə öykənmiş deyü, کیجه مشک افشان صچک رنکینه اویکنمش دیو،
Gərm olum xəncər çəkər xurşidi-aləmtab ana. کرم اولور خنجر چکر خورشید عالم تاب آکا.
Zülfün ucundan səba divanə olmuşdur məgər, زلفک اوجندن صبا دیوانه اولمشدر مکر،
Kim, səba yelin yapar zindani-sevda ab ana. کیم صبا ییلن یاپر زندان سودا آب آکا.
Eşqi-dəryayi- mühiti-asimanidir ki. olur, عشق دریای محیط آسمانیدر که اولور،
Kəhkəşani movcu məh nov-həlqeyi girdab ana. کهکشانی موج و مه نو حلقۀ کرداب آکا.
Kafəri eşqdir, Sururi, qılsa ömrün namaz, کافری عشقدر **سروری** قیلسه عمرین نماز،
Gər xəmi-ləli-səməndin olmasa mehrab ana. کر خم لعل سمندک اولمسه محراب آکا.

وله[3]

Mən kiməm ta həmdəm olam, ey güli-xəndan sana. من کیمم تا همدم اولم ای کل خندان سکا،

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سیندن الینیبدیر ص. ۳
[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// اس. نوسخه سیندن الینیبدیر ص. ۵
[3]. باشقا نوسخه لرده یوخدور // اس. نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۵

بو بکا بسدر که ایراقدن باقم پنهان سکا. *Bu bana bəsdir ki, iraqdan baxam pünhan sana.*
اوخلرک زخمی منم سینمده ای ابرو کمان، *Oxların zəxmi mənim sinəmdə, ey əbru-kaman,*
هر بری بر دیده در که اولمشدرر حیران سکا. *Hər biri bir didədir ki,olmuş durur heyran sana.*
شعلهٔ آهمله یاندم شمع تک وه کیم هنوز، *Şöleyi-ahimla yandım şəmtək,vəh kim, hənuz,*
اولمدی روشن درونم آتشی ای جان سکا. *Olmadı rövşən dərunim atəşi, ey can sana.*
ای پری اولدی لب و رخسار قاشکدن سنک، *Ey pəri, oldı ləbu ruxsaru qaşından sənin,*
جان اسیر و دیده سرکریان و دل قربان سکا[1]. *Can əsiru didə giryanu dil qurban sana.*
ای کوزم پاک ایله خلوت خانه کی خونابدن، *Ey gözüm pak eylə xəlvətxanəni xunabdır,*
کیم خیال یار اولور البت بوکون مهمان سکا. *Kim,xəyalı-yar olur əlbət bugün mehman sana.*
کفر زلفندن حبیبک یوز جوردک زاهدا، *Küfri-zülfündən həbibin yüz çevirdin zahida,*
اولمدی روزی خدادن عاقبت ایمان سکا[2]. *Olmadı ruzi xudadan aqibət iman sana.*
ای **سروری** لبلری یارینه غمدن لاله تک، *Ey Sururi, ləbləri yarına ğəmdən lalə tək,*
من سیز کر یاده نوش ایلرسک اولسون قان سکا. *Mənsiz gər badə nuş eylərsən, olsun qan sana.*

ولـه[3]

زهی مشکین هلالک قاب قوسینیله او ادنا، *Zehi mişkin hilalın qabi-qovseynin ilə o ədna,*
معنبر زلفکک هر قاره سی بر لیله الاسرا. *Möənbər zülfünün hər qarası bir Leylətul- əsra,*
سچک صورتده بسم اللـه الرحمن الرحیم اولدی، *Saçın surətdə Bismillahi rəhmani rəhim oldı,*
که طغرای کلام اللـه ناطقدر باشنده پا. *Ki, tuğrayi-kəlamullah natiqdir başında pa.*
الف قدک سرآمد اولمدین اللـه اعلم کم. *Əlif qəddin səraməd olmadan allahu-ələm kim,*
یداللـه اتمدی اسمای حسنا دفترین انشا. *Yədəllah etmədi əsmayi-hüsna dəftərin inşa.*
دهانک سرّنی لعلک بیان ایلر انکچون کم، *Dəhanın sirrini ləlin bəyan eylər anunçün kim,*
جمالک مصحفی حقدر انک مهرین اچر عیسا. *Camalın müshəfi həqdır,anın möhrin açar İsa.*
مسیحا وصف لعلکدن دمش بر سوز که نطقنده، *Məsiha vəsfi-ləlindən demiş bir söz ki,nütqündə,*
دوقوز چرخ یدی اقلیمی دوتمسه سرتسر غوغا. *Doquz çərx yədi iqlimi tutmasa sərtəsə qovğa.*
کتابی اسمانیدن کلام جاودانیدن *Kitabi-asimanidən kəlami-cavdanidən,*
رخی زلفک بیانیله قمو کون مکان کویا. *Ruxu zülfün bəyanilə qamu kunu məkan guya.*
یوزک ماهی تمام اللـه مظهردر بو دعویده، *Yüzün mahi tamam,allaha məzhırdir bu dəvidə,*
دانق سبع المثانی در مزکی سورهٔ طاها. *Tanıq səbul-məsanidır məzki sureyi-yaha.*

---

[1]. پروانه مجموعه سینده بو بیت یوخدور.
[2]. نظمی و پروانه مجموعه سینده بو بیت یوخدور.
[3]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سینده وار// س. نوسخه سینده ص.۷

رخک دورنده خورشیدک کوزی کریان[1] حیرتده،	*Euxun dövründə xurşidin gözi giryan,heyrətdə*
سچکدن لیلل القدرده باشی آشفته و هودا.	*Saçın lelətulqədrdə başı aşüftə vu huda.*
سروری آدمی احمددن استه روح قدس تک،	*Sururi adəmi Əhmədən istə ruhiqudstək,*
اکر اوستاد فطرتدن اوخورسک علم الاسما.	*Əgər ustadi-fitrətdən oxursan elmul-əsma.*

ولـه[2]

تا سری زلفکی آشفته قلور باد صبا،	*Ta səri-zülfüni aşüftə qılır badi-səba,*
دلی دیوانه اولور بستهٔ زنجیر بلا.	*Dəii-divanə olur, bəstəyi-zəciri bəla.*
جمع که خاطری قلدی پریشان زلفک،	*Cəm ki, xatiri aıldı pərişan zülfün,*
آنی بلمز که ینه بو نه بلاییدی بکا.	*Anı bilməz ki, yinə bu nə bəla idi bana.*
قامتم ایله بوکلدی کوره لی قاشکی کم،	*Qamətim eylə büküldi , görəli qaşını kim,*
اولدی خلق ایچره مهی نو تکی انکشت نما.	*Oldı xalq içrə məhi-nov təki əngüşt nəma.*
زاهدا یوز چورسن سچی وصفندن انک،	*Zahida yüz çevirir saçı vəsfindən anın,*
کعبیه دونمدن اوتنمزمی سن ای یوزی قرا،	*Kəbəyə dönmədən utanmazmısan ,ey yüzi qara.*
دلده بیکان خدنک کورجک کولدی دیدی،	*Dildə peykani-xədəngin göricək güldi, dedi,*
ای **سروری** نه صانورسن بوکه قالور می سکا.	*Ey Sururi, nə sanırsan,bu nə qalırmı sana.*

ولـه[3]

خیالات لعلکله اچسم شراب،	*Xəyalati-ləlinlə içsəm şərab,*
مصالح ایشت کم نه لردر مکا.	*Məsalih eşit lim, nələrdir mana.*
سراحی الف در قدح تازه داغ،	*Surahi əlifdir, qədəh tazə, dağ,*
می ناب خون جکردر مکا.	*Meyi-nab xuni-ciyərdir mana.*
لبکدن جدا ای مسیحا نفش،	*Ləbində cuda, ey Məsiha nəfəs,*
دیرلمک اولمکدن بتردر مکا.	*Dirilmək ölməkdən bətərdir mana.*
کریه در که حب و نبات اوزره در،	*Giryədir ki, hubu nabat üzrədir,*
دهانک که تنک شکردر مکا.	*Dəhanın ki, tüngi-şəkərdir mana.*
صچک فتح انا فتحنالک،	*Saçın fəthi əna-fətənalək*
قشک شرح شق القمردر مکا.	*Qaşın şərhi şəqqulqəmərdir bana*
سروری کلام اللـه ناطقک در،	*Ey Sururi kəlamullahi-natiqdir*

---

[1]. س. کرداب
[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سینده وار// س. نوسخه سی ص.۸
[3]. کا. نوسخه سی//پروانه مجموعه سی// نظمی محموعه سی و واتیکان نوسخه سینده یوخدور

جمالی امام البشردر مکا.	*Camalı imami-əlbəşərdir bana*

ولـــه[١]

کوزکدن که بادام تردر بکا،	*Gözündən ki, badami-tərdir bana,*
بلا برله بلالو نظردر بکا.	*Bəla birlə bəlalı nəzərdir bana.*
خیالات لعلنله ایچسم شراب،	*Xəyali-ləlinə içsəm şərab,*
مصالح اشت کم نه لردر بکا.	*Məsalih eşitim, nələrdir bana.*
صراحی الفدر قدح تازه دآغ،	*Surahi ilığdır, qədəh tazə, dağ,*
می ناب خون جکردر بکا.	*Meyi-nab xuni-cigərdir bana.*
غمندن[٢] جدا ای مسیحا نفس،	*Ğəmindən cuda, ey məsiha-nəfəs,*
دیرلمک اولمکدن بتردر مکا.	*Dirilmək ölməkdən betərdir mana.*
کریه در که حب و نبات اوزره در،	*Giryədir ki, hubi-bənat üzrədir.*
دهانک که شیرین شکردر[٣] بکا.	*Dəhanın ki, şirin şəkərdir bana.*
سچک فتح انا فتحنالک،	*Saçın fəthi əna-fətənalək,*
قشک شرح شق القمردر بکا.	*Qaşın şərhi şəqqulqəmərdir bana.*
ای **سروری** کلام اللـه ناطقدر،	*Ey Sururi kəlamullahi-natiqdir,*
جمالی امام البشردر بکا.	*Camalı imami-əlbəşərdir bana.*

ولـه[٤]،

مرغ جانه دانه در خالک صچک دام بلا ،	*Murği cana danədir xalın, saçın dami-bəla,*
نیچه لر اول دانه ایچون بوکه اولمش مبتلا.	*Neçələr ol danə üçün buna olmuş mübtəla.*
کوردوکمجه کون یوزوکی قانم غرق اولور کوزم،	*Gördüyümcə gün üzünü,qanım ğərq olur görzüm,*
طفل اولان بیرامده زیرا که کیر کلکون قبا.	*Tifl olan bayramda ziraki,geyər gülgün qəba.*
دم بدم عاشقلرک دورمز جنونی دپرنور،	*Dəm bədəm aşiqlərin durmaz, cununı tərpənir,*
هر سحر که دپردرسک زلفن ای باد صبا.	*Hər səhər ki, tərpədirsən xülfün,ey badi-səba.*
پشم بیمارک ینده قاره خالک دیر کورن،	*Başım bimarın yanında qara xalındır görən,*
صنکه بر بیماره بر هندی طبیب ایلر دوا.	*Sanki bir bimara bir Hindi təbib eylər dəva.*
ناتوان کوکلم دلر دوتمق عصای زلفکی،	*Natəvan könlüm dilər tutmaq əsayi-zülfüni,*
ای **سروری** ایلکم بیمار اولان استر عصا.	*Ey Sururi, eylə kim, bimar olan istər əsa.*

---

[١]. اس. نوسخه سی ص. ٤// جنگ مجلسدن آلیتیبدیر. ص. ٢٦٤// باشقا نوسخه لرده یوخدور.
[٢]. اس. لبکدن
[٣]. اس. دهانک که تنک و شکردر
[٤]. نظمی مجموعه سی : ٩٤٥

ولـه[1]

ای صنم زلفنده خالک دانهٔ دام بلا، *Ey sənəm zülfündə xalın daneyi- dami- bela,*
نه بلادر اولمق اول دام بلاده مبتلا. *Ne beladur olmaq ol dami-belada mübtela.*
کورمکیچون کل یوزنی قانه غرق اولن یاشم، *Görmegiçün gül üzüni qana ğərq olan yaşım,*
طفله بکزر کم کیر بیرام اچون کلکون قبا. *Tiflə benzer kim geyər bayram içün gülgun qəb*
غمزهٔ مستنک قتنده خط مشکینوک صنم، *Ğəmzeyi mestin qatında xətti-müşkinin senəm,*
صانکی بر بیماره بر هندو طبیب ایلر دوا. *Sanki bir bimara bir Hindu təbib eylər deva.*
حلقه بر حلقه دل دیوانه لردن کاکلی، *Həlqə bər həlqə dili- divanələrdən kakili,*
طبطولودر لطف ایدب آهسته درپت ای صبا. *Topdoludur, lütf idib ahistə tərpət ey səba.*
ناتوان کونکلم دیلر توتمق پریشان کاکلون، *Natəvan könlüm dilər tutmaq pərişan kakilin,*
ای **سروری** ایله کیم بیمار اولان استر عصا. *Ey Sururi, eylə kim, bimar olan istər əsa.*

وله[2]

ای پری دل مرغی سندن نیجه اولسون رها، *Ey pəri, dil murği səndən necə olsun rəha,*
کم دوتر غمزک سچک بغلر آنی بونجه دوتا. *Kim, tutar ğəmzən, saçın bağlar anı bunca duta.*
خطکک فرعونی اوکنده کوزک موسی کبی، *Xəttinin Fironi önündə gözün Musa kibi,*
زلفوکی کاهی عصا قیلور که ایلر اژدها. *Züıfüni gahi əsa qılır, gəh eylər əjdaha.*
شهپر.روح القدس تنمیدر معنبر کاکلک، *Şəhpəri ruhul-qudusdənmidir,müənbər kakilin,*
کم دوتبدر سدره اوستنه مقام منتها. *Kim, tutubdur sidrə üstünə məqami-müntəha.*
هر قچن کورسم بناکوشیله زیبا قدک، *Hər qaçan görsəm bənaguşilə , ziba qəddini,*
صانورم که آفتابیله قران ایلر سها. *Sanıram ki, aftab ilə qəran eylər səha.*
بی مجال اغزک قتنده یقسه زلفک دک دکل، *Biməcal ağzın qatında yıqsa zülfün tən dəgil,*
نیجه کم بیمار اولور تریاکدن ارقم شها. *Necə kim, bimar olur tiryakdən ərqəm şəha,*
دل ویرب سوداکه درد الدغم ایشتسه مکر، *Dil verib sevdana dərd aldığım eşitsə məgər,*
کم دلر لعلک خیالی جانمی شیرییه بها. *Kim, dilərləlin xiyalı canımı şiriyə bəha.*
ای **سروری** چشم خمارندن آنک قیل حذر، *Ey Sururi,çeşmi xummarından anın qıl həzər,*
مردمی خون ریزی درخون ایلر غافل اولمه ها! *Mərdumi-xunrizi dər xun eylər, ğafil olma ha!*

وله[3]

---

[1]. دیواندا بیر آز فرقلیدیر. نظمی مجموعه سیندن (۱۹) آلینیبدیر.
[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلیتیبدیر. ص. ۲۱ و س. نوسخه سی ص.۸
[3]. باشقا منبعلرده یوخدور// واتیکان نوسخه سی ص. ۸٤// س. نوسخه سی ص. ۸

زهی مشکین صچک اسرار سبحان الدی اسرا، *Zehi mişkin saçın əsrari-sübhan oldı əsra,*
قاشک شرحیله زلفک قاب قوسینیله او ادنا. *Qaşın şərhilə zülfün qabi-qovseyniilə o ədna.*
جمالک شمع الرحمن علی العرش استوادر کم، *Camalın şəmi rəhmani ələlərş ustuvadır lim,*
یانر پروانه تک روح القدس اول شمعه بی پروا. *Yanar pərvanə tək ruhulqudus ol şəmə bipərva.*
یوزن صبحی الوهیت ده بر خورشید اعظم در، *Üzün sübhi uluhiyyətdə bir xurşidi-əzəmdir,*
که نورندن انک بر لمعه در افلاک مافیها. *Ki, nurundan anın bir ləmədir əflak mafiha.*
قضا منشورنی قدرت الی یازرکن اولمشدی. *Qəza mənşurini qüdrət əli yazarkən olmuşdı,*
قشک نون نبوت نامه سینه نوردن[۱] طغرا. *Qaşın nuni vübuvvət naməsinə nurdan tuğra.*
لبک اول دمده کشاف کتاب کنت کنز اولدی، *Ləbin ol dəmdə kəşafi-kitabi-kontu kənz oldı,*
که آدم طفل ابجد تک اوخوردی علم الاسما. *Ki, adəm tifli-əbcəd tək oxurdı elmu-əsma.*
سروری احمد امّی امام اتبیادر کم، *Sururi, əhəmd ümmi imami-ənbiyadır kim,*
طفیلی در خدادن امتنه اسفل و اعلا. *Tifilidir, xudadan ümmətinə əsfəlu əla.*

وله[۲]

باده کم آیینۀ نور الهی در مکا، *Badə kim, ayineyi-nuri ilahidır mana,*
قطره سی باشمده لعل تاج شاهی در مکا. *Qətrəsi başımda ləli-taci-şahidır mana.*
سیل اشکم هر طرفدن مست اولن حالتده من، *Seyli-əşkim hər tərəfdən məst olan halətdəsən,*
پادشاه عالم دولت سپاهی در مکا. *Padişahi aləmi dövlət sipahidır mana.*
اول سپاهی ایچره علم می شعله سندن شمع تک، *Ol sipahi içrə elmmi şölə səndən şəm tək,*
اوده یانمش کوکلمک دود سیاهیدر بکا[۳]. *Oda yanmış könlümün dudi-siyahidir mana.*
ایلمشدر ساقی ء باقی منی مست الست، *Eyləmişdir saqiyi-baqi məni məsti-ələst,*
باده تا کیم غمزۀ دلبر نکاهیدر بکا. *Badə ta kim, |əmzeyi-dilbər nigahidir mana.*
کحل ما زاغ البصردندر مکمل کوزلرم، *Kəhli ma zağiul-bəsərdəndir mükəmməl gözlərim,*
سرمه تا پیر مغانک خاک راهیدر بکا. *Sürmə ta piri-muğanın xaki-rahidir mana.*
می ایچوب مهپاره لر سومک کناهک واعظا، *Mey içib məhparələr sevmək günahın aviza,*
آکمه کیم هرکز ثواب آنک کناهیدر بکا. *Anma kim, hərgiz səvab anın günahıdır mana.*
ای **سروری** علم الاسمائ حقی سجده قیل ، *Ey Sururi, elmul-əsmai həqqi səcdə qıl,*
احسن تقویمه کیم عرش الهیدر بکا. *Əhsəniitəqvimə kim. ərşi-ilajidir mana.*

---

[۱]. س. ایلدی
[۲]. باشقا نوسخه لرده یوخدور // واتیکان نوسخه سینده غزل ناقصدیر // استانبول نوسخه سینن آلینیبدیر.ص.۹
[۳]. بوراداان سونرا قافیه «بکا» سوزو گئدیر.

ولـه[۱]

موسم کلدر ولی من کلعذاریمدن جدا،	*Mövsumi güldür, vəli mən güluzarımdan cuda,*
لاله تک غرق اولمشم قانله یارمدن جدا.	*Lalətək ğərq olmuşam, qan ilə yarıman cuda.*
فصل باغ و فرصت کلکشت ایام بهار،	*Fəsli bağu fürsəti- gülgəştu əyami- bahar,*
بن ملامت بلبلی باغ و بهارمدن جدا.	*Bən məlamət bülbüli bağu baharımdan cuda.*
هر کشی بر سروله سیر کنار آب ایدر،	*Hər kişi bir sərvilə seyri-kənari-ab edər,*
وای کم اولمشدر منم سروم کنارمدن جدا.	*Vay kim, olmuşdur mənim sərvim kənarımdan cuda.*
سنبلک زلفی پریشانن کورب آشفته حال،	*Sünbülün zülfi-pərişanın görüb, aşüftə hal,*
داغه دوشدم بر سچی عنبرنثارمدن جدا.	*Dağa düşdüm, bir saçı ənbər nisarımdan cuda.*
اولدکمدن صکره بغرم یاره‌سندن در نشان،	*Öldügimdən sonra bağrım yarəsındandır nişan,*
لاله تر کم اولور خاکی مزارمدن جدا.	*Laləyi-tər kim, olur xaki-məzarımdan cuda.*
ایله یاندم داغ سودادن **سروری** بر دخی،	*Eylə yandım daği-sevdadan , Sururi, bir daxı,*
غم شراری اولمیاسیدر غبارمدن جدا.	*Ğəm şərari olmayasıdır ğubarımdan cuda.*

ولـه[۲]

نرکس مستانه کیم دیرلر غزال چین اکا،	*Nərgisi-məstanə kim. dirlər qəzali-Çin ana,*
عتبرافشان مردمکدر نافۀ مشکین آکا.	*Ənbərəfşan mərdumundur nafeyi-müşkin ana.*
لعل جان بخشک دیشک شوقیله ای عیسی نفس،	*Ləli-can bəxşin dişin şövqilə. ey İsa nəfəs,*
آب کوثردر که دوشمش پرتوی پروین اکا.	*Abi kövsərdir ki, düşmüş pərtövi Pərvin ana.*
آیغک اوزره الک اول آینه در کیم نوردن،	*Ayağın üzrə əlin ol ayinədir kim, nurdan,*
دست قوره یاغلمش بر دستۀ سیمین آکا.	*Dəsti-qüddrət bağlamış bir dəstəyi-simin ana.*
یاندرر بر شعلۀ اهیله کویی کوهی کن،	*Yandırır bir şöləyi-ah ilə guyi kuhkən,*
کر کزر قیلمامش اولسه بر نظر شیرین آکا.	*Gər güzər qılmamış olsa bir nəzər Şirin ana.*
کتسه دنیادن **سروری** ای کوکل اللـه ایچون،	*Getsə dünyadan Sururi, ey könül allah üçün.*
عرض ایمانیله ایتمه یار آدین قیل تلقین آکا.	*Ərzi-imanilə etmə yar adın, qıl təlqin ana.*

وله[۳]

جام جم دورنده یازمش کاتب کلک قضا،	*Cami-Cəm dövründə yazmış katibi-kilki qəza,*
کیم شراب نابدر آیینۀ کیتی نما.	*Kim, şərbi nabdır ayineyi-giti nəma.*

---

[۱]. باشقا نوسخه لرده یوخدور // واتیکان نوسخه سی و س. نوسه سینده وار.// س. ص. ۸

[۲]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سی ص. ٤

[۳]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سیندن الینیبدیر. ص.۷

زرفشان خطلر لب جام مصفادر مدام، — *Zərrfəşan xəttlər ləbi-cami-müsəffadır mudam,*
معنیء عینا تسمی سلسبیل ایلر ارا. — *Məniyi eynən təsəmma- səlsəbil eylər ara.*
کیم صاتدی اول کتابندن کتابک بادیه، — *Kim. satdı ol kitabından kitabın badəyə,*
اولدی کوثر سوره سی باشنده بسم اللــه با. — *Oldı Kövsər surəsi başında bismillahi-ba.*
جام دوری هالۀ ماه تمام شام عیش، — *Cam dövri haleyi-mahi-təmam, şami-eyş.*
یاره عکس آفتاب مطلع صبح هر صفا. — *Yara əksi-afitab mətləi-sübhi hər səfa.*
کوستروب پیمانه دن رخسار ساقی الصلات، — *Göstərib peymanədən ruxsari-saqiyi səlat.*
جاغروب میخانه دن خضر و مسیحا الصلا. — *Çağırıb meyxanədən Xızru Məsiha əllsəla.*
ساقی باقی سقاهم ربهم جامن دوتوب، — *Saqiyi-baqi səqahum rəbbəhum camın tutub,*
کائناتی ایلدی بر جرعه دن مست لفا. — *Kainati eylədi bir curədən məsti-ləfa.*
عکس خورشید رخ ساقی شراب نابدر، — *Əksi xurşid , ruxi saqi şərabi nabdır,*
ای **سروری** اولدی الرحمن علی العرش استوا. — *Ey Sururi, oldı əlrəhman əla ərş üstuva.*

ولــه[1]

اولمشم بلبل کبی آشفته و حیران اکا، — *Olmuşam bülbül kibi aşüftə vu heyran ana,*
.... (اوخونمور) — *(oxunmur)*
یاشی چوخ اولسون صو ....دیدۀ کریان اکا. — *Yaşı çox olsun su.... dideyi-giryan ana.*
..... دکیلدر ای پری جان س.... اولدی کم، — *.....dəgildir , ey pəri can......oldı kim,*
دردکی استر نه دکلو ایلسم درمان اکا. — *Dərdini istər nə dənlü eyləsəm dərman ana.*
ساچک کفرینه ایماندر دیمک کر کفر ایسه، — *Saçın küfrinə imandır demək gər küfr isə,*
من بو کفری اختیار ایدوب دیرم ایمان اکا. — *Mən bu küfri ixtiyar edib, dirəm iman ana.*
ای **سروری** قطره ی عشقم ایچنده کرپکم، — *Ey Sururi, qətəri-eşqim içində kirpigim,*
رشته در صانکم دزلمش دانۀ مرجان اکا. — *Riştədir san kim,dizilmiş daneyi-mərcan ana.*

قافیه الباء – عدد (۹) ۹

ولــه (نظیرۀ ذاتی و غیره)

یرده کوکده اولمسون مثلک دیو ای افتاب[2]، — *Yerdə, gökdə olmasın mislin deyü, ey aftab,*
سانکی وشمسی کوسترمز حجاب اولور سحاب[3]. — *Sanki vəşşəmsi göstərməz, hicab olur səhab.*

---

[1]. باشقا منبعلرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن الینیبدیر.
[2]. نظمی مجموعه سی: ۳۷٦// نیچون اولدون مبتلا دیو کم ایلرسه عتاب//کون یوزون کوسترهمان اولوسن بکا حاضر جواب // پروانه ده: نیچون اولدون مبتلا دیو کم ایلرسه عتاب//کون یوزون کوستر بکا اولوسن همان حاضر جواب
[3]. مجموعه ۲۷۱ : سایه کیله مهری کوسترمز حجاب اولور سحاب

Xəstə olan kimsəyi sağ istəməz-məşhurdur,	خسته اولن کمسهٔ صاغ استمز مشهوردر،
Müztəribdır dövr anunçün xalqa verir iztirab,	مضطربدر دَور انوکچون خلقه ویرر اضطراب.
Ğəmzənə sancıb, viyər pərgaləsin yaxdın oda,	غمزه که صانجوب جکر پرکاله سن یاقدک اوده،
Ey gözi-məstim məgər kim,könül istər şişkabab,	ای کوزی مستم مکر کم کوکلک استر شش کباب.
Sorasız girsəm əcəbmi həşr olıcaq cənnətə,	صورسز کرسم عجبمی حشر اولیجق جنته،
Çünki olmaz anda bizim kibiyə sufi-hesab.	چونکه اولمز انده بیزم کیبی یه صوفی[1] حساب.
İki gözüm doymayıb, yarın Sururi hüsnünə,	ایکی کوزم طویمیوب یارک **سروری** حسننه،
Gözlər oldı seyr üçün əşkimdəki hər bir hubab.	کوزلر اولدی سیر ایچون اشکمده کی هر بر حباب.

ولـه (نظیرهٔ دیکر)

Faş olurdı gün kibi sirrim bənim,ey aftab,	فاش اولوردی کون کبی سرّم بنم ای آفتاب[2]،
Dudi-ahımdan olan ortada bir parə hicab.	دود آهمدر اولن اورتاده بر پارَ حجاب.
Gül yüzün üzrə ərəqdən dərdi-sər edən bana,	کل یوزک[3] اوزره عرقدن دردسر ایدن بکا،
Gərçi nafedir, sudaə dirlər ey qönçə gulab.	کرچه نافعدر صداعه دیرلر ای غنچه کلاب.
Atəşi-ruxsarımış, bildim rəqibin tapduğı,	آتش رخسارمش بلدم رقیبک طپدوغی،
Ey yüzi-müshəf, sanırdım bən anı əhli-kitab.	ای یوزی مصحف صِنوردِم بن انی اهل کتاب.
Padişaha sən sana səkbanlıq yaraşmaz sərvəra,	پادشه سن ساکه سکبانلق یرشمز سرورا ،
Qoyma billah olmasın yanında əğyara gülab.	قومه باللــه اولمسون یانکده اغیارِ کلاب.
Ey Sururi eşqidən qeyri-xətadır bilmiş ol,	ای **سروری** عشقدن غیری خطادر بلمش اول،
Budurur elmim bənim, vəllahu ələm bilsəvab.	بودُرُر علمم بنُم والله اعلم با الصواب.

ولـه (نظیرهٔ احمدپاشا)

Əğyarı əgər duşda görəm səhvilə bir şəb,	اغیاری اکر دوشده کورم سهوله بر شب،
Qorxub, dirəm ol vaqiədən,xeyr ola yarəb.	قورقوپ دیرم اول واقعه دن خیر اوله یارب.
Hail oliməz pərtövi ruyuna sənin zülf,	حایل اولیمز پرتو رویونه سنک زلفُ،
Kim, şəmə hicab olmaz əfəndim qaranu şəb.	کم شمعه حجاب اولمز افندم قرکو شب.
Hər qəddi əlif, fikri ilə xaneyi-qəlbim,	هر قدی الف فکری ایله خانهٔ قلبم،
Dopdolu olubdur, sanasan guşeyi-məktəb.	طوپطولو اولپدر صنه سن کوشهٔ مکتب.
Fətva verübən, hillinə hər dəmdə tökər qan,	فتوی ویروبن حِلنه هر دمده دوکر قان،

[1]. نظمی مجموعه سی: صوره
[2]. پروانه مجموعه سی : ٦٤٠ // نظمی مجموعه سی: ٣٧٥
[3]. پ. مجموعه سی : کل رخک // نظمی مجموعه سی: کل روخک

اول غمزه سی خونخوره نه یولدن اوله مذهب. *Ol qəmzəyi xunxarə nə yoldan ola məzhəb.*
یاری کوزنه هیچ کورنمز بو **سروری**، *Yarı gözünə hiç görünməz bu Sururi,*
اول خسته دل اخفایه می مالک اوله یارب. *Ol xəstədil əxfayami malik ola yarəb.*

ولـه (نظیرۀ مسیحی)

چون ویرر غواصه دُردن دایما دریا نصیب، *Çün verir qəvasa dürrdən daima dərya nəsib,*
بحر اشکه مردم چشمم طلوپدیر یا نصیب. *Bəhri-əşkə mərdumi-çeşmim dolubdur,ya nəsib..*
مضطرب سن سهم ایرشمز جسممه دیو کوکل، *Müztəribsən, səhm irişməz cismimə deyü könül,*
قنده ایسه ایرشور انجنمکل ساکا نصیب. *Qanda isə irişür incinməgil sana nəsib.*
یوزنی کوردم بکون یارن نجه کورم دیو، *Yüzüni gördüm bugün, yarın necə görüm deyü,*
چاق بو کوندن کوکلمه اولور غم فردا نصیب. *Çaq bugündən könlümə olur qəmi-fərda nəsib.*
فصلی در وصلی دلا کسبک دکل بلمزمیسن، *Fəslidir vəsli dila kəsbin dəgil bilməzmisə,*
سعیله اولمز کشی یه جنت الماوی نصیب. *Səyilə olmaz kişiyə cənnətulməva nəsib?*
تیر اوررکن خشمله عشاقه اول قاشی کمان، *Tir vurarkən xəşmilə uşaqa ol qaşı-kaman,*
قدی یای اولوپ **سروری** اوخ بکا دیر یا نصیب. *Qədi yay olub Sururi, ox bana der ya nəsib.*

ولـه (نظیرۀ نجاتی)

خستۀ عشقم لبکدر باکه درمان ای حبیب[۱]، *Xəstəyi-eşqəm, ləbindir bana dərman ey həbib,*
اه کم تشخیصی یوق یکلش علاج ایلر طبیب. *Ah kim, təşxisi yox, yanlış əlac eylər təbib.*
جنته کرمش ایته دونر همانا ای ملک، *Cənnətə girmiş itə dönər həmana, ey mələk,*
روضۀ کلزار کویوکه قچن کرسه رقیب. *Rövzeyi-gülzari-kuyuna qaçan girsə rəqib.*
ای لبی مل جامعه کلسک کورن دیر الصلوه، *Ey ləbi- mel cameə gəlsən görən dir əlsəlat,*
نعرۀ مستانه اورر شوقله اولدم خطیب. *Nərəyi-məstanə vurar şövqilə oldəm xətib.*
بر اصیلاجق بوغازی ایپلی در دشمن وارپ، *Bir asılacaq boğazi iplidir düşmən varıb,*
زلفینی طوتمش بکا دیر اصلورسک اوشته ایپ[۲]. *Zülfüni tutmuş bana dir asılırsan iştə ip.*
رغبتک یوق بن غریبه جان کتوردم ارمغان، *Rəğbətin yox bən qəribə, can gətirdim ərməğan,*
تحفه ایله کرچکم مرغوب اولور شاها غریب[۳]. *Töhfə ilə gerçəkim mərğub olur şaha qərib.*
قنقی کافر کم یوزن کوره کلور ایمانه اول، *Qanqı kafər kim, üzün görə gəlür imana ol,*
هم صلوۀ اهلی اولور قاشن کورن اهل صلیب[۴]. *Həm səlat əhli olur qaşın görən əhli-səlib.*

---

[۱]. پروانه مجموعه سی : ۸۰۹ // نظمی مجموعه سی: ٤٦٤ ؛ امیری مجموعه سی ۱۵۵
[۲]. پروانه مجموعه سی و امیری مجموعه سینده بو بیت یوخدور
[۳]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[۴]. امیری مجموعه سینده بو بیت یوخدور.

Sarı bənizin görsə sufinin Sururi söyləməz,	صارو بکزن کورسه صوفینک **سروری** سویلمز،
Kim xəzan-əyamə olsa ötməz ey dil əndəlib.	کم خزان ایامی اولسه اوتمز ای دل عندلیب.

ولـه

Aftabi-tələtindən rəf ola çünkim niqab,	آفتاب طلعتکدن رفع اوله[1] چونکم نقاب[2]،
Unaəruna nəqbətəs min nurəkum- dir aftab.	"اُنظرونا نقبتس من نورکم" دیر آفتاب.
Qamətindən xakə sayə düşdügün görüb, oxur,	قامتکدن خاکه سایه[3] دوشدوکن کورپ اوقور،
Sidrətən Ruhuləmin ya litənikuntu turab.	صدره دن روح الامین[4] یا لیتنی کنت تراب.
Necə möciz nüsxədir hüsnün kim, anı əqli-kul,	نیجه معجز[5] نسخه در حسنک کم آنی عقلِ کل،
Eyləmiş əsmai-hüsni dəftərindən intixab.	ایلمش اسماء حسنی دفترندن انتخاب.
Arizilə zülfü qaşın ortasında ruxlərin,	عارضله[6] زلف قاشن اورته سنده رخلرک،
Ərşdir üstündə rəhman surəsi, altında ab.	عرش در اوستنده رحمان سوره سی التنده آب[7].
Qübeyi-gərduna bu bəhri-fənada aqibət,	قبۀ کردونه بو بحر فناده عاقبت،
Etimad olurdı baqi olsa tab üstə hubab.	اعتماد اولوردی باقی اولسه اب اوسته حباب[8].
Cənnəti-kurində ləlindən bəni mən etmə kim,	جنت کویکده[9] لعلکدن بنی منع اتمه کم،
Sormuşam cənnətdə ey hüri mubah olur şərab.	صورمشم جنتده [10] ای حوری مباح اولور شراب[11].
Ey müəllim gəl Sururidən kitabi-eşqi gör,	ای معلم کل **سروریدن** کتاب عشقی کور[12]،
Bulmaq istərsən əgər "minəndəhu elmul-kitab".	بولمغ استرسک اکر من عنده علم الکتاب[13].

ولـه

Gər vəslə səyü cədlə irsəm dəgil əcəb,	کر وصله سعی و جدله ایرسم دکل عجب،
Çünkim, bulur canda çuradın edən tələb.	چونکم بولور جانده مرادن ایدن طلب.
Mənsub idim qapında , şəha xizmətə durub,	منصوب ایدم قپوکده شها خذمته دوروپ،

---

[1] . واتیکان نوسخه سی: رفع اوله// س. رفع اولور
[2] . پروانه مجموعه سی: ۷۰٦// نظمی مجموعه سی:۳۷۷// م. مجموعه سی: ص. ۲۷۱ // واتیکان نوسخه سینده وار
[3] . مجلس مجموعه سی: قامتندن چاک زلفن// واتیکان: خاکه زلفک// س. خاکه زلفک
[4] . نظمی مجموعه سی: روح القدس
[5] . پروانه مجموعه سی: وه نه معجز// نظمی مجموعه سی: وه نه معجز// م. مجموعه سی: وه نه معجزنامه در// واتیکان : وه نه معجزنامه در// س. وه نه معجز نامه در
[6] . واتیکان: عارضکله
[7] . کا. و باشقا مجموعه لرده یوخدور// م. مجموعه سیندن آلینیبدیر// س. ده وار
[8] . بو بیت کا. و باشقا مجموعه لرده یوخدور// م. مجموعه سیندن آلینیبدیر// س. ده وار
[9] . پروانه مجموعه سی کلشن حسنکده // نظمی مجموعه سی: کلشن حسنکده// س. کلشن حسنکده
[10] . پروانه مجموعه سی: روضۀ جنتده
[11] . مجلس مجموعه سینده بو بیت یوخدور
[12] . واتیکان: ای سروری باسم اللـه الرحمن الرحیم
[13] . باشقا منبع لرده یوخدور// س.: ای سروری باء بسم اللـه الرحمن الرحیم//اولدی حقدن تا ابد من عنده علم الکتاب

قانون میدر که عزل ایده سن سن بلاسبب. *Qanunmıdır ki, əzl edəsən sən bilasəbəb?*
اول کنج یاره رنج چکوب ایدر اهل درد، *Ol, künci-yarə rənc çəkib, edər əhli-dərd,*
ایرمز حضوره چکمین آدم دلا تعب. *İrməz huzura , çəkməyən adəm dila təəb.*
خشم ایلدک دهانوکی چون اوپمک استدم، *Xəşm eylədin dəhanuni çün öpmək istədim,*
ای پادشاه یوق یره قلدک بکا غضب. *Ey padişah, yox yerə qıldın bana qəzəb.*
حقه دهانک ایلدی هپ خلقی برش ناک، *Haqqa dəhanın eylədi həp xalqı bərişnak,*
خالک خیالی ایله **سروری** یَر اولدی حب. *Xalın xəyalı ilə Sururi yar oldı həb.*

ولـه

شکلنه الدنمه دنیانک دلا حیران اولوپ، *Şəklinə aldanma dünyanın dila, heyran olub,*
اول مزخرف نقشی ترک ایت طالب رحمن اولپ. *Ol müzəxrəf nəqşi tərk et,talibi-rəman olub.*
کنز مخفی در خدا استرسک ایده سنده جا، *Kənzi məxfidir xuda, istərsən edə səndə ca,*
باطنک معمور اولسون ظاهرک ویران اولوب. *Batinin mənur olsun, zahirin viran olub.*
بو جهانک بر سرور اردنجه واردر بیک غمی، *Bu cahanın bir suru ardınxa vardır bin qəmi,*
ای کوکل بیک کریه یه اوغرامه بر خندان اولوب. *Ey könül bin giryəyə uğrama bir xəndan olub.*
چون دکل دنیا اقامت ییری ای دل دورمیوب، *Çün dəgil dünya iqamət yeri, ey dil durmayıb,*
کوج یراغن ایلکل بر ایکی کون مهمان اولوب. *Köç yarağın, eyləgil bir-iki gün mehman olub.*
ای **سروری** چون یرک بر پاره یردر عاقبت، *Ey Sururi, çün yerin bir parə yerdir aqibət,*
دوتلم دوتدک جهانی عالمه سلطان اولوب. *Dutalım tutdun cahani, aləmə sultan olub.*

ولـه[۱]

کون یوزندن چون صبا مشاطسی اچدی نقاب، *Gün üzündən çün səba məşatəsi açdı niqab,*
خمرکه سیمین انکجون دوتدی آب اوزره حباب. *Xumrunə simin anunçün tutdı ab üzrə hubab.*
دور رخساری عروس غنچه خندان ایچون، *Dövri-ruxsarı ərusi-qönçə xəndan içün,*
دوتدی شبنم.رشتۀ سبز اوستنه درّ خوشاب. *Tutdı şəbnəm rişteyi-səbz üstünə durri-xuşab.*
فیض حکمتدن نه قدرتدر کم اولور کون بکون، *Feyzi-qüdrətdən nə qüdrətdir kim, olur günbəgün.*
هر چمن بر آسمان و هر چچک بر آفتاب. *Hər çəmən bir asimanu hər çiçək bir aftab.*
یر یوزین رشک سماوات ایلدی کل فصلی کم، *Yer üzün rəşki-səmavat eylədi gül fəsli kim,*
سبزۀ چرخ اطلس اولدی کهکشان هم روی آب. *Səbzəyi-çərx ətləs oldı kəkəşan, həm ruyi-ab.*
چون پریشان اولدی سنبل طرّه سی کلزارده، *Çün pərişan oldı sünbül türrəsi gülzarda,*

---

[۱]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سینده و س. نوسخه سینده وار. ص. ۹

Bülbüli-aşüftənin canına düşdi piçu tab. بلبل آشفته نک جاننه دوشدی پیچ و تاب.
Saqiya, cami-müsəffa sun ki, göstərməkdədir, ساقیا جام مصفا صون که کوسترمکده در،
Nərgisi-məstanə altın camdan gülgün şərab. نرکس مستانه التون جامدن کلکون شراب.
Ey Sururi bağu gül fəslində bir məcmuədir, ای **سروری** باغ و کل فصلنده بر مجموعه در،
Gərçi açılmışdır lətafət dəftərindən bab-bab. کرچه[۱] آچلمشدر لطافت دفترندن باب باب.

قافیه التاء – عدد (۸)

ولـه (نظیرهٔ نجاتی و غیره)
Bən sevərdim camilə Cəm kibi dövrani-durust, بن سورردم جامله جم کیبی دورانی درست[۲]،
Səngi-cövr ilə qomaz, əmma ki, dövr anı durust. سنک جوریله قومز اما که دور انی درست.
Neçə sanmış nəsnə sarmaqla olur çünkim,səhih, نیچه صنمش نسنه صارمقله اولور چونکم[۳] صحیح،
Bu şikəstədil olurdı sars can anı durust. بو شکسته دل اولوردی صارسه جان انی درست.
Şekli-əbruni sanır meharaba baxdıqca imam, شکل ابروکی صانور محرابه بقدقچه امام،
Herətindən oxuyamaz bir hərfi-Quranı durust. حیرتندن اوقیمز بر حرف قرانی درست.
Könlümə gəlməz xəyali,nola qaarşı çıxsa can, کوکلمه کلسه خیالی نوله قرشو چقسه جان،
Hər necə təzim edərsə kişi mehmani durust. هر نجه تعظیم ایدرسه کیشی مهمانی درست[۴].
Görsə hər nəqaş şəklin, hüsnünə heyran olur, کورسه هر نقاش شکلک حسنکه حیران اولور،
Ey nigarım yazamaz təsvirini Mani durust. ای نکارم یازمز تصویروکی مانی درست.
Qaçmış idi bu sınıq könlüm çü göründün bana, قچمش ایدی بو صنق کوکلم چو کوندروک بکا،
Gəldin çü bana səndən dutaram anı durust. کلدکچو باکه سندن دوترم انی درست[۵].
Ağzına öygəndigiçün ağzını yırtar səba, اغزکه اویکندوکیچون اغزنی یرتر صبا،
Gülşənin yoxdur anunçün vərdi-xəndanı durust. کلشنک یوقدر انوکچون ورد خندانی درست.
Çünki şəhdir zülm edən,kimsə bana dad edəməz, چونکه شه در ظلم ایدن کمسه بکا داد ایده مز،
Gər gəzərsəm sərtəsər bən əhli-divanı durust. کر کزرسم سرتسر بن اهل دیوانی درست[۶].
Dərdinin şərhi Sururinin yazıb olmaz tamam, دردنک شرحی **سرورینک** یازوپ اولمز تمام،
Ta ölüncə olmaz anın şerü divanı durust. تا اولنجه اولمز انک شعر و دیوانی درست.

---

۱. س. کیم
۲. پروانه مجموعه سی : ۸۹۰ // نظمی مجموعه سی: ۵۳۹
۳. پروانه مجموعه سی: کرچه
۴. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
۵. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور// نظمی مجموعه سی: بو بیت یوخدور
۶. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

ولــه

استمز دل دوستم زلفک کمندندن نجات[۱]،	*İstəməz dil dostum zülfün kəməndindən nicat,*
ایچسه لعلک قانمی جانم بولور جانا حیات.	*İçsə ləlin qanımı, canım bulur cana həyat.*
اول لب شیرین ایله قاچرسه اشکمدن نه طک،	*Ol ləbi-şirin ilə qaçırsa əşkimdən nə tən,*
کم صقینور آبدن هر کمده کم اولسه نبات.	*Kim, səqənər abdan hər kimdə kim, olsa nəbat.*
کون یوزوکک حسرتندن سنیک ای یوسف جمال،	*Gün üzün həsrətindən sənin ey Yusif-cəmal,*
چشم کریانم اقیدر نیل[۲] و جیحون و فرات.	*Çeşmi-giryanım axıdır Nilu Ceyhun u Fərat.*
ای که حسنکدن خجلدر کلشن خلد برین،	*Ey ki, hüsnündən xəcildir gülşəni-xüldi-bərin,*
وی که لعلک چشمه ساری چشمهٔ آب حیات.	*Vey ki, ləlindən çeşməsarı, çeşmeyi-abi-həyat.*
بو **سروریدن** زکات حسنکی منع اتمه کم،	*Bu Sururidən zəkati-hüsnüni mən etmə kim,*
مستحقینه ویریلور دوستم زیرا زکات.	*Müstəhəqinə verilir dostum zira zəkat.*

ولــه (نظیرهٔ نقابی)

طک دکل قدک چنارک دستنه ویرسه شکست[۳]،	*Tən dəgil qəddin çinarın dəstinə versə şikəst,*
کم اولور ای سرو سرکش دست بر بالای دست.	*Kim,olur ey sərvi-sərkəş dəst bər bayi səst.*
اول لبی مل هرنه وضع اتسه دلا معذور دوت،	*Ol ləbi-məl hər nə vəz etsə dila məzur tut,*
کم شراب حسن و نازیله اولپدر قاتی مست.	*Kim, şərabi-hüsnü naz ilə olubdur qatı məst.*
یوغ ایکن مهرک سکا هر عاشقک ایلر سجود،	*Yox ikən mehri, sana hər aşiqin eylər sücud,*
بویله استغناکله کم دیر سکا عاشق پرست.	*Böylə istiğnanilə kim dir sana aşiq pərəst.*
غیره سازی بو سلکده باکه اول شهنار ایدر،	*Qeyrə sazı bu silkidə bana ol Şəhnaz edər,*
طکیمی آهم که بلند اولوپ کهی اولورسه پست.	*Tənimi ahım kəh bülənd olub, gəhi olursa pəst.*
هر کشی یه چونکه بر کاری نصیب اتمش خدا،	*Hər kişiyə çünki bir kari nəsibetmiş xuda,*
ساکه عشق اولمش **سروری** قسمت روزی الست[۴].	*Sana eşq olmuş Sururi qisməti-ruzi-ələst.*

ولــه

دونمزم بیلسون بونی بالا و پست،	*Dönməzəm bilsin bunı balavu pəst,*
چون بلی دیدم سکا روز الست.	*Çün bəli dedin sana ruzi-ələst.*
معنی بودر وصل اولی کور دوسته،	*Məni budur vəsl olı gör dostuna,*
اولمه کافرلر کبی صورت پرست.	*Olma kafərlər kibi surət-pərəst.*

---

۱. پروانه مجموعه سی : ۹۳۰ // نظمی مجموعه سی: ۵۲۰
۲. پروانه مجموعه سی: سیل
۳. پروانه مجموعه سی : ۱۰۱۲
۴. پروانه مجموعه سی: عشق ایله کلدی جهانه ینه کیدر عشق ایله// بو سروری اولدوغیچون عاشق روز الست

Gözlədügün hər işi məzurdur,	کوزلدوکک هر ایشی معذوردر،
Daima məzur olur zira ki, məst.	دایما معذور اولور زیرا که مست.
Üz verildən şanına alıb ələ,	یوز ویرلدن شانیه آلوپ اله،
Ayğa binüb, saçuna vurdı dəst.	آیغه بینوپ صچوکه اوردی دست.
Bu Sururi həzrətə kəc gəldigi,	بو **سروری** حضرته کچ کلدکی،
Dərdinilə olduğundandır şikəst.	دردوکیله اولدغندن در شکست.

ولـه

Öldürü aqibət bəni firqət,	اولدرر عاقبت بنی فرقت،
De təbibə ki, çəkməsün zəhmət.	دک طبیبه که چکمسون زحمت.
Ölməsən tiğinə, boyun tuta gör,	اولمدن تیغینه بیون دوته کور،
Saqın, ey dil ki, fövt olur fürsət.	صقین ای دل که فوت اولور فرصت.
Başdan uçurdı xaki-payını bad,	باشدن اوچوردی خاک پایکی باد،
Neyləyim, başda yoxmuş dövlət.	نیلیم باشده یوغمش دولت.
Xəlvəti-şeyxə girmədən məqsud,	خلوت شیخه کرمه دن مقصود،
Qılma, dir ey pəri səni dəvət.	قلمه در ای پری سنی دعوت.
Əhli-dillər gətirdi mədrəsəyə,	اهل دللر کتوردی مدرسه یه،
Gözəl etdi Sururi cəmiyyət.	کوزل اتدی **سروری** جمعیت.

ولـه

Çü saldım zövrəqi-bəhri-ğəmə rəxt,	چو صالدم زورق بحر غمه رخت،
Dila ya təxt ola , ya ola bəxt.	دلا یا تخت اولا یا اولا بخت.
Düşəlidən nari-eşqin şəhdi-cismimə,	دوشلدن نار عشقک شهد جسمه،
Bəqayət müflis oldum, yandı həp rəxt.	بغایت مفلس اولدم یاندی هپ رخت.
Yüzünə ayu gün olmaz müqabil,	یوزوکه آی و کون اولمز مقابل،
Dəgildir üzləri miratvəş səxt.	دکلدر یوزلری مرات وش سخت.
Şəha bir parə əksilməz möhəbbət,	شها بر پاره اکسلمز محبت،
Edərsən daxı cismim bir neçə ləxt.	ایدرسک داخی جسمم بر نچه لخت.
Dedim uyur idin, quçdı Sururi,	دیدم اویور ایدک قوچدی **سروریی**،
Gülüb, naz ilə dedi : vay bu bədbəxt.	کولب نازیله دیدی وای بو بدبخت.

ولـه

عاقل اولان نیه دیلر دولت، *Aqil olan niyə dilər dövlət?*
اولی چونکه دودر آخری لت. *Əvvəli çünki, dövdur, axiri lət.*
چاهدر جاه منصبه منصب، *Çahdır cahi-mənsəbə mənsəb,*
اکه دوشورمسون صقن غفلت. *Ana düşürməsün , saqın ğəflət.*
دولتک بیک ییلندن ارتوقدر، *Dövlətin bin yilindən artıqdır,*
انوکیچون بر آن اولان ذلت. *Anunçün bir an olan zillət.*
غیرت جاهلیه در تحقیق، *Qeyrət cahilədir təhqiq,*
امر دنیا ایچون اولن غیرت. *Əmri-dünya üçün olan qeyrət.*
قرب سلطان چو آفت جاندر، *Qürbi-sultan çü afəti-candır,*
حقه قل کل **سروریا** قربت. *Həqqə qılgil Sururiya qurbət.*

ولـه[1]

دوتدی چون پیروزه خط لعل بدخشانی درست، *Dutdı çün piruzə xətti-ləli- Bədəxşanı durust,*
نوله ای چشمم دیلرسک لعل مرجانی درست. *Nola ey çeşmim, dilərsən ləli-mərcanı durust.*
زلفکک کفرینه انکار ایلین زاهدلرک، *Zülfünün kufrinə inkar eyləyən zahidlərin,*
اولمادی .... بر عالمده ایمانی درست. *Olmadı ... bir, aləmdə imanı durust.*
صوفیا چون احسن صورتده در ام الکتاب، *Sufiyaçün əhsəni-surətdədir Ummul-kitab,*
قو بو انکار اتمکی فهم ایله قرانی درست. *Qoy bu inkar etməyi, fəhm eylə Quranı durust.*
لاله دن لعلک خیالیله کیلور ژاله لر، *Lalədən lələin xiyalilə geyilür jalələr,*
لاجرم شیرین یمک دوکر عندانی درست. *Lacirən şirin yemək, dökər ədnanı durust.*
ای **سروری** دلبرک کیسولرنده کور نیجه، *Ey Sururi dilbərin gisulərində gör mecə,*
استوادن شق ایدبدر ماه تابانی درست. *İstivadən şəq edibdir mahi-tabanı durust.*

قافیه الثاء عدد(۴)

ولـه (نظیرۀ بر جمهور)

بحراشکم طکمیدر ایدرسه عمانیله بحث[2]، *Bəhri-əşkim tənmidir, edərsə umanilə bəhs,*
جبر[3] اولن لابد ایدر دانایی دورانیله بحث. *Cəbr olan labud edər danayi-dövran ilə bəhs.*
دوست دعواسنده اغیاره معارض اولمزم، *Dosta davasında əğyara muariz olmazam,*
کم نظر اهلی اولان اتمز چو نادانیله بحث. *Kim, nəzər əhli olan etməz çü nadan ilə bəhs.*

---

[1]. بو غزل کا.نوسخه سینده//پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی// مجلس مجموعه سینده یوخدور
[2]. نظمی مجموعه سی: ٦٢٧ // پروانه ده وار ١١٣٩
[3]. نظمی مجموعه سی: میر// پروانه ده: مرد

Dil ləbib təftiş edib, etmək dilər bəhsi-şərif,
دل لبک تفتیش ایدوپ اتمک دلر بحث شریف،
Böylə bimar ikən istər ki, edə Loqman ilə bəhs.
بویله بیمار ایکن استر که ایده لقمانیله بحث.
Əmrini təslim qıl , yarın könül mən eyləmə,
امرنی تسلیم قل یارک کونکل منع ایلمه،
Mülzəm olur lacirəm kim, qılsa sultan ilə bəhs.
مُلزم اولور لاجرم کم قلسه سلطانیله بحث.
Bu Sururi eşq dərsini tamam etmək üçün,
بو **سروری** عشق درسینی تمام اتمک ایچون،
Oxuyub, edər kitabi-hüsni yaran ilə bəhs.
اوقیوپ ایدر کتاب حسنی یارانیله بحث.

ولـه

Qidəmdən haqq bəni qılmağa hadis,
قدمدن حق بنی قلماغه حادث[1]،
Məgər olmuş gözəllər eşai bais.
مکر اولمش کوزللر عشقی باعث.
Litafətlər doğar uşşaqa meydan,
لطافتلر طوغر عشاقه میدان،
Neçün dirlər ana ummul-cənais.
نچون دیرلر اکا ام الجنایث.
Sənin yoxdur bənim kibi nəzirin,
سنک یوقدر بنم کیبی نظیرک،
Bu hüsn u eşq ilə bir varmi salis.
بو حسن و عشقله بر وارمی ثالث.
Bu hal ilə necə tnzih edim çün,
بو حال ایله نجه تنزیه ایدم چون،
Mühilsin ey dil olduqca həvadis.
محل سن ای دل اولدقچه حوادث.
Sururi yoluna xərc etdi varın,
سروری یولکه خرج اتدی وارین،
Ğəmin yar oldugundən sonra varis.
غمن یر اولدوکندن صنکره وارث.

ولـه

Nəal olunur ey Məhəmmədşah ləlindən hədis,
نقل اولینور ای محمدشاه لعلکدن حدیث،
Gərçi İsasan rəvayət şimdi olunmaz hədis.
کرچه عیسی دن روایت شمدی اولنمز حدیث.
Yağlı-ballı teybu tahir edərək eyşi biz,
یاغلو باللو طیب و طاهر ایدردک عیشی بز،
Aramızda olmasa ey dost ol düşmən xəbis.
آرمزده اولمسه ای دوست اول دشمن خبیث.
Andım oldur ey ləbi-mel hiçməyim sənsiz şərab,
آندم اولدر ای لبی مل ایچمیم سنسز شراب،
Gəl bənimlə nuşi-mey qıl, olmayam takim, hənis.
کل بنمله نوش می قل اولمیم تا کم حنیث.
Yarı gəndüm gönmə,bir coca gəlməz hasili,
یار کندم کونمه بر جوجه کلمز حاصلی،
Daneyi-əşkim əgərçi oldum anunla həris.
دانۀ اشکم اکرچه اولدم انوکله حریث.
Firqətin zülmündən eylər bu Sururi əlğiyas,
فرقتک ظلمندن ایلر بو **سروری** الغیاث،
Hey mədəd , şahım mədədfəryadına olğıl məğis.
هی مدد شاهم مدد فریادنه اولغل مغیث.

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ۶۳۷

ولـه

هر عمل کم حق رضا سنسز اولا ای دل عبث،	*Hər əməl kim, həqq rizasısız ola, ey dil əbəs,*
بو دکلدر وجه کم بر فعل ایده عاقل عبث.	*Bu dəgildir vəch kim, bir fel edə aqil əbəs.*
شول عمل کم آخرتده اولمیه نافع سکا،	*Şol əməl kim, axirətdə olmaya nafe sana,*
عاقل ایسک کر انی دنیاده ای دل بل عبث.	*Aqil isən, gər anı dünyada , ey dil bil əbəs.*
طکمی مست دولت اولان اتسه ناهموار کار،	*Tənmi məsri-dövlət olan etsə nahəmvar kar,*
چون دلا عادتدر ایلر مست و لایعقل عبث.	*Çün dila adətdir eylər məstu layəqəl əbəs.*
حسن دلبرله دل ایلر دایما جانه بلا،	*Hüsni-dilbərlə dil eylər daima cana bəla,*
اهل عقل اولانلرک یاننده حسن و دل عبث.	*Əhli-əql olanların yanında hüsnü dil əbəs.*
قولکه کوره عمل کم اولمیه اولمز مفید،	*Qovluna görə əməl kim, olmaya olmaz müfid,*
ای **سروری** بی عمل کل اولمغل قایل عبث.	*Ey Sururi biəməl gəl olagıl qail əbəs.*

قافیه الجیم – عدد (٨) ١٠

ولـه

چون میه معتاد اولمشدر مزاج[١]،	*Çün meyə mötad olmuşdur mizac,*
قل طبیبم امدی لعلکله[٢] علاج.	*Qıl təbibim imdi ləlinlə əlac.*
جورنی چوغ اتمه کم مرغوب اولا،	*Covruni çox etmə kim, mərğub ola,*
چون بولور راز اولسه هر نسنه رواج[٣].	*Çün bulur raz olsa hər nəsnə rəvac.*
شربت لعلن ایچوپ جان ویرمکه،	*Şərbəti-ləlin içüb, can verməyə,*
مبتلا اولمقدر انوکچون علاج.	*Mübtəla olmaqdur anunçün əlac.*
جام می اولمز حجاب راه حق،	*Cami-mey olmaz hicabi rahi-həqq,*
چونکه حجب ماورا اتمز زجاج[٤].	*Çünki, hücbi-mavəra etməz zücac.*
حقه شهلر ایردی ترک تاج ایدب،	*Həqqə şəhlər irdi tərki-tac edib,*
طکمی صوفی ساکه مانع اولسه تاج.	*Tənmi sufi sana mane olsa tac.*
چونکه دل ویرمز رقیبک[٥] جانن آل،	*Çünki, dil verməz, rəqibin canın al,*
غارت اولور ویرمین کافر خراج.	*Ğarət olur verməyən kafir xərac.*
ای **سروری** لعلنه قرشو قومه ،	*Ey Sururi ləlinə qarşı qoma,*

---

[١]. پروانه مجموعه سی : ١٢٠٥ // نظمی مجموعه سی: ٦٩٠
[٢]. نظمی مجموعه سی: آنونکله
[٣]. پ. مجموعه سی: چون بولور هر نسنه آز اولسه رواج// نظمی مجموعه سی: چون بولور هر نسنه آز اولسه رواج
[٤]. پ. مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[٥]. پ. مجموعه سی: حسودن

Yufqadır bağrı ana doymaz külac.	یوفقه در بغری آکا دویمزمز کُلاج.

وله

Ol təbibi-dil əcəb biçarəsən, anmazmı hiç,	اول طبیب دل عجب بیچاره سن اکمزمی هیچ،
Dərdi ilə dövr olan avarasan, anmazmı hiç.	دردی ایله دور اولان اواره سن اکمزمی هیچ.
Dərdimə sorsam ləbin,yarəb nə üçün xəşm edər,	دردمه صورسم لبن یارب نه ایچون خشم ادر،
Dərdimənd olan kişiyə çarəsin anmazmı hiç.	دردمند اولن کشی یا چاره سن اکمزمی هیچ.
Öykünürmüş mehru məh günüzünə ay alına,	اویکنورمش مهر و مه کون یوز که آی النکه،
Ol zəvalını bu üzi qarasın anmamı hiç.	اول زوالینی بو یوزی قاره سن اکمزمی هیچ.
Könlümi sədparə qıldı, edə-edə parələr,	کوکلمی صدپاره قلدی ایده ایده پاره لر،
Ol ciyər-guşəm əcəb bir parəsın anmazmı hiç.	اول جکر کوشم عجب بر پاره سن اکمزمی هیچ.
Ayu gün keçdi Sururi, bəni yad etməz demə,	آی و کون کچدی **سروری** بنی یاد اتمز دیمه،
Ey günəş üzlü kişi, məh parəsın anmazmı hiç.	ای کونش یوزلو کشی مه پاره سن اکمزمی هیچ.

وله

Ayağı torpağına gərçi gözlər, ey dil ac,	ایاغی طپرغنه کرچه کوزلر ای دل آج،
Bən anı yüz kişidən sonra edərəm sərə tac.	بن انی یوز کشی دن صکره ایدرم سرتاج.
Həyatım olmaz isə tənmi tiri-ğəmzənsiz,	حیاتم اولمز ایسه طکمی تیر غمزک سز،
Ki, mümkin olan olur çün müvvəsirə möhtac.	که ممکن اولن اولور چون مـؤثره محتاج.
Məhələsində görüb, ğəmzeyi-tirin vurarmış,	محله سنده کورپ غمزه تیرن اوررمش،
Yemək diləməz isən, durma ey könül bir qaç.	ییمک دلامز ایسک طورمه ای کوکل بر قاج.
Dila nə taleyi-nəhs u bədəxtər imişsən,	دلا نه طالعی نحس و بداختر ایمش سن،
Həmişə tiri-ğəm çərx edər səni umac.	همیشه تیر غم چرخ ایدر سنی اوماج.
Sipahi-dəed xuruc edib, saqa çeri sən,	سپاه درد خروج ایلیوب صقا چیری سن،
Sururinin dəli mülkündən etdilər ixrac.	**سرورینک** دلی ملکندن اتدیلر اخراج.

وله

Dil qələndər oluban tərk eylədigini işu güc,	دل قلندر اولوبن ترک ایلدوکی ایش و کوج،
Gəldigiçündür ana biyram həmişə işu güc.	کلدوکیچوندر اکا پیرم همیشه ایش کوج.
Etiqad etməz könül kim, olasan yara şəbih,	اعتقاد اتمز کوکل کم اوله سن یاره شبیه،
Ey mələk yaşıl qanadilə gərəksə göydə uc.	ای ملک یشل قنادیله کرکسه کوکده اوچ.
Eydi-vəslindən bəni xani-kərəmdən yığma kim,	عید وصلکدن بنی خوان کرمدن یغمه کم،

چونکه بیرام کون کریه اولور شها دوتمق اروج. *Çünki, bayram gün kərih olur şəha tutmaq oruc.*
چقدی جانم یار کویمدن بنم کوج دییجک، *Çıxdı canım yar kuyumdan bənim küc deyicək,*
یالکز دل یوله نیجه ایلسون بالـله کوج. *Yalnız dil yola necə eyləsin, billah küc.*
بو **سروری** بنده که امر اتمه هجران چک دیو، *Bu Sururi bəndənə əmr etmə hicran çək deyü,*
دین اچنده قوللرینه تکری بویرمادی کوج. *Din iində qullarına tanrı buyurmadı küc.*

ولـه

کمکه پیچاپیچ زلفوکه سنک اولورسه پیچ، *Kim ki, piçapiçi-zülfünə sənin olursa piç,*
ذوالفقار غمزه مقراصیله باشن ایکی پیچ. *Zülfəqari-ğəmzəyi-miqrazilə başın iki piç.*
ستمه لر دوتوب بنی عشقنده صوندم عرض حال، *Satmalar tutub bəni eşqində sundum ərzi-hal,*
اول طبیبم اوقیوب دیدی بنوک آز صوین ایچ. *Ol həbibim oxuyub, dedi bunun az suyun iç.*
دیدم اغزکله بیلک جمع اولسه وارلقدر بکا، *Dedim ağzınla belin cəm olsa varlıqda bana,*
دیدی کم هیچی هیچه قاتیجغ اولور یینه هیچ. *Dedi kim, hiçi hiçə qatıqca olur yinə hiç.*
خط کللدن دلده غمزک اولمز اولدی کارکر، *Xətt könlündən dildə ğəmzən olmaz oldı karigər,*
کم دعا کوترسه جانا اکه کار اتمز قلیچ. *Kim, dua götürsə caana ana kar etməz qılıç.*
طکمی بر حسنی بوزرسه آخرنده خط کلوب، *Tənmi bir hüsni bozarsa, axirində xətt gəlib,*
کم اجل ایدر کشی یه ای **سروری** ایرو کیچ. *Kim, əcəl edər kişiyə , ey Sururi erü keç.*

ولـه

زاهدآ قلمش قورو سودا سنی یابس مزاج[1]، *Zahida qılmış quru sevda səni yabəs mizac,*
پس شرابی رطبله اتمک[2] کرک اکا علاج. *Pəs şərabi-rətbilə etmək gərək ana əlac.*
زلفک ایله عارضک دورنده ای عیسی نفس، *Zülfün ilə arizin dövründə, ey İsa nəfəs,*
کیمه کیم دیرسم مسلمان بولنور قوینده خاج[3]. *Kimə kim,dirsəm müsəlman bulunur boynunda xaç.*
خط مشکینک دیار چینی فتح ایدم[4] دیو، *Xətti-müşkinin diyari-Çini fəth edim deyü,*
کوندرور ملک ختندن رومه توقیعی خراج. *Göndərir mülki-Xuütəndən Ruma tovqii xərac.*
نیچون آلورسن رقیبک اقچه سن ای شه ددم، *Neçün alırsan rəqibin aqçasın, ey şəh dedim,*
کولدی دیدی پادشاه المزمی کافردن خراج[5]. *Güldi, dedi padişah:olmazmı kafirdən xərac?*

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ٦٥٣ // م. مجموعه سینده یالنیش اولاراق بو بیت وار: هم بو روشندر که روغنسز ضیا ویرمز چراغ // آغ عشقک سینده خونابهٔ دلدن بتر// س. نوسخه سینده ص.۹
[2]. واتیکان:پس شراب نبله قلمغ کرک ساکه علاج// مجموعه نظایر نظمی،بس شراب ناب ایله قیلماق کرک آنکا علاج// م. مجموعه سی: بس شراب نابیله قلمق کرک سکا علاج -// شراب نابله قلمق
[3]. بو بیت باشقا نوسخه لرده یوخدور // س. نوسخه سیندن الینیبدیر.
[4]. مجلس مجموعه سی: اتدوم
[5]. س. نوسخه سینده بو بیت یوخدور.

Ey sənəm zünnari-zülfün xalqı bidin eylədi,	ای صنم زنّار زلفک خلقی بی دین ایلدی[1]،
Hər kimə haci desəm, axir çıxar qoynunda xaç.	هر کیمه حاجی دیسم اخر چقر[2] قویننده خاج.
Nola, ey xacə durub, yolunda alsam busəki,	نوله ای خواجه دورپ یولکده السم بوسه کی[3]،
Taciri yolda tutub, adətdir alırlar çü bac.	تاجری یولده دوتب عادتدر الورلر چو باج[4].
Daği-eşqin sinəmdə xunbi-dildən yanar,	داغ عشقک سینمده خوناب[5] دلدن یانر،
Kim, bu rövşəndir ki, doğmazsa günəş verməz serac.	کم بو روشندر که دوغمز (سه کنش) ویرمز سراج[6].
Tacu təxtu məmləkət, həm dövlətə aldanma kim,	تاج و تخت و مملکت هم دولت الدنمه کم،
Aqibət xak olasıdır mülkü malu təxtu tac.	عاقبت خاک اولسیدر ملک و مال تخت تاج[7].
Bu Sururi gərçi kim, şaha ayaq toprağıdır,	بو **سروری** کرچکم شاها اياق طپراغی در،
Olısər taci-xaki-payını eylərsə tac.	اولیسر تاج خاک پایوکی ایلرسه تاج[8].

ولـه[9]

Fəna fi-əllah istərsən dila , əvvəl bədəndən keç,	فنا فی الله استرسک دلا اوّل بدندن کج،
Bəqa billah əyər olsun,derisən sonra səndən keç.	بقا بالله اکر اولسون دریسک صکره سندن کج.
Əyər dərgahi-həqqə yoxluq ilə varmaq istərsən,	اکر درکاه حقه یوقلغ ایله وارمغ استرسک،
Libasi-ariyətdən oluban üryan, kəfəndən keç.	لباس عاریتدن اولوبن عریان کفندن کچ[10].
Neçün ğəflətlə keçdi bunca ömrüm deyü, ğəm yersən,	نیچون غفلتله کچدی بونجه عمرم دییو غم ییرسن،
Tədaruk eylə baqi ömrüni, ey dil keçəndən keç,	تدارک ایله باقی عمرکی ای دل کچندن کچ.
Yerin cənnətdə tuba sayəsi olmağa səy eylə,	یرک جنتده طوبی سایه سی اولماغه سعی ایله،
Bu fani bağı tərk et,ey könül sərvu çəməndən keç.	بو فانی باغی ترک ایت ای کوکل سرو چمندن کچ.
Sururi kəndini tez gəldi sanma məclisi-eşqə,	**سروری** کندکی تزکلدی صانمه مجلس عشقه،
Nəzər qıl bil ki, bunda gəlmədi bir kimsə səndən geç.	نظر قل بلکه بونده کلمدی برکمسه سندن کج.

ولـه[11]

---

[1]. واتیکان: زلفکیله عارضک دورنده ای عیسی نفس// مجلس مجموعه سی: زلفک ایله عارضک دورنده ای عیسی نفس // س. نوسخه سینده بو بیت یوخدور

[2]. واتیکان: کیمه کم دیرسم مسلمان بلنور //مجلس مجموعه سی: کمه کم دیرسم مسلمان بولنور

[3]. واتیکان: دورپ یولکده ختاکه نوله جان ویرسه دل

[4]. واتیکان: تاجری هندی... ترکستانه باج // س. و مجلس مجموعه سی: بو بیت یوخدور

[5]. س. سینه ده خونابۀ

[6]. کا. نوسخه سینده بو بیت یوخدور// س. خوش بو روشندر که روغنسز ضیا ویرمز سراج

[7]. بو بیت کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی و نظمی مجموعه سینده یوخدور

[8]. مجلس مجموعه سی و س.: ای سروری جام و جم نوش ایله کم کردون دون// نیچه بیک اسکندر و دارای قلمشدر عجاج

[9]. پروانه مجموعه سی : ۱۲۳۷

[10]. پ. مجموعه سی: اولپ عریان لباس عاریتدن پیرهندن کچ

[11]. کا. نوسخه سینده یوخدور// نظمی مجموعه سیندن آلینیبدیر (نومره ٦٧٧)

اولدی روزم غم هجرونکله ای مه تاراج،	*Odı ruzum qəmi-hicrunlə ey məh tarac,*
کل که روز و شبم اولدی روحک نوری سراج.	*Gəl ki, ruzu şəbim oldı ruhun nuri serac.*
نه عجب (کم) یویه یوم کندو وجودمدان الوم،	*Nə əcəb kim, yuyayım kəndi vucudumdan alım,*
چونکی درد دل عشاقه دیدیلر یوقو علاج.	*Çünki dərdi-dili-uşşaqa dedilər yuxu əlac.*
نعل رخشونه شبیب اولدیکیچون مهری،	*Nəli-Rəxşinlə şəbib oldudigiçün mehri,*
چرخ عزت ایدوبن باشده کتورر چو تاج.	*Çərxi-izzət edübən başda gətirir çü tac.*
هرنه یرده که بوله مهر رخک نوری عیان،	*Hər nə yerdə ki, bula mehri-ruxun nuri əyan,*
بولمز اول یرده ضیالارله فلک ماه رواج.	*Bulmaz ol yerdə ziyalarla fələk mah rəvac.*
بن ده بیر شاه جهانم که بوکون خاک درینک،	*Bən də bir şahi-cahanam ki, bugün xaki-dərin,*
بیلمیشم چشم جهان بینه کحل باشنه تاج.	*Bilmişəm çeşmi-cahanbinə kəhli-başına tac.*
آلالی شاه محبت بو کونکل کشورینی،	*Alalı şahi-möhəbbət bu könül kişvərini,*
جیش غم صبروم اون قیلدی سراسر تاراج[1].	*Ceyşi-ğəm səbrim evin qıldı sərasər tarac.*

ولـه[2]

مشکین سچک چین ختندن دلر خراج،	*Meşkin saçın Çinu Xutəndən dilər xərac,*
ملک حبشده تاجر عنبردن الدی باج.	*Mülki-Həbəşdə taciri-ənbərdən aldı bac.*
پر خون اولور خیال لبکله مدام،	*Purxun olur xəyalı-ləbinlə mudam,*
نیچون که دولسه بادیه همرنک اولور زجاج.	*Neçün ki, dolsa badiyə həmrəng olur zucac.*
قدّک قتنده سرو روانه نه اعتبار،	*Qədin qatında sərvi-rəvana nə etibar,*
یوزک کوننده ماه منیره نه احتیاج.	*Yüzün günündə mahi-münirə nə ehtiyac.*
آه ایلسم فنایه کیدر ناتوان کوکل[3].	*Ah eyləsəm fənaya gedər natəvan könüı,*
زیرا که باد اوکنده[4] پریشان اولور عجاج.	*Zira ki, bad önündə pərişan olur ucac.*
دیلر **سروری** شها لعل لبندن ام،	*Dilər Sururi, şəha ləli-ləbindən əm,*
دلخستهٔ ضعیف که نولا ایلسک علاج[5].	*Dil-xəstəyi zəifinə nola eyləsən əlac.*

ولـه[6]

قرار اتمز کوکل غمزه سی اشکمدن[7] نشان کورکج،	*Qərar etməz könül ğəmzəsi,əşkimdən nişan görkəc,*

---

[1]. بو غزلده سروری مخلصی یازیلمامیبدیر و مجموعه ده "نظیرهٔ سروری" کیمی ضبط اولونوبدور.
[2]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور.// واتیکان و س. نوسخه سینده وار. ص.۱۰
[3]. س. تنم
[4]. س. اولنده
[5]. واتیکان نوسخه سینده: کل کور سروری بادهٔ صافی که شاه اولوب// شکل ... بدنی نجه ...اوسن ... تاج
[6]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور // واتیکان و س. نوسخه سینده وار. ص.۹
[7]. س. قاشکله غمزه لردن نشان

Ahuyi-məzrəi eşqinə qaçar tiru kəmani görkəc. اهوی مرزعه عشقینه[۱] قچر تیر و کمانی کورکج.
Saçından əqlu daniş eşqə təslim olur guya, صچکدن عقل دانش عشقه تسلیم اولور کویا،
Ki, cadulər təki imana gldilər ilan görkəc. که جادولر تکی ایمانه کلدیلر ایلان کورکج.
Könül xunabəsi giryan gözümdən məhv edər zülfün, کوکل خونابه سی کریان کوزمدن محو ایدر زلفک،
İlan altında qoymaz quş balasın aşiyan görkəc. ایلن التنده قویمز قوش بالاسین آشیان کورکج.
Yaşım silən görüb, yarımçün əğyar eyləsə ğovğa, یاشم سیلن کورب یارمچون اغیار ایلسه غوغا،
Müqəyyəd olmaq olmaz kim,hürər it karvan görkəc. مقید اولمغ اولمز کم اورر ایت کاروان کورکج[۲].
Bunun hicrində ahım sarsarandan zərd çöhrəm, بونک هجرنده آهم صرصرندن زرد اولن چهره م،
Əlamət nəxl bərgidir ki, sararmış xəzan görkəc. علامت نخل برکیدر که صاررمش خزان کورکج.
Sevindim sayeyi-qəddi-xuramanın görüb, zira, سوندم سایۀ قدّ خرامانک کوروب زیرا،
Açılır sərv ayağında könül, abi-rəvan görkəc. آچیلور سرو اياغنده کوکل آب روان کورکج.
Sururi fəhm edər əşkim hicran ğəmin zahid, **سروری** فهم ایدر اشکم هجران غمک زاهد،
Olur vəhmi,düşər çün kafərin canına qan görkəc. اولور وهمی دوشر چون کافرک جاننه قان کورکج.

قافیه الحا عدد (۴) ۵

ولـه نظیرۀ جعفر چلبی

Qaşın, göaün çü siyahu tənin bəyaz, səhih, قشک کوزک چو سیاه و تنک بیاض صحیح،
Əcəbmi kimki görə dirsə sana "əntə məlih". عجب می کمکه کوره دیرسه ساکه انت ملیح.
O vəslə razi bu can vermədi ditmiş düşman. او وصله راضی بو جان ویرمدی دِتمش دشمن،
O iftirai-mücrrəd durur, bu kizbi-sərih. اول افتراء مجرد درر بو کذب صریح.
Çü hüsn içində həsənsən, bielm şah-Hüseyn, چو حسن ایچنده حسن سن بعلم شاه حسین،
Rəva dəgil sana bu cəhl ilə rəqibi-qəbih. روا دکل سکه بو جهل ایله رقیب قبیح.
Sabah tövbələr etdim səbuh içməkdə, صباح توبه لر اتدم صبوح ایچمکده،
Xəraba verdi bugün tövbəmi o vəchi-səbih. خرابه ویردی بو کون توبه می او وجه صبیح.
Sururi hər nəqədər edirsə xuhdu riya, **سروری** هر نه قدر ایدریسه زوهد و ریا،
Gözəl sevər disələr kim eşitsə dir ki, səhih. کوزل سور دیسه لر کیم اشتسه دیر که صحیح.

ولـه

Yüzün ziyayi olalıdan cana mesbah, یوزک ضیوئی اوللدن جانه مصباح،
Odur ğəm zülməti qiflina meftah. اودر غم ظلمتی قفلینه مفتاح.

---

[۱]. س. هوای مرغه نسبت کیم
[۲]. واتیکان نوسخه سینده بواردا صفحه دوشمه سی وار.// غزل آردی س. نوسخه سیندن ص.۱۱ الینیبدیر.

Gözün tərk eyləməz hərgiz xusumət,	کوزک ترک ایلمز هرکز خصومت،
Əgərçi can verir, del edər islah.	اکرچه جان ویرر دل ایدر اصلاح.
Əgər məqsidi-vəslin kəşf oleydi,	اکر مقصود وصلک کشف اولیدی،
Mərahə çıqar idi cümlə ərvah.	مراحه چقر ایدی جمله ارواح.
Ləbinlə ğəbğəbin əmsəm ola çün,	لبکله غبغبک امسم نولا چون،
Olur insana nade xəmru təfah.	اولور انسانه نافع خمر و تفاح.
Sərayi-vəslə girir Sururi,	سرای وصلکه کیرر **سروری**،
Gər ana fəthi-bab edərsə fətah.	کر اکه فتح باب ایدرسه فتاح.

ولـه (نظیرهٔ نوایی)

Gər şəhid olmasa eşqinlə gecə ey yar sübh,	کر شهید اولماسه عشقکله کیجه ای یار صبح،
Ağız idi qanlı pirəhən ala izha sübh.	اغز ایدی قنلو پراهن اله اظهار صبح.
Mehri qızğın müştərhi sanır,anunçün gərm olur,	مهری قزغون مشتری صانور انوکچون کرم اولور،
Götərir əksər burudət xalqa dilbərvar sübh.	کوسترر اکثر برودت خلقه دلبروار صبح.
Bie şəbi-vislət ki, bin ruz olımaz ana bədəl,	بر شب وصلت که بیک روز اولیمز اکا بدل،
Dur edər andan bəni, olumı bərxurdar sübh.	دور ایدر اندن بنی اولورمی برخوردار صبح.
Ərz edər hər simtən seydi üçün leyku nəhar,	عرض ایدر هر سیم تن صیدی ایچون لیل و نهار،
Ənxumu mehrilə ey məh Dirhəmu Dinar sübh.	انجم و مهر ایله ای مه درهم و دینار صبح.
Mehri var aşiq kibi məxfi qnunçün daima,	مهری وار عاشق کبی مخفی انوکچون دایما،
Hər nəfəs ah eylədikcə göstərir ənvar sübh.	هر نفس آه ایلدکجه کوسترر انوار صبح.
Gecə fəryad eyləyən bən idifim bilməzdi xalq,	کیجه فریاد ایلین بن ایدکم بلمزدی خلق،
Gündüz oldı, bildilər çoq kəşf edər əsrar sübh.	کوندز اولدی بلدلر چوق کشف ایدر اسرار صبح.
Çün səhər olub,yüzün görəm şəbi-firqət gedər.	چون سحر اولوپ یوزن کورم شب فرقت کیدر،
Göstərir ol güni çünkim, bana olsun var sübh.	کوسترر اول کونی چونکم باکه اولسون وار صبح.
Gəh qızarır, gəh bozarır bənizi durmaz bərqərar,	که قزارر که بوزارر بکزی دورمز برقرار،
Dəedi-eşqinlə məgər olmuşdurur bimar sübh.	درد عشقکله مکر اولمشدرر بیمار صبح.
Zülm ilə qətl eyləyib, sürdi yüzünə qanımı,	ظلمله قتل ایلیوب سوردی یوزینه قانمی،
Dəm bədəm tez göstərir sənəmin qızıl ruxsarın sübh.	دم بدم تز کوستر صنمک قزل رخسار صبح.
Kazebin sonunda zülmətdir bunı gör sadiq ol,	کاذبک صوکنده ظلمتدر بونی کور صادق اول،
Uydurur ardınca şəmsi sidqilə hər bar sübh.	اُویدرر اردنجه شمسی صدقله هر بار صبح.
Bənzəməz Sururi sana bidar olmada,	بکزمز بلبل **سروری** ساکه بیدار اولمده،

سن تمام احیا ایدرسن اول اولور بیدار صبح.	*Sən tamam əhya edərsən, ol olur bidar sübh.*

ولـه

دلا الور النه لاله هر بهار قدح[1]،	*Dila alur əlinə lalə hər bahar qədəh,*
نولا دوترسک اکر سنده لاله وار قدح.	*Nola dutarsan əgər sən də lalə var qədəh.*
شها جهانده چو هر نسنه نک یراشغی وار،	*Şəha cahanda çü hər nəsnənin yaraşığı var,*
ایچنده اولمسه می بولمز اعتبار قدح.	*İçində olmasa mey, bulmaz etibar qədəh.*
بو دور زهرنی ایچدک چو طاس طاس ای دل،	*Bu dövr zəhrini içdin çü tas-tas ey dil,*
علاج ایچون ایچلم شمدی بی شمار قدح.	*Əlac üçün içəlim şimdi bişunar qədəh.*
بر اوپدی بر دخی اوپمک دیلر لب لعلن،	*Bir öpdi, bir daxı öpmək dilər ləbi-ləlin,*
انوکچون دولنور اتمیوب قرار قدح.	*Annçün dolanır , etməyib qərar qədəh.*
سروریا چون اولور هر کشی یه بر دوشر ایش،	*Sururiya çün olur hər kişiyə bir düşər iş,*
صقن می ایچمه ایدر سنی بی وقار قدح.	*Saqın mey içmə edər səni bixuqae qədəh.*

ولـه[2]

یازلدی عرش طاقنده بر داستان فتح،	*Yazıldı ərş taqında bir dastani-fəth,*
کیم قیلدی شاه عدلیله کون و مکانی فتح.	*Kim, qıldı şah ədlilə kovnu məkani fətj.*
ظل الـه تیغ خلافت چکوب ینه،	*Zillullah tiği-xəlafət çəkib yinə,*
اولدی امام قیلدی زمینی و زمانی فتح.	*Oldı imam, qıldı zəminu zamanı fəth.*
قیلدی ضمیر طینته انسان دست غیب،	*Qıldızəmiri-tinətə insan dəsti ğeyb,*
اولدی رمیده قالب اقباله جامی فتح.	*Oldı rəmidə qalib iqbala cami fəth*
معراج نور عرشه تماشا ایچون دولار،	*Meraci nur ərşə tamaşa üçün dolar,*
ارواحیله ملائک دن آسمانی فتح.	*Ərvah ilə məlaikdən asimani fəth.*
کشف اولدی کتاب صورت مریم **سروریا**،	*Kəşf oldı kitabi-surəti Məryəm Sururiya,*
ایتدی مسیحا مائدۀ جاودانی فتح.	*Etdi Məsiha maideyi-cavdani fəth.*

قافیۀ الخا عدد (۳) ۷

ولـه نظیرۀ احمدپاشا

اوقوکه قرشو وارکن اولوپ جکر کستاخ[3]،	*Oqu ki, qarşı varırkən olub ciyər gustax,*
کیررار آیرو مانع اولور سپهر کستاخ.	*Girər ayru mane, olur sipehr gustax.*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۱۲۸۰// نظمی مجموعه سی: ۷۰۸

[2]. باشقا نوسخه لرده بو غزل یوخدور// س. نوسخه سیندن الینیبدیر. ص. ۱۰

[3]. پروانه مجموعه سی : ۱۲۹۷

Ayağın öpdürəli dilərəm kim, öpəm əlin, اياغک اوپدوره لی دیلرم کم اوپم الک،
Çü adəmi kərəmu lütfu xulq edər gustax. .چون آدمی کرم و لطف و خلق ایدر کستاخ
Bu sərv qamətinə öykünür imiş şimşad, بو سرو قامتکه اویکنور ایمش شمشاد،
Həmişə dağda büyüyən olur məgər gustax. همیشه طاغده بویوین اولور مکر کستاخ.
Çü üz-üzi göricək utanırdı hurilər, چو یوز یوزی کوریجک اوتنوردی حوریلر،
Yüzüni görmədilər tənmi olsalar gustax. یوزوکی کورمدیلر طکمی اولسه لر کستاخ.
Sururiya ədəbu məərifələ qədir umma, **سروریا** ادب و معرفتله قدر اوممه،
Ki, şimdi izzətə cəhilə xub irər gustax. که شمدی عزته جهلیله خوب ایرر کستاخ.

ولـه

Tatlıdır vəslin sənin, hicrin vəli ey yar, təlx, طاتلودر وصلک سنک هجرک ولی ای یار تلخ،
Tatlıcaq ol hey bəgim, göstərməgil hər bar təlx. طتلوجق اول هی بکم کوسترمکل هربار تلخ.
Ağı dadı yoq durur zahid, ləbin zovq eyləməz, اغزی دادی یوقدرر زاهد لبن ذوق ایلمز،
Netə kim, hər nəsnəyi, ey dil, sanır bimar təlz. نیته کم هر نسنه ای دل صنور بیمار تلخ.
Ey şəkərləb içdigim zəhri-fərağın qətrəsi, ای شکر لب ایچدکم زهر فراقک قطره سی،
Düşsə hovzi-kövsərə olurdı ol naçar təlx. دوشسه حوض کوثره اولوردی اول ناچار تلخ.
Gər rəqibə tolular içib edərsən mərhəba, کر رقیبه طولولر ایچوب ایدرسک مرحبا،
Məxlis əhlinə olur bu söhbət, ey dildar təlx. مجلس اهلینه اولور بو صحبت ای دلدار تلخ.
Acı-tatlı nəsnə çox qordum, Sururi gərçi kim, اجی طتلو نسنه چوق کوردم **سروری** کرچکم،
Görmədim hicrani-zülfi kibi zəhri-mar təlx. کورمدم هجران زلفی کیبی زهرمار تلخ.

ولـه[1]

Ey könül gəl dideyi-təqiq ilə əşyaya bax, ای کوکل کل دیدۀ تحقیق ایله اشیایه باخ[2]،
Kisrəti-surətdə vəhdət göstərən, mənaya bax. کثرت صورتده وحدت کوسترن معنایه باخ.
Bilmək istərsən kəlamullahi-natiq şərhini, بلمک استرسن کلام اللـه ناطق شرحنی،
Adəmin vəchində mətni-elmuləsmaya bax. آدمک وجهینده متن علّم الاسمایه باخ.
Can gözün mizaqi-kəhlində mühəyil eyləyib, جان کوزک مازاغ کحلینده محیل ایلیوب،
Surəti-həqq görmək istərsən ruxi-zibaya bax. صورت حق کورمک استرسن رخ زیبایه باخ.
Dilrubalar çehrəsindən əndəlibi-quds olub, دلربالر چهرسندن عندلیب قدس اولوب،
Ərşi-gülzarına pərvaz et, güli-rənaya bax. عرش کلزارینه پرواز ایت کل رعنایه باخ.

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// م. مجموعه سینده و سو نوسخه سینده وار. ص. ١١
[2]. مجلس مجموعه سی ص. ٢٧٣

Olmaq istərsən Məsihanın dəmi-ruhul-qudus,	اولمق استرسن مسیحانوک دمی روح القدس،
Xizri-vaxt ol cami-Cəmdə badeyi-həmraya bax.	خضر وقت اول جام جمده بادهٔ حمرایه باخ.
İctinab eylər ruxı insani-kamildən fəqih,	اجتناب ایلر رخی انسان کاملدن فقیه،
Görə bilməz surəti-rəhman, ol əmaya bax.	کوره بیلمز صورت رحمان اول اعمایه باخ.
Ey Sururi aşiyani-ərşə pərvaz eyləməz,	ای **سروری** آشیان عرشه پرواز ایلمز،
Qulleyi-Qafi-qədəmdən , mənzili ənqaya bax.	قلهٔ قاف قدمدن منزل عنقایه باخ.

ولـه[1]

Bisutun dağında bərgi-laleyi-həmraya bax,	بیستون داغنده[2] برک لالهٔ حمرایه باخ،
Pərdehayi-dideyi-Fərhadi ğəm fərsaya bax.	پردهای دیدهٔ فرهاد غم فرسایه باخ.
Göstərir kəhli-cəvahir həqqə səndən lalənin,	کوسترر کحل جواهر حقه سندن لاله تک،
Ləli-tərdən sürmədani-nərgisi-şəhlaya bax.	لعل تردن سرمدان نرکس شهلایه باخ.
Daməni-bərfi baharidə nəzər qıllaləyə,	دامن برف بهاریده نظر قیل لاله یه،
Pənbeyi-purxuni-dağı sineyi-səhraya bax.	پنبهٔ پرخون داغ سینهٔ صحرایه باخ.
Ğönçeyi-lalə səvadi-daği eşq eylər nihan.	غنچهٔ لاله سواد[3] داغ عشق ایلر نهان،
Nafeyi-müşk üzrə çuluğlanmış qızıl valayə bax.	نافهٔ مشک اوزره[4] چولغلنمش قزل والایه باخ.
Gər çəməndə lalə üzrə xanda görsən dağı-ğəm,	کر چمنده لاله اوزره خنده کورسک[5] داغ غم،
Felməsəl gökdə şəfəq içrə tutulmuş aya bax.	فی المثل کوکده شفق ایچره دوتلمش ایه باخ.
Laləgun mey sunsa saqi saidi-simin ilə,	لاله کون می صونسه ساقی ساعد سیمین ایله،
Şöleyi-inni ənəllah, şol yədi-beyzayə bax.	شعلهٔ انّی اناللـه شول[6] ید بیضایه باخ.
Ey Sururi, laləzari-ömrə yoxdur etibar,	ای **سروری** لاله زار عمره یوقدر اعتبار،
Badeyi-gülrəng içib, bir surəti-zibaya bax.	بادهٔ کل رنک ایچوب بر صورته زیبایه باخ.

ولـه[7]

Ariz leylin güli- xali-gəndumgunə bax.	عارض لیلین کل خال کندم کونه باخ،
Hüsni-meratında əksi-dideyi Məcnuna bax.	حسنی مرآتنده عکس دیدهٔ مجنونه باخ.
Guşvari ləli gör, guşunda yarın yəni gül,	کوشوار لعل کور کوشنده یارک یعنی کل،

---

[1]. باشقا نوسخه لرده بو غزل یوخدور.// س. نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ۱۱// پروانه ده وار نومره سی ۴۰۳۸
[2]. پروانه ده: غمده
[3]. پروانه ده: لاله اوراق چمنده
[4]. پروانه: ایچره
[5]. پروانه: کر چمنده لاله اوراقک کوریجک
[6]. پروانه: آتش انی اناللـه و
[7]. باشقا نوسخه لرده بو غزل یوخدور.// س. نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ۱۱

Gül budağında asılmış ğönçeyi-gülguna bax. کل بوداغنده آصلمش غنچۀ کلکونه باخ.
Şəhpəri-ruhukqudus görmək dilərsən sidrə, شهپری روح القدس کورمک دیلرسن سدره،
Ol müənbər zülf ilə, ol qaməti mövzünə bax. اول معنبر زلفله اول قامت موزونه باخ.
Nameyi-hüsnə qaşı tuğradır, istərsən dəlil, نامۀ حسنه قشی طغرادر استرسک دلیل،
Nasiha, nuri-ilahi əvvəlində nuna bax. ناصحا نور الهی اولنده نونه باخ.
Gər günəş təxtin,fələk tacdan olursa haliya کر کونش تختک فلک تاجدن اولورسه حالیله،
Ğürrə olma,bir ağ üstündə bir qaç türrəyi-puxuna bax. غرّه اولمه بر اغ اوستنده بر قچ طرۀ پرخونه باخ.
Ey Sururi, üurəti-zibanı çünkirdir fəqih, ای **سروری** صورت زیبانه منکردر فقیه،
Necəsi şeytan məhz olmuşdur, ol məluna bax. نیجه سی شیطان محض اولمشدر اول ملعونه باخ.

ولـه[١]

Ey könül , ol ğəmzeyi-ğəmmaz, ol əbruya bax, ای کوکل اول غمزۀ غماز اول ابرویه باخ،
Baş çatıb, nə sehr edərlər ol iki caduya bax..باش چاتوب نه سحر ایدرلر اول ایکی جادویه باخ.
Qan budur kim, nafə edib, zülfünə sü tər edə, قان بودر کیم نافۀ ایدوب زلفنه سوتر ایده،
Nə özün sevda ki, bağrın yandırır ahuya bax. نه اوزون سودا که بغرک یاندرر آهویه باخ.
Meyl edib ağzına könlüm,gözlərindir xuf edər, میل ایدوب آغزنه کوکلم کوزلرندر خوف ایدر،
Boş yerə ol dərdiməndin çəkdiyi qorxuya bax. بوش یره اول دردمندن جکدیکی قورقویه باخ.
Ey bana xunabeyi-dildən nişan göstər deyən, ای بکا خونابۀ دلدن نشانه کوستر دیین،
Gözlərimdən dəmbedəm qanilə axan suya bax. کوزلرمدن دمبدم قانیله آقن صویه باخ.
Ey Sururi, ol pəri aydır: nədən divanəsən? ای **سروری** اول پری ایدَر ندن دیوانه سن،
Dedim ey gül üzlü, lütf et bir nəzər gügüyə bax. دیدم ای کل یوزلو لطف ایت بر نظر کوزکویه باخ.

ولـه[٢]

Ey yanaqın infialından güli sirab surx, ای یکاغک انفعالندن کلی سیراب سرخ،
Ləli-xəndanın zulalından şərabi-nab surx. لعل خندانک زلالندن شراب ناب سرخ.
Arizin olmasa qəbayi-al ilə əfruxtə, عارضک اولمسه قبای آل ایله افروخته،
Öylə kim, olur şəfəqdə mehri-aləmtab surx. اویله کیم اولور شفقده مهر عالم تاب سرخ.
Xətti-mişkinin xiyalı qanlı müjgan ağladır, خط مشکینک خیالی قانلی مژکان اغلدر،
Bir müənbər sətr kim, qonmuş ana ərab surx. بر معنبر سطر کیم قونمش اکا اعراب سرخ.
Qanə ğərq oldı bağır pərgaləsindən gözlərim, قانه غرق اولدی باغر پرکاله سندن کوزلرم،

---
[١]. باشقا نوسخه لرده بو غزل یوخدور.// س. نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ١١
[٢]. باشقا نوسخه لرده بو غزل یوخدور.// س. نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ١١

لاله برکندن اولور تک حلقهٔ کرداب سرخ. *Lalə bərgindən olur tək həlqeyi-girdab surx.*
بونده انکار خط سبز ایدن اولور روسیاه، *Bunda inkari-xətti-səbzi edən olur rusiyah,*
آنده کیم اولور تجلیدن رخ احباب سرخ. *Anda kim,olur təcəllidən ruxi-əhbab surx.*
ای **سروری** لبلری یارک زمرّد خطله، *Ey Sururi ləbləri yarın zümürrüd xətt ilə,*
کوسترر یشل ورقدن غنچهٔ سیراب سرخ. *Göstərir yaşıl vərəqdən ğönçeyi-sirabi surx.*

قافیهٔ الدال عدد (۷)- ۷

بآشکده‌اکی قاش نه خوش ای یار الف قد[1]، *Başında iki qaş nə xoş ey yari əlif-qəd,*
یازلمز اکرچه بر الف اوزره اکی مد. *Yazılmaz əgərçi bir əlif üzrə iki mədd.*
دآل ایلیوبن قدمی رد اتدی بنی یآر، *Dal eyləyübən qədimi rədd etdi bəni yar,*
درد اولدی کلوپ بر یره اول دالله بو رد. *Dərd oldı gəlib bir yerə ol dalilə bu rədd.*
باشدن قلجک کسدی رقیبک حسدندن، *Başdan qılıcın kəsdi rəqibin həsədindən,*
کس باشینی اهل حسدک چونکم اولور سد. *Kəs başını əhli-həsədin, çünkim olur sədd.*
اغیاری قو یانسون صنما آتش هجره، *Əqyari qo yansın sənəma atəşi-hicrə,*
کفر اهلی اولور چونکه جهنمده مخلد. *Küfr əhli olur çünkim cəhənnəmdə müxəlləd.*
بیر یری کوزلدر او مهک کرچه **سروری**، *Bir yeri gözəldir o məhin, gəçi Sururi,*
اما صچی در جمله نک اوستینه سرآمد. *Amma saçıdır cümlənin üstünə səramәd.*

ولـه

خسته اولدم اول طبیبم دردمه ایرمز مدد، *Xəstə oldum, ol təbibim dərdimə irməz mədəd,*
هم اولورسم اغزومه بر پاره صو ویرمز مدد. *Həm ölürsəm, ağzıma bir para su verməz, mədəd.*
کمسه یوقدر دار دنیا اچره کویا ای کوکل، *Kimsə yoqdur dari-dunya içrə guya , ey könül,*
بونجه فریاد ایدرم بر کمسه دن ایرمز مدد. *Bunca fəryad edərəm, bir kimsədən irməz mədəd.*
کتدی دلبر بن مددسز یوان دوشدم پاینه، *Getdi dilbər, bən mədədsiz, yavan düşdüm payına,*
لرزه دوشدی جسممه ایقلرم دیرمز مدد. *Lərzə düşdi cismimə, ayıqlaram irməz mədəd.*
داد ایدر فریاد غیره خسرو شیرین لبم، *Dad edər, fərya qeyrə Xosrovi-şirin ləbim,*
بو بنم زار و فغانم کوشنه کیرمز مدد. *Bu bənən, zaru fəğanəm kövşənə girməz mədəd.*
ال لشوپ اول خوجهٔ جان غیرله بازار ایدر، *Əlləşüb ol xocayi can qeyrilə bazar edər,*
سیم اشکمله **سروری** باکه ال ویرمز مدد. *Simi-əşkimlə Sururi bana əl verməz mədəd.*

ولـه

[1]. پروانه مجموعه سینده سروری چلبی ۱۳۲۳

Bu cana şoldəm olur gecə Qədr u gündüz İd, بو جانه شولدم اولور کیجه قدر و کوندز عید،
Kim, ola mərəkiye dərdi-eşqin içrə şəhid. کم اوله معرکهٔ درد عشقنک اچره شهید.
Hisarımı tövbeyi-mey fəthtdi gizli şivə ilə, حصاریمی توبه می فتح اتدی کزلو شیوه ایله،
Çü lağım ilə alır Osmanlı hisn olunca şədid. چو لغم ایله آلور عثمانلو حصن اولنجه شدید.
Çəkdin acıları hicrin olduğunca yeni, چکدون آجلری هجرک اولدوغنجه یکی،
Əgərçi ləzzət olur, dedilər ləkil cədid. اکرچه لذت اولور دیدلر لکلّ جدید.
Yalan dəgil dilünə dirsəm dəmirdən bərk, یلان دکل دلوکه دیرسم دمردن برک،
Ki, ahım edər nərm anı, gər olsa hədid. که اهم ایدر ایدی نرم انی کر اولسه حدید.
Cəzalar ilə Sururiyi öldürür əğyar, جزآلر ایله **سروریی** اولدرر اغیار،
Sən öldür anı, kərəm qıl ki, ömrün ola məzid. سن اولدر انی کرم قل که عمرک اوله مزید.

ولـه (نظیرهٔ فقیری)

İddə üzün görüb, öpən əlin olur səid, عیدده یوزک کورپ اوپن الک اولور سعید،
Kim, müyəssər olur ana bir gün içində se id. کم میسر اولور اکه برکون ایچنده سه عید.
Bən qərib olan, qeyriyi aqibət dur eyləyib, بن قریب اولن غیریی عاقبت دور ایلیوپ،
Şöylə bi təqərüb əğyarı qərib etmək bəid. شویله بی تقریب اغیاری قریب اتمک بعید.
Ləli-canbəxşin qoyub Xizr içdi çün abi-həyat, لعل جان بخشک قویب خضر ایچدی چون آب حیات،
Qaliba andan hicab edib, olubdur napədid. غالبا اندن حجاب ایدپ اولپدر نابدید.
Bağa varıb,sərvə meyl etsəm, qaçan qəddin qoyub, باغه وارپ سروه میل اتسم قچن قدن قویپ،
Üstümə xəncər çəkər süsən kibi hər şaxi-bid. اوستومه خنجر چکر سوسن کبی هر شاخ بید.
Bu Sururinin nahlı-ömri qurursa, nə tən, بو **سرورینک** نهال عمری قوررسه نه طک،
Sallanar ol sərv ilə, həmsər olub, hər bir pəlid. صالنر اول سروله همسر اولوپ هر بر پلید.

ولـه

Dedim çirağa saqın kim, bu ahım oldı bad, ددم چراغه صقنکم بو آهم اولدی باد،
Dedi qodum başım ortaya, hərçi badabad. دیدی قودم بشی اورتایه هرچه باداباد.
Şərab ilə şəkkər öykündi çünki ləblərinə, شرابله شکر اویکندی چونکه لبلروکه،
Şərab yaxdı bəni, şəkkərin əlindən dad. شراب یقدی بنی شکرک الندن داد.
Rəqibi covr edər, ol padişah ədl etməz, رقیبی جور ایدر اول پادشاه عدل اتمز،
Bu zülmu dərd üçün, ey dil, kimə qılam fəryad. بو ظلم و درد ایچون ای دل کیمه قلم فریاد.
Neçə bilişləri yad etdi, yadı yad etdi, نچه بلشلیری یاد اتدی یادی یاد اتدی،
Bu bən , qəribi-diyar ğəmini ermədi yad. بو بن غریب دیار غمینی اتمدی یاد.

عجبمی صنعت عشقی التمسه باشه، — *Əcəbmi sənəti-eşqi ilətməsə başa,*
سروریا قتی مجنون عشق ایدی فرهاد. — *Sururiya qəti Məcnuni-eşq idi Fərhad.*

ولـه

بو غمکین کوکلیمی هیچ اتمدک شاد[۱]، — *Bu ğəmgin gönlümi hiç etmədin şad,*
بلادن اولمدی دل مرغی آزاد، — *Bəladan olmadı dil-mürği azad.*
چو ظلم ایدن بکا شاه جهاندر، — *Çü züln edən bana şahi-cahandır,*
بو دنیاده بکا یوق جای فریاد. — *Bu dünyada bana yox cayi-fəryad.*
غم هجرکله ویرانه اولان دل، — *Ğəmi-hicrin ilə viran olan dil,*
وصالک برله هیچ اولمادی آباد. — *Visalın birlə iç olmadı abad.*
محلم کلبی در دیسک بنمچون، — *Məhəllim kəlbidir , desən bənimçün,*
جهان ایچنده اتسک بر ایو آد. — *Cahan içində etsən bir iyü ad.*
سروری نیلسون ای شیخ وعظک. — *Sururi neyləsin ey şeyx vəəzin,*
چو دلبر سومکی اتمزسن ارشاد. — *Çü dilbər sevməyi etməzsən irşad.*

ولـه[۲]،

تا معنبر کاکلینک خورشیده سالمشدر کمند، — *Ta müənbər kakılın xurşidə salmışdır kəmənd,*
باغلمیشدر بوینمی زنجیر زلفک بندبند. — *Bağlamışdır boynumı zəciri-zülfün bənd-bənd.*
قد دلجویی[۳] نهالک کوردی کون کلزارده، — *Qəddi-dilcuyi-nəhanlın gördi gün gülzarda,*
دروب اياغ اوستنه تعظیم ایدر سرو بلند. — *Durub ayaq üstünə, təzim edər sərvi-bülənd.*
عنبرافشان زلفکه ایرمک دیلر جانا[۴] کوکل، — *Ənbərəfşan zülfünə irmək dilər, cana könül,*
اله الله نه اوزون[۵] سودایه دوشمش دردمند. — *Allah-allah nə uzun sevdaya düşmüş dərdmənd.*
ناصحا پند[۶] ایتمه کم مهریدن اول مه پاره نک — *Nasiha pənd etmə kim, mehridən ol məh parənin,*
شویله دولمشدر کونکل کم قالممشدر جای پند. — *Şöylə dolmuşdur könülkim, qalmamışdır cayi-pənd..*
ای **سروری** خط سوداسندن اننک باش چکن، — *Ey Sururi xətti-sevdasından anın baş çəkən,*
پاره لنسون تیغ محنتله قلم تک[۷] بند بند. — *Parələnsin tiği-möhnətlə qələmtək bənd-bənd.*

---

۱. پروانه مجموعه سی: یاد ۱٤۰۳// نظمی مجموعه سی: ۷۹٥
۲. باشقا نوسخه لرده یوخدور// نظمی مجموعه سیندن آلینیبدیر: نومره سی ۷٤۰ (سروری عجمی)//س. ص. ۱۱
۳. س. خط رعنانک نهالن کوردی چون کلزارده
٤. س. شیدا
٥. اوزاق // س. الله الله کیم
٦. منع اتمه مهریندن
۷. قلم وش

قافيۀ الذال - عدد (۲)- ۲

ولـه (نظيرۀ جمهور)

عشاقک استمز دخی حلوای تر لذیذ[1]،	*Uşşağın istəməz daxı həlvayi-tər, ləziz,*
لعلک نباتی انلره حلوا یتر لذیذ.	*Ləlin nabatı anlara həlva, yetər ləziz.*
آجی اجی جفالروکی طتلو کورورم،	*Acı-acı cəfalarını tatlı görürəm,*
سندن نه کلسه باکه کلور ای پسر لذیذ.	*Səndən nə gəlsə bana, gəlir ey pesər ləziz.*
لعلک قتنده کوهره میل ایلمز کوکل،	*Ləlin qtında gövhərə meyl eyləməz könül,*
شکر يننده هیچ اولمی بر حجر لذیذ.	*Şəkkər yanında olamı bir həcər ləziz.*
هجرک رفیق اولالی کیدم کبی دنیه دن،	*Hicrin rəfiq olalı gedəm kibi dunyadan,*
زجر ایله اوده اولمه دن اولور سفر لذیذ.	*Zəcr ilə evdə olmadan olur səfər ləziz.*
جانن **سروری** ویرمز ایدی ساکه ای صنم،	*Canın Sururi verməz idi sana, ey sənəm,*
جانندن اوزکه اولمیه دک اکه کر لذیذ.	*Canından özgə olmayadək ana gər ləziz.*

ولـه

اکی یوزلودر اچر هر یوزه چون یوز کاغذ،	*İki üzlüdür içər hər yüzə çün yüz kağaz,*
نچه یوز قاره لغن بولدی نجه یوز کاغذ.	*Neçə üz qaralığın buldı necə yüz kağaz.*
قرمزی در رخ رنکینی که آغ و بوزی یوق،	*Qırmızıdır rux rəngini ki, ağ u bozı yox,*
قنده بکزر بو لطافتله اکا بوز کاغذ.	*Qanda bənzər bu litafətlə boz kağaz.*
صفحۀ رویی کبی طوتدی سوزن خط غبار،	*Səfhəyi-ruyi kibi tutdı sözün xətti-qubar,*
کرچه قوندرمز ایدی اوستنه هیچ توز کاغذ.	*Gərçi qondurmaz idi üstünə heç toz kağaz.*
اغزی بکدر دوریلور دکمیه سری اچمز،	*Ağzı bəkdir durulu , dinməyə , sirri açmaz,*
وار دروننده بیلور کرچه نچه سوز کاغذ.	*Var dərunində biür gərçi neçə söz kağaz.*
قلمم کزدی **سروری** نچه نیچه یازی،	*Qələmim gəzdi Sururi neçə-neçə yazı,*
طولدی قاره یازیلارم ایله دوپدر کاغذ.	*Toldı qara yazılarım ilə dopdolu kağza.*

قافيه الراء – عدد (۱۰۲) ۱۲۸

ولـه

شولدم نفیر هجری که قوال دهر اورر،	*Şol dəm nəfiri hicri ki, qavvali-dəhr urur,*
یانمچه غم چریسی بنم طورمدن اورر.	*Yanıma qəm çərisi bənim durmadan urur.*
کوردکچه بنی اوردوکی بودر رقیب سک،	*Gördükcə bəni hürdügi budur rəqibi-səg,*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۱٤٦٤ // نظمی مجموعه سی: ۸٤۰

Merati-dildə şəklini görür, ana hürür.	مرات دلده شکلنی کورر آکا اورر.
Dəndani-yari gözməlidən durur sifət,	دندان یاری کوزتلیدن درر صفت،
Sərrafi-şəhr nətin u dürrən dərər durar.	صراف شهر نطعن و دُرّن درَر درَر.
Bulur səvabi-Kəbəyi-kuyin təvaf edib,	بولور ثواب کعبۀ کویک طواف ایدپ،
Taş eşiginə kimki, səfa ilə üz sürər.	طاش ایشکوکه کمکه صفاییله یوز سورر.
Rədd etdilər Sururiyi analı qəddini,	رد اتدیلر **سروریی** اکالی قدکی،
Kim, xalq doğru söyləyəni şəhridən sürər.	کم خلق طوغرو سویلینی شهردن سورر.

ولـه

Əgərçi hər solu başına busə adətdir,	اکرچه هر طلو باشینه بوسه عادتدر،
Vəli səninlə olur isə bu, səadətdir.	ولی سنکله اولور ایسه بو سعادتدر.
Gəl imdi sevdigini gizlicə sana deyən,	کل امدی سودویکی کزلوجه سکا دیه ین،
Ki, kimsə guşinə irişməmiş hekayətdir.	که کمسه کوشنه ایرشممش حکایتدر.
Həbib məzhəbidir gərçi aşiq öldürmək,	حبیب مذهبی در کرچه عاشق اولدرمک،
Kiminə lütfu vəfa qılmada rəvayətdir.	کمینه لطف و وفا قلمده روایت در.
Huzur evində ikən qussə hürəsin verdi,	حضور اونده ایکن غصه حجرسین ویردی،
Dila müdərrisi-eşqin işi riayətdir.	دلا مدرس عشقک اشی رعایت در.
Ləvənd olub, mey içib, dilruba şikar etmək,	لوند اولوپ می ایچوپ دلربا شکار اتمک،
Sururiyə bu cahan içrə busə adətdir.	**سروریه** بو جهان اچره بوسه عادت در.

ولـه (نظیرۀ نجاتی)

Can vermədə sana çü bulumaz bana yetər,	جان ویرمده سکا چو بولنمز بکا یتر[1]،
Bu nami-nik cismimə ömrüm bəqa yetər.	بو نام نیک[2] جسممه عمرم بقا یتر.
Ölməz bin oxun ilə, nə it canlıdır rəqib,	اولمز بیک اوقک ایله نه ایت جانلودر رقیب،
Amma gözün bu xəstəyə çün bir baxa yetər.	اما کوزک بو خستیه چون بر بَقا یتر.
Qətlimə qəsd edib, atarikən kamani-tir,	قتلومه قصد ایدب اتریکن کمانی تیر،
Göz ücı ilə baxsucuğl qan-bəha yetər.	کوز اوجی ایله بقدوجغی قان بها یتر.
Qirqət başında gün üzün olmaz çü mahımız,	فرقت شبنده کون یوزک اولمز چو ماهمز،
Ahım şərarı bu qara günə ziya yetər.	آهم شراری بو قره کونه ضیا یتر.
Bir buriya görünür evində Sururinin,	بر بوریا کورینور اونده **سرورینک**،

---

۱. پروانه مجموعه سی : ۱۵۲۵ // نظمی مجموعه سی: ۱۷۵۹

۲. پ. مجموعه سی: بو نام و ننک

صوفی لنورسه اکه همین بوریا یتر. — *Sufilənirsə, ana həmin buriya yetər.*

ولـه

خاطرم بیکی صنقلق عهد و پیماننده در[1]، — *Xatirim biki sınaqlıq əhdu peymanındadır,*
طوغرولق صدقم کبی قد خرامانده در. — *Doğruluq sidqim kibi qəddi-xuramanındadır.*
بلبل شوریده دن اذرکه بنی شیدا قلن، — *Bülbüli-şuridədən özgə bəni şeyda qılan,*
شول طراوتدر که آنک کلبرک خنداننده در. — *Şol təravətdir ki, anın gülbərgi xəndanındadır.*
قرص مه قَرض حَسن ایلرسه حسنندن نوله، — *Qursi-məh qərzi-həsən eylərsə hüsnündən nola,*
کم متاع حسن عالم جمله دکاننده در. — *Kim, mətai-hüsni-aləm cümlə dukkanındadır.*
شاه عالم بیکی خط ملکنده اولور منفرد، — *Şahi-aləm biki xətti-mülkündə olur nünfərid,*
هر کشی کم بر فرید حسن انک یاننده در. — *Hər kişi kim, bir fəridi-hüsn anın yanındadır.*
دلده اولسه مهرک اولوردی انکله نابدید، — *Dildə olsa mehrin, olurdı anınla napədid,*
بو **سرورینک** دلی ای دوست ایماننده در. — *Bu Sururinin dili ey dust imanındadır.*

ولـه (نظیرهٔ نجاتی)

لطافتِ خطّی اولمز رخ نکارله بر، — *Litafəti-xətti olmaz ruxi-nigar ilə bir,*
خزان فصلی قچن اولیسر بهارله بر. — *Xəzan fəsli qaçan olisər bahar ilə bir.*
او تازه حسنه ایرشمز بو خط کهنه بهار، — *O tazə hüsnə irişməz bu xətti-köhnə bahar,*
کم اسکی ایله یکی اولمز اعتبارله بر. — *Kim, əski ilə yeni olmaz etibar ilə bir.*
قچن بر اوله کنارکله ایچ قویی وصلک، — *Qaçan bir ola kənarinla , iç qoyı vəslin,*
چو رغبت اولمده اولمز ایچ ایل کنارله بر. — *Çü rəqbət olmada, olmaz iç kənar ilə bir.*
یراشمز اویکنور ایسه بویوکه سرو بلند، — *Yaraşmaz öykünür isə boyuna sərvi-bülənd,*
که طوبی قنده اولیسر درر چنارله بر. — *Ki, tuba qanda olisər durur çinarilə bir.*
بر ایدی بلبل زار انی عشق قلدی هزار، — *Bir idi bülbüli-zar, anı eşq qıldı hezar,*
اکرچه برلکه قابل دکل هزارله بر. — *Əgərçi birligə qabil dəgil hezar ilə bir.*
فنا بولوپ شو قدر یاره واصل اولدمکم، — *Fəna bulub şu qədər yarə vəsl olduməgin,*
شمار ایدن کشی صانور بنی نکارله بر. — *Şumar edən kişi sanır bəni nigar ilə bir.*
وصال عالمی کچسه **سروری** نادم اولور، — *Vusali aləmi keçsə Sururi nadim olur,*
نته که شوق می اولمز دم خمارله بر. — *Netə ki, şövqi mey olamz dəmi-xumar ilə bir.*

ولـه

[1]. پروانه مجموعه سی : ٢٤٩٥

Var gülistanda bülbüllər hizar,	وار کلستانکده بلبل لر هزار،
Leyk əğyar özgə quşdur ey nigar.	لیک اغیار اوزکه قوشدر ای نکار.
Sən huma seyd olmadığın bilməyib,	سن هما صید اولمدوغک بلمیوب،
Daxı gönlüm ol havalarda uçar.	داخی کوکلم اول هوالرده اوچار.
Kuh nami yıxram nolsa kərək,	کوه نامی ییقرم نولسه کرک،
Yar yığıldığı gün çünkim, tuzar.	یار ییقلدوغی کون چونکم توز آر.
Əvvəli-hüsnün bəni Məcnun edər,	اوّل حسنک بنی مجنون ایدر،
Kim, mücənindir bəgim fəsli-bahar.	کم مجنن در بکم فصل بهار.
Qədrini bil ey Sururi dümənin,	قدرنی بیل ای **سروری** دشمنک،
Kim, dəgildir ələ girər yadigar.	کم دکلدر اله کیرر یادکار.

ولـه

Dil anunçün dudi-ahından cahanı tar edər,	دل انوکچون دود آهندن جهانی تار ایدر،
Yarını əğyarilə gördüklərindən ar edər.	یارنی اغیارله کوردکلرندن عار ایدر.
Tiği-dəllaki uşa yacuci xəttə sədd edib,	تیغ دلاکی اوشه یاجوج خطه سد ایدوپ،
Hüsnüni hifz etməgiçün ahənin divar edər.	حسننی حفظ اتمکیچون آهنن دیوار ایدر.
Bülbüli-şuridə hər il qəm çəkər bir ay üçün,	بلبل شوریده هر یل غم چکر بر آی ایچون،
Anda da gülsöhbətini gücə-gündüz xar edər.	انده ده کل صحبتینی کیجه کوندز خار ایدر.
Baxmasın merata ol dildar , zira qorxuram,	بقمسون مراته اول دلدار زیرا قورقرم،
Həm rəqib olur bana, həm kəndüyi azar edər.	هم رقیب اولور بکا هم کندویی ازار ایدر.
Verməzəm dil dersə, tənmi zahidi-bieşq olan,	ویرمزم دل دیرسه طمکی زاهد بی عشق اولن،
Müflis olan kişi əksər borcunu inkar edər.	مفلس اولن کیشی اکثر بورجینی انکار ایدر.
Duşda daxı görməsin kimsə bənim mislim deyü,	دوشده داخی کورمسون کمسه بنم مثلم دیو،
Qüsseyi-hicran ilə xalqi o məh bidar edər.	غصۀ هجرانله خلقی او مه بیدار ایدر.
Üşqilə bulsan əcəbmidir Sururi şöhrəti,	عشقله بولسک عجمیدر **سروری** شهرتی،
Mişk kibidir möhəbbət , kəndüyi izhar edər.	مشک کیبی در محبت کندویی اظهار ایدر.

ولـه

Dudi-ahım anunüçün vahani tar edər,	دود آهم هردم انوکچون جهانی تار ایدر،
El bəni ol delrubasız gördügündən ar edər.	ایل بنی اول دلرباسز کوردوکندن عار ایدر.
Görünən hər şəb şəfəqdir, sanma ey məh bilki çərx,	کورنن هرشب شفق در صنمه ای مه بلک چرخ،
Dərdin ilə bağrı xun olduğunı izhar edər.	دردوکیله بغری خون اولدوغنی اظهار ایدر.

طالبکدن چون شها اتمزسن احسانک دریغ،	*Taleebindən çün şəha etməzsən ehsanın dəriğ,*
هپ بو عالم خلقینی لطفک سنک جرار ایدر.	*Həp bu aləm xalqını lütfün sənin cərrar edər.*
وصلتینه چار مذهب اچره قومز بر طریق،	*Vislətinə çar məzhəb içrə qomaz bir təriq,*
طالب وصلینی اول ظالم عجب ناچار ایدر.	*Talibi-vəslini ol zalim əcəb naçar edər.*
سرو قدک لاله خدک کورجک ای غنچه لب،	*Səvr qəddin lalə xədin göricək ey ğönçələb,*
صدهزار اولوپ غمی کلزارده کل زار ایدر.	*Sədhizaran olub ğəmi, gülzardə gül zar edər.*
چشم دلداره کورنمز چونکه روی مهوشی،	*Çeşmi-dildarə görünməz çünki ruyi-məhvəşi,*
غالبا بو حسرت آنی دایما بیمار ایدر.	*Ğaliba bu həsrət anı daima bimar edər.*
عاشقن ال کیبی کورمز لطف ایدر چوق جورله،	*Aşiqin al kibi görməz, lütf edər çox covrilə,*
یاری سودوکن **سروری** یا نیه انکار ایدر.	*Yari sevdigin Sururiya niyə inkar edər.*

ولـه

دوستم بولمز کوزم هیچ نورومز،	*Dostum bulmaz gözüm hiç nurunu,*
روی خوبکسز ولی فیه نظر.	*Ruyi xubunuz dili fiha nəzər.*
تیر غمزک نیجه ایردی کورمدم،	*Tiri-ğəmzən necə irdi, görmədim,*
کم اذاء جا القضا عمی البصر.	*Kim, "iza caəl qəza ummi bəsər".*
شکرله الدک لبکدن شکری،	*Şükr allah aldın ləbindən şəkkəri,*
واقع اولدی قول یجزی من شکر.	*Vaqi oldı "qovl yocza min şəkər".*
اشکله تصویری کتمز قلبدن،	*Əşkilə təsviri getməz qəlbidən,*
لایزیل الماء نقشا فی الحجر.	*Layozil alma nəqşa fi həcər.*
میل ایدر قدک **سروری** قلسه آه،	*Meyl edər qəddin Sururi qılsa ah,*
کم یمیل العرعر ریح السحر.	*Kim, "yomeyl ələrə rihul səhər".*

ولـه (نظیرۀ نجاتی)

کوزللر بوسه یه اقرار ایدرلر[1]،	*Gösəllər busəyə iqrar edərlər,*
ولی کل ویر دیسک انکار ایدرلر.	*Vəli, gəl , ver desən inkar edərlər.*
دهانن بیزه یوق صاترلر اما،	*Dahanın bizə yox, satarlar amma,*
رقیبه ال ویرپ بازار ایدرلر.	*Rəqibə əl verib, bazar edərlər.*
دل بیمار چون بر ضربه دویمز،	*Dili-bimar çün bir zərbə duymaz,*
نه ایچون غمزۀ تکرار ایدرلر.	*Nə içün ğəmzəyi təkrar edərlər.*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٢٥١٥

قولی اول خسته دل دیرلک دلرسک، *Quli ol xəstədil dirlik dilərsən,*
که بک قوللارنه تیمار ایدرلر. *Ki, bin qullarına timar edərlər.*
سروری یه اوررلر بار جوری، *Sururiyə urarlar bari-covri,*
او مسکینه بونی هر بار ایدرلر. *O miskinə bunı hər bar edərlər.*

ولـه (نظیرهٔ دیکر)

شو کللر کم هزاری زار ایدرلر[۱]، *Şu güllər kim, hizari zar edərlər,*
همیشه همنشینی خار ایدرلر. *Həmişə həmnişini xar edərlər.*
بزی بر منقره المزلر اما، *Bizi bir mənqərə almazlar, amma,*
نه خوش اغیارله بازار ایدرلر. *Nə xoş əğyar ilə bazar edərlər.*
غرض عشاقه اشعار اوقمقدن، *Ğərəz uşşaqğa əşar oxumaqdan,*
طپوکه عرض حال اشعار ایدرلر. *Tapuna ərzi-hal işar edərlər.*
سرای عشقه تا دیوار اولا چار، *Sarayi-eşqə ta divar ola çar,*
لبی خطیله قاشن چار ایدرلر. *Ləbi xətt ilə, qaşın çar edərlər.*
غم دلداری شادی بلمینلر، *Ğəmi-dildari, şadi bilməyənlər,*
سروری یوق یره دل دار ایدرلر. *Sururi, yox yerə dil dar edərlər.*

ولـه

عکس لبوکه منزل بو چشم تر اولمشدر، *Əksi ləbünə münzəl bu çeşmi-tər olmuşdur,*
انوکیچون اول پرخون کان کهر اولمشدر. *Anunçün ol pur-xun kani-gövhər olmuşdur.*
ماهی دشنه دونن هر پنبهٔ داغمله، *Mahi dişinə dönən hər pənbəyi-dağımla,*
قوچماغچون اول ماهی قولم کمر اولمشدر. *Quçmaq üçün ol mahi qolun kəmər olmuşdur.*
پر شوق اولان کوکلم کوکه چقن آهمله، *Pur şövq olan könlüm gökə çıxan ahımla.*
زنجیرله اصلمش قندیل زر اولمشدر. *Zəncirilə asılmış qəndil zər olmuş,*
عشقنده بکا شونلر کم ایدر ایدی طعنه، *Eşqində bana şunlar kim, edər idi tənə,*
یوزن کوریجک انک بندن بتر اولمشدر. *Üzün göricək anın bəndən bətər olmuşdur.*
اول حوری پری صورت کورنمدوکی ایچون، *Ol huri-pəri-surət görüməfügi içün,*
چشمی یو **سرورینک** خیلیجه تر اولمشدر. *Çeşmi bu Sururinin xeylicə tər olmuşdur.*

ولـه

حسرتکدن دم بدم چشمم که قانی آغلر، *Həsrətindən dəm bədəm çeşmim ki, qanı ağlar,*

---

۱. پ. مجموعه سی: شولر کیم مرغ جانی زار ایدرلر- ۲۰۱۶

Mürdəyi-hicran olursam, bana qan, ağlar. مردهٔ هجران اولورسم باکه قانی آغلر.
Dur olalıdan gözümdən anı hüsnün dilbəra, دور اوللدن کوزلرمدن آن حسنک دلبرا،
Mərdumi-çeşmim qaçan yad etsə anı ağlar. مردم چشمم قچن یاد اتسه آنی آغلر.
Qətrəyi-ba ran dəgildir yer üzünə dökülən, قطرهٔ باران دکلدر یر یوزینه دوکلن،
Kim, havada cəm olub ahım duxanı, ağlar. کم هواده جمع اولوپ آهم دخانی آغلر.
Firqətindən oldı bənzər sərv bülbüllər anın, فرقتکدن اولدی بکزر سرو بلبللر انک،
Başı üzrə cəm olub, edib fəğani, ağlar. باشی اوزره جمع اولوپ ایدپ فغانی آغلر.
Zarlığın guş edərmi ki, Sururinin o yar, زارلیغن کوش ایدرمیکی **سرورینک** او یار،
Bu ki, fəryadi toldurub cahanı, ağlar. بوکه فریادیله طولدورپ جهانی آغلر.

ولـه

Eşqin ilə ol qədər oldı ğəni bu çeşmi-tər, عشقوکیله اولقدر اولدی غنی بو چشم تر[1]،
Hər nə yana kim, güzər qılsa saçar durru gövhər. هر نه یاکه کم کذر قلسه صچر در و کهر.
Badəyə zülfündən xəbər sordum,bana verməz cavab, باده زلفکدن خبر صوردم بکا ویرمز جواب،
Buyi-zülfündən məgər olmuşdurur ol bixəbər. بوی زلفکدن مکر اولمشدرر اول بی خبر.
Holi qılmış xətti-xarından cəmali bağına, حولی قلمش خطی خارندن جمالی باغنه،
Dinmə heyvan etməsin deyü o bostana güzər. دکمه حیوان اتمسون دییو او بستانه کذر.
Can verirsəm tənmidir sən simtən yolunda kim, جان ویررسم طکمی در سن سیم تن یولنده کم،
Almadım aqça ilə anı, vermədim bir həbbə zər. المدم اقچیله انی ویرمدم بر حـبه زر.
Həsrəti-muyi-miyanından Sururinin təni, حسرت موی میانکدن **سرورینک** تنی،
Dostum, muyi-miyanın bikidir barik, tər. دوستم موی میانک بیکی در باریک تر.

ولـه

Şad ol ey dil kim, yinə bir dilbərin dövranıdır, شاد اول ای دل کم ینه بر دلبرک دورانیدر[2]،
Misri-hüsnün ol şəkərləb Yusifi-Kənanidir. مصر حسنک اول شکر لب یوسف کنعانیدر.
Afitabi-aləmaradır cahanda hüsn ilə, آفتاب عالم آرادر جهانده[3] حسنله،
Yanı kim, Rum elinin sərdəftəri-xubanıdır. یعنی کم روم ایلنک سردفتر خوبانیدر.
Nami Əhmədbalı ol məh kim, Dumançı zadədir, نامی احمدبالی اول مه کم دومنجی زاده در،
Şimdi şəgraşubu rəna kim, cahan fəttanıdır. شمدی شهر آشوب و رعنا کم جهان فتانیدر.

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٢١٠٨ // نظمی مجموعه سی: ٨٦٧
[2]. پروانه مجموعه سی : ٢٧٣٨ // نظمی مجموعه سی: ١٠٢٨
[3]. پروانه مجموعه سی : ضیا حسنله

قشلریدر ماه نو هم طلعتی شمس منیر، *Qaşlarıdır mahi-nov,həm talei şəmsi-münir,*
کم ملاحت برجنک بوکن مه تابانیدر. *Kim, məlahət burcunun bygün məhi-tabanıdır.*
جان دریغ اتمز **سروری** احمدک مژکانه، *Can dəriğ etməz Sururi Əhmədin müjganına,*
نیلسون بیچاره کم انک قولی قربانیدر. *Neyləsin biçarə kim, anın qulı, qurbanıdır.*

ولـه

چشم پر خونم کورنلر خانمانم وار صنور، *Çeşmi-puxunum görənlər xanimanım var sanır,*
کم جواهردن طلو ایکی دکانم وار صنور. *Kim, cəvahirdən dolu iki dukanım var sanır.*
جانو دل سنوکله در کرچه بو قالن نالمی، *Canu dil səninlədir, gərçi bu qalın naləmi,*
ایشدن عمرم روانم تنده جانم وار صنور. *Eşidən ömrüm, rəvanım, təndə canım var sanır.*
داغلر شویله مزین قلدی بو ابدالکی، *Dağlar şöylə müzəyyən qıldı bu əbdalını,*
کم کورن سینمده بنم کلستانم وار صنور. *Kim, görən sinəmdə bənim gülüstanım var sanır.*
غایت ضعفمدن ای جان کورنور اسرار دل، *Ğayəti-zəfimdən ey can, görünür əsrari-dil,*
خاطر فاتر دخی راز نهانم وار صنور. *Xatiri-fatir daxı razi-nəhanım var sanır.*
جاننی آلماغ ایچون اولدک **سروری** یه رفیق، *Canını almaq içün oldun Sururiyə rəfiq,*
کور انک دیوانه لیکن یار جانم وار صنور. *Gör anın divanligin , yar canım var sanır.*

ولـه (نظیرهٔ یحیی[1])

شو جانکم دلبرک خاک دریدر، *Şu canım dilbərin xaki-dəridir,*
زمینی آسمان اولسه یری در. *Zəmini asiman olsa yeridir.*
چوغالسدن قو سکا عشاق طالب، *Çü ğalivən qo sana uşşaq talib,*
رواج ایدن متاعی مشتریدر. *Rəvac edən məati müştəridir.*
فنا اولمز بهشت اچره انوکچون، *Fəna olmaz beişt içrə anunçün,*
یوزکده سنبلک هر دم طریدر. *Yüzündə sünbülün hər də təridir.*
عجبمی خالک اولسه عطر مجلس *Əcəbmi xak olsa ətri-məclis,*
رخک آتش چو زلفک مجمریدر. *Ruxun atəş, çü zülfün micməridir.*
سروری وش صبا یورتر اثرسز، *Sururivəş səba yürtər əsərsiz,*
یَلَر اوکمزبرک اولده بریدر. *Yalar ökməzlərin ol da biridir.*

وله

شو کم عشق آتشنده جان اریدر، *Şu kim, eşq atəşində can əridir,*

---

[1]. یحی بیگ (؟-۹۹۰) اصلی بالکاندان اولوب دیوان و خمسه صاحبی دیر. یوسف و زلیخا مثنویسی ده مشهوردور.

بو کون میدانده جانان اریدر.	*Bugün meydanda cananı əridir.*
رقیب آکلدوغی یرده اولسه حاضر،	*Rəqib anladuğı yerdə olsa hazir,*
عجبمی چون زمانک آخریدر.	*Əcəbmi çün zamanın axiridir.*
ندر بو خط دیدم اول یار دیدی،	*Nədir bu xətt, dedim, ol yar dedi,*
سنک بو سیاتک دفتریدر.	*Sənin busəyə ətək dəftəridir.*
قومز الدن بو کوکلم آستینک،	*Qomaz əldən bu gönlüm asitanın,*
قدیمی آستانک چاکریدر.	*Qədimi asitanın çakəridir.*
یتر سلطانلغوکه بو دلالت،	*Yetər sultanlığına bu dəlalət,*
چو انلاده **سروری** سروریدر.	*Çü anlada Sururi sərvəridir.*

وله (نظیرهٔ نجاتی)

صچن بر بندله دولندری کور[۱]،	*Saçın bir bənd ilə dolandırı gör,*
یلآن کرچک انی ایناندری کور.	*Yalan-gerçək anı inandırı gör.*
او ماهه درلو رنکیله یتشسوُن،	*O mahə dürlü rəng ilə yetişsin,*
بو آهی کوکلره بویاندری کور.	*Bu ahı göklərə buyandırı gör.*
چو تیرک شمعدر پیکان فتیلی،	*Çü tirin şəmidir peykan firili,*
قراکو قلبه دفعی یاندری کور.	*Qaranlı qəlbə dəfi yandırı gör.*
بوکلدی بار جور التنده بیلم،	*Büküldi bari-cövr altında belim,*
الوم دوت هی مدد آنیدری کور.	*Əlüm dut hey mədəd tayandırı gör.*
کوزللرله اوپش باقسون **سروری**،	*Gözəllərlə öpüş baxsın Sururi,*
حریفک اغزنی صولندری کور.	*Hərifin ağzının sulandırı gör.*

وله نظیرهٔ دیکر

دلا کل عقلکی اویاندری کور[۲]،	*Dela gəl əqlini oyandırır gör,*
دلودر پندله اوصلندری کور.	*Doludur pəndilə uslandırı gör.*
چو یار اردنجه بو جان چقمغ استر،	*Çü yar ardınca bu can çıxmaq istər,*
برز ای دل انی قتلندری کور.	*Bir az ey dil anı qatlandırı gör.*
دلا کر منصب وصلن دلرسک،	*Dela gər mənsəbi-vəslin dilərsən,*
او دولتلویی وار اوتندوری کور.	*O dövlətlüyi var utandırır gör.*
آکلدی کوکلمک دیوار داری،	*Əkildi gönlümün divari-dari,*

---

۱. پروانه مجموعه سی : ۲۲۳۹

۲. پروانه مجموعه سی : ۲۲۳۸

Əmudi-lütfilə tayandırı gör. عمود لطفله طایندری کور.
Sururi zülfün uslandın dir anmaz, **سروری** زلفک اوصلندم دیر اکمز،
Bu kəz olmuş dəli, uslandırı gör. بوکز اولمش دلو اوصلندری کور.

وله

Şəhr içrə məhəllin sənəma gərçi qiqdir, شهر ایچره محلک صنما کرچه قیق در،
Can vermədə yolunda qulun daxı qiqdir. جان ویرمده یولکده قولک داخی قیق در.
Əğyar qulun ardalı boynuna yericdə. اغیار قولن آرده لی بوینوکه یرجده،
Gözün yaşı tunca kibi safi bulanıqdır. کوزم یشی تونجه کبی صافی بولنق در.
Ğəm yemə ədudan ata sepər edəlim gəl, غم یمه عدودن اطه سپر ایده لم کل،
Fərz eyləyəlin anı ki, bostanda oyaqdır. فرض ایلیلم انی که بوستانده اویق در.
Dibər yaqlamaq əgər olursa müyəssər, دلبر یقلامق اکر اولرسه میسر،
Var yüri Xızırlığa ki, tənha yaqacıqdır. وار یوری خضرلیغه که تنها یقه جق در.
Dəgmə gözəllik hüsnünə, aldanma Sururi, دکمه کوزلک حسنه الدنمه **سروری**،
Bu adır nədir sanma nigari azacıqdır. بو ادرنه در صنمه نکاری ازجق در.

وله نظیرهٔ احمدپاشا

Gecəsi şoı kimsənin kim, ruyi-canansız keçər, کیجه سی شول کمسه نک کم روی جانانسز کچر [1]،
Sanki bir pərvanədir , şəmi şəbistansız keçər. صنکه بر پروانه در شمع شبستانسز کچر.
Doxunur gönlümə tirin, eyləməz birdəm qərar, دوقنور کوکلومه تیرک ایلمز بر دم قرار،
Necəsi incinməyəm kim,inən oransız geçər. نیجه سی انجنمیم کم ایکن اورآنسز کچر.
Hasili çünkim, bir oğlandır cahanda adəmin, حاصلی چونکم بر اوغلندر جهانده ادمک،
Heyf ola şol kimsəyə kim, ömri oğlansız keçər. حیف اولا شول کمسیه کم عمری اغلانسز کچر.
Anı hüsnündür bəni ey dost xəndan eyləyən, آنِ حسنکدر بنی ای دوست خندان ایلین،
Bən zamanə saymazam .şol ömri kim, ansız keçər. بن زمانه صایمزم شول عمری کم انسز کچر.
Dərdin unutdurdı həp dərdin Sururi xəstənin, دردک اونتدردی هپ دردن **سروری** خسته نک،
Kim durur ana deyən dərdinlə dərmansız keçər. کم درر آکه دین دردکله درمانسز کچر.

وله نظیرهٔ جعفر چلبی

Gərçi kim, dil cövri-dilbərdən biğayt xəstədir, کرچکم دل جور دلبردن بغایت خسته دیر [2]،

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۲٤٥٠
[2]. پروانه مجموعه سی : ۲۷٦٦ // نظمی مجموعه سی: ۱۰۸۲(سروری عجمی)

حالمی بلمز بنم اول مه دخی نارسته در. *Halımı bilməz bənim, ol məh daxı narəstədir.*
چیقه مز کوزدن خیال سروقدک دلبرا، *Çıxamaz gözdən xiyali-sərvi-qəddin dilbəra,*
خاردن حولیله اطرافن کورر کم بسته در. *Xardan hövilə ətrafın görür kim, bəstədir.*
اویکنردی اغزنه سن سرو نازک غنچه لیک، *Öykünürdi ağzına sən sərvinazin ğönçəlik,*
کوره لی کفتارکی دلتنک اولوپ دم بسته در. *Görəli güftarını diltəng olub, dəm bəstədir..*
هر کجه انجم دکلدر کورنن افلاک ده، *Hər gecə əncum dəgildir görünən əflakda,*
آتش آهم شراریدر که دلدن خسته در. *Atəşi-ahım şəraridir ki, dildən xəstədir.*
کلمدک بر لحظه اول افتادۀ یاد ایلیوب، *Gəmədin bir ləhzə ol uftadəyi yad eyləyib,*
بونجه یللردر فراقکدن **سروری** خسته در. *Bunca illərdir fəraqından Sururi xəstədir.*

وله نظیرۀ شیخی و نجاتی
اغیار هر قچن لب جانانه قصدر ایدر[۱]، *Əğyar hər qaçan ləbi-canana qəsd eylər,*
کویا که جان الیجدرر جانه[۲] قصدر ایدر. *Guya ki, can alıcıdır cana qəsd eylər.*
زلفکده لعلکه اوزنور دل سکندری، *Zülfündə ləlinə uzanur dil sikəndəri,*
ظلمت ایچنده چشمۀ حیوانه قصدر ایدر. *Zülmət içində çeşmeyi-heyvana qəsd edər.*
قانی که قانه قانه او غمزک حرامیسی، *Qanı ki, qana-qana o ğəmzən həramisi,*
بر دم نظرده کرچه که بیک قانه قصد ایدر. *Bir dəm nəzərdə gərçi ki, bin qana qəsd edər.*
مهر رخکدر اکسکم ای شاه مه دکل، *Mehri-ruxundur əksikim ey şah, məh dəgil,*
کمدر کمال قور دخی نقصانه قصد ایدر. *Kimdir kamalı qor daxı nuqsana qəsd edər.*
دل جان ویرپ دلر سکه کم اوله مشتری، *Dil can verib, dilər sana kim, ola müştəri,*
الچق بهایه یوسف کنعانه قصد ایدر[۳]. *Alçaq bahaya Yusifi- Kənana qəsd edər.*
زلفک خیالی کم دل بیماری دولنور، *Zülfün xiyalı kim, deli-bimarı dolanur,*
بر ماردر که کوشۀ ویرانه قصدر ایدر. *Bir mardır ki, guşüeyi-virana qəsd edər.*
نطع رخنده بیدق خالینی کوزله کم، *Nəti-ruxundə beydəqi xalını gözlə kim,*
فرزانه در اکرچه که شاهانه قصدر ایدر[۴]. *Fərzanədir, əgərçi ki, şahanə qəsd edər.*
دل طفلینی فقیهنه شهرک اینانمه کم، *Dil tiflini fəqihinə şəhrin inanma kim,*
عارفدرر صقن انی اوغالنه قصد ایدر[۵]. *Arif durur , saqın anı, oğlana qəsd edər.*
دنیا زنندن ایله حذر کل **سرورِیا**، *Dunya zənindən eylə həzər , gəl Sururiya,*

---

[۱]. پروانه مجموعه سی : ۲٦٤۸ // نظمی مجموعه سی: ۱۷٥٤
[۲]. پ. مجموعه سی: انسانه
[۳]. پ. مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[٤]. پ. مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[٥]. پ. مجموعه سی: بو بیت یوخدور

زن در اکرچه مردمه مردانه قصد ایدر. *Zəndir, əgərçi mərdumə mərdanə qəsd edər.*

وله

یاره دیدم یورکم غمزه لرک نیه یرر[1]، *Yara dedin: Yürəki, ğəmzərin nəyə yarar?*
کولرک دیدی سنک یا یورکک نیه یرر. *Gülrək dedi: sənin ya, ürəkin nəyə yarar?*
پارۀ یاره می یار ایلدوکن بلمک ایچون، *Pareyi-yaramı yar eylədigin bilmək üçün,*
دل صوقر اغزنه جراح انک اغزن ارر. *Dil soxar ağzına cərrah anın ağzın arar.*
هر جمال آینه سنده کورورم صورتکی، *Bir camal ayinəsində görürəm surətini,*
صنمه بو بن قولکی کوردوکی محبوبی سور. *Sanma bu bən qulunı, gördüyi məhbubi sor,*
دهن آز ایسه نولا بوسه سی اولسون وافر، *Dəhən az isə, nola busəsi olsun vafir,*
آزدن چوق ویرجی نکردن انی دل اومر. *Azdan çox verici tanrıdan anı dil umar.*
صنمه اویوز اوله لعلکده شکرلنمه در اول، *Sanma oyuz olaləlində, şəkərlənmədir ol,*
بو **سروری** شکرن چیقرورق انی امر. *Bu Sururi şəkərin çıxararaq anı əmər.*

وله

اول جان دلک بو تنده چو یوراکی یاغی در، *Ol canu dilin bu təndə çü yürəgi yağıdır,*
یارب بزمله بویله ندن قان یاغی در. *Yarəb bizimlə böylə nədən qan yağıdır.*
کوکل نهالی باد فنادن صِنور ایدی، *Könül nahalı badi-fənadan sınır idi,*
تیرک ولیک سینه ده انک طیاغی در. *Tirin vəleyk sinədə anın dayağıdır.*
شمع جمالی اهدن اولمز خلل پذیر، *Şəmi-camalı ahdan olmaz xiləl pəzir,*
یلدن ضرر ایرشمز اکا کون چراغی در. *Yeldən zərər irişməz anan gün çırağıdır.*
چاغلر کوزم یشی اوزنوپ حسنی چاغلدن، *Çağlar gözüm yaşı, uzanıb hüsni çağıldan,*
سیل صویی کیبی کچمیدی وای نه چاغی در. *Seyli-suyi kibi keçmədi vay, nə çağıdır.*
بولدرسه لر سکا نوله غمزه حرامیسن، *Buldursalar sana nola ğəmzə həramisin,*
کوکلک **سروری** چونکه تیاغی طوراغی در. *Gönlün Sururi çünki, dayağı, durağıdır.*

وله

هجرک که بختمک قره سی وصلک آغی در، *Hicrin ki, bəxtimin qarası vəslin ağıdır,*
تریاکدر بریسی ولی بیری آغی در. *Tiryakdır birisi, vəli birir ağıdır.*
ویران ایدپ صو قویدغی اول لعل آبدار، *Viran edib, su qoyduğı ol ləli abdar,*
هر لحظه‌ده بو کوکلم اوینوک اوجاغی در. *Hər ləhzəddə bu gönlüm oyunun ocağıdır.*

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ۱٤۰۳

عشقک لباسنی جل ادینورسه خر رقیب،	*Eşqin libasını cul edinirsə xər rəqib,*
آدم اولیمز اول ینه خردر بیاغی در.	*Adam olamaz ol, yenə xərdir bayağıdır.*
دریا کدادرر قپوکه جر ایچون کلور ،	*Dərya gidadurur qapuna, cir üçün gəlir,*
کشتیلری النده اغچدن چناغی در.	*Keştilər əlində ağacdan çanağıdır.*
زلفک ندن همیشه دولاشور دله دیدم،	*Zülfün nədən həmişə dolaşır dilə, dedim,*
دیدی **سروری** دنمه که بو دیل باغی در.	*Dedi: Sururi dinmə ki, bu dil bağıdır.*

وله نظیرهٔ قدری افندی

شمع وش باشمده آتش باکه تاج زر یتر[۱]،	*Şəmvəş başımda atəş bana taci-zər yetər,*
ای قول اوغلی بک کوزل اوسکوف سکا افسر یتر.	*Ey Quloğlı, bin gözəl Üsküf sana əfsər yetər.*
سن ملک سن ییرک اولسون آسمان پرنجوم،	*Sən mələksən,yerin olsun asimani-purnucum,*
زین اولان اخکرلر ایله باکه خاکستر یتر.	*Zin olan əxgərlər ilə bana xakistər yetər.*
مبتلای چشم بیمارک اولان دل خستیه،	*Mübtəlayi-çeşmi-bimarın olan dil xəstəyə,*
سنک راهک خاکپایک بالش و پستر یتر.	*Səngi- rahın, xaki-payın balişu bəstər yetər.*
زهد خشکم یوق ریادن تر دکلدر کوزلرم،	*Zühdi xuşkum yox, riyadan tər dəgildir gözlərim,*
قوری باشم دامن یاشمله خشک و تر یتر.	*Qurı başım, daməni-yaşımla xuşku tər yetər.*
پر و بال اچوپ قچرسک ای **سروری** بندن،	*Pərru bal açlb, qaçarsan ey Sururi bənddən,*
یولکی باغلامغ ایچون اول پری پیکر یتر.	*Yolunu baqlamaq üçün ol pəri-peykər yetər.*

وله نظیرهٔ ذاتی

دست عقلن هر کمک کم زلف دلبر باغلر[۲]،	*Dəsti-əqlin hər kimin kim, zülfi dilbər bağlar,*
کوکلن اچمز هرکز آنسز بوستانلر[۳] باغلر.	*Gönlün açmaz hərgiz ansız bostanlar , bağlar.*
اول لب میکونکی اوپدکچه مجلسده قدح،	*Ol ləbi-meygunini öpdükcə məclisdə qədəh,*
نای ایکلر شمع یانر شیشه لر قان اغلر.	*Nay inlər, şəm yanar, şişələr qan ağlar.*
اولقدر بی حرمت اولدم عشق جانان اچره کم،	*Ol qədər bihörmət oldum eşqi-canan içrə kim,*
ایشدپ زار و فغانم[۴] یاکسلرلر طاغلر.	*Eşidib, zaru fəğanam yansılırlar dağlar.*
باشلی صودر خیلی یاشلو بو چشمم چشمه سی،	*Başlı sudur, xeyli yaşlı bu çeşmim çeşməsi,*
کم دکلدر یاش طاشی هچ انک ارماغلر.	*Kim, dəgildir yaşdaşı, hiç anın ırmağlar.*
خانهٔ دل روشن اولماغه جام اولسون دیو،	*Xaneyi-dil rövşən olmağa cam olsun deyü,*

---

[۱]. پروانه مجموعه سی : ۱۵٤۹ // نظمی مجموعه سی: ۱۳٤۹

[۲]. پروانه مجموعه سی : ۲۸۱۷ // نظمی مجموعه سی: ۱۱۱۲

[۳]. پروانه مجموعه سی: ایستم بوستانده

[٤]. پروانه مجموعه سی: فریاد و زارم

باشنه یَر یَر قومش اشبو **سروری** داغلر.
Başına yer-yer qomuş işbu Sururi dağlar.

وله

نعلک یریدر یرده هلال ای مهِ انور،
Nəlin yeridir yerdə hilal, ey məhi-ənvər,
کوکده رخکک عکسی درر مهر منور.
Gökdə ruxunun əksi durur mehri-münəvvər.
خوش کچمک ایچون سایۀ عدلنده همیشه،
Xoş keçmək içün sayeyi ədlində həmişə,
اول قدی چنارک دلالی کولکه سن استر.
Ol qəddi çinarın diləli kölkəsin istər.
بلبل سحری نیجه فغان ایلمسون کم،
Bülbül səhəri necə fiğan eyləməsin kim,
چون ژاله کلک غنچه لبن هر کجه دشلر.
Çün jalə gülün ğönçə ləbin hər gecə dişlər.
قان یوتمغ ایچون می یرنه قهرک الندن،
Qan yutmaq üçün mey yerinə qəhrin əlindən,
کردون دخی ماه نوی حاضرلدی ساغر.
Gərdun daxı mahi-novi hazırladı sağər.
بو سینه ده جانم کبی ییر ایلدوککچون،
Bu sinədə canım kibi yer eylədigiçün,
پهلوده صنور سنی **سروری** غلط ایلر.
Pəhluda sanır səni Sururi ğələt eylər.

وله

بنسزن نامه کبوترله وارر یاره کیدر،
Bənsisin namə kəbutərlə varır yara gedər,
نیلسون اولده یِراکو قَنه دی ایله اوچر.
Neyləsin, ol da yaranı qanadı ilə uçar.
حق یولک بونجه صعوبتلرنی بلدرمز،
Haqq yolun bunca səubətlərini bildirməz,
واعظی کور که همان خلقه قولاین سویلر.
Vaizi gör ki, haman xalqa qolayın söylər,
دون طوغب دونله بیومش ایکن ای یوزی کنش،
Dün doğub, dunla boyumuş ikən, ey üzi günəş,
نجه بو وجهله اویکونی بیلور ساکه قمر.
Necə bu vəchilə öyküni bilür sana qəmər.
بقجق یوزکه کوز قپدوغمه انجنمه،
Baqacaq üzünə göz qadığıma incinmə,
کمسه ای مه ایده بلمز کنشه قرشو نظر.
Kimsə ey məh edə bilməz günəşə qarşı nəzər.
نجه اکسیری سعادت دِمیم عشقوکه کم،
Necə eksiri-saadət deməyim eşqinə kim,
خاک ایکن صورتنی قلدی **سرورینک** زر.
Xak ikən surətini qıldı Sururinin zər.

وله

شولکه زرد اوله غم عشقی ایله یاری صرر[1]،
Şol ki, zər ola ğəmi-eşqi ilə yari sarar,
وصل اولاین دیر ایسک دورمه کوکل سنده صرر.
Vəsl olayın dirisən durma könül, sən də sarar.
واعظی منبره کوردم کوجله چیقدی بوکون،
Vaizi minbərə gördüm, güc ilə çıxdı bugün,
قرشوسنده اکه منبر قتی دیک کلدی مکر.
Qarşısında ana minbər qatı dik gəldi məgər.

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ١٤٠٤

بن ایدم قصدی بلا چاهنه دوشدی دشمن،	*Bən idim qəsdi, bəla çahına düşdi dümən,*
کندو دوشر شو که غیرک یولنه قویی قزر.	*Kəndü düşər şu ki, ğeyrin yoluna quyı qazar.*
تنده محبوس ایدی جانم کورک اول جانانی،	*Təndə məhbub idi canım, görün ol cananı,*
جانی قورترمغ ایچون تیغی ایله قاپو اچر.	*Canı qurtarmaq üçün tiği ilə qapu açar.*
ایلکل جمله جفاکی بو **سروری** یه بکون،	*Eyləgil cümlə cəfanı bu Sururiyə bugün,*
یارن اول کورمیه تا کم اتککده اللَر.	*Yarın ol görməyə ta kim, ətəgində əllər.*

وله

کوردم اول یار تنِ عاشقنی خاک استر[1]،	*Gördüm ol yar təni aşiqini xak istər,*
آتش عشقله قلدم تنمی خاکستر.	*Atəşi-işqilə qıldım tənimi xakistər.*
خسته جانومه یتردی بدنم بار کران،	*Xəstə canıma yetirdi bədənim bari-giran,*
دوتمش ایکن یوکنی اولدی بشمده سر بر.	*Dutmuş ikən yüküni , oldı başımda sər bər.*
کرچه قلدوغی جفا عاشقه در عین وفا،	*Gərçi qılduğı cəfa aşiqədir eyni vəfa,*
بکه حددن اشیری قلدی وفا اول سرور.	*Bana həddən aşırı qıldı vəfa ol sərvər.*
شویله بکزر که کنش مست می عشقکدر،	*Şöylə bənzər ki, günəş məsti-meyi-eşqindir,*
یولجه طوغرو کیده مز کندویی دیواره چلر.	*Yolca doğru gedəməz, kəndüyi divara çalar.*
اول قیامت دیر ایسه یارن ایدم ساکه وفا،	*Ol qiyamət dir isə yarın edim sana vəfa,*
صقن الدنمه **سروری** سنی فردایه صلر.	*Saqın aldanma Sururi səni fərdaya salar.*

وله نظیرهٔ رحمی (قافیه بر قافیه)

هر قچن کم کون یوزک عکسی سنک کوزکوده در،	*Hər qaçan kim, gün üzyn əksi sənin güzgüdədir,*
صانورم بدر آیی شوقی در که صافی صوده در.	*Sanıram bər ayı şövqidir ki, safi sudadır.*
آتش رخساری اوزره اضطرابی زلفنک،	*Atəşi-ruxsari üzrə iztirabi-zülfünün,*
بکزر اول شول حالته کم آتش اوزره مرده در.	*Bənzər ol şol halətə kim, atəş üzrə mürdədir.*
صوفی غافل بشن کسه مراقب صنمکوز،	*Sufiyi- ğafil başın kəsə muraqib sanmanız,*
ملزم عشق اولدی خجلتدن بشی زانوده در.	*Mülzəmi-eşq oldı, xiclətdən başı zanudadır.*
زلفی التنده نهان اولان سپاه خطِ یار،	*Zülfi altında nihan olan sepahi-xətti-yar,*
عسکر کفاردر کویا کم اول پوسوده در.	*Əsgəri küfardır guya kim, ol pusudadır.*
ظاهرا فسقن کورب اتمک **سروریدن** حذر،	*Zahirən fesqin görüb, etmən Sururidən həzər,*
پاکدر کوکلی اکرچه دامنی آلوده در.	*Pakdır könli , əgərçi daməni aludədir.*

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ۱٤۰۵

وله نظیرهٔ رحمی قافیه بر قافیه

دلا دنیا سرایی اشبو جانه دار غربت در،	*Dila dunya sarayı işbu cana dari-ğurbətdir,*
اوکات کوش ایلر ایسک صوت رعدی کوی رحلت در.	*Ögüt guş eylər isən sovtı-rədi kuyi-rihlətdir.*
شه دورک خزان فصلنده کی احسانی اشجاره،	*Şəhi-dovran xəzan fəslindəki ehsani-əşcarə,*
بنم شاهم برر التون بنکلو خوب خلعت در.	*Bənim şahım birər altın bənəkli xub xələtdir.*
نولا هر ییره وارپ ایش بتورسه درهم و دینار،	*Nola hər yerə varıb, iş bitirsə Dirhəmu Dinar,*
سنک نامکله هر بیریسی شاها سکه صورت در.	*Sənin namınla hər birisi şaha sikkə surətdir.*
خیال خالدن خالی اولوپ چون طاغی سیر ایدم،	*Xiyalı-xaldan xali olub, çün dağı seyr etdim,*
بو مجنونک کوزنده لاله داغی داغ حسرت در.	*Bu Məcnunun gözündə lalə dağı daği-həsrətdir.*
پیاپی ایرشنی پیکان تیرک ای کمان ابرو،	*Pəyapey irişən peykani-tirin , ey kaman əbru,*
سروری تشنه نک جانینه اول باران رحمت در.	*Sururi teşnənin canına ol barani-rəhmətdir.*

وله نظیرهٔ ذاتی قافیه بر قافیه

نکارک خشم چشمی جسممه عین عنایت در،	*Nigarın xəşmi-çeşmi cismimə eyni inayətdir,*
چَتوپ قاشینی بقدوغی یوزومه دال دولت در.	*Çatıb qaşını, baxdığı üzümə dali-dövlətdir.*
اَیا نقاش زاده نقش حسنک سیری در مقصود،	*Əya Nəqaşzadə nəqşi-hüsnün seyridir məqsud,*
الکده شکلی تصویرک همان اراده صورت در.	*Əlində şəkli-təsvirin hamanararada surətdir.*
قچن صور اورله عمرم سنکله حشر اولم دییم،	*Qaçan sur urla ömrüm səninlə, həşr olam deyim,*
بودم بر اوزکه دمدر اشبو ساعت قُتلو ساعت در.	*Bu dəm bir ğzgə dəmdir, işbu saat qutlu saatdır.*
بقیجق خشم و لطفیله اولورم مرده و زنده،	*Baxıcaq xəşmu lütfilə oluram mürədəvu zində,*
کل ای عیسی نفس دی بر نظرده بو نه حکمت در.	*Gəl ey İsa nəfəs,de bir nəzərdə bu nə hikmətdir.*
سروری خاک اولوپ یولکده باصدی یوزنه کلبک،	*Sururi xak olub yolunda basdı üzenə kəlbin,*
انوکچون شمدی عشاق اورتسنده سکه صورت در.	*Anunçün şimdi uşşaq ortasında sikkə surətdir.*

وله نظیرهٔ دیکر

جفالی قاشنک قدی بوکلمش راء رحمت در،	*Cəfalı qaşın, qəddi bükülmüş rai rəhmətdir,*
انک اوستنده یارب نقطهٔ خالی نه زحمت در.	*Anun üstündə yarəb, nuqteyi-xalı nə zəhmətdir.*
قچنکم کتمکه دورسک قوپر مجلسده چوق فتنه،	*Qaçan kim, getməgə dursan, qopar məclisdə çox fitnə,*
قیام قامتک زیرا قیامتدن علامت در.	*Qiyami-qamətin zira qiyamətdən əlamətdir.*
تنومی ظرف ایدپ جانا صرارین جسمکی دیدم،	*Tənumi zərf edib, cana soranın cismini dedim,*
ددی نازک لکیله صاره بیلورسک ظرافت در.	*Dedi naziklik ilə sara bilirsən zərafətdir.*
او شاهد بی شهیدی بی سلاح ایلر هلاک اما،	*O şahidini şəhidi-bisəlah eylər həlak ,amma,*

شهادت داخی ایلر قتلومه بو نه شهادت در.	*Şəhadət daxı eylər qətlimə bu nə şəhadıtdir.*
سنی اوصلنمغه بند اتمش ایکن صاچی زنجیرین،	*Sən usalanmağa bənd etmiş ikən saçı zəncirin,*
سروری عقلوکی دکشور که اوصلنمق سفاهت در.	*Sururi əqlini dəgişir ki, uslanmaq səfahətdir.*

وله نظیرهٔ دیکر

دمش دشمن حبیبک طاشی ایچون باشه زحمت در،	*Demiş düşmən həbibin daşı üçün başa zəhmətdir,*
بنم باشم ایچون زحمت دکلدر بلکه رحمت در.	*Bənim başım üçün zəhmət dəgildir,bəlkə rəhmətdir.*
سنی کر غمزه سی اولدرسه اتمه ای کوکل منت،	*Səni gər ğəmzəsi öldürsə, etmə ey könül minnət,*
انوک قربانی اولدوغینه هردم جانه منت در.	*Anun qurbanı olduğuna hərdən cana minnətdir.*
اریشوپ یلدرم بیکی هلاک اتسک بنی عمرم،	*İrişib ildırım kibi, həlak etsən bəni ömrüm,*
اوشپ باشومه اللر دیر بوکا آیرن نه افت در.	*Uşub başıma əllərdir, buna ayran nə afətdir.*
خیانت اتمزم سرّه می ایچوپ وصله ایردکجه،	*Xiyanət etməzəmsirrə, mey içib vəslə irdikcə,*
که صادقلر دمشلردر شها صحبت امانت در.	*Ki, sadiqlər demişlərdir şəha söhbət əmanətdir.*
اولملو خسته سن فوت اولمدین قو تیغی اولدرسون،	*Ölümlü xəstəsən,fövt olmadan qo tiği öldürsün,*
سروری کل شهادت پایه سن فوت اتمه فرصت در.	*Sururi gəl şəhadət paya sən,fövt etmə fürsətdir.*

وله نظیرهٔ احمد پاشا

یاره دن یاره وارن هردم اکرچه قان اولور[۱]،	*Yaradan yara varan hər dəm əgərçi qan olur,*
چون یوزن کوره دورر قرشوده قان حیران اولور.	*Çün üzün görə durur qarşıda qan heyran olur.*
دللر آلوپ جور ادرسک اللره حشر اولیجق،	*Dillər alıb, covr edərsən ellərə həşr olıcaq,*
دامنوکه نیجه دست اوشه[۲] عجب دستان اولور.	*Damənine necə dəst uşa, əcəb dəstan olur,*
کمکه یوزک وار ایکن بقسه کونه حق غیرتی،	*Kim ki, üzün var ikən baxsa günə həqq qeyrəti,*
هر شعاعی خنجر ایلر کوزلری کریان اولور.	*Hər şuai xəncər eylər, gözləri giryan olur.*
قاتی کبر اتمه کداکه ای شه حسن و جمال،	*Qatı kibr etmə gidanə ey şəhi-hüsnü camal,*
نیجه یر واردر کدا سلطانله یکسان اولور.	*Neçə yer vardır gəda sultan ilə yeksan olur.*
دشمنک بردر **سروری** ظاهری و باطنی،	*Düşmənin birdir Sururi zahir vu batini,*
عینی قلبی کیبی نادانک همان نادان اولور.	*Eyni qəlbi kibi nadanın haman nadan olur.*

وله نظیرهٔ دیکر

کتسه چشممدن او شاهم کوزلرم کریان اولور[۱]،	*Getsə çeşmimdən o şahım, gözlərim giryan olur,*

---

[۱]. نظمی مجموعه سی: ۱۲۷۵

[۲]. نظمی مجموعه سی: ال اوشر

Padişahi Rum çün edə səfər baran olur.	پادشاه روم چون ایده سفر باران اولور.
Necə ərz eylər ana qasid bənim əxbarımı,	نیجه عرض ایلر اکا قاصد بنم اخبارمی،
Çünki, halım fikr edə, dəm bəstə vu heyran olur.	چونکه حالم فکر ایده دم بسته و حیران اولور.
Dudi ahım çox vəli bəxtim güni açılmadı,	دود آهم چوق ولی بختم کونی آچلمدی،
Gərçi kim, gün açılar hər qanda kim, duman olur.	کرچکم کون اچلر هر قنده کم طومان اولور.
İzzətə irdim, xiyalın gönlüm edildən qonaq,	عزته ایردم خیالک کوکلم ایدلدن قوناق،
Dövlət ol evə sənin kim, ana şəh mehman olur.	دولت اول اوا سنک کم اکه شه مهمان اولور.
Gülsə düşmən , ağlasa tənmi Sururi kim, cahan,	کولسه دشمن اغلسه طکمی **سروری** کم جهان،
Cənnət olur kafərə vu möminə zindan olur.	جنت اولور کافره و مومنه زندان اولور.

وله نظیرۀ بهاری

Sarı xətt kim, üzün üzrə dilbərin əsgər çəkər,	صارو خط کم یوزن اوزره دلبرک عسکر چکر[2]،
Ləşkərin Rum üstünə guya Bəni Əsğər çəkər.	لشکرن روم اوستنه کویا بنی اصفر چکر.
Etdigüncə badi-ahımdan saçını müztərib,	اتدککجه کجه[3] باد آهمدن صچوکی مضطرب،
Deyər görən gökə mələk zəncirlə əjdər çəkər.	دیر کورن کوکه ملک زنجیرله اژدر چکر.
Xəncərinlə qəddin anıb, şürhə edən sədrini,	خنجرکله قدک اکوپ شرحه ایدن صدرنی،
Sinəsinə gül kibi bir sərvqəd dilbər çəkər.	سینه سینه کل کبی بر سرو قد دلبر چکر.
Necə olmasın pərişan xatiri-şuridəmiz,	نیجه اولماسون پریشان خاطرِ شوریده مز،
Dil uzadıb şanə daim, zülfüni eylər çəkər.	دل اوزادپ شانه دایم زلفکی ایلر چکر.
Öykənildən ey Sururi arizi-dildara su,	اویکنلدن ای **سروری** عارض دلداره صو،
Bid anın tutub xilafin, üstünə xəncər çəkər.	بید انک دوتپ خلافن اوستنه خنجر چکر.

وله نظیرۀ نجاتی

İrəcək badi-səba gül yaxasın çak eylər,	ایرجک باد صبا کل یقه سن چاک ایلر[4]،
Ğaliba buyi-səri-zülfüni idrak eylər.	غالبا بوی سر زلفکی ادراک ایلر.
Rədu baran dəgildir sənəma jicrindən,	رعد و باران دکلدر صنما هجرکدن،
Yaş töküb,valə edib, gök yaxasın çak eylər..	یاش دوکوپ ناله ایدپ کوک یقه سن چاک ایلر.
Pərvün yerə salıb, gün sürər ayağına üzün,	پرتون یره صالوپ کون سورر ایاغوکه یوز،
Sanma bu haləti ey mah həmin xak eylər.	صنمه بو حالتی ای ماه همین خاک ایلر.

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۱۸۱۲ // نظمی مجموعه سی: ۱۲۷٤

[2]. پروانه مجموعه سی : ۲٤۹۹

[3]. ألیازمادا سوزون اوستوندن خط چکیلیبدیر یعنی سیلینیبدیر.

[4]. پروانه مجموعه سی : ۱٤۹۰ // نظمی مجموعه سی: ۱٤٤٤

ایلسه سرد سوزی طکمی رقیبک بنی پیک، *Eyıləsə sərd sözi tənmi rəqibin bəni peyk,*
که صوق اولسه هوا ادمی چالاک ایلر. *Ki, sovuq olsa hava , adəmi çalak eylər.*
نوله آکمزسه **سروری** دل غمکینکی یار، *Nola anmazsa Sururi dili-ğəmginini yar,*
غصه لوکمسهٔ اکمق دل غمناک ایلر. *Ğüssəli kimsəyi anmaq, dili ğəmnaq eylər.*

وله نظیرهٔ حیرتی

ای قدح سن بوسهٔ جانانم المق یولمدر، *Ey qədəh, sən buseyi-cananım almaq yolmudur?*
بونجه قانلر یوتدرپ هم جانم المق یولمیدر. *Bunca qanlar yutdurub, həm canım almaq youmudur?*
جسممی بریان ایدپ الدی کوزک بر یانمی، *Cismimi buryan edib, aldı gözün bir yanımı,*
غمزهٔ مشک دخی بر یانم المق یولمیدر. *Ğəmzəi-müşk daxı bər yanım almaq yolmudur?*
کوزلرم نوری حبیبی کوز کوره الدک رقیب، *Gözlərin nuri həbibi göz görə aldın, rəqib,*
روشنای دیدهٔ کریانم المق یولمیدر. *Rövşənayi-dideyi-giryanım akmaq yolmudur?*
تکیهٔ کوینده دل جان الدی قچدی دیدی یار، *Təkyəyi-kuyində dil can aldı, qaçdı, dedi yar,*
اندن ابدالم کلن قربانم المق یولمیدر. *Andan əbdalım gələn, qurbanım almaq yolmudur?*
بورجمز خود یوق **سروری** کوی یارک اتلری، *Borcumuz xud yox Sururi, kuyi-yarın atları,*
جمع اولوپ غوغا ایدپ دامانم المق یولمیدر. *Cəm olub, ğovğa edib, damanım almaq yolmudur?*

وله نظیرهٔ امد پاشا جعفر چلبی

دفتر ایدپ هر قچن عشاقن اول دلبر یزر، *Dəftər edib, hər qaçan uşşağın ol dilbər yazar*
بن ایقده قلمشی عشقنده سر دفتر یزر. *Bən ayaqda qalmışı eşqində sərdəftər yazar.*
ای یوزی مصحف جمالک یازجی عاشق سنک، *Ey üzü müshəf, camalın yazıcı aşiq sənin,*
زلفکی واللیل و لعلک سورهٔ کوثر یزر. *Zülfüni Vəleylu ləlin sureyi-Kövsər yazar.*
اغزک اوزره کاتب قدرت قودوغی خاللر، *Ağzın üzrə katibi-qudrət qoduğu xallar,*
نقطهٔ شک در که چقمز یرده کاتبلر یزر. *Noqteyi-şəkdir ki, çıxmaz yerdə katiblər yazar.*
مردم چشمم رُخمده اشکله مسطر چکوپ، *Mərdumi-çeşmim ruxumdə əşkilə müstər çəkib,*
سرخله افسون ایچون کویا که لوح زر یزر. *Surxilə əfsun üçün guya ki, lövhi-zər yazar.*
کرچه چوقدر شغلی ای خوجه **سروری** بنده کک، *Gərçi çoxdur şuğli ey xacə Sururi bəndənin,*
لیکن اول عشقک کتابن صورتک ازبر یزر. *Leykən, ol eşqin kitabin surətin əzbər yazar.*

وله نظیرهٔ احمدپاشا و نجاتی

مردم چشمم اقتدی یولکه چوق یاشلر[1]، *Mərdumi-çeşmim axıtdı yoluna çox yaşlar,*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٢٧٨٦ // نظمی مجموعه سی: ١٠٩٧

اول فنابولرسه حق ورسون سکا چوق یاشلر.
Ol fəna bolursa haqq versin sana çox yaşlar.
شکلکی صقلرسن ای جان کرچکم عشاقدن،
Şəklini saxlarsan ey cangərçi kim, uşşaqdan,
کوسترر بر صورتیله نیچه کز نقاشلر.
Göstərir bir surət ilə neçə kəz nəqqaşlar.
دللر المقده قتی شهبازدر غمزک سنک،
Dillər almaqda qəti şəhbazdır ğəmzən sənin,
پرلر اولمشدر اکا کویا[١] اول ایکی قاشلر.
Pərlər olmuşdur ana, guya ol iki qaşlar.
اللشورمش اورشوپ[٢] غیریلر ایله اه کم،
Əlləşürmüş üşürübqeyrilər ilə , ah kim,
باکه آل ورمز اکرچه چوغ اولور اوغراشلر.
Bana al verməz , əgərçi çox olur uğraşlar.
ای **سروری** دک او پریوش غیره یوز کوسترمسون.
Ey Sururi tək o pərvəş qeyrə üz göstərməsin,
چون کتورمز بوکلاین شیوۀ یولداشلر.
Çün gətirməz buncilayın şivəyi yoldaşlar.

وله نظیرۀ دیکر

غایت اعلی در کوزک اوزره هلالی قاشلر[٣]،
Qayəti-əladır gözün üzrə hilali qaşlar,
قنده بکزر اکه خاتملرده اولن قاشلر.
Qanda bənzər ana xatəmlərdə olan qaşlar.
کرپکم جاروبنک ایکی کوزم اتدم برن،
Kirpigim carubunun iki gözüm etdim birin,
کرچه المز عیننه جاروبنی فرّاشلر.
Gərçi almaz eyninə carubini fərraşlar.
کردی مجنونیله فرهاد اوکجه راه عشقنه،
Girdi Məcnun ilə Fərhad öncə rahi-eşqinə,
قورقلودر یول یتش کتدی دلا یولداشلر.
Qoxuludur yol, tetiş, getdi dila yoldaşlar.
دون غریبکدر دیو صوفی چقر صیده کجه،
Dün ğəribindir deyü sufi çıxar seydə gecə,ova
نیته کم کوندز یتور کیجه اوچر خفاشلر.
Netə kim, gündüz yatur gecə uçar xufaşlar.
نیجه سینه قورتره جانن **سروری** دردمند،
Necəsinə qurtara canın Sururi dərdimənd,
باش قوشر اکه کوزک الینه قاره قاشلر.
Baş qoşar ana gözün əlinə qara qaşlar.

وله نظیرۀ ادهمی

لاله خدلر تازه رخلرله چو کلزار اولدلر،
Lalə xədlər tazə ruxlərlə çü gülzar oldular,
رخلری الن کورپ بلبل له کلزار اولدلر.
Ruxləri alın görüb, bülbüllə gül zar oldular.
قدوکه اویکندی دیو باد صرصر لر اسوپ،
Qəddinə öykəndi deyü badi-sərsərlər əsüb,
شاخ سروی کاه سلکر کاه صرصار اولدلر.
Şaxi-sərvi gah silkər, gah sarsar oldular.
رعد صوتن صنمه ای کون بلکه سنسز ناله لر،
Rəd sövtün sanma ey gün, bəlkə sənsiz nalələr,
ایکی بز کیبی سحابی کوکده یرتار اولدلر.
Əski bez kibi sahabi gökdə yırtar oldular.

---

[١]. پ. مجموعه سی: کوره
[٢]. پ. مجموعه سی: اوغراشوب
[٣]. پروانه مجموعه سی : ٢٧٨٧ // نظمی مجموعه سی: ١٠٩٨

کرچه خطلر مورلر کیبی چقردی ضعفله،	*Gərçi xəttlər murlər kibi çıxardı zəf ilə,*
اوزنوپ باش قلدرپ هر بیریسی مآر اولدلر.	*Uzanıb , baş qaldırıb,hər birisi mar oladular.*
کوردلر بازارده عاشقلره لطفک سنک،	*Gördülər bazarda aşiqlərə lütfün sənin,*
عزلت ایدنلر جهانده اهل بازار اولدلر.	*Üzlət edənlər cahanda əhli-bazar oldular.*
یغمور اردنجه دکلدر رعد و شمشک ای کنش،	*Tağmur ardınca dəgildir rədu şimşək, ey günəş,*
بلکه تغلرکن ملکلر کولر اوینار اولدلر.	*Bəlkə dağlarkən mələklə , güllər oynar oldular.*
اولدرلدن بو **سروری** خستهٔ تیغکله سن،	*Öldürüldən bu Sururi xəstəyi tiğinlə sən,*
غیرلر بو دردله ای دوست بیمار اولدلر.	*Ğeyrilə bu dərd ilə, ey dust bimar oldular.*

وله نظیرهٔ دیکر

کرچه غملر کاه که عشاقکه یار اولدلر،	*Gərçi ğəmlər gah-gəh uşşağına yar oldular,*
بو دل ناشادمه ای دوست هر بار اولدلر.	*Bu dili naşadıma , ey dust hər bar oldular.*
منصب وصله ایدرسه یریدر عاشقلرک،	*Mənsəbi-vəslə edərsə yeridir aşiqlərin,*
خذمتکده بونجه یللردر امکدار اولدلر.	*Xidmətində bunca illərdir əməkdar oldular.*
قاشلرک خط لبکله ناچار یار ایدی بزه،	*Qaşların xətti-ləbinlə naçar yar idi bizə,*
عسکر خطک کلوپ عشاق ناچار اولدلر.	*Əsgəri-xəttin gəlib, uşşaq naçar oldular.*
چون سحردن باغه واردم یالکز ای غنچه لب،	*Çün səhərdən bağa vardım yalnız, ey ğönçə ləb,*
جمله کللر کل یورکسز چشممه خار اولدلر.	*Cümlə güllər kul yürəksiz çeşmimə xar oldular.*
صامت و ساکت مراقب اوترن زهادی کور،	*Samitu sakit muraqib oturan zuhadi-kur,*
اول لب میکونکک شوقیله ارلار اولدلر.	*Ol ləbi meygununun şövqilə arlar oldular.*
اویندپ سروی سنی کولسون دیو ای غنچه لب،	*Oynadıb sərvi, səni gülsün deyü, ey ğönçə ləb,*
اللرینی هر چنارک شاهی قرصار اولدلر.	*Əlləri hər çinarın şahi qırsar oldular.*
نارکل اوشدی ابراهیمه اما رخلرک،	*Nari-gül üşdi İbrahimə, amma ruxlərin,*
کللر ایکن بو **سروریه** ندن نار اولدلر.	*Güllər ikən bu Sururiyə nədən nar oldular.*

وله

هر قچن اه ایلسم نازیله دلبر صالنور،	*Hər qaçan ah eyləsəm, nazilə dilbər sallanır,*
نیته کم یل دوقنوپ سرو و صنوبر صالنور.	*Netə kim, yel toxunub, sərvu senubər sallanır.*
بلبلک عمری ایرقلرده کچر فریادله،	*Bülbülün ömri iraqlarda keçər fəryad ilə,*
کللر ایله کلستان اچره دکنلر صالنور.	*Güllər ilə gülüstan içrə tikanlar sallanır.*
اصمه سن بن بنده سن دییو او شاهه یلورپ،	*Asmasın bən bəndəsin deyü , o şaha yalvarıb,*
اصلور بوینینه بو زلف معنبر صالنور.	*Asılır boynuna bu zülfi-müənbər salanır.*

بحر اشکه قاشی عکسی دوشسه کوکلم اکلنور،	*Bəhri-əşkə qaşı əksi düşsı, könlüm anlanır,*
کم دورر کشتی قچن دریایه لنکر صالنور.	*Kim, durar kəşti qaçan dəryaya, ləngər sallanır.*
مطرب اولمش کلشنه بلبل الن قرصر چنار،	*Mütrib olmuş gülşənə bülbül, əlin qırsar çinar,*
سرو دورپ بر اياغ اوستنه اوینر صالنور.	*Sərv durub, bir ayaq üstünə oynar, sallanır.*
شوق رویکله سنک رقاص مجلس وجد اولوپ،	*Şövqi ruyinlə sənin rəqasi-məclis vəcd edib,*
باش اچر میدانده صاچنی سلکر صالنور.	*Baş açar meydanda, saçını silkər , sallanır.*
صحبتکده بو **سروری** رقص ایدر صنما شها،	*Söhbətində bu Sururi rəqs edər, sanma şəha,*
بلکه کندن دوته مز شوقکله دترر صالنور.	*Bəlkə kəndin tutamaz, şövqilə titrər, sallanır.*

وله نظیرۀ فقیری

عاشقه خطک محبت نامه در،	*Aşiqə xəttin möhəbbətnamədir,*
قشلرک عنوانله سرنامه در.	*Qaşların ünvan ilə sərnamədir.*
صالنوپ کیدوکی طاووسک شها،	*Sallanıb geydügi tavusun şəha,*
بر منقش کلستانی جامه در.	*Bir münəqqəş gülüstani camədir.*
ساکه اویکندی دیو شمعک اوشر،	*Sana öykəndi deyü, şəmin üşər,*
باشنه پروانلر هنکامه در.	*Başına pərvanələr həngamədir.*
نقش ایدر لوح دله چوق خط سرخ،	*Nəqş edər lövhi-dilə çox xətti-sürx,*
تیری غایت تیز اشلر خامه در.	*Tiri qayət tiz işlər xamədir.*
جامه چاک اتسه **سروری** طکمی کم،	*Camə çak etsə Sururi , tənmi kim,*
شوق لعلکله چو میلی جامه در.	*Şövqi-ləlinlə çü meyli camədir.*

وله نظیرۀ وفایی

رخلرن چون قشلرن النن کماهی کوسترر،	*Ruxlərin çün qaşların alnın kəmahi göstərir,*
ایکی کون ایکی هلال اوستنده ماهی کوسترر.	*İki gün, iki hilal üstündə mahi göstərir.*
حسن دریاسنده کشتی شکل ایدپ حق کوزلرن،	*Hüsn dəryasında kəşti şəkl edib həqq gözlərin,*
قشلرن باش باشه چاتمش ایکی ماهی کوسترر.	*Qaşların baş-başa çatmış, iki mahi göstərir.*
سویلسه کر مردیه اغزن کورن تن جان بولور،	*Sölənsə gər murdəyə ağzın görən, tən can bulur,*
بر اغز سوزله عجب سرِّ الهی کوسترر.	*Bir ağız sözlə əcəb sirri-ilahi göstərir.*
روستایی در شها لاله عبث کرجکلنوب،	*Rustayidir şəha lalə əbəs gırcaklanıb,*
بر قزل بورکی کیوب کندن سپاهی کوسترر.	*Bir qızıl börki geyib, kəndin sipahi göstərir.*
آجیوپ هر بر شکر لبدن قچن داد استسم،	*Acıyıb hər bir şəkərləbdən qaçan dad istəsəm,*
ای **سروری** هر کشی اول پادشاهی کوسترر.	*Ey Sururi hər kişi ol padişahi göstərir.*

وله نظیرهٔ احمد پاشا

بر یار جانله اوله چونکم دلا سفر[1]،	Bir yari-canan ilə çünkim, dila səfər,
اقصای ارضه دک یریدر کر اولا سفر.	Əqsayi-ərzədək yeridir, gər ola səfər.
طشره چیقن کشینک اشینی خدا بیلور،	Tışra çıxan kişinin işini xuda bilir,
کاهی دوشر سفرده ینه بر یکا سفر.	Gahi düşər səfərdə yinə bir yana səfər.
جان اوزره جان بسلیلم خوش سوار اولوپ،	Can üzrə can bəsləyəlim, xoş səvar olub,
ویرسون نکارله بزه ذوق و صفا سفر.	Versin nigar ilə bizə zövqu səfa səfər.
اولمز علاج باکه سفرده اولدی چونکه عشق،	Olmaz əlac bana səfərdə, oldı çünkim, eşq,
عشق اهلنه اولور ایدی کرچه دوا سفر.	Eşq əhlinə olur idi gərçi dəva səfər.
دلبر سفرده کاه جفا که وفا ایدر،	Dilbər səfərdə gah cəfa, gəh vəfa edər,
کم اصّی ایلمز کشی یه دایما سفر.	Kim, issi eyləməz kişiyə daima səfər.
سنت درر سلاح سفرده چو آدمه،	Sunnət durur silah səfərdə çü adəmə,
غمزکسز اتمدن[2] بن ایا قاشی یا سفر.	Ğəmzənsiz etməzən bən aya qaşı, ya səfər.
شولکم اونده لذت عیش و حضوری یوق،	Şol kim, evində ləzzəti-eyşu huzuri yox,
اولور **سروریا** او کشی یه روا سفر.	Olur Sururiya ol kişiyə rəva səfər.

وله نظیرهٔ فدایی

نرکس چمنده چشمکه مفتون اولپدرر،	Nərgis çəməndə çeşminə məftun olub, durur,
یوزک کورپ کلک جکری خون اولپدرر.	Üzün görüb gülün ciyəri xun olub, durur.
نی کیبی اکلدپ یوزی دف کبی دوکر،	Ney kibib inlədib üzi, dəf kibi dıyər,
چنک ایلمک بلم اکا قانون اولپدرر.	Çəng eyləmək belim ana qanun olub, durur.
ای چشم اهوا وش سکا یار اولدی سک رقیب،	Ey çeşmi ahuvəş sana yar oldı səg rəqib,
کور طالعن انوک نجه میمون اولپدرر.	Gör talein anun necə meymun olub, durur.
کوپ دوشسه دورسه کویکه اردکچه طکمی باد،	Göp düşsə, dursa kuyuna ardınca tən bad,
یولکده یلمدن قتی یورغون اولپدرر.	Yolunda yolmadan qəti yorğun olub, durur.
سودای زلفک ایله **سروری** حکایتی،	Sevdayi-zülfün ilə Sururi hekayəti,
دللرده تازه لیلی و مجنون اولپدرر.	Dillərdə tazə Leyli vu Məcnun olub, durur.

---
1. پروانه مجموعه سی : ۲۵۲۸
2. پ. مجموعه سی: اتمزم

ولە (نظیرۀ جوانی)

کی قتی پرتابدر غوغایی هر دم تیر ایدر، *Key qəti purtabdır ğovğayi hər dəm tir edər,*
قاتی خونیدر دمآدم فتنۀ شمشیر ایدر. *Qatı xunidir, dəmadəm fitneyi-şəmşir edər.*
راست کلدی صدره کچدی تیرک ای قاشی کمان، *Rast gəli,sədrə keçdi tirin, ey qaşı kaman,*
طوغرو اولن قنده ایسه کندوسینه ییر ایدر. *Doğru olan qanda isə kəndüsinə yer edər.*
دون کجه کوردم عطارد هاله دن چزمش کنار، *Dün gecə gördüm Utarod halədən çizmiş kənar,*
ماهی بکزر کم دعای نورله تسخیر ایدر. *Mahi bənzər kim, duayi nurilə təsxir edər.*
مردم چشمم اغرسه طکمی غمدن تازه له، *Mərdumi çeşmim ağrısa tənmi ğəmdən tazələ,*
نوجوانم ادمی چوق غصه تزچک پیر ایدر. *Novcavanım , adəmi çox qüssə tezcək pir edər.*
اعتقاد ایت ای **سروری** هر نه کاری دیرسه یار، *Etiqad et, ey Sururi hərnə kari dirsə yar,*
پادشه در قورخوسی یوق هر نبی کم دیر ایدر. *Padişahadır qorxusu yox hər nəyi kim, dir,edər.*

ولە (نظیرۀ عطا)

عشاق کشته قانی جوی اولمش آبه بکزر[1]، *Uşşaq küştə qanı cuy olmuş abə bənzər,*
قانده بُریده بشلر یر یر حبابه بکزر. *Qanda buridə başlar, yer-yer hubaba bənzər.*
شیرین لبکده خالک دورر چو بر قرآره، *Şirin ləbində xalın durur çü bir qərara,*
بآله قونپ دوتلمش مسکین ذبابه بکزر. *Bala qonub tutulmuş, miskin zubab bənzər.*
بو طلعت قمرله اول یار سرخ پوشم، *Bu tələti qəmərlə ol yarı surx puşum,*
کلکون[2] شفق ایچنده بر افتابه بکزر. *Gülgün şəfəq içində bir aftaba bənzər.*
ویرانه کیبی چون دل کنج غمکله پردر، *Virana kibi çün dil gənci ğəminlə purdur,*
معموردر بغایت کرچه خرابه بکزر. *Məmurdur bəğayət, gərçi xaraba bənzər.*
بن کندومی بیللدن چوق دانه لر اوکتدی، *Bən kəndümi bilǝldən, çox danələr ökətdi,*
دور فلک **سروری** بر آسیابه بکزر. *Dövri fələk Sururi bir asiyaba bənzəər.*

ولە (نظیرۀ اسحق چلبی)

قچن کویکدن ایرسه باد صرصر[3]، *Qaçan göydən irsə badi-sərsər,*
هووای قدوکیله سروی صرصر. *Havayi qədunilə sərvi sarsar.*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۲۰۷۲
[2]. پ. مجموعه سی: خونین
[3]. نظمی مجموعه سی: ۱۵۲۹

Görür çün sayəsi yox , nur andan,	کورر چون سایه سی یوق نور انده،
Qaxar , kəndüyi yerdən-yerə çarpar.	ققر کندویی یردن یره چارپر.
Ğəriq olurdı dil dəryayi-hüsnə,	غریق اولوردی دل دریای حسنه،
Yetişdi, Xızr olub bu xəti əxzər.	یتشدی حضر اولوپ بو خطّ اخضر.
Kəsər Şirinə dağı , gərçi Fərhad,	کسر شیرینه طاغی کرچه فرهاد،
Vəli ol kəndüsindən yana yonar,	ولی اول کندوسندن یاکه یونر.
Sururi sayəmə qılsam təvəccüh,	**سروری** سایه مه قیلسم توجه،
O da üz verməyib, ardını dönər.	او ده یوز ویرمیوب اردینی دونر.

وله

Məcruh edən bəni çün o Cərrahzadədir,	مجروح ایدن بنی (چون) او جراح زاده در،
Hər yara rövzən oldu, bu könlüm kuşadədir.	هر یاره روزن اولدی بو کوکلم کشاده در.
Axındı xuni-aşiqi, müjkanı niş olub,	اقندی خون عاشقی مژکانی نیش اولوپ،
Hər aşiq ussı getmiş, anunçün fitadədir.	هر عاشق اوصّی کتمش انوکچون فتاده در.
Ol mütəddə suxtə olalı şülumuz,	اول مستعده سوخته اولالی شغلنر (شغلمز)،
Fikri-dəhanu eyni ilə mim u saddadır.	فکر دهان و عینی ایله میم و صاده در.
Yad etdi kəndüyə bəni, yad eyləməz yenə,	یاد اتدی کندویه بنی یاد ایلمز ینه،
Hərcayıdır, əgərçi anın meyli yadadır.	هر جای در اکرچه انک میلی یاده در.
Qaçma Sururidən, sənəma anlıyıb ğərəz,	قچمه **سروریدن** صنما اکلیوپ غرض،
Məhbubdan muradı çü pəhluyi sadədir.	محپوبدن مرادی چو پهلوی ساده در.

وله

Nə dilərsəm, bana yox-yox deyən ol yarımdır.	نه دیلرسم بکه یوق یوق دین اول یارمدر،
İki aləmdə , əgərçi bənim ol varımdır.	اکی عالمده اکرچه بنم اول وارمدر.
Bəni nimə edibən, qıldı bütün elləri yar,	بنی نیمه ایدوبن قلدی بتون اللری یار،
Bən anladığda, demiş yarım ağız yarımdır.	بن اکلدقده دیمش یارم اغز یارمدر.
Kölgəm ardıma düşər sən günə qarşı gedicək,	کولکم اردومه دوشر سن کونه قرشو کدیجک،
Pasebanım kibi ey dost qəfadarımdır.	پاسبانم کبی ای دوست قفادارمدر.
Evi önündə bəni zəfilə gördügdə dedi,	اوی اوکنده بنی ضعفله کوردکده ددی،

Bəh bu adəm dəgilə, sayeyi-divarımdır.	به بو ادم دکله سایۀ دیوارمدر.
Ey Sururi fərəhimdən ölür idim bir dəm,	ای **سروری** فرحمدن اولوریدم بر دم،
Ol təbibim desə biçarərə, bimarımdır.	اول طبیبم دیسه بیچاریه بیمارمدر.

وله

Könlümün aq üzdə qara zülfilə aramı var,	کوکلمک اق یوزده قاره زلفله ارامی وار،
Fitneyi-xəttdən nə ğəm,çün Rum içində şahı var.	فتنۀ خط دن نه غم چون روم ایچنده شاهی وار.
Ey qəmər tələt tutar axir üzün xətti-siyah,	ای قمر طلعت دوتر اخر یوزک خطّ سیاه،
Çünki,hər rövşən günün sonunda bir axşamı var..	چونکه هر روشن کونک صوکنده بر اخشامی وار.
Tanmı zülfə seyd edərsə murği-canı xalilə,	طکمی زلفه صید ایدرسه مرغ جانی خاللـه،
Çün bunun kibi yeni vu anlayan damı var.	چون بونک کیبی یکی و اکلاین دامی وار.
Cümlə əndamım boşandı, lərzə düşdi çismimə,	جمله اندامم بوشندی لرزه دوشدی جسممه،
Gördüm ol nazik tənin inən gözəl əndamı var.	کوردم اول نازک تنک ایکن کوزل اندامی وار.
Nam isə məqsudi aləmdə Sururinin daxı,	نام ایسه مقصود عالمده **سرورینک** دخی،
Tərki-namu u nəg ilə eşqində xeyli namı var.	ترک نام و ننکله عشقکده خیلی نامی وار.

وله (نظیرۀ صالح چلبی)

Cahanda gərçi ğəm hər mübtəlaya bir bəladandır,	جهانده کرچه غم هر مبتلایه بر بلادندر،
Bəladır mübtəla bana, ğəmi bən mübtəladandır.	بلادر مبتلا باکه غمی بن مبتلادن در.
Gözüm yaşilə ahımdır olan şəftalıya mane,	کوزم یاشیله اهمدر اولن شفتالویه مانع،
O sərvim verməd iyi meyvə bu abu havadandır.	او سروم ورمدوکی میوه بو آب و هوادن (در).
Saçından bu alıb qaçdı,səba yollarda,ey şahım,	صچکدن بو الوپ قاچدی صبا یوللرده ای شاهم،
Başına girbadın saçdığı topraq səbadandır,	بشینه کردبادک صچدوغی طپرق صبادن (در).
Şu kim,mey nuş edər ləkin durukən saqiya hazir,	شو کم می نوش اده لعلک دورر کن ساقیا حاضر،
Qızardığı anın gül kibi hər dəmdə həyadandır..	قزردوغی انک کل کیبی هر دمده حیادن (در).
Çü məxmuram bana meyxanadan lütf et şərab irgür,	چو مخمورم بکا میخانه دن لطف ایت شراب ایر کور،
Sururi şərbəti çün xəstənin darulşəfadandır.	**سروری** شربتی چون خسته نک دارالشفادن (در).

وله

شوقله هر پنبۀ خونین[۱] که داغ اوستنده در،	*Şövqilə hər pənbəyi-xunin ki, dağ üstündədir,*
بکزر اول اودلو فتیله[۲] کم چراغ اوستنده در.	*Bənzər ol odlu fitilə kim, çırağ üstündədir.*
شرحه شرحه سینۀ مجروحم اچره عشق اودی[۳]،	*Şurhə-şurhə sineyi-məcruhun içrə eşq odı,*
شعلۀ شمع منوردر[۴] که یاغ اوستنده در.	*Şöleyi-şəmi-münəvvərdir, ki, yaq üstünddir.*
ای کمان ابرو اوقکده قنلو پیکانک[۵] سنک،	*Ey kaman əbru, oxunda qanlı peykanın sənin,*
غنچۀ رنکینه[۶] بکزر کم بوداغ اوستنده در.	*Ğönçeyi-rənginə bənzər kim, budağ üstündədir.*
شاخ کل کلشنده قدک خذمتیچون دایما،	*Şahi-gül güşəndə qəddin xidmətiçün daima,*
باشده بر کلکون طبق دوتمش اياغ اوستنده در.	*Başda bir gülgün təbəq tutmuş ayağ üstündədir..*
زلف رخسارکدن ایرو[۷] کیجه کندز بلمزم،	*Zülfü ruxsarından arı gecə-gündüz bilməzəm,*
دوستم اول قاره حقیچون که آغ اوستنده در[۸].	*Dostum ol qara haqqıçün ki, ağ üstündədir.*
داغ غمدن قانه در (چشمندکی)[۹]. مردملرین،	*Dağ ğəmindən qanədir çeşmidəki mərdumlərin,*
خال مشک افشان کم اول کل کبی طاغ (اوستنده در)[۱۰].	*Xali-müşkəfşan kim,ol gül kibi dağ üstündədir..*
ای **سروری** زلف قلسه نوله رقص ایدپ سماع[۱۱]،	*Ey Sururi, zülf qılsa nola edib səma,*
چون انک سیرانی[۱۲] دایم اول یکاغ اوستنده در.	*Çün anın seyranı daim ol yanağ üstündədir.*

وله

ای غنچه کل یوزوکه کلن در کلاب اولور[۱۳]،	*Ey ğönç., gül üzünə gülən dər gülab olur,*
آتش کبی یوزوکی[۱۴] کورنجه کل آب اولور.	*Atəş kibi üzüni görüncə gül, ab olur.*
امدکچه لعلوکی نوله وصل استسم مدام،	*Əmdikcə ləlini, nola vəsl istəsəmmudam,*
مست اولجق کشی صنما بی حجاب اولور.	*Məst olıcaq kişi sanma bihicab olur.*
ای فنّ عشقدن بکا مشکل صورن کشی،	*Ey fənni-eşqidən bana müşkil soran kişi,*

---

[۱]. واتیکان نوسخه سی: یار ایچون هر پنبۀ پرخون// س. یار ایچون هر پنبۀ پرخون
[۲]. واتیکان نوسخه سی: اودلو خاک ترنکی در // س. اودلو خاکستر تکیدر
[۳]. واتیکان نوسخه سی: آتش عشقیله یانوب قانه غرق اولن کوکل// س. آتش عشقیله یانوب اوده غرق اولن کوکل
[۴]. واتیکان نوسخه سی: شعله چکمش شمع کریاندر// س. شعله چکمش شمع کریاندر
[۵]. واتیکان نوسخه سی: اوخلرک زخمی ایچون پیکان پرخونک//س. اوخلرک زخمی ایچون پیکان پرخونک
[۶]. س. خندانه
[۷]. سو اوزکه
[۸]. بو بیت کا. نوسخه سینده یوخدور واتیمکان نوسخه سیندن آلینیبدیر
[۹]. س. قانه دوندردی کوزم
[۱۰]. بو بیت کا. نوسخه سینده یوخدور واتیمکان نوسخه سیندن آلینیبدیر
[۱۱]. س. ای سروری شکر ایدوب یوزنه ال سورر مکس
[۱۲]. واتیکان نوسخه سی: کم آنک جان اودی // س. کیم آنک جان اوینماسی اول دور اغ اوستنده در
[۱۳]. پروانه مجموعه سی : ۱۷۷۳ // نظمی مجموعه سی: ۱۷۳٤
[۱٤]. پ. مجموعه سی: روخکی// نظمی مجموعه سی: روخکی

بر حرفی شرح اولنسه انوک بیک کتاب (اولور). *Bir hərfi şərh olunsa anun, bin kitab olur.*
کر شاه اولورسه عاشق اولن یاره دُردَنی، *Gər şah olursa aşiq olanyara dərdini,*
دلبر اکر کدا اوله عالی جناب اولور. *Dəlbəra əgər gida olaali-cənab olur.*
خاک اول یولنده شمدی ارش پای بوسنه، *Xak ol yolunda, şimdi irirş paybusuna,*
چونکم **سروری** صوک اوجی جسمک تُرآب اولور. *Çünkim, Sururi sonucı çismin turab olur.*

وله

کچ مجازی واردن ای دل حقیقی واری کور، *Keç məcazi vardan, ey dil həqiqi varı gör,*
کلبرو کتمه کرو تکری یولینه واری کور. *Gəlbəri, getmə geri, tanrı yoluna varı gör.*
پسته وش اولغل دهان بسته اولوالالباب ایسک، *Püstəvəş olğıl, dəhan bəstə ululbab isən,*
عین عبرتله نظر ایله اولوالابصاری کور. *Eyni-inrətlə nəzər eylə, ululəbsari gör.*
اکله عالمدن فنا اتمه رجا اندن بقا، *Anla aləmdən ,fəna etmə rica, andan bəqa,*
صو کبی هر سویه اقمه جنبش انهاری کور. *Üu kibi hər suya axma, cünbeşi ənharı gör.*
حلقهٔ ذکر ایچره عذر اتمه دونر باشم دیو، *Həlqəyi-zikr içrə üzr etmə, dönər başım deyü,*
نیجه سرکردان اولور بو کنبد دواری کور. *Necə sərgərdan olur, bu günbədi-dəvarı gör..*
قدره ایرمز دولمینجه بر کشینک بغری قان، *Qədrə irməz , dolmayınca bir kişinin bağrı qan,*
انوکیچون بولدی قیمت نافهٔ تاتاری کور. *Anunüçün buldı qiymət, naqeyi-Tatarı gör.*
دار دنیایی شوکم دلدار ایده دل دار ایدر، *Darı-dünyayı şu kim, dildar edə, dil dar edər,*
قو بو فانی بیتی ای دل وآر او باقی داری (کور). *Qo bu bani beyti, ey dil, var o baqi darı gör.*
رحمت حقدن **سروری** ایلمه قطع امیذ، *Rəhməti-həqqdən Sururi eyləmə qəti-ümid,*
بقمه جرمک چوقلغینه دورمه استغفاری (کور). *Baxma cürmün çoxluğuna, durma istiğfarı gör..*

وله

عادتی دلبرک جفامی اولور، *Adəti dilbərin cəfamı olur,*
صفتی عاشقک بلامی اولور. *Sifəti aşiqin bəlamı olur.*
مصطفی لر کوزلمی اولور هپ، *Mütəfalar gözəlmi olur həp,*
هر کوزل یوخسه مصطفی می اولور. *Hər gözəl yoxsa Müstəfamı olur.*
یاری بر اوپمکه بها دو جهان، *Yarı bir öpməyə bəha du cahan,*
انی قوچماغه هیچ بها می اولور. *Anı quşmağa heç bəhamı olur.*
قد و بالاسی بیکی اول سروک، *Qəddu balası biki ol sərvin,*

طغری دی طوبی منتهامی اولور.	*Doğrudı tuba müntəhamı olur.*
می و محبوبسز کچن دمده،	*Meyu məhbubsız keçən dəmdə,*
ای **سروری** عجب صفا می اولور.	*Ey Sururi, əcəb səfamı olur.*

وله

دولدرپ صون ساقیا جامی چو کل دورانیدر[۱]،	*Doldurub sun saqiya camı, çü gül dövranıdır,*
عیش و عشرت ایده لم بردم که دنیا فانیدر.	*Eyşu işrət edəlim bir dəm ki, dünya fanidir.*
ظلمتندن خانه نک چق نوش قل آب حیات[۲]،	*Zülmətindən xanənin çox nuş qıl abi-həyat,*
سبزه خضر اولدی می انک چشمهٔ حیوانیدر[۳].	*Səbzə Xızr oldı mey anun çeşmeyi-heyvanıdır.*
رنکنه دل ورمه ای بلبل جهان کلزارنک[۴]،	*Rənginə dil verme, ey bülbül Cahan gülzarın,*
هر کلی بر قیصر و جمشید و دارا قانی در.	*Hər güli bir Qeysəru Cəmşidu Dara qanıdır.*
ای کوکل مرات جام جمده عالم صورتن،	*Ey könül, mirati-cami-Cəmdə aləm surətin,*
جان کوزیله کوزله کم[۵] آیینهٔ روحانیدر.	*Can gözilə gözlə kim, ayineyi-ruhanidir.*
ای **سروری** کچمه می دن کوزلیوپ اندازهٔ[۶]،	*Üy Sururi keçmə meydən, gözləyib əndazəyi,*
هر که می دن کم کچه[۷] ایچدوکی بغری قانیدر.	*Hərki,meydən kəm keçə içdigi bağrı qanıdır.*

وله

بلبل دل بر کلک آشفته و نالانیدر[۸]،	*Bülbüli dil bir gülün aşüfət vu nalanıdır,*
کلستان حسنک اول غنچه کل خندانیدر.	*Gülüstani-hüsnün ol ğönçə gül xəndanıdır.*
کون یوزی شوقیله کوین دور ادرسم طکمی کم،	*Gün üzi şövqilə kuyin dövr edərsəm, tənmi kəm,*
اول مه نامهربانک چرخ سرکردانیدر.	*Ol məhi-namehribanın çərx sərgərdanıdır.*
مرده اولان عاشق بی دلله جانلر ویرر،	*Mürdə olan aşiqi-bidillərə canlar verir,*
طکمی دیرسم اول لبی شیرینه آدم جانیدر.	*Tənmi dirsəm, ol ləbi-şirinə adəm canıdır..*
بو بهارستان عالمده کلستان وردی در،	*Bu baharistani aləmdə gülüstan vərdiri.*

---

[۱]. نظمی مجموعه سی: ۱۰۲۹// س. نوسخه سی: ساقیا جام مصفا صونکه کل دورانیدر
[۲]. س. ظلمتند جیفه جهانک کیم یشل خلعت کیوب
[۳]. نظمی مجموعه سی: سبزه خط اولدی می آنونک چشمه حیوانیدر
[۴]. س. رنکنه الدانمه عالم کلشنیک کیم آنک
[۵]. س. کیم اول
[۶]. س. کیم بو فانی دنیه دن
[۷]. س. کیمکه میدن کچسه نوش
[۸]. پروانه مجموعه سی :۲۷۳۷ // نظمی مجموعه سی: ۱۰۳۰

سرودر قدی اوزی لطف و وفا بستانیدر.[۱] *Sərvdir qəddi, özü lütfü vəfa bostanıdır.*
شبنم ایله پر اولن نرکس کبی هر بر چچک، *Şəbnəm ilə por olan nərgis kibi hər bir çiçək,*
حسرت قدکله باغک دیدهٔ کریانیدر. *Həsrəti-qəddinlə bağın dideyi-giryanıdır.*
عقلمی السه عجبمی اول ملک صورت بنم، *Əqlimi alsa əcəbmi ol mələk surət bənim,*
ادمی بیهوش قلمق چون پریلر شانیدر.[۲] *Adəmi bimar qılmaq çün perilər şanıdır.*
بر مفرح لب کورپ کچدی **سروری** کندودن، *Bir müfərrəh ləb görüb, keçdi Sururi kəndüdən,*
کرچکم اسرار عشقک اسکیدن حیرانیدر. *Gərçi kim, əsrari-eşqin əskidən heyranıdır.*

وله

دانهٔ خالک که دل جمعیتینِ طاغی در[۳]، *Daneyi-xalın ki, dil cəmiyyətinin dağıdır,*
کاه چشمم مردمی در کاه بغرم دآغی در. *Gah çeşmim mərdumidir, gah bağrım dağıdır.*
دور رخسارکده امسون لعلکی عاشقلرک[۴]، *Dövri-ruxsarında əmsin ləlini aşiqlərin,*
موسم کلدر بو دم چون نوش باده چاغی در[۵]. *Mövsimi güldür bu dəm, çün nuş badə çağıdır..*
کاکلک کم پرخم اولمش هر قلی بر بندر، *Kakilin kim, purxəm olmuş, hər qılı bir bənddir,*
عارضک باغنده دل بلبللرینک باغی در. *Arizin bağında dil bülbüllərinin bağıdır.*
بر توتوندر کرپکم کیم آتش دلدن مدام، *Bir tutundur kirpigim kim, atəşi-dildən mudam,*
یاندیروب ظاهر قیلن آنی کوزمک یاغیدر.[۶] *Yandırıb zahurnqılan anı görməkyağıdır.*
شعلهٔ اهم عجبمی روشن اتسه عالمی، *Şöleyi-ahım əcəbmi rövçən etsə aləmi,*
یاغی اول شمعک کوزم نوری یورکم یاغی (در)[۷]. *Yağı ol şəmin gözüm nuri, ürəyim yağıdır.*
چشم کریانمده عکس رویی اول کلچهرنک، *Çeşmi-giryanımda əksi-ruyi ol gülçehrənin,*
ای **سروری** صنکه صو اوستنده کل یپراغی (در). *Ey Sururi, sankı su üstündə gül yaprağıdır.*

وله

اشکم که در کبی صدف چشم ترده در، *Əşkim ki, durr kibib sədəfi-çeşmi-tərdədir,*
مقبول اولرسه حضرت شاها نظرده در. *Məqbu olursa həzrəti-şaha, nəzərdədir.*

---

۱. پروانه مجموعه سی : بو بیت یوخدور
۲. پروانه مجموعه سی : بو بیت یوخدور
۳. پروانه مجموعه سی : ۱۸۷۳ // نظمی مجموعه سی: ۱۰۰۹// س. نوسخه سی ص. ۱۵
۴. س. ای شوخ کیم
۵. پ. مجموعه سی: بو دم چون باده نک چاق چاغیدر//س: بو دمده باده ایچمک چاغیدر
۶. س. بو بیت س. نوسخه سیندن آلینبدیر.// باشقا نوسخه لرده بو بیت یودور
۷. س. نوسخه سینده بو بیت یوخدور.

بن منتظر دررکن او جانم کلور کچر،	*Bən müntəzir dururkən o canım gəlir-keçər,*
عمرم در اولکه دورمیوپ ای دل کذرده در.	*Ömrümdür ol ki, durmayıb, ey dil güzərdədir.*
بقمز یوزم صروسنه و کوزم آغنه،	*Baxmaz üzüm sarısına vu gözüm ağına,*
خاصیت ای کوکل واریسه سیم و زرده در.	*Xaiyyət , ey gül , var isə, simu zərdədir.*
پرسوز سینه اوزره اولان داغ جابجا،	*Pursuz sinə üçrə olan dağ ca bəca,*
آیینه در که یریر ایاشه سپرده در.	*Ayinədir ki, yer-yer ayaşa sipurdədir.*
خط کلدی دییو خاطروکه کلمسون غبار،	*Xətt gəldi deyü, xatirinə gəlməsin ğubar,*
جاهل کوزینه عارف اول ای دوست پرده در.	*Cahil gözünə arif ol, ey dost pərdədir.*
شکر ایله ای کوکل که دکل برقرار دور،	*Şükr eylə, ey könül ki, dəgil bərqərar dövr,*
جور و جفاده مهر و وفا وش کیمرده در.	*Cövru cəfada, mehru vəfa vəş kimərdədir.*
که دلده کاه کوزده درر ای **سروری** یار،	*Gah dildə, gah gözdə durur , ey Sururi yar,*
خضر نبی کبی که کهی بحر و برده در.	*Xızr nəbi kibi ki, gəhi bəgru bərdədir.*

وله

سرور خوباندر باللـه ای دل[1] شهسوار[2]،	*Sərvəri xubandır billah , ey dil, şəhsəvar,*
کم سمند حسنه اولمشدر بکون اول شه سوار.	*Kim, səməndi hüsnə olmuşdur bugün ol şəh səvar.*
خط و رخساری لب و زلف و عذارن[3] دیر کورن،	*Xəttu ruxsarı ləbu zülfu üzarındır görən,*
سبزه و صبح و شراب و مشک و کلبرک و بهار[4].	*Səbzə vu sübhu şərabu müşku gülbərgu bahar.*
کورلیدن حسنکی[5] ای یوسف ثانی سنک،	*Görəlidən hüsnüni, ey Yusifi sani sənin,*
حسنکه ثانی اولوپ ال قلدرر شاخ چنار[6].	*Hüsnünə sani olub, əl qaldırır şaxi-çinar.*
ذرّه دکلو قالمدی یوزی شها مهرولرک،	*Zərrə dənli qalmadı üzi şəha məhruların,*
طلعت خوبک کنش کیبی اوللدن اشکار.	*Tələti-xubun günəş kibi olaldan aşkar.*
کوزله سلطانم رکابکده **سروری** بنده کی،	*Gözlə sultanım rikabında Sururi bəndəni,*
اولمشیکن نازله حسن اتتنه چابک سوار.	*Olmuş ikən naz ilə hün aatına çabuk səvar.*

---

[1]. پ. مجموعه سی: سرور خوبان عالمدر که ادی // نظمی مجموعه سی: سرور خوبان عالمدر که ادی
[2]. پروانه مجموعه سی : ۲۰۵٦ // نظمی مجموعه سی: ۹۲۳
[3]. پ. مجموعه سی: زلف ایله چشموک
[4]. پ. مجموعه سی: مشک و آهوی تاتار// نظمی مجموعه سی: مشک و آهوی تاتار
[5]. نظمی مجموعه سی: قدکی
[6]. پ. مجموعه سی: سرو و چنار

وله

بهار ایرشدی دلا عیش و عشرتک دمدر،
Bahar irişdi dila, eyşu işrət dəmidir,

بو دم نکاری کناره کتورمه موسیمی در.
Bu dəm nigari kənara götürmə mövsimidir..

شراب لعلنی ام ای کوکل که دردە درام،
Şərabi-ləlini əm, ey köül ki, dərdədir əm,

طبیب ویردوکی شربت نذرنک امی در.
Təbib verdiyi şərbət nəzrinin əmidir.

رقیبک ایوسی بلدر اولانی در ای دوست،
Rəqibin iyüsi bildir olanıdır, ey dost,

بو ییله قالنی حقّه یرامین کمی در.
Bu ilə qalanı hoqqa yaramın kimidir.

دورش وصاله دلا اتمه عمرکی ضایع،
Duruş visalə dila, etmə ömrüni zaye,

که عمره صایلن انجق وصال عالمی در.
Ki, ömrə sayılan ancaq visal aləmidir.

سروری بر کوزله تازه عاشق اولمشدر،
Sururi bir gözlə tazə aşiq olmuşdur,

صورنلره دیه سن ای صبا ادی ممی در.
Soranlara deyəsən, ey səba, adı Məmidir.

وله

هرکم می ایله بولمسه قوه زبون کچر،
Hər kim mey ilə bulmasa qüvvət, zəbun keçər,

خوشدر او کم ایچر قدح لاله کون کچر.
Xoşdur o kim, içər qədəhi- laləgun keçər.

فوت اتمه فرصتی ارش اعلی مقامه کم،
Fovt etmə fürsəti, iriş əla məqama kim,

دورمز چو باد نیجه بو دنیای دون کچر.
Durmaz çü bad, necə bu dünyayı dün keçər.

اتمه غرور شاه جهانم بوکون دیو،
Etmə ğurur, şahi-cahanəm bugün deyü,

دوران ایچنده نیچه بنوک کیبی کون کچر.
Dövran içində neçə bunun kibi gün keçər.

کوسترمه زاهدا بزه تزویر ایدپ ریا،
Göstərmə zahida bizə təzvir , edib riya,

صنمه که عارف اولنه مکر و فسون کچر.
Sanma ki, arif olana məkru fusun keçər.

اهل جنون اولانه کچرمش چو زلف دوست،
Əhli-cunun olana keçərmiş çü zülfi-dost,

انوکچون **سروریده** اهل جنون کچر.
Anun üçün Sururi də əhli-cunun keçər.

وله (نظیرهٔ ذانی)

جانا چون اول دهان و میان بی بهانه در،
Cana çü ol dəhanu miyan bibəhanədir,

قوچماغه بونی اوپمکه انی بها نه در.
Quçmağa bunı, öpməyə anı bəha nədir?

چون غیره تیر اته طوقنه بر اوجی بکا،
Çü ğeyrə tir ata, toxuna bir ucı bana,

تیر جفایه کوکلم انوکچون نشانه در.
Tiri-cəfaya könlüm anunçün nişanədir.

سوز اورتنکدرر بکه انجنمه یوق یره،
Söz ürtəndirir buna incinmə yox yerə,

دیرسم طمع کوزلده دهان و میانه در.
Dirsəm təmə gözəldə dəhanu miyaədir.

مجنون کدپ یبانلره زندن اچرسه سوز،
Məcnun gedib yabanlara, zəndən açırsa söz,

اولمز عجب دلو سوزی ای دل یبانه در.
Olmaz əcəb, dəlisözi , ey dil yabanadır.

سورر محله دن شونی کم خاله میل ایده،
Sürər məhəllədən şunı kim, xala mey edə,

جنتدن ادمی چقرن چونکه دانه در[1].
Cənnətdən adəmi çıxaran çünki danədir.

دورانن غرّه اولمه کلسه ای پادشاه حسن،
Dövranın ğərə olma , gəlsə ey padişahi-hüsn,

قلمز قرار چونکه بو دورِ زمانه در.
Qılmaz qərar, çünki bo dövri-zəmanədir.

اغیاره دیشلدر لبنی جانم آجی در،
Əğyara dişlədir ləbini, canım acıdır,

جسمه دکل جفاسی **سروری** روانه در.
Cismə dəgil cəfası, Sururi rəvanədir.

وله (نظیرۀ دیکر)

جانانه کوینه تن و جان کم روانه در،
Canana kuyinə tənu can kim, rəvanədir,

جان ویرمسونمی انده تن ای دل روانه در.
Can verməsinmi anda tən, ey dil rəva nədir?

جان ویردوکم محلک ایچنده چوغ ایش دکل،
Can verdiyim məhəllin içində çox iş dəgil,

کویکده قالمغه بو همان بر بهانه در.
Kuyində qalmağa bu həm bir bəhanədir.

اول لعل لب فراقنه دردیشی یادنه،
Ol ləli-ləbin fəraqınadır dişi yadına,

اولدی کوزم عقیق و یشم دانه دانه در.
Oldı gözüm əqiqu yəşmi danə-danədir.

دیوانه در کمیسی کمی مبتلا یتور،
Divanədir kimisi, kimi mübtəla yatıe,

کویا که کویی عاشقه بیمارخانه در.
Guya ki, kuti qşiaə bimarxanədi.

جسممده داغلر او کمان قاشلو یارنک،
Çismimdə dağlar o kaman qaşlı yarın,

یتر ینه طبله اولمغه یر یر نشاندر.
Tirinə yinə təblə olmağa yer-yer nişanədir.

هر دم نیازمز نوله اولورسه کویکه،
Hər dəm niyamız nola olursa kuyinə,

یر اهلنک دعاسی شها اسمانه در.
Yer əhlinin duası, şəha asimanədir.

اول روی اتشین ایله زلف سیاه ایچون،
Ol ruyi-atəşin ilə, zülfi-siyah üçün,

شغل **سروری** سورۀ نور و دخانه در.
Şuğli Sururi sureyi-Nuru dəxanədir.

وله

کل اوزره تا پریشان ایده سن ای سرو سنبل لر،
Gül üzrə ta pərişan edəsən, ey sərv sünbüllər,

---

[1]. بو غزلین نوبتی ایکی بیتی سونرادان حاشیه ده علاوه اولونوبدور. بو دا گوستریر کی، آلیازما شاعیریندیر.

Olurlar ğönçələr dəm bəstə,çak edər yaxa güllər. اولورلر غنچه لر دم بسته چاک ایدر یقه کل لر.
Əcəbmi aşiqin səbru-qərarı olmasa bir dəm, عجبمی عاشقک صبر و قراری اولمسه بر دم،
Həmişə xalu ruxsarın atəş üzrə filfillər.. همیشه خال و رخسارک قور اتش اوزره فلفل لر.
Bozuldı rövnəqi-hüsnün ,yaxıldı mülki-dil andan, بوزلدی رونق حسنک یقلدی ملک دل اندن،
Xəttin irişəli uşşaq geymişdir qara çullar. خطک ایریشلی عشاق کیمش در قره چُل لر.
Odur aşiq ki, pərvanə kibi verə gülə canın, اودر عاشق که پروانه کبی ویره کله جانن،
Quru ğövğa edər, ötə durub gülşəndə bülbüllər.. قورو غوغا ایدر اوته دورپ کلشنده بلبل لر.
Səbil eylər gözi yaşı ilə sana mərdumi-çeşmin, سبیل ایلر کوزی یاشیله ساکه مردم چشمن،
Sururi, xərc edər cana yoluna aqçalar-pullar. **سروری** خرج ایدر جانا یولوکه اقچ لر پوللر.

وله

Sarardı hicr ilə bənizim ana, gər bənzəyə bu zər, صردی هجرله بکزم اکا کر بکزیه بو زر،
Varib bazara dil sərrafi-eşqə bu zəri bu zər. وارپ بازاره دل صراف عشقه بو زری بوزر.
Əcəbmidir həmail dibər ilə dərbər olursa, عجبمیدر حمائل دلبر ایله دربر اولورسه،
Kim, ol necə mücrrəb nüsxəyi-etmidurur əzbər. کم اول نیجه مجرب نسخهٔ اتمشدرر ازبر.
Şəkərdən dadlıdır dirlər zəbanın,deyü çün sordum, شکردن طتلودر دیرلر زبانک دیو چون صوردم،
Bənim ağzıma bal çalmaz,xəbər verməz dilin çeynər.. بنم اغزومه بال چلمز خبر ویرمز دلن چینر.
Xiyalı-xalın uçar məgəs vəş iki gözümdə, خیال خالنک اوچر مکس وش ایکی کوزمده،
Şəbi-hicr anda uyxu anunüçün gözlərimdə uçar. شب هجر انده اویخو اوکیچون کوزلرمده اوچر.
Ləb istərsəm sonar kibi olub çün ağzın oynadər, لب استرسم صونر کیبی اولوب چون اغزن اوینادر،
Bəni qım-qım edib canım, bədəndə üzrəgim oynar. بنم قیم قیم ادپ جانم بدنده یورکم اوینر.
Dilər vəsli qumaşından Sururi edənə camə, دیلر وصلی قماشندن **سروری** ایدنه جامه،
Nə çarə parəsız olmaz, əgərçi çox dönər, ölçər. نه چاره پاره سز اولمز اکرچه چوق دوکر اولچر.

وله

Gözümdə nəqşi-ruxun, ey pəri müsəvvərdir, کوزمده نقش رخک ای پری مصوردر،
Dilimdə vəsfi-ləbin şükri çükərrərdir. دلمده وصف لبک شکر مکرردر .
Bənayi-eşq anunüçn xiləl pəzir olmaz, بنای عشق انوکیچون خلل پذیر اولمز،
Ki, xaki-əjli dil ixlas ilə müxəmmərdir. که خاک اهل دل اخلاصله مخمردر.
Əcəbmi məclisi-eşq olsa gər müəttəru xub, عجبمی مجلس عشق اولسه کر معطروخوب،

Buxuri buyi-ciyər, daği simə mücəmmərdir.	بخوری بوی جکر داغ سینه مجمردر.
Cəlali-surətini canına libas etməz,	جلال صورتنی جاننه لباس اتمز،
Şu dil ki, ruzi-əzəldə camala məzhərdir.	شو دل که روز ازلده جماله مظهردر.
Bəzirəti-nəzəri olmaya nəf etməz,	بصرتی نظری اولمیانه نفع اتمز،
Sururi, xaki-dəri-dost özgə cövhərdir.	**سروری** خاک در دوست اوزکه جوهردر.

وله

Günəş üzündən əvvəl mahın dəhanın kim ki, vəsf eylər,	کنش یوزندن اول ماهک دهانن کمکه وصف ایلر،
Kəmahu şərhini qılmaz,günəşdən zərrəsin söylər.	کماهی شرحنی قلمز کنشدن ذره سن سویلر.
Əcəbmi naləvu ahım bənim təblu əlm olsa,	عجبمی ناله و اهم بنم طبل و علم اولسه،
Ki, cümlə ağalar , bəylər bənim ol şahımı bəklər.	که جمله اغالر بکلر بنم اول شاهمی بکلر.
Sədayi-nay şadidən dəgildir məclis içində,	صدای نای شادیدن دکلدر مجلس ایچنده،
Qədəh yarın dəhanın öpdüyün gördi, ana inlər.	قدح یارک دهانن اوپدوکن کوردی اکا ایکلر.
Qaçan kim, varasan kuyinə, əqli beylə uydurma,	قچنکم واره سن کویینه عقلی بیله اویدر مه،
Hərimi-kuyi yar içində , ey dil əcnəbi neylər.	حریم کوی یار ایچنده ای دل اجنبی نیلر.
Sururi sana söz kar etməgini bili, amma,	**سروری** ساکه سوز کار اتمدوکینی بلور اما،
Qəzəldir , şərh edər halın, anınla könlüni anlar.	غزل دیر شرح ایدر حالن انوکله کوکلنی اکلر.

وله

Ləbi-şirininə aşiqlərin verir ikən dillər,	لب شیرینکه عاشقلرک ویرر ایکن دللر،
Söyərsən tatlı-tatlı , anlara verib acı dillər.	سوکرسن طاتلو طاتلو انلره ویرب اجی دللر.
Bilinməz çün vucudi, ağzının bir busə alınmaz,	بلنمز چون وجودی اغزکک بر بوسه آلنمز،
Nola, bağlarsa aşiqlər ədəm mülkinə məhmillər.	نوله بغلرسه عاشقلر عدم ملکینه محمل لر.
Rəqibi-div sirətdən dilə olmaz idi qorxu,	رقیب دیو سیرتدن دله اولمز ایدی قورخو،
Əyər boynumda olsa qolların cana həmaillər.	اکر بوینمده اولسه قوللرک جانا حمایل لر.
Əcəbmidir gözüm yaşı axarsa payına qarşı,	عجبمی در کوزم یاشی اقرسه پایکه قارشو،
Şəha, səfi-nəalə mail olur çünki, saillər.	شها صفّ نعاله مایل اولور چونکه سائل لر.
Sururi, yarın ağzına baxıb, naqis demə zinhar,	**سروری** یارک اغزینه بقوب ناقص دیمه زنهار،
Nəzər nüqsani-qeyrə eyləməzlər, çünki, kamillər.	نظر نقصان غیره ایلمزلر چونکه کامل لر.

وله

Fəryad ilə uşşaq çü gülzara gəlirlər,	فریادله عشاق چو کلزاره کلورلر ،
Rəhm eyləyibən bülbülü gülzara gəlirlər.	رحم ایلیوبن بلبل و کل زاره کلورلر.
Şayəd ki ala, qulı olalım , deyü neçə hürr,	شاید که الا قولی اولم دییو نچه حر،
Datdırmaq üçün kəndüyi , bazara gəlirlər.	صاتدرمغ ایچون کندویی بازار کلورلر.
İncitmək ilə tərk edə cananının, deyü,	انجتمک ایله ترک ایده جانانِنی دییو،
Əğyar bənim canımıa azara gəlirlər.	اغیار بنم جانمه آزاره کلورلر.
Bizar olanın zar ilə ruzini gözəllər,	بی زار اولنک زارله روزینی کوزللر،
Guş eyləməyib, zəcr ilə bizara gəlirlər.	کوش ایلمیوپ زجرله بیزاره کلورلر.
Tas fələk içində Sururi olalı zar,	طاس فلک ایچنده **سروری** اوللی زار،
Baziçə üçüm hər gözəl ol zara gəlirlər.	بازیچه ایچون هر کوزل اول زاره کلورلر.

وله

Kəndü canıüçün könül sorub ləbi-canan arar,	کندو جانیچون کوکل صورب لب جانان ارر،
Neyləsin biçarə, miskin dərdinə dərman arar.	نیلسون بیچاره مسکین دردنه درمان ارر.
Dilbər ardınca gedən dil şol sipahi kibidir,	دلبر اردنجه کدن دل شول سپاهی کیبی در،
Kim,sona qalıb,səfərdən səy edib sultan arar..	کم صوکه قالوپ سفردن سعی ادپ سلطان ارر.
Əhli-hirfətdən olub, yar ilə bazar etməyə,	اهل حرفتدن اولوپ یاریله بازار اتمکه،
Xaceyi-dil çarsuyi-yarda dukan arar.	خوجۀ دل چارسوی یارده دکان ارر.
Ğəm yeməz tənha könül, əğyarı istər netə kim,	غم یمز تنها کوکل اغیاری استر نیته کم،
Ətməyin tənha yeməz, əhli-kərəm mehman arar.	اتمکین تنها یمز اهل کرم مهمان ارر.
Gəl Sururi çün olur erkək qoyun qurban üçün,	کل **سروری** چون اولور ارکک قوین قربان ایچون،
Həzrəti-Əyuba gəlmiş dilbərin qurban üçün.	حضرت ایوبه کلمش دلبرک قربان ارر.

وله

Çeşmi-purxun gözləmiş bir qeyri-yar,	چشم پرخون کوزلمش بر غیری یار،
Şərn edib, andan qəzardı, ey nigar.	شرم ایدپ اندن قزردی ای نکار.
Daneyi-əşkimlə çeşmim xanəsi,	دانۀ اشکمله چشمم خانه سی،
Nəzmi-durrilə oldı beyti-abidar.	نظم درله اولدی بیت آبدار.
Əksi-gülgüni ruxi-dildardır,	عکس کلکون رخ دلداردر،

صنمکوز بو کوزلرومک قانی وار.	*Sanmanız bu gözlərimin qanı var.*
باغلدب سد بورمه دیده کوزم،	*Bağladı sədd bürmə didə-gözüm,*
تا خیالک چقمیه ای کلعذار.	*Ta, xiyalın çıxmaya, ey gül üzar.*
قان کورینر بو **سروری** چشمنه،	*Qan görünür bu Sururi çeşminə,*
هر قچن قان اغلدرسه اکه یار.	*Hər qaçan qan ağladırsa ana yar.*

وله

ای دریغا عشقمی اول لعل جانان ارتورر،	*Ey dəriğa, eşqimi ol ləli-canan artırır,*
بر عجب حال انجه بو کم دردی درمان ارتورر.	*Bir əcəb hal anca bu kim, dərdi dərman artırır.*
یوکرک ات چون ارتورر ای شاه کندو ارپه سن،	*Yükrək at çün artırır, ey şah kəndi arpasın,*
سعی ادن یوفقه لبکدن اغزنه نان ارتورر.	*Səy edən, yufqa ləbindən ağzına nan artırır.*
عمر اوزونلوغن دیلرسک قل وفا عشاقکه،	*Ömr uzunluğun dilərsən, qıl vəfa uşşaqına,*
هم بلایی دفع ایدر هم عمری احسان ارتورر.	*Həm bəlayi dəf edər, həm ömri ehsan artırır.*
قولکم لعلکدن ارتور بوسه احسانن شها،	*Qulunam ləlindən artır busə ehsanın, şəha,*
دیرلکینی قوللرینک چونکه سلطان ارتورر.	*Dirliyini qullarının çünki sultan artırır.*
صرف ایدر اشکن **سروری** تا دوته کویکده جا،	*Sərf edər əşkin Sururi ta tuta kuyində ca,*
خوجه در بر چارسوده صانکه دکان ارتورر.	*Xacədir, bir çarsuda sankı dukan artırır.*

وله

کل یوزن[1] اول غنچه نک کوردی بایلدی لاله لر[2]،	*Gül üzün ol ğönçənin gördi, bayıldı lalələr,*
شیشۀ افلاکدن صو سپسه طکمی ژاله لر.	*Şişeyi-əflakdan su səpsə tənmi lalələr.*
تاب رخسارکدن ای کل تب ارشدی غنچه یه،	*Tabi-ruxsarından, ey gül təb irişdi ğönçəyə,*
کم چقردی ژاله لردن لبلری تبخاله لر[3].	*Kim, çıxardı jalələrdən ləbləri təbxalələr.*
ویردی بر کیفیتی میکون لبک بن مسته کم،	*Verdi bu keyfiyyəti meygün ləbin bən məstə kim,*
می پرست اولدی کورلدن زاهد صد ساله لر.	*Mey pərəst oldı , görüldən zahidi-səd salələr.*
کل قبول ایت دعوتی وار باغه عیش ایله مدام[4]،	*Gəl qəbul et dəvəti, var bağa eyş eylə mudam,*

---

١. پ. مجموعه سی: کون یوزک
٢. پروانه مجموعه سی : ١٦٢٤ // نظمی مجموعه سی: ١١٧٨
٣. پ. مجموعه سی: بو بیت یوخدور
٤. پ. مجموعه سی: عیش و نوش ایت

هر چنارک شاخی ای دل چون سکا ال صاله لر. *Hər çinarın şaxi,ey dil çün sana əl salalar.*
اول نکار سرخ رو زرد ایدجک شکلم بنم، *Ol nigari-surx ru zərd edəcək şəklim bənim,*
ای **سروری** اوزیکی عشق اهل بزدن آله لر. *Ey Sururi, özüni eşq əhli bizdən alalar.*

وله

زآهدا ایچ دیمه می مردار و قلبم آری در[1]، *Zahida iç,demə mey murdaru qəlbim arıdır,*
غل و غشدن یور بو قلبی خالص ایلر آری در. *Qəlu qəşdən yur bu qılbi, xalis eylər, arıdır.*
زلف و خالی ساکه مسکین لندوکی هپ حیله در، *Zülfü xalı sana miskinləndiyi həp hilədir,*
کزلو صوقلر بریسی مار و بیری آری در. *Gizli soxlar birisi maru biri arıdır.*
جان ویرپ بازار غمده المغیچون بوسه سن، *Can verib bazari-ğəmdə almaq üçün busəsin,*
دکمه کمسه کلمز اورتایه بو جان بازاریدر. *Dəgmə kimsə gəlməz ortaya, bu can bazarıdır.*
عاشقه اولان قرین اولور چو عشقه مبتلا، *Aşiqə olan qərin, olur çü eşqə mübtəla,*
شویله بکزر بر مرضدر عشق اما ساری در. *Şöylə bənzər bir mərəzdir eşq, ama sarıdır.*
صنمه ای خوجه **سروری** اوله بیکار و لوند، *Sanma, ey xacə, Sururi ola bikaru ləvənd,*
چونکه هر یرده کتاب عشق انک افکاریدر. *Çünki, hər yerdə kitabi-eşq anın əfkarıdır.*

وله

دل خرابن صحبته بنیاد ایدپ ساقی یپر، *Dil xərabın söhbətə bünyad edib, saqi yapar,*
فتح ایدپ شادی قپوسن جمله غم بابن یپر. *Fəth edib şadi qapısın, cümlə ğəm babın yapar.*
دود شمعی قاپدی کوز اچدرمیوپ باد صبا، *Dudi-şəmi qapdı, göz açdırmayıb badi-səba,*
رند عالمدر که دفعی سورمۀ کوزدن قپر. *Rindi-aləmdir ki, dəfi sürməyi gözdən qapar.*
می فروشک کوینه ایدک که زاهد کلمسون، *Mey furuşun kuyinə ayıdın ki, zahid gəlməsin,*
کم کورپ میخانه اهلی ذوقینی یولدن صپر. *Kim görüb meyxanə əhli zövqini yoldan sapar.*
هر صنم شکله طپر دییو بکا ویرر طپه، *Hər sənəm şəklə tapa, deyü bana verir tapa,*
زاهد خودبین بونی صورت ایدپ غیره طپر. *Zahidi-xudbin bunı üürət edib, qeyrə tapar.*
ای **سروری** مجلس اهلی کورمسون کوز قپدوغک، *Ey Sururi, məclis əhli görməsin göz qıpdığın,*
شمع وش باشن کسرلر کمکه یاره کوز قپر. *Şəm vəş başın kəsərlər kim ki, yara gös qıpa.*

وله (نظیرۀ نشانی)

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ۹۸۷

کمکه ایرسه روز وصله پای جانانی اوپر،	*Kim ki, irsə ruzi-vəslə payi-cananı öpər,*
نیته کم عید اولسه اللر دست سلطانی اوپر.	*Netə kim, id olsa ellər dəsti-sultanı öpər.*
قالدرپ زلفن یوزن اوپسم تعجب ایلمک،	*Qaldırıb zülfün üzün öpsəm, təəcüb eyləmin,*
مصحف اچن کمسه عادتدر چو قرانی اوپر.	*Müshəf açan kimsə , adətdir çü Quranı öpər.*
خط یاقوتک اوپر اهل قلم تعظیم ایدپ،	*Xətti-yaqutun öpər əhli-qələm, təzim edib,*
کاتب اولنلر کوریجک خط ریحانی اوپر.	*Katib olanlar göricək xətti-reyhanı öpər.*
لقمه لقمه شمعی یر مقراض روشندر قتی،	*Loqma-loqma şəmi yer meqraz rövşəndir qəti,*
بلمین انی صنور شمع شبستانی اوپر.	*Bilməyən anı sanır, şəmi-şəbistanı öpər.*
نیجه قان اغلامسون هر دم صراحی اجیوپ،	*Necə qan ağlamasın hər dəm surahi acıyıb,*
ای **سروری** چون قدح اول لعل خندانی اوپر.	*Ey Sururi, çün qqədəh ol ləli-xəndanı öpər..*

وله

واره شو کم بوین بوره اول دلبری صرر،	*Vara şu kim, boyun bura ol dilbəri sarar,*
کرچه که ناز ایدر اکه دلبر بورر صرر.	*Gərçi ki, naz edər ana dilbəri burar, sarar.*
التونه مایل ایمش او سیمین بدن دلا،	*Altuna mail imiş o simin bədən dila,*
سن داخی اکه زار اولوپ زر کبی صرر.	*Sən daxı anan zar olub, zər kibi sarar.*
یولکده خاک اولدغمک نفعی بو که بن،	*Yolunda xak olduğumun nəfi bu ki, bən,*
کیرم رقیب چشمنه ایدم اکه ضرر.	*Girəm rəqib çeşminə, edəm ana zərər.*
ایدر سپر کورن اکا اوخ دییو سینه سن،	*Edər sipər görən ana ox deyü sinəsin,*
اول قاشی یا چو بر یکا مژکاندن اوق سپر.	*Ol qaşı ya çü bir yana müjganından ox səpər.*
بقدقجه روی زردمه غمکین اولور نکار،	*Baxdığca ruyi-zərdimə ğəmgin olur nigar,*
ویرر فرح **سروری** اکرچه زره نظر.	*Verir fərəh Sururiəgərçi zərə nəzər.*

وله (نظیرۀ نشانی)

بندله قلدی دلی اول کاکل پرخم اسیر،	*Bənd ilə qıldı dili ol kakili purxəm əsir,*
قاتی دشواریمش اولمق کافره آدم اسیر.	*Qatı dişvar imiş olmaq kafirə adəm əsir.*
زلف کافر کیشی طوتب دللری قوللنمسون،	*Zülfi-kafər kişiyi tutub, dilləri qullanmasın,*
کافر چونکم یساغ اتدی شه عالم اسیر.	*Kafərə çüm kim, yasaq etdi şəhi-aləm əsir.*
بنددن جانا خلاص ایله دل بیمارمی،	*Bənddən cana xilas eylə dili-bimarımı,*

Şəfqət eylərsən nola həm xəstədir bu, həm əsir. شفقت ایلرسک نولا هم خسته در بو هم اسیر.
Çün rəqib xər dəgildir, xirəni qolbənd et, anı, چون رقیب خر دکلدر خرنی قول بند ایت انی،
Qorxulub, bənd olunur , adətdir, möhkəm əsi. قورقلوب بند اولنور عادتدر محکم اسیر.
Murği-canı kuyuna vardıqca azad eylədim, مرغ جانی کویکه وردقچه آزاد ایلدم،
Çünki varan Kəbəyə, azad edər hər dəm əsir. چونکه وارن کعبیه ازاد ادر هر دم اسیر.
Nola çox olsa düzən-düzən saçında mübtəla, نوله چوغ اولسه دیزن دیزن صچکده مبتلا،
Rum elində çünki zəncir ilə olmaz kim, əsair. روم ایلنده چونکه زنجیریله اولمز کم اسیر.
Bəndi-zülfündə yatarkən bu Sururi, şaddır, بند زلفکده یتورکن بو **سروری** شاددر،
Gərçi kim, olmaz könüldən dilbəra xurrəm əsir. کرچکم اولمز کوکلدن دلبرا خرّم اسیر.

وله

Əvvəl hüsnündə oldum biqərar, اوّل حسنکده اولدم بی قرار،
Kim, cununi tərpədir fəsli-bahar. کم جنونی دپردر فصل بهار.
Sərvin olalıdan sərində aşiyan, سروک اوللدن سرنده اشیان،
Gülüstan içində oldı tacdar. کلستان ایچنده اولدی تاجدار.
Əşkimi çü etdim etdim cüstu cu, اشکمی جو اتدم اتدم جست و جو،
Ta idim ol sərvi-gül ruyə kənar. تا ایدم اول سرو کل روی کنار.
Bağda gördi o sərvi-gül ruxi, باغده کوردی او سرو کل رخی،
Al köksündə qodı, pəst olur çinar. ال کوکسده قودی پست اولور چنار.
Surətin qıldı , Sururi dildə nəqş, صورتک قلدی **سروری** دلده نقش،
Xeyli surət verdi eşqə, ey nigar. خیلی صورت ویردی عشقه ای نکار.

وله

Seylə verən rəxtu bəxtim arizi-dildardır, سیله ویرن رخت و بختم عارض دلداردر،
Oda vuran varımı, ol atəşi-ruxsardır. اوده اورن وارمی اول آتش رخساردر.
İki üzlülər yarar şidim güli-rənalara, ایکی یوزلولر یارر شمدی کل رعنالره،
Anın üçün surətə dinar yara yarrdır. انوکیچون صورتا دینار یاره یاردر.
Nola çismim lərzə tutsa, həm zəmini zəlzələ, نوله جسمم لرزه دوتسه هم زمینی زلزله،
Çünki təbdən titrədir, ol canım bənim bimardır. چونکه تبدن دترر اول جانم بنم بیماردر.
Zərd olubdur zər sifət çün surətim, ey simtən, زرد اولپدر زر صفت چون صورتم ای سیم تن،

Meyl edərsən surətə, mənidə vəchi vardır. میل ادرسک صورتا معنیده وجهی واردر.
Ardan ari ol, istərsən , Sururi vəsli-yar, عاردن عاری اول استرسک **سروری** وصل یار،
Aşiqi məəhrum edən çün namu nəngu ardır. عاشقی محروم ایدن چون نام و ننک و عاردر.

وله

Həsrətindən lalə kibi qara bağrım yaşlıdır, حسرتکدن لاله کیبی قاره بغرم یاشلی در،
Bəhri-əşkim Nuh tufanına nisbət yaşlıdır. بحر اشکم نوح طوفانینه نسبت یاشلی در.
Satmasın məsturlık sərvin bizə, ey bağiban, صاتمسون مستورلک سروک بزه ای باغبان،
Bir yaşıl xirqə geyər, amma ki, oynar başlıdır. بیر یشل خرقه کیر اما که اوینر باشلی در.
Uğraşır qarşı oxunla canu dil, ey qaşı ya, اوغره شور قرشو اوقکله جان و دل ای قاشی یا،
Durmayəb, ilməz keçər tirin məgər uğrqşlıdır. دورمیوب ایلمز کچر تیرک مکر اوغراشلی در.
Gah gözdə, gah dildə ol əfəndim , gəl bəri, کاه کوزده کاه دلده اول افندم کلبرو،
Xaneyi-çismim mürəttəb evdir, içli daşlıdır. خانۀ جسمم مرتب اودر ایچلی طاشلی در.
Mar vəş nəqşin görüb dəhri Sururi sanma gənc, مار وش نقشن کورپ دهری **سروری** صنمه کنج،
Gərçi kim, düz, genlidir , amma ki, ğayət yaşlıdır. کرچکم دوز کنلی در اما که غایت یاشلی در.

وله

ایلدی زلفی سینم اچره قرار،	Eylədi zülfi sinəm içrə qərar,
نیته کم یر ایدر یر اچره مار.	Netə kim, yer edər yer içtə mar.
نوله اولسم هلاک بوسه سنه،	Nola olsam həlak busəsinə,
جان ویرر عاشقه چون اول دلدار.	Can verir aşiqə çün ol dildar.
سبحۀ زلفکی الوپ الومه،	Sübhəyi-zülfünü alıb əlimə,
خوب سومکدن اتدم استغفار.	Xub sevməkdən etdim istiğfar.
راست کوردمی چو قامتک سرون،	Rast gördümü çü qamətin sərvin,
قودی انصاف الن کوکسده چقار.	Qodı insaf əlin, kökusdə çıxar.
کورمدم بر **سروری** تک عاشق،	Görmədim bir Sururi tək aşiq,
کرچکم کورمشم هزار هزار.	Gərçi kim, görmüşəm hezr hizar.

وله

Bağrım dilim kibi bənim ol dilruba dilər, بغرم دلم کبی بنم اول دلربا دلر،

Bilsəm, əcəcb dilimdən o xunriz nə dilər. بلسم عجب دلمدن او خونریز نه دلر.
Sufi ki, ət yeməz, keçər, edər alaha riya, صوفی که ات یمز کچر ایدر اله ریا،
Dilbər ləbin bulunca əlkər kibi əmər. دلبر لبن بولنجه الکر کبی امر.
Sıxsam, tutub əcəbmi durar dəstmalımı, صقسم دوتپ عجبمی دورر دستمالمی،
Gözüm açıb yumunca, bu sim əşkimi silər. کوزم اچوپ یومنجه بو سیم اشکمی سلر.
Alayı gər rəqib xərin ola bir süri, الایی کر رقیب خرک اوله بر سوری،
Ey şəhsəvar, qulun ol alaya at salar. ای شهسوار قولک اول الایه آت صلر.
Yar ağladır Sururiyi əğyar şad olur, یار اغلدر **سروریی** اغیار شاد اولور،
Bir hala uğradım ki, bana itlər daxı gülər.. بر حاله اوغردم بکه ایتلر دخی کولر.

وله (نظیره نشانی)

Zülfi bir çox başlıdır ləli-dil aramı öpər, زلفی بر چوق باشلی در لعل دل ارامی اوپر،
Vay, bu üzi qara saqıb edib, ibrami öpər. وای بو یوزی قاره صرقوب ایدب ابرامی اوپر
Ruzlərin dövründə ləlin əmdiyim eyb eyləmə, رخلرک دورنده لعلک امدکم عیب ایلمه،
Rind olanlar movsimi-güldə ləbi-cami öpər. رند اولانلر موسم کلده لب جامی اوپر.
Ləblərinə bənzədib, cana əmərlər çün meyi, لبلروکه بکزدپ جانا امرلر چون میی،
Həzz edər andan qədəh, hər bir mey aşamı öpər.. حظ ایدر اندن قدح هر بر می آشامی اوپر.
Göstərir xalqa hilali eyd, çün kim, şəkli cam, کوسترر خلقه هلال عید چونکم شکل جام،
Rind olan tutub orucı, camı-bayramı öpər. رند اولان دوتب اورجی جام بیرامی اوپر.
Busə verdikcə əcəbmidir öpərsəm payını, بوسه ویردکجه عجبمیدر اوپرسم پایکی،
Kim ki, ehsan alsa , dəsti-sahib ənami öpər. کمکه احسان السه دست صاحب انعامی اوپر.
Məst olub əqdamına düşsəm, təəcüb eyləmə, مست اولوپ اقدامکه دوششم تعجب ایلمه،
Məst olan məhbubuna, çün edər əqdamı öpər.. مست اولان محبوبنه چون ایدر اقدامی اوپر.
Gər, Sururi, öpməsə həgamədə cananımı, کر **سروری** اوپمسه هنکامده جانانیمی،
Həp riyadıretdiyi, çün bula həngami öpər. هپ ریادر ایتدوکی چون بوله هنکامی اوپر.

ولە (نظیرۀ معیدی)

Gün kibi qeyr ilə ol məh çün tamaşaya çıxar, کون کبی غیرله اول مه چو تماشایه چقر،
Yerd'n ah;m tutun; taqi-mw'llaya çıxar. یردن آهم توتنی طاق معلابه چقر.
Dağa düşər görüb ahular olub Məcnunı, طاغه دوشر کورپ اهولر اولوپ مجنونی،

Qaçan ol sərvi-rəvan seyr edə səhraya çıxar.	قچن اول سرو روان سیر اده صحرایه چقر.
Dil çü kuyindən irə qarşı, çıxar canım ana,	دل چو کویندن اره قرشو چقر جانم اکا،
Netə kim, gəlsə müsafir ana həmsayə çıxar.	نته کم کلسه مسافر اکه همسایه چقر.
Bir o, bor bən idim ana verəcək nəqdi-dili,	بر او بر بن ایدم اکا ویرجک نقد دلی،
Bən öləcək dəm, ol dilbəri-rənaya çıxar.	بن اولجک دم اول دلبر رعنایه چقر.
Dövləti-aləmi tərk eylə , Sururi, şah ol,	دولت عالمی ترک ایله **سروری** شاه اول،
Bu cahanın ötəsi, çün quru ğovğaya çıxar.	بو جهانک اوته سی چون قرو غوغایه چقر.

وله

Duzdi-ğəmzə nəqdi-ğəlbi çüşmi-rövşəndən çəkər,	دزد غمزه نقد قلبی چشم روشندن چکر،
Netə kim, oğri mətai beyti-rövzəndən çəkər.	نیته کم اوغری متاع بیتی روزندن چکر.
Nazukanə tər üzarından çəkib xəttin yolar,	نازکانه تر عذارندن چکوپ خطن یولر،
San qılı bir kimsə tutub , sadə rovğəndən çəkər.	صان قلی بر کمسه دوتب ساده روغندن چکر.
Dilbəri şəhri dila, çün müflis eylər aşiqi,	دلبری شهری دلا چون مفلس ایلر عاشقی،
Əqlimi başdan anunçün canımı təndən çəkər.	عقلمی باشدن انوکچون جانمی تندن چکر.
Adəmin könlü gülüstana çəkər, amma hizar,	ادمک کوکلی کلستانه چکر اما هزار،
Xar ilə görər çü vərdi, qəlbi gülşəndən çəkər.	خارله کورر چو وردی قلبی کلشندن چکر.
Hüsnünə heyran ikən, ləlin sunar, halın sorar,	حسننه حیران ایکن لعلن صونر حالک صورر،
Ey Sururi, məst edər, əsrarını səndən çəkər.	ای **سروری** مست ایدر اسرارکی سندن چکر.

وله (نظیرهٔ بهاری)

Müsahibsən çü yar ilə, yinə ey dil, hüzurun var,	مصاحب سن چو یاریله ینه ای دل حضورک وار،
O şahi-kamkar ilə, yinə ey dil hüzurun var.	او شاه کامکاریله ینه ای دل حضورک وار.
Nigarın çünki novxəttdir, birudət eyləməz xəndan,	نکارک چونکه نوخط در برودت ایلمز خندان،
Havayi-novbahar ilə, yinə ey dil hüzurun var.	هوای نوبهاریله ینه ای دل حضورک وار.
Gecə məst eyləyib yarı,səhərdən ləblərin əmdin,	کیجه مست ایلیوپ یاری سحردن لبلرن امدک،
Bugün dəfi xumar ilə, yinə ey dil hüzurun var	بکون دفع خماریله ینه ای دل حضورک وار.
Dəli ğəm bilməz olarsa, daxı zəncirdə bağlı,	دلو غم بلمز اولرسه دخی زنجیرده باغلو،
Bu zülfi-taru mar ilə, yinə ey dil hüzurun var.	بو زلف تارماریله ینه ای دل حضورک وار.

Varib bağa, Sururi kibi bülbül dinlədin vafir, وارپ باغه **سروری** کیبی بلبل دکلدک وافر،
Anın kibi hizar ilə, yinə ey dil hüzurun var. انک کیبی هزاریله ینه ای دل حضورک وار.

وله (نظیرهٔ کامی)

Kim ki, irərsə zülfünə canın dila canan alır, کمکه ایرسه زلفنه جانن دلا جانان الور،
Bir əcəb cananədir kim, irəşəndən can alur. بر عجب جانانه در کم ایرشندن جان الور.
Şöylə məstəm kim, damardan qan yerinə mey damar, شویله مستم کم طمردن قان یرینه می طمر،
Dəm bədəm çünkim, gəib fəssad bəndən qan alır. دم بدم چونکم کلوپ فصاد بندن قان (الور).
Ol təbibin kuyinə vardıqca,bən dərd istərəm, اول طبیبک کوینه واردقچه بن درد استرم،
Xəstələr darulşəfadan gərçi kim, dərman alır. خسته لر دارالشفادن کرچکم درمان الور.
Bir süri uşşaqdan alır, olumlu sən həbib, بر سوری عشاقدن الور اولملو سن حبیب،
İydi-Qurbanda netə kim, hər kişi qurban alır. عید قربانده نته کم هر کشی قربان الور.
Alsa İzrail canın, gər ləbin vəsf eyləyib, السه عزرائیل جانن کر لبک وصف ایلیوب،
Ol mələk vəş bu Sururi can veribən, can alır. اول ملک وش بو **سروری** جان وروبن جان الور.

وله (نظیرهٔ غباری)

Nigarın bari-covrun ey könül, anı çəkəndən sor, نکارک بار جورن ای کوکل انی چکندن صور،
Çəkən bilir, demişlərdir, nedərsən qeyri, bəndən sor. چکن بیلور دیمشلردر نیدرسن غیری بندن صور.
Keçib zülfi başımdan boynuma, qat-qat kəmənd oldı, کچوپ زلفی باشمدن بوینمه قات قات کمند اولدی،
Sən ol çox başlının bəndini başından keçəndən sor, . سن اول چوق باشلینک بندینی باشندن کچندن صور
Müsahib olmayan bilməz ki, tərdir tən yarı, مصاحب اولمین بلمز که تردر تن یاری،
Anın nazikliyin bilmək dilərsən pirəhəndən sor. انک نازکلکن بلمک دلرسک پیرهندن صور.
Rəqib ana qərib olduqda bən pur atəş oluduğum, رقیب اکه قریب اولدقده بن پر آتش اولدوغم،
Bilir həmhal olan, sən bunı şəmi-əncuməndən sor. بیلور همحال اولان سن بونی شمع انجمندن صور.
Nə vaxt irər səfərdən şəh, Sururi, bilmək istərsən, نه وقت ایرر سفردن شه **سروری** بلمک استرسک،
Ayağı tozı ilə yel kibi yoldan gələndən sor, اياغی توزی ایله یل کبی یولدن کلندن صور.

وله (نظیرهٔ نشانی)

Aşiqin halın çü eylər dilbərə işar şeir, عاشقک حالن چون ایلر دلبره اشعار شعر[1]،

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۲۰۹٤

عرض حال ایچون دیرم دلداره‌مه هر بار شعر.	*Ərzi-hal üçün dirəm dildarıma hər bar şeir.*
عیب اودر کم معرفتدن اوله عاری ادمی،	*Eyb odur kim, mərifətdən ola ari adəmi,*
چون هنردر دانش اهلینه دکلدر عار شعر.	*Çün hünərdir daneş əhlinə, dəgildir ar şeir.*
فکرم اولدر شعرم ایچره کزلنوپ لعلک اوپم،	*Fikrim oldur şeirim içrə gizlənib ləlin öpəm,*
سن اوقورکن نازکانه ای شکرکفتار شعر.	*Sən oxurkən nazikaə, ey şəkər guftar şeir.*
جوهری اشعاری المز خوبلر بر منقره،	*Cövhəri əşari almaz xublar bir minqərə,*
کارکر اولوردی اولسه درهم و دینار شعر.	*Karigər olurudi, olsa derhəmi dinar şeir.*
سن سلیمانک چو تحریر ایلیم اوصافنی،	*Sən Süleymanın çü təhrir eyləyim ovsafını,*
صف دوتپ دیوان عالی باغلر ای دلدار شعر.	*Səf tutub, divani ali bağlar, ey dildar, şeir.*
هر قلم بر شعر و هر شعرم کتاب عشق اوقور،	*Hər qələm bir şeiru hər şüirim kitabi-eşq oxur,*
بونی کم کورمشدرر کم اوقیه اشعار شعر.	*Bunı kim görmüş durur, kim oxuya əşar şeir.*
اوقیوپ شعرم بنم یاد ایده‌سز نامم دیو،	*Oxuyub şeirim bənim, yad edəsiz namım, deyü,*
بو **سروری** تازه تازه کوندرر ای یار شعر.	*Bu Sururi tazə-tazə göndərər , ey yar şeir.*

وله

خانقه در چون بزه میخانه ای دل خوبدر،	*Xaniqahdır çün bizə meyxanə, ey dil, xubdur,*
دوش اياغینه الن ال شیخمه محبوبدر.	*Düşən ayağına, alan əl şeyximə məhbubdur.*
کمکه اولورسه زن دنیایه تابع دیمه مرد،	*Kim ki, olursa zəni-dünyaya tabe, demə mərd,*
ارمی دیرسن اکه کم بر عورته مغلوبدر.	*Ərmi dirsən ana? Kim, bir övrətə məğlubdur.*
سیل سوپر کوزدن کیدر دنیای دون خار و خسن،	*Sil-süpür, gözdən gedər dünyayi-dun xaru xəsin,*
چونکه مژکانک خدایی ساکه خوش جاروبدر.	*Çünki, müjkanın xudayi sana xoş carubdur.*
نفسک ایله قل حسابک اولمدن روز حساب،	*Nəfsin eyl qıl hesabın olmadan ruzi-hesab,*
عقلله بیل بونی ای دل هر نفس محسوبدر.	*Əql ilə bil bunı, ey dil, hər nəfəs məhsubdur.*
عارفیسک کاه دانشمند و که درویش اول،	*Arif isən gah danişməndu gəh dərviş ol,*
ای **سروری** چون تفنن بر کوزل اوسلوبدر.	*Ey Sururi, çün təfənun bir gözəl uslubdur.*

وله[1]

لبک مسیح علیه السلامه نسبت در،	*Ləbin Məsih əleyhu səlama nisbətdir,*

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور//م. و واتیکان ص. ۵۸-۵۹// س. ص. ۲۰

سوزک فرشتهٔ معجز کلامه نسبت در.	*Sözün firişteyi-möcüz kəlama nisbətdir.*
قشک مسجد اقصای حسنه در محراب،	*Qaşın məscidi-Əqsayi-hüsnədir mehrab,*
کوزک بعینه آنده امامه نسبت در.	*Gözün bəiynə anda imama nisbətdir.*
سچک کره لری مانند[1] عروه الوثقی،	*Saçın girehləri manəndi Ürvətul-Vusqa,*
یوزکده حلقهٔ بیت الحرامه نسبت در.	*Üzündə həlqəyi-Beytul-Hərama nisbətdir.*
عزیز باشکچون که[2] کمال حسنکده ،	*Əziz başunüçün ki, kamal hüsnündə,*
هزار یوسف مصری غلامه نسبت در.	*Həzar Tusifi-Misri ğulama nisbətdir.*
کوزمده سیل سرشک ایچره عارضک عکسی،	*Gözümdə seyli-sirişkiçrə arizin əksi,*
ستاره جمعنه ماه تمامه نسبت در.	*Sitarə cəminə, mahi-tamama nisbətdir.*
حاشا که کدایی میخانه کم شکسته سفال،	*Haşa ki, gidayi-mehxana kim, şikəstə sufal,*
دولتده دولت جمشید جامه نسبت در.	*Dövlətdə dövləti Cəmşid camə nisbətdir.*
سروریا لبی روح القدسمیدر صورکل،	*Sururiya ləbi ruhul-Qudusumdur , sorgil,*
که نطقی آیتی یحی العظامه نسبت در.	*Ki, nütqi-ayəti yühyəl-Uzma nisbətdir.*

ولـه[3]

خطکک هر آیتی کم لعل خندان اوزره در،	*Xətin hər ayəti kim, ləli xəndan üzrədir,*
اسم اعظم در کم اول مهر سلیمان اوزره در.	*İsmi-əzəmdir kim, ol möhri Süleyman üzrədir.*
مصحف حسنکده زلفک ای بشر صورتلو حق،	*Müshəfi-hüsnündə zülfün,ey bəşər surətli həqq,*
شکل بسم اللـه تک مجموع قرآن اوزره در.	*Şəkl bismillah tək məcmui Quran üzrədir.*
بر طبنچه اوردی چرخ آفتابک پنجه سی،	*Bir tapança vurdı çərxi-aftabın pəncəsi,*
کیم هنوز آنک قراسی آفتاب اوستنده در.	*Kim, anın qarası aftab üstündədir.*
چشم عاشق در که کلمش اوخک استقبالنه،	*Çeşmi aşiqdir ki, gəlmiş oxun istiqbalına,*
چشمه لر کم ای پری رخسار پیکان اوزره در.	*Çeşmələr kim, ey pəri, ruxsari-peykan üzrədir.*
یوزمی کورکج **سروری** در نثار اتکل دیدک،	*Üzümi görkəc Sururi, der nisar etgil, dedin,*
سن مکا جان ویردکک اول چشم کریان (اوزره در).	*Sən mana can verdigin ol çeşmi-giryan üzrədir.*

ولـه[4]

ای کنش اول دم که کلی[5] عارضک کوزکوده در،	*Ey günəş ol dəm ki, külli arizin gügüdədir,*

---

[1]. مجلس مجموعه سی: صچک مانندی کویا
[2]. مجلس مجموعه سی: عزیز باشک ایچون کم
[3]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان و س. نوسخه سینده وار. ص. ۱۲
[4]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور // واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.// س. نوسخه سینده وار. ص.۱۲
[5]. س. عکس

حیرتندن کندوزین کور کوشه نور کم سوده در. *Heyrətindən kəndözin gör,guşeyi-nur kim, dusasır.*
تا بنفشه سنبلک وصفن اشتدی غصه دن، *Ta bənövşə sünbülün vəsfin eşitdi ğüssədən,*
آیغی خاک مذلتده باشی زانوده در. *Ayağı xaki-məzəllətdə , başı zanudadır.*
سنکی محرابه باش قویدم منی عیب ایلمک[1]، *Səngi-miharaba baş qoydum, məni eyb eyləmən,*
چون منم کونکلم بوکون بر چشم بر ابروده در. *Çün mənim könlüm bugün bir çeşmu bir əbrudadır.*
آتشین لعلکه زلفکدن دوشر جان رشته سی، *Atəşin ləlinə zülfündən düşər can riştəsi,*
ایله پیچ و تابه کم اود اوزره دوشمش سوده در. *Eylə piçu tabə kim, od üzrə düşmüş sudadır.*
ای خوش اول کوز کم کورب قبر ایچره بر فرسودۀ، *Ey xoş ol göz kim, görüb qəbr içrə bir fərsudəyi,*
رشک ایدر کم بار هیبتدن نخوش آسوده در. *Rəşk edər kim,bari-heybətdən nə xoş asudədir.*
اولورم سودای خطکدن یوزم دوندرمزم، *Ölürəm,sevdayi-xəttindən üzüm döndərməzəm,*
کیم کلیسر باشه آخر هر نکم یازوده در. *Kim, gəisər başa axir hər nə kim, yazıdadır.*
ای **سروری** می ایچب محبوب سومکدن جدا، *Ey Sururi, mey içib, məhbub sevməkdən cuda,*
هر نه ایش کم عالم قانیده وار بیهوده در. *Hər nə iş kim,aləm fanidə var bihudədir.*

ولـه[2]

نه بلادر که سری زلفنه چون شانه دکر، *Nə bəladır ki, səri-zülfünə çün şanə dəyər,*
یوز بلا خنجرو من زار و پریشانه دکر[3]. *Yüz bəla xəncəri mən zru pərişanə dəyər.*
اویله قان دولدی کوکل غنچۀ خندانکچون، *Öylə qan doldı könül ğönçeyi-xəndanın üçün,*
کیم اکر اغزینه صوتسم الومی خانه دکر[4]. *Kim, əyər ağzına sürsəm əlimi xanə dəyər.*
زلفنی خاتم لعلندن تماشا قیلمق، *Zülfüni xatəmi-ləlindən təmaşa qılmaq,*
عمر روح القدسه مهر سلیمانه دکر[5]. *Ömri-Ruhulqududsə, möhri-Süleymana dəyər.*
خضره سوردم دهنک جرعه سنک قیمتنی، *Xızra sordum dəhənin curəsinin qiymətini,*
دیدی بر قطره سی منک چشمۀ حیوانه دکر. *Dedi, bir qətrəsi min çeşmeyi-heyvana dəyər.*
قدکک نازله رفتاری قیامتلر ایدر، *Qəddinin nazi ilə rəftari qiyamətlər edər,*
لیک لطفیله بر کولمکی منک مرجانه دکر. *Ləbinin lütfi ilə bir gülməsi min məcanə dəyər.*
قانلو مژکانمه خونابۀ اشکم بولشور، *Qanlı müjkanəma xunabeyi-əşkim bulaşır,*
موج دریا کبی کم پنجۀ مرجانه دکر. *Mövci dərya kbib kim, pəncəyi-mərcana dəyər.*
ای **سروری** می ایچوپ بندۀ شاه اولکه مدام[1]، *Ey Sururi, mey içib bəndəyi şah ol ki, mudam,*

---

[1]. س. عیب ایتمک منی
[2]. بو غزل نوسخه لرده یوخدور// واتیکان ص. ٤١-٤٢ آلینیبدیر ٠فاقصدر). س. نوسخه سی ص. ١٧
[3]. بو بیت واتیکان نوسخه سینده یوخدور.
[4]. بو بیت واتیکان نوسخه سینده یوخدور.
[5]. بو بیت واتیکان نوسخه سینده یوخدور.

بزم جم سلطنتی بر دولو پیمانه دکر.	*Bəzmi-cəm səltənəi, bir dolu peymanə dəyər.*

ولـه[۲]

چون عاقبت بو دایرۀ سرنکون کچر،	*Çün aqibət bu daireyi-sərnigun keçər,*
خوش دمدر اولکه با قدحی لاله کون کچر.	*Xoş dəmdir ol ki, ba qədəhi-laləgun keçər.*
فوت اتمه فرصتی می مستانه نوش قیل،	*Fövt etmə fürsəti, meyi-məstanə nuş qıl,*
عیش ایله غافل اولمه که دنیای دون کچر.	*Eyş eylə, ğafil olma ki, dünyayı-dün keçər.*
شاهم بکون جهانه دیو غره اولمه کم،	*Şahım bugün cahana ğürrə olma kim,*
دوران ایچنده آنجه بونک کیبی کون کچر.	*Dövran içində anca bunun kibi gün keçər.*
عرض اتمه زاهدا بزه تزویر زرقکی،	*Ərz etmə zahida bizə təzvir dərqini,*
عرفان ایچنده صانمه که فکر فسون[۳] کچر.	*İrfan içində sanma ki, fikri-füsun keçər.*
نوش ایت **سروری** بادۀ کلکون مدام کم،	*Nuş et , Sururi badeyi-gülgun mudam kim,*
هر کم که باده ایچدی بغرنده خون کچر.	*Hər kim ki, badə içdi, bağrında xun keçər.*

ولـه[۴]

بهاردر که ینه خازنی قضا و قدر،	*Bahardır ki, yinə xazəni-qəzanu qədər,*
حباب برله ویرر صدهزار افسر.	*Hubab virlə verir səd həzar əfsər.*
شکوفه دن باشنه قویدی تاج شاهد باغ،	*Şukufədən başına qoydutac şahidi-bağ,*
بلیبه بغلدی هب روان کمشلو کمر.	*Belinə bağladı həb rəvan gümüşlü kəmər.*
عجوزه چرخ ینه بغلدی عروسانه،	*Əcuzə çərx yenə bağladı ərusanə,*
باشنه قوس قذح برله آل یشل معجر.	*Başına qövsi-qəzəh birlə, al yaşıl mücər.*
نه لعبتلیک ایدر طفل قطره کم مردم،	*Nə löbətlik edər tifli qətrə kim, mərdum,*
باشی اوزره سوده دوشوب اوینمقده در چنبر.	*Başı üzrə sevda düşüb, oynamqdadır çənbər.*
(**سروری**)کورکل آیینۀ جام جمده اشیایی،	*(Sururi), görgil ayineyi-cami-cımdə əşiyayi,*
بکون که خاک زمین اولدی طولی پر.	*Bugün ki, xaki-zəmin oldı dolı-pur.*

ولـه[۵]

ای جمله کاینات وجودکله مفتخر،	*Ey cümlə kainat vücudunla müftəxər,*
منور[۱] جمالک اوّل و آخرده مستمر.	*Münəvvər camalın əvvəlu axırda müstəmər.*

---

۱. سو می ایچوب محبوب سومکدن ال یومه

۲. بوغزل نوسخه لرده یوخدور// واتیکان ص. ۴۳-۴۲ آلینیبدیر.// س. نوسخه سینده وار. ص. ۱۷

۳. س. کیم مکر و افسون

۴. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان ص. ۴۴-۴۳ آلینیبدیر.

۵. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان ص. ۴۵-۴۳ آلینیبدیر// س. نوسخه سینده وار. ص. ۱۷

Əsra şəbində sanma kəvakib ki, seyrinə, اسرا شبنده صانمه کواکب که سیرکه،
Çəndin həzar çeşm ilədir ərş müntəzər. چندین هزار چشمله در عرش منتظر.
Andan rəvan çü mərkəzi xakiyə sidrədən, اندن[2] روان چو مرکز خاکی یه سدره دن،
Gökdən yerə zülal həyat oldı münhəmər. کوکدن یره زلال حیات اولدی منهمر.
Ol bəndəsən ki,ol deyicək cümlə aləmə, اول بنده سن که اول دییجک جمله عالمه،
Əfsəhi dilinlə söylədi sultani-müqtədir. افصح دلکله سویلدی سلطان مقتدر.
Gər nuni-nütq, kafi-kəlamın dinləsə, کر نون نطق کاف کلامک دکلسه،
Olmazdı kayinat məqamında müstəqir. اولمزدی کاینات مقامنده مستقر.
Nurunla gəldi aləmə ərvah kim, olur, نورکله کلدی عالمه ارواح کم اولور،
Xurşid önündə cümlə zərrat müntəşir. خورشد اوکنده جمله ذرّات منتشر.
Şəmi-camalın olmasa, qalmışdı kayinat, شمع جمالک اولمسه قالمشدی کاینات،
Kətmi ədəmdə zülmət cəhilə müstətir. کتم عدمده ظلمت جهلیله مستتر.
Sən ol kəlami-natiqi həqqsən ki, ta əbəd, سن اول کلام ناطق حق سن که تا ابد،
Səndə kitabi-kovnu məkan oldı münhəsir. سنده کتاب کون و مکان اولدی منحصر.
Yəni çəkib Sururi həzaran həzar dil, یعنی چکوب **سروری** هزاران هزار دل،
Min il der isə, nətini olmaya mində bir. منک یل دیر ایسه نعتکی اولمیه منکده بر.

ولـه[3]

Müənbər kakilin,ey şüx kim, xəm bərxəm olmuşdur, معنبر کاکلک ای شوخ کم خم بر خم اولمشدر،
Mənim bəxti-siyahımdır ki,ğəmdən bərhəm olmuşdur. منم بخت سیاهمدر که غمدن برهم اولمشدر.
Hərami gözlərin dövründə,ey Türki-kaman əbru, حرامی کوزلرک دورنده ای ترکی[4] کمان ابرو،
Hərimi-dildə müjkanın xədəngi mərhəm olmuşdur. حریم دلده مژکانک خدنکی مرهم اولمشدر.
Mudam ol ləli-meygunun ğəmində qan tökər çeşmim, مدام اول لعل میکونک غمنده قان توکر جشمم،
Bana rəhm eylə,ey çeşmim çirağı gör,nəm olmuşdur. بکا رحم ایله ای چشمم چراغی کور نم اولمشدر.
Vəfa kuyində it ilə məni görkəc, əcəb edər, وفا کوینده ایت ایله منی کورکج عجب ایدر،
Visalım arzu eylər bu, daxı adəm olmuşdur. وصالم آرزو ایلر بو داخی آدم اولمشدر.
Demiş kim covr ilə canın Sururinin alır eşqim, دمش کم جورله جانن **سروری** نک الور عشقه،
Dili-divanə bu sözdən bəğayət xürrəm olmuşdur. دلی دیوانه بو سوزدن بغایت خرم اولمشدر.

---

[1]. س. نور جمالک
[2]. س. ایتدک
[3]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان ص. ٤٦-٤٥ آلینیبدیر.// س. نوسخه سینده وار. ص. ١٧
[4]. س. تیری

ولـه[1]

Mənim könlüm sənin zülfi-pərişanında qalmışdır, منم کوکلم سنک زلف پریشانکده قالمشدر،
Gözüm ayinəh tək ruxsari-tabanında qalmışdır.. کوزم آیینه نک رخسار تابانکده قالمشدر.
Qəbayi-hüsnə məğrur olmagıl kim,xəttləri anın, قبای حسنه مغرور اولمه کل کم خطلری آنک،
Qamu dəsti-təzəllumdur ki, damanında qaılmışdır. قمو دست تظلم در که دامانکده قالمشدر.
Dəgil köksündə ləlin düymələr kim,ğərq ola qana, دکل کوکسنده لعلین توکمه لر کم غرق اوله قانه،
Könüllər asılı çaki-gətibanında qalmışdır. کوکللر آصلو چاک کریبانکده قالمشدر.
Uzat zülfün ucun, allah üçün kim, xali-ləlində, اوزت زلفک اوجن اللـه ایچون کم خال لعلکده،
Gözüm mərdumləri çahi-zənəxdnında qalmışdır. کوزم مردملری چاه زنخدانکده قالمشدر.
Dili gungəştə halın sormağıl məndən ki, aləmdə, دلی کم کشته حالن صورمغل مندن که عالمده،
Əgər qalmışdır ol miskin,sənin yanında qalmışdır.. اکر قالمشدر اول مسکین سنک یانکده (قالمشدر).
Xudaya, qalmadı aludə damanlıq ki, qılmadım, خدایا قلمدی آلوده دامانلغ که قلمادم،
Ümid ,ancaq, sənin lütfünlə ehsanında qalmışdır. امید انجق سنک لطفکله احسانکده (قالمشدر).
Şəfəqdə əqdi-pərvin görməyə ovci-məlahətdə, شفقده عقد پروین کورمکه اوج ملاحته،
Sururi gözləri ləlinlə dəndanında qalmışdır. **سروری** کوزلری لعلکله دندانکده قالمشدر.

ولـه[2]

Gəl ey ustadi-kamil surəti-mənidə adəmdir, کل ای اوستاد کامل صورتی معنیده آدم در،
Kim, həm əsmai-hüsnadır üzi, həm ismi-əzəmdir.. که هم اسماء حسنادر اوزی هم اسم اعظم در.
Dımi-İsa umarsan, adəmin təhsil edib nütqün,، دمی عیسی اومرسک آدمک تحصیل ایدب نطقن[3]،
Dəmi xoş görə ki,aləmdə ğərəz bir yaxşı həmdmdir. . دمی خوش کورکه عالمده غرض بر یخشی همدمدر
Məsiha möcuzi, bir müshəfi-natiq bəyanıdır, مسیحا معجزی بر مصحفی ناطق بیانی در،
Kim, anın sureyi-ummul-kitabı vəcji-Məryəmdir. کم آنک سورۀ امّ الکتابی وجه مریم در.
Beheşti-Ədənə zəncir ilə girmiş bəndələrdir, بهشت عدنه زنجیرله کیرمش بنده لردر.
Dili-divanə kim, daim əsiri-zülfi-purxəmdir. دلی دیوانه کم دایم اسیر زلف پر خم در.
Təmaşa eyləgil ğeybu şəhadət sirrini, hər dəm, تماشا ایله کل غیب و شهادت سرّنی هردم،
Meyi-safidə kim, ayineyi-İskəndəri Cəmdir. میی صافیده کم آیینۀ اسکندری جم در.
Tələb rəzzaqi-zül-qədridən et rizqə öz vəchə, طلب رزاق ذوالقدس ایت رزقه اوز وجه ،.
Cahanın xalqına minnət çəkən kim, kimsədən kəmdir. جهانک خلقنه منت چکن کم کمسه دن کم در.

---

[1]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان ص. ۴۷-۴۶ آلینیبدیر.// س. نوسخه سی ص. ۱۸
[2]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان ص. ۴۸-۴۷ آلینیبدیر.// س. نوسخه سینده وار. ص. ۱۷
[3]. س. علمک

سروری کلشن حسنه لب دندانی ساقی نک، *Sururi gülşəni-hüsnə ləbu dəndani saqinin,*
لطافتدن آچلمش غنچهٔ رعناده شبنم در. *Lətafətdən açılmış ğönçəyi-rənada şəbnəmdir.*

ولـه[۱]

خانسی[۲] آی آیینهٔ رخسار تابانکجه در، *Xansı ay ayineyi-ruxsari-tabanıncadır,*
خانسی خورشید آنده عکسی لعل خندانکجه در. *Xansı xurşid anda əksi ləlili-xəndanıncadır.*
خانسی پروینک شفق دن دوغمدی کلدکجه سن، *Xansı pərvinin şəfəqdən doğmadı gəldikcə sən,*
لعل خندانکده لطف و درّ دندانکجه در. *Ləli-xəndanında lütfu durr dəndanıncadır.*
خانسی خضرک آب جویی چوره چزکنمسی، *Xansı Xızrın abi-cuyi çevrəyə çizkinməsi,*
لبلرک دورنده خط عنبر افشانکجه در. *Ləblərin dövründə xətti-ənbər əfşanıncadır.*
لاله چینی کم اولور هر دم مرّصع ژاله ده، *Laləyi-çini kim, olur hər dəm mürəssə jalədən,*
خانده التون توکملو چاک کریبانکجه در. *Xanda altın düyməli çaki-gəribanıncadır.*
روح قدسی در که اینر ییره شاخ سدره دن، *Ruhi-qudsidir ki, enər yerə şaxi-sidrədən,*
سایه کم سروی روانک دن سنک یانکجه در. *Sayə kim, sərvi-rəvanından sənin yanıncadır.*
خانسی طوبی نک ارم باغنده رعنالانمسی، *Xansı tubanın İrəm bağında rənalənməsi,*
اعتدال اوزره سنک قد خرامانکجه در. *Etidal üzrə sənin qəddi-xuramanıncadır.*
ای شهید اولوب الن قاینله یارک قان ایدن، *Ey şəkid olub, əlin qan ilə yarın qan edən,*
خانسی کل برکی لطافتده سنک قانکجه در. *Xansı gül bərgi lətafətdə sənin qanıncadır.*
ای **سروری** اول کل رعنا غمندن بلبلک، *Ey Sururi, ol güli-rəna ğəmindən bülbülün,*
خانسی فریادی سنک فریاد افغانکجه در. *Xansı rəfyadı sənin fəryadu əfğanıncadır.*

ولـه[۳]

لعل میکونکده قان رنکی که هردم تازه در، *Ləli-meygununda qan rəngi ki, hər dəm taədir,*
فتنه دن غمزک اوینمشدر خمارین یازه در. *Fitnədən ğəmzən oyanmışdır, xumarın yazədir.*
دور رخسارکده مشک افشان سچکدن هر یکا، *Dövri-ruxsarında müşk əfşan çiçəkdən hər yana,*
مصحفی حسنک جماله عنبرین شیرازه در. *Müshəfi-hüsnün camala ənbərin şirazədir.*
تا دهانکدن دم اوردی غنچه اغزین اچمدی، *Ta dəhanından dəm vurdı, ğönçə ağzın açmadı,*
موجب و خواب و عدم کویا که بو خمیازه در. *Mücibu xabu ədəm guya ki, bu xəmyazədir.*
سرخی چرخ شفق صانمه که خون عاشقان، *Surxiyi- çərxi-şəfəq sanma ki, xuni-aşiqan,*

---

[۱]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سینده ص. ۴۸-۵۰ // س. نوسخه سینده وار. ص. ۱۷
[۲]. س. قنقی
[۳]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ۵۱-۵۲// س. نوسخه سینده وار ص. ۱۹

دهری زالینه جهان مشاطه سندن غازه در. *Dəhri-zalına cahan məşatəsından ğazədir.*
باشنی قاچن آصلمقدن چکر منصور اولن، *Başını qaçan asılmaqdan çəkər Mənsur olan,*
کم انا الحق دارده داری فنا دروازه در. *Kim, ənəlhəqq darda dari-fəna darvazədir.*
ای خوش اول درویش کم سلطانن عالم خلقنی، *Ey xoş ol dərviş kim, sultanl-aləm xəlqinə,*
قامتینه چرخ اطلس اولسه بی اندازه دز. *Qamətinə çərxi-ətləs olsa , bi-əndazədir.*
اول و آخر بودر کونینه کم عرفان ایچون، *Əvvəlu axir budur hününə kim, irfan üçün,*
کاتب قدرت کهی کاف و کهی نون یازه در. *Katibi-qüddrət gəji kafi gəhi nun yazədir.*
کل **سروریدن** بو حق لطفی ایشت کم کاینات، *Gəl Sururidən bu həqq lütfi eşit kim, kayinat,*
نفخهٔ روح القدس دن جمله بر آوازه در. *Nəfxeyi-ruhul-qudusdan cümlə bir avazədir.*

وله[1]

لبلرکدن کم نصیب اولن مکا خونابه در، *Ləblərindən kim, nəsib olan mana xunabədir,*
یاره دشنام و ایش اغیاره لاغ و لابه در[2]. *Yara düşnamu iş ə|yara lağu labədir.*
عارضندن کوکلمی زلفندن محروم ایتمکل، *Arizindən könlümi zülfündən məhrum erməgil,*
کیم امیدی کیجه لر ویرانه نک مهتابه در[3]. *Kim, ümidi gecələr viranətək məhtabədir.*
رخلرک دورنده خال و خطکی ایدن کورن، *Rüxlərin dövründə xalu xəttini aydın görən,*
لاله و کل اوزره هندو حبش همخوابه در[4]. *Lalə vu gül üzrə Hindu Həbəş həmxabədir.*
قامت رخسارکه باقمزسه زاهد طن دکل، *Qaməti-rüxsarına baxmırsa zahid tən dəgil,*
سرو کل خاچن بتر اول یرده کم خوابه در . *Sərvi-gül xaçan bitər dövründə görün,*
واعظا محرابه دعوه قلمه که قاشیچون، *Vaiza mehraba dəvət qılma ki, qaşıçün,*
عاشقک هر خنده کم اولسه یوزی محرابه در. *Aşiqin hər xanda kim, olsa üzü mehrabədir.*
تخم وصل اکدم یوزی کوزمده یر ویردی فراق، *Toxmi vəsl əkdim, üzü gözümdə yer verdi fəraq,*
بلمزم یارب نه خاصییت بو خاکی وایه در. *Yarəb, bilməzəm nə xasiyyət bu xaki -vayədir.*
ای **سروری** داغ پر خونیله آچلدی کوکل، *Ey Sururi , dağ pur xunilə açıldı könül,*
عندلیبک ایله کم میلی کل سیرابه در. *Əndəlibin ilə kim, meyli güli-sirabədir.*

وله[5]

مست کم پیری مکس دن سبزه پوش اولمقده در، *Məst kim, pəri-məgəsdən səbzəpuş olmaqdadır,*

---

[1]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ۵۳-۵۲// س. نوسخه سینده وار ص. ۱۹
[2]. واتیکان نوسخه سینده بو بیت یوخدور.
[3]. واتیکان نوسخه سینده بو بیت یوخدور.
[4]. واتیکان نوسخه سینده بو بیت یوخدور.
[5]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.ص. ۵۴-۵۵// س. نوسخه سی ص. ۱٤

خضردر جام بقادن جرعه نوش اولمقده در. *Xızdır cami-bəqadan curənuş olmaqdadır.*
کل قدم میخانهٔ عشق ایچره بص کم حالیا، *Gəl qədəm meyxaneyi-eşq içrə bas kim, haliya,*
بونده قدسی لر کلوب و خوش خروش اولمقده در. *Bunda qudsilər gəlib, xoş xuru. olmaqdadır.*
بر قدح نوش ایله کم خلقی زمین و آسمان،، *Bir qədəh nuş eylə kim, xəlqi zəminu asiman,*
جرعه سندن تا ابد بی عقل و هوش اولمقده در. *Curəsindən ta əbəd bi əqlu huş olmaqdadır.*
اپسم اول نطقی سنک صانوب سوزی اوزتمه کم، *Əpsəm ol nütqi sənin sanıb sözi uzatma kim,*
حق تعالی سویلیوب عالم خموش اولمقده در. *Həqq təala söyləyib, aləm xəmuş olmaqdadır.*
شیخ لاف ایلر که من پرواز لاهوت ایلرم، *Şeyx laf eylər ki, mən pərvazi-lahut eylərəm,*
اوچدوغی دیواری بلمز کور نه قوش اولمقده در. *Uçduğı divarı bilməz, gör nə quş olmaqdadır.*
ای **سروری** فضل حقی هر جهتدن کوزله کم، *Ey Sururi, fəzli-həqqi hər cəhətdən gözlə kim.*
قنده باقسک صانکه وجه اللـه طوش اولمقده در. *Qanda baxsan sankı vəchullaha tuş olmaqdadır.*

وله[1]

تا لبکچون اشک کولکونم نثار اولمقده در، *Ta ləbinçün əşki-gülgunüm nisar olmaqdadır.*
هر بری بر دانهٔ لعل ابدار اولمقده در. *Hər biri bir daneyi-ləli-abdar olmaqdadır.*
کوزلرک مردمی بر طفل هندودر کیم اول، *Gözlərin mərdumi bir tifli-Hindudur kim. ol.*
خال رخسارک کوروب اینه دار اولمقده در. *Xali-rüxsarın görüb, ayinə dar olmaqdadır.*
ای کوزم نوری یتش من اولمدین کم سنسزین، *Ey gözüm nuri yetiş mən ölmədən kim, sənsizin,*
دل خراب و تن ضعیف و جان فکار اولمقده در. *Dil xərabu tən zəifu canfəkar olmaqdadır.*
بص قدم رخسار زردم اوزره کم خونابه دین، *Bas qədəm ruxsari-zərdim üzrə kim, xunabədən,*
زعفران زارم سنکچون لاله زار اولمقده در. *Zəfəran zarım səninçün laləzar olmaqdadır.*
خانده بقسون حالمه اول نرکس مستانه کم، *Xandə baxsın halıma ol nərgisi məstanə kim,*
کیجه لر سرخوش اولوب کندز خمار اولمقده در. *Gecələr sərxoş olub, gündüz xumar olmaqdadır.*
کون شعاعی کوسترر کلکون شفقدن صبح و شام، *Gün şüai göstərir gülgün şəfəqdən sübhü şam,*
کم کلستان فلکده بهره خار اولمقده در. *Kim, gülüstani-fələkdə bəhrə xar olmaqdadır.*
ای **سروری** کوشوار دلبر ایچون عشقمک، *Ey Sururi, guşvari-dilbər üçün eşqimin,*
هر بری بر دانه لعل آبدار اولمقده در. *Hər biri bir danə ləli-abdar olmaqdadır.*

ولـه[2]

توتیا کم کوهر چشمک اکا محتاج وار، *Tutiya kim, govhəri-çeşmin ana möhtac var,*

---

[1]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.ص. ٥٦-٥٥// س. نوسخه ده وار ص. ١٤
[2]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.ص. ٥٧-٥٦// س. نوسخه سی ص. ٢٠

Şah səhradır , məgər başında təlin tacı var.	شاه صحرادر مکر باشنده لعلین تاج وار.
Yoxsa kim, başmış çəmən, tuccar bazar etməgə,	یوخسه کم بصمش چمن تجار بازار اتمکه،
Al tamğa ətləsi vu səbz üstünə tamğacı var.	آل تمغا اطلسی و سبز اوستنه تمغاجی وار.
Təşti güldə çün yudı jzl ilə gülgün pirəhən,	طشت کلده چون یودی ژالیله کلکون پیرهن،
Badi-sübhun ğönçəyi-xəndan ilə soymacı avr.	باد صبحک غنچهٔ خندانله صویماجی وار.
Ğönçə soymac etməgə olmasa razi səbzənin,	غنچه صویماج اتماکه اولماسه راضی سبزنک،
Tərcumanı yad üçünsə bərgdən tutmacı var.	ترجمانی یاد ایچون سه برکدن تتماجی وار.
Ey Sururi, olmağa gülən rəsuli-əndəlib,	ای **سروری** اولمغه کلدن رسولی عندلیب،
Çini sünbüldən səbanın leylətul Meracı var.	چین سنبلدن صبانک لیله المعراجی وار.

وله[1]

Can ki, qəddin sərv,zülfün sünbüli purtabıdır,	جان که قدّک سرو زلفک سنبلی پرتاب در،
Zəxmi-peykanın könlümdə ğönçeyi-sirabıdır.	زخم پیکانک کوکلمده غنچهٔ سیراب در.
Xaki-ruxsarın ğəmindən jalə bərgi-lalədə,	خاک رخسارن غمندن ژاله برک لاله ده.
Qətrə-qətrə dağı ğəm üzrə bağrı xunabıdır.	قطره قطره داغ غم اوزره بغری خوناب در.
Giryədən seyli-sirişkim üzrə gözlərim mərdumləri,	کریه دن سیل سرشکم اوزره کوزلرم مردم لری،
Dəm bədəm dəryayi-eşqin həlqeyi-girdabıdır.	دمبدم دریای عشقک حلقه کردابدر.
Toprağ olalıdan üzüm yolunda nəli-qovsun,	طپراغ اوللدن یوزم یولکده نعل قوسنک،
Hörmətində qaşlarım uftadələr mehrabıdır.	حرمتنده قشلرم افتاده لر محراب در.
Ağlamaqdan guşeyi-çeşmimdə purxun kirpigin,	اغلمقدن کوشهٔ چشممده پرخون کرپکم،
Sanma müjkan kim, çiyər pərgahı qullabıdır.	صانمه مژکان کم چکر پر کاهی قلاب در.
Bəndəyəm ol padişahi-aləmi təcridə kim,	بنده یم اول پادشاه عالم تجریده کم،
Möhüi zərrin taci vu gök xələti səncabıdir.	مهر زرین تاجی و کوک خلعتی سنجابه در.
Astanında , Sururi can verir ixlas ilə,	آستانکده **سروری** جان ویرر اخلاصله،
Necə kim, bu qapıda ölməklik anın babıdır.	نیجه کم بو قاپوده اولمک لک آنک باب در.

وله[2]

Canımı hər necə ararsam ğəmu canan çıxar,	جانمی هر نیجه آررسم غم و جانان چخر،
Ah kim, bu ğəm tamam olmazmı dersəm can çıxar.	آه کم بو غم تمام اولمزمی دیرسم جان چخر.
Sayeyi-sərvi-gül əndamınla göstərməyənib,	سایهٔ سرو کل اندامکله کوسترمیانوب،

[1]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.ص. ۵۸-۵۷// س. نوسخه سی ص. ۲۰

[2]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.ص. ۶۰-۵۹

کم نیجون ظلمات ایچنده حیوان چخر. *Kim, necün zülmat içində heyvan çıxar.*
بنده لعلک روح قدسیدر درم یوخ در رقیب، *Bəndə ləlin ruhul-qudusidir dirm, yox der rəqib,*
بر شکر خنده یله کورسونلر کم یالان چخر. *Bir şəkər xəndilə görsünlər kim, yalan çıxar.*
هر نه دکلو خون ناحق قلسه ناحق خنجری، *Hər nə dənlü xuni-nahəqq qılsa nahəqq xəncəri,*
وه نه ظالم در کورک کم منع قلمز یان چخر. *Vəh nə zalimdir, görün kim, mən qılmaz ,yan çıxar.*
لبلرکدن ایله قان دولدی کوزم کم سیل اشک، *Ləblərindən eylə qan doldı gözüm kim, seyli-əşk,*
نیجه کم چاک ایلر آنی لعلدن بر کان چخر.. *Necə kim, çak eylər anı ləəldən bir kan çıxar.*
بیستونده کریهٔ فرهاد ایچون هر نوبهار، *Bisutunda giryeyi-Fərhad üçün hər npvbahar,*
لاله اوراقی دکل کم داش ایچنده قان چخر. *Lalə övraqi dəgil kim, daş içində qan çıxar.*
ای **سروری** اول سجی لیلی داغتکج سنبلن، *Ey Sururi, ol saçı Leyli dağıtkəc sünbülün,*
هر خمندن بر دلی مجنون سرکردان چخر. *Hər xəmindən bir dili-Məcnini-sərgərdan çıxar.*

وله[1]

خانسی بیرین سویلیم آه آنجه دردم واردر، *Xansı birinin söyləyim, ah anca dərdim vardır,*
هر معنی کیم کتاب آسمانیدن کلور. *Hər məani kim, kitabi-asimanidən gəlir.*
بر ملک در کم جهان جاودانیدن کلور. *Bir mələkdir kim, cahani-canidanidən gəlir.*
زلف قاشک مصحفی ناطق در اول وجهیله کم، *Zülfu qaşın müshəfi ntiqdirol vəchilə kim,*
سر قرآن سوره سبع المثانیدن کلور. *Sirri-Quran surəti Səbi-Məsanidən gəlir.*
ایلدی کون ومکانی نوره مستقرق یوزک، *Eylədi kövnu məkan nura müsrəqeəq üzün,*
بو تجلی ذات پاک لامکانیدن کلور. *Bu təcəlli zati-paki-laməkanidən gəlir.*
خضرله عیسی حیات ایستر لبکدن نیجه کم، *Xirilə İsa həyat istər ləbindən necə kim,*
یاره جان ویرمک همیشه یار جانیدن کلور. *Yara can vermək həmişə yari-canidən gəlir.*
کوشهٔ چشمده زلفک حسرتیله کرپکم، *Guşeyi-çeşmimdə zülfün həsrətilə kirpikim,*
بر توتوندر کم دمی داغ نهانمدن کلور. *Bir tutundur kim, dəmi daği-nihanımdan gəlir.*
صورتی زیبایه یوز دوت طالب معنی ایسک، *Surəti-zibaya üz tut, talibi məni isən,*
کم بو صورت مطلقا عین معانیدن کلور. *Kim, bu surət mütləqa eyni-məanidən gəlir.*
ای **سروری** سویله تاویل کلام اللــه کم، *Ey Sururi, söylə təvili-kəlamullah kim,*
کن فکان شرحی کتاب آسمانیدن کلور. *Kön-fəkön şərji kitbi-asimanidən gəlir.*

ولــه[2]

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سی ص. ۸۵-۸۶// س. نوسخه سی ص.۱۲
[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سی ص. ۸۶-۸۷// س. نوسخه سی ص.۱۲

رخش حجت[۱] تند ایکن سیران افلاک ایده کور،	*Rəxşi-hüccət tünd ikən, seyrani-əflak edə, gör,*
عرشه صور آتدن طواف عالمی خاک ایده کور.	*Ərşə sür atdan təvafi-aləmi xak edə, gör.*
آدم خاکییه شاکرد اول اوخی اسماء کل،	*Adəmi xakiyə şagird ol , oxı əsmai-kül,*
صورتی رحمانه باخ شیطانی غمناک ایده کور.	*Surəti rəhmana bax, şeytanı ğəmnak edə, gör.*
روی زیبادن کم اول حسنی ملاحت متنی در،	*Ruyi-zibadan kim, ol hüsni məlahət mətnidir,*
علم الاسماء حسنا شرحن ادراک ایده کور.	*Elmul əsmai hüsnə şərhin idrak edə, göe.*
قنده بقسک انده وجه اللـه استرسک نظر،	*Qanda baxsan anda vəcullaha istərsən nəzər,*
غیر نقشنده کوکل آیینه سن پاک ایده کور.	*Qeyri-nəqşində könül ayinəsin pak edə, gör.*
واقف اسرار سبحان الذی اسرایسک،	*Vaqifi-əsrari-Sübhan əlləzı əsrarısan,*
بر جمال کعبه کورکج کوکسکی چاک ایده کور.	*Bir camalı-Kəbə görkəc köksini çak edə, gör.*
عاقبت بیت الحزن ویرانه سی اولور تنک،	*Aqibət beytul-həzən viranəsi olur təng,*
حالیا بر جرعه دن جانی طربناک ایده کور.	*Haliya bir cürədən canı tərəbnak edə, gör.*
ای **سروری** معجزاتی خواجۀ لولاکدن،	*Ey Sururi, möcizati xaceyi-lolaikdən,*
رخش همت تندایکن سیران افلاک ایده کور.	*Rəxşi himmət tünd ikənŞ seyrani-əflak edə, gör.*

ولـه

اول که عنوان ملاحت قاشی طغراسنده در،	*Ol ki, ünvani-məlahət qaşı tuğrasındadır.*
لیله الاسرا سری زلفی سمنساسنده در.	*Leylətul-əsra səri-zülfi səmənsasındadır.*
عنبرین خطی علی العرش استوادن شرح ایدر،	*Ənbərin xətti ələlərş ustuvadan şərh edər,*
کم کلام اللـه آنک رخسار زیباسنده در.	*Kim. kəlamullah anın ruxsari-zibasındadır.*
قامتی رعناسی بر نخل[۲] بلادر کم آنک،	*Qaməti rənayi bir zilli-bəladır kim, anın,*
باغ حسنک ترکسی فتانی بالاسنده در[۳].	*Bağı-hüsnün nərgisi fəttani balasındadır.*
غمزۀ غمازینک سحرین کورنلر دیر بکیم،	*Čəmzeyi-ğəmmazının sehrin görənlər dir, bəgim,*
قندسی اخر زمانک عین شهلاسنده در.	*Qandası axir zamanın eyni-şəhlasındadır.*
باشنی میدان عشق ایچنده طوب ایتمک کرک،	*Başının meydani-eşq içində tob etmək gərək,*
کیم که اول چابک سوارک زلف سوداسنده در.	*Kim ki, ol çabuk səvarın xülfi-sevdasındadır.*
کوستررلر کعبۀ ارباب معنیدن نشان،	*Göstərirlər Kəəbeyi-ərbabi-mənidən nişan,*
هرنه بنلر کیم مسیحانک کلیساسنده در.	*Hər nə bunlar kim, Məsihanın kilisasındadır.*
ای **سروری** علم الاسماء تحصیل ایله کل،	*Ey Sururi, elmul-əsami təhsil eyləgil,*

---

۱. س. همت
۲. واتیکان ظل
۳. باشقا نسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سینده بورادا صفحه دوشمه سی وار.// س. نوسخه سینده وار ص.۱۳

کیم تسما آدم خاکینک اسماسنده در. *Kim, təsəmma, adəmi-xakinin əsmasındadır.*

ولـه[1]

آه کیم کوکلم اوی غمدن خراب اولمقده در، *Ah kim. könlüm evi ğəmdən xərab olmaqdadır,*
سیل اشکم اغلمقدن خوناب اولمقده در. *Seyli-əşkim ağlamaqdan xunab olmaqdadır.*
قیلمه سون سرو خرامانک تماشاسک دیو، *Qılmasın sərvi-xuramanın təmaşasın deyü,*
کوزلرمدن اشک ایدوب اشکم حجاب اولمقده در. *Gözlərimdən əşk edib, əşkim hicab olmaqdadır.*
سایهٔ سرو خرامانکله ای روح روان، *Sayeyi-sərvi-xuramanınla, ey ruhi-rəvan,*
چشمهٔچشمم الف التنده اولمقده در. *Çeşmeyi-çeşmim əlif altında olmaqdadır.*
اولورم سودای زلفکله کیم آهم شعله سی، *Oluram sevdayi-zülfünlə kim, ahım şöləsi,*
باشم اوستنده یلان تک پیچ تلب اولمقده در. *Başım üstündə ilan tək piçu tab olmaqdadır.*
اویله دریای محیط اولدی سرشکم کیم آکا، *Öylə dəryayi-mühit oldı sirişkim kim, ana,*
کهکشانده موج کوکبدن حبلب اولمقده در. *Kəkəşanda mövci-kövkəbdən hubab olmaqdadır.*
عنبرافشان سبنلکله عارضندن هر نفس، *Ənbərəfşan sünbülündə arizindən hər nəfəs,*
کوکده ،هم همنشین آفتاب اولمقده در. *Gökdə həm həmnişini-aftab olmaqdadır.*
تا **سروری** کوردی رخسارندن قران معجزین، *Ta Sururi gördi rüxsarından Quran möcizin,*
بنده ء من عنده علم الکتاب اولمقده در. *Bəndəyi-men əndəhu elmul-kitab olmaqdadır.*

ولـه[2]

قنقی سنبلدر که مشکین کاکلک تک تلب وار، *Qanqı sünbüldür ki, müşkün kakilin tək tabı var,*
قنقی نرکسدر که سرخوش کورلرک تک خلب وار. *Qanqı nərgisdir ki,sərxoş gözlərin tək xabi var.*
قنقی شاخ کلدر ای نخل ملاحت کیم آنک، *Qanqı şaxi-güldür ey nəxli-məlahər kim, anın,*
لعل خندانک تکی بر غنچهٔ سیراب وار. *Ləəli-xəndanın təki bir ğönçeyi-sirabi var.*
صانمه مه نو شفقدن دوغری کیم کتمسه کونش، *Sanma məhi-nov şəfəqdən doğru kim,getməsə günəş,*
لعل پرخون کیم قاشندن صورت محراب وار. *Ləəli purxun kim, qaşından surəti-mehrabi var.*
قانه غرق اولدی غمی خالکله چشمم مردمی، *Qana ğərq oldı ğəmi-xalına çeşmim mərdumi.*
مور مسکینک نه مشکل آفت کرداب وار. *Muri-miskinin nə muşkil afəti-gitdabı var.*
کلدی کل آچلدی نرکس لاله دولدی ژاله دن، *Güldi. gül açıldı nərgis. lalə doldı jalədən.*
ای خوش انک وقتی کیم عیش ایتمکه اسباب وار. *Ey xoş anın vaxtı kim, eyş etməyə əsbabı var.*
ای **سروری** چاک سینم یاریلوب دیر یاره کیم، *Ey Sururi, çaki-sinəm yarılıb, dır yara ki,*

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سیندهوار. ص. ۱۳
[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سیندن الینیبدیر. ص. ۱٤

Tiği-eşqin tək nə burcun mehri-aləmtabi var. تیغ عشقک تک نه برجک مهر عالم تاب وار.

ولـه[۱]

Şəəmi rüxsarın ki, mehru mah anın heyranıdır, شمع رخسارک که مهر و ماه آنک حیرانیدر،
Murği-dil pərvanəsidir, didə sərgərdaıdır. مرغ دل پروانه سیدر دیده سرکردانیدر.
Asitanından cuda qan olduğuçün yaşımın, آستانکدن جدا قان اولدیغیچون یاشمک،
Ağlasam, eyb etməgil, ey gül ki, bağrım qanıdır. آغلسم عیب ایتمه کل ای کل که بغرم قانیدر.
Həmdəm olmaq səgi-kuyinlə, ey sultani-hüsn, همدم اولمق سکی کویکله ای سلطان حسن،
Mən ğəribi-binəvaya dövləti-sultanidir. من غریب بی نوایه دولت سلطانیدر.
Məndə taqət qalmadı jicrana, lütf et. ey əcəl, منده طاقت قالمدی هجرانه لطف ایت ای اجل،
Canımı alğıl ki, canan özgələr cananıdır. جانمی الغل که جانان اوزکه لر جانانیدر.
Necə bir əğyarı yar ilə görüb. ğəmgin olam, نیجه بر اغیاری یاریله کوروب غمکین اولم،
Ömrümün dövri bənim bənzər ki, ğəm dövranıdır. عمرمک دوری بنم بکزر که غم دورانیدر.
Vəh ki, illərdir ki, bir gül üzlü dilbərdən cuda, وه که یللردر که بر کل یوزلو دلبردن جدا،
Dudi-ahım əbru ğəm yaşım bəla baranıdır. دود آهم ابر و غم یاشم بلا بارانیدر.
Razi ol, ol gül nə covr etsə Sururi canına, راضی اول اول کل نه جور اتسه **سروری** جانکه،
Çün cəfa qılmaq pəri-rüxsarlar ərkanıdır. چون جفا قلمق پری رخسارلر ارکانیدر.

ولـه[۲]

Sünbülün kim, arizin dövründə ənbər dağıdır, سنبلک کیم عارضک دورنده عنبر داغیدر،
Sanıram Ruhulqudus ərş üzrə sepeh dağıdır. صانرم روح القدس عرش اوزره سپهر داغیدر.
Mehrinə gün müştəri olmaq üçün, ey məhləqa, مهروکه کون مشتری اولمقیچون ای مه لقا،
Ayağına baş qoyub, gökdən yerə zər dağıdır. آیغوکه باش قویوب کوکدن یره زر داغیدر.
Rəşk edib xurşidi-çeşmim mərdumi xunabdan, رشک ایدوب خورشید چشمم مردمی خونابدن،
Eşikindən zər yerinə ləəlu gövhər dağıdır. ایشکندن زر یرنه لعل کوهر داغیدر.
Dövri-hüsnündən səba gülşən hesabın verməyi, دور حسنکدن صبا کلشن حسابک ویرمکی،
Sünhdəm güldən gəlir, divanə dəftər dağıdır. صبحدم کلدن کلور دیوانه دفتر داغیدر.
Vəh necə şirin təkəllümdır ləbin kim, söyləkəc, وه نیجه شیرین تکلم در لبک کیم سویله کج،
Bir yana qənd axıdır, bir yana şəkkər dağıdır. بر یکا قند آخیدر بر بکا شکر داغیدر.
Saqiya sun badəyi-gülgün ki, şəkkər çəksə ğəm, ساقیا صون باده کلکون که شکر چکسه غم،

---

[۱]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سیمده وار. ص. ١٤
[۲]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سیمده وار. ص. ١٥

کمسه داغتمز آنی الا که ساغر داغیدر.	*Kimsə dağıtmaz anı, illa ki, sağər dağıdır.*
ای **سروری** بر بهادردر شراب ناب کیم،	*Ey Sururi, bir bahadırdır şərabi-nab kim,*
کوز قیزردوب قنده ینه یاش آلور ار داغیدر.	*Göz qızardıb qəndə yinə baş alır, ər dağıdır.*

ولـه[1]

زاهدا اسماء وصلینک مسماسی ندر،	*Zahida, əsmai-vəslinnin müsəmmasi nədir?*
یا حقک عینی مسما اولان اسماسی ندر.	*Ya həqqin eyni-çüsəmma olan əsmasi nədir?*
عارف بزم ازل اولمق بمنزلدر یقین،	*Arifi-bəzmi əzəl olmaq bəmənzildir yəqin,*
یا شراب وحدتک جام مصفاسی ندر.	*Ya şərabi-vəhdətin cami-müsəfası nədir?*
مصر جامع جمعهٔ آینه نیچوندر عجب،	*Misri came cüməyi-ayinə nəçündür . əcəb,*
یا سوادی اعظمک آنده تماشاسی ندر.	*Ya səvadi-əəzəmin anda təmaşası nədir?*
واقف شرحینی اللـه ایسک شرح ایله کم،	*Vaqifi-şərhini allah isən şərh eylə kim,*
کعبه نک کنزی شب معراجک اسراسی ندر.	*Kəəbəni kənzi, şəbi-meracın əsrası nədir?*
وادی ایمنده موسی کلیم اللـه ایچون،	*Vadiyi-imendə Musayi kəlim allah üçün.*
آیت انی انا اللـهک تجلاسی ندر.	*Ayəti ini ənəllahın təcəllası nədir?*
سور اسرافیل قندندر حیات کائنات،	*Suri-israfil qandadır həyatı-kayinat,*
روح قدسک نفخهٔ عیسی سی انفاسی ندر.	*Ruhi qudsun nəfxəyi İsası , ənfasi nədir?*
قنقی مظهرده ظهور ایلر بیان قل کفی،	*Qanqı məzhərdə zuhur eylər bəyani-qul kəfi,*
حجت القائم قتی کلمدقی دعواسی ندر.	*Hüccəti qaim qəti qılmaqdakı dəvasi nədir?*
شاه باز روح سفلی آشیانن ترک ایدوب،	*Şahbazı ruhi-sufla aşiyanın tərk edib,*
عالم علوی پرواز اتسه ماواسی ندر.	*Aləmi ülviyə pərvaz etsə, məvasi nədir?*
کر کلام اللـه نطقن اوقورسه سویلکل،	*Gər kəlamullah nitqin oxursa, söyləgil,*
قاف و القران ایله یاسین و طاهاسی ندر.	*Qafu Quran ilə Yasim u Tahası nədir?*
باش چکرسن چون معنبر طرّه بردن دیو تک،	*Baş çəkərsən çün müənbər türrə birdən div tək,*
بس بو معجز نافه نک کوستر که طغراسی ندر.	*Pəs bu möciz nafənin göstər ki, tuğrası nədir?*
هر زمان بر دلبرک زلف دلاویز اولدغی،	*Hər zaman bir dilbərin zülfi-dilaviz olduğı,*
قنقی یوزدندر بو سودانک مداراسی ندر.	*Qanqı üzdəndir bu sevdanın mudarası nədir?*
روز و شب بو قبهٔ احضرده خورشید و قمر،	*Ruzu şəb bu qubbəyi-əhzərdə xurşidu qəmər,*
نه سببدن دور ایدر یارب تمناسی ندر.	*Nə səbəbdəndir edər yarəb, təmənnası nədir?*
ای **سروری** واقف سر کلام اللـه اولان،	*Ey Sururi, vaqifi-sirri-kəlamullah olan,*

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور. س. نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ۱۹

تا ابد بیلور که هر اسمک مسماسی ندر. *Ta əbəd bilir ki, hər ismin müsəmması nədir?*

قافیهٔ الزاء – عدد(۱۷) ۲۲

ولـه

طلبده یارک اردنجه بو کوکلم تک او یار اولمز، *Tələbdə yarın ardınca bu könlüm tək o yar olmaz,*
ولی بیک جهد ایلرسه بوکا هرکز او یار اولمز. *Vəli bin cəhd eylərsə, buna hərgiz o yar olmaz.*
ددک دریای هجر ایچره کنار استر بنم کوکلم، *Dedin dəryayi-hicr içrə kənar istər bənim könlüm,*
ددی بنم غمم بحرینه دوشنه کنار اولمز. *Dedi bənim ğəmim bəhrinə düşənə kənar olmaz.*
ددک مرآت قلبه انکسار ار کوردی سنک غم، *Dedin merati-qəlbinə inkisar ər gördi səngi-ğəç,*
ددی هر پارده نقشم اولور بو انکسار اولمز. *Dedi: hər parədə nəqşim olur, bu inkisar olmaz.*
ددم لطف ایلکل اغلتمه بنی ای کل رعنا، *Dedim: Lütf eyləgil, ağlatma bəni, ey güli-rəna,*
ددی باران کم اولمایه کل اچلمز بهار اولمز. *Dedi: Baran kim olmaya, gül açılmaz,bahar olmaz.*
سروری اویدرپ اغیاری یاران جست و جو ایلر، *Sururi uydurub əğyari, yaran, çüstu cu eylər,*
ولی اول کوزلری اهو اکا هرکز شکار اولمز. *Vəli ol gözləri ahu ana hərgiz şikar olmaz.*

ولـه نظیرهٔ روانی

زلفیله یوزن اورته لی اول کلعذارمز[1]، *Zülfilə üzün örtəli ol gülüzqrımız,*
صان کورن دوتلدی کیجیه دوندی نهارمز[2]. *San görən dutuldı,gecəyə döndi naharımız.*
بن قاره کونلوده قومه دی صبرله قرار، *Bən qara könlüdə qomadı səbrilə qərar,*
اول قاره زلفله قنی قول و قرارمز[3]. *Ol qara xülfilə qanı qövlu qərarımız.*
دل صفحه سنده قالمدی محو اولدی شکل غیر، *Dil səfhəsində qalmadı, məhv oldı şəkli qeyr,*
نقشک مصور اوللیدن ای نکارمز. *Nəqşin müsəvvər olalıdan, ey nigarımız.*
عیسیدن استمک بزه احیا ایچون دعا، *İsadan istəmək bizə əhya üçün dua,*
چون تیغ زجر و هجر ایله اولدردی یارمز. *Çün tiği-zəcr u hicr ilə öldürdi yarımız.*
دنیا سرابن اب صانوپ اعتبارده، *Dünya sərabın ab sanıb etibarda,*
قودی بزی یبانده قوری اعتبارمز[4]. *Qodi bizi yabanda qurı etibarımız.*
کرداب درده صلدی بزی فرقتک دریغ، *Girdabi-dərdə saldı bizi firqətin, dəriğ,*
ای خضر جان نجه اولسر روزکارمز *Ey Xizri-can , necə olisər ruzigarımız?*
اول یار حسرتنده **سروری** ایله بزُم، *Ol yar həsrətində Sururi ilə bizim,*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۳۰۸۲
[2]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[3]. پروانه مجموعه سی: دیلدن آپاردی قومدی صبر و قرارمز//عشقنله بویله می ایدی قول و قرارمز
[4]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

آه و فغان و ناله و زار اولدی کارمز.	*Ahu fəğan u nalə vu zar oldı karımız.*

ولـه نظیرهٔ اسحق چلبی

ندن بلسم عجب یاری بکا هرکز یقین اولمز،	*Nədən bulsam əcəb yarı bana hərgiz yəqin olmaz,*
ملکدر وارسه دلبرکه ادمله قرین اولمز.	*Mələkdir, varsa dilbərinə adəmlə qərin olmaz.*
طواف کوی یار ایلر رقیبی بر سحر کوردم،	*Təvafi-kuyi-yar eylər rəqibi, bir səhər gördüm,*
عجب بو قبله یه کافر بچق ساعت یقین اولمز.	*Əcəb bu qibləyə, kafər biçaq saat yəqin olmaz.*
عذارک کفر زلفکله نچون پنهان ایدرسنکم،	*Üzarın küfri-zülfünlə neçün pünhan edərsən kim,*
که کفر ایچنده می کافر بلورسن اهل دین.	*Ki, küfr içindəmi kafər bilirsən əhli-din (olmaz),*
رقیبه کشف راز ایدپ یوزک کوسترمه ای دلبر،	*Rəqibə kəşfi-raz edib, üzün göstərmə,ey dibər,*
که ایمانه چو شیطانی بلورسنکم امین اولمز.	*Ki, imana çü şeytani bilirsən kim, əmin olmaz.*
چقر دلدن **سروری** سن خیال نقش دلداری،	*Çıxar dildən Sururi sən xiyali-nəqşi-dildari,*
بیلورسن دوزخی چونکم مقام حور عین اولمز.	*Bilirsən düzəxi çün kim, məqami huru eyn olmaz.*

ولـه نظیرهٔ نجاتی

مرض بودر تنه کم علت حبیب اولمز،	*Mərəz budur tənə kim, illət həbib olmaz,*
بوکا معالجه ایدن بکا طبیب اولمز.	*Buna mülicə edən, bana təbib olmaz.*
وصاله ایره مدم جد و جهد ایدپ وافر،	*Vüsalə irəmədim, cidu cəhd edib vafir,*
که دولت ادمه چوق سعی ایله نصیب اولمز.	*Ki, dövlət adəmə çox səy ilə nəsib olmaz.*
عجیب شکلومه هجرکده خلق اوکرندی،	*Əcib şəklümə , hicrində xaıq öyrəndi,*
غریبه انس اولیجق اولقدر غریب اولمز.	*Ğəribə üns olıcaq olqədər ğərib olmaz.*
دلا قو زلفینی سیر ایله قاشی محرابن،	*Dila qo zülfini, seyr eylə qaşı mihrabın,*
چو سجده کاهی مسلمانلرک صلیب اولمز.	*Çü sucdəgahi müsəlmanların səlib olamz.*
نه طک رقیب قریب اوله و **سروری** بعید،	*Nə tən rəqib qərib ola vu Sururi bəid,*
کلک چو خار اولور یاری عندلیب اولمز.	*Gülün çü xar olur yarı , əndəlib olmaz.*

ولـه

ارانوپ اول طبیب جان بولنمز،	*Aranıb ol təbibi-can bulunmaz,*
کلوپ بو دردمه درمان بولنمز.	*Gəlib , bu dərdimə dərman bulunmaz.*
نوله اخشم لمزسه بزده هر شب،	*Nola axşamlamazsa bizdə hər şəb,*
چو هر کیجه مه تابان بولنمز.	*Çün hər gecə məhi-taban bulunmaz.*
ویررسم جان تنم جانانی کورمز،	*Verərsəm canu tənim, cananı görməz,*

ولی جان ورمسم جانان بولنمز.	*Vəli can verməsəm canan bulunmaz.*
بو ایسه ظلم انی کم چشمک ایدر،	*Bu isə zülm anı kim, çeşmək eylər,*
جهانده بر یر ابادان بولنمز.	*Cahanda bir yer badan bulunmaz.*
چو دور حسن در فوت اتمه فرصت،	*Çü dövr hündür fovt etmə fürsət,*
دلا چونکم کچن دوران بولنمز.	*Dila çünkim, keçən dövran bulunmaz.*
نه سحر اولور بو کم مجروح ایدرسن،	*Nə səhər olur bu kim, məcruh edərsən,*
کورنمز تیرک و پیکان بولنمز.	*Görünməz tirin u peykan bulunmaz.*
نوله بریان دلمله اتسم ضیافت،	*Nila biryan dilimə etsən ziyafət,*
خیالک وش کوزل مهمان بولنمز.	*Xiyalın vəş gözəl , mehman bulunmaz.*
یوزه یوز اولیمز اول کنج یاره،	*Yüzə-yüz olamaz ol gənc yara,*
انوکچون کزلنوب در کان بولنمز.	*Anunçün gizlənibdir , kan bulunmaz.*
سروری اوقمه عشقنده کناری،	*Sururi oxuma eşqində kənri,*
چو عماندر اکا پایان بولنمز.	*Çü ummandır ana payan bulunmaz.*

ولـه نظیرۀ خیالی

صنکموز بیزی محبتدن همیشه خالیوز[1]،	*Sanmanız bizi möhəbbətdən həmişə xaliyüz,*
عاشقز اکا که وار یوزنده خط و خالی یوز.	*Aşiqiz ana ki, var üzündə xəttu xali yüz.*
بز غباره ایرجک باد فنا سرتاج ایدر،	*Biz ğubara iricək badi-fəna sərtac edər,*
کرچه بو کثرتده خلقک حالیا پامالیوز.	*Gərçi bu kesrətdə xalqən haliya pamalıyüz.*
دیمکوز اییله کوندز بو جهان اچره شفق[2]،	*Demənüz ayilə gündür bi cahan içrə şəfəq,*
بز دخی بو تکیه کاهک باش اچق ابدآلیوز.	*Biz daxi bu təkyəgahın başaçıq əbdaliyüz.*
کولکه‌دن کونه التمز کرچه زهر غم بزی،	*Gölgədən günə ilətməz , gərçi zəhri-ğəm bizi*
دشمنی اولدرمده اما جهان قتالیوز.	*Düşmanı öldürmədə, amma cahan qətallıyuz.*
قلبی ویرپ الورز اول خواجه دن اوزکه متاع،	*Qəlbi verib alırız ol xacədən özgə məta,*
اشبو بازارک **سروری** حیله کر دلالیوز.	*İşbu bazarın Sururi hiləgər dəllalıyuz.*

ولـه نظیرۀ احمدپاشا

یوز قزدره کر مهر و مه اکا عجب اولمز[3]،	*Üz qızdıra gər mehru məh ana əcəb olmaz,*
جرّار آشقلرده حیا و ادب اولمز.	*Cərrar aşıqlarda həya vu ədəb olmaz.*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۳۰۵۵

[2]. پروانه مجموعه سی: ایشیق

[3]. پروانه مجموعه سی : ۲۹٦٤ // نظمی مجموعه سی: ۱۹٤۵

هجر اولدره لی کوکلمی جسممده صفا یوق،
Hicr ğldürəli könlümi, çismimdə səfa yox,

بر اوده که میّت[1] اوله عیش و طرب اولمز.
Bir evdəki, meyit ola eyşu tərəb olmaz.

ادم کبی دل دانۀ خال استسه سومکه، سوکمه
Adəm kibi dil daneyi-xal istəsə sevməgə,

ای حور پری چهره ملکده غضب اولمز.
Ey huri-pəri çehrə, mələkdə qəzəb olmaz.

دیوانه دل امسه لبکی دیمه[2] سبب نه،
Divanə del əmsə ləbini , deməsəbəb nə,

عالمده چو عاقل لر اشی بی سبب اولمز.
Aləmdə çü aqillər işi bi səbəb olmaz.

چوق درد و بلا[3] چکدی محلکده **سروری**،
Çox dərdu bəla çəkdi məhəllində Sururi,

کرچه کشیه جنت ایچنده تعب اولمز.
Gərçi kişiyə cənnət içində təəb olmaz.

ولـه نظیرۀ احمدپاشا و نظامی

جانا دلرسک اوله سکا کر ثواب ناز[4]،
Cana dilərsən ola sana gər səvabi-naz,

عشاقه رحمت ایله ایدرکن عذاب ناز.
Uşşaqa rəhmət ilə edərkən əzabi-naz.

تک جورکک حسابنی اونتمه دوستم،
Tək covrun hesabını unutma dostum,

زیرا جزا کوننده صورلمز حساب ناز.
Zira cəza günündə sorulmaz hesabi-naz.

استاد فن شیوه در اول علمی[5] چوق کوزل،
Ustadi-fənni-şivədir ol, elmi çox gözəl,

تالیف ایلر ایسه اولور بیک کتاب ناز[6].
Təlif eylər isə, olur bin kitabi-naz.

تاثیری وار جفا کبی نازکده سرورا،
Təsiri var cəfa kibi nazında sərvəra,

عشاق کوکلی طکمی اولورسه خراب ناز[7].
Uşşaqi könlümi tənmi olursa xərabi-naz..

کوسترمیوب یوزن نیجه یوزدن طوغر بکا،
Göstərməyib üzün, necə üzdən doğar bana,

دیرسم عجبمدر اکه بن آفتاب ناز[8].
Dirsəm əcəbdir ana bən afitabi-naz.

افسون ایدم دیو کیجه حالومی سویلدم،
Əfsun edəm deyü, gecə halımı söylədim,

افسانه کلدی دلبره خوب اتدی خواب ناز.
Əfsanə gəldi dilbərə, xub etdi xabi-naz.

فتح کلام ایلیجک ناز کشف اولور،
Fəthi-kəlam eyləyəcək naz kəşf olur,

دیرسم عجبمیدر دهن یاره باب ناز.
Dirsəm əcəbmidir dəhəni-yarə babi-naz.

ناز اتدکنجه اغلدغم جوجه کلمیوب،
Naz etdigincə ağladığım covca gəlməyib,

سائل بشومه ویرمدی الا جواب ناز[1].
Sail başıma vermədi illa , cavabi-naz.

---

[1]. پروانه مجموعه سی: منت // نظمی مجموعه سی: منت
[2]. پروانه مجموعه سی: باری
[3]. پروانه مجموعه سی: درلو بلا // نظمی مجموعه سی: درلو بلا
[4]. پروانه مجموعه سی : ۲۹٤۱ // نظمی مجموعه سی: ۱۹۸۰
[5]. نظمی مجموعه سی: جوری
[6]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[7]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور // نظمی مجموعه سی: خواب ناز
[8]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

اولدی غدا **سروری** یه چون ناز نازنین،	*Oldı qida Sururiyə çün nazi-nazənin,*
باشلر نیازه ایلسه ناز و عتابن آز.	*Başlar niyaza, eyləsə nazu itabın az.*

ولـه

غیره لطف و مهر ایدپ باکه ایدر جوریله ناز[۲]،	*Qeyrə lütfu mehr edib, bana edər covrilə naz,*
بنده سینه غیرلردن ویرمک استر امتیاز.	*Bəndəsinə qeylərdən vermək istər imtiyaz.*
باکه تیغ اوردقده سن دشمن حسددن اولدی فوت،	*Bana tiğ vurduqda sən, düşman həsəddən oldı fovt,*
یرده یتدقجه او حق ویرسون سکا عمر دراز.	*Yerdə yatdıqca , o haqq versin sana ömri-diraz.*
اغزمی طوت اغز اچوب بوسه عهد ایله ینه،	*Ağzımı tut, ağız açıb busə əhd eylə yinə,*
یوخسه اغزک اوپدکم دیرم اچیلور کزلو راز[۳].	*Yoxsa ağzım öpdügüm , dirəm açılır gizli raz.*
دیلده صبرم یوق بلورسنک ارتوررسن جورنی،	*Dildə səbrim yox, bilirsən artırırsan covrunı,*
باش آچوق دیوانه اولورم آچیلور کزلو راز[۴].	*Baş-açıq , divanə oluram, açılır gizli raz.*
بن ایقده قلمشی زلفکده بر دار ایلدک،	*Bən ayaqda qalmışı zülfündə bər dar eylədin,*
همت عالی قلوپ اتدک قلوکی سرفراز.	*Himməti-ali qılıb, etdin qulunı sərfəraz.*
اتمسون اهل نیازه نازی از اول نازنین،	*Etməsin əhli-niyaza nazi az, ol nazənin,*
ای **سروری** وارپ اکا ایده لم چوق چوق نیاز[۵].	*Ey Sururi varıb ana edəlim çox-çox niyaz.*

ولـه

بر کوزل معجونجینک حیرانی اولدی کوکلمز،	*Bir gözəlməcuncinin herani oldı könlümüz,*
کاه حیرانی کهی سکرانی اولدی کوکلمز.	*Gah heyrani, gəhi səkrani oldı könlümüz.*
وارمز ایکن اهل عرضم دییو تحت القلعه یه،	*Varmaz ikən, əhli-ərzəm deyü, təhtul qalaya,*
کوره لی انده سنی مهمانی اولدی کوکلمز.	*Görəli anda səni, mehmani oldı könlümüz.*
حقه اغزندن اموپ اتدی وصالی فکرنی،	*Hoqqa ağzından əmib, etdi vusali fikrini,*
بنکله ییدی اقلیمک سلطانی اولدی کوکلمز.	*Bənlə yeddi iqlimin sultani oldı könlümüz.*
طکمی کور بنکی و کچکین شویله تریاکی اولم،	*Tənmi gör bəngi vu keçkin şöylə tiryaki olam,*
چونکه اول معجونجینک کریانی اولدی کوکلمز.	*Çünki, ol məcuncinin giryani oldı könlümüz.*
حقه اغزینی کوریجک ییمدین دوتدی مکر،	*Hoqqa ağzını göricək yeymədən tutdı məgər,*
قرشوسنده صورتی بی جانی اولدی کوکلمز.	*Qarşısında surəti-bicani oldı könlümüz.*

---

۱. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
۲. پروانه مجموعه سی : ۲۸۸٤ // ۱۷۹۳
۳. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
٤. بو بیت پروانه مجموعه سیندن علاوه اولونوبدور.// نظمی مجموعه سینده یوخدور
٥. پروانه مجموعه سی: ای دهانی حقه سن آتله ایدرسن کرچه بند//بو سروری و داخی عشق اهل دیرلر حقه باز

اغزک اسراری بتر دلده شها حیرآنلره،	*Ağızın əsrari bitər dildə şəha heyranlara,*
وار ایسه اسرارکک بوستانی اولدی کوکلمز.	*Var isə əsrarının bustanı oldı könlümüz.*
اچلی معجون دکانن قپندی میکده،	*Açalı məcun dukanın , qapandı meykədə,*
می یرینه شمدی معجون کانی اولدی کوکلمز.	*Mey yerinə şimdi məcun kanı oldı könlümüz.*
بن ییدم غالب سنی دوتدی کوکل شاشدک قتی،	*Bən yedim, qalib səni tutdı könül, şaşdın qatı,*
طکمی دیرسم ایللرک سیرانی اولدی کوکلمز.	*Tənmi dirsən, eylərək seyranı oldı könlümüz.*
دلده یاقوتی مفرحدر **سروری** چون لبی،	*Dildə yaqutı müfərrəhdir Sururi çün ləbi,*
جوهری معجونلرک دکانی اولدی کوکلمز.	*Covhəri məcunların dukanı oldı könlümüz.*

ولـه

بزمله زاهد یابس بلشمز،	*Bəzmilə zahidi-yabəs bilişməz,*
که تریاکی ایله سرخوش الشمز.	*Ki, tiryaki ilə sərxoş oluşmaz.*
اوقکدن نیجه مجروح اولمسون دل،	*Oxundan necə məcruh olmasın dil,*
همان اوغرر کچر تنده ایلشمز.	*Haman uğrar, keçər təndə iləşməz*
قچن باد صبا اتسه صوقلق،	*Qaçan badi-səba etsə sovuqluq,*
اچلمز غنچه لر کل لر کولشمز.	*Açılmaz ğönçələr, güllər güləşməz.*
کلک کرچه اچقدر یوزی اما،	*Gülün gərçi açıqdır üzi, amma,*
ایدپ ال اونین یلله یولشمز.	*Edib al , oynanan yellə yollaşmaz.*
سروری نوله چقمزسه سکا یار،	*Surui nola çıxmzsa sana yar,*
اکابر چونکه هر شخصه بولشمز.	*Əkabir çünki hər şəxsə bulaşmaz.*

ولـه نظیرهٔ نجاتی

پایکه باش قومه در دلده بزم نیتمز[1]،	*Payına baş qomadır dildə bizim niyyətimiz,*
ایره رز پایکه باشده وارسه دولتمز.	*İrəriz payına, başda varsa dövlətimiz.*
خاک پایکله اکرچه کوزم اچدی کحّال،	*Xaki-payınla əgərçi gözüm açdı kəhhal,*
ایغک طپرغنه در ینه هپ منتمز.	*Ayağın toprağınadır həp minnətimiz.*
حرمتی هر کیشی نک اولور النده دیرلر،	*Hörməti hər kişinin olur əlində dirlər,*
ساقیا الده ایکن صاقنلم حرمتمز.	*Saqiya əldə ikən saqınalım hörmətimiz.*
بوزدلر صورت مجنونی نکارا قویوب، قزیوب	*Bozdular surəti Məcnuni nigara qızıyub,*
صفحهٔ عالمه نقش اوللیدن صورتمز.	*Səfhəyi-aləmə nəqş olalıdn surətimiz.*

[1]. نظمی مجموعه سی: ۱۸۷۲

غم دلداری یمزسم اولورم قو بنی سن،	*Ğəmi-dildari yeməzsəm, ölürəm qo bəni sən,*
چون طبیبا سنک الکده دکل صحتمز.	*Çün təbiba sənin əlində dəgil səhhətimiz.*
لبی حیرانیم اول مست می ناب صنور،	*Ləbi heyranıyam , ol məsti-meyi-nab sanır,*
اکا معلوم دکل اه که کیفیتمیز.	*Ana məlum dəgil ah ki, keyfiyyətimiz.*
شکلمی نقش ایده مز حیرت الور نقاشی،	*Şəklimi nəqş edəməz, heyrət olur nəqqaşı,*
اول نکاره چو **سروری** کوره بو حیرتمز.	*Ol nigara çü asururi görə bu heyrətimiz.*

ولـه

دل یانسه نولا اول کوزی مستانه کورنمز،	*Ol yansa nola, ol gözi məstnə görünməz,*
جان چقسه عجبمی کوزه جانانه کورنمز[1].	*Can çıxsa əcəbmi, gözə canana görünməz.*
ای باد صچندن نه خبر ویردک انک کم،	*Ey bad, saçından nə xəbər verdin anın kim,*
یانمده بنم بو دل دیوانه کورنمز.	*Yanımda bənim bu dili-divanə görünməz.*
خشم اتدی چون اول شاه دلا کوینه وارمه[2]،	*Xəşm etdi çün ol şah , dila kuyinə varma,*
مغضوب اولان بنده چو[3] سلطانه کورنمز.	*Məğzub olan bəndə çü sultana görünməz.*
شانه صچوکک باکه نشانن ویره دیردم،	*Şanə saçının bana nişanın verə dirdim,*
دوشدی ایچنه باتدی انک شانه کورنمز.	*Düşdi içinə, batdı anın şanə görünməz.*
باخسم یوزنه مانع اولور یای یارب،	*Baxsam üzünə, mane olur yay, ya rəb,*
انجم نه سببدن مه تابانه کورنمز[4].	*Əncum nə səbəbdən məhi-tabana görünməz.*
چون شانه قلور زلفنی دیوانه کوکل لر،	*Çün şanə qılır zülfüni divanə könüllər,*
اول دکلو دوشرلر که سری شانۀ کورنمز[5].	*Ol dənlü düşərlər ki, səri-şanə görünməz.*
هردم کوره مز اول لب رنکینی **سروری**[6]،	*Hər dəm görəməz ol ləbi-rəngini Sururi,*
کم دکمه ده جان صورتی انسانه کورنمز.	*Kim, dəgmədə can surəti insana görünməz.*

ولـه

یار دیمش شوکا کم جور و جفالر ایده رز،	*Yar demiş şuna kim, covru cəfalər edəriz,*
قتلنورسه صوک اوجی مهر و وفالر ایده رز.	*Qatlanırsa son ucı, mehru vəfalar edəriz.*
اکدغکجه سوکه درسن بزی ای شیرین لب،	*Andığca sona dersən bizi, ey şirin ləb,*
کرچه بز ساکه دعالرله ثنالر ایده رز.	*Gərçi biz sana dualar, sənalar edəriz.*

---

[1]. واتیکان نوسخه سی: فریاد که اول کوزلری مستانه کورنمز//جان یاندی فراق اودنه جانانه کورنمز
[2]. واتیکان نوسخه سی: اول ماه که کوکل کوینه کلمه
[3]. واتیکان نوسخه سی: کم قول که سورلدی دخی
[4]. کا. نوسخه سینده بو بیت یوخدور
[5]. کا. نوسخه سینده بو بیت یوخدور
[6]. واتیکان نوسخه سی: آندن کورنمز اول رخ زیبایه سروری

ذوق و شوق اهلی دکل صنمه بزی ای صوفی،	*Zövqu şövq əhli dəgil, sanma bizi ,ey sufi,*
می صافی ایله بز ذوق و صفالر ایده رز.	*Meyi-safi ilə biz zövqu səfalar edəriz.*
ددی جانوکی الوپ دیشلدورز لبلرمز،	*Dedi canını alıb, dişlədiriz ləblərimiz,*
بز سنک جانکه بر نیچه خبر آلر ایده رز.	*Biz sənin canına bir neçə xəbər alar edəriz.*
کر صوررلرسه **سروری** طرفندن اخبار،	*Gər sorarlarsa Sururi tərəfindən əxbar,*
ای صبا جملهٔ یارانه دعالر ایده رز.	*Ey səba cümıəyi-yarana dualar edəriz.*

ولـه

کاکلک فکرنده اشکم کتمز ای مه اه سز،	*Kakilin fikrində əşkim getməz, ey mah ahsız,*
طفل اولان چقمز کیجه چون طشریه همراه سز.	*Tifl olan çıxmaz gecə çün tışraya həmrahsız.*
ای کوزللر بز سنی کوردکجه حقدن کشف اولور،	*Ey gözəllər, biz səni gördükcə həqdən kəşf olur,*
شویله بکزر کم کوزه ایینهٔ اللـه سز.	*Şöylə bənzər kim, gözə ayinəyi allahsız.*
قاشنی کوستردکی شب نوله ستر اتسه یوزن،	*Qaşını göstədigi şəb, nola sətr etsə üzün,*
ای باشنده ای کوکل اولور کیجه چون ماه سز.	*Ay başında, ey könül olur gecə çün mahsız.*
پادشاهم سندن ایرو کر صوررسک کوکلمی،	*Padişahım səndən ayrı gər sorarsın könlümi,*
بر خرابه مملکت در کم قلوپدر شاه سز.	*Bir xaraba məmləkətdir kim, qalıbdır şahsız.*
ای **سروری** کر کریه اولسه رقیب اولمز عجب،	*Ey Sururi gər giruə olsa rəqib, olmaz əcəb,*
چونکه اقرار ایلمز عشق اهلنه اکراه سز.	*Çünki iqrar eyləməz eşq əhlinə ikrahsız.*

ولـه نظیرهٔ نهالی

زلفی زنجیری اوللدن بوینمزده قیدمز،	*Zülfi xənciri olalıdan boynumuzda qeydimiz,*
عالم اطلاقه دوشدی قلجه یوقدر قیدمز.	*Aləmi-itlaqa düşdi, qılca yoxdur qeydimiz.*
اول کوزی اهو شکاریچون کرکمز سک رقیب،	*Ol gözi ahu şikariçün gərəkməz sək rəqib,*
اوزکه شهبازز بزم کلب ایله اولمز صیدمز.	*Özgə şəhbazız, bizim kəlb ilə olmaz seydimiz.*
دام زلفک اولدرر عشاقی دیدم دیدی یار،	*Dami-zülfün öldürür uşşaqqi,dedim, dedi yar,*
نیلیم بن جان ویرر اکا دولاشوب صیدمز.	*Neyləyim bən, can verir anan dolaşıb seydimiz.*
ای علی بالم ابوبکر و عمر عثمان حقی،	*Ey Əli balım,Əbubəkru Ömər Osman həqi,*
سودکم سن سن قوشوسن غیری عمرو زیدمز.	*Sevdigim sənsən qoşusan qeyri Əmru Zeydimiz.*
حلقهٔ ذکره اکرچه کرمزز صوفی صفت،	*Hələqəyi-zikrə əgərçi girməziz sufi-sifət,*
خلقه یوقدر حق بیلور هرکز **سروری** کیدمز.	*Xalqa yoxdur , həqq bilir həgiz Sururi keydimiz.*

ولــه[۱]

صوفی که کیدر مسجده میخانیه کلمز،	*Sufi ki, gedər məscidə, meyxaya gəlməz,*
بر خانیه وارر نیه بر خانیه کلمز.	*Bir xanəyə varır, niyə bir xanəyə gəlməz.*
اول کیشی که مستغرق ایدر نورده[۲] جمعی،	*Ol kişi ki, müstəğrəq edər nurda cəmi,*
یارب نه ایچون یازوغی پروانیه کلمز.	*Yarəb, nə üçün yazığı pərvanəyə gəlməz.*
سینمدن اوتب اوخی کوزم یاشنه کلمز.	*Sinəmdən ötüb oxı, gözüm yaşına gəlməz,*
بر قوش که بغر پاره سی بر دانیه کلمز.	*Bir quş ki, bağır parəsi, bir danəyə gəlməz.*
کوکلم اوی هم ویرانه اولورسه جفادن[۳]،	*Könlüm evi həm viranə olursa cəfadan,*
اول ترک پری چهره بو ویرانیه کلمز.	*Ol Türk, pəriçehrə bu viranəyə gəlməz.*
زی عشق جبلّی که طفلکده دخی هم،	*Zi eşq cəbbili ki, tiflində daxi həm,*
مجنون رخ زیبا کوزه در آینه کلمز[۴].	*Məcnun ruxi-ziba gözədir ayinə gəlməz.*
مشاطهٔ کل اول سنبل رعنایه دولشسه،	*Məşatə gül ol sünbüli rənaya dolaşsa,*
کر رشتهٔ[۵] جان نازک اولور شانیه کلمز.	*Gər rişteyi-can nazikolur, şanəyə gəlməz.*
کل کتمه دخی انجمن وعظه **سروری**،	*Gəl getmə daxi əncuməni vəəzə Sururi,*
کم عاشق اولن صحبت افسانیه کلمز.	*Kim, aşiq olan söhbətu əfsanəyə gəlməz.*

ولــه[۶]

بز ازلدن تا ابد میدانه[۷] کلمشلرده نوز،	*Biz əzəldən ta əbəd meydana gəlmişlərdənüz,*
شاه مردان عشقنه مردانه کلمشلرده نوز.	*Şahi-Mərdan eşqinə,mərdanə gəlmişlərdənüz.*
قلمغه حقدن کلام اللـه ناطق شرحنی،	*Qılmağahəqqdən kəlamullahi-natiq şərhini,*
روح قدسز کم رخی انسانه کلمشلرده نوز.	*Ruhi-qudsiz kim, ruxi-insana gəlmişlərdənüz.*
کایناتی صورتی رحمانه تبدیل ایلروز،	*Kayinati, surəti rəhmana təbdil eylərüz,*
کم بیان علم القرانه کلمشلرده نوز.	*Kim, bəyani ilmi-Quranə gəlmişlərdənüz.*
غیبت مطلق دن تماشای رخی زیبا ایچون،	*Qeybəti mütləqdən təmaşayi ruxi ziba üçün,*
بز شهادت ملکنه سیرانه کلمشلرده نوز.	*Biz şəhadət mülkünə seydanına gəlmişlərdənüz.*
بر معنبر طره ننک کفرینه آمنّا دیوب،	*Bir müənbər türrənin küfrnə aməna deyib,*
حقه تسلیم اولمشوز ایمانه کلمشلرده نوز.	*Həqqə təslim olmuşuz, imana gəlmişlərdənüz.*

---

۱. باشقا منبعلرده یوخدور// مجلس و واتیکان ص. ٦٤-٦٥// س. نوسخه سی ص. ۲۱
۲. مجلس مجموعه سی: یوزمه
۳. مجلس مجموعه سی: کوکلم اوی ویرانه هم الورسه وفادن
٤. مجلس مجموعه سی: بو بیت یوخدور
٥. مجلس مجموعه سی: کم شیشهٔ جان
٦. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ٦٠-٦١//س. نوسخه سی ص. ۲٥
٧. س. : مستانه

ساقی باقی الندن مست اولوب ایچمکدیوز... — *Saqi-baqi əlindən məst olub içməkdəyız,*
نعرهٔ مستان اورپ مستانه کلمشلرده نوز. — *Nərəyi-məstan vurub, məstanə gəlmişlərdənüz.*
ای **سروری** عید اکبردر جمالی دلبرک، — *Ey Sururi eydi-əkbərdir , camalı dilbərin,*
بز بو عید اکبره[1] قربانه کلمشلرده نوز. — *Biz bi eydi-əkbərə, qurbana gəlmi.lədənüz.*

ولـه[2]

ای خطک خضر و دهانک چشمهٔ حیوانمز، — *Ey xəttin Xizru dəhanın çeşmeyi-heyvanımız,*
عارضک عرش و یکاغک صورتی رحمانمز. — *Arizin ərşu yanağın surəti rəhmanımız.*
مصحف حسنک بیانیدر ازلدن تا ابد، — *Müshəfi-hüsnün bəyanidir əzəldən ta əbəd,*
لوحمز توراتیمز انجیلمز فرقانمز. — *Lövhumuz, Tövratımı, İncilimiz, Furqanımız,*
لوح محفوظ الهی در جمالک صفحه سی، — *Lövhi-məhfuzi-ilahidir cmalın səfhəsi,*
اوش کلام اللـه ناطق حجت برهانمز. — *Uş kəlamullahi-natiq, hüccətu burhanımız.*
بخمیوب کون و مکانه کوزلرز دیدارکی، — *Baxmarız kuvnu məkana, gözləriz didarını,*
روح قدسز عالم اعلاده در سیرانمز. — *Ruhi qudsuz, aləmi-əladadır seyranımız.*
عنبرافشان سنبلک کفرندن اوزکه ای صنم، — *Ənbər əfşan sünbülün küfrindən özgə, ey sənəm,*
کافری عشقز اولورسه دینمز ایمانمز. — *Kafəri eşqiz, olursa dinimiz, imanımız.*
احسن تقویمه رحمان صورتی دیمز حسود[3]، — *Əhsəni-təqvimə rəhman surəti deməz həsud,*
لعنت اول ملعونه کم اولدر بزم شیطانمز. — *Lənət ol məluna kim, oldur bizim şeytanımız.*
ای **سروری** اول لبی معجز کلامک نظمنه، — *Ey Sururi, ol ləbi möciz kəlamın nəzminə,*
لشکر ارواح اولور هر دم بزم مهمانمز. — *Ləşkəri-ərvah olur hər dəm bizim mehmanımız.*

ولـه[4]

زلفنک کفریله هر کم عهد و پیمان ایلمز، — *Zülfünün küfru ilə hər kim, əhdu peyman eyləməz,*
تا ابد کافر قالور سودای ایمان ایلمز. — *Ta əbəd kafir qalır, sevdayi iman eyləməz.*
کوزلرم سودای زلفکله نوله قان اغلسه، — *Gözlərim sevdayi-zülfünlə nola qan ağlasa,*
کیمسهٔ بخت سیه عالمده خندان ایلمز. — *Kimsəyi bəxti-siyəh aləmdə xəndan eyləməz.*
دیدی اغزک سرّنی دلدن انکچون منع ایدر، — *Dedi ağzın sirrini dildən anunçün mən edər,*
کم جواهر معدنی ایوانه پنهان ایلمز. — *Kim, cəvahir mədəni , ivanə pünhan eyləməz.*
دل یخب جان الدی مندن غمزهٔ مستک سنک، — *Dil yıxıb, can aldı məndən ğəzəyi-məstin sənin,*

---

[1]. س. : بز بو عید خود ایدوب
[2]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.ص. ٦٢-٦٣// س. ص.٢٣
[3]. س. فقیه
[4]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ٦٣-٦٤// س. نوسخه سی ص. ٢١

Dostum, düşman daxi bu rəsmə talan eyləməz.	دوستم دشمن دخی بو رسمه تالان ایلمز.
Müddəi yolunda can verməz, deyərmiş aşiqə,	مدّعی یولکده جان ویرمز دیریمش عاشقه،
Dini olan kişi, nahəq yerə böhtan eyləməz.	دینی اولن کیشی ناحق ییره بهتان ایلمز.
Bana mehr eylər deyü, laf etmişəm lütf eylə kim,	باکه مهر ایلر دیو لاف اتمشم لطف ایله کم،
Yara gerçək yar olan yarını yalan eyləməz.	یاره کرچک یار اولن یارینی یالان ایلمز.
Ey Sururi, ol sənəmdən əhdu peyman istəmə,	ای **سروری** اول صنمدن[1] عهد و پیمان استمه،
Kim, pəridir, adəm ilə əhdu peyman eyləməz.	کم پری در آدمیله عهدو پیمان ایلمز.

ولـه[2]

Kakilin fikrində gözdən yaş getməz absız,	کاکلک فکرنده کوزدن یاش کتمز آبسز،
Tiflvəş kim, gecə evdən çıxamaz həmrahsız.	طفل وش کم کیجه اودن چیخه مز همراه سز.
Sünbülün mehri-ruxunı necə mən eylər desəm,	سنبلک مهر رخکنی نیجه منع ایلر دسم،
Ardır , der ay başında gecə olmaq yarsız.	عاردر دیر آی باشنده کجه اولمق یارسز.
Ğəm sipahındn mən könüldə xəyalından cuda,	غم سپاهندن منع کوککده خیالکنده جدا،
Bir qılıl mülkətdə kim, qalibdır təmənasız.	بر غلل ملکت ده کم قالب در تمناسز.
Hüsnünün mahiyyətin bilməkdə heyrandır aqlımız,	حسنکون ماهیتن بلمکده حیراندر عقلمز،
Ey gözəllər, siz məgər ayineyi allahsız.	ای کوزللر سز مکر آیینهٔ اللـه سز.
Ey Sururi aşiq oldur kim, canalı yarına,	ای **سروری** عاشق اولدر کم جنالی یارنه،
Səcdə eylər, surəti rəhman görüb, ikrahsız.	سجده ایلر صورتی رحمان کورب اکراه سز.

ولـه[3]

Fəzli-həqdən kaşifi-kəncineyi-əşya biziz.	فضل حقدن کاشف کنجینهٔ اشیا بزز،
Aləmi-təlim elmu əlləmi-əsma biziz.	عالم تعلیم علم علّم الاسما بزز.
Yol bulub həqdən ələlərş ustsvanın şərhini,	یول بولوب حقدن علی العرش استوانک شرحنی،
Surəti-rəhmana ayırdan adəmi-məna biziz.	صورت رحمانه اییردک ادم معنا بزز.
Bizdədir çün nameyi-min əndəhu ummulkitab,	بزده در چون نامهٔ من عنده ام الکتاب،
Sacidi Kəəbə, imami-məscidi Əqsa biziz.	ساجد کعبه امام مسجد اقصا بزز.
Yəni tədvili-kəlamullahi-asimani bizdədir,	یعنی تدویل کلام آسمانی بزده در،
Hüccəti-qaim ki, eşitdin biziz, İsa biziz.	حجت القائم که اشتدک بزز عیسا بزز.

---

[1]. س. پریدن
[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ٦٦-٦٧
[3]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// سو نوسخه سی ص. ۲۱

لیلۀ المعراجه بر زلف معنبردن ایروب،	*Leylətul-Meraca bir zülfi-müənbərdən irib,*
واقف اسرار سبحان الذی اسرا بزز.	*Vaqifi-əsrari-sübhan ələzi, əsra biziz.*
شعلۀ انی انااللـه ایله یاندوق شعله تک،	*Şöleyi-eni ənəllah ilə yandıq şölə tək,*
وادی ایمن مقام اولدی بزه موسی بزز.	*Vadiyi-imən məqam oldı bizə, Musa biziz.*
ای **سروری** فضل یزدانک بیاننده بوکون،	*Ey Sururi, fəzli-yəzdanın bəyanıdır bugün,*
اسم اعظم وجهمزدر جامع اشیا بزز.	*İsmi-əzəm vəchimizdir, vamei-əşya biziz.*

قافیۀ السین- عدد (۴)- ۵

ولـه نظیرۀ احمدپاشا و نجاتی

اصدک ای جان کوکلمی اتدک دیو زلفم هوس [۱]،	*Asdın ey can könlümi, etdin deyü zülfüm həvəs,*
چون کناهی قلجه یوق کل اولمدن ایپنی کس.	*Çün günahı qılca yox gəl ölmədən ipini kəs.*
چاشتی بلمک [۲] هوآسنده اوچردی کرچکم،	*Çaşını belmək havasında uçardı gərçi kim,*
لبلرک قندینی صوردم اکسه سن قاشر [۳] مکس.	*Ləblərin qəndini sordum, ənsəsin qaşar məgəs.*
اغزمی طوت لطفله دکدرمک استرسک بنی،	*Ağzımı tut lütfilə, dindirmək istərsən bəmi,*
یوخسه یوقدر اختیارم ناله ده همچون جرس.	*Yoxca yoxdur ixtiyarım nalədə həmçün cərəs.*
نای زنلر سرّله دیدکچه نایه [۴] دردمی،	*Nayzənlər sirr ilə dedikcə nayə dərdimi,*
نای فریاد و فغان ایلر بنمچون هم [۵] نفس.	*Nay fəryadu fəğan eylər, bənimçün həm nəfəs.*
اوغردقچه زلفنه بوین کتورسن بو یکا،	*Uğradığca xülfünə buyin gətirsin bu yana,*
بو دکلمیدر صبادن ای **سروری** ملتمس.	*Bu dəgilmidir səbadan, ey Sururi mültəməs.*

ولـه نظیرۀ دیکر

مرغ جانه کرچه بو جسم ضعیف اولمش قفس [۶]،	*Murği cana gərçi bu çism zəif olmuş qəfəs,*
لیک کویک کلشنی پروازنه قیلور هوس.	*Leyk kuyin gülşəni pərvazına qılır həvəs.*
اویخو اویتمز بکا دایم [۷] خیال خال دوست،	*Uyxu oyatmaz bana daim xəyali-xli-dost,*
خواب کلمز چشمه [۸] زیرا قنده چوغ اولسه مکس.	*Xab gəkməz çeşmə, zira qanda çox olsa məgəs.*
یلورپ بر بوسه عهدن ایلکل باکه دیدم،	*Yalvarıb bir busə əhdin eyləgil bana dedim,*

[۱]. پروانه مجموعه سی : ۳۳۲۹ // نظمی مجموعه سی: ۲۰۱٤
[۲]. پروانه مجموعه سی: باشنی یلمک // نظمی مجموعه سی: چاشنی یلمک
[۳]. نظمی مجموعه سی: اوشر
[٤]. پروانه مجموعه سی: یاره
[٥]. پروانه مجموعه سی: هر // نظمی مجموعه سی: هر
[٦]. پروانه مجموعه سی : ۳۳٤٦ // نظمی مجموعه سی: ۲۰۱۳
[۷]. پروانه مجموعه سی: هرشب // نظمی مجموعه سی: هرشب
[۸]. پروانه مجموعه سی: کوزه

دیدی ناز ایدیپ ایکن چوق سویلدک سن اندی بس. *Dedi naz edüb inən, çox söylədin sən, indi bəs.*
غمزه سندن خوف ایدیپ دل ایلمز افغان[۱] و زار، *Ğəmzəsindən xuf edib, dil eyləməz əfğanu zar,*
کاربانی دویرر زیرا حرامی یه جرس. *Karbanı duyarar zira həramiyə cərəs.*
کر ک کوه عشق ایدی اشبو **سروری** دلبرا، *Gər ki, kihi-eşq idi işbu Sururi dilbəra,*
لیک سن یوسف جماله بولمدی هیچ دست رس. *Leyk sən Yusif cmalə bulmadı hiç dəstrəs.*

ولـه

اله شادی و هجراندن بکا یاس، *Ala şadivu hicrandan bana yas,*
انوکچون حالمی بلمز بنم ناس. *Anunçün halımı bilməz bənim nas.*
ایا شاه جهان محمود سن سن، *Əya şahi-cahan Mahmud sənsən,*
ایدرسک خاص اولورم بنده ایاس. *Edərsən xas oluram bən də Ayas.*
صدا ویرر فلک بوش اولدوغیچون، *Sid verir fələk boş olduğuçün,*
که چکرامز شها طولو اولان طاس. *Ki, çıkramaz şəha dolu olan tas.*
نمدپوش اولوپ اچمه هر یوزه یوز، *Nəməd puş olub, açma hər üzə üz,*
که تا مرات وش دوتمایه سن پاس. *Ki, ta meatvəş tutmayasan pas.*
سروری بحر اشکه اولمدین غرق، *Sururi bəhri-əşkə olmadan ğərq,*
مدد خضر اول یتش سن اکه الیاس. *Mədəd Xizr ol, yetişsən ana İlyas.*

ولـه[۲]

داغ عشقکدن کوزم کرپک لرمله هر نفس، *Daği-eşqindən gözüm, kirpiklərimlə hər nəfəs,*
بر اوجاقدر کم یانوب دورنده قالور خار خس. *Bir ocaqdır kim, yanıb dövründə qalır xaru xəs.*
لعل شیرینکده خال و خط دکل بلکم قونوب، *Ləli şirində xalu xətt dəgil, bil kim, qonub,*
شکری نابه زمرددن قنات کرمش مکس. *Şəkəri-naba zümürddən qanat girmiş məgəs.*
آه آتلان کم هلال عیدله کون شعله سی، *Ah atlan kim, hilal eydilə gün şöləsi,*
اولسون ایتک چون مرصع طوقله زرین مرس. *Olsun etdin çün mürəssə tovqilə zərrin mərəs.*
کوزلرم یاشین تنی خاکی نجون منع ایلسون، *Gözlərim yaşın təni-xaki neçün mən eyləsin,*
بند اولری بر آوج طپراغله نیل و ارس. *Bənd oları bir avuc toprağ ilə Nilu Ərəs.*
قطرهٔ اشکم که همرنک اولمغ استرسک لعلکه، *Qətreyi-əşkim ki,həmrəg olmaq istərsən ləlinə,*
طفله بکزر کم قبایی قرمزی ایلر هوس. *Tiflə bənzər kim, qəbayi- qırmızı eylər həvəs.*

---

۱. پروانه مجموعه سی: فریاد // نظمی مجموعه سی: فریاد
۲. بو غزل باشقا منبع لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ٦٩-٧٠// تخلص بیت یوخدور.

ولـه[۱]

ای کوکل مرغی جهان جاودانی قیل هوس، *Ey könül murği cahani-cavdani qıl həvəs,*
که اوله سن عنقای قاف قربه دایم هم نفس. *Ki, olasan ənqayi qafi-qurbə daim həm nəfəs.*
جهد ایدب اماره نفسه اویمه کم آخر سنی، *Cəhd edib əmarə nəfsə uyma kim, axır sını,*
شاهباز آشیانی عرش ایکن ایلر مکس. *Şahbazı aşiyani-ərş ikən eylər məgəs.*
خاکدانی عالم سفلده پابند اولمه کم، *Xakdani aləmi-səflada pabənd olma kim,*
عندلیب کلشنی اعلایه یارشمز قفس. *Əndəlibi-güşəni əlaya yaraşmaz qəfəs.*
کاربانی عشقه همراه اول سبیل اللـه ده، *Karbanı eşqə həmrah ol səbilullahda,*
کم کلام اللـه ناطق در بو منزلده جرس. *Kim, kəalmullahi-natiqdır bu mənzildə cərəs.*
چیخ طبیعت خانقاهندن که ظاهر کوره سن، *Çıx təbiət xaniqahından ki, zahir görəsən,*
سندن اوکدین یر یوزینی نیجه دوتمشدی فرس. *Səndən öndən yer üzüni necə tutmuşdı fərəs.*
عالم اللعنینک صفاتی در بو جمله کاینات، *Aləmul-eynin sifatıdır bu cümlə kainat,*
ظاهر و باطن ده یوخدر حقدن اوزکه هیچکس. *Zahiru batində yoxdur həqdən özgə hiçkəs.*
حقه ایررسن رخی انسان کاملدن اکر، *Həqqə irirsən ruxi insani-kamildən əgər,*
سن جمال اللـه باقی ایله اولسک ملتمس. *Sən camalullahi baqi ilə olasın mültəməs.*
دلربالر زلفنک سرّینه ایریشمز فقیه، *Dilrubalar xülfünün sirrinə irişməz fəqih,*
اول سببدن کم ایته حبل المتین اولمز مرس. *Ol səbəbdən kim, itə həblulmətin olmaz mərəs.*
کرچه مشکین طرّه لردن آچلور جنت ولی، *Gərçi müşkin türrələrdən açılır cənnət, vəli,*
اینجه سودادر بو سودا اکلمز هر بوالهوس. *İncə sevdadır, bu sevda anlamaz hət bulhəvəs.*
نفخۀ روح القدسدن زنده قلدی عالمی، *Nəfxəyi Ruhulqudusdan zində qıldı alımi,*
مهدی آدم دمی عیسی یدی موسی نفس. *Mehdiyi adəm dəmi, İsa yədi, Musa nəfəs,*
ای **سروری** رب العالمینوک نوری در، *Ey Sururi rəb- ələləminin nuridir,*
صورتی مهدیدن و عیسی دن اولن مقتبس. *Surəti Mehdidən u İsadan olan müqtəbəs.*

قافیۀ الشین- (عدد ۱۰) ۱۱

ولـه

کوزک دورنده آهمدن دوتر هر بر مکان آتش[۲]، *Gözün dövründə ahımdan tutar hər bir məkan atəş,*
کاولر احراق مریخک[۳] کسلمز هر زمان آتش. *kolar ihraq Merixin kəsilməz hər zaman atəş.*
دله عکس خدک دوشسه بلورر ناله لر جانا، *Dilə əksi-xidəgin düşsə bilürür nalələr cana,*

---

[۱]. بو غزل باشقا منبع لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر- ص. ٦٧-٦٩// س. نوسخه سی ص.۲٥
[۲]. پروانه مجموعه سی : ۳٥۸۷
[۳]. پروانه مجموعه سی: مژنجک (سهو اوخونشدور)

که زیرا اب ایرشدکجه ایدر هردم فغان آتش. *Ki, zira ab irişdikcə edər hər dəm fəğan atəş.*
رقیبک سوزن ایشتسم قوپر آه اتمکه شوقم، *Rəqibin sözün eşitsəm, qopar ah etməgə şövqum,*
هوا سرد اولسه اولور لاجرم مطلوب جان(آتش). *Hava sərd olsa olur lacirəm mətlubi-can atəş.*
عذارنده خطن کورب صو دیاین دیمه ای دل، *Üzarında xəttin görüb, su diyəyin demə, ey dil,*
که بو مشهوردر اولمز جهانده بی دخان آتش. *Ki, bu məşhurdur olmaz cahansa bi duxn atəş.*
نکارا سوز عشقکدر **سرورینک** دوکن یاشن، *Nigara suzi-eşqindir Sururinin tökən yaşın,*
که اشک شمعه در باعث ایچنده کی ینان آتش. *Ki, əşki-şəmədir bais içindəki yanan atəş.*

ولــه

بر دلمی وار زلفک کبی ای دل پریشان اولممش[1]، *Bir dilmi var xülfün kibi,ey dil pərişan olmamış,*
بر جانمی واردر تکیهٔ عشقکده قربان اولممش. *Bir canmı vardır, təkyəyi-eşqində qurban olmamış..*
دردیله هرکم ایکیلر اولدکده فریادی دیکر، *Dərdiləhər kim, inilər öldükdə fəryadi digər,*
کیمدر دین غم زهرنه هر درده درمان اولممش. *Kimdirdeyən ğəmi-zəhrinə hər dərdə dərman olmamış.*
عشاقه اولورکن قریب دوینر[2] نفاق ایلر رقیب، *Uşşaqa olukən qərib, dönər nifaq eylər rəqib,*
بو دکلو اسلام اهلنی کورپ مسلمان اولممش. *Bu dənlü İslam əhlini görüb müsəlman olmamış.*
جسمک حیاتی جانله جانک دخی جاناله، *Çismin həyatı canilə canın daxi cananilə,*
بی جاندر اول تن کم انک جانینه جانان اولممش. *Bi candır ol tən kim, anın canına canan olmaməş.*
باغه **سروری** وارجق اول کلرخم کوله کوله، *Bağa Sururi varacaq, ol gül ruxum gülə-gülə,*
دلتنک اولن کل غنچه سی قلمادی خندان اولممش. *Diltəng olan gül ğönçəsi qalmadı xəndan olmamış.*

ولــه

دآمن غیره یتر ای دل بیچاره پیش، *Dəməni-qeyrə yetər, ey dili-biçarə piş,*
چاره اولسون دیرایسک دردکه وار یاره پیش. *Çarə oldun dir isən, dərdinə var yara piş.*
نقش دیوارندن اویکنور ای دوست دیدم، *Nəqşi-divarından öykünür, ey dost dedim,*
دیدی باللــه بنی قویوری دیوآره پیش. *Dedi nillah bəni qoyuri divara piş.*
یره چالمق دلر ایسک الوپ اغیارا یغن، *Yerə çalmaq dilər isən alıb ağyara yaxın,*
قارشوسنده وار انک ساعد دلداره پیش. *Qarşısında var anın said dildara piş.*
نچه آواره یوررسن به کوکل شویله لوند، *Necə avara yürürsən be könül şöylə ləvənd,*
دوت بر ایش باشنی کل زلف سیه کاره پیش. *Tut bir iş başını , gəl xülfi siyəh kara piş.*
راحته کمسه ایرشمز چو **سروری** بی رنج، *Rahətə kimsə irişməz çü Sururi bi rənc,*

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ۲۱۳۷
[2]. نظمی مجموعه سی: تورمز

دست‌رس استرایسک کرکله کل خاره پیش. *Dəstrəs istər isən kurkilə gül xarə piş.*

ولـه

شو مجلسده که ساقینک لب لعلی مدام اولمش، *Şu məclisdə ki, saqinin ləbi-ləli mudam olmuş,*
کتاب عشق ایچنده ایچممک انده حرام اولمش. *Kitabi-eşq içində içməmək anda həram olmuş.*
یوزینک صانکه هر یانی اولپدر صفۀ جامع، *Üzün sanki hər yanı olubdur səfəyi-came,*
که هر محراب ابرو ایچره هر بر کوز امام اولمش. *Ki, hər mehrabi-əbru içrə hər bir göz imam olmuş.*
یوزینه قرشو کلدوکن کورپ بدرک او کون یوزلو، *Üzünə qarşı gəldigin görüb bədrin o günüzlü,*
مقابل اولمیوب دیدی بونک ایشی تمام اولمش. *Muqabil olmayıb, dedi bunun işi tamam olmuş.*
دعاء خیر الوردی دایما زلفک بنم عمرم، *Duayi xeyr alırdı daima xülfün bənim ömrüm,*
انوکچون اوزیوپ عمری جانده مستدام (اولمش). *Anunçün uzuyub ömri, canda müstədam olmuş.*
ایرشمز عالم اطلاقه شولکم قیدی ترک اتمز، *İrişməz alımi-itlaqa şol kim, qeydi tərk etməz.*
سروری زاهدی کور کم اسیر ننک و نام اولمش. *Sururi zahidi gör kim, əsiri-nəngu nam olmuş.*

ولـه

شوکم جام لبندن ایلدی نوش، *Şu kim, vami-ləbindən eylədi nuş,*
نه غم قلدی دل و جانن فراموش. *Nə ğəm aıldı dil u cann fəramuş.*
کوریجک لعلی جامن اهل مجلس، *Göricək ləli camın əhli-məclis,*
اولور بی می قموسی مست و مدهوش. *Olur bi-mey qamusi məstu mədhuş.*
خمار و دردسرله بنده کورسم، *Xumaru dərisər ilə bən də görsəm,*
لبینی اولورم غایتده سرخوش. *Ləbini oluram ğayətdə sərxoş.*
دیدم اغیاره کوسترمه فقیری، *Dedin əğyara göstərmə fəqiri,*
دیدی ایتلره ویراین سنی اوش. *Dedi: itlərə verəyin səni, uş.*
کل ایامنده منع اتمک شرابی، *Gül əyamında mən etmək şərabı,*
دیمکدر بلبله اول شمدی خاموش. *Dedməkdir bülbülə, ol şimdi xanuş.*
زن غم نوله بوش اولرسه بر ذن، *Zəni-ğəm nola boş olarsa bizdən,*
همیشه ساغری ساقی قومز بوش. *Həmişə sağəri saqi qomaz boş.*
سروری سینه ده تیرک طوتپدر، *Sururi sinədə tirin tutubdur,*
ایدر قدک اکوپ انی در اغوش. *Edər qədin əküb anı dər ağuş.*

ولـه نظیرۀ محرمی

چوق یازدی کرچه بر نچه صوره نکار نقش، *Çox yazdı gərçi bir neçə surət nigar nəqş,*

شکلک کبی یازلمذمی هیچ ای نکار نقش.
Şəklin kibi yazılmazmı hiç ey niga nəqş.
خطک ایرشدی لوح دله بوزدی صورتم،
Xəttin irişdi lönhi-dilə bozdı surətim,
یازدی اکرچه وصل ایچون انده هزار نقش.
Yazdı əgərçi vəsl üçün anda hizar nəqş.
اول وصف عارض ایله اولور صو کبی روان،
Ol vəsfi-ariz ilə olur su kibi rəvan,
کر بغلنورسه شعرمه بر آبدار نقش.
Gər bağlanırsa şeirimə bir abdar nəqş.
رنکین زمین اوزره بولت کیبی زلفکی،
Rəngin zəmin üzrə , bulut kibi xülfüni,
یازمادی مانی کیبی یزن بی شمار نقش.
Yazmadı Mani kibi yazan bi-şumar nəqş.
صافی دلمده ایلدی تصویر عشقنی،
Safi dilimdə eylədi təsvir eşqini,
چوق کچدی باکه نیلیم اول شیوه کار نقش.
Çox keçdi bana, neyləyin ol şivəkar nəqş.
قلمش قرار قاره خطی اول عذارده،
Qılmış qərar qara xətti ol üzarədə,
صو اوزره کرچه ایلمز ایدی قرار نقش.
Su üzrə gərçi eyləməz idi qərar nəqş.
قو نقشی کل صفایله نقاشه قل نظر،
Qo nəqşi, gəl səfa ilə nəqaşa qıl nəzər,
بو خانه ده **سروری** یزه چون نکار نقش.
Bu xanədə Sururi yaza çün nigar nəqş.

ولـه نظیرهٔ نشانی

اولوپ کرم اهه اویوپ اشکه دل رخساره یصدنمش [1]،
Olub gərm ahə, uyub əşkə, dil ruxsara yasdanmış,
انینمش بلد و آبه طینمش ناره یصدنمش.
İnanmış badə vu aba dayanmış, nararə yasdanmış.
چون اوزم حسرتندن یصدنور دیوار باغی خلق،
Çün üzüm həsrətindən yasdanır divar bağı xəlq,
فراقندن کلک بلبل یوز اورمش خاره یصدنمش.
Fəraqından gülün bülbül üz vurmuş, xarə yasdanmış.
طبیبم صاغ اولان باش استمز یصدق محلکده،
Təbibim sağ olan baş istəməz yasdəq , məhəllində,
یتور عشاق پر دردک در و دیواره یصدنمش.
Yatur uşşaqi pur dəedin dəru divara yasdanmış.
یوز اورپ خاک پایوکه سنک هر کون کون ای ماهم،
Üz vurub xaki-payına sənin hər gün gün,ey mahım,
باشنده شمسی دلبندینی اول آواره یصدنمش.
Başında şəmsi-dilbəndini ol avara yasdanmış.
دوشبدر چشم پرخونه خیال چشم مخمورک،
Düşübdür çeşmi-puxuna xyali-çeşmi məxmurun,
صناسن می قباغن رند اولان میخواره یصدنمش [2].
Sanasan mey qabağın rind olan meyxarə yasdanmış.
دکلدر انجم آلتنده کورینن ای کنش بدر آی،
Dəgildir əncum altında görünən ey günəş, bədr ay,
که بو بر کرده بالشدر انی سیاره یصدنمش.
Ki, bu bir girdə balışdır, anı səyyarə yasdanmış.
سرورینک یریدر کر یری اوچمق اوله یارن،
Sururinin yeridir, gər yeri uçmaq ola yaran,
ویررکن جان بکون طاش ایشکک بیچاره یصدنمش.
Verirkən can bugün taş eşigin biçarə yasdanmış.

---

۱. پروانه مجموعه سی : ۳٤۰۷.
۲. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

ولـه نظیرهٔ نشانی

آتشین رخلرن اچدی چو خطن اتدی تراش[1]،
ایلدی اتش پنهانمی خلقه ینه فاش.
بنی اول سنک دلک زلف و رخی اتسه هلاک،
سنبل دکل بتوره قبرمک اوستنده کی طاش.
زلفی چوق باشلی ایکن کمکه اکا ویرسه کوکل،
صورمیوپ اصمغ انک حقی دکلمی بیک باش.
اسکدکجه چو شراب اولور ایو ای خواجه،
دخی اندن یک اولورمی بو جهان اچره قماش.
می یاقوت روان بیل تنه یاقوت روان، نته،
ای **سروری** وار ایسه سنده اکر عقل معاش.

Atəşin ruxlərin açdıÇ çü xəttin etdi təraş,
Eylədi atəşi-pünhanımı xalqa yinə faş.
Bəni ol səng dilin xülfü ruxi etsə həlaj,
Sünbül dəgil bitirə qəbrimin üsründəki daş.
Zülfi çox başlı inən kimki, ana versə könül,
Sormayıb amaq anın haqqı dəqilmi bin baş.
Əskidikcə çü şərab olur iyü, ey xacə,
Daxi andan yey olurnı bu cahan içrə qumaş.
Meyi yaqutı rəvan bil, tənə yaquti rəvan,
Ey Sururi, var isə səndə əgər əqli-maaş.

ولـه

کوزلرم قانیله طولدی لالهٔ سیراب وش،
قامتم غمدن بوکلدی سنبل پرتاب وش.
تکیهٔ کویکده ییرمدر قپک چون نعل و داغ،
ای کوچک سینمده اولدی حلقه و قلاب وش.
جمله اسلام اهلنی اهل صلوه اتسک نولا،
ای یوزی قبلم اولوپدر چون قشک محراب وش.
شرحه شرحه قلدی نیمه نیمه ایدپ کوده می،
زلفنک چنکالنه اصدی کوزک قصاب وش.
نیجه صودر بلمزم یارک عذار و غبغبنی،
ای **سروری** عقلمی الدی شراب ناب وش.

Gözlərin qanilə doldı laleyi-sirabvəş,
Qamətim ğəmdən büküldi sünbüli-purtabvəş.
Tekyeyi-kuyində yerimdir qapın, çün nəl u dağ.
Ey küçən sinəmdə oldı həqlə vu qulanbəş.
Cümlə İslam əhlini əhli səlat etsən nola?
Ey üzi qibləm , olubdur çün qaşın mehrabvəş.
Şərhə-şərhə qıldı, nimə-nimə edib gövdəmi,
Zülfün çəngalına asdı gözün qəsabvəş.
Necə sudur bilməzəm yarın üzru ğəbğəbini,
Ey Sururi əqlimi aldı şərabi nabvəş.

ولـه[2]

شاخ کل هر غنچهٔ رعنا که خندان ایلمش،
بلبل شیدا آنی آیینهٔ جان ایلمش،
بس قنادن آتنی عشقییله خاکستر قلوب،
سلمش اول آیینهٔ کون کبی تابان ایلمش.
لاله برکیله ضیا شبنم غمندن بلبلک،

Şaxi gül hər ğönçeyi rəna ki, xəndan eyləmiş,
Bülbüli-şeyda anı ayineyi-can eyləmiş.
Bəs qanadın atının eşq ilə xakistər qılıb,
Silmiş ol ayinəyi gün kibi taban eyləmiş.
Lalə bərgilə ziya şəbnəm ğəmindən bülbülün,

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ۲۰۵۸
[2]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور // واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر

کوزکوسین کلکون سفرلاط ایچره پنهان ایلمش. *Güzgüsin gülgün səfərlat içrə pünhan eyləmiş.*
اول سفرلاط سچن شیرازه بند اولماغیچون، *Ol səqərlat saçın şirazə bənd olmaqüçün,*
سبزهٔ تر رشته‌سن اچمش پریشان ایلمش. *Səbzəyi-tər riştəsin açmış, pərişan eyləmiş.*
بنده‌یم اول حسنه کم بر کزر تماشا قلمغه. *Bəndəyəm ol hüsnə kim, bir kəz təmaşa qılmağa,*
ماه خورشید فلک آیینه کردان ایلمش. *Mahu xurşidu fələk ayimeyi gərdan eyləmiş.*
خط و خالی فتنه‌سی کوسترمیش اول مه پاره یه، *Xətt u xalı fitnəsi göstərmiş ol məh parəyə,*
ای **سروری** کوزکویی کور کم نه احسان ایلمش. *Ey Sururi güzgüyi gör kim, nə ehsan eyləmiş.*

ولـه[1]

پارساوش دلبرم ترک می ناب ایلمش، *Paravəş dilbərim tərki-meyi-nab eyləmiş,*
قشلرینی کوزکوده کورمش عزم طوبی ایلمش. *Qaşlarını güzgüdə görmüş, əzmi-tuba eyləmiş.*
میل اسلام ایلمش کندو ولی کافر سچی، *Meyli-islam eyləmiş kəndü, vəli kafər saçı,*
هر خمی موینی بر ایمانه قالاق ایلمش. *Hər xəmi-muyini bir imana qakaq eyləmiş.*
چشم پر خونمده عکس غمزه فتان یار، *Çeşmi-puxunumda əksi-ğəmzeyi-fətani-yar,*
بستری کلکونه بکزر بسته کم خواب (ایلمش). *Bəstəri gülgünə bənzər, bəstər kim xab eyləmiş.*
طفل لکده بهر الطاف ایچره اول کل کوییا، *Tifllikdə bəhri-əltaf içrə ol gül guyiya,*
...لکردن کسلکج میل خوناب ایلمش. *...-nirdən kəsilkəc meyli xunab eyləmiş.*
کم سلامت باغبانی کلشن رخسارنک، *Kim, səlamət bağbanı gülşəni- ruxsarın,*
انچه سن خون و دل و خلقیله سیراب ایلمش. *Ancasın xunu dilu xulqilə sirab eyləmiş,*
ای خوش اول دیوانه کم خاکستر و کلخن بله، *Ey xoşol divanə kim, xakistıru külxan bilə,*
پادشاه عالم اولمش ترک سنجاب ایلمش. *Padişahi aləm olmuş, tərki-səncab eyləmiş.*
ای **سروری** ساقی باقی شرای تابده، *Ey Sururi, saqiyi-baqi sərayi-nabda,*
عکس رخساریله آی آیینه سن آب ایلمش. *Əksi ruxsarilə ay ayinəsin ab eyləmiş.*

قافیهٔ الصاد - عدد ۲

ولـه

هرکز اوممه ای کوکل سن درد جاناندن خلاص[2]، *Hərgiz umma ey könül sən dərdi-canandan xəlas,*
بر مرضدر بو که کمسه بولمدی اندن خلاص. *Bir mərəzdir bu ki, kimsə bolmadı andan xəlas.*
وصل جانانه چو حایل اورتده جاندر کوکل، *Vəsli-canana çü hail ortada candır könül,*
وصل اولاین دیر ایسک اول اولا جاندن خلاص. *Vəsl olayın dir isən ol əvvəla candan xəlas.*

---

[1]. باشقا منبع لرده یوخدور// واتیکان نوسهع سیندن آلینیبدیر
[2]. پروانه مجموعه سی : ٣٦٣٦

زلفنه بردار اولان چاه زنخدن قورتلور،	*Zülfünə bərdar olan çahi-zənəxdən qurtulur,*
آصل ای دل استریسک سنده زنداندن خلاص.	*Asıl ey dil, istərisən sən də zindandan xəlas.*
توبه بندن کم بوزردی می ایچوب رسوای اولوپ،	*Tövbə bəndin kim bozurdı, mey içib rusvay olub,*
اوله بلسه بر کشی ابرام یاراندن خلاص.	*Olsa bilsə bir kişi ibrami-yarandan xəlas.*
بحر عشق اچره **سروری** آرزو قلمه کنار،	*Bəhri-eşq içrə Sururi arzu qılma kənar,*
چونکه کمسه بولیمز کرداب عماندن خلاص [۱].	*Çünki , kimsə bolamaz girdani-ummandan xəlas.*

ولـه

اغزی چو خاتم اولدی لبی دوشدی اکه فص،	*Ağzı çü xatəm oldı, ləbi düşdi ana fəs,*
نون قاشی صاد کوزی بونک اوستنه اولدی نص.	*Nun qaşı, sad gözi bunu üsrünə oldı nəs.*
کر ایلمزسه باکه تجلی جمال دوست،	*Gər eyləməzsə bana təcəlli camalı dost,*
جنتده مرغ جان اوله کالطیر فی القفص.	*Cənnətdə muği-can ola kəlteyr fi əlqəfəs.*
کر عشقله اولورسه سکا جمله عام خاص،	*Gər eşqilə olursa sana cümlə amu xas,*
بن کلینک ایچنده اولم مطلقا اخص.	*Bən kəlinin içində olam mütıəqa əxəs.*
عشقی یولنده باکه قتی کوج بیوردی یار،	*Eşqi yolunda bana qəti güc buyurdı yar,*
کرچه سفرده ادمه اولر نچه رخص.	*Gərçi səfərdə adəmə olur neçə rəxəs.*
وصفکده دکله اشبو **سروری** حکایتن،	*Vəsfində dinlə işbu Sururi hekayətin,*
ای یوسف جمال بودر احسن القصص.	*Ey Yusif camal, budur əhsənul qisəs.*

قافیۀ الضاد - عدد ۳

ولـه

یاره قربان اولمه در بو تندکی جاندن غرض [۲]،	*Yara qurban olmadır bu təndəki candan ğərəz,*
نیته کم لطف و وفادر جانه جاناندن غرض.	*Netə kim, lütfu vəfadır cana canandan ğərəz.*
کل وفا صنعتلردن اوکرن اهالیدن بکم،	*Gəl vəfa sənətlərin öyrən əhalidən, bəyim,*
معرفت تحصیلی در چون اهل عرفاندن غرض.	*Mərifət təhsilidir , çün əhki-irfandan ğərəz.*
ایللره فاش اتدی لطفم دییو انجتمه بکا،	*Ellərə faş etdi lütfüm deyü, incinmə bana,*
بر ایو اددر جهانده چونکم احساندن غرض.	*Bir iyü addır cahanda çünkim, ehsandan ğərəz.*
ادم اول کل بوسه انعام ایلکل عاشقلره،	*Adəm olgıl, busə ənam eyləgil aşiqlərə,*
لطف و احسان و مروتدر چو انساندن (غرض).	*Lütfu ehsanu mürüvvətdir, çü insandan ğərəz.*

---

[۱]. پروانه مجموعه سی: کرچه دلبرلرخلاص اولمز سروریدن قاچوب//اوله کیده اولمیه اول داخی اوغلندن خلاص.
[۲]. پروانه مجموعه سی : ۳٦٥۰

بر وفا قل بو **سروری** یه اوله تا شوقدن،	*Bir vəfa qıl bu Sururiyə ölə ta şövqdən,*
جاننی الماغ ایسه کر بونجه هجراندن غرض.[۱]	*Canını almaq usə, gər bunca hicrandan ğərəz.*

ولـه

سن کونی آیه نیجه بکزر دیو ایدم فرض[۲]،	*Sən güni aya necə bənzər deyü, edim fərz,*
اورتاده وار تفاوت بین السماء و الارض.	*Ortada var təfavut, beynəlsəma və lərz.*
تیرکله غمزک اتدی باشم ایچون نزاع،	*Tirinklə ğəmzən etdi başım üçün niza,*
قطع اتمدی چو تیغک سن شاهه ایلسون عرض.	*Qət etmədi çü tiğin, sən şaha eyləsin ərz.*
باقح یشم اللـدن کویک سکی کسلدی[۳]،	*Baqəh yaşm alalıdan, kuyun səgi kəsildi,*
مقراض ایمش حبیبم دوستلردن اولنان قرض.	*Miqraz imiş həbibim, dostlardan olanan qərz.*
بو جثۀ ضعیفه جسم اسمی دیمک اولمز،	*Bu nussəyi-zəifə cism ismi demək olmaz,*
بر طولدر کورینور یوق اکه عُمقله عرض.	*Bu tuldur görünür, yox ana umqilə ərz.*
قو نقد اشک صرفن جان بورجنی ادا قل،	*Qo nəqi-əşk sərfin, can borcunı əda qıl,*
واجبدرر **سروری** تقدیم اولنمسی فرض.	*Vacibdir Sururi təqdim olunması fərz.*

ولـه

لبلرک یاننده جوهردر عرض،	*Ləblərin yanında cövhərdir ərz,*
مطلب بالذات اودر بو بالعرض.	*Mətləbi-bilzat odur, bu bilərz.*
دکلمه شاها رقیبک سوزنی،	*Dinləmə şaha rəqibin sözını,*
اول بنم حقمده در صاحب غرض.	*O bənim haqqımdadır sahibi ğərəz.*
بن فقیره قل تصدق بوسه کبی،	*Bən fəqirə qıl təsədduq busə kibi,*
کم هبه اولورسه یوق بنده عوض.	*Kim, hubə olursa, yox bəndə əvəz.*
ماده صورتلو اولسه ای کوکل،	*Madə surətlu olsa, ey könül,*
فاعل اولمق صنمغل غایت غرض.	*Fail olmaq sanmağıl ğayət ğərəz.*
عشقم ارتر ای **سروری** عمرله،	*Eşqim artar, ey Sururi ömrilə,*
کم کشی پیر اولجق ارتر مرض.	*Kim, kişi pir olıcaq artar mərəz.*

قافیۀ الطاء- عدد ۲

ولـه

---

[۱]. پ. مجموعه سی: ای سروری دلبری شاید ایتممک بونلک درر//حض نفسانی دکل می کوزل اوغلندن غرض.

[۲]. پروانه مجموعه سی : ٣٦٤٢ // نظمی مجموعه سی: ۲۱۷۳

[۳]. پروانه مجموعه سی: اقجه یشم اوللدن کویک ایتی کسلدی// نظمی مجموعه سی: اقجه

Bil kim,üzündə yazdığı bu ruzigar xətt,	بلکم یوزکده یازدغی بو روزکار خط[١]،
Bəndələrin itaqına şaha yazar xətt.	بنده لرک عتاقنه شاها یزار خط.
Yaxud müqərrər olmağa hüsn eli sən şaha,	یاخود مقرر اولمغه حسن ایلی سن شهه،
Dövran təkin xəttinə durmaz qərar xətt.	دوران نکین خطکه دورمز قرار خط.
Kovnu məkan möhəbbətə hail olımaz,	کون و مکان محبتمه حایل اولیمز،
Heç pərdə olamı gözünlə ol ğubar xətt.	هیچ پرده اولمی کوزومه اول غبار خط.
Aşiq ki, sadiq ola sevər xəttilə daxı,	عاشق که صادق اوله سور خطله دخی،
Verməsin imdi xatirinə inkisar xətt.	ویرمسون امدی خاطروکه انکسار خط.
Qüdrəti-xəttidir ölsə Sururi xəttin nola,	قدرت خطی در اولسه **سروری** خطک نولا،
Adətdir, öpülür, sanma , müşkbar xətt	عادتدر اوپلور صنما مشکبار خط.

ولـه

Fəsli- bahar döşədi yerə yaşıl bəsat,	فصل بهار دوشه دی یره یشل بساط،
Ta, əhli-eyş olanlara edə işrətu nişat.	تا اهل عیش اولانلر ایده عشرت و نشاط.
Meyxana xövqi- yolunı tutdum çü şövqilə,	میخانه ذوقی یولنی دوتدم چو شوقله،
Ey şeyxi şəhru mürşidi xəlq ehdunən sərat.	ای شیخ شهر و مرشد خلق اهدنا الصراط.
Xəlnət nişini meykədəyüz, rindi camnuş,	خلوت نشین میکده یوز رند جام نوش،
Yoxdur təriqimizdə bizim qeyrilə ixtilat.	یوقدر طریقمزده بزم غیرله اختلاط.
Olmaz bəsit fiqh ilə fəzl , ey fəqihi şəhr,	اولمز بسیط فقه ایله فضل ای فقیه شهر،
Gəl, eyləgil müdərrisi-eşqə sən irtibat.	کل ایلکل مدرس عشقه سن ارتباط.
Bir hoqqə xumdan əmdi Sururi müfərrəhi,	بر حقه خمدن امدی **سروری** مفرحی،
Keyfiyyəti tazələyib, boldı inbisat.	کیفیتی تازه لیوب بولدی انبساط.

قافیهٔ الظاء - عدد ٢

ولـه

Könlüm alıb verməyən dildari-fətandan nə həz,	کوکلم الوپ دیر مین دلدار فتاندن نه حظ،
Bana mehri olmayan məhbub oğlandan nə həz.	باکه مهری اولمین محبوب اوغلاندن نه حظ.
Var ikən kuyinə didarın, dil anmaz cənnəti,	وار ایکن کویکده دیذارک دل اکمز جنتی،
O məh ğürbətdə tənha ,əski bostandan nə həz.	او مه غربتده تنها اسکی بوستاندن نه حظ.
Çar divar içrə qəddin bana əl vermişikən,	چار دیوار ایچره قدک باکه ال ویرمش ایکن،

[١]. پروانه مجموعه سی : ٣٧١٧ // نظمی مجموعه سی: ٢٢١٩

سرو سیران اتمه دن باغ و بیاباندن نه حظ.	*Servi seyran etmədən, bağu biyabandan nə həz.*
بت دیو سن جانه ترسالر نه ایچون طپمیه،	*But deyü sən cana tərsalar nə üçün tapmaya,*
کندولر طپدوغی اول اضبام بی جاندن نه حظ.	*Kəndülər tapdığı ol əsbami-bicandan nə həz.*
کللر ایچره کوتورسن خار ایچمده کل کبی،	*Güllər içrə görünürsən, xar içimdə gül kibi,*
بویله کوریجک **سروری** به کلستاندن نه حظ.	*Böylə göricək Sururi bəgülistandan nə həz.*

ولـه

لعل جان بخشک قچنکم ایلیه اظهار لفظ،	*Ləli can bəxşin qaçan kim, eyləyə izhar ləfz,*
مرده لر احیا ایدر عیسی وش اول دربار لفظ.	*Murdələr ehya edər İsavəş ol durrbar ləfz.*
چون عرضدر لفظوکه یوقدر بقا لبدن جدا،	*Çün ərəzdir ləfzünə, yoxdur bəqa ləbdən cuda,*
جوهر لعلکدن آیرلدی نجه اولسون ار لفظ.	*Cövhəri ləlindən ayrıldı, necə olsun ar ləfz.*
باد وش مستور اولوپ دوشوپ هوای لعلکه،	*Bad vəş məstur olub, düşün həvayi-ləlinə,*
اوغریوب یل کیبی قاپدی بوسه کی عیار لفظ.	*Uğrayıb, yel kibi qapdı busəni əyyar ləfz.*
بر سوزی بیک کره دیرسک هر بری اولر لذیذ،	*Bir sözi bin kərə dirsən, hər biri olar ləziz,*
بی مزه اولور اکرچه اولیجق تکرار لفظ.	*Biməzə olur, əgərçi olıcaq təkrar ləfz.*
سویلمز سویلرسه داخی کوجله سویلر دیمک،	*Söyləməz, söylərsə daxı güc ilə sörylər, demən,*
زور ایدر یار استمز ایرلمغ اولور زار لفظ.	*Zur edər yar, istəməz ayrımaq, olur zar ləfz.*
بر اتلمش اوق کبی دریینه دونمز امر شاه،	*Bir atılmış ox kibidir yinə dönməz əmri-şah,*
بی کنه قتلم ایچون اتمه شها زنهار لفظ.	*Bigünəh qətlim üçün etmə şəha , zinhar ləfz.*
لفظدن اولور **سروری** چونکه معنی مستفاد،	*Ləfzidən olur ,Sururi, çünki məni müstəfad,*
طکمی اغزی وارلیغنی ایلسه اظهار لفظ.	*Tənm , ağzı varlığını eyləsə ixhar ləfz.*

قافیهٔ العین عدد ۳

ولـه

عقل ایله عشقنده یارک اتمزم هرکز نزاع[1]،	*Əql ilə eşqində yarın etməzəm həgiz niza,*
بر معاند ایله بحثک نفعی یوق الا صداع.	*Bir muanid ilə bəhsin nəfi yox illa sida.*
کردنم قطع ایلسک بیک کز تیغ زجرله،	*Gərdənim qət eyləsən bin kəz tiği-zəcr ilə,*
دل تعلق اتمه دن بولمایه قطعا انقطاع.	*Dil təəlüq etmədən bulmaya qətən inqita.*
کرچه بو دل آتش عشقکده اولمشدر کباب،	*Gərçi bu dil atəşi-eşqində olmuşdur kəbab,*
لیک چرخه کیرب ایدر شوقله رقص و سماع[2].	*Leyk çərxə girib, edər şövqilə rəqu səma.*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۳۷٦٥ // نظمی مجموعه سی: ۲۲٥۰

[2]. پروانه مجموعه سی: ایلر رقص ایله شوق سماع

واجب ایدی باکه یاری ممکن اولدقچه قوجم،	*Vci idi bana yarı mümkun olduqca quvam,*
نیلیم اول بی وفا ایدر همیشه امتناع.	*Neyləyim, ol bivəfa edər həmişə imtina.*
چونکه هجران و فراق ایلینه صلدی سنی یار،	*Çünki hicranu vəfa elinə saldı səni yar,*
ایلکل صبر و قرار ایله **سروری** الوداع.	*Eyləgil səbru qərar ilə Sururi əlvida.*

ولـه

روی یاره بقمه ایدرسه کر زاهد نزاع[۱]،	*Ruyi yara baxma edərsə gər zajid niza,*
طک دکل مراتدن زشت اولان ایدر امتناع.	*Tən dəgil meratdan zişt olan edər imyina.*
دل دیلدن عقله راز عشقی فاش اولدم قتی،	*Deli-dildən əqlə razi-eşqi faş oldum qəti,*
حق دمشلر کلّ سر جاوز الاثنین مشاع.	*Həqq demişlər gulli sər cavuz sənin muşa.*
چشمی دکدم سوزن مژکان و خیط اشکله،	*Çeşmi dikdim süzəni-mujganu xiti əşk ilə,*
تا که سندن غیریه بولمایه عینم اطلاع.	*Ta ki, səndən qeyriyə bulmaya eynim ittila.*
شوقم ارتر سرو و کل کوردکجه ای مهرو سکا،	*Şövqum artar sərvu gül gördükcə, ey məhru sana,*
خار و خس بولدقجه زیرا تاره اولور ارتفاع.	*Xaru xəs bulduğca, zira tazə olur irtifa.*
ای **سروری** یار بقسون دیر ایسک مرات وش،	*Ey Sururi, yar baxsın der isən mirat vəş,*
دایما صافی و یکرو اول اوکنده قل سماع.	*Daima safi vu yekru ol, önündə qıl səma.*

وله

سحردن کون یوزن کوستردی اول مه ایدر برقع،	*Səhərdən gün üzün göstərdi ol məh, edər burqə,*
بوکا هر کمکه اولدی مطلع دیدی کوزل مطلع.	*Buna hər kim ki, oldı mütəle, dedi gözəl mətlə.*
لبک امدکجه دل غوغای وصالوکه دوشر دایم،	*Ləbin əmdikcə, dil ğovğayi-visalına düşər daim,*
فساده اولدوغی کرچک ایمش جانا میک منبع.	*Fəsdə olduğı gerçək imiş cana min mənbə.*
چو سن سن ای صنم اسباب حسنک جمله سن جامع،	*Çü sənsən ey sənəm əsbabi-hüsn, cümləsən came.*
عجبمی کویک اولرسه نیاز اهلینه کر مجمع.	*Əcəbmi kuyin olarsa niyaz əhlinə gər məcmə.*
بو جسمم قوریوب جانا همان بر اوستخوان قالدی،	*Bu çismim quruyub, cana həman bir osyuxan qaldı,*
اوررسک تیغنی بیک کره بولنمز اکا مقطع.	*Vurarsan tiğini bin kərrə , bulunmaz ona məqtə.*
بر قاره کونلویه بر کون نیدم کوسترمز کون اولدی،	*Bir qara günlüyə bir gün nedim göstərməz gün oldı,*
اولوب زلف سیاهی ای **سروری** یوزنه برقع.	*Olub zülfi-siyahi, ey Sururi üzünə burqə.*

قافیۀ الغین (عدد ۳) -۵

---

۱. نظمی مجموعه سی: ۲۲۵۱

ولـه

سنسزن ای سرو نازم قلمدن سیران باغ[۱]، *Sənsizin ey sərvi-nazım qılmadn seyrani-bağ,*
یک کلور باکا که اولم مبتلای بند و باغ. *Yey gəlir bana ki, olam mübtəlayi-bəndu bağ.*
قاره خالک اغ رویکده بوکون یک دانه در، *Qara xalın ağ ruyunda bugün yek danədir,*
مرغ دللر صیدنه زلفک عجبمی اولسه آغ. *Murği-dillər seydinə xülfün əcəbmi olsa ağ.*
بلسه دردک مبتلاسی اولوب اولمک حظینی، *Bilsə dərdin mübtəlası olub, ölmək həzini,*
اب حیوان ایچوبن خضر اولمز ایدی بویله صاغ. *Abi-heyvan içübəb, Xizr olmaz idi böylə sağ.*
هر کجه[۲] انجم دکلدر کورنن افلاکده، *Hər gecə əncum dəgildir görünən əflakda,*
نالمی کوش اتمکه طوتمش فلک کوز و قلاغ. *Naləmi guş etməyə tutmuş fələk göx və qulağ.*
کرچک ابدالک ایدوکینه نشان اولسون دیو، *Gerçək əbdalın iduginə nişan olsun deyü,*
بو **سروری** شوقله یریر باشنده یاقدی داغ . *Bu Sururi şövqilə yer-yer başında yaqdı dağ.*

ولـه

اول کوزل دلاک چون قصد رقیبه طوتر تیغ، *Ol gözəl dəlk çün qəsdi-rəqibə tutar tiğ,*
کرکسه اول کافرک باشنی اصر عرشه تیغ. *Gərəksə ol kafərin başını asar ərşə tiğ.*
غیری چون قتل ایلیه غیرت هلاک ایلر بنی، *Qeyri çün qətl eyləyə qeyrət, həlak eylər bəni,*
کم کوررسه دیر ترحّم ایلیوب حیف و دریغ. *Kim, görürsə dir tərəhhüm eyləyib heyfu dəriğ.*
قادر اولمز منطقه عاشق چو یار ایده کلام، *Qadir olmaz məntiqə aşiq, çü yar edə kəlam,*
کر معانینک بیاننده بدیع اولا بلیغ. *Gər məaninin bəyanında bədi ola bəliq.*
زلف و خط سز کون یوزن کوسترسه روشن اغلرم، *Zülfü xəttsız gün üzün göstərsə rövşən ağlaram,*
کرچکم باران یلغمز انده کم اولمایه میغ. *Gərçi kim, baran yığılmaz anda kim, olmaya miğ.*
بر نظرده چون **سروری** خستهٔ ایلر هلاک، *Bir nəzərdə çün Sururi xəstəyi eylər həlak,*
غمزه و مژکاندن لازم دکلدر تیر و تیغ. *Ğəmzə vu müjkandan lazim dəgildir tiru tiğ.*

ولـه[۳]

تا کوزللر ایچره وار شاه خوبان اوینمغ، *Ta gözəllər içrə var şahi-xuban oynamaq,*
اوینه کم اولسون بویک سروینه قربان اوینمغ. *Oyna kim, olsun boyun sərvinə qurban oynamaq.*
اوینمغ وقتنده دلبرلر کواکب سن کونش، *Oynamaq vaxtındadilbərlər kəvakibsən günəş,*
اللـه اللـه طوقه در خورشید و تابان اوینمغ. *Allah-allah toqədir xurşidu taban oynamaq.*

---

۱. پروانه مجموعه سی : ۳۸۳۱ // نظمی مجموعه سی: ۲۳۰۱
۲. پروانه مجموعه سی: کورونن انجم دکلدر هرکجه // نظمی مجموعه سی: کورونن انجم دکلدر هرکجه
۳. بو غزل باشقا منبع لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر

لبلرکدن غنچهٔ رعنا هم کسب ایدر،	*Ləblərindən ğönçəyi-rəna həm kəsb edər,*
قامتکدن اوکونور سرو خرامان اوینمغ.	*Qamətindən öyünür səvi-xuraman oynamaq.*
کوزلرم اوستنده سندن جلوهٔ ناز ایلمک،	*Gözlərim üstündə səndən cilvəyi-naz eyləmək,*
آیغک التنده سندن باشله جان اوینمغ.	*Ayağın altında səndən baş ilə can oynamaq.*
ای **سروری** ور می یارب میسر بر دخی،	*Ey Sururi ver meyi yarəb müyəssər bir daxı,*
سن نهالی کوزلمک نازیله جانان اوینمغ.	*Sən nahalı gözləmək, naz ilə canan oynamaq.*

ولـه[1]

اوشبو موسمده که عالم کوسترر کلزارلغ،	*İşbu mövsümdə ki, aləm göstərir gülzarlıq,*
مردلر ......دور هشیارلغ.	*Mürədər..............................dur huşyarlıq.*
فرصتی فوت اتمه عمری خوش کچور عیش ایله کم،	*Fürsəti fövt etmə, ömri xoş keçir, eyş eylə kim,*
غم یمه دنیای دون ایچون که بو دون پرورک (وارلغ).	*Ğəm yemə,dünyayı dün üçün ki, bu dün pərvərin varlıq.*
بو دم ایچوندر همین عالمده یوخلغ وارلغ،	*Bu dəm içündür həmin aləmdə yoxluq, varlıq,*
عادتی اولدر که قلمز کیمسیه غم خوارلغ.	*Adət oldur ki, qılmaz kimsəyə ğəmxarlıq.*
جام جم قوش ایله دوتب یارکن یارانله،	*Cami-Cəm quşilə tutub, yarkən yaran ilə,*
کم بو چرخ پیره زن قلمز سنکله یارلغ.	*Kim, bu xərxi-pirəzən qılmaz sanınlə yarlıq.*
باده وش اتکل **سروری** احمدین نامدر،	*Badə vəş etgil Sururi Əhmədin namdır,*
کم سکا کوسترمسون جادو قلک مکارلغ.	*Kim, sana göstərməsin cadu qılan məkarlıq.*

ولـه[2]

یاندر چون دله داغ،	*Yandır ....çün dilə dağ.*
کم خضر عیسا اولن منزلده یاخرلر چراغ.	*Kim, Xizr u İsa olan mənzildə yaxarlar çırağ.*
قامتک شمشادن .... شاخ کل،	*Qamətin............................şaxi-gül,*
شوقدین خونابهٔ دل برله بسلر سرو باغ.	*Şövqdən xunabeyi-dil birlə bəslər srv u bağ.*
..... ایردی منی آخر رقیب،	*..............ayırdı məni axir rəqib,*
کوره یم کم انک اولسون یوزی قاره کوزی آغ.	*Görəyim kim, anın olsun üzi qara, gzi ağ.*
کوشک ایتک ایاغن اوپمک ایرسه الور،	*Köşk itin ayağın öpmək irsə alır,*
باش قویوب دوندرمیم یوز قنده کم قورسه آغ.	*Baş qoyub, döndərməyim yüz qanda kim, qorsa ağ.*
ای **سروری** قانه غرق اولن بغر پرکاله نی،	*Ey Sururi qana ğərq olan bağır pərgaləni,*
لاله برکیدر خیال ال یار اوستنده داغ.	*Lalə bərgidir xəyal al yar üstündə dağ.*

---

[1]. بو غزل باشقا منبع لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.
[2]. بو غزل باشقا منبع لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.

قافیۀ الفاء (عدد ۷)-۷

ولـه

اشبو عمارت ایچره اولغل بو سره واقف،	*İşbu imarət içrə olğıl bu sirrə vaqif,*
جان ویرمه در صوک اوجی جانانه شرط واقف.	*Can verməidir son ucı canana şərt vaqif.*
بو پرده ایچره کوکلم چالر چو ساز عشقی،	*Bu pərdə içrə könlüm çalar çü sazi-eşqi,*
دک عقله اولمسون اول بر دم بزه مخالف.	*Dək əqlilə olmasın ol bir dəm bizə müxalif.*
اوغرلیالی زلفک قاچر صبا کورنمز،	*Uğrayalı zülfün qaçar səba görünməz,*
حقدر بو سوز افندی خاین اولو چو خایف.	*Həqdir bu söz əfəndi, xain olu çü xaif.*
بو اشک زمزم ایله سعی ایت صفا دیلرسک،	*Bu əşki Zəmzə ilə səy et , Səfa dilərsən*
طاینمه عمره ای دل اول کوی ساری طائف.	*Dayanma ömrə, ey dil ol kuy sarı taif.*
دلبرلره صداقت صاتمقده فایده یوق،	*Dilbərlərə sədaqət satnaqda fayda yox,*
فوت اتمه فرصتی کل اولغل **سروری** عارف.	*Fövt etmə fürəti, gəl olğıl Sururi arif.*

ولـه نظیرۀ روانی

مبتلا اولماسه درد عشقوکه ای یار دف[۱]،	*Mübtəla olmasa dərdi-eşqinə, ey yar dəf,*
قرشوکه یوز برکدپ اولمزدی بویله زار و دف.	*Qarşına üz bərkidib, olmazdı böylə zaru dəf.*
یوزنه مطرب طبنجه اورسه هر دم وجهی وار[۲]،	*Üzünə mütrib tapanca vursa hər dəm, vəchi var,*
چون سکا کوکسن ققر تک دورمیوب هربار دف.	*Çün sana köksün qaxar,tək durmayıb hər bar dəf.*
چنک اوترکن نای ایکلر چارپاره قرصر ال،	*Çəng ötərgən nay inlər, çarpara qırsar əl,*
پاره پاره اولوپ ایلر ناله لر ناچار دف.	*Para-para olub, eylər nalələr naçar dəf.*
اقچه صنمه قاره منقردر سکا کوستردکی،	*Aqca sanma, qara minqardır sana göstərdigi,*
کرچه چیک چیک اوتدرر قرشوکده ای دلدار دف.	*Gərçi, çik-çik ötdürər qarşında, ey dildar dəf.*
سرّی صقلردی ولی مطرب اکا جلاد اولوپ،	*Sirri saxlardı, vəli mütrib ana cəllad olub,*
بر طبنجه اورجق بربر همان ارلار دف.	*Bir tapanca vuracaq, bir-bir həman irlar dəf.*
دون کجه قرشوکده[۳] خوش حال ایدی اما ایرلوپ،	*Dün gücə qrşında xoş hal idid, amma irlib,*
بر دری یه صارلو قالدی اولوپ[۴] بیمار دف.	*Bir dəriyə saralı qaldı , olub bimar dəf.*
دوستم معنیده کاری ماتم و فریاددر،	*Dostum mənidə karı matəmu fəryaddır,*
خلقه قرشو صورتا کرچه کولر اوینار دف.	*Xalqa qarşı sorana , gərçi gülər , oynar dəf.*

---

۱. بو شعیر "پروانه مجموعه" سینده زمین شعیر کیمی گوستریلیر. حالبوکی نظیره دیر.۳۹۲٤

۲. پروانه مجموعه سی: یوزنه اورسه طبنجه وجهی واردر هر زمان

۳. پروانه مجموعه سی: عشقکده

٤. پروانه مجموعه سی: صارلوب اولدی قتی

Əhli məxlis qüssəyi yacucdan olmağa əmin, | اهل مجلس غصۀ یاجوجندن اولماغه امین،
Bir dəri idi, vəli oldı əcəb divar dəf. | بر دری ایدی ولی اولدی عجب دیوار دف.
Qarşısında arəşi-eçq Sururidən qızıb, | قرشوسنده اتش عشق **سروریدن** قزیب،
Çatladı, səbr etməyib, oldı qəti onar dəf. | چاتلدی صبر اتمیوب اولدی قتی اوکار دف.

ولـه

Hər dəm bu sinəyi edərəm tirinə hədəf, | هردم بو سینۀ ایدرم تیرکه هدف،
Ta ki, nişani ğəmzən olub, tən bula şərəf. | تا کم نشان غمزک اولوپ تن بولا شرف.
Ayıralım deyü dəhəni yara səy eylə, | ایره الم دیو دهن یاره سعی ایله،
Ömri əzizi yox yerə çox eylədim tələf. | عمری عزیزی یوق یره چوق ایلدم تلف.
Xak ol yolunda, istərsən nam ilə nişan, | خاک اول یولنده استرسک نامله نشان،
Ölməklə buldı rəğbəti, əksər dila sələf. | اولمکله بولدی رغبتی اکثر دلا سلف.
Can qəsdinə çü xəncəri ğəmzən çıxarasan, | جان قصدنه چو خنچر غمزک چقاره سن،
Öyrətmə qorxan əlini əzrəbu latəxəf. | اوکرتمه قورقق الوکی اضرب و لاتخف.
Etmə üzari-rəqibə o şirin nəbatını, | اتمه غدار رقیبه او شیرین نباتکی،
Xərdir, şəkər yeməz, labud gərək ələf. | خردر شکر یمز اکا لابد کرک علف.
Qoysun qulağa sözlərim olurdı dər misal, | قویسک قولاغه سوزلرم اولوردی در مثال،
Çün qətrəyi həqiri dürr edən durur sədəf. | چون قطرۀ حقیری درر ایدن درر صدف.
Bənizim zəri, yəşəm gövhəridir Sururiya, | بکزم زری یشم کهری در **سروریا** ،
İlətəcəyəm həbibə fəqiranə bən tühəf. | الته جکم حبیبه فقیرانه بن تحف.

ولـه نظیرۀ روحی

Tirinə qıldım bu çismi, ey kaman əbru hədəf, | تیروکه قلدم بو جسمی ای کمان ابرو هدف،
Bir nişan etdimcahanda, qılmadım ömri tələf. | بر نشان اتدم جهانده قلمدم عمری تلف.
Qan tökərlər, can alırlar gizli yerdə ğəmzələr, | قان دوکرلر جان الورلر کزلو یرده غمزه لر،
Qaşı mehrabında tutmuşlar namaza, gərçi səf.. | قاشی محرابنده دوتمشلر نمازه کرچه صف.
Şol qədər qan aqladın gülgün ruxi şövqilə kim, | شولقدر قان اغلدک کلکون رخی شوقیله کم،
Qanda baxsam, qıpqızıl qandır gözümə hər tərəf.. | قانده بقسم قبقزل قاندر کوزومه هر طرف.
Eyləsən təşrif şaha bəndə xana guşəsin, | ایلسک تشریف شاها بنده خانه کوشه سن،
Sən şəhə gəlmməz zərər,bən bəndənə olur şərəf. | سن شهه کلمز ضرر بن بنده که اولور شرف.
Tutmuşam Fərhad yerin, ey Sururi eşq ilə, | دوتمشم فرهاد ییرن ای **سروری** عشقله،
Neyləyim, öldükdə bulunmaz bana xeyrulxələf. | نیلیم اولدکده بولنمز یکا خیرالخلف.

ولـه

فرض اولپدر کوی یاری کعبه دن اول طواف[١]،
Fərz oubdur kuyi-yarı Kəbədən əvvəl təvaf,
یوقدرر بونده کتاب عشق ایچنده اختلاف.
Yox durur bunda kitabi-eşq içində ixtıiaf.
یاره منصوب اوللی تعریف ایدر ایللر بنی،
Yar mənsub olalı tərif edər ellər bəni,
نیته کم تعریف کسب ایلر اضافتله مضاف.
Netə kim, tərifi-kəsb eylər izafətlə muzaf.
بن مسلم دوتمزم ای شهسوارم بونی کم،
Bən müsəlləm tutmazam , ey şəhsuvarım bunı kim,
بر پیاده یکن رقیبک اوله حکمکله معاف.
Bir piyada yenən rəqibin ola hökünlə məaf.
هجرله اولدم نچه کز وصلله اولدم دری،
Hicr ilə öldüm neçə kəz, vəslilə oldum diri,
اتمسونلر یولکه اولمکده ای جان باکه لاف.
Etməsinlər yoluna ölməkdə ,ey can bana laf.
وصله ایرب بو **سروری** خوف ایدر هجراندن،
Vəslə irib , bu Sururi xovf edər hicrandan,
ورد ایدندی یا الهی نجنا مما نخاف.
Vird edəndi, ya ilahi, nəcnahoma tuxaf.

ولـه نظیرۀ بهاری

خط دوتدی چون دیار جمالی طرف طرف،
Xətt tutdı çün diya camalı tərəf-tərəf,
عشاق کیدلر قره مثالی طرف طرف.
Uşşaq gedələr qara misalı tərəf-tərəf.
اوچردی کوزده یار اوچر شمدی کوز اکا،
Uçurdı gözdə yar, uçar şimdi göz ana,
اولوپ مژه انک پر و بالی طرف طرف.
Olub müjə anın pərru balı tərəf-tərəf.
آهم کوکه یاشم ییره کیدب صبا کبی،
Ahu göyə, yaşım yerə gedib səba kibi,
هر بیرسی ارر او غزآلی طرف طرف.
Hər birisi vurur o ğəzalı tərəf-tərəf.
قدک خیالی ایله کورن کرپکم صنور،
Qədin xəyalı ilə görən kirpigim sanır,
عینمده بتدی سرو نهالی طرف طرف.
Eynimdə bitdi sərvu nahalı tərəf-tərəf.
بن قاره کونلینک یاشی خونین اولوپ ارر،
Bən qara günlünün yaşı xunin olub, ərir,
کلکونیلوکین رخی الی طرف طرف.
Gülgünlügün ruxi alı tərəf-tərəf.
زلفی کبی عجبمی پریشان اولورسه دل،
Zülfi kibi əcəbmi pərişan olursa dil,
دورمز چکر انی خط و خالی طرف طرف.
Durmaz, çəkər anı xəttu xalı tərəf-tərəf.
کوزلر کوزی **سرورینک** اول قاشی نیته کم،
Gözlər gözi Sururinin ol qaşı , netə kim,
بیرام کیجه سی خلق هلالی طرف طرف.
Bayram gecəsi xəlq hilalı tərəf-tərəf.

ولـه[٢]

---

١. پروانه مجموعه سی : ٣٨٨١ // نظمی مجموعه سی: ٢٣٢٤

٢. بو غزل باشقا منبع لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.

ای دهانک چون خرد عمرینه نادانلقده حیف، *Ey dəhanın çün xirəd ömrünə nadanlıqda , heyf,*
.... یولکده مونی .... اغلقده حیف. *..........yolunda munı aqlaqda, heyf.*
سنبلک وصفن صبایه سویلدم صبر اتمدم، *Sünbülün vəsfin səbaya söylədim,səbr etmədim,*
بیله ویردم نازنین عمری پریشانلقده حیف. *Beylə verdim nazənin ömri pərişanlıqda , heyf.*
ظلمتی زلفکده جان الدک یوزک کوسترمدک، *Züıməti-zülfündə can aldın, üzün göstərmədin.*
کچدی ایام و حیاتم کافرستانلقده حیف. *Keçdi əyyanu həyatım kafəristanlıqda, heyf.*
هر جواهر کم خیالی لعل نابکدن کورم، *Hər cəvahir kim, xəyalı ləli-nabından görəm,*
جمع قلمشدی قمو قان اولدی کریانلقده حیف. *Cəm qılmuşdı, qamu qan oldı giryanlıqda, heyf.*
چوق جفا چکدم جهانده کورمدم آخر وفا، *Çox cəfa çəkdim cahanda görmədin axir vəfa,*
حاصلم رنج اولدی کنج ایچون بو ویرانلقده حیف. *Hasilim rənc oldı, kənc üçün bu viranlıqda, heyf.*
ای بشر شکلنده رحمان صورتن فهم اتمین، *Ey bəşər şəklində rəhman surətin fəhm rtməyən,*
ضایع اولمق معنی انسانه حیوانلقده حیف. *Zayi olmaq məniyi insana heyvanlıqda, heyf.*
ای **سروری** اهل عشقه طعن ایدر ارباب عقل، *Ey Sururi əhli-eşqə tən edər ərbabi-əql,*
قلمدی دین حرمتی اصلا مسلمانلقده حیف. *Qılmadı din hörməti əsla müsəlmanlıqda, heyf.*

قافیهٔ القاف عدد(۱۴)- ۱۴

ولـه

یوزینه قرشو هر کیجه اولور شمدی دل اویانق، *Üzünə qarşı hər gecə olur şimdi dil oyanıq,*
اکرچه هجری اودنده قتی اولمشدی اویانق. *Əgərçi hicri odunda qəti olmuşdı oyanıq.*
دلا اول یار جان جانی ایدرسه قوللق اوغلانی، *Dila ol yari- can canı edərsə qulluq oğlanı,*
روان ایله همان آنی اولرسه خذمته لایق. *Rəvan eylə haman anı, olarsa xidmətə laiq.*
شکار اولمزدی کل خاره اولوپ دامانی صدپاره، *Şikar olmazdı gül xara, olub damanı səd para,*
وفا اتمزدی اغیاره یوزی کر اولمسه آچق. *Vəfa etməzdi əğyara, üzi gər olmasa açıq.*
قچنکم یار ایچه باده نجه ایچماسون اوفتاده، *Qaçan kim, yar içə badə, necə içməsin uftadə,*
که برلک اولمز اورتاده الشمز مستله آیق. *Ki, birlik olmaz ortada, alışmaz məstilə ayıq.*
قچن غفلتده اولاسه **سروری** قتل ایدر دلبر، *Qaçan ğəflətdə olasa Sururi qətl edər dilbər,*
که مشکل اولور اولسه کر اویور اردنجه اویانق. *Ki, müşkil olur olsa , gər uyur ardınca oyanıq.*

ولـه

دلا چو وعدهٔ وصلینی اکلدق تحمیق، *Dilaçü vədəyi-vəslini anladıq təhmiq,*
میسر اولنجغز ایده سن انی تحقیق. *Müyəssər olancağız edəsən anı təhqiq.*
رضاء یاره موافق اولیمزم هرکز، *Rizayi yara muvafiq olımazım həgiz,*

Bu yolda olmaz isə bəndəyə əyər tovfiq.	بو یولده اولمز ایسه بنده یه اکر توفیق.
Dəhani qədrini bilmək müyəssər olmadı jeç,	دهانی قدرنی بلمک میسر اولمدی هیچ،
Əgərçi bir qılı , yarəb edərəm tədqiq.	اکرچه بر قلی قرق یارب ایدرم تدقیق.
Təsəvvur eylədi dil sidqi-vədəyi vəslin,	تصور ایلدی دل صدق وعدهٔ وصلک،
Vəlik, qılmadı əql ol təsəvvuri təsdiq.	ولیک قلمدی عقل اول تصوری تصدیق.
Sururiya qomaz ol yar heç müxalifini,	**سروریا** قومز اول یار هیچ مخالفتی،
Məgər müsamihə üzündən ola bir tətbiq.	مکر مسامحه یوزندن اوله بر تطبیق.

ولـه نظیرهٔ فقیری

Qılırdı ol mələk, surət pəri uşşaqa insanlıq,	قلوردی اول ملک صورت پری عشاقه انسانلق،
Rəqib divar ayırda, əgər qılmasa şeytanlıq.	رقیب دیوار آیرده اکر قلماسه شیطانلق.
Meyi ləlinlə əsrari-xəttin keyfiyəti qıldı,	می لعکله اسرار خطک کیفیتی قلدی،
Dili huşyar halın gah məstlik, gah heyranlıq.	دل هشیار حالن کاه مستلک کاه حیرانلق.
Səba zülfün pərişan eylədi çün, ey pəri şanəm,	صبا زلفک پریشان ایلدی چون ای پری شانم،
Əcəbmidir dili uşşaqda olsa pərişanlıq.	عجبمیدر دل عشاقده اولسه پریشانلق.
Edərsən tazə oğlancıqlar ilə daima bazi,	ایدرسن تازه اوغلانجقلر ایله دایما بازی،
Dila pir olmadıyını neçəyədək işnu oğlanlıq.	دلا پیر اولمدیکی نیچیه دک اشبو اوغلانلق.
Sururi çün mühəqqər can ilə gəldi cənabına,	**سروری** چون محقر جانله کلدی جنابوکه،
Qəbul et töhfeyi-muri, edib şaha Süleymanlıq.	قبول ایت تحفهٔ موری ایدپ شاها سلیمانلق.

ولـه نظیرهٔ خیالی

Can dilərsə vəsl üçün ey dil demə zinhar yox,	جان دیلرسه وصل ایچون ای دل دیمه زنهار یوق،
Vəsl ilə can bulunur bundan ucuz bazar yox.	وصل ایله جان بولنور بوندن اوجز بازار یوق.
Sərv qədlərdə litafət var, vəli yoxdur vəfa,	سرو قدلرده لطافت وار ولی یوقدر وفا،
Netə kim, sərv çəməndə bərg var u bar yox.	نیته کم سرو چمنده برک وار و بار یوق.
Dedim ağzın varsa bir busə əhdin qıl bana,	دیدم اغزک وارسه بر بوسه عهدن قل بکا،
Ol dəhani-təngi birlə güldi, dedi var yox.	اول دهان تنکی برله کولدی دیدی وار یوق.
Gər rəqiba biz gözünə xar olursaq etmə eyb,	کر رقیبا بز کوزوکه خار اولورسق اتمه عیب،
Bu cahan içrə bilirsən xarsız gülzar yox.	بو جهان اچره بیلورسن خارسز کلذار یوق.
Özgə şərbətdir ləbi ölümlüyə dərman edər,	اوزکه شربتدر لبی اولملویه درمان ایدر،
Ey Sururi nedəlim ana görə bimar yox.	ای **سروری** نیده لم اکا کوره بیمار یوق.

ولـه نظیرۀ خیالی

Yinə od kibi saqinin ruxi parparıyar qncaq, ینه اود کبی ساقینک رخی پارپارییار انجق،
Şəraba od düşüb, andan içən için yaxar ancaq.. شرابه اود دوشوب اندن ایچن ایچن یقار انجق.
Şərabi gör ki, jivə kibi bir qab içrə tək durmaz, شرابی کور که ژیوه کبی بر قاب ایچره تک دورمز،
Bənim ol şux yarım kibi ğayət şivəkar ancaq. بنم اول شوخ یارم کیبی غایت شیوه کار (انجق).
Əgərçi, qara günlər göstərir dönə-dönə dövran, اکرچه قاره کونلر کوسترر دونه دونه دوران،
Bihəmdillah ki, kəndü dzzxı, ey dil biqərar ancaq. بحمدالله که کندو داخی ای دل بیقرار انجق.
Qəti şəhridir ol yarım, qamu əqyara yar olur, قتی شهریدر اول یارم قمو اغیاره یار اولور،
Nola şəhr içrə gər dirsəm, əfəndim, şəhriyaım ancaq. نولا شهر ایچره کر دیرسم افندم شهریار انجق.
Xiyalu xabə bənzər bu cahanın dövlətu zövqi, خیال و خوابه بکزر بو جهانک دولت و ذوقی،
Sururi işbu dünya dedigin bir etibar ancaq. **سروری** اشبو دنیا دیدکک بر اعتبار انجق.

ولـه نظیرۀ خیالی

İbrət alırsan cahandan, ey könül gülzara bax, عبرت الورسک جهاندن ای کوکل کلزاره باق،
Açılıb, gül kibi pəjmurdə olan əzhara bax. آچلوب کل کیبی پژمرده اولان ازهاره باق.
Bunca rəngu böylə gör varmıdır gülgə huzur, بونجه رنک و بویله کور وارمیدر کلده حضور،
Çevrəsində cəm olan qanlar töküci xara bax. چوره سنده جمع اولان قانلر دوکیجی خاره باق.
Hoqqabaz dəhr tərkibini qo zərhaluddur, حقه باز دهر ترکیبن قو زهرالوددر،
Hoqqa ağzından ana tiryak olan əsrarə bax. حقــه اغزندن اکا تریاک اولان اسراره باق.
Hüsnünə heyran olub, tikmiş gözün baxıb durur, حسنکه حیران اولوپ دکمش کوزن باقوب دورر،
Arxasın divara vermiş, surət u divara bax. ارقه سن دیواره ویرمش صورت دیواره باق.
Olmasaydı üryan qurtulmazdı əlldən hər dirəxt, اولمسه عریان قورتلمزدی الدن هر درخت،
Varını tərk et Sururi, sən də gəl əşcara bax. وارکی ترک ایت **سروری** سنده کل اشجاره (باق).

ولـه نظیرۀ افتابی

Ğəmin hazir olalıdan dildə ey dilbər huzurum yox, غمک حاضر اوللدن دلده ای دلبر حضورم یوق،
Olalıdan gün üzün ğaib gözümdə zərrə nurum yox. اوللدن کون یوزک غایب کوزمده ذره نورم یوق.
Bur zahirdir ki, hər nəsnə zuhurı nurilə eylər, بو ظاهردر که هر نسنه ظهوری نورله ایلر،
Bana gün kibi doğma yeldən ol mehru zuhurum yox. بکا کون کیبی طوغما یلدن اول مهر و ظهورم (یوق).
Məhəllində münacat eylədikcə üzüni göstər, محلکده مناجات ایلدکجه یوزکی کوستر،
Təcəlliyə xuda həqqiçün ummaq kibi tövrüm yox. تجلی یه خدا حقیچون اممک کیبی طورم یوق.
Zəbani-hal ilə hər xanədəyi bana kuyində, زبان حالـله هر خانه دیدی باکه کویکده،

Neçün eylər banımlə bəhsi cənnət, çün qusurum yox. نچون ایلر بنمله بحثی جنت چون قصورم یوق.
Sururidə sururun adı var, amma ki, yox kəndi, **سروریده** سرورک ادی وار اما که یوق کندی،
Nola ğəmgin olub, dirsə bənim hərgiz sururum yox. نولا غمکین اولوب دیرسه بنم هرکز سرورم یوق.

ولـه

Şol kim, anın bu cahan bağında bir cananı yox, شولکم انک بو جهان باغنده بر جانانی یوق،
Bağıbandır, busitanından güli-xəndanı yax. باغباندر بوستاننده کل خندانی یوق.
Kəbəyi vəslə necə irəm səfa ilə dila, کعبۀ وصله نجه ایرم صفاییله دلا،
Çünki, hicranu fəraqi-dəştinin payanı yox. چونکه هجران و فراقی دشتنک پایانی یوق.
Can verir çün mürdəyə, cansız dirilir hər kişi, جان ویرر چون مردیه جانسز دریلور هرکشی،
Kimsə canım var deməyə anınüçün canı yox. .کمسه جانم وار دیماکه انوکیچون جانی یوق.
Bir fərəng oğlanını sevdim, müsəlmanlar mədəd, بر فرنک اوغلاننی سودم مسلمانلر مدد،
Mərhəmət qılmaz bana, ol dini yox, imanı yox. مرحمت قلمز بکا اول دینی یوق ایمانی یوق.
Dərdi-eşqə çün dəva etmiş dəgildir bir təbib, درد غشقه چون دوا اتمش دکلدر بر طبیب،
Ey Sururi uqradın bir dərdə kim, dərmanı yox. ای **سروری** اوغردک بر درده کم درمانی یوق.

ولـه

Ğonçədən könlüm açılmaz, çün şəkər güftarı yox, غنچه دن کوکلم اچلمز چون شکر کفتاری یوق،
Sərvə can olmaz rəvan, ziraki, xoş rəftarı yox. سرو جان اولمز روان زیراکه خوش رفتاری یوق.
Çək rəqibin qəhrini ol yari-gül rux mehrinə, چک رقیبک قهرنی اول یار کلرخ مهرنه،
Bu cahan bağında , ey dil, gülmi vardır, xarı yox. .بو جهان باغنده ای دل کل می واردر خاری یوق.
Məclisində ol gülün dil nola fəryad eyləsə, مجلسنده اول کلک دل نوله فریاد ایلسه،
Gülşən içində hizar olmaz ki, anın zarı yox. کلشن ایچنده هزار اولمز که انک زاری یوق.
Hər kəs o şilədən məgəs vəş səkkəri sənbüsüna, هرکس او شلدن مکس وش سکری سنبوسکه،
Ağzına uşmuş sinək həlvacının bazarı yox. اغزنه اوشمش سکک حلواجینک بازآری یوق.
Gər məti vəslimə tək var Sururi dirisən, کر متاع وصلمه تک وار **سروری** دیریسک،
İşbu bazari-cahan içində anın varı yox. اشبو بازار جهان ایچنده آنک واری یوق.

ولـه

Gəl dila dağ içrə dağ laləyi-həmraya bax, کل دلا طاغ ایچره داغ لالۀ حمرایه باق،
Ya şəfəq içrə fələk üzrə tutulmuş aya bax. یا شفق ایچره فلک اوزره دوتلمش آیه باق.
Dağı pünhan ilə ğönçə, laləsən sər istəsən, داغ پنهانیله غنچه لاله سن سر استسک،

Daneyi-müşk üzrə bağlanmış qızıl vlaya bax.	دانهٔ مشک اوزره باغلنمش قزل والایه باق.
Pənbəyi-purxun ilə görmək dilərsən sinəmi,	پنبهٔ پرخونله کورمک دلرسک سینه می،
Qırmızı lalə ilə rəngin olan səhraya bax.	قرمزی لاله ایله رنکین اولان صحرایه باق.
Aç gözünü , olma gözi ac fani bağda,	اچ کوزوکی اولمه کوزی اج فانی باغده،
İbrət al bundan, yüri , var nərgisi-şəhlaya bax.	عبرت ال بوندن یوری وار نرکس شهلایه باق.
Ey Sururi lalə vu gül çün dəgildir payidar,	ای **سروری** لاله و کل چون دکلدر پایدار،
Dəsti dilbərdə olan cami-meyi-həmraya bax.	دست دلبرده اولان جام می حمرایه باق.

ولـه

Çün olmaya müyəssər ol padişaha baxmaq,	چون اولمیه میسر اول پادشاهه باقمق،
Andan bədəl işdir mehrilə mahə baxmaq.	اندن بدل ایشدر مهریله ماهه باقمق.
Ağrıdı çeşmim, oldı ruti-rəqib nafe,	اغریدی چشمم اولدی روی رقیب نافع،
Göz ağrımasına yarar zira, siyaha baxmaq.	کوز اغرمسینه یارر زیرا سیاهه باقمق.
Aşiqlərə nəzər qıl lütfü inayətlə,	عاشقلره نظر قل لطف و عنایتکله،
Ey padişah, gərəkdir şaha, sepaha baxmaq.	ای پادشه کرکدر شاهه سپاهه باقمق.
Ol şəhsəvar seyrə çıxdıqca xaıq uşarlar,	اول شهسوار سیره چقدقچه خلق اوشرلر،
Zira ki, adət olmuş atlansa şaha baxmaq.	زیرا که عادت اولمش آتلنسه شاهه باقمق.
Hər kişi sərvu bağı seyran edər Sururi,	هر کیشی سرو باغی سیران ایدر **سروری**،
Oldı bənim nəsibim bu dudu aha baxmaq.	اولدی بنم نصیبم بو دود آهه باقمق.

ولـه

Gecələr məhtabda eyş eylədikdə əhli-zövq,	کیجه لر مهتابده عیش ایلدکده اهل ذوق،
Gün kibi doğsan səhərdən artar,ey məh anda şövq.	کون کبی طوغسک سحردن ارتر ای مه انده شوق.
Əhl olanları sorar, iltər məhəllindən yana,	اهل اولانلاری سورر الترمحلکدن یکا،
Bir mələk vardır, edər ey hur əhli əhlə sövq,	بر ملک واردر ایدر ای حور اهلی اهله سوق.
Şeş cəhətdən, şol münəzzəh tanrı həqqi, dostum,	شش جهتدن شول منزه تکری حقی دوستم،
Bir durur kuyində bən üftadəyə təxt ilə fövq.	بر درر کویکده بن افتاده یه تخت ایله فوق.
Kuyinə varır mücərrədlər, edər xanən təvaf,	کویکه وارر مجردلر ایدر خانک طواف،
Dolanır göydə mələklər ərşi kuya çox-çoq.	طولنور کوکده ملکلر عرشی کویا چوق چوق.
Ol Süleymanın quludur, boynı bağlı vəhşu teyr,	اول سلیمانک قولیدر بوینی بغلو وحش و طیر،
Boynuna taxmış anunçün ey Sururi qumri toq.	بوینته طقمش انوکچون ای **سروری** قمری طوق.

ولـه نظیرهٔ بهاری

کوزلرومی اغلدپ لعلک قلوپدر قانه غرق، *Gözlərimi ağladıb, ləlin qılıbdır qana ğərq,*
لعل و مرجاندن ایدپدر انلری احسانه غرق. *Lәlu mərcandan edibdir anları ehsana |ərq.*
های اسرکه خلقی اغلتمه بنی یوخسه همان، *Hay əsirgə xalqı, ağlatma bəni yoxsa haman,*
ایدرم دنیایی اشک دیدهٔ کریانه غرق. *Edərəm dünyayı əşki-dideyi-giryana ğərq.*
کتمدی چوق یاشله کوزدن خیالک ای پری، *Getmədi çox yaşilə gözdən xəyalın, ey pəri,*
مسکن اتمز کرچه ادم اولسه ابه خانه غرق. *Məskən etməz gərçi adəm olsa aba xanə ğərq.*
بحر عشق دلبره دوشوب اومن اندن کنار، *Bəhri-eşqi-dilbərrə düşüb, uman andankənar,*
بکزر اکا کم خلاص اومه اولان عمانه غرق. *Bənzər ana kim, xəlas uma olan ummana ğərq.*
لعلک قان ایچره اولورمش ای **سروری** چله وش، *Ləlin qan içrə olurmuş, ey Sururi, çilə vəş,*
لعله دونسه نوله چشمم قلدم انی قانه غرق. *Ləlinə dönsə nola çeşmim, qıldım anı qanə ğərq.*

ولـه[1]

بی ستون داغنده برک لالهٔ حمرایه بق، *Bisutun dağında bərgi-laləyi-həmraya bax,*
پردهای دیدهٔ فرهاد غم فرسایه بق. *Pərdəhayi-dideyi-Fərhadi ğəm fərsaya bax.*
کوسترر کحل جواهر حقّه سندن دانه کیم، *Göstərir kəsli-cəvahir həqqə səndən danə kim,*
کحا تردن سرمدان نرکس شهلایه بق. *Kəha tərdən sərimdən nərgisi-şəhlaya bax.*
کر چمنده لاله اوراقنده کورسم داغ غم، *Gər çəməndə, lalə ovraqında görsəm dağı-ğəm,*
فی المثل کوکده شفق ایچره طوتلمش آیه بق. *Felməsəl göydə şəfəq içrə tutulmuş aya bax.*
لاله تک می صونسه ساقی ساعد سیمینله، *Lalə tək müy sunsa saqi saidi-simin ilə,*
آتش انّی انا اللـه و ید بیضایه بق. *Atəşi inni ənəllah u yədi beyzaya bax.*
دامن برف بهاریده نظر قل لاله یه، *Daməni-bərfi-baharidə nəzər qıl laləyə,*
پنبهٔ پرخون داغ سینهٔ صحرایه بق. *Pənbəyi-purxun, daği-sineyi-səhraya bax.*
لاله اوراق چمنده داغ عشق ایلر نهان، *Ləalə ovraqı çəməndə dağı-eşqi eylər nəhan,*
نافه وش مشک اوزره چولغنمش قزا والایه بق. *Nafə vəş, müşk üzrə çovulğanmış qəza valaya bax.*
ای **سروری** لاله زار عمره یوقدر اعتبار، *Ey Sururi, laləzari ömrə yoxdur etibar,*
بادهٔ کلرنک ایچوب بر صورت زیبایه باق. *Badeyi-güləng içib, bir surəti zibaya bax.*

قافیهٔ الکاف عدد (۲۳) - ۳۵

ولـه نظیرهٔ شیخی

---

[1]. بو غزل هیچ بر منبعده یوخدور.میشکان دانیشگاهیندا اولان"مجموعه اشعار و خطوط" آدلی مجموعه دن آلینیبدیر.ص.۱۵٤

رنک اشکمله یوزم نقش و نکار اتسم کرک[۱]، *Rəngi-əşkimlə üzüm nəqşu nigar etsəm gərək,*
حالمی یاره بو یوزدن آشکار اتسم کرک. *Halımı yara bu üzdən aşkar etsəm gərək.*
لعل شیرینک ایچون طاغ اوستی باغ اولوب بکا، *Ləli-şirinin üçün dağ üsti bağ olub bana,*
خسروا فرهادوش ترک دیار اتسم کرک. *Xosrova Fərhadvəş tərki-diyar etsəm gərək.*
چشمی سحرندن اولورکن زلفنک هر تاری مار، *Çeşmisehrindən olurkən zülfünün hər tari mar,*
بر عصای اهله بن تار و مار اتسم کرک[۲]. *Bir əsayi əhl ilə bən taru mar etsəm gərək.*
چشم مستک دردی کرچه جانی مخمور ایلدی، *Çeşmi-məstin dərdi gərçi canı məxmur eylədi.*
جرعۀ لعلک اموب دفع خمار اتسم کرک. *Cüreyi-ləlin əmib, dəfi xumar etsəm gərək.*
زلفنه تقلید ایدب کوکلم مشوش ایلدم، *Zülfünə təqlid edib,könlüm müşəvvəş eylədim,*
جاینده بیمار ایدپ چون چشم مار اتسم کرک[۳]. *Cayında bimar edib, çün çeşmi-mar etsəm gərək.*
هر نگارک صورتن دل خانه سنده نقش[۴] ایدب، *Hər nigarın surətin dil xanəsində nəqş edib,*
چین نکارستانی کیبی یادکار اتسم کرک. *Çin nigaristani kibi yadigar etsəm gərək.*
ساقنه خلخال ایچون جان رشته سینه دیزمکه، *Saqına xalxal üçün can riştəsinə dizməyə,*
اشکمی لعل ایله در شاهوار اتسم کرک. *Əşkimi ləl ilə durri şahvar etsəm gərək.*
قوللغک ادینی طاقوب اکه سلطانم بنم، *Qulluğunun adını taxıb ana sultanım bənim,*
بو **سروریی** جهانده نامدار اتسم کرک. *Bu Sururiyi cahanda namidar etsəm gərək.*

ولـه نظیرۀ عذری

کوزلرم نمناک و سینم چاک و کوکلم دردناک[۵]، *Gözlərim nəmnaku sinəm çaku könlüm dərdnak,*
دوستلر بندن حیات اوممک که بن اولدم هلاک. *Dostlar bəndən həyat umman ki,bən oldum həlak.*
نور و صبر و مال و عقلک ییرنه اولدی بدل[۶]، *Nuru səbru malu əqıin yerinə oldı bədəl,*
کوزده اب و دلده اتش الده باده و باشده خاک[۷]. *Gözdə abu dildə atəş, əldə bad vu başda xak.*
صنمه وادیلر اولا بلکه غم هجرانله[۸]، *Sanma vadilər ola bəlkə ğəmi-hicran ilə,*
یرلر اتمش یریر ای جان سینه سینی چاک چاک[۹]. *Yerlət etmiş yer-yer,ey can sinəsini çak-çak.*

---

[۱]. پروانه مجموعه سی : ٤٤٢٧
[۲]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[۳]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[۴]. پروانه مجموعه سی: جمع ایدپ
[۵]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان و نظمی مجموعه سی: ٢٤٤٣ // پروانه ده ٤٥٥٢ وار و نظمی ده کی کیمیدیر.
[۶]. واتیکان: عقل و هوش و طاقت و صبرم کیدقجه الدی مکا//نظمی مجموعه سی: عقل و هوش و طاقتم صبرم کیدب قالدی بکا// نظمی ده: عقل و هوش و طاقتم صبرم کیدب قالدی بکا
[۷]. واتیکان: دلده ناری // نظمی مجموعه سی: دیلده نار و الده باد و کوزده اب و باشده خاک
[۸]. واتیکان: شرحه شرحه اولدی تیغ آبداروندان جدا// نظمی مجموعه سی: شرحه شرحه اولدی تیغ آبداروندان جدا
[۹]. واتیکان: کوکسم اول یر تک کم اولور تشنه لکدن// نظمی مجموعه سی: کوکسم اول یر تک کم اولور تشنه لکده

بلبلک خاکستر جسمی ویرر رونق کله[۱]،	*Bülbülün xakistəri-cismi verir rövnəq gülə,*
نیته[۲]کم کلدن اولور آیینه نک رخساری پاک.	*Netə kim, güldən olur ayinənin ruxsari pak.*
کنج وصله ایرسه خطندن **سروری** فوت اولور[۳]،	*Gənci vəslə irsə xəttindən Sururi, fövt olur,*
شول کداوش کنجه ایرسه ناکهان اولور هلاک[۴].	*Şol gədavəş gəncə irsə nagihan olur həlak.*

ولـه نظیرهٔ بهاری

هوا کرم اولدوغنجه یارشور کیسک شها درلک،	*Hava gərm olduğunca yaraşır geysən şəha tərlik,*
اکرچه سنده ختم اولمش کوزل لک تازه لک ترلک.	*Əgərçi səndə xətm olmuş gözəllik, təzəlik, tərlik.*
کوزللر شاهی اولدک چون قول اولدی ساکه مهرولر،	*Gəzıllər şahi oldun, çün qul oldı sana məhrular,*
یراشر ملک حسن ایچره بشوکه تاج سرورلک.	*Yaraşır mülki-hüsn içrə başına taci-sərvərlik.*
قویوب لعلک می ایچدوکی ایچون میخورلر جانا،	*Qoyub ləlin mey içdigi üçün meyxarələr cana,*
خجالتدن درر هر یرینک یوزنده احمرلک.	*Xəcalətdən durur hər birinin üzündə əhmərlik.*
قمر کوندن آلورکن نور و فر کون داخی ای مه رو،	*Qəmər gündən alırkın nuru fər gün daxı ey məhru,*
دوتر پرنور یوزکدن سنک هرکون منورلک.	*Tutar purnur üzündən sənin hər gün münəvvərlik.*
قلندروش مجردسن **سروری** چونکه عالمده،	*Qələndərvəş mücərrədsən Sururi çünki aləmdə,*
زن دنیایه کوکل باغلمق دکلدر ارلک.	*Zəni-dünyaya könül bağlamaq dəgildir ərlik.*

ولـه نظیرهٔ جعفر چلبی

بلمزم[۵] ای خط دلبر بونجه تزویرک سنک[۶]،	*Bilməzəm ey xətti-dilbər bunca təzvirin sənin,*
بویله کفرکله ندن جنت دتر[۷] ییرک سنک.	*Böylə küfrünlə nədən cənnət tutat yerin sənin.*
قتل ایله تعبیر قلدک وصله اولن خوابمی،	*Qətilə təbir qıldın vəslə olan xabımı,*
کرچه خوابم خوبدر الا که تعبیرک سنک.	*Gərçi xabım xubdur, illa ki, təbirin sənin.*
ییره انجم یاغدرر چشمم فراقک کیجه سی،	*Yerə əncüm yağdırır çeşmim fərağın gecəsi,*
قلمغ ایچون ای قمر رخسار تسخیرک سنک.	*Qılmaq üçün, ey qəmərruxsar təsxirin sənin.*
می کبی چشمک ایچر پیر و جوانک قاننی[۸]،	*Mey kibi çeşmin içər piru cananın qanını,*
نوجوانم بویلمی تعلیم ایدر پیرک سنک.	*Növcavanım böyləmi təlim edər pirin sənin.*

---

[۱]. واتیکان: رنک بلبلدر کل رعنایی خندان ایلین // نظمی مجموعه سی: رنک بلبلدر کل رعنایی خندان ایلین
[۲]. واتیکان: ایله کم // نظمی مجموعه سی: ایله کم
[۳]. واتیکان: ای سروری دختر رز غنچه دل طفلینه// نظمی مجموعه سی: ای سروری دختر رز غنچه دل طفلینه
[۴]. واتیکان: ویرمکه شیر و شکر پرقلدی سینانی تاک // نظمی مجموعه سی: ویرمکه شیر و شکر پر قلدی پستان تاک
[۵]. پروانه مجموعه سی: کی عجب
[۶]. پروانه مجموعه سی : ٤١٩٢
[۷]. پروانه مجموعه سی: ظلمت کفرنله جنت ایلیه
[۸]. پروانه مجموعه سی: شیه و شابن قانمی وی کبی چشموک نوش ایدر

Çəkdirirsən hər cəfaxudan Sururiyə bəla,	چکدررسن هر جفاخودن **سروری** یه بلا،
Necə qılım ey dili-divnə tədbirin sənin.	نیجه قیلم ای دل دیوانه تدبیرک سنک.

ولـه

Yad edərmisən dila aləmdə sultan olduğun,	یادایدرمیسن دلا عالمده سلطان اولدغک،
Qapısına ol şəhin biçarə dərban olduğun.	قاپوسنده اول شهک بیچاره دربان اولدغک.
Gəh bəşər dedin sana, gahi mələk, gahi pəri,	که بشر دیدم سکا کاهی ملک کاهی پری،
Gördügüncə, gah peyda, gah pünhan olduğun.	کوردکجه کاه پیدا کاه پنهان اولدغک.
Necə bir daşıb axarsan, ey gözüm yaşı bənim,	نیچه بر طاشوپ اقرسن ای کوزم یاشی بنم،
Çünki, yox bir qətrəcə yanında umman olduğun.	چونکه یوق بر قطره جه یاننده عمان اولدغک.
Şol qara bəxtim kibi xətti-siyahın iricək,	شول قره بختم کبی خط سیاهک ایرجک،
Ana sən ey pir olası gözəl oğlan olduğun.	اکه سن ای پیر اولاسی کوزل اوغلان اولدغک.
Dedilər təsir edər ismi-müsəmma da vəli,	دیدلر تاثیر ایدر اسمی مسمی ده ولی،
Ey Sururi, görmədim aləmdə xəndan olduğun.	ای **سروری** کورمدم عالمده خندان اولدغک.

ولـه

Sana ilətirsə nigara xəbərin əğyarın,	سکه الترسه نکارا خبرن اغیارک،
İki üzludür inanma sözünə dinarın.	اکی یوزلودر اننمه سوزنه دینارک.
Dəfi əğyara çü yox çarə, nola şükr etsəm,	دفع اغیاره چو یوق چاره نولا شکر اتسم،
Şükr olur, çünki ,şəha hər dəm işi naçarın.	شکر اولور چونکه شها هر دم ایشی ناچارک.
Gedirəm dediyəli ol canu dilin halı xarab,	کیدرم دیدیه لو اول جان دلک حالی خراب،
Netə kim, mövtuna hökm olana bir bimarın.	نته کم موتنه حکم اولنه بیر بیمارک.
Dəhənin var bana bir busə dedim, dedi yox,	دهنک وار بکه بر بوسه دیدم دیدک یوق،
Aldım ağzından ol nigarilə bən iqrarın.	الدم اغزکدن اول نکارله بن اقرارک.
Od ilə pənbə çü bir yerdə , Sururi, olımaz,	اودله پنبه چو بر یرده **سروری** اولیمز،
Söz ilə necə yazılır vərəqə əşarın.	سوزله نیجه یزیلور ورقه اشعارک.

ولـه

Çünki peyda eylədi ol aşina biganəlik,	چونکه پیدا ایلدی اول اشنا بیکانه لک،
Tan dəgildir, sən də qılsan, ey könül divanəlik.	طک دکلدر سنده قلسک ای کوکل دیوانه لک.
Gündzüm qıldı siyəh, ol məh bana bimehr olub,	کوندزم قلدی سیه اول مه بکا بی مهر اولوپ،
Gecə kimin şəminə qılsın lönül pərvanəlik.	کیجه کیمک شمعنه قلسن کوکل پروانه لک.

قلدی هر ویرانۀ ابادنک مجنونلری،	*Qıldı hər viranəyə abadinin məcnunları,*
کم بکا بر یر بولنمز انده ده غمخانه لک.	*Kim, bana bir yer bulunmaz anda da ğəmxanəlik.*
جان اسیر درد و غم دل مبتلای هر ستم،	*Can əsiri-dərdu ğəm, dil mübtəlayi hər sitəm,*
ای اجل قورتر بنی کل ایلکل مردانه لک.	*Ey əcəl, qurtar bəni, gəl eyləgil mərdanəlik.*
ای **سروری** زلفی سوداسینی قو ام لعلینی،	*Ey Sururi, zülf sevdasını qo, əm ləlini,*
عاقل اول شربت ایچوب قلمه دخی دیوانه لک.	*Aqil ol, şərbət içib qılma daxı divanəlik.*

ولــه نظیرۀ فقیری

نه اغزله دیم واردر میانک،	*Nə ağızla deyim, vardır miyanın,*
جوابی چون بکا یوقدر دهانک.	*Cavabi çün bana yoxdur dəhanın.*
ایا شانه صچینه ال اوررسک،	*Aya şanə, saçına əl vurarsan,*
بصرسن قویروغن او یر یلانک.	*Basarsan quyruğun oyar ilanın.*
سنک شهباز زلفک قورخوسندن،	*Sənin şahbaz zülfün qorxusundan.*
ییره اینماکه جانی یوق همانک.	*yerə inməgə canı yox humanın.*
کوکیله خطنی دیشم چقردی،	*Gökilə xəttini dişim çıxardı,*
یقین اولور ذیی زیرا یلانک.	*Yəqin olur zəli zira ilanın.*
ویررسه جانه وصلن ال **سروری**،	*Verirsə cana vəslin , al Sururi,*
قولی قربانسن چون رایکانک.	*Qovli qurbansan çün rayiganın.*

ولــه

اکرچه سنک جفا قلدی جسممی کوم کوک،	*Əgərçi səngi-vəfa qıldı çismimi göm göy,*
شرار آهله زین اولدی صن نجومله کوک.	*Şərari-ah ilə zin oldı, san nücumlə göy.*
کمال و ماله بی طالع اولان ایرمز اکا،	*Kamalu mala bi-tale olan irməz ana,*
کوکل اکر اوکر ایسک جهانده طالعی اوک.	*Könül əgər önər isən cahanda talri oy.*
شو کم سوه سنی لطف ایت سن انک القشن ال،	*Şu kim, sevə səni, lütf et sən anın alqışın al,*
ضرر کوررسک افندی بو بن دعاجیه سوک.	*Zərər görürsən əfəndi b bən duacıya söy.*
وفا و جورکی کی اکمز سور سنی کوکلم،	*Vəfa vu cövrüni key anmaz sevərsəni könlüm,*
کرکسه لطفله اوخشر کرکسه قهرله دوک.	*Gərəksə lütf ilə oxşar, gərəksə qəhrilə döy.*
سرورینک کوزی یاشینه اویکنورسه نه طک،	*Suruinin gözi yaşına öykünürsə nə tən,*
چو بر کوپکلو دلودر دکز شها کوم کوک.	*Çü bir köpüklü dəlidir dəniz şəha göm göy.*

ولــه

امدرمدک چون اغزمه شفتالوی لبک،	*Əmdirmədin çün ağzıma şəftaliyi ləbin,*
ویر باری اوخشماغه اله سیب غبغبک.	*Ver barı oxşamağa ələ sibi-ğəbğəbin.*
وزدر هلال و کوکبی ییرکده ای کنش،	*Verdir hilalu kövkəbi yerində, ey günəş,*
حاجت قومادی کوکه نعلچکله کبکبک.	*Hacət qomadı gökə nəlçinlə kəbkəbin.*
فردوسی صانورم طلو غلمان و حورله،	*Firdovsi sanıram dolu ğılmanu hur ilə,*
زین اولا چون کوزللر ایله ایچی مکتبک.	*Zin ola çün gözəllər ilə içi məktəbin.*
بن مشوییله نوش ایدرم سن قدح ایله،	*Bən məşvə ilə nuş edərəm, sən qədəh ilə,*
اندن یزمله بر اولمی صوفی مشربک.	*Andan bizimlə bir olamı sufi məşrəbin.*
بر یرده یازمغ استمدم اغیاری یارله،	*Bir yerdə yazmaq istəçədim əğyari yar ilə,*
قانی قورودی انده **سروری** مرکبک.	*Qanı qurudı ana , Sururi , mürəkkəbin.*

ولـه

خضرک زلالن استمکه جام جم کرک[۱]،	*Xızrın zülalın istəməyə cami-cəm gərək,*
اول دولت اهلی اولمقه مردانه دم کرک[۲].	*Ol dövlət əhli olmağa , mərdanə dəm gərək.*
میدان عشقه کرمکه فقر و فنا ایچون،	*Meydani-eşqə girməyə fəqru fəna üçün,*
بر همت اسی سالک ثابت قدم کرک.	*Bir himmət issi, saliki sabit qədəm gərək.*
هر دون ناکس ایرشمز که شاه اولا،	*Hər düni nakəs irişməz ki, şah ola,*
سلطان عالم اولمغه خیل حشم کرک[۳].	*Sultani-aləm olmağa xeylu həşəm gərək.*
شهباز اشیانۀ عرش اولمق استین،	*Şahbazi aşiyana ərş olmaq istəyən,*
جان[۴] کعبه سنده محرم کنج حرم کرک.	*Can kəbəsində məhrəmi-künci-hərəm gərək.*
الدنمه حادثاته که عنقای لامکان،	*Aldanma hadisata ki, ənqayi laməkan,*
پرواز قلسه قلۀ قاف قدم کرک.	*Pərvaz qılsa, qulleyi-Qaf qədəm gərək.*
کل موسمنده لاله تکی باده صونمغه،	*Gül mövsümündə lalə təki badə sunmağa,*
بر صاقی شکر لب و یاقوت فم کرک[۵].	*Bir safi şəkkər ləbu yaquti-fəm gərək.*
شرح اتمکه کتاب مبینی **سروریا**،	*Şərh etməyəkitabi-mübini , Sururiya,*
برهان و حجتیله امام امم کرک.	*Bürhani höccət ilə imami-uməm gərək.*

ولـه

[۱]. بو شعر أليازمادا حاشيه ده يازيليبدير.
[۲]. واتيكان: اول محبت اهل اولمغه مستانه دم //مجلس مجموعه سى: اول صحبت اهل اولمغه مستانه دم كرك
[۳]. كا. نوسخه سينده بو بيت يوخدور// مجلس مجموعه سيندن بو بيت آلينيبدير.
[۴]. واتيكان: دل
[۵]. كا. نوسخه سينده بو بيت يوخدور

Ərməğanım yox bənim yaran, əlinə verəcək,	ارمغانم یوق بنم یاران الینه ویره جک،
Türfə könlüm var haman, oğlan əlinə verəcək.	طرفه کوکلم وار همان اوغلان الینه ویره جک.
Abi-heyvandır ləbin, amma saqın əğyardan,	آب حیواندر لبک اما صقن اغیاردن،
Ol dəgildir, çünki, hər heyvan əlinə verəcək.	اول دکلدر چونکه هر حیوان الینه ویره جک.
Yaralanmış tiği-hicran ilə könlüm şöylə kim,	پاره لنمش تیغ هجرانیله کوکلم شویلکم،
Sağ yeri qalmamış, insan əlinə verəcək.	صاغ ییری قلممش انسان الینه ویره جک.
Qara-qara dağlar ilə zin ola başım bənim,	قاره قاره داغلرله زین اولا باشم بنم،
Guyiya, bir sibdir, canan əlinə verəcək.	کوییا بر سیب در جانان الینه ویره جک.
Cönhəri-nəzmi Sururi , eyləməzmi fəhmə ərz,	جوهر نظمی **سروری** ایلمزمی فهمه عرض،
Gövhər olmaz, çünki, hər nadan əlinə verəcək.	کوهر اولمز چونکه هر نادان الینه ویره جک.

ولـه

Məclisdə saqi bir sənəmi-yar, can gərək,	مجلسده ساقی بر صنم یار جان کرک،
Nazik beli həmişə anın , dər miyan gərək.	نازک بلی همیشه انک در میان کرک.
Ləb sunduğunca, ağıza vermək gərək dilin,	لب صوندوغنجه اغزه ویرمک کرک دلن،
Zira, şərab sunana labud lisan gərək.	زیرا شراب صوکنه لابد لسان کرک.
Purnur üzünə necəsi dil uzada şəm,	پرنور یوزوکه نیجه سی دل اوزاده شمع،
Öykənməyə o hüsnünə, ğönçə dəhan gərək.	اویکنمکه او حسنوکه غنچه دهان کرک.
Nə ağzına düşər ki, sana ğönçə öykənə,	نه اغزنه دوشر که سکا غنچه اویکنه،
Əvvəl bu sözi söyləməyə bir zəban gərək.	اول بو سوزی سویلمکه بر زبان کرک.
Yatsın ğəriblığa haman tək Sururiya,	یتسون غریب لیغه همان تک **سروریا**،
Məhbub demə bana filan ibn filan gərək.	محبوب دیمه باکه فلان بن فلان کرک.

ولـه

Dəli könlüm səri-zülfünə giriftar etdin,	دلو کوکلم سر زلفوکه کرفتار اتدک،
Qəti xoş eylədin, ey can, bını bimar etdin..	قتی خوش ایلدک ای جان بنی بیمار اتدک.
Ğəm ilə doldı önel xanəsi, gəlsə şadi,	غمله طولدی کوکل خانه سی کلسه شادی،
Direm ana: Kərəm eylə, yüri, yer dar etdin.	دیرم اکا کرم ایله یوری یر طار اتدک.
Utanırsan görücək üzimi, ey simbədən,	اوتنورسن کورجک یوزمی ای سیم بدن،
Bəni bizər feyü, bin zurilə çox zzr etdin.	بنی بی زر دیو بیک زورله چوق زار اتدک.
Baxmadın budur ayinə tək , ey can üzünə,	بقمدوک بودر ایینه نک ای جان یوزنه،
Görünür bana nəzir anda deyü ar etdin.	کورنور باکه نظیر انده دیو عار اتدک.

کار ایدپ عشق **سروری** اولوپ آوارهٔ کار،
Kar edib, eşai Sururi olub avareyi-kar,
بو لونده قمو بیکارلغی کار اتدک.
Bu ləvəndə qamu bikarlığı kar etdin.

ولـه

هر قچن اول پادشاهم کیسه التونلو نبک،
Hər qaçan ol padişahım geysə altınlı nəbək,
صانورم بر باغدر زین ایلمش آنی چچک.
Sanıram bir bağdır , zin eyləmiş anı çiçək.
یاخود اول کون یوزلو ای آلنی ایله پرنوردر،
Yaxud o gün üzlu ay alnı ilə purnurdur,
هر نبک کوکب اولوپ اولمش اوزی کویا فلک.
Hər nəbək kövkəb olub, olmuş özi guya fələk.
یا جمالی مصحفن ایت بآیت کوسترر،
Ya camalı müshəfin ayət-bəayət göstərir,
هر نبک آلتون نشان اولمش که هیچ اولمز دیلک.
Hər nəbək altın nişan olmuş ki, heç olmaz dilək.
یاخو بر ایینه چی دکاننه دونمش درر،
Ya bir ayinçi dükanına donmuş durur,
هر نبک مرآت در اکا بقوب کورمک کرک.
Hər nəbək meratdır,anan baxıb görmək gərək..
یا فلوریدر که زین اتمش انوکله جیمینی،
Ya feloridir ki, zin etmiş anunla cimini,
اول دل سنکینی اولمشدر اکا کویا محک.
Ol dili-səngini olmuşdur ana guya məhək.
هر یرک رعنا دیو جامه مقرر نامه در،
Hər yerin təna feyü, camə müqərrər namədir,
هر نبک بر شه نشانیدر یزلمش خوبرک.
Hər nəbək bir şəh nişanıdır yazılmış xubrək.
داغلرله زین ایده کور سینهٔ پرسوزکی،
Dağlarla zin edə gör sinəyi-pursuzini,
اول نبک قفتانه استرسک دلا کر بکزمک.
Ol nəbək qəftana istərsən dia gər bənzəmək.
اول لباس ایله همان طاوسه دونمش بو هما،
Ol libas ilə haman tavusa dönmüş bu huma,
صانورم جولان ایدر کتسه اتکن سلکرک.
Sanıram, covlan edər, getsə ətəgin silkərək.
صارو کلدر هر نبک اما نیدم اول باغدن،
Sarı güldür hər nəbək, amma nedim ol bağdan,
چاره یوقدر قوپمغه بیک ییل چکرسکده امک.
Çarə yoxdur qopmağa, bin il çəkərsəndə əmək..
هر نبک نرکس کبی هر یاکه اچلمش بقر،
Hər nəbək nərgis kibi hər yana açılmış baxar,
اویخوسزلقده اولور عاشق کوزیله مشترک.
Uyxusuzluqda olur aşiq gözilə müştərək.
هر نبک بر قرمزی اخکر کبی پرنوردر،
Hər nəbək bir qırmızı əxgər kibi punurdur,
ای **سروری** یقمسون کل دامنندن دستی چک.
Ey Sururi yaxmasın gəl damənindən dəsti çək.

ولـه

بو تکیه ده بنی صویدی اشق کبی او کوچک،
Bu təkyədə bəni soydı aşıq kibi o göyçək,
قلندر اولدم انک شوقنه کیوپ کپنک.
Qələndər oldum, anun şövqinə geyib kəpənk.
رقیب ارقه سنی ایکی کز ییره باصدم،
Rəqib arxaslnl iki kəz yerə basdım,
دیدم ینه بروکل کم ارادینی اوچه دک.
Dedim yinə bəri gəl kim, ardını üçədək.

دیدم جهان بنم اولوردی کر بنم اولسک،	*Dedim: cahan bənim olurdı, gər bənim olsan,*
دیدی چو سن بنم اولدک دخی سکانه کرک.	*Dedi: çün sən bənim oldun, dxı sana nə gərək..*
رقیب ال اوزدپ زلفنه دیدی ینی اص،	*Rəqib əl uzadıb zülfünə dedi yeni as,*
دیدم بهی اصیلاجق یوری الک ایپه چک.	*Dedim behi asılacaq yüri əlin ipə çək.*
سرورینک چو الوپ عقلن ایلدی ابدال،	*Sururinin çü alıb əqlin, eylədi əbdal,*
دیدی کورب انی بابالر افرین به کوچک.	*Dedi görüb anı babalar afərin, bəh göyçək.*

ولـه

ای کوکل بو دردکک درمانی دلبردر سنک،	*Ey könül bu dərinin dərmanı dilbərdir sənin,*
سینه کک زخمینه مرهم اول سمن بردر سنک.	*Sinənin zəxminə mərhəm ol səmən bərdir sənin.*
نیجه ایدر وصلتک کنجینه کرچک عاشقک،	*Necə edər vəslətin gəncinə gerçək aşiqin.*
چون نکهبان اکه زلفک کبی اژدردر سنک.	*Çün nigəhban ana zülfün kibi əjdərdir sənin.*
زاهدا نور جمال یاری کورمزسن دریغ،	*Zahida nuri-camalı-yarı görməzsən dəriğ,*
خاطرک آیینه سی غایت مکدردر سنک.	*Xatirin ayinəsi ğayət mükəddərdir sənin.*
یار امر اتمش که جان ویرپ اله سن بوسه سن،	*Yar əmr etmiş ki, can verib alasan busəsin,*
ای کوکل غم ییمه کم امرک مقرردر سنک.	*Ey könül, ğəm yemə ki, əmrin müqərrərdir sənin..*
چونکه هر مه پاره نک مهریله شوقک واردر،	*Çünki, hər məhparənin mehrilə şövqun vardır,*
ای **سروری** قلبک انوکچون منوردر سنک.	*Ey Sururi qəlbin anınçün münəvvərdir sənin.*

ولـه نظیرهٔ بهاری

پای بوسن استین یولنده خاک اولمق کرک،	*Paybusın istəyən yolunda xak olmaq gərək,*
دیرلک اومن لعل جان بخشه هلاک اولمق کرک.	*Dirlik uman, ləli-can bəxşə həlak olmaq gərək.*
هر زمان یوز یرده قویب یاشلی وادیلر کبی،	*Hər zaman yüz yerdə qoyub yaşlı vadilər kibi,*
چکمکه یاری کناره سینه چاک اولمق کرک.	*Çəkməgə yarı kənara sinə çak olmaq gərək.*
سینه یه کلسه شتاده یارارتور سوز کبی،	*Sinəyə gəlsə şətadə yarartır suz kibi,*
کم شتا حمامی ای دل تابناک اولمق کرک.	*Kim, şəta həmamı ey dil tabnak olmaq gərək.*
طشره سی پاک اولمغیله طاهر اولمز ادمی،	*Tışrası pak olmaq ilə tahir olmaz adəmi,*
صوفیا صافی دل اولوپ ایچی پاک اولمق کرک.	*Sufiya safi del olub, içi pak olmaq gərək.*
کمکه بیمار اوله تیماری اکا ایلر طبیب،	*Kim ki, bimar ola timarı ana eylər əbib,*
لعل یاریچون **سروری** دردناک اولمق کرک.	*Ləli yar eçen Sururi dərdnak olmaq gərək.*

ولـه

Çəkirdəgin çıxardım bən ləbin vəsfində xurmanın, چکردکن چقردم بن لبک وصفنده خرمانک[1]،
Axıtdım ağzı suyını anunla abi-heyvanın. اقتدم اغزی صوینی انوکله آب حیوانک.
Ləbin sənbusəsi şol dənlü şirin oldıyı kim, sordum, لبک سنبوسه سی شول دکلو شیرین اولدیکم صوردم،
Dedidlər ağzına sinək uşırdı qəndu həlvanın. ددیلر اغزنه سیکک اوشردی قندُ حلوانک.
Nə idi canu dil nəqdini verib, müştəri olmaq, نه ایدی جان و دل نقدینی ویرب مشتری اولمق،
Əyər hicranlı olmasa mətai-vəsli-cananın. اکر هجرانلو اولماسه متاع وصل جانانک.
Ləbin əhdində neçün çox olur aşiqlərə covrun, لبک عهدنده نیچون چوق اولور عاشقلره جورک،
Çü dirlər ədilə dolar cahan dövründə İsanın.. چو دیرلر عدلـله دولر جهان دورنده عیسی نک.
Sururi gözlərin vəş xəstədir, ləli-ləbin əmdir, **سروری** کوزلرک وش خسته در لعل لبک امدر،
Təbibim dərdinə anın əgər var isə dərmanın. طبیبم دردنه انک اکر واریسه درمانک.

ولـه

Dilbərlər ilə dillər əsənlik, دلبرلر ایله دللر اسنلک،
İllər əminlik bəglər düzənlik. ایللر امینلک بکلر دوزنلک.
Vəsl ol nigara şöylə bərk kim, وصل اول نکاره شویله برک کم،
Getsin aradan səninlə tənlik. کتسون ارادن سنلکله تنلک.
Dil nola varsa gülzara ğəmdən, دل نوله وارسه کلزاره غمدن،
Murğun pənahı olur dəgənlik. مرغک پناهی اولور دکنلک.
Xeyli-xəyalın məskən edildən, خیل خیالک مسکن ایدلدن،
Könül xərabi xoş oldı şənlik. کوکل خرابی خوش اولدی شنلک.
Öldükdə yetir sana Sururi, اولدکده یتیر ساکه **سروری**،
Kəlbi, palası yarın kəfənlik. کلبی پلاسی یارک کفنلک.

ولـه نظیرۀ نشانی

Leyli zülfündən irmişdir məgər kim, buyi-müşk, لیلی زلفکدن ارمشدر مکر کم بوی مشک[2]،
Dağlara düşmüş,kərər Məcnun kibi ahuyi-müşk.. طاغلره دوشمش کزر مجنون کبی آهوی مشک.
Zülfi purçininə öykənmiş,xəta qılmış, xəta, زلف پرچینوکه اویکنمش خطا قلمش خطا،
Bu gunah üçün qızarmışdır nigara ruyi müşk. بو کناه ایچون قرمشدر نکارا روی مشک.
Buyi-zülfündən olubdur faş eşqim alımı, بوی زلفکدن اولوپدر فاش عشقم عالمه،

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۴۲۸۰
[2]. پروانه مجموعه سی : ۴۳۴۹

Kim, olur ğəmmazlıq hər dəm şəha çün xuyi müşk. کم اولور غمازلق هردم شها چون خوی مشک.
Arizin abın müəttət qılsa xəttin vəchi var, عارضک آبن معطر قلسه خطک وجهی وار،
Xub olur, ğayət qarışsa dilbəra gül suyı müşk. خوب اولور غایت قرشسه دلبرا کل صویی مشک.
Ey Sururi, vəsfi zülfilə verir məskə kəsad, ای **سروری** وصف زلفیله ویرر مسکه کساد،
Gər Xəta vu Çinə varırsa bu guftəguyi müşk. کر خطا و چینه واررسه بو کفت و کوی مشک.

ولـــه نظیرهٔ صافی
Naləmə öykəməyə yox idi canı bülbülün, نالمه اویکنمکه یوغ ایدی جانی بلبلک[1]،
Gül güləldən üzünə çıxdı zəbanı bülbülün. کل کوللدن یوزنه چقدی زبانی بلبلک.
Gərni kim, bir murğ idi çün buldı şöhrət eşqilə, کرچکم بر مرغ ایدی چون بولدی شهرت عشقله،
Gər hezar olsa nola namu nişanı bülbülün. کر هزار اولسه نولا نام و نشانی بلبلک.
Yerim od oldı, olalıdan yar şəmi-bəzmi-qeyr, ییرم اود اولدی اوللدن یار شمع بزم غیر،
Netə kim, olur dikən güldən məkanı bülbülün. نیته کم اولور دیکن کلدن مکانی بلبلک.
Aşiqi didari-yarəm, ömrüm olduqca tamam, عاشق دیذار یارم عمرم اولدقچه تمام،
Gəçi kim, bir ay olur eşqi zamanı bülbülün. کرچکم بر ای اولور عشقی زمانی بلبلک.
Gər səhərdən açılıb gülsən üzünə vəchi var, کر سحردن اچلوپ کولسک یوزینه وجهی وار،
Bu Sururi oldı çün ey yari-cani bülbülün. بو **سروری** اولدی چون ای یار جانی بلبلک.

ولـه[2]
Gözlərim qanilə doldı laləyi-sirab tək, کوزلرم قانیله طولدی[3] لالهٔ سیراب تک،
Qamətim ğəmdən nüküldi sünbüli-purtab tək. قامتم غمدن بوکلدی ستبلی پرتاب تک.
Odlu könlüm üzrə var xuni-ciyərdən dağlar, اودلو کوکلم اوزره وار خون جکردن داغلر،
Dəm bədəm yanmış kəbab üstündənki xunab tək. دم بدم یانمش کباب اوستندن کی خوناب تک.
Çəng üçün hərdəm dili xaradan ola sərvi-rəvan, چنک ایچون هردم دلی خارادن اوله سرو روان،
Daş daxlar sineyi-simin içində ab tək. داش صقلر سینهٔ سیمین ایچنده آب تک.
Səcdeyi-hüsnün çıxardı ərşə mişkin taqını, سجدی حسنک چخردی عرشه مشکین طاقنی،
Qaşların inna fətəna yazlı mehrab tək. قشلرک انا فتحنا یازلو محراب تک.
Çini-xülfündən qılır rövşən yanağın könlümi, چین زلفکدن قلور روشن یکاغک کوکلمی،
Gecəələr viranəyi aydın tutan məhtab tək. کیجه لر ویرانهٔ ایدین دوتن مه تاب تک.

---
[1]. پروانه مجموعه سی : ٤٥٢٢
[2]. واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ٩٦
[3]. مجلس مجموعه سی: دولدی

Fəqr kuyinə nəməd puşəm ki, şəkli-nəli dağ. فقر کوینده نمدپوشم که شکل نعل داغ،
Hər tərəf sinəmdə vardır həlqəyi-qulab tək. هر طرف سینمده واردر حلقهٔ قلاب[۱] تک.
Ey Sururi, əhli-əqli eşqə irşad etməyə, ای **سروری** اهل عقلی عشقه ارشاد اتمکه،
Görmədim bir mürşidi u kamil şərabu tab tək. کورمدم بر مرشد و کامل شراب و تاب تک.

ولـه[۲]

Tökməsəydi gecə ənvum jaləsin çeşmi-fələk, توکمه سیدی کیجه انجم ژاله سین چشم فلک،
Sübh olunca şöleyi-ahimlə yanardı fələk. صبح اولنجه شعلهٔ آهمله یانردی فلک.
Ariziəbruna öykənmiş deyü göydən sürər, عارضی ابروکه اویکنمش دیو کوکدن سورر،
Aftabi bir mələk, hər gün kilalı bir mələk. آفتابی بر ملک هر کون هلالی بر ملک.
Yaş tökər çeşmi-ləbin şövqilə sinəm çakına, باش توکر چشم لبک شوقیله سینم چاکنه،
Zəxmə anınçün ki, nadedir əsəl birlə nəmək. زخمه آنکچون که نافع در عسل برله نمک.
Qaralar kim, dağı sinəmdə qopar ol xal üçün, قاره لر کم داغ سینمده قوپر اول خال ایچون،
Hər biri bir aşiqin eyninə olur mərdumək. هر بری بر عاشقک عینینه اولور مردمک.
Tiğini könlüm ünidi vəsllə eylər tələb, تیغکی کوکلم امید وصلله ایلر طلب،
Eylə kim, suyı həyat içün ziyad istər yemək. ایله کم صویی حیات ایچون زیاد استر یمک.
Ey könül xəncər çəkib, dilbər dilərsə canını, ای کوکل خنجر چکوپ دلبر دلرسه جانکی،
Yox demə, başın daxı getsə budur səndən dilək. یوخ دیمه باشک دخی کتسه بودر سندن دلک.
Ey Sururitutmaq istərsəm pərişan kakilin, ای **سروری** دوتمغ استرسم پریشان کاکلن،
Sünbülün çin eyləyib, edər əlin üzünə çək. سنبلن چین ایلیوب ایدر الوک اوزیکه چک.

ولـه[۳]

Tökməsəydi gecə əncumi jaləsin çərxi-fələk, دوکمسیدی کیجه انجم ژاله سین چرخ فلک،
Sübh olunca şöleyi-ahilə yanardı fələk. صبح اولنجه شعلهٔ آهیله یانردی ملک.
Ariz u əbruna öykəndi deyü göydən sürər, عارض و ابرونه اوکندی دیو کوکدن سورر،
Aftabi bir mələk, hər gün kilalı bir mələk. آفتاب بر ملک هرکون هلالی بر ملک،
Yaş tökər çeşmim ləbin şövqilə sinəm çakına, یاش دوکر چشمم لبنک شوقیله سینم چاکینه،
Zəxmə anınçün ki, nafedir əsəl birlə nəmək. زخمه آنونکچون که نفعیدر عسل برله نمک.
Ey könül xəncər çəkib, dilbər dilərsə canını, ای کوکل خنجر چکوب دلبر دیلرسه جانونی،

---

۱. مجلس مجموعه سی: افلاک
۲. بوغزل وانیکان نوسخه سینده ص. ۹۵ آلنیبدیر.
۳. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// نظمی مجموعه سیندن آلینیبدیر: نومره ۲٤۲۰ // پروانه ده ٤۳٦۷

Yox demə, başın daxı kəssə budur səndən dilək. یوق دیمه باشون داخی کسسه بودر سندن دیلک.
Ey Sururi tutmaq etdikcə pərişan kakilin. ای **سروری** توتماق ایتدوکجه پریشان کاکلک،
Sünbülün çin edib, edər əlin üzünə çək. سنبلون چین ایدپ آیدور کم الونی ایپه چک.

ولـه[1]

Səlsəbilin eynidir abi-rəvanı mənzərin, سلسبیلک عینی در آب روانی منظرک،
Yer üzündə bir daxı manəndi qanı mənzərin. یر یوزنده بر دخی مانند قانی منظرک.
Olduğiçün sirri-paki Müstəfa vu Mürtəza, اولدغیچون سرّ پاک مصطفا و مرتضی،
Şöhrəti tutdı zəminu asimanı mənzərin. شهرتی دوتدی زمین و آسمان منظرک.
Çünki, şahi-üşqinə vurar baş u dağa qılmış yaş, چونکه شاه عشقینه اورر باش و داغه قلمش یاش،
Tutsa dağı, daşı dan kimidir fəğanı mənzərin. دوتسه داغی داشی دانکمی در فغانی منظرک.
İştiyaqında Hüseynilə Həsən şəhzadənin, اشتیاقندن حسین ایله حسن شهزاده نک.
Su dəgildir, satma axın bağrı qanı mənzərin. صو دکل در صاتمه آخن بغری قانی منظرک.
Çeşmeyi-abi-bəqadır kim, dirildir qətrəsi, چشمۀ آب بقادر کم درلدر قطره سی،
Feyzi rəhmətdənqamu kunu məkanı məmzərin. فیض رحمتدن قمو کون و مکانی منظرک.
Asitanına mələklər tək göaəllər üz sürər, آستانینه ملکلر تک کوزللر یوز سورر،
Sanasan ərş əşkidir asitani mənzərin. صانه سن عرش اشکی در آستانی منظرک.
Eylə mənzildir ki, qudsilər fələk də mədh edər, ایله منزلدر که قدسی لر فلک ده مدح ایدر،
Ey Sururi sanma sənsən mədhxanı mənzərin. ای **سروری** صانمه سنسن مدح خوانی منظرک.

ولـه[2]

Kuhi-ğəm kəsməkdə suzi-sinəsi Fərhadın, کوه غم کسمکده سوز سینه سی فرهادنک،
Başına odlar yaxardı daş ilə puladın. باشنه اودلر یخردی داشله پولادتک.
Üzüni görkəc könül peykanın istər ah edib, یوزکی کورکج کوکل پیکانک استر آه ایدب،
Sübhdən çün ğönçə açmaq adətidir badın, صبحدن چون غنچه اچمق عادتیدر یادنک.
Çak qıl köksümni məmur ilə sən könlüm oyaq, چاک قیل کوکسمنی معمور ایله سن کوکلم اویق،
Kim, bina vxtı olar yeri bunyadın, کم بنا وقتی شکاف اولر یری بنیادنک.
Fikri-zülfünlə dili-divanə ğəmzəndən qaçar, فکر زلفکله دلی دیوانه غمزکدن قچر،
Murği-vəhşi tək ki, bağ ilə gedər səyyadın. مرغ وحشی تک که باغیله کیدر صیادنک.
Ey Sururi qədrim artar sidrədən ölsəm rəva, ای **سروری** قدرم آرتر سدره دن اولسم روا،

[1]. بوغزل واتیکان نوسخه سینده ص. ٩٤ آلینیبدیر. باشقا نوسخه لرده یوخدور.
[2]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور، واتیکان ص. ٩٣ نوسخه سیندن آلینیبدیر.

سایه تک یاننجه من اول سروی حوری زادنک. *Sayə tək yanınca mən ol sərvi hurizadənin.*

ولـه[1]

ای قشک محراب چشمک شمع تابانی آنک، *Ey qaşın mehrabi-çeşmin şəmi-tabanı anın,*
شمع تابان اوزره مشکین دود مژکانی آنک. *Şəmi-taban üzrə mişkin dudi-mujganı anın..*
بر مبارک لیله القدر و الهی در سچک، *Bir mübarək Leylətuqədr u ilahidır saçın,*
کم دکر هر حلقه‌سی منک ماه تابانی آنک. *Kim, dəyər hər həlqəsi min mahi-tabanı anın.*
قصر فردوسه ایکی طاق معلا قاشلرک، *Qəsri-firdövsə iki taqi-müəlla qaşların,*
عرش رحمان قبّه سی اوستنده ایوانِ آنک. *Ərşi-rəhman , qubbəsi üstündə eyvanı anın.*
لبلرکدن عنبر افشان خطکی کوری خضر، *Ləblərindən ənbər əfşan xəttini göri Xızr,*
هم اوزی ظلمتده در هم آبحیوانی آنک. *Həm özi zülmətdədir, həm abi-heyvanı anın.*
ایله قان دولدی خیال لعل نابکدن کوکل، *Eylə qan doldı xəyalı-ləli tabanın könül,*
کم الم اورسم دهانمدن کلور قانی آنک. *Kim, əlim vursam dəhanımdan gəlir qanı anın.*
خسروا کوکلمک آنن در کاولیجک کوهکن، *Xosrova könlümün anındır kolicək kuhkən,*
داشه کار ایلر سکا کار اتمز افغانی انک. *Daşə kar eylər sana kar eyləməz əfğanı anın.*
تا که یانمش بغرمی غمدن اچرسم لاله تک، *Ta ki, yanmış bağrımı ğəmdən açarsam lalə tək.*
کوسترر هر پاره سی بر داغ پنهانی آنک. *Göstərir hər parəsi bir dağı pünhanı anın.*
ای **سروری** حالنی فرهاده کوه بی ستون، *Ey Sururi, halını Fərhadə kuhi Bisutun,*
اغلمقدن چشمه لر در چشم کریانی آنک. *Ağlamağdan çeşmələrdir çeşmi-giryanı anın.*

ولـه[2]

کوزده بس کم کوزلری قاتیله پیکان اوخلرک، *Gözdə bəs kim, gözləri qanilə peykan oxların.*
قلدی نی معدنی لعل بدخشان اوخلرک. *Qıldı ney mədəni ləli-Bədəxşan oxların.*
ای کمان ابرو سکاهر کرپکمدن بر نشاه (ت)، *Ey kaman əbru sana hər kirpikimdən bir nişat,*
کم قالبدی یورکم ایچره فراوان اوخلرک. *Kim, qalıbdır ürəgim içrə firavan oxların.*
تیر مشکین ظلمتی پیکان ژاله زنده کی، *Tiri-mişkin zülməti peykani-jalə zindəki,*
اورته یرده جویباری آبحیوان اوخلرک. *Orta yerdə cuybarı abi-heyvan oxların.*
کوزلرمده اوخ اولبدر رشک دین کوه شعله‌سی، *Gözlərimdə ox olubdur rəşki din kuh şöləsi,*
اولدغیچون دیدهٔ خورشید مژکان اوخلرک. *Oldığıçün dideyi-xurşid müjgan oxların.*
قاننی توکدک **سروری** نک دخی اوخ ات اکا، *Qanını tökdün Sururi tək daxı ox at ana,*

[1]. بوغزل کا. نوسخه سی//پروانه مجموعه سی// نظمی مجموعه سی و مجلس مجموعه سینده یوخدور.
[2]. بوغزل کا. نوسخه سی//پروانه مجموعه سی// نظمی مجموعه سی و مجلس مجموعه سینده یوخدور.

ای کمان ابرو که تا کم اولمسون قان اوخلرک. *Ey kaman əbru ki, ta kim, olmasın qan oxların.*

ولـه[۱]

کوسترر هر لحظه چاکی جیب دن پیراهنک، *Göstərir hər ləhzə çaki-cibdən pirahənin,*
خرمنی کل کم تعالی اللـه سنک اولمش تنک. *Xərməni gül kim, təaləllah səng olmuş tənin.*
غنچه تک صبحک کریبانده چاک ایلر کنش، *Čönçə tək sübhün giribanında çak eylər günəş,*
اشتیاقندن کمش کوکسنده التون توکمنک. *İştiyaqından gümüş köksündə altın dügmənin.*
لطف ایدوب اولدرمق کر اولمزیسم دنیده، *Lütf edib, öldürmən gər olməz isəm dünyada,*
باری نحشر کونلری اولسون الوده دامنک. *Barı məhşər günləri olsun akudə damənin.*
کم سنک دولتلو آدک یاد اولنسه ناکهان، *Kim, sənin döviətli adın yad olunsa nagiha,*
اوغررم بر حاله کم یادنده یوخدر کمسنک. *Uğraram bir hala kim, yadında yoxdur kimsənin.*
اولقدر یولکده یوز سوردم که فراق اولمز دخی، *Olqədər yolunda üz sürdüm ki, fərq olmaz daxı,*
شکل قاشمدن نشان و لعل سنم توستک. *Şəkli qaşımdan nişanu ləli-summi tosənin.*
کر سیه دل کمسه التون تاجله اولسیدی شاه، *Gər siyəhdel kimsə altın tacilə olsaydı şah,*
پادشاه کلشن اولمز نیدی آدی سوسنک. *Padişahi-gülşən olmaz, neydi adı süsənin.*
هیچ فکر اتمه که سودای دهان بارله، *Hiç fikr etmə ki, devdayi-dəhanı yar ilə,*
ای **سروری** عاقبت ملک عدمدر مسکنک. *Ey Sururi aqibət mülki-ədəmdir məskənin.*

ولـه[۲]

ای جمالک آفتاب و لامکانی در سنک، *Ey camalın afitabu laməkanıdır sənin,*
خط خالک سورهٔ سبع المثانی در سنک. *Xəttu xalın sureyi-səbul məsanidir sənin.*
قاف و والقران و الشمس الم نشرح لک، *Qafu vəlquranu vəlşəms ,ələm nəşrə ləkə,*
هر بری حسنک کتابی نک بیانی در سنک. *Hər biri hüsnün kitabi tək bəyanıdır sənin.*
قشلرک محرابنه ایلر ملائک لر سجود، *Qaşların mehrabına eylər məlaiklər sucud,*
کم جمالک صورتی رحمان نشانی در سنک. *Kim, camalın surəti rəhman , nişanıdır sənin.*
عروه الوثقی ایله حبل المتینی عاشقک، *Ürvətul vusqa ilə həblulmətini aşiqin,*
سنبل عنبر افشان ریسمانی در سنک. *Sünbüli ənbər əfşan rismanidır sənin.*
کعبه سجود اولدغی بو اون سکز منک عالمه، *Kəbə məscud olduğu bu on səkkiz min aləmə,*
آنکیچوندر کم اول وجهک مکانی در سنک. *Anunüçündür kim, ol vəchin məkanıdır sənin..*
کر پرستش ایلمزسک احسن تقویم ایچون، *Gər pərəstiş eyləməzsən əhsəni-təqvim üçün,*

---

[۱]. بوغزل کا. نوسخه سی//پروانه مجموعه سی// نظمی مجموعه سی و مجلس مجموعه سینده یوخدور.
[۲]. بو غزل باشقا منبعلرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر// س. نوسخه سی ص. ۲٤

زاهدا صوم و صلاتک جمله فانی در سنک. Zahida sumu səlatın cümlə fanidir sənin.
حق نعیمندن **سروری** سکا ویرلدی نسیم، Həqq Nəimidən Sururi sana verildi nəsim,
جان و کوکلک مخزن درّ معانی در سنک. Canu könlüni-durri-məanidir sənin.

ولـه[1]

ای کنش بو شعله انوار جمالکدن سنک، Ey günəş bu şölə ənvari-camalındır sənin,
هر کره بر ماه نو مشکین هلالکدن سنک. Hər kərə bir mahi nov, mişkin hilalındır sənin.
آرزوی سایهٔ یروکله خورشیدک اشی، Arezuyi-sayeyi-yerinlə xurşidin işi,
خاکه دوشمکدر یمینکدن شمالکدن سنک. Xakə düşməkdir yəminindən şimalından sənin.
تا دهانک میم زلفک دال چمدن یم، Ta dəhanın mimu zülfün dalu cimdən yəm,
دود آهم متصل جمکله دالکدن سنک. Dudi-ahım müttəsil ciminlə dalından sənin.
قلت ... خط لعل نهانی اولمقدرر. Qaməti..... xətti-ləli nihanı olmaqdır,
آب حیوان شرم ایدب سچلرین الالکدن (سنک)، Abi-heyvan şərm edib,saçların alalından sənin.
بلمک اولمز .... روح روان کر اولمسه، Bilmək olmaz...... ruhi-rəvan....gər olmasa,
جان ناز ایلمک رعنا نهالکدن سنک. Can naz eyləmək, rəna nihalından sənin.
کل **سروری** نک کوزین نور تجلیدن منیر، Gəl Sururi tək gözin nuri-təcəllidən münir,
ایله کم پروانه در شمع جمالکدن سنک. Eylə kim , pərvanədir şəmi-camalından sənin.

ولـه[2]

چون سایه صالدی لاله سیرابه سنبلک، Sayə saldı laləyi-siraba sünbülün,
دایره چکدی صفحهٔ خورشیده کاکلک. Dairə çəkdi səfheyi-xurşidə kakılın.
آیینهٔ رخکده یاشم عکسیدر مثال، Ayineyi-ruxundə yaşım əksidir misal,
برک کل اوزره ... مثاکینه بلبلک، Bərgi-gül üzrə ...... misalına bülbülün.
سروک نثار اولمقیچون صبحدم صبا، Sərvin nisar olmaq üçün sübhdəm səba,
دولدوردی درّ ژاله ایله دامنن کلک. Doldurdı durri-jalə damənin gülün.
ای دل دهانی سرّنی صور ... دوستک، Ey dil dahanı sirrini sor..... dostun,
دوشدوک دیارنه و هیچ اولدی حاصلک. Düşdün diyarına vu hiç oldı hasilin,
دوتوب **سروری** کوکلنی دیوانه قلمغه، Tutub Sururi könlüni divanə qılmağa,
مشکین کلاله اچدی کل اوستنده کاکلک. Mişkin kulalə açdı gül üstündə kakkılın.

---

[1]. بو غزل باشقا منبعلرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر
[2]. بو غزل باشقا منبعلرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.

ولـه[۱]

قالدی یوزکده ای مه تابانی کوکلمک،	*Qaldı üzündə, ey mahi-tabanı könlümün,*
آیینه کبی دیدهٔ حیرانی کوکلمک.	*Ayinə kibi dideyi-heyranı könlümün.*
زخم خدنک غمزه سننک در ای صنم،	*Zəxmi-xidəngi ğəmzə sənindir, ey sənəm,*
قان اغلقدن دیدهٔ کریانی کوکلمک.	*Qan ağlamaqdan dideyi-giryanı könlümün.*
پرکالهٔ جکر توکرم خاکه سینمدن،	*Pərgalə çəkər, tökərəm xakə sinəmdən,*
کم آچله جراحت پنهانی کوکلمک.	*Kim, açıla cərahəti-pünhanı könlümün.*
خوابهٔ قطره سی که دام داغ تازه دن،	*Xanbə qətrəsi ki, dami-daği- tazədən,*
عشقکده آچلور کل خندانی کوکلمک.	*Eşqində açılır güli-xəndanı könlümün.*
قانله ایله دولدی که کوکلم دهانمه،	*Qan ilə doldı gər könlüm dəhanıma,*
آه ایلمک دمنده کلور قانی کوکلمک[۲].	*Ah eyləmək dəmində gəlir qanı könlümün.*
سن کافرک یوزنده پریشان سچک کورب،	*Sən kafərin üzündə pərişan saçın görüb,*
بر قلده قالدی آصلو ایمانی کوکلمک.	*Bir qılda qaldı asılı imanı könlümün.*
دوسنم **سروری** زلفنی عمرنده پر نفس،	*Dostum, Sururi zülfünü ömründə bir nəfəs,*
مجموع اولوردی حال پریشانی کوکلمک.	*Məcmü olurdı hali-pərişanı könlümün.*

ولـه[۳]

زین اوللدن تازه کوللرله کلستانوک سنوک،	*Zin olalıdan tazə güllərlə gülüstanın sənin,*
بلبل کویا صفت جان اولدی نالانوک[۴] سنوک.	*Bülbüli-guya sifəti- can oldı nalının sənin.*
حالومی کوروب بکا ایمان[۵] اولن رحم ایلدی،	*Halımı görüb bana iman olan rəhm eylədi,*
های کافر یوق می یوخسه باللـه ایمانوک سنوک.	*Hay gafər, yoxmı yoxsa billah imanın sənin.*
روز حشر اچره شهید عشق اولمزدی کونکل،	*Ruzi-həşr içrə şəhidi-eşq olmazdı könül,*
اولمسه بغرومده ظاهر قانلو پیکانوک سنوک.	*Olmasa bağrımda zahir qanlı peykanın sənin.*
چون تصاب وصل دلبردن نصیبوک یوق دلا،	*Çün nəsabi-vəsli dilbərdən nəsibin yox dilaŞ*
درد دلبردن همین عالمده درمانوک سنوک.	*Dərdi-dilbərdən həmin aləmdə dərmanın sənin..*
ایشقونده ایتلروندن عار اولنسه تن دکل،	*Eşigində itlərindən ar olunsa tən dəgil,*
کیم **سروری** جان و دلدن اولدی دربانون سنوک.	*Kim, Sururi canu dildən oldı dərbanın sənin.*

---

[۱]. بو غزل باشقا منبعلرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.
[۲]. غزلین آردی ألیازمانی ۹۰-جر صفحه سینده یازلیبدیر.
[۳]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// نظمی مجموعه سیندن آلینیبدیر(نومره سی ۲۵۹۵)// پروانه ده وار ٤۳۳۷
[٤]. پروانه ده: قربانوک
[٥]. پروانه ده: مومن

قافيۀ اللام – عدد (۱۲)- ۲۰

ولــه نظيرۀ نظامى

طكمى در شمعى يقرسم باشنه قويب فتيل، *Tənmidir şəmi uaxarsam başına qoyub fitil,*
سر عشقى روشن اتدى كوسترب خلقه دليل. *Səri-eşqi rövşən etdi, göstərib xalqa dəlil.*
يوللر اتدم كويكه واردقچه اشكمدن روان، *Yollar etdim, kuyuna vardıqca əşkimdən rəvan,*
كعبه يه كيدركن اتدم كويبا يرير سبيل. *Kəbəyə gedərkən etdim guyiya yer-yer səbil.*
سورۀ كوثر حقى كويكده كم امسه لبک، *Sureyi-Kövsər həqi kuyində kim, əmsə ləbin,*
قطره كلمز عيننه جنت ايچنده سلسبيل. *Qətrə gəkməz eynimə cənnət içində səlsəbil.*
چون جمالک كورميم جانا قرار اتمز كوكل، *Çün camalın görməyim, cana qərar etməz könül,*
حق تعالى ويرممش اكا مكر صبر جميل. *Həq-təala verməmiş ana məgər səbri-cəmil.*
چون بيون ويردن **سرورى** قانلو تيغينه انک، *Çün boyun verdin Sururi qanlı tiğinə anın,*
سروريسرسن صوكى سن اكه بن بوكه كفيل. *Sərvərisərsən sonı sən anan bən buna kəfil.*

ولــه نظيرۀ ديكر

سيل ايدب اشكى[1] يولكده ايلدم شيرين سبيل[2]، *Seyl edib əşki yolunda, eylədim şirin səbil,*
طاتلو طاتلو كمكه نوش اتديسه ديدى سلسبيل. *Tatlı-dadlı kim ki, nuş etdisə, dedi səlsəbil.*
كويكه كيرريسم اى يوسف مصر جمال، *Kuyina girər isəm, ey Yusifi Misri-camal,*
كرچه جنتدن چقر ديرلر شها درياى نيل. *Gərçi cənnətdən çıxar, derlər şəha dəryayi Nil.*
سويلمز از سوزله كرچه بلورمز اول دهن، *Söyləməzaz sözlə gərçi bilirməz ol dəhən,*
قاتى ابرام ايلرسک اى كوكل دستكده بيل. *Qəti ibram eylər isən, ey könül dəstində bil.*
وارلغى ياقدم بكا نور اولمسونمى نار رخ، *Varlığı yaxdım, bana nur olmasınmı nari-rux,*
كلشن اولدى آتش استغناى غير ايدب خليل. *Gülşən oldı atəşi-istiğnayi, qeyr edib Xəlil.*
اى **سرورى** خوى حقى خلق ايدين محبوبى سو، *Ey Sururi, xuyi həqqi xalq edən məhbubi su,*
قنده اولورسه جمالى چون سور ربّ جميل. *Qanda olursa camalı, çün sevər rəbi-cəmil.*

ولــه

دوشدى عينم[3] شيشه‌سينه دلبرا چون عكس خال[4]، *Düşdi eynim şişəsinə dilbəra çün əksi-xal,*
كورن اتدى مردم‌چشمم ديو يكلش خيال. *Görən etdi mərdumi-çeşmim deyü yanlış xəyal.*
بن فقير اتسم سئوآل اى جان دهانک وارنى، *Bən fəqir etsəm sual, ey can dəhanın varını,*

---

[1]. پروانه جموعه سى: اشكم
[2]. پروانه مجموعه سى : ٤٦٥٨ // نظمى مجموعه سى: ٢٨٥٠
[3]. پروانه جموعه سى: سينم
[4]. پروانه مجموعه سى : ٤٦٣١// نظمى مجموعه سى: ٢٨٠٩

لطف ایدب نطق و جواب ایله کاوله دفع سئوال. *Lütfedib nütqu cavab eylə kola dəfi-sual.*
منع عشق ایلرسه طکمی زاهد یابس مزاج، *Məni-eşq eylərsə, tənmi zahidi-tabəs məzac,*
چون دماغینه یبوستله کلوبدر اختلال. *Çün dimağına yubusətlə gəlibdir ixtilal.*
پرملال اولن یوزم قلدیسه سن سروی ملول، *Pumələl olan üzüm qıldıqsa sən sərvi məlul*
جوی اشکم سیر ایدر اکلن کاوله دفع ملال. *Cuyi-əşkim seyr edər əgləm kola dəfi-məlal.*
وصف زلفکده پریشاندر **سرورینک** سوزی، *Vəsfi zülfündə pərişandır Sururinin sözı,*
غیری سوز حاجت دکل یتر اکا اول حسب حال. *Qeyri söz hacət dəgil, yetər ana ol həsbi-hal.*

ولــه نظیرۀ چلبی

جهان باغنده ای سروم یوزک بلدم چو بن بر کل، *Cahan bağnda, ey sərvim üzün bildim çü bən bir gül,*
یوغیسه کر وفا بویی یوزومه باری سن بر کل. *Yox isə gər vəfa buyi üzümə barı sən bir gül.*
شو کم آب حیات ایچه حیات جاودان بولور، *Şu kim, abi-həyat içsə, həyatı-cavdan bulur,*
لب لعلینده ایرشدر نولا اوزرسه اول کاکل. *Ləbi-ləlində irişdir, nola üzərsə ol kakıl.*
مکر زلفوکه اویکنمش اورمش یل اکا محکم، *Məgər xülfünə öykənmiş, vurmuş yel ana möhkəm,*
انوکچون جسمی کوکرمش برقمش بوینی سنبل. *Anunçün çismi göyərmiş bıraxmış buyini sünbül,*
اوللدن باشدن فکرمی ایقده قالمشدر کی، *Olalıdan başdan fikrimi ayaqda qalmı.dır key,*
ایاغم الدی غایت می بشومه چیقلیندن مل. *Ayağım aldı ğqayət mi başıma çıxıldıqdan mel,*
یره یوزی قره دییو **سروری** بنده کی دوکمه، *Yerə üzü qara deyü Sururi bəndəni döymə,*
چو بر هندی سیاه ایکن شها مقبول اولور طفل. *Çü bir hindi siyah ikən , şəha məqbul olur tifil.*

ولــه

ای قاشی قاره کوزی آله لبی و رخی آل[1]، *Ey qaşı qara, gözi ala, ləbi vu ruxi al,*
کوکلم الماغ ایچون اتمه قتی چوق مکرله آل. *Könlüm almaq üçün etmə qəti çox məkrilə al.*
جانمی الوریسک نوله مالی[2] دیمزم، *Canumı alır isən nola malı deməzəm,*
ویرورم جانی کوکلدن سکا خیر اوله مال. *Verərəm canı könüldən sana xeyr ola mal.*
سن بنم سیدم اولدوغکی اصحاب بیلور، *Sən bənim seyeddim olduğunı əshab bilir,*
بن کورب نور رخک نوله ویریسم سکا آل. *Bən görüb nuri-ruxun, nola derilsəm sana al.*
سکه بر بوسه ویرب جانوکی الورسه دلا، *Sana bir busə verib, canını alırsa dila,*
اکی صنمه اکا ویر جانکی بر بوسه سن آل. *İni anma ana, ver canını bir busə sən al.*
کوزیجک چشم **سروریده** طلو قنلو یشن، *Göricək çeşmi-Sururidə dolu , qanlı yaşın,*

---

[1]. نظمی مجموعه سی ۲۸۹۲
[2]. نظمی مجموعه سی معلوم

صندلر جام زجاج اچره درر بادهٔ آل.	*Sandılar cami-zucac içrə durur badeyi-al.*

ولـــه نطیرهٔ شوقی[١]

کوردی لعل آبدارک قند ازلدی ای کوزل[٢]،	*Gördi ləli abdarın, qəndə əzildi, ey gözəl,*
اریدی کچدی حجابندن حرارتله عسل.	*Əridi, keçdi hicabından hərarətlə əsəl.*
یاشی چوغ اولوپ اغردقچه کوزم زلفک دلر[٣]،	*Yaşı çox olub, ağırdıqca gözüm zülfün dilər,*
غالب اولر پیر اولدقچه[٤] کشی طول امل.	*Ğalib olar, pir olduqca kişi, tuli-əməl.*
ایلمه غوغا دیو منع ایلدک بن صوفیی،	*Eyləmə ğövğa deyü, mən eylədin bən sufiyi,*
حقه قایل اولمدی دورمز ایدر یینه جدل.	*Həqqə qail olmadı, durmaz, edər ynə cədəl.*
قو می تلخی لب شیرینم ام دیدی ددم،	*Qo meyi-təlxi, ləbi-şirinim əm , dedi, dedim,*
بی بدل سویلرسن ای شیرین لبم نعم البدل[٥].	*Bibədəl söylərsən ey şirin ləbim, nəmul bədəl.*
ای سرایینی بلند ایدن کشی مغرورسن،	*Ey sarayını bülənd edən kişi, məğrursan,*
غافل اولمه عاقبت کیرر اکا دزد اجل.	*Ğafil olma, aqibət girər ana düxdi-əcəl.*
هرنه دکلو سِنک ارته اکسلور سِنُک سَنک،	*Hər nə dənlü səng arta, əksilir sinün sənin,*
رخنه لردر تن حصارینه ایرر اندن خلل[٦].	*Rixnələrdir tən hisarına irər andan xələl.*
صید دلبر علمنی رعنا بلورسن چونکه سن،	*Seydi-dilbər elmini rəna bilirsən çünki sən,*
ای **سروری** ایله شمدن کیرو علمکله عمل.	*Ey Sururi eylə şimdən gerü elminlə əməl.*

ولـــه نطیرهٔ نظامی

جنت اولدوغن محلک ای طوداغی سلسبیل[٧]،	*Cənnət olduğun məhəllin, ey dodağı səlsəbil,*
استمزسم ایرمیم کم جنته کرمز بخیل.	*İstəməzsəm irməyim kim, cənnətə girməz bəxil.*
چشم بیمارک همیشه خسته جانم[٨] فکر ایدر،	*Çeşmi-bimarın həmişə xəstə canım fikr edər,*
صاغدر بو سوز شها فکر علیل اولور علیل.	*Sağdır bu söz şəha fikri əlil olur əlil.*
کون یوزکندر کوکللر روشناسی شبهه سز،	*Gün üzündəndir könüllər rövşənası şübhəsiz,*
نیته کم خورشیدله عالم منور بی دلیل.	*Netə kim, xurşid ilə aləm münəvvər bidəlil.*
کرچه مال اتدک بنی غم بوته سنده زرکبی،	*Gərçi mal etdin bəni ğəm butəsində zər kibi,*

---

[١]. شوقی : ادرنه لی، اوندان دیوان و تواریخ آل عثمان آدیندا ایکی اثر قالیبدیر.
[٢]. پروانه مجموعه سی : ٤٧٤٧ // نظمی مجموعه سی ٢٧٨٠
[٣]. پروانه مجموعه سی: مردملری
[٤]. پروانه مجموعه سی: غالب اولور قوجه دوقجه کشی
[٥]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[٦]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[٧]. پروانه مجموعه سی : ٤٦٦٩ // نظمی مجموعه سی ٢٨٤٩
[٨]. نظمی مجموعه سی : خسته حالم

ای لبی غنچه بلی انجه سکا یوق قال و قیل.	*Ey ləbi ğönçə, beli incə sana yox qilu qal.*
تاج دولتدر غبارک قوندی ناکه باشنه،	*Taci-dövlətdir, ğubarın qondı nagah başına,*
یلسه یل کیبی **سروری** ایره مزدی نیچه ییل.	*Yelsə yel kibi, Sururi, irəməzdi neçə il.*

ولـــه

تیرنه ای دل بو جسم ناتوان حائل دکل،	*Tirinə ey dil bu çismi-natəvan hail dəgil,*
یلدرم کیبی اکا کون و مکان حائیل دکل.	*İldırım kibi ana kovnu məkan hail dəgil.*
عرشه داخی چقسک ای مه عرض ایدم حالم سکا،	*Ərşə daxı çıxsan ey məh ərz edimhalım sana,*
کم فغان عاشقه هیچ اسمان حائیل دکل.	*Kim, fəğani-aşiqə heç asiman hail dəgil.*
منصب صوری دکلدر عشق یارک مانعی،	*Mənsəbi-suri dəgildir eşq yarın manei,*
کوکلی حق ایله اولانه بو جهان حائیل دکل.	*Könlü həqq ilə olana bu cahan hail dəgil.*
بی غرض عشقومه خط اولمز بنم هرکز حجاب،	*Biğərəz eşqimə xətt olmaz bənim hərgiz hicab,*
بلبله خار کل ای سرو روان حائیل دکل.	*Bülbülə xari-gül , ey sərvi-rəvan hail dəgil.*
مانع اولمز شیشه چون ایلمز کچرمز تیرتیز،	*Mane olmaz şişə, çün eyləməz keçirməz tir tiz,*
غمزه که دل هر دم ای قاشی کمان حائیل دکل.	*Ğəmzənə dil hər dəm , ey qaşı kaman hail dəgil.*
مهر و ماهک پرتوی ایردکجه شب اولور نهان،	*Mehru mahın pətövi irdikcə şəb olur nihan,*
رخلروکه طرۀ عنبرفشان حائیل دکل.	*Ruxlərinə türreyi-ənbər fəşan hail dəgil.*
درد هجرکله **سروری** شویله اولمشدر نحیف،	*Dərdi-hicrinlə Sururi şöylə olmuşdur nəhif,*
جانن السک جسمی هیچ ای دلستان حائیل دکل.	*Canın alsan çismi heç ey dilsitan hail dəgil.*

ولـــه

سنده یوق بوی وفا چون ای کل،	*Səndə yox buyi vəfa çün , ey gül,*
کله بر یوز بزه قرشو کل.	*Gülə bir üzündə bizə qarşı gül.*
بکزرم دیرسه عجبمی صچوکه،	*Bənzərəm dirsə əcəbmi saçına,*
چونکه کوم کوک دلودر بو سنبل.	*Çünki, gömgöy doludur bu sünbül.*
بیک دلی بر قله اصمز اولدی،	*Bin sili bir qıla asmaz oldı,*
شاهمزدن بوللی یوز کاکل.	*Şahımızdan bulalı yüz kakıl.*
سن کلک پاینه ایرشمک ایچون،	*Sən gülün payına irişmək üçün,*
جمله اجزامی یقوپ اتدم کل.	*Cümlə əcxamı yıqıb, etdim gül.*
یلکز قالدی **سروری** نجه ایده،	*Yalnız qaldı Sururi necə edə,*
کوز کورب چون یوزکی کتدی کوکل.	*Göz görüb çün üzünı getdi könül.*

ولــه نطيرهٔ بهارى

اول شه فرخ لقايه بنده اولوب خرم اول، *Olşəhə Fərruxləqaya bəndə olub, xurrəm ol,*

هر غمک اولسون افندک اوستنه سن بى غم اول. *Hər ğəmin olsun əfəndin üstünə sən biğəm ol.*

دور ايچنده جامدن بولمشدرر جم شهرتى، *Dövr içində camdan bulmuşdurur Cəm şöhrəti,*

قومه جامى اى كوكل دور انده سنداخى جم اول. *Qoma camı,ey könül dur anda sən daxı Cəm ol..*

كوش شه اولسون صذف ديرسک در كفتاركه، *Guşi-şəh olsun sədəf, dir isən durr guftarına,*

قعر درياى تفكرده صدف وش ابسم اول. *Qəri-dəryayi təfəkkürdə sədəf vəş əbsəm ol.*

مه كبى اخشمله وارب رقيبه اى كنش، *Məh kibi axşamla, varıb rəqibə, ey günəş,*

كون كبى صادقلره دوغ كل فريد عالم اول. *Gün kibi sadiqlərə duğ gəl fridi-aləm ol.*

اجنبى اولانلره جانا حرام ايت وصلتک، *Əcnəbi olanlara cana həram et vislətin,*

صدقله ساكه قرين اولانلر ايله محرم اول. *Sidq ilə sana qərin olanlar ilə məhrəm ol.*

يار كندم كونم اتمه زلفكى هر شخصه دام، *Yar kəndim günüm etmə zülfüni hər şəxsə dam,*

دانهٔ اشكم كورب ميل ايله باكا آدم اول. *Daneyi-əşkim görüb, meyl etmə bana adəm ol.*

تير دلبر استخوانک دلدى ير ير ناى وش، *Tiri-dilbər ustuxanın dəldi yer-yer tay vəş,*

كل نفس دوت نايه دم دم اى **سرورى** همدم (اول). *Gəl nəfəs tut naya dəm-dəm,ey Sururi həmdəm ol.*

ولــه نطيرهٔ بهارى

شهسوارم حسن ميداننده كندک اوک دل آل، *Şəhsəvarəm hüsn meydanında kəndin adına dil al,*

چون سرآمد دلربالسن كلبرو اوک اوكدل آل. *Çün səraməd dilrubalərsən gəlbəru adın öndən al.*

بلمک استرسک بدن ملكنده غم عسكرلرن، *Bilmək istərsən bədən mülkündə ğəm əskərlərin,*

كوندر اكا غمزه آقنجيلرن جانا دل آل. *Göndər ana ğəmzə qxınçılardan cana dil al.*

مزرع نقدن يمشدر كوكله جانا خر رقيب، *Məzrəi-nəqdin yemişdir göklə cana xər rəqib,*

جوجه ميل اتمه اكا كر ديرسه بندن حاصل ال. *Covca meyl etmə ana, gər dirsə bəndən hasil al.*

ياى وش اكرى اولوب دوشمه وارب الدن اله، *Yay vəş əyri olub, düşmə varıb əldən ələ,*

تير كيبى دوغرو اول جانان يولنده منزل ال. *Tir kibi doğru ol, canan yolunda mənzil al.*

قوللغه اتمش قبول اول شه **سرورى** چون سنى، *Qulluğz etmiş qəbul ol şəh Sururi çün səni,*

استمه آزادلق وار عمرک اولدقجه يل ال. *İstəmə aadlıq, var ömrün olduqca yel al.*

ولــه[1]

لبلرک وصفيله تا كلشنه سوسن چكدى دل، *Ləblərin vəsfilə ta gülşənə süsən çəkdi dil,*

---

[1]. بو غزل كا.نوسخه سينده//پروانه مجموعه سينده//نظمى مجموعه سينده// مجلس مجموعه سينده يوخدور

Ğönçeyi-rəna utandığından oldı qıbqızıl.	غنچۀ رعنا اوتاندوغندن اولدی قبقزه ل.
Yandığıçün atəşi-ləlinlə xəttindən könül,	یاندغیچون آتش لعلکله خط کدن کوکل،
Şöleyi-ahım çıxar, gahi qızıl, gahi yaşıl.	شعلۀ آهم چخر کاهی قزل کاهی یشل.
Qaşların ay ilə mükgan oxunı yad eyləyib,	قشلرک یاییله مژکان اوخنی یاد ایلیوب،
Sinədən ləli-əlif kəsməkdir işim müttəsil.	سیندن لعل الف کسمکدر ایشم متصل.
Qıl qıleydi gözlərimdə, görməyeydim kaşki,	قل قلیدی کوزلرمده کورمییدم کاشکی،
Kim, nədən qalır saçından şanə, dəndanında qıl.	کیم ندن قالور سچکدن شانه دندانده قل.
Yar qəddin yad edib, ildən nihangah qılmaq,	یار قدین یاد ایدوب ایلدن نهان قاه غلمق،
İstərəm ey sayə səni həm bir nəfəs səndən kəsil.	استرم ای سایه سنی هم بر نفس سندن کسل.
Zahida sən surəti zibaya müshəfdir , dirəm,	زاهدا سن صورت زیبایه مصحف در دیرم،
Bildim budur mənim aləmdə sən həmyaxşı bil.	بلدم بودر منم عالمده سن هم یخشی بل.
Gəl Sururi bu yinə qil sandığın yarı rəqib,	کل **سروری** بو ینینه قول صاندغن یاری رقیب،
Eşidib, ğeyrətdən olgıl ya bu namazından asıl.	ایشدب غیرتندن اول کل یا بو نمازکدن اصل.

ولـه[1]

Ey camalın afitabi-mətləi sübhi-əzəl,	ای جمالک آفتاب مطلع صبح ازل،
Müshəfi-hüsnün bəyanıdır kitabi-ləmyəzəl.	مصحف[2] حسنک بیانی در کتاب لم یزل.
Aşiyanı- ərşə zülfün şəhpəri -Ruhulqudus,	آشیان عرشه زلفک شهپری[3] روح القدس،
Gülşəni-firdövsə ləlin çeşmeyi-şirü əsəl.	کلشنی فردوسه لعلک چشمۀ شیر و عسل.
Ənbər əfşan sünbülün dövründə, ey İsa nəfəs,	عنبر افشان سنبلک دورنده ای عیسی نفس،
Dövri Mehdidir qamu bir oldı ədyanu miləl.	دوری مهدی در قمو بر اولدی ادیان و مُلل.
Surəti-həqdir camalın hər ki, iqrar eyləməz,	صورت حقدر جمالک هر که اقرار ایلمز،
Dünya vu uqbada olan ədəə ləhum əsəl.	دنیی و عقباده اول اعمادرر بلهم اضل[4].
Üzüni gördı anunçün Kəbəyə döndi könül,	یوزکی کوردی[5] انکچون کعبیه دوندی کوکل،
Kim, dəgildir mötəbər təqlid ilə olan əməl.	کم دکلدر معتبر تقلیدله اولن عمل.
Zahid xülfü ruxundən üz çevirmən dostun,	زاهدا زلف و رخندن یوز چویرمن دوستک،
Kim, Kəlamullahu ,Beytullahda olmaz cədəl.	کم کلام اللـه بیت اللـه ده اولمز جدل[6].

[1]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان و نظمی۲۷۸۷ مجموعه سینده و پروانه ده ۴۷۵۰ وار// س. ص.۲۳
[2]. پروانه ده: مطلع
[3]. نظمی مجموعه سی: رهبر// پروانه: رهبری
[4]. نظمی مجموعه سینده بو بیت یوخدور// پروانه ده بو بیت یوخدور
[5]. نظمی مجموعه سی: کورکج // پروانه کورکج
[6]. نظمی مجموعه سینده بو بیت یوخدور// پروانه ده بو بیت یوخدور.

ای **سروری** فضل رب العالمینک رحمتی،	*Ey Sururi fəzli-rəbbulaləminin rəhməti,*
کایناتی صورت رحمان قلمش در بدل.	*Kayinatı surəti-rəhman qılmışdır bədəl.*

ولـه[1]

ای یوزی جنت بویی طوبی لبی کوثر کوزل،	*Ey üzi cənnət, byı tuba, ləbi kövsər gözəl,*
سرو قدلو بنده لر ساکا .... سرور کوزل.	*Sərv qədli bəndələr sana.. ... sərvər gözəl.*
قامتک اوستنده مشک افشان سچک سوداسنه،	*Qamətin üstündə müşk əfşan saçın sevdasına,*
سدره شاه حقدن لوحه روح القدس شهپر (کوزل)،	*Sidrə şahi-həqdən lövhə Ruhuldudus şəpər gözəl..*
لعل جان بخشگده عکس در دندانک سنک.	*Ləli-canbəxşində əksdir dəndanın sənin,*
چشمهٔ حیوان ایچنده کوسترر کوهر کوزل.	*Çeşmeyi-heyvan içində göstərir gövhər gözəl.*
کر کنش سچک کر بیانندن اوله زرفشان،	*Gər günəş saçın, gər bəyanından ola zərəfşan,*
عینی کمش کوکبکده التون توکمکی کوستر(کوزل)،	*Eyni gümüş kövkəbində altın düyməni göstərir gözəl..*
عشقکک یولنده قربان اتمسه اخلاصله	*Eşqin yolunda qurban etməsə ixlas ilə,*
باش جانی عاشق شیدا دخی نیلر کوزل.	*Başu canı aşiqi-şeyda daxı neylər gözəl.*
ای خوش اول کوزلر که دایم سن کوزللر شاهینک،	*Ey xoş o günlər ki, daim sən gözəllər şahının,*
که قشینه سجده ایلر که کوزین کوزلر کوزل.	*Gəh qaşına səcdə eylər, gəh gözin gözlər gözəl..*
تا **سروری** وصف رخسارک اشتدی بنلدی،	*Ta Sururi vəsfi-ruxsarın eşitdi, bunladı,*
شو قدین خونابهٔ دل بر دفتر کوزل.	*Şu qəddin xunabeyi-dil bir dəftər gözəl.*

وله[2]

تا که سودای سر زلفک مکانی در کونکل،	*Ta ki, sevdayi-səri-xülfün məkanıdır könül,*
شاه بازی لامکانک آشیانی در کوکل.	*Şahbazı laməkanın aşiyanıdır könül.*
عنبر افشان سنبلک شرحنده او عیسی نفس،	*Ənbərəfşan sünbülün şərhində o İsa nəfəs,*
کاشف و کنج کتاب و آسمانی در کوکل.	*Kaşifu kənc kitabu asimanidir könül.*
علم الاسماء حسنک مصحفنده اوخیوب،	*Elmuıəsmai hüsnün müshəfində oxuyub,*
جامع مجموعهٔ سبع المثانی در کوکل.	*Camei- məcmueyi-səbulməsanidir könül.*
کعبه استرسک کوکل ملکینی معمور ایله کم،	*Kəbə istərsən , könül mülkini məmur eylə kim,*
حق تعالی نک قدیمی خاندانی در کوکل.	*Həqq təalanın qədimi xanidanıdır könül.*
ای **سروری** طره سی مکرندن اول مه پاره نک.	*Ey Sururi türrəsi məkrindən ol məh-parənin,*
شاهبازی لامکانک آشیانی در کوکل.	*Şahbazı laməkanın aşiyanıdır könül.*

---

[1]. بو غزل کا.نوسخه سینده//پروانه مجموعه سینده//نظمی مجموعه سینده// مجلس مجموعه سینده یوخدور

[2]. بو غزل کا.نوسخه سینده//پروانه مجموعه سینده//نظمی مجموعه سینده// مجلس مجموعه سینده یوخدور

ولـه[۱]

آشنا اوللی سرو روانیله کوکل،
Aşina olalı sərvi-rəvan ilə könül,
غنچه تک غم دن لبالب اولدی قانیله کوکل.
Ğönçə tək ləbaləb oldı qan ilə könül.
باشی طوب اتدی اوپب زلفنک زلفک چوکاننه،
Başı top etdi, öoüb xülfün xülf çovganına,
کور نه اوین اویندی من ناتوانیله کوکل.
Gör nə oyun oynatdı mən natəvan ilə könül.
تیغکی یاد ایلسم قلمز مشوش خاطرم،
Tiğini yad etsəm, qılmaz müşəvvəş xatirim,
دوغری دیرلر آچلور آب روانیله کوکل.
Doğru dirlər aşılır abi-rəvan ilə könül.
مه کمان ابروینی کوردکجه کمانه مهر ایدر.
Məh kaman əbruyini gördükcə kamana mehr edər,
بغرمی قان اتدی بو اولمز کمانیله کوکل.
Bağrımı qan etdi, bu olmaz kaman ilə könül.
ای **سروری** اول پری تک زلف رخسارین کورب،
Ey Sururi ol pərinin xülfü ruxsarın görüb,
اولدیلر آواره و بیچاره جانیله کوکل.
Oldılar avara vu biçarə can ilə könül.

وله[۲]

تا دهانک دن حدیث در فشان استر کوکل،
Ta dəhanından hədisi-dürr fişan istər könül,
روح قدسی در کلام جاودان استر کوکل.
Ruhi-qudsidir , kəlami-cavdan istər könül.
یعنی اغزک معجزی میم مسیحا اولدوغن،
Yəni ağzın möcizi mimi Məsiha olduğun,
سوه اظهار ایلمک استر که جان استر کوکل.
Sözə zhar eyləmək istər ki, can istər könül.
لاله تک داغی غمک مهریله ای سلطان حسن،
Lalə tək dağı-ğəmin mehrilə , ey sultanı-hüsn,
بر قزل والایه چولقنمش نشان استر (کوکل).
Bir qızıl valaya çolqanmış, nişan istər könül.
نیلیم یارب که طپشرمقده عشقک کنجنی،
Neyləyim yarəb ki, tapşırmaqda eşqin gəncini,
من بغایت بیکسم سندن ضمان استر (کوکل).
Mən biğayət bikəsəm, səndən zəman istər könül.
اغلمقدن کوزلرم یاشی دوکندی قالمدی،
Ağlamaqdan göxlərim yaşı tükəmdi, qalmadı,
شمدی بغرمدن باشم یرینه قان استر کوکل.
Şimdi bağrımdan başım yerinə qan istər könül.
سایۀ زلفکده کیم پنهان اولور اغیاردن،
Sayeyi-xülfündə kim,pünhan olur əğyardan,
تور ایمانیله شیطانَ امان استر کوکل.
Nuri-iman ilə şeytana əman istər könül.
بیلک و اغزک سوزین سویلر **سروری** کیم اکا،
Bilək u ağzın sözün söylər Sururi kim, ana,
بر شهی باریک بین و خرده دان استر کوکل.
Bir şəhi barikbin u xurdədan istər könül.

وله[۳]

---

[۱]. بوغزل کا.نوسخه سینده//پروانه مجموعه سینده//نظمی مجموعه سینده// مجلس مجموعه سینده یوخدور
[۲]. بوغزل کا.نوسخه سینده//پروانه مجموعه سینده//نظمی مجموعه سینده// مجلس مجموعه سینده یوخدور
[۳]. بوغزل کا.نوسخه سینده//پروانه مجموعه سینده//نظمی مجموعه سینده// مجلس مجموعه سینده یوخدور

زلفه رخسارک خیالیله ایده پرخون کوکل،	*Zülfə ruxsarın xiyal ilə edə purxun könül,*
خرکهی کلکونن که انک اورتسیدر دال کل.	*Xərgəhi gülgünün ki, anın ortasIdIr dalı gül.*
اهل حکت آرزوی سیب ایچدکچه مُل.	*Əhli himmət arezuyi sib içdikcə mel,*
ایله یانمش در جکر سینمده داغ غصه دن،	*Eylə yanmışdır ciyər sinəmdə daği ğüssədən,*
کم اکر آه ایلسم غم دن دهانم دوله کل.	*Kim, əgər ah eyləsəm ğəmdən dəhanım dola gül.*
چین زلفکدن بنفشه باش چکب قچمش مکر،	*Çini-xülfündən bənövşə baş çəkib, qaçmış məgər,*
کم دوتب بادی صبا اورمش انک بونینه نخل.	*Kim, tutub badi-səba, vurmuş anın boynuna nəxl.*
اولدکمدن صکره جنتده اولوردم حله پوش،	*Öldügümdən sonra vənnətdə olurdum hüləpuş,*
کرکس اولسیدی جسمده ایتمک کیدوکی جل.	*Kərkəs olsaydı çismidə etmək geydügi cəl.*
عشق موجی کرپکم جمنی پریشان ایلدی.	*Eşq mövci kirpikim cəmini pərişan eylədi,*
ای **سروری** داشدی سیلاب بلا غرق اولدی پُل.	*Ey Sururi daşdı seylabi-bəla ğərq oldı pol.*

وله[1]

ای کوکل قو بو فنا ملکی بقایی کوزله کَل،	*Ey könül qoy bu fəna mülki, bəqayi gözləgil,*
کچ بو محنت خانه دن دارالصفایی کوزله کل.	*Keç bumöhnət xanədən, drulsəfayi gözləgil.*
قلهٔ قاف قناعتدن اوچوب عنقا کبی،	*Qulleyi-qafi qənaətdən üçüb ənqa kibi,*
آشیانی عرشه جخ اوج همایی کوزله (کل).	*Aşiyani-ərşə çıx, ovci-humayi gözləgil.*
قره العین ایلیوب نون نبوت نقطه سین،	*Qürətuleyn eyləyib, nuni-nübüvvət nöqtəsin,*
خانده[2] بخسک آنده نوریی مصطفاینی کوزله کل.	*Xanda baxsan anda Turi-Mütafayi gözləgil..*
زاهدی خودبینه اویمه خودنمالقدن صقین،	*Zahidi xudbinə uyma, xudməmalıqdan saqın,*
عارف باللـه یوز دوتکل خدایی کوزله کل.	*Arifi-billaha üz tutgil, xudayi gözləgil.*
چخ انانیت دونندن مسکنت شالن کیوب،	*Çıx naniyət donundan, məskənət şalın geyüb,*
فرقهٔ ناجی دن اول آلی عباینی کوزله کل.	*Firqəyi-nacidən ol, aliəbayini gözləgil.*
قوزلال خضرله مرآت اسکندر سوزین،	*Qorulal Xızr ilə merati-Sekəndər sözin,*
بادهٔ ساقیله جام و جم نمایی کوزله کل.	*Badeyi-saqi ilə cami- cəm nəmayi gözləgil.*
ای **سروری** بولمغ استرسک صراط مستقیم،	*Ey Sururi bulmaq istərsən sərati-müstəqim,*
آدمک وجهنده خط استوانی کوزله کل.	*Adəmin vəchində xətti-ustuvanı gözləgil.*

ولـه [3]

[1]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان و س. نوسخه سینده وار. ص. ۲٤
[2]. س. قنده
[3]. باشقا نوسخه لرده یوخدور // واتیکان نوسخه سی ص. ۱۰۸-۱۰۹ (بوش یئرلر اوخناقلی دئییل)

ای جمال اللـه مصحف حسنک وصف جمیل،	*Ey camal allah, müshəfi-hüsnün vəsfi-cəmil,*
عنبر افشان سنبلک	*Ənbər əfşan sünbülün........................*
لبلرک دورنده یازمش در زمرد	*Ləblərin dövründə yazmışdır zümürrüd xəttilə.*
دست قدرت معنی عیناً تسمی سلسبیل.	*Dəsti-qüddrət məniyi eynən təsəmma səlsəbil.*
کلمدی کتم خدمتدن خلقنه کون و مکان،	*Gəlmədi kətmi-ədəmdən xalqına kövnu məkan,*
تا کلامک کاف نطقک تونی اولمادی	*Ta kəlamın kafi-nütqin nuni olmadı....*
مصر جامع حسن یوسف در که شرحنده	*Misri cami hüsni-Yusifdir ki, şərhində ...*
چشنهٔ چشم زلیخا آقدر دریای نیل.	*Çeşmeyi-çeşmi-Zuleyxa axıdır dəryayi-Nil.*
عالم الغیبک صفاتی صورتی آدمده در،	*Aləmul-ğeybin sifati surəti adəmdədir.*
اوش کلام اللـه ناطق شرح برهان دلیل.	*Uş kəlamullahi-natiq şərhi-burhani-dəlil.*
ای **سروری** علم الاسماء آدم سنده در،	*Ey Sururi, elmul-əsmai-adəm səndədir,*
نوله کر تحصیل عرفان اتسه سندن جبرئیل.	*Nola gər təhsili-irfan etsə səndən Cəbrail.*

قافیهٔ المیم – عدد (۳۶)-۵۵

ولـه [1]

غصه و غم اولسه طکمی کنج قلبمده مقیم،	*Ğüssə vu ğəmu olsa tənmi künci-qəlbimdə müqim,*
بربرن ترک ایلمز البته یاران قدیم.	*Bir-birin tərk eyləməz əlbəttə yaranı qədim.*
دال زلفکله دهانک میمی خون اتدی دلی،	*Dal zülfünlə dəhanın mimi xun etdi dili,*
قان اولور یازلسه کر ای دوست دال التنده میم.	*Qan olur, yazılsa gər, ey dost dal altında mim.*
بو جبین و حسنله قدوکه قلسونلر نظر،	*Bu cəbinu hüsnilə qəddinə qılsınlar nəzər,*
کورمینلر میوه سی خورشید و مه بر سرو سیم.	*Görməyənlər meyvəsi,xurşidu məh bir sərvu sim.*
غم ندیم اولماسه دلده اچمزم خون جکر،	*Ğəm nədim olmasa dildə, içməzəm xuni-ciyər,*
کم حرام اولسون شراب انده که اولمایه ندیم.	*Kim, həram olsun şərab anda ki, olmaya nədim.*
یاری دشمن دوستم بسدر **سروری** بنده که،	*Yarı düman dostum bəsdir Sururi bəndənə,*
تیغ غمزکله رقیبی پادشاهم ایله نیم.	*Tiği-ğəmzənlə rəqibi padişahım eylə nim.*

ولـه نظیرهٔ سلطان سلیم

شهر تنده قبهٔ جامی دورر باشم بنم [2]،	*Şhri-təndə qebbeyi-camı durur başım bənim,*
قپولری اوزره تاقیدور ایکی قاشم بنم [3].	*Qapıları üzrə taqıdır iki qaşım bənim.*

---

[1]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// نظمی مجموعه سی ٢٩٦٤ (سروری عجمی)

[2]. پروانه مجموعه سی : ٤٨٣٩

[3]. بو بیت پروانه مجموعه سیندن علاوه اولونوبدور.

ابر اولوب اهم یغر باران کبی یاشم بنم،	*Əbr olub ahım yağar baran kibi yaşım bənim,*
کرچه کم قوس قزح شکلن دوتر قانم بنم[۱]	*Gərçi kim, qövsi-qəzəh şəklin tutar qanım bənim..*
ظلمت حسرتده قویب کتدی اول دولت کونی،	*Zülmət həsrətdə qoyub getdi o, dövlət güni,*
کور نه قاره کونه قالدی اوکمدق باشم بنم.	*Gör nnə qara günə qaldı onmadıq başım bənim.*
کوزلر ارمز باد اوکنجه اوچدوغینه جسممک،	*Gözlər irməz bad önüncə uçduğuna çismimin,*
یللر اولمز بونجه ضعفمله ایقداشم بنم.	*Yellər olmaz bunca zəfimlə ayaqdaşım bənim.*
طشرده داغ فراق و ایچروده سوز عشق،	*Tışrada dağı-fəraqu içəridə suzi-eşq,*
حضرتکدن کزلو دکلدر ایچم طاشم بنم.	*Həzrətindən gizli dəgildir içim, dışım bənim.*
بو **سروری** بونجه مدتدن کدوکن بکلدی،	*Bu Sururi bunca müddətdən gedigin bəklədi,*
دیمکدک بر آد طاقوب اکه صنور طاشم بنم.	*Demədin bir ad taxıb ana , sanır taşım bənim.*

ولـه نظیرهٔ دیکر

وصلله کولدر بنی تا کم دکه یاشم بنم،	*Vəsl ilə güldür bəni ta kim, dəgə yaşım bənim,*
یا بلادن قورتر اولدر قورسون یاشم بنم.	*Ya bəladan qurtar, oldur qorusun yaşım bənim.*
تندرر تعلیم خانه داغلر فندقلری،	*Təndirir təlim xanə dağlar fındığları,*
پهلوانلر اصدغی یایلر درر قاشم بنم.	*Pəhləvanlar asdığı yaylar durur qaşım bənim.*
نعمت وصلکده ایکن فرقتنک آغولری،	*Neməti-vəslində ikən firqətin ağuları,*
زهره دوندردی دریغا طتلوجق اشم بنم.	*Zəhrə döndərdi, dəriğa dadlıcaq aşım bənim.*
سن لوند اوغلاننی قاپوب بکا ایر کورمکه[۲]،	*Sən ləvənd oğlanını qapıb, bana ir görməyə,*
بو کمند آهله اشکمدر او باشم بنم.	*Bu kəməndi-ah ilə əşkimdir o, başım bənim.*
غم حرامیسندن اوشنمز **سروری** صدقله،	*Ğəm həramisindən üşənməz Sururi sidq ilə,*
حقدرر چون عشقنک یولنده[۳] یولداشم بنم.	*Həqq durur çün eşqinin yolunda yoldaşım bənim.*

ولـه نظیرهٔ روانی

سنی قوچماغه ایدی هر کجه طول املم[۴]،	*Səni quçmağa idid hər gecə tuli-əməlim,*
قومدک اکه کتور باری طوداغک املم.	*Qomadın ana, gətir barı dodağın əməlim.*
وعدهٔ وصلکه دک صبر ایدر ایدم اما،	*Vədəyi-vəslinədək səbr edər idim, amma,*
قورقرم وعده ایرشمادن ایریشه اجلم.	*Qorxuram vədə irişmədən, irişə əcəlim.*
دیدم اولدوق اکیمز لیلی و مجنونه بدل،	*Dedim olduq ikimiz Leyliyu Məcnunə bədəl,*

---

[۱]. پروانه مجموعه سی: آه ابروم اشک بارانم قره پوسدر یوزم// کر چکم قوس و قزح شکلن دوتر قاشم بنم
[۲]. پروانه مجموعه سی (۴۸۴۰): بکا یتورمکه
[۳]. پروانه مجموعه سی: حقدرر عشقنک یولنده چونکی
[۴]. پروانه مجموعه سی : ۵۱۷۹ // نظمی مجموعه سی ۳۱۸۷

دیدی کمسه بدل اولمز بزه هرکز بدلم.	*Dedi: kimsə bədəl olmaz bizə həgiz bədəlim.*
دوتلم قوللغن اول شاهک اکرچه او بزی،	*Tutalım qulluğun ol şahın, əgərçi o bizi,*
قوللغه دوتمدی بز قوللغنی پک دوتلم[۱].	*Qulluğa tutmadı, biz qulluğunı pək tutalım.*
دوتلم هر نه بویورسه هو شاهک قولیوز،	*Tutalım hər nə buyursa, o şahın quluyuz,*
ناتوانوز بزه چون الین اوزاتدی توتالم[۲].	*Natəvanız, bizə çün əlin uzatdı tutalım.*
اولدرر حسرت سینه بو **سروریی** دیدم،	*Öldürür həsrəti-sinə bu Sururiyi ,dedim,*
ددی رحم ایلیوبن سینه ده انی کوملم[۳].	*Dedi: rəhm eyləyibən sinədə anı gömləlim.*

ولـه نظیرۀ اهی

قنقی کونکم کورمیم کون یوزک ای ماهم بنم[۴]،	*Qanqı günüm görməyim gün üzün, ey mahım bənim,*
قاره یه بویر کوکی اه سحرکاهم بنم.	*Qaraya boyar göyi ahi-səhərgahım bənim.*
یاره جانم دیدی قصد اتدم رقیبک جاننه،	*Yara canım dedi, qəsd etdim rəqibin canına,*
جانم الما جانن الماینجه اللهم بنم.	*Canım alma, canın almayınca allahım bənim.*
بن پیاده اتکه رخ[۵] سوره لی فرزانه یم،	*Bən piyada atına rux sürəli fərzanəyəm,*
فیل اغیاری نولا مات[۶] ایلسم شاهم بنم.	*Fili-əğyarı nola mat eyləsəm şahım bənim.*
بیک بیک استردی بو کوکلم تیر غمزک ایردوکن،	*Bin-bin istərdi bu könlüm tiri-ğəmzən irdigin,*
بر نظر قلدک بکا ایرشدی دلخواهم بنم.	*Bir nəzər qıldın bana, irişdi dilxahım bənim.*
ای **سروری** سینده دلدار چکدوکی الف،	*Ey Sururi sinədə dildar çəkdigini əlif,*
راستی اولدر وصالی ملکنه راهم بنم.	*Rasti oldur visalı mülkünə rahım bənim.*

ولـه نظیرۀ دیکر

شمعه پروانه طولشدوغیچون ای ماهم بنم[۷]،	*Şəmə pərvanə dolaşdığıçün , ey mahım bənim,*
اکه اودلر قالغدر اه سحرکاهم بنم.	*Ana oldlar qalığdır ahi-səhərgahım bənim.*
بر بلادر یاره چون اغیار یارب جانن ال،	*Bir bəladır yara çün əğyar , yarəb canın al,*
بو بلادن جانمی سن قورتر اللهم بنم.	*Bu bəladan canımı sən qurtar, allahım bənim.*
دوتنی شمعک دپه سندن چقرسه طکمی کم،	*Tutanı şəmin təpəsindən çıxarsa tənmi kim,*
بر اود اوردی اکه چون شوقکله بو اهم بنم[۱].	*Bir od vurdı ona çün şövq ilə bu ahım bənim.*

---

[۱]. پروانه مجموعه سی: توتالم هرنه بویورسه او شاهک قولیوز//ناتوانز بزه چون الن اوزتدی توتالم
[۲]. دیواندا بو بیت یوخدور نظمی مجموعه سیندن علاوه اولوندی
[۳]. پروانه مجموعه سی: کوره لم
[٤]. پروانه مجموعه سی : ٥۲۷٥ // نظمی مجموعه سی ۳۱۳۳- ای شاهم بنم
[٥]. پروانه مجموعه سی: یوز
[٦]. پروانه مجموعه سی: طرح
[۷]. پروانه مجموعه سی : ٥۲۷٦ // نظمی مجموعه سی ۳۱۳٤

یار بیماری ایکن ای باکه دلخواهم صورن،	*Yar bimarı ikən , ey bana dilxahım soran,*
اولممقدر دردمه درمان دلخواهم بنم.	*Olmamaqdır dərdimə dərman dilxahım bənim.*
ای **سروری** کوکه بو یانن سیه آهم یری،	*Ey Sururi göyə boyanan siyəh ahım yeri,*
آستان یاره اولدر راستی راهم بنم.	*Asitan yara oldur rasti rahım bənim.*

ولـه نظیرهٔ جعفر چلبی

راه عشقکده عجب بلسم نولور حالم بنم،	*Rahi eşqində əcəb bilsəm, nolar halım bənim,*
دردوغمدن اولورم بلمزسن احوالم بنم.	*Dərdu ğəmdən ölürəm, bilməzsən əhvalım bənim.*
که جفادر باکه کارک که ستمدر که بلا،	*Gəh cəfadır bana karın, gəh sitəmdir, gəh bəla,*
ملک دل واردی فنایه اکلم بالم بنم.	*Müldi-dil vardı fənaya, əkəlim, balım bənim.*
هر نفس باکه بلادر ای صنم کارک سنک،	*Hər nəfəs bana bəladır, ey sənəm karın sənin,*
بر جفاکش کلمدی عالمده امثالم بنم.	*Bir cəfakəş gəlmədi aləmdə əmsalım bənim.*
کوینه وارسم بکا قرشو چقرلر سکلری،	*Kuyinə varsam, bana qarşı çıxarlar səkləri,*
حمداللـه سعد اولپدر شمدی اقبالم بنم.	*Həmulillah səəd olubdur şimdi iqbalım bənim.*
غصه و غم بر یکادن بر یکا هجر نکار،	*Ğüssə vu ğəm bir yanadan, bir yana hixri-nigar,*
ای **سروری** بلمزم کم نولسر حالم بنم.	*Ey Sururi bilməzəm kim, nolısar halım bənim.*

ولـه

بولمدم بو جهانده بر همدم،	*Bulmadım bu cahanda bir həmdəm,*
که اولا دردمه بنم محرم.	*Ki, ola dərdimə bənim məhrəm.*
پری بکزتمکه یوزن یوزکه،	*Pərri bənzətməyə üzün üzünə,*
شرم ایدردی کر اولسه اول ادم.	*Şərm edərdi, gər olsa ol adəm.*
بکه بر بوسه ویر ددم جانا،	*Bana bir busə ver, dedim, cana,*
ددی جانک ایدی اکر ویرسم.	*Dedi: canın idi , gər versəm.*
کورمیلدن چه زنخدانک،	*Gğrməlidən çahi zənəxdanın,*
چشمه زندان کورندی بو عالم.	*Çeşmə zindan göründi bu aləm.*
چون کوزللرده یوق **سروری** وفا،	*Çün gözəllərdə yox Sururi vəfa,*
هر جفاکاره ویرمه دل اپسم.	*Hər cəfakara vermə dil, əbsəm.*

ولـه نظیرهٔ اسحق چلبی

بنکه اول غمزه سی تاتاره کرفتار اولدم،	*Bən ki, o ğəmzəsi Tatarıa giriftar oldum,*

---

۱. پروانه مجموعه سی : بو بیت سونراکی بیت ایله یئربه یئر اولوبدور

ابر وش اغلیوبن رعد کبی زار اولدم.	*Əbr vəş ağlayıban , rəəd kibi zar oldum.*
یاد اولن خسته لره یار ایده لی تیماری،	*Yad olan xəstələrə yar edəli timarı,*
یاد اولاین دیو بیچاره ده بیمار اولدم.	*Yad olayın deyü, biçarədə bimar oldum.*
چار یار ایدی بکا درد و غم و هجر و ستم،	*Çar yar idi bana-dərdu ğəmu hicru sitəm,*
سنی بولنجه حبیبم نجه ناچار اولدم.	*Səni bulunca həbibim, necə naçar oldum.*
دهنی دار او دلدار صچی دارمسز،	*Dəhəni dar o dildar , saçı daramsız,*
کیجه لر کرمیوبن دارمه بیدار اولدم.	*Gecələr girməyübən darıma, bidar oldum.*
اولدرر ایللری دورمز سونی اولدرمز،	*Öldürür illəri, durmaz sevəni öldürməz,*
سون اولسونمی دیمکلیکه ده قورقار اولدم.	*Sevən ölsünmi deməkliginə də qorxar oldum.*
دورمیوب اغلر اوتوردم اومده یالکز،	*Durmayıb, ağlar oturdum evimdə yalnız,*
شمدی بر پاره غمکله کولر اوینار اولدم.	*Şimdi bir para ğəminlə, gülər-oynar oldum.*
اتمز ایکن غمی اشعارنی غیره اشعار،	*Etməz ikən ğəmi əşarini qeyrə işar,*
هجری اشکنجه سنی کوره لی ارلار اولدم.	*Hicr işkəncəsini görəli ırlar oldum.*
چون مفید اولمزایمش بی زر اولان زارله زور،	*Çün müfid olmaz imış bizər olan zarlə zur,*
زاری ترک ایلیوبن بندخی بیزار اولدم.	*Zari tərk eyləyübən bən daxı bizqr oldum.*
عاریه المش ایدم عارله عاری الدن،	*Ariyə almış idim ar ilə arı əldən,*
ویردم اسّینه **سروری** انی بیعار اولدم.	*Verdin issinə Sururi anı, biar oldum.*

ولـه نظیرهٔ صنعی

دک چناره کم الن چکسون او شاهمدن بنم[1]،	*De çinara kim, əlin çəksin o şahımdan bənim,*
یوخسه یانر نار آه صبحکاهمدن بنم.	*Yoxsa yanar nari-ahi-sübhgahımdan bənim.*
دایما صنمک شفقدر کورنن افلاکده،	*Daima sanman şəfəqdir görünən əflakda,*
بلکه اود دوشمش یانر افلاکده آهم بنم[2].	*Bəlkə od düşmüş yanır əflakda ahım bənim.*
کورنن شبنم دکلدر کل کورب کلزارده،	*Görünən şəbnəm dəgildir, gül görüb gülzarda,*
خجلتدن درلدی کون یوزلو ماهمدن بنم.	*Xicələtindən dirlədi gün üzlü mahımdan bənim.*
جیش غمله شاه عشقم ناله لر طبل و نفیر،	*Ceyşi-ğəmlə şahi-eşqim nalələr təblu nəfir,*
نوله قالدرسم علم دود سیاهمدن بنم.	*Nola qaldırsam ələm, dudi-siyahımdan bənim.*
بیر ایکن دشمن اکی اتدی اورب شمشیرله،	*Bir ikən düşmən iki etdi, vurub şəmşir ilə,*
بویله اوممزدم **سروری** پادشاهمدن بنم.	*Böylə ummazdım Sururi padişahımdan bənim.*

---

۱. پروانه مجموعه سی : ۴۹۰۲ // نظمی مجموعه سی ۳۱۶۶

۲. بو بیت پروانه مجموعه سیندن علاوه اولونوبدور

ولـه نظیرۀ نجاتی

نچه بر هر دیاری کوزلیلم[1]،	*Necə bir hər diyarı gözləyəlim,*
واره لم درد یاری کوزلیلم.	*Varalım dərdi yarı gözləyəlim.*
شیخمزدر بزم چو پیر مغان،	*Şeyximizdir bizim çü piri-Muğan,*
کلک اول اختیاری کوزلیلم.	*Gəlin ol ixtiyarı gözləyəlim.*
بو هواده کناره ایره مدک،	*Bu havada kənara irəmədik,*
صبر ایدب روزکاری کوزلیلم.	*Səbr edib, ruzigarı gözləyəlim.*
قرشوکه مرغ زار اولورکن دل،	*Qarşına murği-zar olurkən dil,*
نچه بر مرغزاری کوزلیلم[2].	*Necə bir muği-zari gözləuəlim.*
عشقله نام بو یره صغمز،	*Eşq ilə nam bu yerə sığınmaz,*
ینه ناموس و عاری کوزلیلم.	*Yinə namusu arı gözləyəlim.*
نه صفا شول نکاره بی جاندن،	*Nə səfa şol nigari-bicandan,*
وارب اول جان نکاری کوزلیلم[3].	*Varıb , ol can nigarı gözləyəlim.*
صبرله چون بتر **سروری** کار،	*Səbr ilə çün bitər Sururi kar,*
وصل ایچون انتظاری کوزلیلم.	*Vəsl üçün intizarı gözləyəlim.*

ولـه نظیرۀ صالح چلبی

باکه جانان عیدده اول دیرسه قربانم بنم[4]،	*Bana canan iddə ol dirsə qurbanım bənim,*
نوله بسم اللـه[5] فدا اولسون آکا جانم بن.	*Nola, bismillah fəda olsun ana canım bənim.*
کوسفند مرده‌وش کوزم سوزب حیران اولم،	*Gusfəndi mürdə vəş gözüm süzüb, heyran olam,*
کندو کلسه کر بنی قربانه جانانم بنم.	*Kəndü gəlsə gər bəni qurbana , cananım bənim.*
قان بها اولسون بکا هم ایده ین قانم حلال،	*Qan bəha olsun bana, həm edəyin qanım həlal,*
کر سوررسه برمغیله النه قانم بنم.	*Gər sürərsə barmaq ilə alnına qanım bənim.*
کندوسینه بنده ایدب غمدن آزاد اتمدی،	*Kəndisinə bəndə edib, ğəmdən azad etmədi,*
بن قولن شاد اتمدی دولتلو سلطانم بنم.	*Bən qulun şad etmədi , dövlətli sultanım bənim.*
باد خاکمدن **سروریی** کتورسن دیرمش،	*Bad xakımdan Sururiyə götürsün dir imiş,*
بو قدر عزت کوترمز دوستلر شانم[6] بنم.	*Bu qədər izzət götürməz dostlar şənim bənim.*

---

١. پروانه مجموعه سی : ٤٩٦٤

٢. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

٣. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

٤. پروانه مجموعه سی : ٤٩٢٨ // نظمی مجموعه سی ٣٠٦٥

٥. پروانه مجموعه سی : باللـه

٦. پروانه مجموعه سی : جانم

وله

Hər nə tiği kim, vurubdur çismiməol pursitəm,	هرنه تیغی کم اورپدر جسممه اول پرستم،
Hər birinin yeri peyda qlkdı bir rəngin ələm.	هر برینک یری پیدا قلدی بر رنکین علم.
Nəsx edər toqii-yaquti mühəqqəq çün ğubar,	نسخ ایدر توقیع یاقوتی محقق چون غبار،
Xətti-yaquti-Dəməşqi üzünə yazıb rəqəm.	خط یاقوتک دمشقی یوزکه یازوب رقم.
Xəttinə müşki-Xəta dedim, xatasın bilmədim,	خطکه مشک خطا دیدم خطاسن بلمدم،
Lütf edib, əfv eyləgil bəndən xəta, səndən kərəm.	لطف ایدب عفو ایلکل بندن خطا سندن کرم.
Necə yazım, bildirim halı-dili dərgahına,	نیجه یازم بلدرم حال دلی درکاهکه،
Nari-ahımdan yanar dəstimdə kağəz vəş qələm.	نار آهمدن ینر دستمده کاغدوش قلم.
Verdim ağız-ağıza sordum Sururi dün gecə,	ویردم اغز اغزه صوردم **سروری** دون کجه،
Xəstə hal ikən nədir bu ləbrəin, dedi ki, əm.	خسته حال ایکن ندر بو لبلرک دیدی که ام.

وله

Bən gida bunca rəqib içrə necə şah deyim,	بن کدا بونجه رقیب اچره نجه شاه دیم،
Kafəristana girib, cəh ilə allah deyim.	کافرستانه کیروب جهدله اللـه دیم.
Şöylə əksik gədik ey gün isə bər əhli-zəval,	شویله اکسک کدک ای کون ایسه بر اهل زوال،
Üzünə necə gün, alnına nədən mah deyim.	یوزکه نیجه کون النوکه ندن ماه دیم.
Gərçi, dil ayinəsən ah açar, ah amma,	کرچه دل آینه سن آه آچر آه اما،
Hüsni meratı donar qarşı qaçan ah deyim.	حسنی مراتی طونر قرشو قچن آن دیم.
Məsti-eşq olmayan agah olamaz əsrara,	مست عشق اولمین آکاه اولمز اسراره،
Zahidi ğafilə məst olıcağ agah deyim.	زاهد غافله مست اولیجاغ آکاه دیم.
Qətl əğyara möin olsa Sururi sana yar,	قتل اغیاره معین اولسه **سروری** سکا یار،
Xoş dual eyləyübən yarıcək allah deyim.	خوش دعا ایلیوبن یارجک اللـه دیم.

وله

Dəriğa yar sanırdım, bana əğyar imiş,	دریغا یار صانوردم بکا اغیارمش بلدم،
Haman könlümdəki dərdi bənimlə yarmış bildim.	همان کوکلمده کی دردی بنمله یارمش بلدم.
Yaşımdan gözlərim doyunca mərdumzadəlik gördüm,	یشمدن کوزلرم طوینجه مردم زاده لک کوردم،
Ürəkdə yaramın başı bana yararmış bildim.	یورکده یاره مک باشی بکا یار ارمش بلدم.
Möhəbbət gülüstanına neçə dən əşki-çeşmimdən,	محبت کلستانینه نچه دم اشک چشممدن،
Su axıtdım, vəli hasil gülündən xar imiş bildim,	صو اقتدم ولی حاصل کلندن خارمش بلدم.

Bana asan gəlirdi,can verib vəsl istəmək andan, بکا آسان کلوردی جان ویرب وصل استمک اندن،
Vəli, az maiilə kəsb eyləmək düşvar imiş bildim. ولی آز ماللـه کسب ایلمک دشوارمش بلدم.
Sururi can verirkən künci-ğəmdə başı üstündə, **سروری** جان ویرر کن کنج غمده باشی اوستنده،
Ana ağlayan ancaq dideyi-xunbar imiş bildim. اکا اغلاین انجق دیدۀ خونبارمش بلدم.

ولــه

Hicri-ləlindən durur hər ləhzə fəryadım bənim, هجر لعلکدن درر هر لحظه فریادم بنم[1]،
Sərvəra andan məgər tanrı ala dadım bənim. سرورا اندن مکر تکری اله دادم بنم.
Həbs edib çahi-zənəxdanda bu dili-məzlumimi, حبس ایدب چاه زنخده بو دل مظلوممی،
Ğəmzən öldürdi anı, ey çeşmi-cəlladım bənim. غمزک اولدردی انی ای چشمی جلادم بنم.
Tənmi şadilıqla girərsəm təriqi-eşqə, طکمی شادیلقله کیررسم طریق عشقکه،
Çünki, yolunda ğəmin olmuşdurur zadım bənim. چونکه یولکده غمک اولمشدرر زادم بنم.
Sənəti-eşq içrə sanman siz bən ustadsız, صنعت عشق ایچره صنمک سز بنی اوستادسز[2]،
Dostlar, Məcnun durur bu fəndə ustadım bənim. دوستلر مجنون در بو فنده اوستادم بنم.
Ğüssəni şadi bilib həzz eyləməzsəm dilbəra, غصه کی شادی بلوب حظّ ایلمزسم دلبرا[3]،
Bu cahan içrə Sururi olmasın adım bənim. بو جهان ایچره **سروری** اولمسون آدم بنم.

ولــه

Xatadır bana, ey dilbər demək sən şahdan keçdim, خطادر باکه ای دلبر دیمک سن شاهدن کچدم،
Ki, küfr olmazmi bir müslim deyə Allahdan keçdim. که کفر اولمزمی بر مسلم دیه آللـه دن کچدم
Kəməni-ahilə çünkim, bəni canbaz edər xülfün, کمند آهله چونکم بنی جانباز ایدر زلفک،
Neçə bəndilə bəndə həlqə-həlqə ahdan keçdim. نچه بندیله بنده حلقه حلقه آهدن کچدم.
Bana tövbə təriqin göstərir yolunda bir vaiz, بکا توبه طریقن کوسترر یولکده بر واعظ،
Bən anın söxüni guş edəcək ol rahdan keçdim.. بن انک سوزنی کوش ایدجک اول راهدن کچدم
Kəməndi-ahə yapışdım, çıxıb çaq günə irişdim, کمند آهه یاپشدم چیقوب چاق کونه ایرشدم،
Sənin mehri-ruzun şövqi ilə bən mahdan keçdim.. سنک مهر رخک شوقی ایله بن ماهدن کچدم
Çıxıb yoldan həbibin eşqini tərk eylədi könlüm, چقوب یولدن حبیبک عشقنی ترک ایلدی کوکلم،
Sururi doğru yol tutub, bən ol gümrahdan keçdim. **سروری** طغرو یول طوتب بن اول کمراهدن کچدم.

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۵۲۰۷
[2]. پروانه مجموعه سی: صنمک کیم آننک اوستادیم
[3]. پروانه مجموعه سی: سرورا

ولـه نظیرهٔ حیرتی

Yəqubi dili-həzinim oğlancığım itirdim,	یعقوب دل حزینم اوغلانجغم یتردم،
Yəni, bu dəşti-ğəmdə canacığım itirdim.	یعنی بو دشت غمده جانانجغم یتردم.
Nalan idi bu könlüm, kəndim bilirdim andan,	نالان ایدی بو کوکلم کندم بلوردم اندن،
Bana dəlil olıcı nalancığım itirdim.	باکه دلیل اولیجی نالانجغم یتردم.
Tiryak kibi idim, hoqqa ağzı idi dərman,	ترياک کیبی ایدم حقه اغزی ایدی درمان،
Pünhan edildən anı dərmancğım itirdim.	پنهان ایدلدن انی درمانجغم یتردم.
Obaş əşkim idi yarnı-ğəmgusarım,	اوباش اشکم ایدی یاران غمکسارم،
Su kibi axdı getdi yarancığım itirdim.	صو کیبی اقدی کتدی یارانجغم یتردم.
Könlün açan Sururi bən qara yazlının,	کوکلن اچن **سروری** بن قاره یازلینک،
Bir üzi könli açıq divancığım itirdim.	بر یوزی کوکلی اچق دیوانجغم یتردم.

ولـه

Rvşən etdi gün üzün, hər sirri-pünhanım bənim,	روشن اتدی کون یوزک هر سرّ پنهانم بنم[1]،
Nedigim bildirdi xaıqa, ahu əfğanım bənim.	نیدوکم بلدردی خلقه آه و افغانم بنم.
Tənmi aram etməyib, könlüm qərar etməzsə can,	طکمی ارام اتمیوب کوکلم قرار اتمزسه جان،
Salıanır çün qeyr ilə sərni-xuramanım bənim.	صالنور چون غیرله سرو خرامانم بنم.
Kim verərdi bən ölümlü xəstəyə bir qətrə ab,	کم ویرردی بن اولملو خسته یه بر قطره آب،
Başım üstə olmasa bu çeşmi-giryanım bənim.	باشم اوزره اولمسه بو چشم کریانم بنم.
Bu könül bülbül kibi zrilıq etməzdi hezar,	بو کوکل بلبل کبی زاریلغ اتمزدی هزار،
Gülməsə hər xara gül vəş vərdi xəndanım bənim.	کولمسه هر خاره کل وش ورد[2] خندانم بنم.
Üzüni yırtar, neçün matəm eylər göydə mah,	یوزنی یرتر نچون[3] ماتم ایلر کوکده ماه،
Alalı canım, Sururi mahi-tabanım bənim.	آللی جانم **سروری** ماه تابانم بنم.

ولـه نظیرهٔ خیالی

Axıca yaşım kibi yerə düşdi bənim üzüm,	اقچه یشم کبی یره دوشدی بنم یوزم،
Amma yanında keçmədi, nedim bərrə üzüm.	اما نیکده کچمدی نیدم بره یوزم.
Söylə dəhanının biləlim varlığın, dedim,	سویله دهانکک بیللم وارلغن دیدم،
Güldi, dedi: Ağızda bənim yoxdur sözüm.	کولدی دیدی اغزده بنم یوقدرر سوزم.

---

۱. پروانه مجموعه سی : ٤٩٤٦ // نظمی مجموعه سی ٣٠٦٤
۲. پروانه مجموعه سی: هر خار ایله اول وردی
۳. نظمی مجموعه سی: بنمچون

Xeyli saxladı bənzəməyə xalı xəddünə,	خیلی صقلدی بکزمکه خال خدوکه،
Qanı qurudı, bənzəməyb dilbəra üzüm.	قانی قوریدی بکزمیوب دلبرا اوزم.
Nərgis çəməndə çeşminə öykündügün görüb,	نرکس چمنده چشکمه اویکندوکن کورب،
Dedi rəqib yoxdur anı görcək gözüm.	دیدی رقیب یوقدر انی کورجک کوزم.
Yolunda xak edib, bəni bir toz qoparırı ol,	یولنده خاک ایدب بنی بر توز قوپارر اول،
Amma, Sururiya etgisini tutar tozum.	اما **سروریا** اتکسینی دوتر توزم.

ولـه

Məhv olur ğüssə nuş qılsam cam,	محو اولور غصه نوش قلسم جام،
Ki, mey eylər mudam həzmi-təam.	که می ایلر مدام هضم طعام.
Dili-pursuz busə istəmək,	دل پرسوز بوسه ایستمک،
Dedi məhrurədir şərabi- həram.	ددی محروره در شراب حرام.
Bəndə taqət yox ağzını var deməyə,	بنده طاقت یوق اغزنی وار دیمکه،
Eyləyə ol məgər ki, fəthi-kəlam.	ایلیه اول مکر که فتح کلام.
"Busə ver canım al", dedim, dedi ?	بوسه ویر جانم ال دیدم دیدی،
Müslimə yox cəvazi-beyi- mudam.	مسلمه یوق جواز بیع مدام.
Bas Sururi üzünə iqdam,	باص **سروری** یوزینه اقدامک،
Sürməyə üz ol, ol edəməz iqdam.	سورمکه یوز اول ایده مز اقدام.

ولـه نظیرهٔ نهالی

Eldən çevirib üzümi cananaya döndüm,	الدن چورُب یوزمی جانانه یه دوندم،
Dedim eşidə naləmi cananaya döndüm.	دیدم ایشده نالمی جانانیه دوندم.
Pərvanəyə aləmdə hünər yançaq olıcaq,	پروانه یه عالمده هنر ینمغ اولیجق،
Pərva niyə bana çü pərvaniyə döndüm.	پروانیه باکا ده چو پروانه یه دوندم.
Mey içməyə peyman edəli qeyrə oxunı,	می ایچمکه پیمان ایده لی غیره اوخونی،
Qan doldu içim, dərd ilə peymanəyə döndüm.	قان طولدی ایچم دردله پیمانه یه دوندم.
Sən küncə yer olam deyü bir küncə oturub,	سن کنجه ییر اولم دیو بر کنجه اوتورب،
Məmur ikən ol fikr ilə viraniyə döndüm.	معمور ایکن اول فکرله ویرانه یه دوندم.
Bənd etdi yabanlar dəlisin zülfünə gördüm,	بند اتدی یبانلر دلوسن زلفنه کوردم،
Bu həsrət ilə xanədə divaniyə döndüm.	بو حسرتله خانه ده دیوانه یه دوندم.
Zülfündə bulam deyü könlümü ömrüm,	زلفکده بولم دییو دلو کوکلمی عمرم،
Tel-tel arayıb saçlarını şaniyə döndüm.	تل تل اره یوب صچلرکی شانه یه دوندم.

Çün yada bilişlik verir ol dost, Sururi,	چون یاده بلشلک ویرر اول دوست **سروری**،
Surət dəyişib, eşq ilə biganiyə döndüm.	صورت دکشوب عشقله بیکانه یه دوندم.

ولــه

Qaçan kim, daş işiginə yasdanıram,	قچنکم طاش ایشوکک یصدنوردم،
Əcəb rukni-şədidə dayanıramş	عجب رکن شدیده طاینوردم.
Çü bənzətdim rəqibə, söydi kəlbi,	چو بکزتدم رقیبه سوکدی کلبی،
Bən anı bilməyib, adan sanırdım.	بن آنی بلمیوب آدم صنوردم.
Gələ insafa , ədl deyü yar,	کله انصافه عدل ایده دیو یار،
Yolunda covruna qatlanırdım.	یولنده جورنه بن قاتلنوردم.
Ölümüm idi, uyxu istəməzdim,	اولومم ایدی اویقو استمزدم،
Xiyalın yar idi, çün uyanırdım.	خیالک یار ایدی چون اویانوردم.
Sururi, yox imiş həgiz vəfası,	**سروری** یوغ ایمش هرکز وفاسی،
Onun əhdinə bilməz aldanırdım.	انک عهدینه بلمز الدنوردم.

ولــه

Daşdı gözüm yaşı baçdan , aşırı abdayım,	طاشدی کوزم یشی باشدن اشیری آبده یم،
Atəşim ıeyk soyunmadı, qəti tabdayım.	آتشم لیک سوینمدی قتی تابده یم.
Gün üzün şövqi xəyalı olalı gözdə əyan,	کون یوزک شوقی خیالی اوللی کوزده عیان،
Görməzəm zülməti, bən hər gecə məhtabdayım.	کورمزم ظلمتی بن هر کیجه مهتابده یم.
Qəti məstəm meyi-eşqinlə ki, kuyunda düşüb,	قتی مستم می عشقکله که کویکده دوشوب،
Şöylə bixud yatıram, sanma bəni xabdayım.	شویله بیخود یتورم صنمه بنی خوابده یم.
Fikri-ləli-ləb ilər axış ilə sanma bən sanma,	فکر لعل لب ایله ر آقش ایله بن صنما،
Gah meyxanada, gəh guşeyi-mehrabdayım.	کاه میخــانه ده که کوشهٔ محرابده یم.
Der imiş eşq kitabında məqm et babın,	دیر ایمش عشق کتابنده مقام ایت بابن،
Ey Sururi, oxulıdan anı əvvəl babdayım.	ای **سروری** اوقیلدن انی اول بابده یم.

ولــه

Yinə bir aşubi-şəhrə mübtəlayam neyləyim,	یینه بر آشوب شهره مبتلایم نیلیم،
Purcəfadır ol anunçün purbəlayam neyləyim.	پرجفادر اول انوکچون پر بلایم نیلیم.
Vəslinə səy etmədigim dilbərin ryb omasın,	وصلنه سعی اتمدوکم دلبرک عیب اولمسون،
Çünkim, ol sultanı-hüsnü bən gidayəm neyləyim.	چونکم اول سلطان حسن و بن کدایم نیلیم.

مهرم ارترسه نوله کوردکجه هر مه پارهٔ،	*Mehrim artırsa, nola gördükcə hər mah parəyi,*
اهل شوقم طالب نور خدایم نیلیم.	*Əhli-şövqəm, talibi-nurixudayam, neyləyim.*
ایتلرن کوردکجه اکرام اتدکم عیب ایلمک،	*İtlərin gördükcə ikram etdigim eyb eyləmə,*
دوستلر انلرله داخی اشنایم نیلیم.	*Dostlar, anlarla daxi aşinayam neyləyim.*
زلفی اوجندن جنونم اسکی در اولمز علاج،	*Zülfi-ucundan cununum əskidir, olmaz əlac,*
ای **سروری** اکه چوقدن مبتلایم نیلیم.	*Ey Sururi, ana çoxdan mübtəlayam neyləyim.*

ولـه

صچینی کون یوزی اوزره غمامه بکزتدم،	*Saçını gün üzi üçrə ğəmamə bənzətdim,*
آغ النی دورنی بدر تمامه بکزتدم.	*Ağ alnı dövrüni bədri-tamam bənzətdim.*
قشک که مسجد اقصای حسنه در محراب،	*Qaşın ki, məscidi Əqsayi hüsnədir mehrab,*
کوزک بعینه انده امامه بکزتدم.	*Gözün bəiynə anda imama bənzətdim.*
چو کون یوزینه اچم چشمی دل اولور روشن،	*Çü gün üzünə açım çeşmi, dil olur rövşən,*
انوکیچون کوزومی تنده جامه بکزتدم.	*Anunçün gözümi təndə camə bənzətdim.*
بلوردی فتنهٔ خط روم خدده زلفکی قو،	*Bilirdi fitneyi-xətti-Rum xəddə zülfüni qo,*
قرارکاه ایده ین انی شامه بکزتدم.	*Qərargah edəyin anı Şama bənzətdim.*
حرام ایده لی وصلن محله سنده حبیب،	*Həram edəli vəslin məhəlləsində həbib,*
سروریا انی بیت الحرامه بکزتدم.	*Sururiya, anı Beytuk-hərama bənzətdim.*

ولـه

لبک مسیح علیه السلامه بکزتدم،	*Ləbin Məsihi əleyhulsəlama bənzətdim,*
اوزک فرشتهٔ معجز کلامه بکزتدم.	*Üzün fireşteeyi-möciz kəlama bənzətdim.*
صچوکی عروهٔ وثقی یه زلفکک کرهن،	*Saçını Urvəyi-vusqaya, xülfün kərhən,*
یوزکده حلقهٔ بیت الحرامه بکزتدم.	*Üzündə həlqəyi Beytulhərama bənzətdim.*
عزیز یاشبک ایچون مصرحسن ایچنده کورب،	*Əziz yaşək içün Misri hüsn içində görüb,*
هزار یوسفی ساکه غلامه بکزتدم.	*Hezar Yusifi sana , qulama bənzətdim.*
دلا لبنی صورانک حیات آبی میدر،	*Dila ləbini soranın həytı abimidir,*
سوزینی آیه یحی العظامه بکزتدم.	*Sözüni ayəti yohyəluzama bənzətdim.*
سلام ویردی بکا اول ملک چو کوینده،	*Salam verdi bana ol mələk çü kuyunda,*
سروریا انی دارالسلامه بکزتدم.	*Sururiya, anı darulsəlama bənzətdim.*

ولـه

Vəfa kimə ki, qıldım , cəfaya tuş oldum,	وفا کمکله که قلدم جفایه طوش اولدم،
Kimə bəli ki, dedim, bin bəlaya tuş oldum.	کیمه بلی که دیدم بیک بلایه طوش اولدم.
Nəyerdə ki, tələb etdim vəfa vu mehr əhlin,	نه یرده کم طلب اتدم وفا و مهر اهلن،
Fəğanu ah ki, cövru cəfaya tuş oldum.	فغان و آه که جور و جفایه طوش اولدم.
Əcəb qəzadır oxun, nə qədər ki, qaçdım isə,	عجب قضادر اوقک نه قدر که قچدم ایسه،
Xəlas boldum andan, qəzaya tuş oldum.	خلاص بولمدم اندن قضایه طوش اولدم.
Ğərib hadisədir bu ki, ömr olub axir,	غریب حادثه در بو که عمر اولوب اخر،
Nə bir sediq u şəfiq aşinaya tuş oldum.	نه بر صدیق و شفیق اشنایه طوش اولدم.
Sururiya, günah eylədim ki, aləmdə,	**سروریا** نه کناه ایلدم که عالمده،
Savab gözlədilməkdən xataya tuş oldum.	صواب کوزلدکمدن خطایه طوش اولدم.

ولـه نظیرۀ ذاتی

Gördüm əksikliyi gecə ol məhi-ğərrayi tamam,	کوردم اکسکلی کجه اول مه غرایی تمام،
Eylədim dövri-qəmər içrə tamaşayi-yamam.	ایلدم دور قمر اچره تماشای تمام.
Yarım olmadı, durust oldı bütün yaralar,	یارم اولمادی درست اولدی بتون یاراللر،
Cövrüni etdi bana ol məhi-hərcayi tamam.	جورنی اتدی بکا اول مه هر جای تمام.
Bilməz əksikliyin ay, gün üzünə qarşılaşır,	بلمز اکسکلکن آی کون یوزکه قرشولشور،
Gündə əksik qoymayıb, etdi şəha ayı tamam.	کونده اکسک قومیوب اتدی شها ایی تمام.
Yarım ağız söyicək nimtən olan dirlər,	یارم اغز سوکیجک نیم تن اولان دیرلور،
Bir nəfəsdə edərol kari Məsihayi tamam.	بر نفسده ایدر اول کار مسیحایی تمام.
Hər suyı yardı dəniz gördi yaşım şəbdən aşır,	هر صویی یردی دکز کوردی یشم شهدن اشر،
Acıdı, xeyli dolandı yeddi dəryayı tamam.	اجیدی خیلی طولاندی یدی دریایی تمام.
Rəy edib quçmağa yarı, dolanıb kuyini dil,	رای ایدب قوچمغه یاری دولنوب کوینی دل،
Gecə seyd etdi haman, eylədi ol rəyi-tamam.	کجه صید اتدی همان ایلدی اول رای تمام.
Noldı andan çü kişi əksik olur dünyadan,	نولدی اندن چو کشی اکسک اولور دنیادن،
Ey Sururi, tutalım tutdı bu dünyayı tamam.	ای **سروری** دوتلم دوتدی بو دنیای تمام.

ولـه

Aşiqəm sən sərvi-gül ruxsara bilməm neyləyim,	عاشقم سن سرو کل رخساره بلمم نیلیم،
Bülbüli-avarə vəş, biçarə bilmən neyləyim.	بلبل آواره وش بیچاره بلمن نیلیم.
Dil ğəmi-dildarı tırk et, şadiman ol dir bana,	دل غم دلداری ترک ایت شادمان اول دیر بکا،
Bən ğəmndən canımı qurtara bimən neyləyim.	بن غمکدن جانمی قورتاره بلمن نیلیم.

Söylər isəm aləmi ibram anlar , incinir,	سویلر ایسم عالمی ابرام اکلر انجنور،
Ərzi-hal edib ana , yalvara bimən neyləyim.	عرض حال ایدپ اکا یلواره بلمن نیلیم.
Təən edər el yara eşqimdən anunçün varmazam,	طعن ایدر ایل یاره عشقمدن انوکچون وارمزم،
Gecə olmayınca kuyi-yara, bimən neyləyim.	کیجه اولماینجه کوی یاره بلمن نیلیم.
Bunca ildir çarə istərdim, Sururi, dərdimə,	بونجه یلدر چاره استردم **سروری** دردمه،
Çarəsiz qaldım, bu bən biçarə bilmən neyləyim.	چاره سز قلدم بو بن بیچاره بلمن نیلیم.

ولـه نظیرهٔ سعیدی

İncinir dilbər qaçankim, eşqimifşa eyləsəm,	انجنور دلبر قچنکم عشقم افشا ایلسم،
Öldürür dərdim, vəli əsrarım ixfa eyləsəm.	اولدرر دردم ولی اسرارم اخفا ایلسم.
Baxmaz isəm ezenə, həsrət həlak eylər bəni,	بقمز ایسم یوزنه حسرت هلاک ایلر بنی،
Heyrətim artar əyər hüsün tamaşa eyləsəm.	حیرتم ارتر اکر حسنن تماشا ایلسم.
Ol durri-yekdanədən bir qətrəcə olmaz kənar,	اول در یکدانه دن بر قطره جه اولمز کنار،
Hər nə dənlü göz yaşın önündə dərya eyləsəm.	هر نه دکلو کوز یشن اوکنده دریا ایلسم.
Gündə bin kərrə şəhid etsə , səvab olsa bana,	كونده بیک کره شهید اتسه ثواب اولسه بکا،
Ol bəni qətl eyləsə, bən kəndimehya eyləsəm,	اول بنی قتل ایلسه بن کندم احیا ایلسم.
Gəlsə dilbər xəlvətə ahım eşitsə, hu desə,	کلسه دلبر خلوته آهم اشتسه هو دیسه،
Ərzi-hal etsəm ana, bən ağlasam va eyləsəm.	عرض حال اتسم اکا بن اغلسم وا ایلسم.
Qoydı bir şəklə bəni eşqin qaçar Məcnun daxı,	قویدی بر شکله بنی عشقک قچر مجنون دخی،
Ey saçı Leyli qaçan kim, əzmi-səhr eyləsəm.	ای صچی لیلی قچنکم عزم صحرا ایلسم.
Mey içər, dilbə qucar, xəlvətdə sufi xub idi,	می ایچر دلبر قوجر خلوتده صوفی خوب ایدی،
Odasın basıb, Sururi kibi rüsvay eyləsəm.	اوده سن باصوب **سروری** کیبی رسوا ایلسم.

ولـه نظیرهٔ لمعی

Yetərçü söhbəti-mey etməyə bəhanəyi-ğəm,	یتر چو صحبت می اتمکه بهانهٔ غم،
Qəti gərəkli dəgilmi dila zəmaəyi-ğəm.	قتی کرکلو دکلمی دلا زمانهٔ غم.
Gözümlə, lönlümə gərdən rəva dəgil ki, deyəm,	کوزمله کوکلمه کردک روا دکل که دیم،
Birinə mənzəri-həsrət, birinə xaneyi-ğəm.	برینه منظر حسرت برینه خانهٔ غم.
Könüldə sirri-ğəmin saxlasam olurdı şəha,	کوکلده سر غمک صقلسم اولوردی شها،
Üzümdə olmasa zahir əyər nişaneyi-ğəm.	یوزمده اولمسه ظاهر اکر نشانهٔ غم.
Ğəmin əgərçi məkani miyaneyi-dil idi,	غمک اکرچه مکانی میانهٔ دل ایدی،
Ğəminlə şiçdi dilindir yeri miyaneyi-ğəm.	غمکله شمدی دلکدر یری میانهٔ غم.

سنوکله خیلجه صنددر **سروریا** غصهٔ،	*Səninlə xeylicə sındırı Sururiya ğüssə,*
کنار نامک انوکچون دکل کرانهٔ غم.	*Kənarı namın anunçün dəgil kəraneyi-ğəm.*

ولــه نظیرهٔ ذاتی

زلفه سرپنجه یه دک سنبل خوش بو دیلم،	*Zülfi sərpəcəyədək sünbüli xoş bu deyəlim,*
دولشالم اکا بند اتدی بزه بو دیلم.	*Doluşalım ana bənd etdi bizə bu deyəlim.*
چون سیه خرقه کیوپ مسکنن اتدی محراب،	*Çün siyəh xirqə geyib, məskənin etdi mihrab,*
چشم دلداره نجه ساحر و جاذو دیلم.	*Çeşmi-dildara necə sahiru cadu deyəlim,*
غرضک نه بنی سومکدن اکر دیرسه نکار،	*Ğərəzin nə bəni sevməkdən , əyər dirsə nigar,*
غرض انجق صنما ساده جه پهلو دیلم.	*Ğərəz ancaq sənəma sadəcə pəhlu deyəlim.*
شونده بونده بزه طعن ایلر ایسه واعظ،	*Şunda-bunda bizə təən eylər isə vaiz,*
انی دویمز کچه‌لم بز به نه دیر شو دیلم.	*Anı duymaz keçəlim biz, bə nədir şu deyəlim.*
ناسزا سویلر ایمش شیخ بزه خلوتده،	*Nasəza söylər imiş şeyx bizə xəlvətdə,*
هرنه دیرسک بز انک یوزنه قرشو دیلم.	*Hər nə dirsən biz anın üzünə qarşı deyəlim.*
بونجه تنبیه الهی ایله آچمز کوزنی،	*Bunca tənbihi-ilahi ilə açamaz gözüni,*
غفلتینه بو جهان اهلنک ایخو دیلم.	*Ğəflətinə bu cahan əhlin uyxu deyəlim.*
زهر قاتل دیر ایمش خنجر دلداره رقیب،	*Zəhri-qatil der imiş xəncəri-dildara rəqib,*
نوش ادپ انی **سروری** بر ایچم صو دیلم.	*Nuş edib anı, Sururi, bir içim su deyəlim.*

ولــه

داغلر زرین لباسم زخم سینم خنجرم[1]،	*Dağlar zərrin libasım, zəxmi-sinəm xəncərim,*
پادشاه کشور فقرم قناعت لشکرم.	*Padişahi-kişvəri-fəqrəm, qənaət ləşkərim.*
صنمه بر مفلس کدایم بندهٔ استغنا کورپ،	*Sanma bir müflis gidayəm, bəndəyi-istiğna görüb,*
سیم در اشک روانم روی زردم در زرم.	*Simdir əşki-rəvanım, ruyi-zərdimdir zərim.*
صافی در آیینهٔ طبعم ایا روشن ضمیر،	*Safidir ayineyi-təəbim, əya rövşən zəmir,*
طوطی جانه عذادر لفظ شهد و شکرم.	*Tutiyi-cana əzadır ləfzi-şəhdu şəkərim.*
خوننه هر ناکسک اولمم مکس کبی طفیل،	*Xununa hər nakəsin olamam məgəs kibi tüfeyl,*
اکمزم هر کاسه یه ساقی صراحی وش سرم.	*Əyməzəm hər kasəyə saqi surahi vəş sərim.*
ای **سروری** اوللی غواص بحر معرفت،	*Ey Sururi, olalı ğəvvasi-bəhri-mərifət,*
عقل صرافینی دنک ایدر کلام کوهرم.	*Əql sərrafını dəng edər kəlami gövhərim.*

---

[1]. آلیازمادا بو شعر حاشیه ده یازیلیبدیر. سابیدا حئساب اولونماییدیر.

ولـه

Rəqibi münkəri ahln üzünə qarşı ah etdim, رقیب منکر اهک یوزینه قرشو آه اتدم،
Duxan əhlə ol münkərin üzün siyah etdim. دخان اهله اول منکرک یوزن سیاه اتدم.
Əcəb müflisu gida idi bu könlüm kişvəri-ğəmdə, عجب مفلس کدا ایدی بو کوکلم کشور غمده،
Bən anı cami-mey birlə fərrəh mülkinə şah etdim. بن انی جام می برله فرح ملکینه شاه اتدم.
Edər ihmal anunçün talib irməz kuyi-canana, ایدر اهمال انوکچون طالب ایرمز کوی جانانه،
Diyarı-yara irdim bən şu dəm kim, əzmi-rah etdim. دیار یاره اردم بن شو دم کم عزم راه اتدم.
Şərari-ahilə atdım libasım bir bənək qaftan, شرار آهله اتدم لباسم بر بنک قفتان،
Başımda şöleyi-ahı şəha zər şəbkula etdim. باشمده شعلهٔ اهی شها زر شبکلا اتدم.
Sururi, başıma sultan ikən oldum ana bəndə, **سروری** باشمه سلطان ایکن اولدم آکا بنده،
Gida idim, şəh oldum, sanma bəni tərki-cah etdim. کدا ایدم شه اولدم صانمه بنی ترک جاه اتدم.

ولـه[1]

Ey cahan bağında sərvi- naz pərvərdəm mənim, ای جهان باغنده سرو ناز پروردم منم،
Qana boyandı ğəmindən çehreyi-zərdim mənim. قانه بویاندی غمکدن چهرهٔ زردم منم.
Gərçi xak oldum yolunda, vəh ki, hərgiz yetmədi, کرچه خاک اولدم یولکده وه که هرکز یتمدی،
Öpməyə yel tək səməndin nəlini gerdim mənim. اوپمکه یل تک سمندک نعلنی کردم منم.
Şaxi-gül tək qamətin nəxlini tutarlar mötədil, شاخ کل تک قامتنک نخلنی دوترلر معتدل،
Dəmbədəm bir gityəyə girdim durur sudum mənim. دم بدم بر کریهٔ کردم درر سودم منم.
Dün könül sevdaya düşdi,getdi əqlu can bugün, دون کوکل سودایه دوشدی کتدی عقل جان بو کون[2]،
Bilməzəm, noldum ki, artar gün bəgün dərdim mənim. بلمزم نولدم که ارتر کون بکون دردم منم.
Hər gecə ta sübhədək ildiz sayar giryan gözüm, هر کجه تا صبحدک یلدز صیر کریان کوزم،
Kim, nə məhmil şəmsidir mahi-cahangərdim mənim. کم نه محمل شمسیدر ماهی جهان کردم منم[3].
Yəni ki, vardır hər tərəf tənimdə daği-atəşin, یعنی که واردر هر طرف تنمده[4] داغ آتشین،
Mən məlamət nəxliyəm, ol dağlar vərdim mənim. من ملامت نخلیم اول داغلر وردم منم.
Ey Sururi, dağlar sinəmdə eyni-kəbəteyn, ای **سروری** داغ لر سینمده عین کعبتین،
İşlədi hicran şişdərindən çıxmadı nərdim mənim. اشلدی[5] هجران ششدرندن چخمدی نردم منم.

---

[1]. واتیکان نوسخه سیندن آالینیبدیر// کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی و نظمی محموعه سینده یوخدور
[2]. مجلس مجموعه سی: دون کوکل سودایه دوشدی عقل جان کتدی
[3]. مجلس مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[4]. مجلس مجموعه سی: بس که وادر هر طرف جسممده
[5]. مجلس مجموعه سی: اولدی

وله[1]

جنکه آهنک ایلدم هجرکده اولدر جوشنم، *Cəngə ahəng eylədim, hicrində oldur cöçşənim,*
کم یاشم دریای موجندن زره کیدی تنم. *Kim, yaşım dəryayi-novcundan zireh geydi tənim.*
ایله یاندم آتشی عشقیله کم صانور کورن، *Eylə yandım atəşi-eşqilə kim, sanır görən,*
رشتۀ غمم که اندندر منم پیراهنم. *Rişteyi-ğəmim ki, andandır mənim pirahənim.*
ناتوان جسمم چخردی چرخه دود آهله، *Natəvan cismim çıxardı çərxə dudi-ahilə,*
قانلو یاشمدن یره یاپمشدی دامنم. *Qanlı yaşımdan yerə yapışmiş idi damənim.*
دوست کویندن جدا ویرانه ظلمتدن مکا، *Dost kutindən cuda, virana zülmətdən mana,*
ای اجل لطف ایله کم خاک اولسه یکدر مسکنم *Ey əcəl fütf eylə kim, xak olsa yeydir məskənim.*
یار اغیار قلر قلک غدار دل بی اختیار، *Yar əğyarı qılarqan ğədar dil bi-ixtiyar.*
ای **سروری** نوله سیدر عاقبت حالم منم. *Ey Sururi, nolasisir aqibət halım mənim.*

وله[2]

اولقدر قان اغلدی هجرکده کریان کوزلرم، *Ol qədər qan ağladı hicrində giryan gözlərim,*
کم دخی بغرمده هرکز قویمدی قان کوزلرم. *Kim, daxi bağrımda həgiz qoymadı qan gözlərim.*
اشک چشمم قانه تبدیل اولدی قان هم قالمدی، *Əşki-çeşmim qanına təbdil oldı qan, həm qalmadı,*
یری در کر اولسه شمدی آتش فشان کوزلرم. *Yeridir , gər olsa şimdi atəş əfşan gözlərim.*
خواب تاراج اتمسون دییو خیالک کلشنی، *Xab tarac etməsin deyü xiyalın gülşəni,*
بغلمشدر هر طرفدن خار مژکان کوزلرم. *Bağlamışdır hər tərəfdən xari-mukgan gözlərim.*
اغلشلر ماق لر تک سیه پوش اولوبن، *Ağlaşılar maqlar tək siyəh puş oluban,*
حسرتکدن هر کجه ای ماه تابان کوزلرم. *Həsrətindən hər gecə, ey mahi-taban gözlərim.*
ای **سروری** منک یوما رومنک .... *Ey Sururi, min yovma Ruminin.......... .*
هر کجه تا صبح اولنجه کوکب افشان کوزلری. *Hər gecə ta sübh olunca kövkəb əfşan gözlərin.*

وله[3]

شمع انجم شعلۀ داغ نهانم در منم، *Şəmi-əncum şöleyi-daği-nihanımdır mənim,*
دوره سی افلاک در کم سایبانم در منم. *Dövrəsi əflakdır kim, sayibanımdır mənim.*
سدره شاخنده همای عرش سرکردان ایده، *Sidrə şaxında himayi-ərşi sərgərdan edə,*
عنبر افشان زلفله سرو روانم در منم. *Ənbər əfşan xülf ilə srvi-rəvanımdır mənim.*

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر.
[2]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور
[3]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور

Əksi-ruxsarın düşüb, ayineyi-ay olalı,	عکس رخسارک دوشب آبینۀ آی اوللی،
Çeşmeyi-xurşid çeşmi-durrfişanımdır mənim.	چشمۀ خورشید چشم درفشانم در منم.
Şölələr kim, dideyi-xirşidi nurəfşan edər,	شعله لر کم دیدۀ خورشید نور افشان ایدر،
Əksi-müjgani məhi-əbru-kamanımdır mənim.	عکسی مژکانی مهی ابرو کمانم در منم.
Ey Sururi, ol ləbi-şirin , zülfi-ənbərin,	ای **سروری** اول لبی شیرین زلف عنبرین،
Çeşmeyi-heyvan, ömri-cavidanımdır mənim.	چشمۀ حیوان عمر جاودانم در منم.

ولــه[۱]

Nə əcəb gər dəmbədəm artırsa ğəmdən müşkilim,	نه عجب کر دم بدم ارترسه غمدن مشکلم،
Kim,məin səndən ğəmu dərd oldı ancaq müşkilim.	کم منم سندن غم و درد اولدی انجق مشکلم.
Ay, pəri ruxsara, kuyin həsrətindən gecələr,	ای پری رخساره کویک حسرتندن کیجه لر،
Qılmaya itlər tək mənim viranələrdə mənizilim.	قلمیه ایت لر تک منم ویرانه لردر منزلم.
Özgələr qatındaləlindən dəm vurdı ğöcə tək,	اوزکه لر قاتنده لعلکدن دم اورد غنجه تک،
Çəksələr süsən təki, ey sərv ,ənsəmdən dilim.	چکسه لر سوسن تکی ای سرو اکسمدن دلم.
Çəkməsədi ah atəş qana sizdə ələm,	چکمسیدی آه آتش قاکه سیزده علم،
Rövşən olmazdı ğəmin bəzmində şəmi məhfilim.	روشن اولمزدی غمک بزمنده شمع محفلم،
Ey sururi, ğəmzəyi-fətanını gördüm, dedim,	ای **سروری** غمزه یه فتانی کوردم ددم،
Dirligindən ölməyin yeydir , olasan qatilim.	درلکدن اولمکم یکدرسن اولسک قاتلم.

ولــه[۲]

Vəfa kimin ilə ki, qıldım, cəfaya uğraşdım,	وفا کمکله که قلدم جفایه اوغرشدم،
Bəli, kiminlə durdum, bəlaya uğraşdım.	بلی کمکله دردم بلایه اوغرشدم.
Bağrım da tələb edər vəfa vu mehr ilə,	بغرم ده که طلب ایدر وفا و مهریله،
Fəəğani ah ki, cövru cəfaya uğraşdım.	فغان و آه که جور و جفایه اوغرشدم.
Nə tirə tale imiş ulduzun ki, aləmdə,	نه تیره طالع مش یلدزک که عالمده،
Gözüm açılmadı daim, qəzaya uğraşdım.	کوزم آجلمدی دایم قضایه اوغرشدم.
Ğərib vaqiədir ki, cahanı cümlə gəzib,	غریب واقعه در که جهانی جمله کزوب،
Nə bir ənisə, nə bir aşinaya uğraşdım.	نه بر انیسه نه بر آشنایه اوغرشدم.
Sururiya, nə günah eylədim ki, aləmdə,	**سروریا** نه کناه ایلدم که عالمده،
Savab gözləməkdən xataya uğraşdım.	صواب کوزلمکدن خطایه اوغرشدم.

---

[۱]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور

[۲]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور

وله[1]

نیجه کم سندن وفا اومدم جفایه اوغردم،
Necə kim, səndən vəfa umdum, cəfaya uğradım,
بر بلی دیدم سکا یوزمنک بلایه اوغردم.
Bir bəli dedim sana, yüz min bəlaya uğradım.
یخشی ساندوغجه یاوز کیشی اولدم بلمدم،
Yaxşı sandığca, yavuz kii oldum, bilmədim,
کم نه کوندن برلو من سن بیوفایه اوغردم.
Kim, nə gündən bərli mən sən bivəfaya uğradım.
اغزکک سرّینی صوردم کوزلرک خشم ایلدی
Ağzının sirrini sordum, gözlərin xəşm eylədi,
یوخ یره اوز بلمدوکمدن قضایه اوغردم.
Yox yerə, öz bilmədiyindəm qəzaya uğradım.
اول معنبر طره بنکزر کم دولاشور بوینمه،
Ol müənbər türrə bənzər kim, dolaşır boynuma,
کم دوشمده دون کیجه بر اژدهایه اوغردم.
Kim, düşümdə dün gecə bir əjdahaya uğradım.
ای **سروری** دوست کوینده کزرکن دون کجه،
Ey Sururi, dost kuyunda gəzərkən dün gecə,
سن تکی هر کوشه ده منک مبتلایه اوغردم.
Sən təki hər güşədə min mübtəlaya uğradım.

وله[2]

عاشقم سن سرو کل رخساره بلمم نیلیم،
Aşiqəm sən sərvi-gül ruxsara, bilməm neyləyim,
قالمشم بلبل کبی آواره بلمم نیلیم.
Qalmışam bülbül kibi avara, bilməm neyləyim.
ایله نازک خوی سن ای مه که عرض حال ایچون،
Eylənazik xuysan eh nəh ki, ərzi-hal üçün,
قورخرم خویکدن دیار واره بلمم نیلیم.
Qorxuram xuyundan diyara vara, bilməm neyləyim.
بلمسونلر ایت لرکله همدم اولدوغم دیو،
Bilməsinlər itlərinlə həmdəm olduğum deyü,
کویکه ایل قورقوسندن واره بلمم نیلیم.
Kuyunə el qorxusunda vara bilməm, neyləyim?
ای **سروری** چارۀ درد استمکدن کوکلمه،
Ey Sururi, çareyi-dərd istəməkdən könlümə,
چاره سز قالدم منی بیچاره بلمم نیلیم.
Çarəsiz qaldım, məni biçara bilməm neyləyim.

وله[3]

یینه بر آشوب شهره مبتلایم نیلیم،
Yinə bir aşubi- şəhrə mübtəlayam, neyləyim,
بی دل و بی خان و مان و بینوایم نیلیم.
Bidelu bixanumanu binəvayam, neyləyim.
وصل ایچون سعی اتمشم ای دل منی منع اتمه کم،
Vəsl üçün səy etmişəm, ey dil məni mən etmə kim,
سودکم سلطان و حسن و من کدایم نیلیم.
Sevdiyim sultani-hüsnu mən gidayam, neyləyim.
ای مکا اول زلف ایجون دیوانه نیچون سن دین،
Ey mənə ol xülf üçün divanə neçün sən deyən,
اختیارم یوخ کرفتار بلایم نیلیم.
İxtiyarım yox, giriftari-bəlayam neyləyim.

---

[1]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور
[2]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور
[3]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور

İtlərin gördükcə üz sürüb, təvazö eylərəm, ایتلرین کوردکجه یوز صورب تواضع ایلرم،
Dostlar, eyb etməyin kim, aşinayam neyləyim. دوست لر عیب ایلمک کم آشنایم نیلیم.
Xanda bir mahparə görsəm, səcdəyi-şükr eylərəm, خنده بر ماه پاره کورسم سجدۀ شکر ایلرم،
Ey Sururi, talibi-niri-xudayam, neyləyim. ای **سروری** طالب نور خدایم نیلیم.

ولـه[۱]

Ah kim, bir şuxun yinə bir zaru sərgərdanıyam, آه کم بر شوخک ینه یو زار سرکردانیم،
Bilmzəəm halım nolısardır, kanın heyranıyam. بلمزم حالم نولیسردر کانک حیرانیم.
Yaşımı kuyində özgə yerdə töksəm didədən, یاشمی کویکدن اوزکه یرده توکسم دیده دن،
Kərm olub, aydır mana rəhm et ki, bağrın qanıyam. کرم اولوب ایدر مکا رحم ایت که بغرک قانیم.
Zahida müzd üçün mehraba dəvət qılmagil, زاهدا مزد ایچون محرابه دعوت قلمکل،
Kim, bugün mən bu kaman əbru sənəm qurbanıyam. کم بوکون من بو کمان ابرو صنم قربانیم.
Türbətimdən öldüyümdən sonra purxun ğönçələr, تربتمدن اولدکمدن صکره پرخون غنچه لر،
Bəndəni öldür ki, yarın küştəyi qurbanıyam. بندکی اولدر که یارک کشته قربانیم.
Ey Sururi, ağzı eşq əhlinə peyğam eyləmiş, ای **سروری** اغزی عشق اهلینه پیغام ایلمش،
Kim, məni ləbdən sorun, görün nə canlar canıyam. کم منی لبدن صورک کورن نه جانلر جانیم.

ولـه[۲]

Zülfüni gördüm tükəndi səbru aramım mənim, زلفکی کوردم دوکندی صبر و آرامم منم،
Qalmışam sərgəştə kim, nola sərəncamım mənim. قالمشم سرکشته کم نوله سرانجامم منم.
Kuhi-ğəmdə dudi-ahımla şərari-sinədən, کوه غمده دود آهمله شرار سینه دن،
Tutdı şaxi-ərğəvani şəkli əndamım mənim. دوتدی شاخ ارغوانی شکل اندامم منم.
Zülməti-zülfündən can verdim camalın görmədim, ظلمت زلفکدن جان ویردم جمالک کورمدم،
Ah kim, qaldı qiyamət söhbəti-şamım mənim. آه کم قالدی قیامت صحبت شامم منم.
Mən xud oldum möhnətu hicran ilə, amma mana, من خود اولدم محنت هجرانله اما مکا،
Ey səba, billah əmanətdir bu peyğamım mənim. ای صبا باللـه امانت در بو پیغامم منم.
Kim, əyər zülfündə yarın könlümi görən dəgil, کم اکر زلفنده یارک کوکلمی کورک دکل،
Qoymasın əldən anı, ol zaru bədnamım mənim. قویمسون الدن انی اول زار بدنامم منم.
Bir meyi ruhanı içdim dün fəna bəzmində kim, بر می روحانی ایچدم دون فنا بزمنده کم،
Zəhrəyi-saqi, sağəri xurşid idi camım mənim.. زهرۀ ساقی ساغری خورشید ایدی جامم (منم).

---

[۱]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور
[۲]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور

Ey Sururi, müshəfi-zülfü ruxi-yar olmasa, ای **سروری** مصحف زلف رخ یار اولمسه،
Küfrə olmuşdı bədəl imanı-islamım bənim. کفره اولمشدی بدل ایمان اسلامم منم.

ولـه[۱]

Mən edər dilxəcəri, gər xəmini canımdam mənim, منع ایدر دل خنجر کر خمینی جانمدن منم،
Dostum gör kim, nə düşmən qopdı yanımdan mənim. دوستم کور کم نه دشمن قوپدی یانمدن منم.
Ağzın öpsəm,dedim, razi-nihanım oldı faş, اغزک اوپسم دیدم رازی نهانم اولدی فاش،
Çıxmayaydı kaşki bu söz dəhanımdam mənim. چتمییدی کاشکی بو سوز دهانمدن منم.
Könlümi lütfilə alıb, daxı bir mhr olduğun, کوکلمی لطفیله آلوب داخی بر مهر اولدوغک،
Həqq bilir billah kim, çıxmazdı gümnımdan mənim. حق بلور باللـه کم چقمزدی کمانمدن منم.
Lalətək hicr atəşindən oldı bağrım qabqara, لاله تک هجر آتشدن اولدی بغرم قبقره،
Vəh ki, agah olmadın daği-nihanımdan mənim. وه که آکاه‌اولمدک داغ نهانمدن منم.
Ey Sururi, şəmi-ruxsarın qaçan kim, yad edəm, ای **سروری** شمع رخسارین قچن کم یاد ایدم،
Şölə vurur atəşi-həsrət zəbanımdan mənim. شعله اورر آتشی حسرت زبانمدن منم.

ولـه[۲]

Ey pəri ruxsarə ta gördüm səni divanəyəm, ای پری رخساره تا کوردم سنی دیوانه یم،
Aşinayam sana aləmdən qamu biganəyəm. آشنایم ساکه عالمدن قمو بیکانه یم.
Üzüni gördükcə yansam ah edib, mə etmə kim, یوزوکی کوردکجه یانسم آه‌ایدب منع اتمه کم،
Sən məlahət şəmisən, qarşında mən pərvanəyəm. سن ملاحت شمع سن قارشکده من پروانه یم.
Gərçi qıldım xanuman tərkini, amma şükr kim, کرچه قلدم خان و مان ترکینی اما شکر کم،
Kim, qapımda itlərinlə həmdəmu həmxanayam. کم قاپمده ایتلرکله همدم و همخانه یم.
Mən kiməm ki, yer tutam kuyində, bu bəsdir mana, من کمم که یر دوتم کویکده بو بس در مکا،
Kim, xiyalında həmişə sakini viranəyəm. کم خیالکله همیشه ساکن ویرانه یم.
Gözlərin şəmi camalından münəvvər olalı, کوزلرم شمعی جمالکدن منور اوله لی،
Zahirən adəm Siruridir, vəli divanəyəm. ظاهرا آدم **سروردر** ول دیوانه یم.

ولـه[۳]

Fəsli Novruz oldı, mən hicran ilə matəmdəyəm, فصل نوروز اولدی من هجرانله ماتمده یم،
Güldi aləm, ağlamaqdan mən, əcəb aləmdəyəm. کلدی عالم اغلمقدن من عجب عالمده یم.

---

۱. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور
۲. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور
۳. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور

Bağa dəvət qılma kim, yaşımla daği-tazədən, باغه دعوت قلمه کم یاشمله داغ تازه دن،
Mən daxı el tək təmaşayi- güli novrəstəyəm. من دخی ایل تک تماشای کلی ....ده یم.
Dəm bədəm yad eyləyin cananı, can getməkdədir, دمبدم یاد ایلیوب جانانی جان کتمکده در،
Ğafil olman dostlar məndən ki, müşkil dəmdəyəm..غافل اولمک دوستلر مندن که مشکل دمده یم.
Can vida etdi mana, amma vəsiyyət qılmadı, جان وداع اتدی مکا اما وصیت قلمدی،
Gər məni istərsən ol gisu xəmi-puxəmdəyəm. کر منی استرسک اول کیسو خم پرخمده یم.
Gəldi gül açıldı nərgis, ey Sururi, sən daxı, کلدی کل آچلدی نرکس ای **سروری** سن داخی،
Arezuyi badeyi-gülgünu camu cəmdəyəm. آرزوی بادهٔ کلکون جام و جمده یم.

ولـه[1]

Mən ki, qaşın payına peyvəsə qurban olmuşam, من که قاشک پاینه پیوسته قربان اولمشم،
Möcizi şəqulqəmərdən ərşi-rəhman olmuşam. معجز شق القمردن عرش رحمان اولمشم.
Can verəlidən ənbər əfşan sünbülün devdasına, جان ویرلدن عنبر افشان سنبلک سوداسنه،
Əhli cənnət surətində xətti-reyhan olmuşam. اهل جنت صورتنده خط ریحان اولمشم.
Vəsfi ruxsarında, ey həqqin kəlami-natiqi, وصف رخسارکده ای حقک کلام ناطقی،
Müshəfi-eşqəm bəyanı-sirri sübhan olmuşam. محصف عشقم بیان سرّ سبحان اولمشم.
Atəşi inni ənəllahi üzündə gprməyə, آتش انی انا اللهی یوزکده کورمکه،
Vadiyi-iməndə mən Musayi Umran olmuşam. وادی ایمنده من موسئی عمران اولمشم.
Zülfü qaşu kirpigindən ey bəşər surətli həqq,،زلف قاش و کرپککدن ای بشر صورتلو حق
Kaşifi sirri-tilismy gənci Quran olmuşam. کاشف سرّ طلسم و کنج قرآن اولمشم.
Çünki, həqqi surəti-adəmdə gördüm zahirən, چونکه حقی صورت آدمده کوردم ظاهرا،
Mən Məsihəm, qatilu dəcal şeytan olmuşam. من مسیحم قاتل و دجال شیطان اولمشم.
Ol Sururiyəm ki, fəzlin bəndəsi olalıdan, اول **سروری** یم که فضلک بنده سی اولالیدن،
On səkkiz min aləmin varına sultan olmuşam..اون سکز منک عالمک وارینه سلطان اولمشم.

ولـه[2]

Ol mənəm ki, kaşifi-gəncu tilismi-aləməm, اول منم که کاشفی کنج طلسم عالمم،
Vaqifi sirri kəlam ullahu vəchi adəməm. واقف سرّ کلام اللـه وجه آدمم.
Cümlə əsmanın müsəmması mənəm hər vəchilə, جمله اسمانک مسماسی منم هر وجهله،
Kim, ruxı adəmdə kətb olan ismi-əzəməm. کم رخی آدمده کتب اولن اسم اعظمم.

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان و س. نوسخه سی ص. ۲۲ وار
[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان و سو نوسخه سینده وار. ص. ۲۲

Dəm bədəm nəfx eylərəm kuyinə ənfasi-əzəl, دم بدم نفخ ایلرم کویینه انفاس ازل،
Kim, Məsiha tək dəmi, Ruhuləminə həmdəməm. کیم مسیحا تک دمی روح الامینه همدمم.
Küntu kənzin gövhəri nütqümdən olmuşdur zuhur, کنت کنزک کوهری نطقمدن اولمشدر ظهور،
Durri vəhdət məndədir, yəni ki, gənci mübhəməm. درّ وحده منده‌در یعنی که کنج مبهمم.
Aləmul-ğeybin kitabıdır vucudum nüsxəsi, عالم الغیبک کتابیدر وجودم نسخه سی،
Mən kəlami-natiqəm, zati-xudaya məhrəməm. من کلام ناطقم ذات خدایه محرمم[1].
Həqq təalanın camalı, surəti-adəmdə mən, حق تعالی نک جمالی صورت آدمده[2] من،
Can gözilə görmüşəm ki, şadimani xurrəməm. جان کوزیله کورمشم که شادمانم خرممم.
Sər bəsər əşyayi vəchullaha təslim etməyə, سربسر اشیائی وجه اللـه تسلیم اتمکه،
Həm Süleymanəm, həm əngüştündə anın xatəməm. هم سلیمانم هم انکشتنده آنک خاتمم.
Ol Sururiyəm ki, mən ruzi-əzəldən ta əbəd, اول **سروریم** که من روز ازلدن تا ابد،
Fəzli-həqqin bəndəsiyəm, padişahi aləməm. فضل حقک بنده سی یم پادشاه عالمم.

ولـه[3]

Ah ki, qıldı parə-parə sinəmi tiği-sitəm, آه که قلدی پاره پاره سینمی تیغ ستم،
Çəkdi hər bir prəsindən arəşi-sevda ələm. چکدی هر بر پاره سندن آتشی سودا علم.
Nəsx edər tövqi-yaquti ğubarı müşkilə, نسخ ایدر توقیع یاقوتی غباری مشکله،
Xətti-reyhanın ki, gül bərgində çəkmişdir rəqəm. خط ریحانک که کل برکنده چکمشدر رقم.
Xətti-müşkinin qomuşdur lələnin bağrına dağ, خط مشکی‌نک قومشدر لاله نک بغرینه داغ،
Zülfi-purçinin qılıbdır sünbülün qəddini xəm. زلف پرچینک قلبدر سنبلک قدینی خم.
Kakilin Çinu Xətaya nisbət etdim, bimədim, کاکلک چین خطایه نسبت اتدم بلمدم،
Dostum səhv etdim, məndən xata səndən kərəm. دوستم سهو ایلدم مندن خطا سندن کرم.
Yazmaq olurdı fəraqın şərhinin bir şəməsin, یازمغ اولوردی فراقک شرحنک بر شمه سن،
Yanmayaydı şöleyi-dağı-dərunumdən qələm. یانمییدی شعلهٔ داغ درونمدن قلم.
Şam xülfün kişvərin. (hər dəm) müsəxxər qılmağa, شام زلفک کشورین ... مسخر قلمغه،
Kakilin xurşidu mah üstündə tutmuşdur ələm. کاکلک خورشید ماه اوستنده دوتمشدر علم.
Dedim, ey dilbər Sururi zəxminə neylər ləbin, دیدم ای دلبر **سروری** زخمنه نیلر لبک،
Gül ləbi xəndan olub, qıldı təbəsüm dedi,əm. کل لبی خندان اولوب قلدی تبسم دیدی ام.

---

[1]. واتیکان نوسخه سینده بو بیت یوخدور.
[2]. س. زیباده
[3]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور

ولـه[1]

ای بویوک طوبی لبنک کوثر یوزون باغ تعیم،	*Ey boyun tuba, ləbin kövsər, üzün bğı-təim,*
لعل جان بخشوک طلسمی کوهر کنج قدیم.	*Ləli-can bəxşin tilismi-gövhəri kənvi-qədim.*
عالم الغیب ایتدی چون قرانی وجهینه بیان،	*Aləmi-ğeyb etdi çün Quranı vəchində bəyan,*
اولدی ادم باء بسم اللـه الرحمن الرحیم[2].	*Oldı adəm bai bismillah rəhmani rəhim.*
حسنونه نولا کلام اللـه دیرسم ای کونش،	*Hüsnünə nola kəlamullah dirsəm, ey günəş,*
اولدی آدم با بسم اللـه الرحمن الرحیم[3].	*Oldı adəm bai bismillah rəhamni rəhim.*
شعلۀ انی انااللـه ایله دولدی کائنات،	*Şöleyi ini ənəllah ilə doldı kainat,*
روشن اولدی خط رخسارنده چون نار کلیم[4].	*Rovşən oldı xətti-rüxsarında çün nari-Kəlim.*
عنبر افشان سنبلوک[5]وصفنده ای جنت کلی،	*Ənbər əfşan sünbülün vəsfində, ey cənnət güli,*
حق تعالی دیدی کم هذا صراط المستقیم.	*Həqq təla dedi kim, haza sərati mütəqim.*
زاهد صوفی قاشک محرابنه قلمز سجود،	*Zahidi sufi qaşın mehrabına qılmaz sucud,*
صوره رحمانی انکار ایلر اول دیو رجیم[6].	*Surəti-rəhmanı inkar eylər ol divi-rəcim.*
بو لطافتله کورب دیلر سنی ای مه جبین،	*Bu lətafətlə görüb dilər səni, ey məh cəbin.*
جنت ایچره صناسن کم بیر زمان اولمش مقیم[7].	*Cənnət içrə sanasan kim,bir zaman olmuş müqim..*
ای **سروری** لبلری دورنده زاهد[8] باده دن،	*Ey Sururi, ləbrəi dövründə zahid badədən,*
توبه عرض ایلر ولی استغفراللـه العظیم.	*Tövbə ərz eylər, vəli istəğfərullahu-ləzim.*

ولـه[9]

خون دلدن دمبدم سرچشمه یاشم منم،	*Xuni-dildən dəm bədəm sərçeşmeyi yaşım mənim,*
شعلۀ آهم له یانردی ایچم دائم منم.	*Şöleyi-ahımla yanırdı içim daim mənim.*
قیلمغه بالین راحت ایشکنده آه کم،	*Qılmağa balini-rahət eşigində , ah kim,*
دکمدی بر داشه بو دکلمش باشم منم.	*Dəymədi bir daşa, bu dəyilmiş başım mənim.*
چاک اولور زهرم پریشان خوابلرده اولسه،	*Çak olur zəhrəm, pərişan xablarda olmasa,*
که اوزون دونلر .... انی یولداشم منم.	*ki, uzun donlar..............anı yoldaşım mənim.*

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// نظمی مجموعه سیندن آلینیبدیر (نومره سی ۲۹٦٥)// س. نوسخه سی ص. ۲٥// پروانه ده ٥۱۸۷ نومره لی

[2]. نظمی مجموعه سینده بو بیت یوخدور.// پروانه: حسننه نوله کلام اللـه در ایسم ای کنش

[3]. س. : کیم القدر قامتک زلف و دهانده لام .و میم

[4]. نظمی مجموعه سینده بو بیت یوخدور.// پروانه ده بو بیت یوخدور

[5]. س. : کیسولرک

[6]. بو بیت نظمی مجموعه سینده یوخدور.

[7]. بو بیت نظمی مجموعه سینده و سو نوسخه سینده یوخدور.

[8]. س. : وصفنده صوفی

[9]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس محموعه سینده یوخدور

داغ عشقم غالیسه قبرمند.... روحمه،	*Dağı-eşqim ğalısa qəbrimdə........ ruhuma,*
..............................کجاتدم آرامم منم.	*Kecitdim aramım mənim.*
ای **سروری** وار .... ایچون کریان کوزم،	*Ey Sururi, var........ üçün giryan gözüm,*
صطل پر آب اولدی آنک دسته‌سی قاشم منم.	*Sətli-purab oldı, anın dəstəsi qaşım mənim.*

ولـه [1]

قشک کمان چکوب که کینمدر منم،	*Qaşın kaman çəkib ki, kinimdədir mənim,*
یاشم لبکچون اولقدر اقدی نکین نکیم،	*Yaşım ləniçün olqədər axdı nigin-nigin,*
کم کان لعل زیر نکینمده در منم.	*Kim kani-ləli zibər nigindir mənim.*
اولمادی سوده	*Olmadı sevda ....*
یارب نه قاره یازو جبینمده در منم.	*Yarəb, nə qara yazı cəbinimdədir mənim.*
اغزک نشانی کوهر فرد اولدغی سنک،	*Ağzın nişanı gövhəri-fərd olduğunı sənin,*
باللـه کمان دکل یقینمده در منم.	*Billah güman dəgil, yəqinimdədir mənim.*
هر صبح چرخ مهریله خنجر چکر مکا،	*Hər sübh çərx mehrilə xəncər çəkər mana,*
نتدم سپهر دونه که کمینمده در منم.	*Netdim sipehri-duna ki. kəminimdədir mənim.*
صورمم **سروری** کوکلنی زلفنه دلبرک،	*Sormam sururi könlüni zülfünə dilbərin,*
ایدر که کم بلور جبینمده در منم.	*Ayıdır ki, kim bilir cəbinimdədir mənim.*

قافیۀ النون- عدد (۴۲)- ۵۲

ولـــه نظیرۀ مسیحی

کرم اولپ (مه) یوزکه هر لحظه همتالنمسون،	*Gərm olub məh üzünə hər ləhzə həmtalanmasın,*
بلسون اکسک لیکنی ایکنده رعنالنمسون.	*Bilsin əksikliyini əynidə rənalanmasın.*
قد یاره بکزیم دیو همیشه سرو راست،	*Qəddi-yara bənzəyim deyü həmişə sərvi-rast,*
پای چوپان ایله بستان اچره بالالنمسون.	*Payi-çupan ilə bostan içrə balalanmasın.*
بزده قوللارندنوز اول شاهک ایدک کم‌رقیب،	*Biz də qullarındanız ol şahın, edin kəm rəqib,*
اولولانب دلبره ایکنده پاشالنمسون.	*Ululanıb, dilbərə ikrində paşalanmasın.*
خاک پای یاردن کحل جلا ایره دیو،	*Xaki-payi yardan kəhli-cəla irə, deyü,*
نرکس باغ ارم جعل ایدب اعمالنمسون.	*Nərgisi-bağı-İrəm cək edib, əəmalanmasın.*
ایشدب بر شب فغانم دیمش اول شیرین‌زبان،	*Eşidib bir şən fəğanım, demiş ol şirin zəban,*
دک **سروری** یه سک کویمله همتالنمسون.	*De Sururiyə səgi-kuyimlə həmtalanmasın.*

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور // واتیکان نوسخه سی ص. ۱۱۶-۱۱۷

وله (نظیرۂ دیکر)

Könlümü zəncirə çək zülfünlə şeydalanmasın,	کوکلمی زنجیره چک زلفکله[1] شیدالنمسون،
Sinəmi çak et ki, səndən qeyri məvalanmasın.	سینمی چاک ایت که سندن غیری[2] مأوی لنمسون.
Pərdəyi-xunab ilə tutdum bu çeşmim rövzənin,	پردۂ خونابله دوتدم بو[3] چشمم روزنن،
Ta ki, bir qeyrin camalını təmaşalanmasın.	تا که بر غیرک جمالینی[4] تماشالنمسون.
Bağa gəl ərz et dəhanınla saçın, sünbüllərin,	باغه کل عرض ایت دهانکله صچک سنبل لرن[5]،
Ğönçə ğnçu naz edib, sünbül mütərralanmasın.	غنچه غنج و ناز ایدب[6] سنبل مطرالنمسون.
Çeşmini bidar qıl naz uyxusundan çin səhər,	چشمکی بیدار قل ناز اویقوسندن چین سحر[7]،
Nərgisi şəhla çəmən səhnində rənalanmasın.	نرکس شهلا چمن صحننده رعنالنمسون[8].
Bixəbərdir çün həbibin dərsi-eşqindən fəqih,	بی خبردر چون حبیبک درس عشقندن فقیه[9]،
Ey Sururi, de ana ikinində monlalanmasın.	ای **سروری** دی اکا ایکنده منلالنمسون[10].

وله

Bir ğönçə olubdur yinə hüsn elinə sultan,	بر غنچه اولپدر ینه حسن ایلنه سلطان،
Kim, əmri-mütidir anın cinnilə insan.	کم امر مطیعی در انک جنّله انسان.
Namilə Süleymandır, edır möcizi İsa,	نامیله سلیماندر ایدر معجز عیسی،
Billah necə verməz ana adəm olan can.	باللــه نجه ویرمز اکا آدم اولن جان.
Nə qorxu rəqibindən əyər ləlin ola yar,	نه قورقو رقیبکدن اکر لعلک اولا یار،
Divdən nə quyu götürə, nə möhri-Süleyman.	دیودن نه قیو کوتر نه مهر سلیمان.
Əl sunmayalar ta ki, ləbin xatəminə xalq,	ال صونمیه لر تا که لبک خاتمنه خلق،
Əjdərlər olub, zülfün ana oldı nigahban.	اژدرلر اولوپ زلفک اکا اولدی نکهبان.
Aısan, nola canını Sururiyi zəifin,	السک نولا جانینی **سروری** ضعیفک،
Məqbul aolara töhfeyi-mur, ey şəhi-xubanş	مقبول اولره تحفۂ مور ای شه خوبان.

وله

---

[1]. واتیکان: زلفکله چک زنجیره // جنگ ف. زلفکله چک زنجیره
[2]. واتیکان: اوزکه // جنک ف. اوزکه
[3]. واتیکان: دوتمشم خونابله دل برله // جنک ف. دوتمشم خونابله دل برله
[4]. واتیکان: کم یوزکدن اوزکۂ هرکز // جنک ف. کم یوزکدن اوزکیه هرکز
[5]. واتیکان: لبلرک دورکده مشکین طره کی داغت که تا //جنک ف. لبلرن دورنده مشکین زلفکی داغت که تا
[6]. واتیکان: غنچه خندان اولمسون // جنک ف. غنچه خندان اولمسون
[7]. واتیکان: غمزه کی بیدار قیل ناز اویخوسندن کم دخی// جنک ف. غمزۂ بیدار قل ناز اویقسندن کم دخی
[8]. واتیکان: نرکی رعنا جمن صحننده شهلالنمسون// جنک ف. نرکس رعنا چمن صحننده شهلالنمسون
[9]. واتیکان: بیخبردر چون فقیه خشک درسی عشقدن
[10]. واتیکام: ای سروری سویله اکا داخی مولالنمسون// جنک ف. ای سروری شویله ایکن داخی مولالنمسون

Bad etdi qədəm rəncə bizə zülfi dəhənindən,	باد اتدی قدم رنجه بزه زلفی دهندن،
Həzz etdik anın xeyli dəhənindən, qədəmindən.	حظ اتدک انک خیلی دهندن قدمندن.
Bir qətrə mürəkkəb durur ol xaki-ruxi-dost,	بر قطره مرکب درر اول خال رخ دوست،
Danmış vərəqi-ruyinə qüddrət qələmindən.	طانمش ورق روینه قدرت قلمندن.
Dərdimə nə ləli, nə saçl eylədi çarə,	دردومه نه لعلی نه صچی ایلدی چاره،
Dərman bulımadıq nə əməndən, nə səməndən.	درمان بولیمادق نه امندن نه سمندن.
Andığına diləbər kərəmindən söyər imiş,	اکدوغنه دلبر کرمندن سوکر ایمش،
Anmış bu qulun daxı əfəndim kərəmindən.	اکمش بو قولن داخی افندم کرمندن.
Cana ələmi-qamətu zülfü dəhəninlə,	جانا الم قامت و زلف و دهنکله،
Qurtuldı Sururi bu cahanın äləmindən.	قورتلدی **سروری** بو جهانک المندن.

ولـه

Ağıadığıçün bu çeşmim eşqindən,	اغلدوغیچون بو چشمم عشقدن،
Başın yerin müjəm qlkdl dikən.	باشنکییرن مژم قلدی دکن.
Qorxar idim tiğin irdi başıma,	قورقر ایدم تیغک ایردی باشمه،
Gərçi qorxaq baş olur , dirlər, əsən.	کرچه قورقاق باش اولور دیرلر اسن.
Rövşən olmaq dilərsən şəm vəş,	روشن اولمق دلرسک شمع وش،
Yara qarşı dur ayaq üstünə sən.	یاره قرشو دور اياغ اوستینه سن.
Olmadı bir nəqş ilə vəslin nəsib,	اولمدی بر نقشله وصلک نصیب،
Gərçi çox şəkl eylədim əşkimlə bən.	کرچه جوق شکل ایلدم اشکمله بن.
Qəleyi-gərduni yıxar topi-covr,	قلعۀ کردونی ییقر طوب جور،
Ey Sururi, necə doysun bu bədən.	ای **سروری** نیجه دویسون بو بدن.

ولـه[1]

İldə bir kəz gülsə gül məzur tut , ey gül dikən,	ییلده بر کز کلسه کل معزور دوت ای کل دکن،
Kim, anın payına batmışdır neçə yerdə dikən.	کم آنک پایینه باتمشدر نیچه یرده دکن.
Bən şəhidi-şahidi qəftanım ilə dəfn edin,	بن شهید شاهدی قفتانم ایله دفن ایدک،
Dostlar, o dərzi dilbərdir çü qəftanım tikən.	دوستلر اول درزی دلبردر چو قفتانم دکن.
Aşiqə mehru vəfadır, dibərə müszu savab,	عاشقه مهر و وفادر دلبره مزد و ثواب،
Tərk edərsən anı sən hey purcəfa xoşumuz təkin.	ترک ایدرسن آنی سن هی پرجفا خوش مز دکن..

[1]. ألیازمادا بو غزل حاسیه ده یازلیبدیر. غزل ساییناَ دوشمور//مجموعه ۷۱ : بوسه که جان ورمشیکن وردب بوسه ک باکه جان// معهیده ای غنچه لب لعلکی اوپدیم رایکان

Ğəmzəyi-dilduz elər, tikər dil avrayı,	غمزۀ دلدوز ايلر ديكر دل آوارۀ،
Yarır ana yırtıcı dinsə ya iknə, ya tikən.	يارر اكا يرتجى دينسه يا اِكنه يا دكن.
Gül dəgildir xarsız, gül rux daxı əğyarsız,	كل دكل در خارسز كلرخ دخى اغيارسز،
Çünki, xari beylə tikmişdir Sururi gül təkin.	چونكه خارى بيله دكمشدر **سرورى** كل دكن.

ولە

Canım aldın, busə verdin, verdi busən bana can,	جانم الدک بوسه ويردک ويردى بوسک باکه جان[1]،
Ağzını mənidə , ey İsa dəm öpdüm rayigan.	اغزکى معنيده اى عيسى دم اوپدم رايكان.
Kimsə çimim görməz oldı, şöylə qıldı ğəm zəif,	کمسه جسمم کورمز اولدى شويله قلدى غم ضعيف[2]،
Seyr edim ta kim, anı əğyardan olub nihan.	سير ايدم تا كم انى اغياردن اولوپ نهان.
Zorilə sən sərvə irmək olmadığın anlayıb,	زورله سن سروه ايرمک اولمدوغن اكليوب،
Zər tökər hər bir dirəxt olduğı dəm vaxtı-xəzan.	زر دوکر هر بر درخت اولدوغى دم وقت خزان.
Yerə yağan şəbnəmu baran dəgildir ruzu şəb,	ييره ياغن شبنم و باران دكلدر روز شب،
Sən məhi-bimehr üçün ağlar zəminə asiman.	سن مه بى مهر ايچون اغلر زمينه آسمان.
Sağlı sollu gərçi qulundur Sənan ilə Hüsam,	صاغلو صوللو كرچه قولكدر سنانيله حسام،
İki üzdür Hüsam, ey şah doğrudur Sənan.	ايكى يوزدر حسام اى شاه دوغرودر سنان[3].
Cəndəğın cəmiyyət edib hər qaçan etsə hucum,	جندغم جمعيت ايدب هر قچن اتسه هجوم،
Lzcirəm aşiqlərə meyxanadır darulaman.	لاجرم عاشقلره ميخانه در دارالامان[4].
Ver rəqibin ağzına tumari-şerin, dinməsin,	وير رقيبک اغزنه طورمار شعرک دينمسون،
Çün turar kəlbin dəhanın, ey Sururi ustuxn.	چون دوتر كلبک دهانن اى **سرورى** اوستخوان.

ولە

Başımı top eylə zülfünə, dedim, ey dislsitan,	باشمى طوپ ايله زلفوكه ديدم اى دلستان[5]،
Dedi, naz edib, gülüb, olsun top ol qıldı haman.	ديدى ناز ايدب كولب اولسون طوپ اول قلدى همان.
Ol kaman əbru həmişə tiri-ğəmzə vurduğı,	اول كمان ابرو[6] هميشه تير غمزه اوردوغى،
Ey könül, iki gözilə baxdığınadır nişan.	اى كوكل ايكى كوزيله بقدوغينه در نشان.
Başı qodum ortaya, sətr etməzəm aşiqlığı,	باشى قودم اورتيه ستر اتمزم عاشقليغى،

---

[1]. پروانه مجموعه سى : ٥٤١٥ // نظمى مجموعه سى ٣٤١٦
[2]. پروانه مجموعه سى: كورمز اولدى ذره جه قلدم ضعيف// نظمى مجموعه سى: زجر ايله قلدى ضعيف
[3]. پروانه مجموعه سى: بو بيت يوخدور
[4]. پروانه مجموعه سى: بو بيت يوخدور
[5]. پروانه مجموعه سى : ٥٤٠١ // نظمى مجموعه سى ٣٤٠٥
[6]. پروانه مجموعه سى: هلال ابرو

شمع‌وش باشم دخی کسک اولور شوقم عیان.
Şəm vəş başım daxı kəssən olur şövqim əyan.
حلقه حلقه آهم اولمش حلقۀ باب فلک،
Həlqə-həlqə ahım olmuş həlqeyi-babi fələk,
رعد اولور پیدا قچن اول حلقۀ چالسه فغان.
Rəd olur peyda qaçan ol həlqəyə çalsa fəğan.
دیدم ای جان بوسکه جانلر ویررلر ویر برو،
Dedim, ey can busənə canlar verərlər ver bəri,
دیدی جانی‌ویرمک اولمز ای **سروری** رایکان.
Dedi, canı vermək olmaz, ey Sururi rayigan.

وله

ای مصوّر دوتلم اغزنی تصویر ایده سن،
Ey müsəvvər, tutalım ağzını təsvir edəsən,
حسن کفتارنه اندن نجه تدبیر ایده سن.
Hüsni guftarına andan necə tədbir edəsən.
کوستریجک بکه و دشمنه لطف و قهرک،
Göstəricək bənə vu düşmənə lütfu qəhrin.
کم اومر بونی که انکله بنی بیر ایده سن.
Kim, umar bunı ki, anınla bəni bir edəsən.
ای طبیبم چو صچک عاقلی مجنون ایلرً،
Ey təbibim, çü saçın aqili Məcnun eylər,
بنی او صلتمغه انی نجه زنجیر ایده سن.
Bəni o satılmağa anı necə zəncir edəsən.
چونکه احوال دلم قابل تحریر دکل،
Çünki əhvali-dilim qabili təhrir dəgil,
ای ملک لوحده بلسم نجه تحریر ایده سن.
Ey mələk, lövhədə bilsəm necə təhrir edəsən.
قویه انکاری **سروری** بیلنور چون عشقک،
Qoya inkari Sururi bilinır çün eşqin,
هر قچن انی کورب لذیکی تغییر ایده سن.
Hər qaçan anı görüb, ləzini təğyir edəsən.

وله (نظیرۀ فرخی)

کرچه آچر رخلرک بو جسم ویران اللرن،
Gərçi açar ruxlərin bu çismi viran əllərin,
لیک باغلر صچلرک عقل و دل جان اللرن.
Leyk bağlar saçların əqlu dili can əllərin.
چشم پرخونمده عکس دست دلداری کورب،
Çeşmi puxunumda əksi dəsti-dildarı görüb,
بکزدرلر ینچۀ مرجانه جانان اللرن.
Bənzədirlər inciyə, mərcana canan əllərin.
حسننک آخر زماننده یوزینی دوتدی خط،
Hüsnünün axir zamanında üzüni tutdı xətt,
نیته کم کافر دوتر اخر مسلمان اللرن.
Netə kim, kafər tutar axir müsəlman əllərin.
اشکاره اللیوب بوینومی زلفک بند ایدر،
Aşkara əlləyib, boynumı zülfün bənd edər,
غافل اولماسون انی بن دآخی پنهان اللرن.
Ğafil olmasın anı bən daxı pünhan əllərin.
لعل نابک کیبی جان ویریجی کوهر وارکن،
Ləli nabın kibi can verici gövhər var ikən,
قنقی سنکین دل دزر آکه بدخشان اللرن.
Qanqı səngin dil düzür ana Bədəxşan əllərin.
دولدرب هرسو رقیبک کوکلنی شوق رخک،
Doldurub, hər su rəqibin könlünı şöqi-ruxun,
داراسلام ایلدی هب کافرستان اللرن.
Daruislam eeylədi həp kafəristan əllərin.
نیتکم شمسک ضیایی عالمی پرنور ایدر،
Netə kim, şəmsin ziyayi aləmi purnur edər,

یوزی در ایدن **سروری** روشنا جان اللرن. *Üzidir edən ,Sururi, rövşəna can əllərin.*

ولە (نظیرۀ خیالی)

طکمی تنها کورمز ایسم اول مه زیبا یوزن، *Tənmi tənha görməz isəm ol məhi-ziba üzün,*
کمسه کورمز یالکوز مهر جان آرا یوزن. *Kimsə görməz yalnız mehri-can ara üzün.*
یولره دوشدی یوزم سن صالنورکن غیرله، *Yollara düşdi üzüm, sən sallanırkən qeyr ilə,*
اوتنورسن یولده کورب اشبو بن شیدا یوزن. *Utanırsan yolda görüb, işbu bən şeyda üzün.*
یاری کوکلم کر بتون دوتمزسک ای سرور نولور، *Barı könlüm gər bütün dutmazsan ,ey sərvər nolar,*
دوتلم کم کون کبی دوتدک بتون دنیا یوزن. *Tutalım kim, gün kibi tutdun bütün dünya üzün,*
دود آه عاشقه انکار ایدرمش قدیمی، *Dudi-ahi-aşıqa inkar edərmiş qəddimi,*
قرشوسنده اه ایدب اتدم انک قارا یوزن. *Qarşısında ah edib, atdım anın qara üzün.*
یوز چوردک جمله عالمدن حبیبه یوز دوتب، *Üz çevirdin cümıə aləmdən, həbibə üz tutub,*
ای **سروری** خوش کوزل دوتدرسن استغنا یوزن. *Ey Sururi, xoş gözəl tutdursan istiğna üzün.*

ولە

سکا کمسنه دیمز بویله نیچون آفت سن، *Sana kimsənə deməz böylə neçün afətsən,*
بکا همیشه ققرلر که نه ملاهت سن. *Bana həmişə qaqarlar ki, nə məlahətsən.*
اکیده برده بنی خلقه ایلدک رسوا، *İkidə birdə bəni xaıqa eylədin rusva,*
شو آدی عشق اوقنن خو عجب سفاهت سن. *Şu adı eşq oxunan xu əcəb səfahətsən.*
طواف کعبه کوینده سعی ایدب ای دل، *Təvafi-kəəbəyi-kuyində səy edib, ey dil,*
صفای زمزم اشکیله بی جنایت سن. *Səfayi zəmzəmi əşkilə bicinayətsən.*
جمالی شوقی ایله کورینن کوکل آهی، *Camalı şövqi ilə görünən könül ahı,*
مثال نور بنی پرتو هدایت سن. *Misalı nur bəni pərtövi hidayətsən.*
کشی نه خصلت ایله حج ایدرسه اول ارتر، *Kişi nə xislət ilə həcc edərsə ol artar,*
سروریا واره لی حجه پر محبت سن. *Sururiya varalı həccə pur möhəbətsən.*

ولە (نظیرۀ محبی[۱])

چشمی لعلک حسرتیدر دم بدم قان ایلین، *Çeşmi-ləlin həsrətidir dəm bədəm qan eyləyən,*
دُر و لعلک دَردی درر بو اشکی مرجان ایلین. *Durru ləlin dərdi durur bu əşki mərcan eyləyən.*
بن کدایی ساکه قول اتمش افندم تا ازل، *Bən gidayi sana qul etmiş əfəndim ta əzəl,*
سن شهی حسن و جمال ایلینه سلطان ایلین. *Sən şəhi-hüsnü camakı elinə sultan eyləyən.*

---

[۱]. محبی ، سلطان سلیمان قانونی (۱۵۲۰-۱۵٦٦). محبی تخلصی ایله دیوانی وار.

تاب رخسارکدرر خورشیدی قیلوب تب زده،
Tabi- ruxsarın durur, xurşidi qılıb təbzədə,
بکزنی زرد ایلیوب جسمینی ارزان ایلین.
Bənizini zərd eyləyib, çeşmini ərzan eyləyən.
لطف و قهرکدر سنک ای افتاب بی زوال،
Lütfü qəhrindir sənin, ey afitabi bizəval,
کارِ ماهی که تمام و کاه نقصان ایلین.
Kari-mahi gəh tamam u gah nuqsan eyləyən.
اشنالق ایلمزسن بو **سروری** بنده که،
Aşinalıq eyləməzsən bu Sururi bəndənə,
اول دکلمیدی سنی دون کیجه عریان ایلین.
Ol dəgilmidi səni dün gecə üryan eyləyən.

وله (نظیرۀ دیکر)

اول شراب حسن ایکن بو خلقی سکرآن ایلین،
Ol şərabi-hüsninən bu xəlqi səkran eyləyən,
کورجک مست اولمیان در بنی حیران ایلین.
Görücək məst olmayandır bəni heyran eyləyən.
سن کله قرشو فغان اتدوکنه دل انجنوب،
Sən gülə qarşı gəğan etdiginə dil incinib,
آتش آهمدرر هر مرغی بریان ایلین.
Atəşi-ahım durur, hər murği büryan eyləyən.
درد هجرکده بکا جان ورمکی اتمش علاج،
Dərdi-hicrində bana can verməyi etmiş əlac,
هر بلایه چاره و هر درده درمان ایلین.
Hər bəlaya çarə vu hər dərdə dərman eyləyən.
ای دهانی ذره دندانی ثریا دلربا،
Ey dəhanı zərrə, dəndanı süréyya , dilruva,
سن‌سن اول بر ذره ده پروینی پنهان ایلین.
Sənsən ol bir zərrədə Pərvini pünhan eyləyən.
ای **سروری** جاندن ایرو کمسه صاغ اولمش دکل،
Ey Sururi, candan ayrı kimsə sağ olmuş dəgil,
اندن ایرو صاغلقمدر بنی حیران ایلین.
Andan ayrı sağlıqımdır, bəni heyran eyləyən.

وله

ایله حیران اولدی سرو اول قامت و رفتاردن[1]،
Eylə heyran oldı sərv ol qaəmətu rəftardan,
خوابه واردی باشنی قلدرمیوب افکاردن.
Xaba vard,ı başını qaldırmayıb əfkardan.
کرچه کم اولدم غم عشقکله بن جانا مریض،
Gərşikim, oldum ğəmi-eşqinlə bən cana məriz,
کتمدی وصلک هواسی بو دل بیماردن.
Getmədi vəslin havası bu dili-bimardan.
ای کوکل عشقک طریقن اتمه زاهددن سؤال،
Ey könül, eşqin təriqin etmə zahiddən sual,
کم خبر کلمز بلورسن صورت دیواردن.
Kim, xəbr gəlməz , bilirsən surəti-divardan.
صانورم باران رحمت در بو تشنه جانمه،
Saçıram barani-rəhmətdir bu təşnə canıma,
هر نه پیکان کم دوقینه[2] باکه تیر یاردن.
Hər nə peykan kim, toxuna bana tiri-yardan.
نیجه فریاد اتمسون مسکین **سروری** دردله،
Necə fəryad etməsin miskin Sururi dərd ilə,
چکدکی[1] دایم بلادر یاردن اغیاردن.
Çəkdiyi daim bəladır yardan, əğyardan.

---

۱. پروانه مجموعه سی: بو غزل ایکی دفعه یازیلیبدیر. (قامت دلداردن) ۵۶۱۹ بیرده ۶۸۰۳// نظمی مجموعه سی ۳۵۷۵

۲. پروانه مجموعه سی: دوقنر

ولـه (نظیرهٔ نجاتی)

یقدی عرضم دوتب اغیار بو بن زار اتکن[۲]،	*Yaxdı ərzim, tutub əğyar bu bən zar ətəgin,*
سک غریبک یپشوب نیته که یرتار اتکن.	*Sən ğəribin yapı.ıb netə ki, yırtar ətəgin.*
قودی مجنونی چو بر عورتی سودی مجنون،	*Qodı Məcnuni çü bir övrəti sevdi Məcnun.*
دولدرپدر انی طشلامغه طغلار اتکن.	*Doldurubdur anı taşlamağa dağlar ətəgin.*
خاک پاینده سورنسم نوله یوز اوستنه بن،	*Xaki-payında sürünsəm, nola üz üstünə bən,*
چونکه دکدم یقمه یار ستمکار اتکن.	*Çünki, tikdim yaxama yari-sitəmkar ətəgin.*
النه و اتکینه دخی ال دکمز ایکن،	*Əlinə vu ətəginə daxı əl dəyməz ikən,*
اسدی صاوردی صبا دوتدی چو دلدار اتکن.	*Əsdi, savurdı səba, tutdı çü dildar ətəgin.*
نجه چاک اتمیه ین حسرتله بن یقمی،	*Necə çak etməyəyin həsrət ilə bən yaxamı,*
اتکینه دیکوب اغیار یورر یار اتکن.	*Ətəginə tikib əğyar yurur yar ətəgin.*
یاقمیوب کون بو جهان اولمسون ایچون قره کو،	*Yaxmayıb gün bu cahan olmasın üçün qaralı,*
یوزنه قرشو طوتر زلف سیه کار اتکن.	*Üzünə qarşı tutar zülfi-siyəh kar ətəgin.*
چو کل ال ویرمز ایمش خاره کشی اورمسه ال،	*Çü gül əl verməz imiş xara kişi vurmasa ıl,*
انوکیچون بو **سروری** طوتر اغیار اتکن.	*Bunun üçün bu Sururi tutar əğyar ətəgin.*

ولـه

دردکه درمان دلرسک صور لب جاناندن،	*Dərdinə dərman dilərsən sor ləbi-canandan,*
کم دیمشلردر دلا چون حکمتی لقماندن.	*Kim demişlərdir dila çün hikməti-Luqmandan.*
کل نه ایچون اویکنور ای غنچه پرخون چشممه،	*Gül nə üçün öykünür, ey ğönçə purxun çeşmimə,*
سنده انصاف ایلیه اول قاندن بو قاندن.	*Səndə insaf eyləyə ol qandan, bu qandan.*
صوردم اغزندن لب جان بخشنک سرن ددی،	*Sordun ağzından ləbi-can-bəxşinin sirrin,dedi,*
ویرممشدر بر خبر کمسه جهانده جاندن.	*Verməmişdir bir xəbər kimsə cahanda candan.*
سیل اشکم خانهٔ جسمی هلاک اتدی تمام،	*Seyli-əşkim xaneyi-çismi həlak etdi tamam,*
کم خراب اولور نجه معمورلر باراندن.	*Kim, xarab olur neçə məmurlar barandan.*
نار شوق وصلته قویانه ین پروانه وار،	*Nari-şövqi-vislətə qonayayın pərvanəvar,*
تک **سروری** صاقلسون حق اتش هجراندن.	*Tək Sururi saxlasın həqq atəşi-hicrandan.*

ولـه

---

۱. نظمی مجموعه سی: چکدوکیم // پروانه مجموعه سی: چکدوکم
۲. نظمی مجموعه سی ۳۷٤۲

Sarı qaşına əcəbmi gər desəm altın nişan,	صارو قاشینه عجبمی کر دسم التون نشان[1]،
Eynimə bir nun kibi görünür ol zər fişan.	عینمه بر نون کیبی کورنور اول زر فشان.
Necə qurban olmasın, dildən tən ana can atıb,	نیجه قربان اولمسون دلدن تن اکا جان اتوب،
Kim, gəlir ol gözə altın tozlu bir rəna kaman.	کم کلور اول کوزه التون[2] توزلو بر رعنا کمان.
Qara qaşa gər hilalı bənzədirsəm, vəchi yox,	قاره قاشه کر هلالی بکزدرسم وجهی یوق،
Sarı qaşındır sənin cana hilalı-asiman.	صارو قاشکدر سنک جانا هلال آسمان.
Şöleyi-şəmi-ruxundur səmti rəsə doğrulub,	شعلۀ شمع رخکدر سمت رأسه طوغرلوب،
Badi-ahım toxunub, anmış anı , ey dilsitan,	باد اهم طوقنوب اکمش انی ای دلستان.
Zər balıqdır, sim dərya içrə yaxud nəsnə yox,	زر بالقدر سیم دریا اچره یاخود نسنه یوق،
Bir təxəyyuldur, Sururi təbin eylər imtahan.	بر تخیلدر **سروری** طبعن ایلر امتحان.

ولــه

Əcəbmi şəmə pərvanə yanıb, halı ola giryan,	عجبمی شمعه پروانه ینوب حالی اولا کریان،
Kim,oldur sürmə saçlı bir gümüş tənli gözəl oğlan.	کم اولدر صرمه صچلو بر کمش تنلو کوزل اوغلان.
Əcəbdir şəmə pərvanə ynar, əhvalını ağlar,	عجبدر شمعه پروانه ینر احوالنی آغلر،
Ana olmərhəmət qılmaz, elə qarşı olur xəndan.	اکا اول مرحمت قلمز اله قرشو اولور خندان.
Əcəb həcayi-məhrudur, yanıb yanmayını bilməz,	عجب هرجایی مهرودر ینوب ینماینی بلمز،
Günəş kibi edər nurun cəmii aləmə yeksan.	کنش کیبی ایدر نورن جمیع عالمه یکسان.
Düşüb ortaya nur şəmi, qodı məstürlik halın,	دوشوب اورتایه نور شمعی قودی مستورلک حالن،
Siyasət eyləyib anın, kəsərlər saçını hər an.	سیاست ایلیوب انک کسرلر صاچینی هر آن.
Əcəb mi tabı-ruyindən Sururi gər yanıb tutsa,	عجبمی تاب رویکدن **سروری** کر ینوب توتسه،
Əridi şəmi məclis gün üzündən, ey məhi-taban.	اریدی شمع مجلس کون یوزکدن ای مه تابان.

ولــه (نظیرۀ هلالی)

Ayırma rəqiba bəni ol üzi qəmərdən,	آیرمه رقیبا بنی اول یوزی قمردن،
Ğafil yoruma bəndə olan ahu səhərdən	غافل یورمه بنده اولان آه و سحردن.
Mey yara girişdi, şəkər ağzıyla soruşdı	می یاره کرشدی شکر اغزیله صورشدی،
Mey canım acıtdı, eləyən dadı şəkərdən.	می جانم اجتدی الین دآدی شکردن.
Yavuz nəzər eylər üzünə yatlı rəqibin,	یاوز نظر ایلر یوزکه یاتلو رقیبک،
Allah iraq edə yavuz gölə nəzərdən.	اللــه اراغ ایده یاوز کوزله نظردن.

---

١. پروانه مجموعه سی : ٥٤٠٢ // نظمی مجموعه سی: ٣٤١١

٢. پروانه مجموعه سی : کم کلور کوزه اول التون توزلو

شمعک کلور ای دوست دخانی دل اوجندن، *Şəin gəlir ey dost duxanı dil ucundan,*
هردم بنم آهم کلور اما که جکردن. *Hər dəm bənim ahım gəlir amma ki, ciyərdən.*
بر اوق دوقناسی در اکا کوکسنی دوتر. *Bir ox toxunasıdır ana, köksüni tutar,*
یندم قتی باللـه **سروری** بو سپردن. *Yandım qəti billah Sururi bu səpərdən.*

ولـه

کجه اول مه لقایه دک سحردن بو یکا کلسون، *Gecə ol məh ləqaya de,səhərdən bu yana gəlsin,*
قرکلق وحشتن دفع اتمکیچون کون طوغا کلسون *Qaranlıq vəhşətin dəf etməküçün gün doğa gəlsinş*
بکا بیکانه ایکن درد و غم درت یانم الدیلر، *Bana biganə ikən dərdu ğəm dörd yanım aldılar,*
قوماسون یادلر اچره مدد اول اشنا کلسون. *Qomasın yadlar içrə mədəd ol aşina gəlsin.*
سونجمدن صیدب اودم اولرسم داخی اولین، *Sonucumdan sıdıb o dəm olursan daxı əvvəlin.*
همان جانم کبی لطفیله اکسزدن چقا کلسون. *Haman canım kibi lütfilə ansızdan çıx gəlsin.*
بنی دیر کورمک استرسه سحردن قبرم اوستینه، *Bəni der görmək istərsən səhərdən qəbrim üstünə,*
او عیسی دم کلور دییو خبر ویرسون صبا کلسون. *O İsadəm gəlir deyü xəbər versin, səba gəlsin.*
حجیم فرقت اچره اودلره ینمش **سروری** یه، *Həcimi-firqət içrə odlra yanmış Syryriyə,*
شفیع اولسون محمد امتی اول مصطفا کلسون. *Şəfi olsun Məhəmməd ümməti, ol Müstafa gəlsin.*

ولـه (نظیره خیالی)

قدوکه بکزر دیو ای یوسف کل پیرهن[۱]، *Qədinə bənzər deyü , ey Yusfi gül pirəhən,*
پاینه یوزلر سورر باغ ایچره هر سروک چمن. *Payına üzlər sürər bağiçrə hər sərvin çəmən.*
حدنه اویکندوکیچون قاقمش اول غنچه لب، *Hədinə öykəndigiçün qaqmış ol ğönçə ləb,*
نرکسندن خوف ایدب چاد سرو چقمش یاسمن. *Nərgisindən xof edib,.. sərv çıxmış yasəmən.*
عشقی یولنده او سروک خاک راه اولمق کرک، *Eşqi-yolunda o sərvin xaki-rah olmaq gərək,*
بی تکلف پاینه یوزینی سورمک استین. *Bitəkəllüf payına üzüni sürmək istəyən.*
اولدکمدن صکره اول سروم کلورسه قبرمه، *Öldüyümdən sonra ol sərvim gəlirsə qəbrimə,*
سبزه کیبی باشیمی بن قالدرردم خاکدن. *Səbzə kibi başımı bən qaldırardım xakdan,*
کوسترب بر کون یوزم جانن آلاین دیرمش، *Göstərib bir gün üzüm canın alayın derimiş,*
ای **سروری** بلمزم باکه او قتلو کون قچن. *Ey Sururi, bilməzəm bana o qutlu gün qaçan.*

ولـه

کمسه داد المز جهانده کرچه ظالم شاهدن[۱]، *Kimsə dad almaz cahanda gərçi zalim şahdan,*

---

[۱]. نظمی مجموعه سی ۳۳۵۲

پادشاهک قورقسی اولمق کرک اللـه دن. *Padişahın qorxusu olmaq gərək allahdan.*
هر یکا جانا روان اولدقجه اشکم جوی ایدب، *Hər yana cana rəvan olduqca əşkim cuy edib,*
سرولر دکدم جهان باغنده دود آهدن. *Sərvlər tikdim cahan bağında dudi-ahdan.*
پر غم اولان کوکلمی مسرور ایلر میکده، *Purğəm olan könlümi məsrur eylər meykədə,*
نیجه سی یوز دوندرم جانا بن اول درکاهدن. *Necəsi üz döndərim cana bən ol dərgahdan.*
قبله حقّی دونمزم کویک یولندن اولورم، *Qiblə həqqi dönməzəm kuyin yolundan, ölürəm,*
یول دکلدر کعبه یه کیدن که دونه راهدن. *Yol dəgildir Kəbəyə gedən ki, dönə rahdan.*
ای **سروری** غنچه لردن بلکل اغزی سرنی، *Ey Sururi, ğönçələrdən bilgil ağzı sirrini,*
نیجه لردر در که[۲] علمی اوکرنور افواهدن. *Neçələr der ki, elmi öyrənir əfvahdan.*

ولـه (نظیرهٔ جلیلی[۳])

نوش قل کلبرو باشدن بو کوزم یاشندن، *Nuş qıl gül bəri başdan bu gözüm yaşından,*
که دیمشلر صنما صویی بیکار باشندن. *Ki, demişlər sınma suyı pinar başından.*
نوله قدّی خیالی اوله عینمده بلند، *Nola qəddi-xəyalı ola eynimdə nülənd,*
آولیوپدر چون او سروم بیکاری باشندن. *Avlayıbdır çün o sərvim pinarı başından.*
می ایله طولو اولن شیشه عجب صافی در، *Mey ilə solu olan şişə əcəb safidir,*
که کورینور کوزمه انک ایچی طاشندن. *Ki, görünü gözümə anın içi taşından.*
یاغسه باران کبی طاش باشه ره عشقنده، *Yağsa baran kibi daş başa , rəhi-eşqində,*
قچمزم باشم ایچون هرکز انک طاشندن. *Qaçmazam başım üçün hərgiz anın daşından.*
ای **سروری** کورینور عینمه هر غیر رقیب، *Ey Sururi, görünü eynimə hər qeyri-rəqib,*
کونیلرسم نوله بن یاری قرنداشندن. *Günilərsəm, nola bə yarı qarındaşından.*

ولـه

حمدللـه کم ینه عالم منوردر بوکون، *Həmudillah kim, yinə aləm münəvvərdir bugün,*
چین سحردن کون کبی دوغن چو دلبردر بوکون. *Çin səhərdən gün kibi doğan çü dilbərdir bugün.*
باغ دونمش جنته هر بر شجر طوبی مثال، *Bağ dönmüş cənnətə, hər bir şəcər tuba misal,*
جوی لر اولمش روان صان اب کوثردر بوکون. *Cuylar olmuş rəvan, san abi-kövsərdir bugün.*
سرو قدلر کیبی سرو اولمش خرامان سبزه در، *Sərv qəddlər kibi sərv olmuş xuraman səbzədir,*

---

۱. نظمی مجموعه سی ۳٦۲٤
۲. نظمی مجموعه سی: نیچه لر واردری علمی
۳. عبدالجلیل جلیلی ویا حامدی زاده عجمی کی حامدی اصفهانینین اوغلودور(۸۹۳-۹۷۷). تورکجه و فارسجا دیوانی وار. بیر نئچه مثنوی اثری وار. اونون چوخ سایلی اثرلریندن یوسف و زلیخا، شاهنامه ترجمه سی، محک نامه، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و هجرنامه نی آد آپارماق اولار.

غنچه لب لر کیبی کل لر تازه و تردر بوکون.
Ğönçə ləblər kibi güllər tazə vu tərdir bugün.
چشم دلبرلر کیبی نرکس ایدر ناز اویقوسن،
Çeşmi-dilbərlər kibi nərgi edər naz uyxusun,
زلف دلبر کیبی سنبل لر معطردر بوکون.
Zülfi dilbər kibi sünbüllər müəttərdir bugün.
نوله می اولسه **سروری** عاشقه آب حیات،
Nola Mey olsa, Sururi, aşiqə abi-həyat,
خضروش ساقی بو مجلس ایچره دلبردر بوکون.
Xızr vəş saqi bu məcli içrə dilbədir bugün.

ولـه

پری وش ای ملک همدم دکلسن،
Pəri vəş , ey mələk həmdəm dəgilsən,
سنوکله نیلیم آدم دکلسن.
Səninlə neyləyim adəm dəgilsən.
دوکتدک یاشم ای کوز هر کوزلده،
Tükətdin yaşım , ey göz hər gözəldə,
یوری چیق کیت که کوزم نم دکلسن.
Yüri, çıx-get ki, gözüm nəm dəgilsən.
دلکدن قنده ایسه فاش اولورسن،
Dilindən qanda isə faş olursan,
جرس کیبی دلا اپسم دکلسن.
Cərəs kibi dila əpsəm dəgilsən.
نه دردم واردر ای شربت چو سنده
Nə dərdim vardır ey şərbət çü səndə,
لب دلبر کبی امسم دکلسن.
Ləbi-dilbər kibi əmsəm dəgilsən.
قتی ارتق ایدی عشق اچره فرهاد،
Qəti artıq idi eşq içrə Fərhad,
سروری سنده اما کم دکلسن.
Sururi, sən də amma kəm dəgilsən.

ولـه

زخم تیرکله بنی اولدی دیو اتمه کمان[1]،
Zəxmi-tirinlə bəni öldı, deyü , etmə güman,
بلکه انی کوندرو چقمشدرر بو خسته جان.
Bəlkə anı göndəri, çıxmışdırır bu xəstə can.
قدّوکه اویکندی کسدیلر چنارک پاینی،
Qəddinə öykəndi, kəsdilər çinarın payını,
بالته اوردی کندو آیاغینه ای سرو روان.
Blta vurdıkəndi ayağına, ey sərvi-rəvan.
دردوکیله اولجک قبرمده اوشوب باشمه،
Dərdinilə ölicək qəbrində uşub başıma,
ییر اتم صبر اتمدک دییو یلان ایله چیان.
Yey atım səbr etmədin, deyü, ilan ilə cıyan.
قدّ یاره اویکنرمش سن ایا شمشاد سن،
Qəddi-yara öykənirmişsən , əya şimşad sən,
کوره ین عمرک کسلسون عاقبت اودلاره یان.
Görəyin ömrün sürünsün, aqibət odlara yan.
ای **سروری** دردکی شرح ایلمک لازم دکل،
Ey Sururi, dərdini şərh eyləmək lazim dəgil,
چون عیان اولان ایچون حاجت دکل وصف و بیان.
Çün əyan olan üçün hacət dəgil vəsfu bəyan.

ولـه (نظیرهٔ ذاتی)

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٥٤١٤ // نظمی مجموعه سی ٣٤١٥

می ایچدم یارله اولدم جهانک پادشاهی بن، *Mey içdim yar ilə, oldum cahanın padişahi bən,*
کناهه صایمه ایلسم بونی که که الهی بن. *Günaha sayma, eylərsəm bunı gəh-gəh ilahı bən.*
بشمده شعلهٔ اهم صناسن التون اوسکوفدر، *Başımda şöleyi-ahım sanasan alıtın üsküfdür,*
او شاه رومک اولدم دولتنده بر سپاهی بن. *O şahi-Rumun oldum dövlətində bir sepahi bən.*
ایکی کوزم کبی هر داغ بر کوزدر بو جسممده، *İki gözüm kibi hər dağ bir közdür bu çismimdə,*
که قان اغلرلر اکسم اغلسم هردم او ماهی بن.. *Ki, qan ağlarlar, ansam, ağlasam hərdəm o mahı bən.*
قچر عاشقدن اوچر اول ملک کم اولسه حظ ایلر، *Qaçar aşiqdən, uçar ol məlk kim, olsa həzz eylər,*
ایاغی ییره باصمز تا اوللدن خاک راهی بن. *Ayağı yerə basmaz ta plalıdan xaki-rahi bən.*
کوزومک یاشی چوغ اولسون که مردم زاده لک ایلر، *Gözümün yaşı çox olsun ki, mərdumzadəlik eylər,*
دمنده قوری وارمازم چو وارم یاره کاهی بن. *Dəmində qurı varmazam, çü varam yara gahi bən.*
مکر بر عاشقی اولمش خدی خطدن سیه کیمش، *Məgər bir aşiqi ölmüş xəda xəttdən siyəh geymiş,*
بو ماتم برله کیدم دود آهمدن سیاهی بن.. *Bu matəm birlə geydim dudi-ahımdan siyahı bən.*
بوریمش خط زنخدانی چهیی ناکهان دوشدم، *Burumuş xətt zənəxdaı çahınə nagahan düşdüm,*
که بونجه خار و خس التنده کورمادم او چاهی بن. *Ki, bunca xaru xəs altında görmədim o çahi bən.*
حصار اتسه بدنلر قلعه سن جیش غم دوران، *Hisar etsə bədənlər qələsin ceyşi-ğəmi-dövran,*
دلا میخانه برجن ایلرم انک پناهی بن. *Dila meyxna burcun eylərəm anın pənahi bən.*
سروری چون کنهکاره اولور رحمت بنمدر اول، *Sururi, çün güahkara olur rəhmət, bənimdir ol,*
شراب ایچوب کوزللرله چوغ اتدم هر کناهی بن. *Şərab içib, gözəllərlə çox etdim hər günahı bən.*

ولـه

چشم پر خونمده خالک عکسی ای آرام جان[1]، *Çeşmi-purxunumda xalın əksi , ey arami-can,*
مسکه بکزر کم قزل والاده ایلرلر نهان. *Məskə bənzər kim, qızıl valada eylərlər nihan.*
اوقلرک اولماسه سینمده قرار اتمز کوکل، *Oxların olmasa, sinəmdə, qərar etməz könül,*
مرغ وحشی در دیکنسیر یرده دوتمز آشیان. *Murği vəhşidir, diksinir yerdə tumaz aşiyan.*
قامتک سرون[2] کورب دیوانه اولمشدر مکر، *Qamətin sərvini görüb divanə olmuşdur məyər,*
کم دمادم کندودن کیدب کیدر[3] آب روان *Kim, dəmadəm kəndüdən gedib, gedər abi-rəvan.*
بر اولملو خسته یم بن اول طبیب اتمز علاج[4]، *Bir ölümlü xəstəyəm bən, ol təbib etməz əlac,*
بلمزم یارب نه تدبیر ایلسم بن ناتوان. *Bilməzəm yarəb, nə tədbir eyləsəm bən natəvan.*

---

[1]. پروانه مجموعه سی: کم دمادم کتدی کندودن کیدر آب روان// نظمی مجموعه سی ۳۳۹۳// واتیکان: نقشی
[2]. مجموعه نظایر نظمی: قامتک عکسک // واتیکان قامتک سرونی
[3]. مجموعه نظایر نظمی: کورب
[4]. واتیکان نوسخه سی// نظمی مجموعه سی// پروانه مجموعه سی : بخت نافرمان و سن نامهربان و دل اسیر

سوز عشقیله **سروری** شویله اولدم آتشی[۱]،	*Suz eşq ilə , Sururi, şöylə oldum atəşi,*
کم اکر آه ایلسم یانر زمین و آسمان.	*Kim, əyər ah eyləsəm yanar zəminu asiman.*

ولـه

عاشقه کوسترمسون حق یار جان اکسکلکن،	*Aşiqə göstərməsin həqq yari-can əksikliyin,*
پادشاهک کورمسون خلق جهان اکسکلکن.	*Padişahın görməsin, xəlqi-cahan əksikliyin.*
نه یوز ایله اویکنر مه کون یوزوکه بلمزم،	*Nə üz ilə öykənir məh gün üzünə biməzəm,*
نیجه بلمز کندوسینک هر زمان اکسکلکن.	*Necə biməz kəndisinin hər zaman əksikliyin.*
ییدوکم یوفقه لبک حلقه دهانک فکری در،	*Yaydıyım yufqa ləbin , həlqə dəhanın fikridir,*
ویرمسون حق کیمسیه عالمده نان اکسکلکن.	*Verməsin həqq kimsəyə aləmdə nan əksikliyin..*
دولتکده اکسک اولمز اقچ پول ای دل بزه،	*Dövlətində əksik olmaz aqça, pul ey dil bizə,*
حق تعالی ویرمسون تک دلستان اکسکلکن.	*Həqq-təala verməsin tək dilsitan əksikliyin.*
بو **سروری** اول رقیبک عمرنی ایلر تمام،	*Bu Sururi ol rəqibin ömrüni eylər tamam,*
دوستم معذور دوت آنک همان اکسکلکن.	*Dostum məzur tut anın haman əksikliyin.*

ولـه

حاشا للـه که فغان ایلیه بلبل کلدن،	*Haşa lillah ki, fəğan eyləyə bülbül güldən,*
خاردن انجنور انجنمسون اول بلبلدن.	*Xardan imcinir, incinməsin ol bülbüldən.*
بکزه یوب لعلوکه چقدی باشومه ال اوزدب،	*Bənzəyib ləlinə, çıxdı başıma , əl uzadıb,*
آلدم ایاغنی داد آلدم او کات بن بلدن.	*Aldım ayağını, dad aldım o kat bən beldən.*
انلرکله بو کیجه ناله و فریاد اتدک،	*Anlarınla bu gecə nalə vu fəryad etdin,*
دولدی بو کنبد افلاک شها غلغلدن.	*Doldı bu günbədi-əflak, şəha ğulğuldan.*
قودی پایه سری مسکین‌لک ایدوب کاکل دوست،	*Qodı paya səri, miskinlik edib kakili dost,*
کل تواضع یولن اوکرن به کوکل کاکلدن.	*Gəl təvazö yolı öyrən bə könül kakildən.*
ای **سروری** صچینک بوی وفاسن اوممق،	*Ey Sururi, saçının buyi-vəfasın ummaq,*
میوه سوداسنی اتمک کبی در سنبلدن.	*Meyvə sevdasını ətmək kibidir sünbüldən.*

ولـه

قاپوکه کلمش دلر چون ماه تابان اکسکن،	*Qapına gəlmiş dilər, çün mahi-taban əksigin,*
دوت تمامه آنک ای خورشید رخشان اکسکن.	*Tut tamama anın, ey xurşidi-rəxşan əksigin.*
آب حیوان جانی صقلر لعل دلبر جان ویرر،	*Abi-heyvan canı saxlar, ləli-dilbər can verir,*

---

۱. واتیکان نوسخه سی// نظمی مجموعه سی// پروانه مجموعه سی ای سروری ایله باش چکدی درونم سینه سی

یوزه کلمز قاچدی بلدی آب حیوان اکسکن.	Üzə gəlməz, qaçdı , bildi abi-heyvan əksigin.
آرتغ اکسک لطف و جورک دفتره یازمز ملک،	Artığ-əksik çütfü cövrün dəftərə yazmaz mələk,
محتسب ای غنچه دوتمز کوچچک اوغلان اکسکن.	Möhtəsib, ey ğönçə tutmaz küçücük oğlan əksigin.
شهرمز واردی خرابه اول شه ایدلدن سفر،	Şəhrimiz vardı xaraba ol şəh edəlidən səfər,
کورمسون کیمسه **سروری** بویله سلطان اکسکن.	Görməsin kimsə Sururi böylə sultan əksigin.
لطف ایله قل بو اکسکلی دلی دیدم تمام،	Lürf eylə, qıl bu əksikli dili , dedim tamam,
دیدی قاتی اکسکمدر کورمه بر جان اکسکن.	Dedi, qatı əksigimdir, görmə bir can əksigin.

ولـه

ای غنچه سن شو وَرد هزاران دکلمسن،	Ey ğönçə şu vərd hezaran dəgilmisən,
بر یوزه کولجی کل خندان دکلمسن.	Bir üzə gülüci güli-xəndan dəgilmisən.
اشک رقیبی سیم صنوب الدنب اکا،	Əşki-rəqibi sim sanıb, aldanı ana,
میل ایلسک عجب میدر اوغلان دکلمسن.	Mey eyləsən, əcəb midir, oğlan dəgilmisən.
واللـه خوب سومکله کافر اولمزم،	Vallah xubi sevməklə kafər olmazam,
ایننمدک به صوفی مسلمان دکلمسن.	İnanmadın bə sufiyə, müsəlman dəgilmisən.
ای ژاله اول کلک لبنی دشلمک ایچون،	Ey jalə, ol gülün ləbini dişləmək üçün,
کل غنچه سی دهاننه دندان دکلمسن.	Gül ğönçası dəhanına dəndan dəgilmisən.
نیلرسن ای کوکل دخی کیفیت استیوب،	Neylərsən ey könül, daxı keyfiyyət istəyib,
حقه دهانی شوقنه حیران دکلمسن.	Hoqqa dəhani-şövquna heyran dəgilmisən.
نیچون بکون غرور ایده سن یرده شاه وش،	Neçün bugün ğurur edəsən yerdə şah vəş,
یارِنکی کون چو خاکله یکسان دکلمسن.	Yarınkı gün çü xak ilə yeksan dəgilmisən.
اتدک **سروری** توبه تهوّر ایدب میه ،	Etdin Sururi tövbə, təhəvvür edib meyə,
ایریشلی بهار پشیمان دکلمسن.	İrişəli bahar peşman dəgilmisən.

ولـه

چون آرتوردی بوکن جورینی دوندن،	Çün artırdı bugün cövrüni, döndün,
فراغت ایلدم بنده بکوندن.	Fərağət eylədim bən də bugündən.
وفادن آنی و بونی آکرسن،	Vəfadan anı vu bunı anarsan,
بنی آکمزسن آندن تولدی بوندن.	Bəni anmazsan andan, noldı bundan.
قوزیجاغم سنی قپمز دیه قورد،	Quzıcağım səni qapmaz , deyə qurd,
بکا کلسک چقرمزدم قیوندن.	Bana gəlsin çıxrmazdın quyudan.
بوین اولدی بویی اوپماکه بوینن،	Boyun oldı buyi, öpməyə boynun,

Alam kibi vəfayi bən boyundan.	الام کیبی وفایی بن بویندن.
Uzun illər çün ol hər eşqbaza,	اوزن ایلر جون اول هر عشق بازه،
Sururi, bən də keçdim bu oyundan.	**سروری** بنده کچدم بو اویندن.

ولـه

Nə dənlü sevdiyim bil bu sözümdən,	ندکلو سودکم بل بو سوزمدن،
Ki, bir gözüm saqınır bir gözümdən.	که بر کوزم صقینور بر کوزمدن.
Çün səndən qetridir, həp bana əğyar,	چوسندن غیری در هب باکه اغیار،
Əcəb mi, qısqanırsam kəndözümdən.	عجب می قسقنورسم کندوزمدن.
Ətasız getməzəm, çün kim , vəfa qıl,	عطاسز کتمزم چونکم وفا قل،
Əyər qurtulmaq istərsən üzümdən.	اکر قورتلمغ استرسک یوزمدن.
Çün gündüz gəlmədin,barı grcə gəl,	چو کوندز کلمدک باری کیجه کل،
Ki, yeyrək ola gecəm gündüzümdən.	که یکرک اولا کیجم کندزمدن.
Olursam xaki-payi, ey Sururi,	اولورسم خاک پایی ای **سروری**،
Nəzər əhli çəkər sürmə tozumdan.	نظر اهلی چکر سرمه توزمدن.

ولـه

Dilbəri bir kimsənin məkaru fətan olmasın,	دلبری بر کیمسنک مکار و فتان اولمسون،
Karərə tutsağ olan heç bir müsəlman olmasın.	کافره دوتساغ اولان هیچ بر مسلمان اولمسون.
Gəlsə bir cəmiyyətə hər şəxsə bir üzdən doğar,	کلسه بر جمعیته هر شخصه بر یوزدن طوغر،
Məclis ol məhru üçün necə pərişan olmasın.	مجلس اول مهرویچون نجه پریشان اولمسون.
Əqlim aldı ol müfərrəh ləb, bilib əsrarımı,	عقلم آلدی اول مفرح لب بیلوب اسرارمی،
Kimsələr bədməst oln fəttana heyran olmasın.	کیمسه‌لر بدمست اولان فتانه حیران اولمسون.
Bana qanlar utdurub, əğyar ilə qanlıq edər,	باکه قانلر یوتدرب اغیارله قانلق ایدر،
Ol ləbi-meygun üçün, ey dil necə qan olmasın.	اول لبی میکون ایچون ای دل نجه قان اولمسون.
Eylə tərki-eşqbazi, ya yüri zəndust ol,	آیله ترک عشق بازی یا یوری زن دوست اول،
Tək Sururi , sevdiyin hərcayi oğlan olmasın.	تک **سروری** سودکک هرجایی اوغلان اولمسون.

ولـه (نظیرهٔ احمد پاشا)

Ey qədi-dilbər, gözümdə sərv ya şimşadsan,	ای قدِ دلبر کوزمده سرو یا شمشادسن[1]،
Payına çün üz sürürsən sən də yaşım şahdan.	پاینه[1] چون یوز سوررسن سنده یاشم شادسن.

[1]. پروانه مجموعه سی : ٥٧٣٦ // نظمی مجموعه سی ٣٥٣٤

Bənzədib Məcnuna şəklim, ey saçı Leyli bənim, بکزدب مجنونه شکلم ای صچی لیلی بنم،
Dedilər bana sən ana varsa həmzadsan. دیدلر باکه سن اکه وارسه همزادسن.
Kəbətin mehru mah ilə bəni zar eyləyib, کعبتین مهر و ماه ایله بنی زار ایلیوب،
Dönə-dönə necə nəqş etdin fələk, nərradsan? دونه دونه نیجه نقش اتدک فلک نرادسن[2].
Bəndənin bir xərci olur çünki mövla üstünə, بنده‌نک بر خرجی اولور چونکه مولی اوستنه،
Quli olalıdan dila hər ğüssədən azadsan. قولی اوللدن دلا هر غصه دن آزادسن[3].
Asimandır bisütün , anda kulungi ah ilə, آسماندر بی ستون انده کلنک آه ایله،
Kəhlişani-rah edərsən, ey könül Fərhadsan? کهکشان راه ایدرسن ای کوکل فرهادسن.
Qətli-aşiqdə olur mahir , əgərçi , hər gözəl, قتل عاشقده اولور ماهر اکرچه هر کوزل،
Ləblərinlə sən yinə can vermədə ustadsan. لبلرکله سن ینه جان ویرمده استادسن.
Ey Sururi, xəstəyi-mötadi olurmuş ilan, ای **سروری** خسته یه معتادی اولورمش علاج،
Sağlıq istərsən mey iç kim, ana sən mötacsan. صاغلق استرسک می ایچ کم اکه سن معتادسن.

ولـه (نظیرهٔ مردمی)

Necə bir ol şəmi-bəzm üçün dila sən yanəsən. نیجه بر اول شمع بزم ایچون دلاسن یانه سن،
Necə bir deyə sana pərvanəsən pəs yanəsən. نیجه بر دییه سکا پروانه سن پس یانه سن.
Necə bir xülfi ucundan tabi-ruxsarın görüb, نیجه بر زلفی اوجندن تاب رخسارن کورب،
Necə bir əjdərlər ağzından çıxr od sanəsən. نیجه بر اژدرلر آغزندن چقر اود صانه سن.
Necə bir meygün ləbi şövqilə məst olub, dila, نیجه بر میکون لبی شوقیله مست اولوب دلا،
Necə bir zənciri-xülfi yadına divnəsən. نیجه بر زنجیر زلفی یادنه دیوانه سن.
Necə bir ğiflət sana bidar ikən uyxu ola, نیجه بر غفلت سکا بیدارکن اویخو اولا،
Necə bir ğiflətdə yatan yar üçün oyanəsən. نیجه بر غفلتده یاتن یار ایچون اویانه سن.
Necə bir seylab edib, əşkin Sururi daima, نیجه بر سیلاب ایدب اشکک **سروری** دایما،
Bir bir viran edərsən bunca xalqın xanəsin. نیجه بر ویران ایدرسن بونجه خلقک خانه سن.

ولـه (نظیرهٔ احمد پاشا)

O zatın arizin gördüm, boğuldum, abə düşdüm bən, او ذاتک عارضن کوردم بوغلدم آبه دوشدم من،
Baxıb çahi-zənəxdana, əcəb girdabə düşdüm bən. بقوب چاه زنخدانه عجب کردابه دوشدم من.
Ləbin keyfiyətin sordum, bulunır didələr meydə, لبک کیفیتن صوردم بولینور دیده‌لر میده،

---

[1]. نظمی مجموعه سی: پاینه چون
[2]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[3]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

Çü bildim gizli əsrari, şərabi-nabə düşdüm bən. چو بلدم کزلو اسراری شراب نابه دوشدم من.
Heca deyü xocamdən bən əlif qəddini oxurdum, هجا دییو خواجمدن بن الف قدوکی اوقردم،
İrişildən bəri xəttin qara eraba düşdüm bən. ایریشلدن برو خطک قره اعرابه دوشدم من.
Kişiyi kim, sevərsə, sevdigin bilə sevər ,amma, کشییی کم سورسه سودکن بیله سور اما،
Sevərlər yarımı deyü, ədu-əhbaba düşdüm bən. سورلر یارمی دییو عدو احبابه دوشدم من.
Ayağın öpmək olmadı həyatımda, Sururi, çün, ایاغن اوپمک اولمادی حیاتمده **سروری** چون،
Ölicək xak olub, öpmək üçün ol paya düşdüm bən.. اولیجک خاک اولوب اوپمک ایچون اول پایه دوشدم من.

ولـه (نظیرهٔ ضعیفی)

Bəndi-zənciri-səri-zülfün üçün divanayın, بند زنجیر سر زلفک ایچون دیوانه ین،
Bən necə ana müqqəyəd olıcaq uslanayın. بن نجه اکا مقید اولجق او صلانه ین.
Çünki, üz-üzi göricək utnır, ey mah ru, چونکه یوز یوزی کوریجک اوتنور ای ماه رو،
Üzüni göstər ki, qeyri sevməyə utanayın. یوزکی کوستر که غیری سومکه اوتانه ین.
Udilə pərvanədə çen kim, hünər yanmaq olur, عودله پروانه ده چونکم هنر ینمق اولور،
Yara ərz edib hünər, şəmi-camala yanayın. یاره عرض ایدب هنر شمع جماله یانه ین.
Çün ki, bipərvana yaxar pər, ey pəri pəvanələr, جونکه بی پروا یقر پر ای پری پروانه لر،
Nola yansan bu dili-pursuz ilə pərvanəyın. نوله یانسم بو دل پر سوزله پروانه ین.
Ol nigarım nəqşinin mənidə dil məmuridir, اول نکارک نقشنک معنیده دل معموری در،
Ey Sururi, surətə gərçi ana viranəyın. ای **سروری** صورتا کرچه اکا ویرانه ین.

ولـه (نظیرهٔ دیکر)

Ta ki gördüm, ey pəri-peykər səni viranəyın, تا که کوردم ای پری پیکر سنی ویرانه ین،
Aşinan olmaq üçün həp qeyridən biganəyın. اشناک اولمق ایچون هب غیردن بیکانه ین.
Ah edib yanasım üzüni görücək incinmə kim, آه ایدب یانسیم یوزوکی کوریجک انجنمه کم،
Sən məlahət şəmisən, bən qarşına pərvanəyin. سن ملاحت شمعی سن بن قرشوکه پروانه ین.
Gərçi qıldım xanumanım tərkini, şükrüm budur, کرچه قلدم خانمانم ترکنی شکرم بودر،
Eşigində atlarınla həmdəmu həm xanayın. ایشککده اتلرکله همدم و همخانه ین.
Bən kiməm kim sey edim kuyində bu yetər bana, بن کمم کم سیر ایدم کویکده بو یتر بکا،
Kim, xiyalınla həmişə sakini-viranəyin. کم خیالکله همیشه ساکن ویرانه ین.
Çün ruxun şəmi gözündə nuru dildədir surur, چون رخک شمعی کوزمده نور و دلده در سرور،
Surətə adəm, Sururi, mənidə pərvanəyin. صورتا ادم **سروری** معنیده پروانه ین.

ولــه

Kim ki, əğyarı sorub, görsə üzün, ey məh cəbin, کمکه اغیاری سورب کورسه یوزک ای مه جبین،[1]
Yara şər dirlərsə ana kamranu kambin. یاره شر دیرلرسه اکا کامران و کامبین.
Ağzını var zənn edər çeşmim, iraqlardan baxıb, اغزنی وآر ظن ایدر چشمم ایرقلردن بقوب،
Şübhədə qaldım, dəriğa olmadı bana yəqin. شبهده قالدم دریغا اولمدی باکا یقین.
Dinim üçün öpdüm ağzın, dilbərin dirmiş rəqib, دینم ایچون اوپدم اغزن دلبرک دیرمش رقیب،
Billah ol kafər necə yox nəsnəyə eylər yəmin. باللـه اول کافرنجه یوق نسنه یه ایلر یمین.
Göndərir bin ğəmzə tirin, gərçi ol qaşı kaman, کوندرر بیک غمزه تیرن کرچه اول قاشی کمان،
Zülfi qılmışdır gumanda yinə yüz firnə, kəmin.. زلفی قلمش در کُمونده یینه یوز فتنه کمین.[2]
Tən dəgildir yar olmazsa, Sururiyə rəfiq, طک دکلدر یار اولمزسه **سروریه** رفیق،
Kim, o bir şahi-müəzzəmdir, bu əbdi-kəmtərin. کم او بر شاه معظمدر بو عبد کمترین.

ولــه[3]

Sənsizin ey gül bana bağu gülüstan olmasın, سنسزین ای کل بکا باغ کلستان اولمسون،
Hay necə bağu olmasın, can olmasın. هی نجه باغ کلستان اولمسون جان اولمسون.
Zülf açarsan xəlqə qarşı, həm üzün insaf dər, زلف آچرسن خلقه قرشو هم اوزک انصاف دهر،
Kim, dili-aşiq neçün ğəmdən pərişan olmasın. کیم دل عاشق نچون غمدن پریشان اولمسون.
Sinəmi çak eylə tiği-eşq ilə, allah üçün, سینمی چاک ایله تیغ عشقله اللـه ایچون،
Kim,könüldə səndən özgə nəsnə pünhan olmasın.. کیم کوکلده سندن اوزکه نسنه پنهان اولمسون.
Çismmiə ol dənlü ox atgıl ki, baxsam hər yanaŞ جسممه اول دکلو اوخ اتکل که بخسم هر یکا،
Oxun olsun gözlərim dövründə peykan olmasın. اوخک اولسون کوزلرم دورنده پیکان اولمسون.
Küfri-zülfündən məni məən etdi zahid, görəyim, کفر زلفکدن منی منع اتدی زاهد کوره یم،
Kim, anın yoldaşı axir dəmdə iman olmasın. کیم انک یولداشی آخر دمده ایمان اولمسون.
Yandırırkən könlümi, ey eşq billah ehtiyat, یاندررکن کوکلمی ای عشق باللـه احتیاط،
Eylə kim, ol sərv oxundan anda peykan olmasın. ایله کم اول سرو اوخندن انده پیکان اولمسون.
Başu can alır Sururidən, dilər iman daxı, باش و جان آلور **سروری** دن دلر ایمان دخی،
Kimsənin yarı, ilahi, namüsəlman olmasın. کیمسنک یاری الهی نامسلمان اولمسون.

ولــه[4]

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۵۸۱۹ // نظمی مجموعه سی ۳۴۸٤
[2]. پروانه مجموعه سی: کمیندن بینه یوز فتنه و کین
[3]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱۳۹-۱٤۰
[4]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱٤۰-۱٤۱

عارضک عرض ایت که کل هرگز یکاغن اچمسون، *Arizin ərz et ki, gül həgiz yanağın açmasın,*
زلفکی داغت که سنبل بوینی باغن اچمسون. *Zülfüni dağıt ki, sünbül boynı-bağın açmasın.*
جلوه قل کلشنده بر رفتار شیرینیله کم، *Cilvə qəl gülşəndə bir rəftar kim,*
قللوغندن نی‌شکر هرگز قوشاغن اچمسون. *Qolluğundan neyşəkər həgiz quşağın açmasın.*
آیه قدّکدن روان اولمقده کوستر یر اوصول، *Aya qəddindən rəvan olmağda göstər bir usul,*
کم اوخوب زنجیردن سروک ایاغن اچمسون. *Kim, o xub zəncirdən sərvin ayaın açmasın.*
دزد دل هر سنبلک وهم ایله آهمدن کم اول، *Suzdi-dil hər sünbülün vəhilə ahımdan kim ol,*
دامنی التنده اول دزدک چراغن اچمسون. *Daməni altında ol duzdun çırağın açmasın.*
قلمه ای خونخواره سینم چاکنی ظاهر که تا، *Qılma ey xunxarə sinəm çakını zahir ki, ta,*
هر کورن سن پادشاهی حسن اوتاغن اچمسون. *Hər görən sən padişahi hüsn otağın açmasın.*
ای صبا صچک تبسم لافنی منع ایت که تا، *Ey səba saçın təbəsüm lafının məən et ki, ta,*
بر شکر خندیله آنک یوزی آغن اچمسون. *Bir şəkər xənd ilə anın üzi ağın açmasın.*
ای **سروری** اولورم دیوانه سویلک اول کله، *Ey Sururi, oluram divanə, söylən o gülə,*
کیم ینه اغیاره قرشو ساچی باغن اچمسون. *Kim, yinə əğyara qarşı saçı bağın açmasın.*

ولـه[1]

....[2]

آچلوب کل کل جهان باغن کلستان ایلین، *Açılıb gül-gül cahan bağın gülüstan eyləyən,*
خضر کلزار ایلیوب قدین قباء سبزله، *Xıxr gülzar eyləyib qəddin qəbai səbz ilə,*
سایۀ ظلمت خرامن آب حیوان ایلین، *Sayeyi-zülmət xuraman abi heyvan eyləyən.*
شاخ کل تک صالنوب می نشاء سنده نازله. *Şaxi-gül tək sallanıbmı nişasında naz ilə,*
سروی آیقدن صالوب شمشاد حیران(ایلین)، *Sərvi ayaqdan salıb, şimşadi heyran eyləyən.*
آیغی التینه آلوب عنبرافشان سنبلن. *Ayağı altına alıb ənbər əfşan sünbülün,*
نافۀ چینی قره طپراغه یکسان ایلین، *Nafeyi-Çini qara torpağa yeksan eyləyən.*
کیزلیوب جسممده عشقن معجزات حسنله، *Gizləyib çismimdə eşqin möcizati-hüsn ilə,*
آتش سوزانی خاشاک ایچره پنهان ایلین. *Atəşi-suzanı xaşak içrə pünhan eyləyən.*
غنچۀ خندانی کریان چشممه جانانه دن، *Ğönçeyi-xəndanı giryan, çeşmimə cananədən,*
هر برین بر معدن اهل بدخشان ایلین. *Hər birin bir məədəni-əhli-Bədəxşan eyləyən.*
ای **سروری** کتدی کوکلم دیرسن اول کوینه وار، *Ey Sururi, getdi könlüm, dirsən ol kuyinə var,*

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱۳۹-۱۳۷
[2]. قاباقکی صفحه دوشوبدور. غزلین بیرینجی مصراعی یوخدور.

بونجه سی کیمدر سنک یانکده افغان ایلین. *Buncası kimdir sənin yanından əfğan eyləyən.*

ولــه[1]

آسوده کوکل درد دل زاری نیلسون، *Asudə könül dərdi-dili-zari neyləsin?*
آزاده کشی حال کرفتاری نیلسون. *Azadə kişi hali-giriftari neyləsin?*
کوکسینه دوکوب داشله بر ماه غمندن، *Köksinə döyüb daş ilə bir mah ğəmindən,*
آه ایلمین سینهٔ افکاری نیلسون. *Ah eyləməyin , sineyi-əfkari neyləsin?*
یارب کلی یار دیو یولاره باخوب، *Yarəb, güli-yar deyü, yollara baxıb,*
قان اغلمین دیدهٔ خونباری نیلسون. *Qan ağlamayın , dideyi-xunbarı neyləsin?*
یاریله نهان نیجه بولشم دیو هر کون، *Yar ilə nihan necə buluşam,deyü hər gün,*
غم چکمین اندیشهٔ اغیاری نیلسون. *Ğəm çəkməyin, əndişeyi-əğyarı neyləsin?*
هر غنچه دهانیله کلن زاغ سیه دل، *Hər ğönçə dəhan ilə gülən zaği-siyəhdel,*
بلبل لری بغرنده بتن خاری نیلسون. *Bülbülləri bağrında bitən xari neyləsin?*
کل برکی صنن قطرهٔ خونابهٔ اشکن، *Gülbəgi sanan qətreyi-xunabeyi-əşkin,*
یار اولمسه نتسون کل کلزاری نیلسون. *Yar olmasa netsin güli-gülzari neyləsin?*
بیچاره **سروری** کبی زلفک هوسیله، *Biçarə Sururi kibi xülfün həvəsilə,*
داغ لاره دوشن نافهٔ تارتاره نیلسون. *Dağlara düşən nafeyi-Tatari neyləsin?*

ولــه[2]

کلدی فیضی جاودانی عرش اعظم دن بوکون، *Gəldi feyzi-cavdani ərşi-əzəmdən bugün,*
پردهٔ عزت آچلدی وجه آدمدن بوکون. *Pərdeyi-izzət açıldı vəchi-adəmdən bugün.*
یدی مهری یدی مصحف دن یدی کز اچمغه، *Yeddi möhri, yeddi müshəfdən yeddi kəz açmağa,*
روح قدسی اولدی عیسی دوغدی مریم دن بوکون. *Ruhi-quddsi oldı, İsa doğdı Məryəmdən bugün,.*
کر اتاکدن علم الاسماء قلدکسه طلب، *Gər atandan elmuləsmai qıldınsa tələb,*
ای برادر دورمه میراث استه عالم دن. (بوکون). *Ey bəradər, durma miras istə aləmdən bugün.*
زاهدا روحک قیامتده ایلان شکلن دوتر، *Zahida ruhun qiyamətda ilan şəklin tutar,*
باش چکرسن دیو تک چون زلف پرچم دن (بوکون). *aş çəkərsən div tək çün zülfi-pərçəmdən bugün..*
کرم اولوب واعظ ینه یانمقده سن یانماقچون، *Kərəm olub vaiz yinə yanmağdasan yanmaq üçün,*
ایله بنکزر تازه کلمش سن جهنم دن بکون. *Eylə bənzər tazə gəlmişsən cəhənnəmdən bugün.*
ای **سروری** عزلت ایدب جاودانی نطق ایشت، *Ey Sururi, izlət edib, cavdani nitq eşit,*

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱۴۳-۱۴۲

[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱۴۴-۱۴۳

Dəm bədəm kim, sözlər eşidincə hər kimdən bugün.. دم بدم کم سوزلر ایشدنجه هرکم دن بوکون.

ولـه[1]

Vəh ki, sərgəranu şeydayam bugün sən şah üçün, وه که سرکردان شیدایم بوکون سن شاه ایچون،
Mərhəmət çeşmilə baxgil halıma, allah üçün. مرحمت چشمیله باخکل حالمه اللـه ایچون.
İstərəm sümmi-sitəmdən nəqşini sinəmdə mən, استرم سم ستمدک نقشینی سینمده من،
Kim, sipər qılam anı cana xidəngi-ah üçün. کم سپر قیلم آنی جانا خدنکی آه ایچون.
Qaşın altında olursa müshəfi-hüsnün , nola, قاشک التنده اولورسه مصحف حسنک نولا،
Güşeyi-mehrab olur məva kəlamullah üçün. کوشهٔ محراب اولور مأوی کلام اللـه ایچون.
Məən edər yaşım xiyalından dərunim şöləsin, منع ایدر یاشم خیالکدن درونم شعله سن،
Oda girər gör bu mərdumzadəyi həmraz üçün, اوده کیرر کور بو مردم زادهٔ همراز[2] ایچون.
Yaşını xunu ciyər birlə ,Sururi , gözləri, یاشنی خون و جکر برله **سروری** کوزلری،
Eşq kuyində rəvan eylər səbilulla üçün. عشق کوینده روان ایلر سبیل اللـه ایچون.

ولـه[3]

Ey müənbər kalilin şərhi huda-əlmüttəqin, ای معنبر کاکلک شرحی هدی المتقین،
Ləli-can bəxşin bəyanı rəmətul-lilaləmin. لعل جان بخش بیانی رحمه للعلمین.
Müshəfi-hüsnündə xəttindən kinayətdir tamam, مصحف حسنکده خطک دن کنایندر تمام،
Lövhi-məhfuzi-ilahi içrə Qurani-Mübin. لوح محفوظ الهی ایچره قرآن مبین.
Zülfü qaşın verdiyi hüsni üzündə verəməz, زلف قاشک ویردکی حسنی یوزکده ویرمز،
Geysə ərş üstündə rəhman surəti-Ruhul-Əmin, کیسه عرش اوستنده رحمان صوره روح الامین.
Məscidi-Əqsa vu qaşın ayəti Fəthul-Qərib. مسجد اقصی و قاشک آیتی فتح قریب،
Kəəbəyi-əzəmdə zülfün həlqeyi-Həblul-Mətin. کعبهٔ اعظمده زلفک خلقهٔ حبل المتین.
Kimsə bilməzdi nədir sübhi-əzəl, şami-əbəd. کمسه بلمزدی ندر صبح ازل شام ابد،
Olmasaydı dövri-ruxsarında zülfi-ənbərin. اولمسیدی دور رخسارکده زلف عنبرین.
Gözlərindən ayəti-allah, nurun şərhini, کوزلرکدن آیتی اللـه نورک شرحینی،
Görməyən gözlərdə yoxdur nəşəti-eynul-yəqin. کورمین کوزلرده یوخدر نشاء عین الیقین.
Ey Sururi, əelmu-ləsmai hüsni göstərir, ای **سروری** علم الاسماء حسنی کوسترر،
Əhsəni-surətdə Fəzullahi-Rəbəl-aləmin. احسن صورتده فضل اللـه رب العالمین.

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱۴۵-۱۴۴// س. نوسخه سینده ص.۲۳
[2]. س. همراه
[3]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱۴۷-۱۴۶

ولـه[1]

اول منم که یوز طوتوب آیینۀ انسانه من، *Ol mənəm ki, üz tutub ayineyi-insana mən,*
فضل یزدانه ایرشدم صورته رحمانه من. *Fəzli-yəzdana irişdim, surəti-rəhmana mən.*
سجده ایدوب روح قدسی اوکنده آدمک، *Səcdə rdib ruhi-qudsi önündə adəmin,*
اوقورم اسمائ حسنی اویمزم شیطانه من. *Oxuram əsmai-hüsni , uymazam şeytana mən.*
کنج طه نک طلسمن کشف ایدلدن سنبلی، *Künci tahanın tilismin kəşf edəldən sünbüli.*
عالمم تعلیم علم علّم القرآنه من. *Aliməm təlimi-elmə, əlləmul-Qurana mən.*
ساقی باقی بکا بر باده نوش ایتدیردی کم، *Saqiyibaqi bana bir badə nuş etdirdi kim,*
حضروقن اولدم ایرشدم چشمۀ حیوانه من. *Həzruqın oldum , irişdim çeşmeyi-heyvana mən.*
زلفنک کفرنی هر عیسی نفسلو دلبرک، *Zülfünün küfrüni hə İsa nəfəsli dilbərin,*
تور ایمان بیلمینجه کلمدم ایمانه من. *Nuri-iman bilməyincə gəlmədim imana mən.*
شول قمر دورنده بغلو غیرنه چوکان ایچون، *Şol qəmər dövründə bağlı ğeyrinə çövgan üçün,*
باشمی طوب ایلدم کردم بوکون میدانه من. *Başımı top eylədim,girdim bugün meydana mən.*
ای **سروری** عالم الغیبنک جمالک کورمشم، *Ey Sururi, aləmi· ğeybin camalın görmüşəm,*
جان کوزیله بقمشم تا صورت رحمانه من. *Can gözilə baaxmışam ta surəti rəhmana mən.*

ولـه[2]

کل ای ساقی کتور جام شراب ارغوانیدن، *Gəl ey saqi, gətir cami-şərabi ərğəvanidən,*
که قورترسون بزی بردم غم دنیای فانیدن. *Ki, qurtarsın bizi bir dəm ğəmi-dünyayı fanidən.*
ریای محتسب مست مدام اولماغه مانعدر، *Riyayi mühtəsib məsti-mudan olmağa manedir,*
زهی نادانکه یوز دوندردی عمر جاودانیدن. *Zehi nadan ki, üz döndərdi ömri-cavidanidən.*
قضای عرش رحمانه عروج ایتمز مسیحاتک، *Fəzayi-ərşi-rəmanə uruc etməz Məsiha tək,*
خبردار اولمیه کمسه کتاب آسمانیدن. *Xəbərdar olmaya kimsə kitabi-asimanidən.*
اکر جانان جان استرسه سندن جانه صنمه بیل، *Əyər canan can istərsə səndən cana sanma bil,*
که جان ویرسک کرک دونمک کرکمز یار جانیدن. *Ki, can versən gərək,dönmək gərəkməz yari-canidən.*
لبک التنده خالک نقطۀ یاء ییله اولدی، *Ləbin altında xalın nüqteyi-ya ilə oldı,*
کلام اللته ناطق شرحنه سبع المثانیدن. *Kəlamullahi-natiq şərhinə sənul -məsanidən.*
دکل مردم سوادندن کم خالک غمی کوزده، *Dəyil mərdum səvadından kəm xalın ğəmi gözdə.*
اولوبدر منعکس بغرمده که داغ نهانیدن. *Olubdur münəkis bağıımdki dağı nəhanidən.*

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سی ص. ۲۲
[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سی ص. ۲٤

Sururi badə ol nuri-səfadır, çeşmi-saqidir,	**سروری** باده اول نور صفادر چشم ساقی در،
Kim, axır çeşneyi-xurşid tək eyni-məanidən.	کیم آخر چشمۀ خورشید نک عین معانیدن.

ولــه

Elmul-əsma ki, gəldi adəmə allahdan,	علم الاسما که کلدی آدمه اللــهدن،
Ol kifayətdir bəyan əla fəzli-allahdan.	اول کفایتدر بیان علا فضل اللهدن.
Kəəbəyi-hüsnündəğəmzən şərh edəlidən sinəmi.۰	کعبۀ حسنکده غمزک شرح ایدلدن سینه می،
Leylətul-meraca irişdim kəlamullahdan.	لیله المعراجه ایرشدم کلام اللهدن.
Aləmul-ğeynin sərati-müstəqimidir saçın,	عالم الغیبنک سراط مستقیمیدر صاچک،
Əhli-cənnətdir keçənlər bu səbilullahdan.	اهل جنت در کچنلر بو سبیل اللهدن.
Zülfün ol ənqayi-Qafi laməkanidir, kanın,	زلفک اول عنقای قاف لامکانیدر کانک،
Kainatı sayəsi doldurdı zillullahdan.	کائناتی سایه سی دولدردی ظل اللهدن.
Yerdə əzən açıldı surətindən adəmin,	یرده عزن آچلدی صورتندن آدمک،
Nazil oldı çün kəlamullah ərşi-allahdan.	نازل اولدی چون کلام اللــه عرشی اللهدن.
Zahidi-xudbinə qaşın mehrabına qılmaz sucud,	زاهد خودبینه قاشک محرابنه قلمز سجود،
Görən şeytandır ki,üz döndərdi vəchiallahdan..	کورن شیطاندرکه یوز دوندردی وجه اللهدن.
Ey Sururi, zahiru batində gördün şübhəsiz,	ای **سروری** ظاهر و باطنده کوردک شبهه سز،
Sən əla almaz ruxi-pərişan nuri-allahdan.	سن علی المز رخی پریشان نور اللهدن.

وله

Necə bir xun tökməyim bu dili-biryanımdan,	نیجه بیر خون دوکمیم بو دل بریانمدن[۱]،
Necə bir bəsləməyim qəmzələrin yanımdan.	نیجه بر بسلییم غمزه لروک یانمدن.
Necə bir qüyrilə sən busəyə bazar tutub,	نیجه بر غیریله سن بوسیه بازار توتوب،
Bəni biz.r deyü bizar edəsən canımdan.	بنی بی زر دیو بیزار ایدسن جانمدن.
Firqətin dostlara bən deyəcək nəsnə fəgil,	فرقتنک دوستلره بن دیجک نسنه دکل،
Xəbərin aldın ola naləvu əfğanımdam.	خبروک الدوک اوله ناله و افغانمدن.
Sən güli-cənnət isən, bən də çəmən bülbülüyəm,	سن کل جنت ایسن بن ده چمن بلبلیم،
Əl çək ey sərvi-xuraman bir ovuc qanundan.	ال چک ای سرو خرامان بر اوج قانومدن.
Yerin aydınmış inən sürdi ,çıxardı qapıdan,	یروم ایدنمش ایکن سوردی چقردی قپودن،
Bunu unmazdı nicati qul sultanından.	بونو اونمازدی نجاتی قول سلطانوندان.

---

۱. دیواندا یوخدور ؛ مجموعه غزلیات مصطفی قونیوی ۳۶۰

Yanacaq yer qoymadın sən sənə divanə könül, یاتاجق یر قومدنک سن ساکا دیوانه کوکل،
K uyumaz xəlqi-cahan gecələr əfğanımdan. کویمز خلق جهان کیجه لر افغانمدن.
Bənim əşardır edən həp yarammı səqfi- nəl, بنوم اشعاردر ایدن هب یرمی سقف نعل،
Ey Sururi, oxunan muxlesimi anlaya divanından. (ای **سروری**) اوقنن مخلصمی انلاییه دیواندن.

قافیه الواو- عدد(۱۰) -۱۰

ولـه

Həmişə balu pər boulsun olan tirin kibi doğru, همیشه بال و پر بولسون اولن تیرک کبی طغرو[1]،
Kamanın kibi əyrinin toxunsun qarnına zanu. کمانک کیبی اکرینک دوقنسون قرننه زانو.
Gözümə qanlı peykan görünür hərğönçə şoldəm kim, کوزومه قانلو پیکان کورنر هر غنچه شول دم کم،
Bənimlə gülüstan seyrinə varmasa ol gülru. بنومیله کلستان سیرنه وارماسه اول کل رو.
Kamanı kibi əyriyi əl üstünə tutar daim, کمانی کیبی اکریی ال اوستینه دوتر دایم ،
Atar ox kibi doğruyi yabana ol kaman əbru. آتر اوق کبی طغرویی یبانه اول کمان ابرو.
Qəti məcruh olubdur dil nigara ğəmzən ucundan, قتی مجروح اولپدر دل نکارا غمزک اوجندن،
Ki, hər şəxsin dilin rəncidə qılmaq , eyləmişdir xu. که هر شخصک دلن رنجیده قلمق ایلمشدر خو.
Gözünə tüş olalıdan ol gözi ahu Sururinin, کوزینه دوش اوللدن اول کوزی آهو **سرورینک**،
İşi fəryad olub, edər həmişə dərd ilə ah o, اشی فریاد اولب ایدر همیشه دردله آه او.

ولـه

Tutiyi-təbim şəkər güftarın eylər arzu, طوطی طبعم شکر کفتارک ایلر ارزو،
Bülbüli-qəlbim güli-ruxsarın eylər arzu. بلبل قلبم کل رخسارک ایلر آرزو.
Xəstə vu mğrur ilə çün timar edərmişsən bəyim, خسته و مغروله چون تیمار ایدرمش سن بکم،
Xəstə dil məğrurliuin, timarın eylər arzu. خسته دل مغرولکین تیمارک ایلر آرزو.
Arzu etmək çox olur xəstələr yox nəsnəyi, آرزو اتمک چوغ اولور خسته لر یوق نسنۀ،
Ağzını anun üçün bimarın eylər arzu. اغزوکی آنوکچون بیمارک ایلر آرزو.
Diləndir, ancaq vucudi gərçi etməzsən vəfa, دلن در انجق وجودی کرچه اتمزسن وفا،
Di vəli bir busəyə iqrarın eylər arzu. دل ولی بر بوسیه اقرارک ایلر آرزو.
Verərəm bir arzuyi-cana bin Dinarının, ویرورم بر آرزوی جانه بیک دینارکی،
Ey könül, sanma bəni dinarın eylər arzu. ای کوکل صنمه بنی دینارک ایلر آرزو.
Çün Sururi canına əsli-vətəndir axirət, چون **سروری** جانکه اصلی وطن در آخرت،

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٦٠٢١ // نظمی مجموعه سی ٣٩١٢

دل غریبی اول یکا رفتارک ایلر آرزو.	*Dil ğəribi ol yana rəfatrın eylər arzu.*

ولـه

مرغ جانم آتش رخسارک ایلر آرزو،	*Murği-canım atəşi-ruxsarın eylər arzu,*
حسنکه پروانه در اول نارک ایلر آرزو.	*Hüsnünə pərvanədir ol narın eylər arzu.*
کیجه بند زلفله دل دزدی بوسک قپمغه،	*Gecə bəndi-zülfilə dil duzdi busən qapmağa,*
رهبر ایچون غمزهٔ عیارک ایلر آرزو.	*Rəhbər üçün ğəmzəyi-əyyarın eylər arzu.*
دکمه اورغانی بکنمزمش اصیلاجق رقیب،	*Tikmə orğanı bəgənməzmiş asılacaq rəqib,*
وآی بو کافر تا سنک زنارک ایلر آرزو.	*Vay bu kafər ta sənin zünnarın eylər arzu.*
خانقاهکده مرید دلبرم شیخم بنی،	*Xanıqahında müridi-dilbərəm, şeyxim bənim,*
صنمه انده جبّه و دستارک ایلر آرزو.	*Sanma anda cübbə vu dəstarın eylər arzu.*
خوان وصله نوله قویلسه **سروری** شوقله،	*Xan vəslə nola qoyulsa Sururi şövqilə,*
چوق زماندر نعمتینی یارک ایلر آرزو.	*Çox zamandır nemətini yarın eylər arzu.*

ولـه (نظیرهٔ نیازی)

آصلوب مرآت باقر دونه دونه سوبسو،	*Asılıb meraata baxar dönə-dönə su bəsu,*
بر نظر تا کم اوله کون یوزلو یاره روبرو.	*Bir nəzər ta kim, ola gün üzlü yara ru bəru.*
جست و جو ایله یدی دریا ایرشمز اشکمه،	*Cestu cu ilə yeddi dərya irirşməz əşkimə,*
جمع ایدرلرسه جمیع صولری کر جوبجو.	*Cəm edərlərsə cəmisuları gər cu bəcu.*
کیرجک حمامه دَرلرَ صنمه جسمم دوستم،	*Girəcək hamama dirlər sanma çismim dostum,*
جمله تن سن سیم بر عشقنده آغلر موبمو.	*Cümlə tən sən simbər eşqində ağlar mu bəmu.*
دود آهم کوکه چیقوب یاشم اینر یرلره،	*Dudi-ahım göylərə çıxıb, yaşım enər yerlərə,*
اه و یاشم سن مه بدمهری آرر کوبکو.	*Ahu yaşım sən məhi-bəmehri arar ku bəku.*
یاره کندن بلدره ین دییو کلمش آینه،	*Yara kəndin bildirəyin , deyü gəlmiş ayinə,*
ای **سروری** نیجه یوز برکتمش اولمش روبرو.	*Ey Sururi, necə üz bərkitmiş olmuş ru bəru.*

ولـه

یوزکدن کر بکا اولمزسه پرتو،	*Üzündən gər bana olmazsa pərtöv,*
کوزومه آی و کوندن اولمیه ضو.	*Gözümə ayu gündən olmaya su.*
عجب در اشک اوکنده دوردغی چشم،	*Əcəbdir əşk önündə durduğı çeşm,*
خراب اولور اکرچه سیلدن اَو.	*Xarab olur əgərçi seyldən əv.*
کیجه کوندر بکا شوق رخکله ،	*Gecə göndər bana şövqi-ruxunlə,*

نولا کویکده دل اولورسه شبرو. — *Nola kuyində dil olursa şəbru.*
او قتل ایدردی سن زهر ایچدک اولدک، — *O qətl edərdi sən zəhr içdin öldün,*
سکا کم دیدی ای دل بویله وار او. — *Sana kim dedi , ey dil böylə var o.*
بو پرخون سینه اچره خنجر دوست، — *Bu purxun sinə içrə xəncəri-dost,*
شفق ایچنده در کویا مه نو. — *Şəfər içindədir guya çəhi-nov.*
محبت چون دکلدر اختیاری ، — *Möhəbbət çün dəgilfir ixtiyari,*
نچون زاهد بکا دیر کم بنی سو. — *Nəçün zahid bana der kim, bəni su.*
چو بلمز عشق شاهیله کدایی، — *Çü bilməz eşq şah ilə gidayi,*
سروری بر درر فرهاد و خسرو. — *Sururi bir durur Fəhdau Xosrov.*

ولـه

عجبمی ککورمسه بن خاک پاین اول مهرو، — *Əcəbmi gəlirimsə bən xaki-payin ol məhru,*
بیلورسن ای کوکل اولور چراق دبی قراکو. — *Bilirsən ey könül olur çıraq dibi qaranu.*
بو ایدی فکرم اکا غصه می دیم کورجک، — *Bu idi fikrim ana ğüssəmi deyim göricək,*
کورنجه یوزنی خاطرده قالمدی قیغو. — *Görüncə üzüni xatirdə qalmadı qayğu.*
او زلف بویی اوجندن زیاده شیدایم، — *O zülf buyi ucundan ziyada şeydayım,*
جنونمه نجه درمان ایدر بنم او بو. — *Cununuma necə dərman edər bənim o, bu.*
اریشر اهم اوقی ساکه دیرسم انجنمه، — *İrişər ahım oxı sana deyərisəm incinmə,*
دیمشلر اکرمی اوتر دوغرو سویله ابی ابرو. — *Demişlər əyrimi ötər doğru söylə abi-əbru.*
کرک دله شب هجرنده فکر لعلی غدا ، — *Gərək dilə şəbi-hicrində fikri-ləli ğida,*
اورج کجه سی ینور چون **سروریا** طاتلو. — *Oruc gecəsi yanır çün Sururiya dadlu.*

ولـه

یار ایلارو کتدی بن قالدم کرو، — *Yar irəli getdi, bən qaldım gerü,*
قودی کتدی باقمدی باکه کرو. — *Qodi getdi, baxmadı bana gerü.*
کویکه واردم کرکمز جنتی، — *Kuyuna vardım,gərəkməz cənnəti,*
نیلیه ین داخی اندن اکا رو. — *Neyləyəyin daxı andan ana ru.*
وآره ین جانن الاین دیر ایمش، — *Varayın canın alayın, der imiş,*
جان ویرورم آکه تک کلسون برو. — *Can verirəm ana tək gəlsin bərü.*
ایلرو کلمک دلرسک ای کوکل، — *İləri gəlmək dilərsən, ey könül,*
نفسکی قو بر قدم کل ایلرو. — *Nəfsini qo , bir qədəm gəl ilərü.*
ایره مز سرو ای **سروری** قدنه، — *İrəməz sərv , ey Sururi qəddinə,*

Tutmasın əynində kəndin yuxaru. دوتمسون ایکنده کندن یوقرو.

ولـه

Rəva olmaz ğurur etmək camalu mal ilə uslu, روا اولمز غرور اتمک جمال و ماللـه اوصلو،
Birisin çün bozar həmmi , birisini alır oğru. بریسن چون بوزر حمّی بریسنی آلور اوغرو.
Dəruni sinəmə gəlsə, olur ol zülfi purxəm rast, درون سینمه کلسه اولور اول زلف پر خم راست،
Yalan əyridir amma aynana gəlsə olur doğru. یلان اکری در اما ایننه کلسه اولور طوغرو.
Çü sərvin meyvəsi bitməz,sana böyükləyib batmaz, چو سروک میوه سی بتمز سکا بویکلیوب بتمز،
Nə üçün həddini bilməz, əcəb ol kədüdən ulu. نه ایچون حدنی بلمز عجب اول کندودن اولو.
Fələklərdə mələklər yad edib, duzd deşək ağlarlar, فلکلرده ملکلر یاد ایدب دُزد یِشک آغلرلر.
Səhabın durr kibi olur, anunçün daməni dolu. سحابک در کبی اولور انوکچون دامنی طولو.
Yazıb çox nüsxə başında götürüb edəməz nüsxə, یازب چوق نسخه باشنده کتورب ایده مز نسخه،
Sururi dərdməndin bu imiş başındakı yazu. **سروری** دردمندک بو یمش باشنده کی یازو.

ولـه (نظیرهٔ نشانی)

Olub purçin xətti yarı , öpənlərdir iki gisu, اولوب پرچین خط یاری اوپنلردر اکی کیسو،
Ya sünbül oltar ahuyi Xotənlərdir iki gisu. یا سنبل اوتلر آهوی ختن لردر اکی کیسو.
Olur azad, ana bən də qulı olsam nola bədə, اولور آزاد اکا بنده قولی اولسم نولا بنده،
Tutub əhli-dili, bəndə çəkənlərdir iki gisu. دوتب اهل دلی بنده چکنلردر اکی کیسو.
Salıb zilli-humayuni səni şahi-cahan edər, صالوب ظل همایونی سنی شاه جهان ایدر،
Huma kibi havan üzrə uçanlardır iki gisu. هما کیبی هواک اوزره اوچنلردر اکی کیسو.
Dolaşıb biri-birinə, qucaşan marlar kibi, دولاشوب بیری بیرینه قوجشن مارلر کیبی،
Biri-birinə sarmaşıb yatanlardır iki gisu. بری بیرینه صرماشوب یتنلردر اکی کیسو.
Sururi şiri-eşq olmuş anın boynundadır zəncir, **سروری** شیرعشق اولمش آنک بوینده در زنجیر،
Siz ol divanəyi sanman rəsənlərdir iki gisu. سز اول دیوانیه صنمک رسنلردر اکی کیسو.

ولـه[1]

Günəş camalını gördi, ey hilal əbru, کنش جمالکی کوردی ای هلال ابرو،
Dedi, təəcub edib, la allah ila hu. دیدی تعجب ایدب لا آله الا هو.
Xəttin kəlamullah olduğuna dal durur, خطک کلام آله اولدوغنه دال درر،
Üzündə ənbər ilən ol müsəlsəl mu. یوزکده عنبر ایلین اول مسلسل مو.

---

[1]. کا. نوسخه سی// پروانه مجموعه سی//نظمی مجموعه سی و مجلس مجموعه سینده یوخدور

Üzünə baxma rəqibin bu çeşmi-məst ilə sən, یوزنه بخمه رقیبک بو چشم مستله سن،
Ki, aytək olduğunı istəməz olur ahu. که ایتک اولدوغنی استمز اولور آهو.
Düşərsə çahi-zənəxdanına saçından dil, دوشرسه چاه زنخدانکه سچکدن دل،
Əlini tut ki, ğəriblik olur gözi bağlu. الینی دوت که غریبلک اولورکوزی بغلو.
Xoş ol zaman ki, görəmcək Sururi nedəni sən, خوش اول زمان که کورمجک **سروری** نیده کی سن،
Söhbətim isə........... rəqibin kimdir bu. صحبتم ایسه .... رقیبه کیمدر بو.

قافیۀ الهاء – عدد (۵۷)- ۶۷

ولـه (نظیرۀ ذاتی)

Necə boyun verməyim şəmşiri-xun əfşanına, نیجه بوین ویرمیم شمشیر خون افشانکه،
Bir iki üzlu kəsicidir , taxıldı yanına. بر ایکی یوزلو کسیجی در طقلدی یانکه.
Xəstə can üçün ləbin əmsəm, nə var cana, dedim, خسته جان ایچون لبک امسم نه وار جانا دیدم،
Dedi, sözüm yox bənim, qıl nə yayarsa canına. دیدی سوزم یوق بنم قل نه یررسه جانکه.
Meydir, ey əngur qanın öykünür çün ləlinə. می در ای انکور قانک اویکنور چون لعلنه،
Ğayəti tuta bəni, bir gün girirəm qnına. غایتی دوته بنی بر کون کرورم قانکه.
Yar bağrın dilədigən , ey dil bilinməz sanmağıl, یار بغرک دلدوکن ای دل بلنمز صنمغل،
Neydügün bilirsən , guş eyləyin əfğanına. نیدوکک بیلورسنک کوش ایلین افغانکه.
Yara gündüz yalnız varmaq nəsib olmaz sana, یاره کوندز یالکز وارمق نصیب اولمز سکا،
Sayeyi-çişmin düşər çün kim, Sururi yanına. سایۀ جسمک دوشر چونکم **سروری** یانکه.

ولـه (نظیرۀ فقیری)

Yanıma gəlməz, çizər gün üzlü yarım dairə, یانمه کلمز چیزر کون یوزلو یارم دایره،
Görünü ancaq hilali-əbrusi yarım dairə. کورنور انجق هلال ابروسی یارم دایره.
Gün üzüni sanıram merati-dövründə sının, کون یوزوکی صانرم مرأت دورنده سنک،
Halə maha bağlan isə, ey gülüzarım dairə. هاله ماهه بغلنسه ای کلعذارم دائره .
Bu cahandan bən çıxıb, qoyub qaçardım, ah kim, بو جهاندن بن چقوب قویپ قچردم آه کم،
Yolumı bağlar, tutub bu çərxi-tarım dairə. یولمی بغلر دوتب بو چرخ طارم دائره.
Gün fələkdə üzünə dövründə neçün öykənir, کون فلکده یوزکه دورکده نیچون اویکنر،
Saxlamaq yeydir kişi , ey kamkarım dairə. صقلمق یکدر کشی ای کامکارم دائره.
Üzünə hər div əl sunmamaq seyr ilə, یوزنه هر دیو ال صونمامغ سحرله،
Oxuyub, əfsun çizər xətti-nigarım dairə. اوقیوب افسون چیزر خط نکارم دائره.
Həlqəyi-zikrə girib, sufilənir sanma bəni, حلقۀ ذکره کیرب صوفیلنور صنمه بنی،

بغلرم تسحیر ایچون ای شهریارم دائره.
Bağlaram təsxir üçün, ey şəhriyarım dairə.
اول ملک دیمش غم جن مکری اولمز آدمه،
Ol mələk demiş ğəmi-cin məkriolmaz adəmə.
دورمی ده بغلسه عشاق زارم دائره.
Dövrəmi də bağlasa üşşaqi-zarım dairə.
جمع ایدب عشاقی کوین اتلریله دور ایدب،
Cəm edib üşşaqi, kuyin itlərilə dövr edib,
بغلرم اولماغه اول آهو شکارم دائره.
Bağlarım olmağa ol ahu-şikarım dairə.
یوزکه اویکندکیچون قرشو پرکاره چکر،
Üzünə öykəndigiçün qarşı pərgarə çəkər,
مامه هاله چون اوله ای نامدارم دائره.
Maha halə çün ola , ey namdarım dairə.
کرمیه تا کم عذاب ایدن ملائک دوستلر،
Girməyə ta kim, əzab edəən məlaik dostlar,
ایده سز اخلاصله سنک فرارم دائره.
Edəsiz ixlas ilə səngi-fərarım dairə.
بو بتون جسمم دلینوب نی کبی نالان اولور،
Bu bütün çişmim dilənib, ney kibi nalan olur,
ای **سروری** دستنه آلدقجه یارم دائره.
Ey Sururi, dəstinə aldıqca yarım dairə.

ولـه (نظیرهٔ وصفی)

شمسهٔ زر کم یزلمش تیغ آتش تابده[1]،
Şəmseyi-zər kim, yazılmış tiği-atəş tabda,
صانکه نیلوفردرر بتمش میان آبده.
San ki, nilüfər durur batmış miyani-abda.
تیر غمزک پرلریدر ای کمان ابرو سنک،
Tiri-ğəmzən pərləridir, ey kəman əbru sənin,
هر سر مو کم کورینر (بو) سینهٔ احبابده.
Hər səri-mu kim, görünü sineyi əhbabda.
اوقورم هر بابده یازب کتاب عشقکی،
Oxuram hər babda, yazıb kitabi-eşqini,
سرخ اشکم رنکی اولسه طکمیدر هر بابده.
Sürx əşkim rəngi olsa tənmidir hər babda.
بحر اشکمده خیال چشمی اول دردانه نک،
Bəhri-əşkimdə xiyali-çeşmi ol dürdanənin,
بکزر اول کشتی یه کم قالمش اولا کردابده.
Bənzər ol keştiyə kim, qalmış ola girdabda.
ای **سروری** دوشده داخی کوره مز حقی یقین،
Ey Sururi, düşdə daxı görəməz həqqi, yəqin,
زاهدک عمری عبث کچدی دریغا خوابده.
Zahidin ömri əbəs keçdi, dəriğa, xabda.

ولـه (نظیرهٔ عدنی)

مرغ دل بر دم فغانه بشلسه کلزارده[2]،
Murği-dil bir dəm fəğana başlasa gülzarda,
غنچه لر آغز آچوب حیران اولا کل زارده.
Ğönçələr ağız açıb, heyran ola gülzarda.
ویری بلمز خرده‌بین یارک دهانندن خبر،
Veri bilməz xürdəbin yarın dəhanından xəbər,
کم ثریا ایلر اول بر ذرّهٔ کفتارده.
Kim, sürəya eylər ol bir zərrəyi guftarda.
چشم پرخونم کورنلر درد هجرکله[1] صنور،
Çeşmi-purxunum görənlər dərdi-hicrinlə sanır,

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٦٥٨٦ // نظمی مجموعه سی ٤٠٥٧
[2]. پروانه مجموعه سی : ٦٣٨٤ // نظمی مجموعه سی ٤٠٦٠

آل وآلاییله بغلو مشک در بازارده. — *Alı vala ilə bağlı müşkdır bazarda.*
آتش هجرکده ای دلبر ترحم قلمدق[۲]، — *Atəşi-hicrində , ey dilbər tərəhhüm qılmadıq,*
بر کمسنه قالممشدر یارده اغیارده. — *Bir kimsənə qalmamışdır, yarda, əğyarda.*
بو **سروری** شعرنی لولویه تشبیه اتدلر، — *Bu Sururi şerini lövlöyə təşbih etdilər,*
نظم ایدرکن دُز دیشک اوصافنی اشعارده. — *Nəzm edəkən dürr dişin ovsafını əşarda.*

ولــه (نظیرهٔ نجاتی)

رقص[۳] ایلمکدن ایسه به صوفی ریایله[۴]، — *Rəqs eyləməkdən isə beh sufi riya ilə,*
یکدر شراب ناب ایچه سن هوی و هایله. — *Yekdir şərabi-nab içəsən huyu hay ilə.*
فریادم ایله اولدی یولکده اولدکم عیان، — *Fəryad ilə öldüyüm yolunda oldı kim, əyan,*
شهرت بولور نیته کم جنازه[۵] صلابله. — *Şöhrət bulur netə kim, cinazə sulab ilə.*
هر بر بلا چکن ایرشور باله لیک بن، — *Hər bir bəla çəkən irişir bala . leyk bən,*
بر بالکه ایریشمدم بیک بلایله. — *Bir balına irişmədim bin bəla ilə.*
چون بر مژه یتر بنی اولدرمکه ندن، — *Çün bir müjə yetər bəni öldürməyəy, nədən,*
قاره قشن چتوب کله کوزی الایله. — *Qara qaşın çatıb gülı gözi ala ilə.*
تیرکله طکمی ایرسه **سروری** فنایه تیز، — *Tirinlə tənmi irsə Sururi Fənaya tez,*
قوت بولور یوریمکه خسته عصایله. — *Qüvvət bulu ürüməyə xəstə əsa ilə.*

ولــه (نظیرهٔ آهی)

کل وقاری بوزمه ای دل وارمه سن میخانه یه[۶]، — *Gəl vuqaribozma ey dil, varma sən meyxanəyə,*
رند و عارف اول اوتور تا کم کله می خانه یه. — *Rindu arif ol, otur , ta kim gələmi xanəyə.*
باکه اولوردی شب قدر ای صنم کر بر کجه، — *Bana olurdu şəbi-qədr ey sənəm, gəe bir gecə*
لطف ایدب قلسک قدم رنجیده بنده خانه یه. — *Lütf edib, qılsan qədəm rəncidə bəndə xanəyə.*
شمع مجلس اولسک آهم دونشوب بر شوق اولوب، — *Şəmi-mədis olsan, ahım dönüşüb, bir şövq olub,*
کورسک ای مه نیجه اودلر قالقدر پروانه یه. — *Görsən ey məh necə odlar qalxıdır pərvanəyə.*
کمکه جاندن قورقه اولدر ترک جانان ایلین، — *Kim ki, candan qorxa oldur tərki-canan eyləyən,*
جانی بن ترک اتمشمدر یا دخی پروانه یه — *Canı bən tərk etmişmidir, ya daxı pərvanəyə.*
چون **سروریی** کورر مجنون اویار اوینر کولر، — *Çün Sururiyi görər Məcnun oyar, oynar, gölər,*

---

[۱]. نظمی مجموعه سی: هجر دلبردن
[۲]. پروانه مجموعه سی: ایتمدوک // نظمی مجموعه سی: بکا رحم ایتمدوک
[۳]. پروانه مجموعه سی: ذکر // نظمی مجموعه سی: ذکر
[۴]. پروانه مجموعه سی : ٦٨٩٥ // نظمی مجموعه سی ٤٧١٠
[۵]. پروانه مجموعه سی: بولور جنازه نیته کم
[۶]. پروانه مجموعه سی : ٦٦٧٧ // نظمی مجموعه سی ٤٢٣٦

طفل اولان بازیچه ایچون میل ایدر دیوانه یه. — *Tifl olan baziçə üçün meyk edər divanəyə.*

ولـه (نظیرهٔ فقیری)

دایما اول مه ایدر مهرنی هر بر یاده، — *Daima ol məh edər mehrini hər bir yada,*
آشنایم بنی اما که کتورمز یاده. — *Aşinayam , bəni amma ki, gətirməz yada.*
بن طبیبا چو ازلدن دلوسی یم یارک، — *Bən, təbiba, çün əzəldən dəlisiyə yarın,*
چاره وارمی اوله دیوانهٔ مادر زاده. — *Çarə varmı ola , divaneyi-madərzada.*
کل قبول ایله شها قوللغه صافی کوکلم، — *Gəlqəbul eylə şəha qulluğa safi-könlümi,*
وضع مقبولـه سلطانی اولور چون ساده. — *Vəzi məqbul ilə sultani olur çün sadə.*
طک دکل کورمز ایسه یاری کر اعمی صوفی، — *Tən dəgil görməz isə yarı, gər əəma sufi,*
کمسه حقی کورمز بو کوزله دنیاده. — *Kimsə həqqi görəməz bu göz ilə dünyadə.*
بو **سروری** ایغک اوپپ الک اوپمه دی، — *Bu Sururi ayağın öpüb, əlin öpmədi,*
قالدی آیقده دریغا او غریب افتاده. — *Qaldı ayaqda dəriğz, o ğərib uftadə.*

ولـه

اچلوب چونکه سنکله اوله خندان غنچه[1]، — *Açılıb çünki səninlə ola xəndan ğönçə,*
دهنک سرّن آچر کل کبی ای جان غنچه. — *Dəhənin sirrin açır gül kibi , ey can ğönçə.*
فرقتندن رخ و زلف و دهن دلدارک، — *Firğətindən ruxu zülfü dəhəni dildarən,*
دوکلور کل صچلر سنبل اولور قان غنچه. — *Tökülü gü saçlar, sünbül olur qan ğönçə.*
سرو اوینر صلنوب قرصر الن شاخ چنار، — *Sərv ounar, salanıb qırsar əlin şaxi-çinar,*
آچله تنک دلی تا کوله بر آن غتچه[2]. — *Açıla təng dili ta gülə bir an ğönçə.*
نجه وارسون یننه بلبل شوریده آنک، — *Necə varsın yanın bülbüli-şuridə anın,*
خاردن چون طقنور خنجر بران غنچه. — *Xardan çün toxunur xəncəri-burran ğönçə.*
آغزینی ییرتر ایسه باد صبا طکمی آننک، — *Ağzənı yırtar isə badi-səba, tənmi anın,*
لب لعلونیچون ایدر لاله دندان غنچه[3]. — *Ləbi-ləlin üçün edər lalə dəndan ğönçə.*
باغده چون صالنه مست اولوب اول سروسهی، — *Bağda çün sallana məst olub ol sərvi-səhi,*
شوقله قلسه نه طک چاک کریبان غنچه. — *Şövqilə qılsa nə tən çaki-gəriban ğönçə.*
طکمی جنت دیر ایسم باغه بهار اولدقده، — *Tənmi cənnət der isəm bağa bahar olduğda,*
چونکه حوریلریدر نرکس و غلمان غنچه[4]. — *Çünki, huriləridir nərgisu ğılman ğönçə.*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۷۱۰۱
[2]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[3]. بو بیت پروانه مجموعه سیندن علاوه اولونوبدور.
[4]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

Açılıb, sana dilər ərz edə ey sim bədən,	آچلوب ساکه دلر عرض ایده ای سیم بدن،
Zərin ağzında tutar .öyləcə pünhan ğönçə.	زرن اغزنده دوتر شویلجه پنهان غنچه[۱].
Sən ki,guftar edəsən ğönə ilə ,ey pustə dəhən,	سن که کفتار ایده‌سن غنجله ای پسته‌دهن،
Açıb ağzını olur qarşına heyran ğönçə.	آچوب اغزینی اولور قرشوکه حیران غنچه.
Ey Sururi, göricək qanlı gözümi sanıram,	ای **سروری** کوریجک قانلو کوزومی صنورم،
Qızrıb, çünki tuta heyəti-mərcan ğönçə.	قزرب چونکه دوته هیأت مرجان غنچه.

ولـه

Şimdi gəl, ya xəstə çismin oxı Yasin üstünə,	شمدی کل یا خسته جسمک اوقی یاسین اوستنه[۲]،
Ölicək seyr edəsən, ey yari-can yasın üstünə.	اولجک سیر ایده‌سن ای جان یاسین اوستنه.
Üzün örtər küfri-xülfi ilə , gizli din tutar,	یوزن اورتر کفر زلفی ایله کزلو دین دوتر،
Haşa lillah, küfri tərcih eyləməz dinüstünə.	حاشا للـه کفری ترجیح ایلمز دین اوستنه.
Ləbləri ətrafına xətt gəlsə, tənmi murlar,	لبلری اطرافنه خط کلسه طکمی مورلر،
Çün uşarlar daima həlvayi-şirin üstünə.	چون اوشرلر دایما حلوای[۳] شیرین اوستنه.
Al ruyində nigarın danə-danə durrləri,	آل روینده نکارک دانه دانه درلری،
Simdən əfşan durur övraqi-rəngin üstünə.	سیمدن افشاندر اوراق رنکین اوستنه.
Ey Sururi, görünən şəbnəm dəgildir, bəlkə bad,	ای **سروری** کورنن شبنم دکلدر بلکه باد،
Tənə daşını vurar gülbərgu nəsrin üstünə.	طعنه طاشینی اورر کلبرک و نسرین اوستنه.

ولـه

Xəstə könlüm bir pərinin mübtəlasıdır yinə,	خسته کوکلم[۴] بر پرینک مبتلاسیدر ینه،
Bilməzəm halım bu dərd ilə nolasıdır yinə.	بلمزم حالم بو دردیله[۵] نولاسیدر ینه.
Bən pərişan saçlarından necə fəryad eyləyim,	بن پریشان صچلرندن نیجه[۶] فریاد ایلیم،
Kim, bəni zar eyləyən bəxtim qarasıdır yinə.	کم بنی زار ایلین بختم قراسیدر ینه.
Busə verib, könlümi almışdı şimdi zülm ilə,	بوسه ویرب کوکلمی المشدی شمدی ظلمله[۷]،
Can alıb, der bu daxı anın bəhasıdır yinə.	جان الوب دیر[۸] بو دخی آنک بهاسیدر ینه.

---

[۱]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[۲]. پروانه مجموعه سی : ۶۲۰۱ // نظمی مجموعه سی ۴۳۰۳
[۳]. نظمی مجموعه سی: هر یرده
[۴]. واتیکان: وه که بو// جنک : وه که کوکل (ص. ۳۱۸ *BNF*۶۷۵)
[۵]. واتیکان: بو سودادن // جنگ: سودادن
[۶]. واتیکان: من پریشان کاکلدن کیمه فریاد // جنگ: کاکلندن کیمه
[۷]. واتیکان: شمدی ظلم ایدب
[۸]. واتیکان: جان آلور کم // جنگ: جان آلور کیم

کرچه آهم اتشین ساکن قلور کوزم یشی[1]، — *Gərçi ahım atəşin, sakin qılır gözüm yaşı,*
سرمی فاش ایدن آنک ماجراسیدر ینه. — *Sirrimi faş edən anın macərasıdır yinə.*
ای **سروری** درده درمان ایله کم عشق اهلنه[2]، — *Ey Sururi, dərdə dərman eylə kim, eşq əhlinə,*
دوست دردی جمله امراضک دواسیدر ینه[3]. — *Dost dərdi cümlə əmrazın dəvasıdır yinə.*

ولـه (نظیرهٔ غباری)

طقنمش خشمله خنجر اوشه صولنده صاغنده، — *Tıxanmış xişm ilə xəncər uşa solunda, sağında,*
دلر عشاقنک جان قومیه صیرو و صاغنده. — *Dilər uşşağın can qomaya sayrı vu sağında.*
صچنده فارغ البال ایدی کرچه مرغ دل اما، — *Saçında fariğulbal idid, gərçi murği-dil amma,*
کلوب شهباز غمزه آولدی آنی یتاغنده. — *Gəlib şəhbazi-ğəmzə avladı anı yanağında.*
کفن حاجت دکل پرداغ اولان بو جسممه عمرم، — *Kəfən hacət dəgil purdağ olan bu cismimə, ömrüm,*
که اورتر آنی اولان پنبه‌لر سر جمله داغنده. — *Ki, örtər anı olan pənbələr sər cümlə dağında.*
بنم چشمم شها اشکله چون یولکده سائل در، — *Bənim çeşmim şəha əşkilə çün yolunda saildir,*
عجبمی بر ایکی اقچ یول اولورسه چناغنده. — *Əcəbmi bir-iki aqaç yol olursa çanağında.*
سروری سینه‌سنده جانی کیبی یر ایدلدن یار، — *Sururi, sinəsində canı kibi yer edəlidən yar,*
او مسکین خط ایدر صانور آنی دایم قوجاغنده. — *O miskin xətt edər, sanır anı daim qucağında.*

ولـه (نظیرهٔ خیالی)

خیال لب کلیجک اشبو چشم پرخونه، — *Xiyali-ləb gəlicək işbu çeşmi-purxuna,*
نظرده رغبتم اولمز شراب کلکونه. — *Nəzərdə rəğbətim olmaz şərabi gülgüna.*
تننده جامهٔ بن خسته صارلی کوره لی، — *Tənində caməyi bən xəstə saralı görəli,*
کوزم بوزردی یوزم رنکی دوندی لیمونه. — *Gözüm bozardı, üzüm rəngi döndi limona.*
نی ایدی بوینمی بورب بلومی چنک اتمک، — *Ney idi boynumı bürüb, belimi çəng etmək,*
بو پرده اندن اویرمی افندی قانونه. — *Bu pərdə andan uyarmı əfəndi qanuna.*
دلو اولا نه چون اول زلفی لیلی بند اتدی، — *Dəli ola, nə üçn ol zülfi-Leyli bənd etdi,*
کمک که عقلی اولا قلدی رشک مجنونه. — *Kimin ki, əqli ola qıldı rəşk Məcnuna.*
اجی دکزلره طالوب شو کم اولا طالب، — *Acı dənizlərə dalıb, şu kim ola talib,*
سروری بیکی ایریشور او در مکنونه. — *Sururi biki irişir o durri-məknuna.*

---

[1]. واتیکان: ساکن قلور کوکلم ولی// جنگ: شعله سی یاشم قلور ساکن ولی
[2]. واتیکان: همدم اول که دار دنیه ده // جنگ: ای سروری درده همدرد اول بو فانی دنیاده
[3]. واتیکان: دوست دردی در که هردردک دواسیدر ینه //جنگ: دوستدر دیرلر که دردین دواسیدر ینه

ولـه

وعده قلمشدی اول مه کم کلیدی بو کیجه،	*Vədə qılmışdı ol məh kim, gəleydi bu gecə,*
اضطرابه دوشدی کوکلم قالدی دیو بو کیجه.	*İztiraba düşdi könlüm, qaıldı deyü bu gecə.*
ناکهان بوینومه طاقوب زلفن اول فتان یار،	*Nagiha boynuma taxıb züldün l fətan yar,*
دیدی اشبو بندجوکز ساکه باللـه نجه.	*Dedi, işbu bəndcunuz sana billah necə?*
مبتلا اولسه عجبمی حسنکه پیر و جوان،	*Mübtəla olsa əcəbmi hüsnünə piru cavan,*
عشق اولم بیکی در عمرم دیمز یکیت قوجه.	*Eşq ölüm bigidir ömrüm deməz yigit, qoca.*
زلف یار اوجنده آصلمش کوکللر بی شمار،	*Zülfi-yar ucunda asılmış könüllər bişumar,*
یر بولیمادی بو دل کزدی ولی اوجدن اوجه.	*Yer bulımadı bu dil, gəzdi vəli ucdan-uca.*
کس **سروری** کوه هجری وصله ایر دیدی دیدم،	*Kəs Sururi kuhi-hicri, vəslilə ir dedi, dedim,*
یوقشه چکمه بزی باللـه اوغرنمه کوجه.	*Yoquşa çəkmə bizi billah uğranma gücə.*

ولـه (نظیرهٔ خیالی)

هر دم فغان ایدرسن کورب بنی بلاده،	*Hər dəm fiğan edərsən, görüb bəni bəlada,*
هر بر نفسده اولسون ای نی دمک زیاده.	*Hər bir nəfəsdə olsun, ey ney, demək ziyadə.*
غافل کیدرکن اول جان دشمن پینده پنهان،	*Čafil gedərkən ol can , düşmən peyində pünhan,*
ای دل اجلدر اول صان دایم اولور قفاده.	*Ey dil əcəldir ol, san daim olur qəfadə.*
بن خسته دن حبیبم یأس ایدلی اطبا،	*Bən xəstədən həbibim yas edəli ətba,*
بیکانه کیبی کلمز یانومه آشنا ده.	*Biganə kibi gəlməz yanuma aşina də.*
شفتالو استدم بن آه ایدب اغلیوبن،	*Şəftalı istədim bən, ah edib ağladım,*
دیدی او میوه بتمز بو آب و اول هواده.	*Dedi, o meyvə bitməz bu abu həvadə.*
شولدم اداء رنکین ویرر **سروری** حالت،	*Şul dəm ədayi- rəngin verir , Sururi, halət.*
صورتلو اولسه معنی اشعار دلکشا ده.	*Surətli olsa məəna , əşari-dilguşa də.*

ولـه

کورجک حسرتله اولدکم اول جان یولنه،	*Göricək həsrətlə ölsügim ol can yoluna,*
قوریه سرو یرنده کل خندان یولنه.	*Quruya sərv yerində güli-xəndan yoluna.*
دوکبن قانمی سیل ایلدوکی یول میدر،	*Tökübən qanımı sey eylədigi yolmıdır*
عاقبت کلسه کرکدر آنک اول قان یولنه.	*Aqibət gəlsə gərəkdir anın ol qan yoluna.*
راه عشقکده نیه مانع اولور باکه رقیب،	*Rahieşqində niyə mane olur bana rəqib,*
چونکه حکم ایلیمز کمسنه سلطان یولنه.	*Çünki, hğkm eyləyəməz kimsənən sultan yoluna.*
قوینه صالسه نولا بو دلی مهمان ایدینوب،	*Qoyuna salsa nola bu dili mehman edinüb,*

بذل ایدر چوق کشیلر قوینی مهمان یولنه.
Bəzl edər çox kişilər qoyunı mehman yoluna.
حق یولینه اولور اللـه ویرر بیرنه بیک،
Həqq yolına olur allah , verir birinə bin,
بو **سروری** نه که خرج ایلسه جانان یولنه.
Bu Sururi nə ki, xərc eyləsə canan yoluna.

ولـه (نظیرۀ احمد پاشا)

کوندز چون ای قمر رخ آهم چقر سمایه[1]،
Gündüz çün ey qəmər rux ahım çıxar səmaya,
فریادمی عجبمی کیجه چقرسم آیه.
Fəryadımı əcəbmi gecə çıxarsam aya.
صاقلر صقینر ایدم اوّل دلی بدنده،
Saqlar sıqanır idim əvvəl dili bədəndə,
شمدی حبیبه قوشدم اصمرلدم خدایه[2].
Şimdi həbibə qoşdum, ismarladın xudaya.
لعلوکی اهل مجلس قویب می امدی دییو،
Ləlini əhli-məclis qoyubmı imdi, deyü,
نیچه بر ای لبی مل ساقی ایق دولایه.
Necə bir ey ləbi məl saqi ayaq dolaya.
طوش اولممشدی کوکلم هرکز بلا و دردە،
Tuş olmamışdı könlüm hərgiz bəla vu dərdə,
بالاکی کورلیدن اوغرادی هر بلایه.
Balanı görəlidən uğradı hər bəlaya.
قاشینه وسمه ایلر کوز دکمسون دیو یار،
Qaşına vəsmə eylər, göz dəyməsi, deyü yar,
صارغو صررلر ای دل زیرا کمرده یایه[3].
Sarğı sararlar ey dil zira kəmərdə yaya.
مرآت خاطروکه مخفی دکلدر احوال،
Meraati-xatirinə məxfi dəgildir əhval,
روشن درر چو عالم جام جهان نمایه.
Rövşən durur çü aləm cami-cahan nəmaya.
شاه اولدرر که بلمز اول شاهی و شه آنی،
Şah oldurur ki, bilməz ol şahi vu şəh anı,
الحق یتر **سروری** بو سلطنت کدایه.
Əlhəqq yetər Sururi bu səltənət gidaya.

ولـه (نظیرۀ اسحاق چلبی)

سور یاری کورن اوّل کورشته[4]،
Sevər yarı göeən əvvəl görüştə,
اینـنمزسک دلا اوّل کورشته.
İnanmazsan dila əvvəl görü.tə.
مکر دایک سکا ای چشمی مستم،
Məyər dayən sana, ey çeşmi-məstim,
شراب ناز ایچورمش پرورشته.
Şərabi-naz içirmiş pərvəriştə.
بکا[5] یلوردغمجه مهر ایدر یار،
Bana yalvadığımca mehr edər yar,
نه کیفیت وآریمش یلورشته.
Nə keyfiyyət var imiş yalvarışta.
رقیبیله نچون یار اولدک ای دوست،
Rəqib ilə çeçen tar oldun, ey dost,

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٦٢٥٧ // نظمی مجموعه سی ٤٧٤٢
[2]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[3]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[4]. پروانه مجموعه سی : ٦١١٩
[5]. پروانه مجموعه سی: طورب

Çü şeytana qərin olmaz firiştə.	چو شیطانه قرین اولمز فرشته.
Sururi şən şəhi görüb sevildin,	**سروری** سن شهی کورب سولدن،
Səvr yox anı bilişinə görüştə.	سور یوق آنی بیلشته کورشته.

ولـه

Dil necə can verməsin yarın xəmi-əbrusuna,	دل نجه جان ویرمسون یارک خم ابروسنه[۱]،
Fitnədə üstündür anən ğəmzəyi-cadusuna.	فتنه ده اوستندر آنک غمزۀ جادوسنه[۲].
Canu delu əqlu sər ilə yara olalıdan əsir,	جان و دل عقل و سرایله یاره اوللدن اسیر[۳]،
Bənd ilə bunları dizmiş ənbərin gisusuna.	بندله بونلاری دیزمش عنبرین کیسوسنه[۴].
Key xata qılmış bənövşəzülfi-yara öykənib,	کی خطا قلمش بنفشه زلف یاره اویکنوب،
Xiclətindən şimdi salmışdır başın zanusuna,	خجلتندن[۵] شمدی صالمشدر بشن زانوسنه[۶].
Çişmi-giryanımdan artıq kimsə verməz şərbəti,	چشم کریانمدن آرتوق کمسه ویرمز شربتی[۷]،
Künci-möhnətdə yatan işbu könül sayrısına.	کنج محنتده یتن اشبو کوکل صیروسنه[۸].
Ey Sururi, ğaliba etmiş mələklər səcdəyi,	ای **سروری** غالبا اتمش ملکلر سجدۀ[۹]،
Adəmi surətedib, yarın xəmi-əbrusuna.	آدمی صورت ایدب یارک خم ابروسنه[۱۰].

ولـه

Yalın oldum, tutuşub duzəxi-hicran ilə,	یالک اولدم دوتشوب دوزخ هجرانلرله[۱۱]،
Dillərşərsəm yaraşır atəşi-suzan ilə.	دللشورسم یرشور آتش سوزانلرله.
Ləblərindir dedilər dərdi-dilin dərmanı,	لبلرکدر دیدلر درد دلک درمانی،
Yetiş ey dost bənim dərdimə dərmanlər ilə.	یتش ای دوست بنم دردمه درمانلرله.
Çün gidayi-səri-kuyin ilə oldum həmdəm,	چون کدای سر کویک ایله اولدم همدم،
Nə işim var bənim, ya daxı sultanlar ilə.	نه ایشم وار بنم یا دخی سلطانلرله[۱۲].

---

۱. مجموعه نظمی: وه که قان ایتدورمک ایچون غمزۀ جادوسنه// پروانه مجموعه سی:٦٦٥٧// نظمی مجموعه سی ٤٢١٨
۲. مجموعه نظایر نظمی: باغلامش سحر ایله مژکان خنجرینک بازوسنه
۳. مجموعه نظایر نظمی: جان و عقل و دل سراسر بنده لردر بنده هم// نظمی مجموعه سی:اوللدن برو انکا اسیر
٤. مجموعه نظایر نظمی: دلبرونک هم بر هم اولمش عنبرنک کیسوسنه
٥. پروانه مجموعه سی: حیرتندن
٦. بو بیت مجموعه ده یوخدور
٧. مجموعه نظایر نظمی: کوزلرومدن اوزکه کمسه ویرمدی بر قطره سو
٨. مجموعه نظایر نظمی: کنج غمده ناتوان قالمش کونکل صیروسنه
٩. مجموعه نظایر نظمی: ای سروری دایما ایلر ملائک هپ سجود
١٠. مجموعه نظایر نظمی: صورت آدمده اول ماهک همی ابروسنه
١١. پروانه مجموعه سی : ٦٠٦٢ // نظمی مجموعه سی ٤٤٣٦
١٢. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

هوس کهنه بهار ایده دیوسن سروی،	*Həvəsi-köhnə bahar edə deyü, sən sərvi,*
چمنی تازه لدم دیدهٔ کریانلرله[١].	*Çəməni tazələdim dideyi-giryan ilə.*
حور جنت سنه صوفی بیزه غلمان کرک،	*Hürri- cənnət sənə sufi, bizə ğılman gərək.*
خوش دکیشدوک ینه بر عورتِ اوغلنلرله[٢].	*Xoş dəyişdin yinə bir övrəti oğlanlar ilə.*
بیر نیچه کویک ایتی لاشه اغیاره اوشوب،	*Bir neçə kuyin iti laşeyi-əğyara uşub,*
جمع اولوب عیش ایدروز زمره یارانلرله[٣].	*Cəm olub, eyş ediriz zümrəyi-yrnlr ilə.*
ای **سروری** اومرم کورمیه طامویی کوزک،	*Ey Sururi, umarım görmiyə damuyı-gözün,*
یار چون یاقدی سنی آتش هجرانلرله.	*Yar çün yaxdı səni atəşi-hicran ilə.*

ولــه (نظیرهٔ اسحاق چلبی)

اول رخی مهرو جبینی ایی برکون بر کیجه،	*Ol ruxi məhru, cəbini ayı bir gün, bir gecə,*
کورمیلدن کورمدم دنیای برکون بر کجه.	*Görməlidən görmədim dünyayı bir gün, bir gecə.*
اوللی اول یوزی کون زلفی شبم بندن جدا،	*Olalı ol üzi gün, zülfi-şəbim bəndən cuda,*
سچمدی آقدن کوزم قارایی برکون برکجه.	*Seçmədi ağdan gözüm qarayı bir gün, bir gecə.*
رخلرک هجری اکی کوندر صچوکک نیچه ییل،	*Ruxlərin hicri iki gündür , saçının neçə il,*
کرچه کم ساکه کلور آلایی برکون بر کجه.	*Gərçi ki, sana gəlir alayı bir gün , bir gecə.*
آغی قاره کورر اولدم آلجه لندی کوزم،	*Ağı qara görər oldum, alcalandı gözüm,*
کورمیلدن اول کوزی آلالی برکون بر کجه.	*Görməlidən ol gözi alalı bir gün, birgecə.*
کوندزین اولمز کیجه صید ایت **سروری** اول مهی،	*Gündüzün olmaz, gecə seyd et, Sururi ol məhi,*
چونکه بولمز کمسنه بدر ایی برکون برکجه.	*Çünki bulmaz kimsənə bədr ayı bir gün, bir gecə.*

ولــه

یاره لر لعلک غمندن سینهٔ صد چاکده،	*Yaralar ləlin ğəmindən sineyi-səd çakda,*
تشنه لکدن بربر اولان چاکلردر خاکده.	*Təşnəlikdən bir-bir olan çaklardır xakda.*
روی کلده شبنمه قلسون سحرلرده نظر،	*Ruyi-güldə şəbnəmə qılsın səhərlərdə nəzər,*
کورمینلر لعل و لولو بتدوکینی خاکده.	*Görmiyənlər ləlu lövlöv bitdigini xakda.*
هر نیه قلسه نظر کورر جمالک عکسنی،	*Hər niyə qılsa nəzər , förür camalın əksini,*
شولکه ژنکی اولمیه آیینهٔ ادارکده.	*Şol ki, jəngi olmaya ayineyi-idrakda.*
ای قمر طلعت کونش باران دکلدر دوکلن،	*Ey qənər tələt günəş, baran dəgildir tökülən,*

---

١. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

٢. بو بیت پروانه مجموعه سیندن علاوه اولونوبدور.

٣. بو بیت پروانه مجموعه سیندن علاوه اولونوبدور.

Bəlkə ağlar mələklər halıma əflaksa.	بلکه آغلرلر ملکلر حالمه افلاکده.
Ey Sururi, bir qələndərsən cahan yansa nə ğəm,	ای **سروری** بر قلندرسن جهان یانسه نه غم،
Çünki yoxdur bir çöpün, əsbab ilə əmlakda.	چونکه یوقدر بر چوپک اسبابله املاکده.

ولـه

Bu əsiri mübtəlayi-bəndu zindan eyləmə,	بو اسیری مبتلای بند و زندان ایلمه،
Yəni kim, azadeyi-çahu zənəxdan eyləmə.	یعنی کم آزادۀ چاه زنخدان ایلمه.
Şəhsəvaram qeyrlərlə əzmi-meydan eyləyib,	شهسوارم غیرلرله عزم میدان ایلیوب،
Başımı top edibən, qoddumı çövgan eyləmə.	باشمی طوب ایدوبن قدومی چوکان ایلمه.
Açılıb gülşənlər içrə gül kibi hər xar ilə,	اچلوب کلشن لر اچره کل کبی هر خارله،
Bəni nalan eyləyib, əğyarı xəndan eyləmə.	بنی نالان ایلیوب اغیاری خندان ایلمه.
Künci-ruxsarı məqam edəyinə deyü, ey könül,	کنج رخساری مقام ایدینه دییو ای کوکل،
Yox yerə dil mülkini çox şöylə viran eyləmə.	یوق یره دل ملکنی چاق شویله ویرانه ایلمه.
Zülməti-ğəmdə qılır biçarə dillərmi mədəd,	ظلمت غمده قلور بیچاره دللرمی مدد،
Şəmi-ruxsarın saçın altında pünhan eyləmə.	شمع رخسارک صچک التنده پنهان ایلمه.
Novbaharın döndüb güllərlə hər xaru xəsi,	نوبهارم دوندب کللرله هر خار و خسی،
Bərgi-sihhətdən nahali-ömri üryan eyləmə.	برک صحتدن نهال عمری عریان ایلمه.
Bu Sururi daxı arifdir, anı əngəl sanıb,	بو **سروری** داخی عارفدر آنی انکل صنوب،
Mey qabağın, sufiya gəl ziri-daman eyləmə.	می قباغن صوفیا کل زیر دامان ایلمه.

ولـه (نظیرۀ بهاری)

Tabi təbvar dərdi-dilbərdən məgər kim, abilə,	تاب تب وار درد دلبردن مکر کم آبله،
Çismi üstündə hubab olmişdır anın abilə.	جسمی اوستنده حباب اولمشدر آنک آبله.
Kəbədən dönsün üzi mehrabvəş şol kimsənin	کعبه دن دونسون یوزی محراب وش شول کمسنک،
Kim, qaşın taqını qılım bir gün mehrab ilə.	کم قشک طاقینی قیلم برکون محرابله.
Ellərə rövya ilə kəşfi-kəramət ərz içün,	ایللره رؤیایله کشف کرامت عرض ایچون،
Ömrüni zahid keçirdi ğəflət içrə xab ilə.	عمرنی زاهد کچوردی غفلت ایچره خوابله.
Dur edər aşiqlər ilə qibleyi-kuyin həbib,	دور ایدر عاشقلریله قبلۀ کوین حبیب،
San təvafi-Kəbə eylər Müstafa əshab ilə.	صن طواف کعبه ایلر مصطفی اصحابله.
Xətti-güllüdən səfheyi-hüsnün müşəvəş eylədi,	خط کللدن صفحه حسنن مشوش ایلدی،
ey Sururi, gərçi xətt xana olur erab ilə.	ای **سروری** کرچه خط خونا اولور اعرابله.

ولـه (نظيرهٔ فقيرى)

آقتدک قان يشم يار اولمدک بردم بو دملرله،[1] Axıtdın qan yaşım, yarolmadın birsəm bu dəmlərlə,
چو دوکدک قانم ای خوانی اکاسن باری دملرله. Çü tökdün qanım ey xanı anasan barı dəmlərlə.
شو دکلودر جمال پر کماله شوقم ای مهرو، Şu dənlidir camalı pukamala şövqüm,ey məhru,
دوکنمز شرحی کر يزسم نيچه يللر قلم لرله. Tükənməz şərhi gər yazsam neçə illər qələmlərlə.
دکلدر هر صنوبر شاخنک باشنده پرچملر، Dəgildir hər sənubər şaxının başında pərçəmlər,
سنک قدکله جنک اتمک دلر توغ و علم لرله. Sənin qəddinlə cəng ermək, dilər tuğu ələmlərlə.
دل تنهامه عشقکده مصاحب اکسک اولمايوب، Dili-hənhama eşqində müsahib əksik olmayıb,
کهی شاديله عيش ايلر کهی درد و الم لرله. Gəhi şadilə eyş eylər, gəhi dərdu ələmlərlə.
کوزللردر ويرن صورت **سروری** دهر پرنقشه، Gözəllərdir verən surət, Sururi, dəhri-purnəqşə,
نته کم صورتی ويرک اولور زيبا صنم لرله. Netə kim, surəti verən olur ziba sənəmlərlə.

ولـه (نظيرهٔ فدايى)

قرشو دونجق قوچماق ايچون دلبره سينه، Qarşı tutacaq quçmaq üçün dilbərə sinə,
خشم ايليوبن چکدی بنی دل بره سينه. Xişm eyləyinən çəkdi bəni dil bərəsinə.
ديدم يپشوب زلفه ايرم بحر جماله، Dedim yapışıb zülfə irəm bəhri-camala,
ديدی سوزک آغ اولسون ايردمی قره سينه. Dedi sözün ağ olsun irərmi qara sinə.
قووسک قپودن يينه بجادن دوشرآلی، Qovsan qapıdan yinə bacadan düşərəli,
بر يوزسز اشقدر دولانر پنجره سينه. Bir üzsüz aşıqdır, dolanır pəcərəsinə.
ای حور رقيبک يغر اودلر دهنندن، Ey hur rəqibin yağar oldlar dəhənindən,
بکزتسم اولور آنی جهنم دره سينه. Bənzətsəm olur anı cəhənnəm dərəsinə.
اولدکده **سروری** اچلور روزن جنت، Öldükdə , Sururi, açılır rövzəni-cənnət,
رحمت نظرين ايلر ايسک مقبره سينه. Rəhmər nəzərin eylər isən məqbərəsinə.

ولـه (نظيرهٔ فقيرى)

سوردم يوزم بلايله کاکل لر اوستنه، Sevərdin üzüm bəlaya kalillər üstünə,
ديدی نه زحمت ايدی يوزک کللر اوستنه. Dedi nə zəhmət idi üzüm güllər üstünə.
نان و نمک حقی دله در بکلری مليح، Nanu nəmək həqqi dilədir bəkləri məlih,
کر اولسه مشتهی نوله فلفل لر اوستنه. Gər olsa müştəhi nola filfillər üstünə.
غم يمه شن اول اغلمه کل ای کوکل مدام، Čəm yemə, şən ol, aölamagıl, ey könül mudam,

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ۷۰۷٦

اتدک فدا چو جانکی شنکل لر اوستنه.	*Etdin fəda çü canını şəngüllər üstünə.*
یوزنده زلفی چون یوجه در کلدن ای کوکل،	*Üzündə zülfi çün ucadər güldən, ey könül,*
ترجیح ایلسم نوله سنبل لر اوستنه.	*Tərcih eyləsəm nol sünbüllər üsyünə.*
دور رخنده زلفنی پک دوت **سروریا،**	*Dövri-ruxundə zülfüni pək tut, Sururiya,*
چوق بحث اولور چو دور تسلسل لر اوستنه.	*Çox bəhs olur çü dövri-təsəlsullər üstünə.*

ولـه

یارنک هر کم بکون ایررسه اغزی یارنه[۱]،	*Yarın hər kim bugün irirsə ağzı yarına,*
نوش قلسون کوثری بوکون قوماسون یارنه.	*Nuş qılsın kövsəri bugün, qomasın yarına.*
سودکیله حشر اولور آدم بکوندر منتّم،	*Sevdigilə həşr olur adəm, bugübdür minnətim,*
هی قیامت هر کشی یارن ایرر چون یارنه.	*Hay qiyamət hər kişi yarın irir çün yarına.*
دوتلم بکزردیم سروی دوررکن قدنه،	*Tutalım bənzərdim sərvi durarkən qəddinə,*
قنقی حالی بکزر آنک شیوۀ رفتارنه.	*Qanqı halı bənzər anın şiceyi-rəftarına.*
غنچۀ بکزتمک اولور اپسم اولسه اغزنه،	*Ğönçəyə bənzəmək olur, əpsəm olsa ağına,*
نیدم اما بکزمز اول بر نفس کفتارنه.	*Nedim, amma bənzəməz ol bir nəfəs guftarına.*
چار ابرو اولدی کرچه وصله چاره اولمدی،	*Çar əbru oldı, gərçi vəslə çarə olmadı,*
ای **سروری** قلمدی بر مرحمت ناچارنه.	*Ey Sururi, qılmadı bir mərhəmət naçarına.*

ولـه

کم بقدی ایسه آینۀ روی احمده[۲]،	*Kim, baxdı isə ayineyi-ruyi Əhmədə,*
ویردی[۳] صفایله صلواتی محمده.	*Verdi səfa ilə sələvatı Məhəmmədə.*
قدرت یدی بیاضه چقرماغه حسنکی،	*Qüddrəti-yədi bəyaza çıxarmğa hüsnüni,*
یوسف جمالن ایلمش اوّل مسوده.	*Yusif camalın eyləmiş əvvəl müsəvvədə.*
قبلم سن ای صنم یوزک اردک دکل چون،	*Qibləsən ey sənəm üzün ardın dəgil çün,*
هر وجهله نماز درست اولدی کعبه ده.	*Hər vəch ilə namaz durust oldı Kəbədə.*
غوغاسز اولمز اشبو جهان اچره هر کوزل،	*Ğovğasız olmaz işbu cahan içrə hər gözəl,*
اول خوب یار ایچون نه وار اولورسه عربده.	*Ol xub yar üçün nə var olursa ərbədə.*
تجرید قل علایقی سندن **سروریا،**	*Təcrid qıl əlaiqi səndən Sururiya,*
تا ایره سن مقام تفوس مجرده.	*Ta irəsən məqami-nüfüsi-mücrrədə.*

---

۱. نظمی مجموعه سی۴۱۴۰

۲. پروانه مجموعه سی : ۶۴۰۰ // نظمی مجموعه سی ۴۶۶۶

۳. پروانه مجموعه سی : ویرر

ولـه

Şəha tərki-diyar edib, yürürəm gərçi yad eldə,	شها ترک دیار ایدب یورورم کرچه یاد الده،
Xiyalın zikri-hüsnünlə olur ya gözdə, ya dildə.	خیالک ذکر حسنکله اولور یا کوزده یا دلده.
Şərari-nari-ahımdan görünən başda yer-yer nur,	شرار نار آهمدن کورینن باشده یریر نور،
Minarə üzrə olan şölələrdir san qanadıldə.	مناره اوزره اولان شعله لر در صان قنادلده.
Bana ədl etmədən neçün udul etdin bəhi zalim,	بکا عدل اتمدن نیچون عدول اتدک بهی ظالم،
Ki, hər şəxsi bərabəe gözləmək olmazmi adildə.	که هر شخصی برابر کوزلمک اولمزمی عادلده.
Əcayibdən müfərrəhdir şərabi-nab, ey saqi,	عجایبدن مفرحدر شراب ناب ای ساقی،
Qaçan ğəmgin ikən içsəm qomaz hərgis əna dildə.	قچن غمکین ایکن ایچسم قومز هرکز عنادلده.
Sururi çün xuda hər nəsnədə bir xasə qılmış,	**سروری** چون خدا هر نسنه ده بر خاصه قلمش،
Kamalı eyləmiş fəryad ilə nalə ənadildə.	کمالی ایلمش فریادله ناله عنادلده.

ولـه (نظیرۂ ذاتی و غیر)

Yinə bir sərvi-rəvan sevdi bu könlüm yenilə,	ینه بر سرو روان سودی بو کوکلم یکله،
Qanda olur ki, gözüm irmağı bir dən yenilə.	قانده اولور که کوزم ایرمغی بردم یکله.
Ağlayıb yarın əlinə, ətəginə düşdüm,	اغلیوب یارک الینه اتکینه دوشدم،
Bəni dindirmək üçün yaşımı sildi yenilə.	بنی دکدرمک ایچون یاشمی سلدی یکله.
Eşq üçün meylə hörmət edə gör çismi dila,	عشق ایچون میله حرمت ایده کور جسمی دلا،
Padişah qonsa gərək köhnə sarayı yenilə.	پادشه قونسه کرک کهنه سرایی یکله.
Yenini vu ətəgin verməz o gül əğyara,	یکنی و اتکن ویرمز او کل اغیاره،
Gedər ilən məgər ol xara ya gilə yenilə.	کیدر ایکن مکر اول خاره یا کیله یکله.
Bəh Sururi, yinə bir tazə gözəl sevmişsən,	به **سروری** ینه بر تازه کوزل سومش سن،
Əski dərdin yinə tərpəndi məgər kim, yenilə?	اسکی دردک ینه دپرندی مکر کم یکله.

ولـه

Sanma məsti-məhbbət ayıla,	صنمه مست محبت آییله،
Gər yana neçə ilu ayıla.	کر یته نیچه ییل و آییله.
Yetər ki, dil diıərdiüz göstərə,	یتر کی دل دلردی یوز کستره،
Gəldiol sonra bin bəla ilə.	کلدی اول صکره بیک بلاییله.
Tənmi qanım tutarsa dünyayı,	طکمی قانم دوترسه دنیایی،
Qıldı məcruh ol oxu yay ilə.	قلدی مجروح اول اوق و یاییله.
Qəti hay biməz anca bu sufi,	قتی های بلمز انجه بو صوفی،

دکمدی بونجه هوی و هاییله.
Dəgmədi bunca huyu hay ilə.

سر عشقک **سروری** صقلندمی،
Sirri-eşqin , Sururi saxladınmı?

عالمه اشکله چو یاییله.
Aləmə əşk ilə çü yay ilə.

ولـه (نظیرۀ خیالی)

دل دلر کاری قویب عشقله آواره دوشه،
Del dilər karı qoyub, eşq ilə avara düşə,

عزلت خلق ایده مجنون کبی کهساره دوشه.
Üzləti-xalq edə, Məcnun kibi kuhsara düşə.

خواجه اولدر که پس پرده‌ده آچمایه قوماش،
Xacə oldur ki, pəsi-pərdədə açmaya qumaş,

صته ناموسی متاعن کله بازاره دوشه.
Sana namusi-mətain, gələ bazara düşə.

غمدن آزاد ایدوبن اتدی بنی اول شهه قول،
Ğəmdən azad edibən erdi bəni ol şəhə qul,

سر زلفی آنک آیاغنه یلواره دوشه.
Səri zülfi anın ayağına yalvara düşə.

واردی جان جنت کویینه بوزب تن قفسن،
Vardı can cənnəti-kuyinə büzüb tən qəfəsin,

دوندی شول بلبله بندن چوزه گلزاره دوشه.
Döndi şol bülbülə bəndən çözə gülzara düşə.

ای **سروری** دیر ایدم جورن او ظالم میرک،
Ey Sururi, der idim covrun o zalim mirin,

قورقرم وآره غزل شاه جهانداره دوشه.
Qorxuram vara qəzəl, şahi-cahandara düşə.

ولـه

برنفس تنده حیات اولمزدی کر جان اولمسه،
Bir nəfəs təndə həyat olmazdi, gər can olmasa,

جان دخی انده قرار اتمزدی جانان اولمسه.
Can daxı anda qərar etməzdi canan olmasa.

میوه سیدر هر کشینک چونکه اوغلانی کوکل،
Meyvəsidir hər kişinin çünki oğlanı könül,

لذت اولمزدی جهان باغنده اوغلان اولمسه.
Ləzzət olmazdı cahan bağında oğlanolmasa.

آدمیلق ایلر ایدی اول ملک یوزلو پری،
Adəmilıq eylər idi ol məlk üzlü pəri,

کر اوزتماسه رقیب دیو شیطان اولمسه.
Gər uzatmasa rəqibi-div, şeytan olmasa.

باغله زلفه صال زنخدانه دل دیوانمی،
Bağla zülfə, sal zənəxdana dili-divanəmi,

چون دلو اوصانمغ اولمز بندو زندان اولمسه.
Çün dili uslanmaq olmaz bəndu zindan olmasa.

پایمال اولوردی تن ملکی **سروری** موروش،
Paymal olurdı tən mülki, Sururi, mur vəş,

کر اکا عدل ایدجی سلطان سلیمان اولمسه.
Gər ana ədl edici Sultan Süleyman olmasa.

ولـه

کوزدن وصالی کنجی خیالی صاولمیه،
Gözdən visali, kənci-xəyalı savulmaya,

آیاغی طپرغیله کوزم تا که طولمیه.
Ayağı toprağilə gözüm ta ki, dolmaya.

آدم لکینی وصف ایدجک کویی کلبنک،
Adəmliyini vəsf edəcək kuyi gülbənin,

کولدی او شاه دیدی که سزدن یک اولمیه. *Güldi o şah, dedi ki, sizdən yey olmaya.*
اول کل رخک خیالنی کوزدن چقرمزم، *Ol gül ruxun xiyalını gözdən çıxarmazam,*
تا تشنه لکدن اول کل رخساری صولمیه. *Ta təşnəlikdən ol gül ruxsarı solmaya.*
بن اول رقیبه بولدغم ایلوکی ایلدم، *Bən ol rəqibə bildiyim iylügi eylədim,*
یتلولغ اتدی اول بکه ایلیک بولمیه. *Yanlılığ etdi ol bana, iylik bulmaya.*
صوفی قومز تراشه خطن چون **سروریا**، *Sufi qomaz təraşa xəttin çün, Sururya,*
تل تل نجه صقالن آنک شانه یولمیه. *Tel-tel necə saqqalın anın şanə yolmaya.*

ولـه

کندویی بلمزدی دل زلف کره کیر اولمسه، *Kəndiyi bilməzdi dil, zülfi-gireh-gir olmasa,*
کم دلویی اوصلدردی بند و زنجیر اولمسه. *Kim, dəliyi usladırdı bəndu zəncir olmasa.*
اوزکه شوق ایدی جهانده خوش تماشا ایدی عشق، *Özgə şövq idi cahanda, xoş tamaşa idi eşq,*
زایل اولمایوب کوزللک عاشقک پیر اولمسه. *Zayil olmayıb gözəllik, aşiqin pir olmasa.*
سن بکا کاذب دیسک صادق دیمزدم بن سکا، *Sən bana kazib desən,sadiq deməzdim bən sana,*
ای رقیبم کر بوزان تزویری تزویر اولمسه. *Ey rəqibim, gər bozan təzviri təzvir olmasa.*
سیل اشک ایدردی چوقدن خانۀ جسمی خراب، *Seyli-əşk edərdi çoxdan xaneyi-çismi xarab,*
ای قشی ما کر ستونی اتدغک تیر اولمسه. *Ay qaşı ma gər sutuni atdğın tir olmasa.*
اولدرم دیمشدک ای خوانی **سروری** خستۀ، *Öldürüm demişdin, ey xani , Sururi xəstəyi,*
قورقرم فوت اوله بو خیر ایش تأخیر اولمسه. *Qorxuram fövt ola bu xeyr iş təxir olmasa.*

ولـه

خسروا شیرین لبوکک هیچ دوشرمی آدنه[1]، *Xosrova Şirin ləbinin heç düşərmi adına?*
ویرمیه بر شربت آبی کوه کن فرهادنه. *Vermiyə bir şərbət abi kuhkən Fərhadına.*
دشمنک دلدن دوشرمز آدن آکمز آدمی، *Dümənin dildən düşərməz adın anmaz adımı,*
اول شکر لعلک دوشرمی بویله اتمک آدنه. *Ol şəkər ləlin düşərmi böylə ətmək adına.*
رعد کیبی کوم کوم اوتدرسک کرکدر کوکلری، *Rəd kibi gum-gum ötdürsən gətəkdir gökləri,*
کمکه اهنک ایلر ایسه ناله مک فریادنه. *Kim ki. ahənf eylər isə naləmin fəryadına.*
کرچه آهن دل ایدی دشمن کچوردی تیرنی، *Gərçi ahən dil idi düşmən, keçirdi tirini,*
وار اولسون اللری رحمت آنک استادنه. *Var olsun əlləri, rəhmət anın ustadına.*
اسکیی ییقوب یپرلر ای **سروری** چون یکی، *Əskiyi yıxıb yaparlar, ey Sururi, çün yeni,*

---

[1]. نظمی مجموعه سی: ٤١٣٣

Beyti-əqli yıx, yapışgıl eşq evi bunyadına. بیت عقلی ییق یپش کل عشق اوی بنیادنه.

ولـه

Xətti ayırldan tutar boynuni tiği-bərbərə, خطی ایرلدن دوتر بویننی تیغ بربره[1]،
Bir zaman idi ki, baş əyməz idi sərvərlərə. بر زمان ایدی که باش اکمز ایدی سرورلره.
Qarşısında mey içib, öpüşdüyündən incinib, قرشوسنده می ایچوب اوپشدکندن انجنوب،
Aci-acı zəhrini tökdi surahi sağərə. آجی آجی زهرنی دوکدی صراحی ساغره.
Ayağına üz sürəlidən şöylə məsrur oldı kim, آیغوکه یوز سورلدن شویله مسرور اولدیکم،
Padişahım, heç rikabın ayağı basmaz yerə. پادشاهم هیچ رکابک ایغی بصمز یره.
Dilli-başlı durmayıb, söylər cərəs daim bunı, دللو باشلو دورمیوب سویلر جرس دایم بونی،
Saqinin yolda hərami var, deyü, gedənlərə. صاقینک یولده حرامی وار دیو کیدنلره.
Əşkimə öykəndiyiçün , ey Sururi, Ağdəniz, اشکمه اویکندکیچون ای **سروری** آق دکز،
Göm-göy etdi çismim anın, yel vurub qara yerə. کوم کوک اتدی جسمن آنک ییل اورب قاره یره.

ولـه (نظیرۀ هلاکی)

Tirinə çün kim, hədəfdir mehru məh, تیروکه چونکم هدف در مهر و مه،
Daima əhli-şərəfdir mehru məh. دایما اهل شرف در مهر و مه.
Birisi gündüz, biri gecə doğar, بیری کوندز بیرسی کیجه دوغر،
Dəhri-zalına xələfdir mehru məh. دهر زالینه خلف در مهر و مه.
Üzünə xlqın tapança vurmağa, یوزنه خلقک طبنجه اورمغه،
Dövr əlinə iki kəfdir mehru məh. دور الینه ایکی کف در مهر و مه.
Biri ceyşi zərrə, birinin nucum, بیری جیشی ذره بیرینک نجوم،
Əskər eylər, iki səfdir mehru məh. عسکر ایلر ایکی صف در مهر و مه.
Gün üzüylə ay alınına görə, کون یوزیله آی النینه کوره،
Ey Sururi, san həzəfdir mehru məh. ای **سروری** صان حزفدر مهر و مه.

ولـه (نظیرۀ احمد پاشا)

Sürmə çəkmiş çeşminə, xişm ilə gəldi yanıma, سورمه چکمش چشمنه خشم ایله[2] کلدی یانمه[3]،
Göz qızardıb ol cəfacu, qəsd edibdir canıma. کوز قرردب اول جفاجو قصد ایدپدر جانمه.
Safi qanım mey edib, məst etmək istərdim sıni, صافی قانم می ایدب مست اتمک استردم سنی،

---

[1]. نظمی مجموعه سی ٤٠١٦
[2]. نظمی مجموعه سی: چشمنه ایلدی
[3]. پروانه مجموعه سی : ٦١٠١ // نظمی مجموعه سی ٤١٢٤

دوتدی می مست ایلدی کردی دریغا قانمه.	*Tutdı mey məst eylədi, girdi dəriğa qanıma.*
سرورا بن بنده که تغییر و صنعه باشلدک،	*Sərvəra bən bəndənə təğyiru sünə başladın,*
شویله بکزر غمز ایدرلر بنده کی سلطانمه.	*Şöylə bənzər ğəmz edərlər bəndəni sultanıma.*
کمکه قچمزسه اولوم دن هر کشی اندن قچر،	*Kim ki, qaçmazsa ölümdən, hər kişi andan qaçar,*
اولمشم اولم اری کیمدر کلن میدانمه.	*Olmuşam ölüm əri kimdir gələn meydanıma.*
ای **سروری** شعرم ایچره سومزم یاری دیدم،	*Ey Sururi, şeirim içrə sevməzəm yarı dedim,*
بلدی عالم خلقی اینمز اولدلر[1] یالانمه.	*Bildi aləm xalqı, inanmaz oldular yalanıma.*

ولـه (نظیرهٔ رفیقی)

سرو حیرتده طورر یار چو رفتاره کله،	*Sərv heyrətdə durar , yar çü rəftara gələ,*
آچلور غنچه چون اول کل کله کفتاره کله.	*Açılır ğönçə çün ol gül gülə, guftara gələ.*
مشتری اولوب اکا هر کشی وارینی ویرر،	*Müştəri olub ana, hər kişi varını verir,*
هر قچن یوسف مصری کبی بازاره کله.	*Hər qaçan Yusifi-Misri kibi bazara gələ.*
بوسه اقرار ایدجک جانی روان ایله دلا،	*Busə iqraredəcək, canı rəvan eylə dila,*
شاید اول عهدی یلان شاهدم انکاره کله.	*Şayəd ol əhdi-yalan şahim inkara gələ.*
کرچه هر غصه نک آردنجه کلور بر شادی،	*Gərçi hər ğüssənin ardınca gəlir bir şadi,*
چاره یوقدر که فرح بو دل غمخواره کله.	*Çarə yoxdur ki, fərəh bu dili-ğəmxara gələ.*
کمکه اولورسه ملازم صوک اوجی منصب آلور،	*Kim ki, olursa mulazim, son ucı mənsəb alır,*
دولت وصله ایررسم نوله بن واره کله.	*Dövləti-vəslə irirsəm nola bən vara gələ.*
بر اپاغ اوزره دورب دور ایدرم دایره سن،	*Bir ayağ üzrə durub, dövr edərəm dairəsin,*
صنمک اغیاری بو دورانده که پرکاره کله.	*Sanman əğyarı bu dövranda ki, pərgara gələ.*
عشق کارینی **سروری** ایدر اول کیشی تمام،	*Eşq karini , Sururi, edər ol kişi tamam,*
بو جهانده قمو اشغالدن آواره کله.	*Bu cahanda qamu işğaldan avara gələ.*

ولـه

کرچه نالم کوکلره چقدی فغان و آهله،	*Gərçi naləm göklərə çıxdi fəğanu ah ilə,*
همدم اولمادی دریغا برنفس سن ماهله.	*Həmdəm olmadı , dəriğa bir nəfəs sən mah ilə.*
پادشاهم جور ایدرسن ساکه کمسه سویلمز،	*Padişahım covr edərsən sana kimsə söyləməz,*
فکرقل کم نجه سویلشسک کرک اللـهله.	*Fikr qıl kim, necə söyləşsək gərək allah ilə.*
جسم زردم خاک کویکله قپوکده خلط اولور،	*Çismi-zərdim xaki-kuyinlə, qapında xəlt olur,*

[1]. پروانه مجموعه سی : عالم خلقی اینمدی بو یالانمه

Kim, bina möhkəm olur, topraq qarışsa kah ilə.	کم بنا محکم اولور طپرق قرشسه کاهله.
Cahilə olur müyəssər dövləti-dünyayi-dun,	جاهله اولور میسر دولت دنیای دون،
Arif lan iftixar etməz cahanda cah ilə.	عارف اولان افتخار اتمز جهانده جاهله.
Zahidi-dəm kəş, Sururi, birlə olmaz müxrəlit,	زاهد دم کش **سروری** برله اولمز مختلط،
İmtizac etməz həva əhli çün əhli-allah ilə.	امتزاج اتمز هوا اهلی چون اهل اللـهله.

ولـه

Baqladıban o ruyi-aftaba,	بقلدن بن او روی آفتابه[1]،
Gəlir gün gözümə bir aftaba.	کلور کن کوزومه بر آفتابه.
Sirişkim cuybarı içrə döndi,	سرشکم جویباری اچره دوندی،
Başım bir iki gözlü asiyaba.	باشم بر ایکی کوزلو آسیابه.
Bana gəl busə ver, öldür rəqibi,	بکا کل بوسه ویر اولدر رقیبی،
Xilas ol şərdən, ey can, gir təvabə.	خلاص اول شردن ای جان کیر ثوابه.
Xum içrə mey ləbi-dildara dönmüş,	خم اچره می لب دلداره دونمش،
Anlnçün gop düşər əllər şəraba.	آنوکچون کوپ دوشر اللر شرابه.
Xiyalı xəttu xalındır görünən,	خیال خط و خالکدر کورینن،
Sururi hər qaçan baxsa kitaba.	**سروری** هر قچن بقسه کتابه.

ولـه

Seyrə çıxdıqca ğönçə dilbər zülfü ənbər böylə,	سیره چقدوقچه غنچه دلبر زلف و عنبر بویله،
Ömrüni aşiqlərin verir, dəriğa böylə.	عمرنی عاشقلرک ویرر دریغا بویله.
Canı vrib bir busəsin almaq nəsib olmaz bana,	جان ویرب بر بوسه سن المق نصیب اولمز بکا،
Daima öpər qabaq, amma bir içim su ilə.	دایما اوپر قبق اما بر ایچم صویله.
Fikri zülfu xalu ğəmzən, ey qara gözlü gözəl,	فکر زلف و خال و غمزک ای قره کوزلو کوزل،
Aşiqin canın alır, qomaz qara qayğı ilə.	عاشقک جانن آلور قومز قره قیغویله.
Dilbərin təsxirinə dərman sorarsan pəhləvan,	دلبرک تسخیرنه درمان صوررسک پهلوان،
Zər gərək, bu zuru qüvvətu bazu ilə.	زر کرک اولمز بو زور و قوه بازویله.
Götdüyün məhbuba verirsən, Sururi, könlüni,	کوردکک محبوبه ویررسن **سروری** کوکلکی،
Əksik olmaz canına daim bəla bu xuy ilə.	اکسک اولمز جانوکه دایم بلا بو خویله.

ولـه

[1]. نظمی مجموعه سی ۴۵۸۷

Tiği-yar açdı sinədə yara,	تیغ یار اچدی سینه ده یاره،
Dili-ğəmgin açıldı bir para.	دل غمکین اچلدی بر پاره.
Vəzi tiryaki kibi şahiddir,	وضع تریاکی کیبی شاهددر،
Eşqim vəzi nə hacət inkara.	عشقه وضعم نه حاجت انکاره.
Ğönçeyi-dəm bəstə olub, açmaz ağız,	غنجه دمبسته اولوب آچمز آغز،
Gəlsə gül kibi yar guftara.	کلسه کل کیبی یار کفتاره.
Dil saçından qəti pərişandır,	دل صچکدن قتی پریشاندر،
Kim, çəkər anı incə yollara.	کم چکر آنی اینجه یوللاره.
Fikrim daim ktabi-eşqdir,	فکری دایم کتاب عشقکدر،
Sanma yürür, Sururi , avara.	صنمه یورر **سروری** آواره.

ولـه (نظیرۀ ذاتی)

Sipər etmək diləyin sinəsin ol şah oxuna,	سپر اتمک دلین سینه سن اول شاه اوقنه،
Tez gündə dilərəm uğraya allah oxun.	تیز کوندره دیلرم اوغریه اللـه اوقنه.
Yara əhvalını yaz surxlə , ey dil yara,	یاره احوالنی یاز سرخله ای دل یاره،
Nəzərində bilinə hal, çü hərgah oxuna.	نظرنده بیلنه حال چو هر کاه اوقنه.
Çün rəqibi-səgə səgzən gərək, ey qaşı kaman,	چون رقیب سکه سکزن کرک ای قاشی کمان،
Tutmağıl pişrov olan atı dərgah oxuna.	دوتمغل پیشرو اولان اتی درکاه اوقنه.
Tiz vəş tez keçər çün sipəh əflaki,	تیروش تیز کچر چون سپر افلاکی،
İlırım ad verilsə, nola gər ah oxuna.	یلدرم آد ویرلسه نولا کر آه اوقنه.
Dönə-dönə bəni döndərdi kamana çü fələk,	دنه دونه بنی دوندردی کمانه چو فلک،
Tutayın anı dönüb ahi-səhərgah oxuna.	دوتین آنی دونب آه سحرکاه اوقنه.
Qıbqızıl qan edəsən tir vəş ağzın bir kəz,	قبقزل قان ایده سن تیروش اغزن بر کز،
Ey Sururi, şu ki, köksin girə ol şah oxuna.	ای **سروری** شو که کوکسین کره اول شاه اوقنه.

وله.

Görmək üçün hüsnüni, alsa ələ yar ayinə,	کورمک ایچون حسننی آلسه اله یار آینه،
Dirəm ana kəndini görçə inən yar ayinə.	دیرم آکه کندوکی کورمه ایکن یار آینه.
Qəlbini doğruladı gör həqqə dilərsən feyzi-rast,	قلبکی دوغرلدی کور حقه دیلرسک فیض راست،
Əksin əyri göstərir, kəj olsa naçar ayinə.	عکسن اکری کوسترر کژ اولسه ناچار آینه.
Gün üzün, ey önçə ləb, vərdə necə təşbih edim,	کون یوزک ای غنچه لب ورده نجه تشبیه ایدم،
Kim, anın ömri, güni varmaz çü hər bar ayinə.	کم آنک عمری کونی وارمز چو هر بار آینه.

Bir zavallıdır günəş, mah, fələk əksiklidir,	بر زواللی در کنش ماه فلک اکسکلی در،
Gəh günə kərm olmasın,gəh çərxi-dəvvar ayinə.	که کونه کرم اولمسون که چرخ دوار آینه.
Ey Sururi, gün muqabil oldı aya sanıram,	ای **سروری** کون مقابل اولدی آیه صانورم،
Görmək üçün hüsnüni alsa ələ yar ayinə.	کورمک ایچون حسننی السه اله یار آینه.

ولـه (نظیرۀ نشانی)

Ya Həbəşzadə, yaxud Hindumidir xali-siyəh,	یا حبش زاده یاخود هندومیدر خال سیه،
Ya qararmış gün yaxıb, lövlövmidir xali-siyəh.	یا قررمش کون یاقوب لولومیدر خال سیه.
Hər kişi üz qarasından, qara üzlüdən qaçar,	هر کشی یوزقاره سندن قاره یوزلودن قچر،
Üz bulur bu vəchilə , cadumudur xali-siyəh.	یوز بولور بو وجهله جاذومیدر خال سیه.
Bir məgəs dənlüdür ol, bu mərdumi-çeşmim kibi,	بر مکس دکلودر اول بو مردم چشمم کبی،
Nə əcəb yüksək uçar, ulumudur xali-siyəh.	نه عجب یوکسک اوچر اولومیدر خال سیه.
Ağzına aldım anı filfil kibi, zövq eylədim,	اغزنه الدم آنی فلفل کبی ذوق ایلدم،
Əqlimi aldı bənim, darimıdır xalı-siyəh.	عقلمی الدی بنم دارومیدر خال سیه.
Qara rəb durur, ləbi üstündə yarın bərqərar,	قاره رب دورر لبی اوستنده یارک برقرار،
Ey Sururi, bir qara qayğumıdır xali-siyəh.	ای **سروری** بر قره قیغومیدر خال سیه.

ولـه

Bən xarabı dili-səngin ilə yad eylə,	بن خرابی دل سنکینوکله یاد ایله[۱]،
Möhkəm olsun yapısı daş ilə bunyad eylə.	محکم اولسون یپوسی طاشله بنیاد ایله.
Sana paşalanırz, ey şəh qulunam, deyü, rəqib,	سکه پاشالنور ای شه قولکم دییو رقیب[۲]،
Qulun olayın əfəndi, anı azad eylə.	قولک اولاین افندی آنی ازاد ایله.
Gül kibi gülşənə gəl, ğönçələrə, bir gülə bax,	کل کبی کلشنه کل غنچه لره بر کوله باق،
Güldürüb anlaı, bülbüllərini şad eylə.	کولدرب انلری بلبل لرنی شاد ایله.
Ad çıxar, lütfu vəfa qılmaq ilə uşşaqa,	آد چقر لطف و وفا قلمغله عشاقه،
Namdar ol bu cahanda biryü ad eylə.	نامدار اول بو جهانده بر ایو آد ایله.
Neçə zalim bu Sururi dilini etdi xarab,	نچه ظالم بو **سروری** دلنی اتدی خراب،
Lstfu ədlilə şəha sən anı abad eylə.	لطف و عدل ایله شها سن آنی آباد ایله.

ولـه (نظیرۀ بهاری)

---

۱. پروانه مجموعه سی : ٦٧٣٦ // نظمی مجموعه سی ٤٤٧٨
۲. پروانه مجموعه سی: حسود

ساکه بنده اولمین هر سرکشه سرور دیمه، *Sana bndə olmayan hər sərkişə sərvər demə,*
باکه جانوکی فداقل یولمه سرور دیمه. *Bana cannı fidaqıl , yoluma sərvər demə.*
کمکه طاش ایدب محک یوز سورمیه، *Kim ki, daş edib məhək üz sürməyə,*
انجلاین عاشقک یوزینه باقوب زر دیمه. *Ancılayın aşiqin üzünə baxıb zər demə.*
چونکه سرکش قدی ای دل مائل اولمر آهله، *Çünki sərkəş qəddi ey dil mail olmur ah ilə,*
بر لطیف و خوش ملایم سرو یا عرعر دیمه. *Bir lətifü xoş, mülayim sərv ya ərər demə.*
اغلمقدر کولمه سی جان ویرمه در رقص اتدوکی، *Ağlamaqdır gülməsi can vermədir rəqs etdiyi,*
شمعله پروانهٔ ای دل کولر اوینر دیمه. *Şəm ilə pərvanəyi ey dil gülər, oynar demə.*
شعری یارک یوزنه باقوب دی کم رنکین اولا، *Şeiri yarın üzünə baxıb, de kim, rəngin ola,*
ای **سروری** یوزنی او رنک ایدین ازبر دیمه. *Ey Sururi, üzüni o rəng edən əzbər demə.*

ولـه (نظیرهٔ بهاری)

سینم که کوم کوم اوته جهانه صدا ویره، *Sinəm ki, güm-güm ötə cahana sida verə,*
صوتم اشیدن آدمه صدقم صفا ویره. *Sovtum eşidən adəmə sidqim səfa verə.*
درد حبیب جانه بلادر دیمش رقیب، *Dərdi-həbib cana bəladır, demiş,*
درمانی بلمز ایمش اکا حق بلا ویره. *Dərmanı bilməz imiş, ana həqq bəla verə.*
فریاد بلدرر اله جان ویردکم سکا، *Fəryad bildirir ala can verdiyim sana,*
میت ایچون نته که مؤذن صلا ویره. *Meyit üçün netə kim, müəzzin səla verə.*
اسرار هر دو عالم اولور آنده منعکس، *Əsrari-hər du aləm olur anda münəkis,*
هر کمکه خاطر آینه سینه جلا ویره. *Hər kim ki, xatiri-ayinəhsinə cəla verə.*
قانونده بولمدم بو کوکل دردنه علاج، *Qanunda bulmadım bu könül dərdinə əlac,*
ای خسته دل **سروری** سکا حق شفا ویره. *Ey xəstə-dil Sururi, sana həqq şəfa verə.*

ولـه

شب هجران کیدوب اول وقت ایرر دل روز پیروزه، *Şəbi-hicran gedib, ol vaxt irir dil ruzi-piruza,*
دهانمده اولا یاقوت وش اول لعل پیروزه. *Dəhanımda ola yaqut vəş ol ləli piruza.*
نیچون روز وصلمده آنی قربان ایدم دیرمش، *Neçün ruzi-vəslimdə anı qurban edəm dirmiş,*
ویرر اول طاتلو جانینی اکر ایرسه اول روزه. *Verir ol dadlı canını, əyər irsə ol ruzə.*
نولا روز فراقک شامی یارک بوسه سن آلسم، *Nola ruzi-fəraqın şamı yarın busəsin alsam,*
چو طاتلو نسنه ایله آچلور عادتدرر روزه. *Çü dadlı nəsnə ilə açılır , adətdir ruzə.*
حبینک ماه و یوزک مهر و قاشکدر هلال ای شه، *Həbibin mahu üzün mehru qaşdır hilal, ey şah,*
سنی بکزتمک اولمز ماه و مهر عالم افروزه. *Səni bənzətmək olmaz mahu mehri aləm əfruza.*

Çü səri-muzə öpər daim, Sururi, payi-dildarı,	چو سر موزه اوپر دایم **سروری** پای دلداری،
Var isə dövlətin başında ola ana səri-muzə.	وار ایسه دولتک باشکده اوله اکه سرموزه.

ولــه (نظیرهٔ غباری)

Bəklərin düşmüş əcəb əbruyi çün ya üstünə,	بکلرک دوشمش عجب ابروی چون یا اوستنه،
Ey əlif qədd nüqtə qonmaz gərçi kim, ya üstünə.	ای الف قد نقطه قونمز کرچه کم یا اوستنه.
Ravu eyni, nun ilə həmçün əlif rəna oxur,	را و عینی نونله همچون الف رعنا اوقور،
Qaşların çeşmin görən bu qəddi-rəna üstünə.	قاشلرک چشمک کورن بو قد رعنا اوستنه.
Zibi-xal altında ra, qaşın aya qəddı əlif,	زیب خال التنده را قاشک ایا قدّی الف،
Bu yaraşıq hərf radır, ləfzi-ziba üstünə.	بو یراشق حرف زادر لفظ زیبا اوستنه.
Xürdəyi-dəndan sürəyyadır, deməк rövşən dəgil,	خردهٔ دندان ثریادر دیمک روشن دکل،
Nüqtələr dinsə olur sa-i sürəyya üstünə.	نقطه لر دینسه اولور ثآء ثریا اوستنه.
Ox toxunmaqdan qaçıb, düşdi ,Sururi, qaşına,	اوق دوقنمقدن قچوب دوشدی **سروری** قاشنه،
Yasmaq üçün neçələr vardır, düşər ya üstünə.	یاصمغ ایچون نچه لر وادرر دوشر یا اوستنه.

ولــه (نظیرهٔ ذاتی)

Hübbi-xalın dildə əkdim, kola nani kəndimə,	حبّ خالن دلده اکدم کاوله نانی کندمه،
Hübbə hasil etmədim, etdim ziyanı kəndimə.	حبّه حاصل اتمدم اتدم زیانی کندمه.
Asiyabi-çərx ökətdi neçə-neçə danələr,	آسیاب چرخ اوکتدی نیچه نیچه دانه لر،
Dönə-dönə diş bilər kim, gördüm bən anı kəndimə.	دونه دونه دیش بیلر کوردم بن انی کندمه.
Bilirəm şol yediyim ətmək biki unutmadım,	بیلورم شول ییدکم اتمک بکی اونتمدم،
Əmdigim sorub, çəkib həlqə dəhanı kəndimə.	امدکم صورب چکوب حلقه دهانی کندمه.
Kayinatı-cəvv çürütdı ömrümüm çox hasilin,	کاینات جو چورتدی عمرمک چوق حاصلن،
Xərc olunsun baqısı, ey yari-canı kəndimə.	خرج اولنسون باقیسی ای یار جانی کندمه.
Bu əcəb divanə olmuşdur bu dil sarsaxlamaz,	بر عجب دیوانه اولمشدر بو دل سرصقلمز،
Deməzəm şimdən gerü razi-nihani kəndimə.	دیمزم شمدن کرو راز نهانی کندمه.
Aldım on busə verib, bir can birisindən anın,	الدم اون بوسه ویرب بر جان بریسندن انک،
Çıxdı sərmayəm bənim, qaldı qalanı kəndimə.	چقدی سرمایم بنم قالدی قلانی کندمه.
Əqlu fikrim anda idid, bilməz idim kəndimi,	عقل و فکرم انده ایدی بلمز ایدم کندمی،
Bildim ol dəm kim, gətirdim ol cavanı kəndimə.	بلدم اولدم کم کتوردم اول جوانی کندمه.
Sana demişlər bəni verməz ilan zülfünə can,	ساکه دیمشلر بنی ویرمز یِلان زلفوکه جان،
Ölürəm, dedirməzəm bən bu yalanı kəndimə.	اولورم دیدرمزم بن بو یَلانی کندمه.

بلدرر حالم **سروری** شعرم ایله داغ غم،	*Bildirir halım Sururi şeirim ilə dağı-ğəm,*
عشق ایچنده ایلدم نام و نشانی کندمه.	*Eşq içində eylədim namu nişanı kəndimə.*

ولـه (نظیرهٔ جفایی)

قورقرم تیرک ایله خانهٔ سینه دلنه،	*Qorxuram tirin ilə xaneyi-sinə dəlinə,*
سرّ قلبم کورنوب سودکم ای جان بلنه.	*Sirri-qəlbim görünüb, sevdigim ey can bilinə.*
هر کمی آکر ایسه ایلک ایله یاد اتمز،	*Hər kimi anar isə, iylik ilə yad etməz,*
کمسه‌لر دوشمسون ای دوست رقیبک دلنه.	*Kimsələr düşməsin ey dost, rəqibin dilinə.*
نقدر اغلر ایسه روی رقیب آغرمز،	*Nə qədər ağlar isə, ruyi-rəqib ağırmaz,*
حبشیدن صویله صنمه قرالق سلنه.	*Həbəşidən söylə sanma qaralıq selinə.*
کل بتوردی کوزمک یاشی محلکده کورن،	*Gül bitirdi gözümün yaşı məhəlində görən,*
اتدی تحسین سنک کویکک آب دکلنه.	*Etdi təhsin sənin kuyinin ab dinlənə.*
کرچه ای حور حرارت قتی در دوزخده،	*Gərçi ,ey hurr, hərarət qətidir dduzəxdə.*
عاشق سوخته نک بکزمز اما دلنه.	*Aşiqi-suxtənin bənzəməz amma dilinə.*
بکه یار اولمدی اول اوته یقه محبوبی،	*Bana yar olmadı ol, ötə yaxa məhbubi,*
باشم آلوب کیده ین بن واره ین روم ایلنه.	*Başım alıb, gedəyin , varayın Rum elinə.*
الی یوفقه اولسه عجبمی بو **سروری** نک چون،	*Əli yufqa olsa əcəbmi bu bu Sururi tək çün,*
خرج ایدر دلبره اول هر نه کیررسه النه.	*Xərc edər dilbərə o, hər nə girərsə əlinə.*

ولـه

کون یوزی شویله اولدی تابنده،	*Gün üzi şöylə oldı tabəndə,*
اولدی مه وش کون آکه تابنده.	*Oldı məh vəş gün ana tabəndə.*
صفّ عشاقی دلدی کچدی اوقی،	*Səff uşşqai dəldi, keçdi oxı,*
اتدی آخر قرار تابنده.	*Etdi axiri qərar tabəndə.*
دل صچن بند و دام بلمز ایدی،	*Dil saçın bəndu dam bilməz idi,*
دویمدی دوشمینجه تابنده.	*Duymadə düşüməyincə tabəndə.*
کل یوزوک صفن ایدجک بلبل،	*Gül üzün saxın edəcək bülbül,*
اولدی اوراق کل پراکنده.	*Oldı ovraqi-gül pərakəndə.*
دولتکدر **سروریا** زلفی،	*Dövlətindir Sururiya xülfi,*
حق قله دولتوکی پاینده.	*Həqq qıla dövlətini oayəndə.*

ولـه[1]

دیدی که لوح دلمده ندر بو خط سیاه،	*Dedi ki, lövhi-dilimdə nədir bu xətti-siyah,*
دیدم که مصحف ناطقده در کلام اللـه.	*Dedim ki, müshəfi-natiqqdir kəlamullah.*
دیدی که کفر سر زلفه کتور ایمان،	*Dedi ki, kefri-səri-zülfə gətir iman,*
دیدم که اشهد ان لا اله الا اللـه.	*Dedim ki, əşhədu ənnə la allah ila Allah.*
دیدی که صفحۀ حسنمده بتدی مشکین خط،	*Dedi ki, səfhəyi-hüsnümdə bitdi mişkin xətt,*
دیدم که عرش مجیده دوشر ظل اللـه.	*Dedim ki, ərşi-məcidə düşər zill allah.*
دیدی که زلفم اوجندن ندر سنک حالک،	*Dedi ki, zülfüm ucundan nədir sənin halın,*
دیدم که اباغه صالدی منی بو بخت سیاه.	*Dedimki, ayağa saldı məni bu bəxti-siyah.*
دیدی که سجدۀ حسنم کناهمش کلی،	*Dedi ki, səcdəyi-hüsnüm gunahimiş külli,*
دیدم که **سروریه** یک در صوابندن بو کناه.	*Dedim ki, Sururiyə yeydir savabdan bu günah.*

ولـه[2]

ای کوکل باش قوشمه غل اول چشم و اول ابرویله،	*Ey könül baş qomağıl ol çeşmu ol əbru ilə,*
اپسم اول سودایه دوشمه فتنۀ جادویله.	*Əpsəm ol, sevdaya düşmə fitneyi-cadu ilə.*
مرغ جان پرواز ایدرکن آشیانی عرشده،	*Murği-dil pərvaz edərkən aşiyani-ərşidə,*
بنده یم اول زلفه کم بند ایلدی بر مویله.	*Bəndəyəm ol zülfə kim, bənd eylədi bir mu ilə.*
بر مغلچین کوزلو ترکک حالی سوداسنده یق،	*Bir muğulçin gözlü türkün halı sevdasında yox,*
نافه تک داغلرده یندم یاخرم آهویله.	*Nafə tək dağlarda yandım, yaxaram ahu ilə.*
ای کوکل عاشقلغی خوی ایدلیدن برو سن،	*Ey könül, aşiqlığı xuy edəlidən bəri sən,*
قنده واردک کم ملامت اولمدک اول خویله.	*Qanda vardın kim, məlamət olmadın ol xu ilə.*
ای **سروری** زلفنی دوتمق میسر اولمدی،	*Ey Sururi, zülfüni tutmaq müyəssər olmadı,*
کرچه کم عمر عزیزم کچدی بو قیغویله.	*Gərçi kim, ömri-əzizim keçdi bu qayğı ilə.*

ولـه[3]

بونجه کم عشقکده بغرم یاندی سوز و آهله،	*Bunca kim, eşqində bağrım yandı suzu ah ilə,*
همدم اولمادم دریغا بر نفس سن ماهله.	*Həm nəfəs olmadım, dəriğabir nəfəs sən mah ilə.*
بویله قلدک منی مسکینی غمدن ناتوان،	*Böylə qıldın məni miskini ğəmdan natəvan,*
فکر قل کم نیجه سویلشسک کرک اللهله.	*Fikr qıl kim, necə söyləşsək gərək allah ilə.*

---

[1]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱٤۸// باشقا نوسخه لرده یوخدور.
[2]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱٤۹// باشقا نوسخه لرده یوخدور.
[3]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۵۰// باشقا نوسخه لرده یوخدور.

خاک کویک چهرهٔ زردمده اولسه نه عجب، — *Xaki-kuyun çehreyi-zərdimdəolsa, nə əcəb,*
رسم در دیوارده کل همدم اولمق کاهله. — *Rəsmdir divarda gil həmdəm olmaq kah ilə.*
خط خالک حقیچون یولکده جان ویرسم کرک، — *Xəttu xalın həqqiçün yolunda can versəm gərək,*
صادقم قولمده اند ایچدم کلام اللهله. — *Sadiqəm, qovlumda and içdim Kəlamullah ilə.*
ای **سروری** سوسه عشق اهلنی ناصح نه غم، — *Ey Sururi, sevsə eşq əhlini nasih nə ğəm,*
بو قدر انسانیتی شیطانک اهل اللهله. — *Bu qədər insanını şeytanın əhli-allah ilə.*

ولـه[1]

آه کم نیلیم بلمم اول شوخ بی پروایله، — *Ah kim, neyləyim? bilməm ol şüxi bipərva ilə,*
کیم منی دیوانه قلدی عاقبت سودایله. — *Kim, məni divanə qıldı aqibət sevda ilə.*
زلفکه دل بقلمقدن حاصلم بو اولدکم، — *Zülünə dil baqlamaqdan hasilim bu oldı kim,*
کچدی عمرم محنت و غمدن فغان وایله. — *Keçdi ömrüm möhnətu ğəmdən fəğanu vay ilə.*
ایله رسوا اولمشم عشقکده کم عار ایلیوب، — *Eylə rusva olmuşam eşqində kim, ar eyləyib,*
همدم اولمز تلبه ایتلر هم منی رسوایله. — *Həmdəm olmaz tilbə itlər həm məni rusvay ilə.*
مدعی منع اتمه اول یوزدن **سروری** ناله سن، — *Müddəi mən etmə ol üzdən ,Sururi, naləsin,*
کم تکن بلبل غمن بلمز کل رعنایله. — *Kim, tikən bülbül ğəmin bilməz güli-rəna ilə.*

ولـه[2]

نیجه بر قان اوله بغرم محنت هجرانله، — *Necə bər qan ola bağrım möhnətu hicran ilə,*
همنشین اولمی یارب بر دخی جانانله. — *Həm nişin olamı yarəb, bir daxı canan ilə?*
قلمدمسه خنجرک زخمن کوز یاشیله پاک، — *Qılmadımsa xəncərin zəxmin göz yaş ilə pak,*
دوستم معذور دوت قانی یومزلر قانله. — *Dostum məzur tut, qaçı yumazlar qan ilə.*
زلف قاش کرپکک وصفینی زاهد منع ایدر، — *Zülfu qaşu kirpikin vəsfini zahid mən edər,*
کور نه شیطاندر که بحث اتمک دلر قرانله. — *Gör nə şeytandır ki, bəhs etməkdilər Quran ilə.*
ای **سروری** بویلیسردر نوا عشاقدن، — *Ey Sururi, böylə isərdir nəva uşşaqdan,*
عشق میداننده باشدن کچمینلر جانله. — *Eşq meydanında başdan keçməyənlər can ilə.*

ولـه[3]

ینه بیچاره کوکل باشلدی آوارلغه، — *Yinə biçara könül başladı avarəlığa,*

---

[1]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۵۱// باشقا نوسخه لرده یوخدور.
[2]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۵۲-۱۵۱// باشقا نوسخه لرده یوخدور.
[3]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۵۲// باشقا نوسخه لرده یوخدور.

Çarə yox, səbr edə həm biçarəlığa.	چاره یوخ صبر ایده هم بیچارلغه.
Keçdi ömrüm, ğəmi-zülfünlə ölüm yetir ana,	کچدی عمرم غم زلفکله الوم یتیور اکا،
Heç payan olamı bu günı qaralığa.	هیچ پایان اوله می بوکونی قاره لغه.
Səni hər arda ki, görmü.əm vu heyrətdən,	سنی هر آرده که کورمشم و حیرتدن،
Gözlərim görməz olur, uğrasam ol aralığa.	کوزلرم کومز اولور اوغرسم اول آره لغه.
Gərçi bədr oldı üzün mahı, vəli qaşından,	کرچه بدر اولدی یوزک ماهی ولی قاشکدن،
Kor halal olmağı aldanma bu məh parəlığa.	کور هلال اولمغی الدنمه بو مه پاره لغه.
Ey Sururi, əgər olmasa xunabeyi-dil,	ای **سروری** اکر اولماسه خونابهٔ دل،
Kafirəm,mültəfit olsam daxı meyxarəlığa.	کافرم ملتفت اولسم دخی میخواره لغه.

ولــه[۱]

Vəh ki, qan etdirmək üçün ğəmzəyi-cadusuna,	وه که قان اتدرمکیچون غمزهٔ جادوسنه،
Bağlamış hicrilə müjkan xəncəai pəhlusuna.	بغلمش هجریله[۲] مژکان خنجری پهلوسنه.
Əqlu canu dil sərasər bəndələrdən bəndəyəm,	عقل جان و دل سراسر بنده‌لردر بنده هم،
Dostun xəm bər xəm olmuş, ənbərin gisusuna.	دوستک[۳] خم بر خم اولمش عنبرین کیسوسنه.
Dəstgir olmaz sana təsbihin, ey zahid əgər,	دستکیر اولمز سکا تسبیحک ای زاهد اکر،
Bağlamazsan könlünü zülfi-müsəlsəl musuna.	بغلمزسک کوکلکی زلفی مسلسل موسنه[۴].
Sünbüli-rənası bənzər nafeyi-çin şikənə,	سنبل رعناسی بنکزر نافهٔ چین شکنه،
Nərgisi-şəhlası oxşar baği-xuld ahusuna.	نرکس شهلاسی اوخشر باغ خلد آهوسنه[۵].
Gözlərimdən özgə kimsə vermədi bir qətrə su,	کوزلرنمدن اوزکه کمسه ویرمدی بر قطره سو،
Künci-ğəmdə natəvan qalmış könül sayrusına.	کنج غمده ناتوان قلمش کوکل صیروسنه.
Ey Sururi, daima eylər məlaiklər sücud,	ای **سروری** دایما ایلر ملایکلر[۶] سجود،
Surəti-adəmdə ol mahın xəmi-əbrusuna.	صورتی آدمده اول ماهک خم ابروسنه.

ولــه[۷]

Olalı ruxsarına ayinədar, ey muğbəçə,	اولالی رخسارکه آیینه دار ای مغبچه،
Afitab olur ruxundən aşikar , ey muğbəçə,	آفتاب اولور (رخندن) آشکار ای مغبچه.

---

۱. باشقا نوسخه لرده یوخدور.// واتیکان (ص.۱۵۳)و نظمی مجموعه سینده وار (نومره سی ۲٤۱۱)و پروانه ٦٦٥٦ وار.
۲. نظمی محموعه سی : سحریله// پروانه ده: سحریله
۳. نظمی مجموعه سی: دلبروک// پروانه : دلبروک
٤. نظمی مجموعه سی: بغلمزسک زلفکی جان مسلسل موسنه// پروانه: بغلمزسک زلفکی جان مسلسل موسنه
٥. نظمی مجموعه سینده بو بیت یوخدور// پروانه ده: یوخدور
٦. نظمی مجموعه سی: ملائک هپ
۷. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱٥٥// باشقا نوسخه لرده یوخدور.

بادۀ ساقی لبکدن نشادر دیرم اکر،	*Badeyi-saqi ləbindən nəşədir , dirəm əyər,*
اولمسیدی باده ضمننده خمار ای مغبچه.	*Olmasaydı badə sanmanında xummar, ey muğbəçə.*
کوزلرمده زلف لعلکدن جدا دوری قدح،	*Gözlərimdə zülfü ləlindən cuda dövri-qədəh,*
اویله در کم حلقه لنمش اوله مار ای مغبچه.	*Öylədir kim, həlqələnmiş ola mar, ey muğbəçə.*
لبلرک دورنده در می قطره سی نک دم بدم،	*Ləblərin dövründədir mey qətrəsi tək dəm bədəm,*
هر بری بر دانه لعل و آبدار ای مغبچه.	*Hər biri bir danə lølu abdar, ey muğbəçə.*
کافری عشقم اکر لعل شکربارک کوروب،	*Kafəri eşqim, əgər ləli-şəkərbarın görüb,*
معجزی عیسی یه قلسم اعتبار ای مغبچه.	*Möcizi İsaya qılsam etibar, ey muğbəçə.*
آستانکدن تماشای جمالک جسممه،	*Astanından təmaşayi-camalın çismimə,*
کوکده روح اللــه تماشاسنجه وار ای مغبچه.	*Gökdə ruhullah təmaşasınca var, ey muğbəçə.*
دوتمغ اولوردی **سروری** نک مسیحا مذهبن،	*Tutmaq olurdı Sururi tək Məsiha məzhəbin,*
لبلرکدن اولسه جان امیدوار ای مغبچه.	*Ləblərindən olsa can ümidvar, ey myğbəçə.*

ولــه[1]

ینه عزم ایلدک ای شوخ شکار ایلمکه،	*Yinə əzm eylədin , ey şux, şikar eyləməgə,*
اوخک آهویه دکوب بنده یه کار ایلمکه.	*Oxun ahuya fəgib, bəndəyə kar eyləməgə.*
آهوی چین نجه کم قنلره باتب یوکورر،	*Ahuyi-Çin necə kim, qanlara batlb, yügürür,*
یته بلمز سچکه نافۀ تار ایلمکه.	*Yetə bilməz saçına nafeyi-tar eyləməgə.*
اولمسه زلف رخک علت غائی هرکز،	*Olmasa zülfü ruxun illəti-ğayi hərgiz,*
مایل اولمزدی قضا لیل ونهار ایلمکه.	*Mail olmazdı qəza , leylu nəhar eyləməgə.*
عالم الغیبک مکر شرح ایدر اغزک صفتین،	*Aləmulğeybin məgər şərh edər ağzın sifətin,*
کم آنک قدرتی یتر یوخی وار ایلمکه.	*Kim, anın qüddərti yetər yoxı var eyləməgə.*
ای مکا دشمنی کولدرمه قرار ایله دین،	*Ey mana düşməni güldürmə qərar eylə deyən,*
دوست سوداسی منی قور بی قرار ایلمکه.	*Dost sevdası məni qor, biqərar eyləməgə.*
غم خمارنده کل ای ساقی باقی کرم ایت،	*Ğəm xumarında gəl , ey saqiyi-baqi, kərəm et,*
بزه بر جرعه یتور دفع خمار ایلمکه.	*Bizə bir cürə yetir, dəfi-xumar eyləməgə.*
کریه دن چشم **سروری** اولور آیینه صفت،	*Giryədən çeşmi-Sururi olur ayinə sifət,*
سکا کورمز دمکن آیینه دار ایلمکه.	*Sana görməz deməgin ayinədar eyləməgə.*

ولــه[2]

---

[1]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۵۷-۱۵۸// باشقا نوسخه لرده یوخدور.
[2]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۵٦-۱۵۷// باشقا نوسخه لرده یوخدور.

Dirəm nola , gər zülfi-pərişana bənövşə, — دیرم نوله کر زلف پریشانه بنفشه،
Kim, zinət olur dövri-gülüstana bnövşə. — کیم زینت اولور دور کلستانه بنفشه.
Xalın kibi gülzari-məlahtdə bitirdi, — خالک کبی کلزار ملاحتده یتوردی،
Zülfün girehi hər biri bir danə bənövşə. — زلفک کرهی هر بری بر دانه بنفشه.
Ta sünbülün vəsfini eşitdi səbadan, — تا سنبلک وصفنی ایشتدی صبادن،
Şərm ilə başın çəkdi gəribana bəmövşə. — شرمیله باشین چکدی کریبانه بنفشه.
Leyli saçın olmasa divanələrdən, — لیلی سچک اولماسه دیوانه لردن،
Məcnun kibi düşməzdi biyabanə bənövşə. — مجنون کبی دوشمزدی بیابانه بنفشه.
Zülfün sifətin qılmağa dərgahına gəldim, — زلفک صفتن قلمغه درکاهکه کلدم،
Qullar gətirir eylə ki, sultana bəçövşə. — قوللر کتورر ایله که سلطانه بنفشه.
Boynunı ibadətdə Sururi tək əkeydi — بوینیی عبادتده **سروری** تک اکیدی،
Kim, sücdə qılandır şəhi-mərdana bənövşə. — .کم سجده قللک در شه مردانه بنفشه

ولــه[1]

Bu rux, könlüm ki, yüz min dürlü dərdə xanə var anda, — یوزخ کوکلم که یوزمنک درلو درده خانه وار انده،
Məlamət şəhridir nəli əlif , taqi-muğar anda. — ملامت شهری در نعل الف طاق مغار انده.
Əcayib şəhr kim, viranlıq məmur olur cümlə, — عجایب شهر کم ویرانکق معمور اولور جمله،
Əgər bu gözləri zalim olursa şəhriya anda. — اکر بو کوزلری ظالم اولورسه شهریار انده.
Hisari-şəhr üçün köksüm mənim bir kuhi-ğəmdir ki, — حصار شهر ایچون کوکسم منم بر کوه غم در که،
Bağır qanında axir hər tərəf bir çeşməsar anda. — بغر قانده آخر هر طرف بر چشمه سار انده.
Bu kuh üstündə çehrəm bir biyabani-məzəmmətdir, — بو کوه اوستنده چهرم بر بیابان ملامت در،
Kim, açılmış gözüm xunabəsindən bir laləzar anda. — کم آچلمش کوزم خونابه سندن بر لاله زار (انده).
Təvazö qıl,təkəbbürdən keçib,kim, qulləsi kuhun, — توضع قیل تکبردن کچوب کم قله سی کوهک،
Nə ğayət kim, ucalsa yol çün olur rəhguzar anda. — نه غایت کم یوجلسه یول چون اولور رهکذار (انده).
Zehi kuhi-vucudi adəmu əzəm ki, Musaya, — زهی کوهی وجودی آدم و اعظم که موسایه،
Olur zahir təcəllası camalı girdigar anda. — اولور ظاهر تجلاسی جمال کردکار انده.
Sururi, qafu Qurani-natiq nütqi-Əhməddir, — **سروری** قاف و القران ناطق نطق احمددر،
Kim, əczai kəlamullah simurğu var anda. — کم اجزاء کلام اللــه سیمرغ و وار انده.

ولــه[2]

---

[1]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۵۸-۱۵۹// باشقا نوسخه لرده یوخدور.
[2]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۶۰-۱۵۹// باشقا نوسخه لرده یوخدور.(بوغزلین مخلصی یوخدور)

Zülfün xəmidir dideyi-giryan arasında,	زلفک خم در دیدهٔ کریان اره سنده،
Girdabi-bəla həlqəsi səmaat arasında.	کرداب بلا حلقه سی سماعات اراسنده.
Ağzında dilin lütf ilə bir balığa bənzər,	اغزکده دلک لطفله بر بالغه بکزر،
Kim, oynaya ol çeşmə vu heyvan arasında.	کم اوینیه اول چشمه و حیوان اره سنده.
Pirahəni gülgün ilə cana təni-safın,	پیراهن کولکونله جانا تن صافک،
Tərdir ki, düşübdür güli-xəndan arasında.	تردر که دوشبدر کل خندان اره سنده.
Göydən görünən sünhi-səfa ağına oxşar,	کوکدن کورنن صبح صفا آغینه اوخشر،
Kölsün sənin ol çaki-gəriban arasında.	کوکسک سنک اول چاک کریبان اره سنده.
Yad eyləmə ol ləlilə əğyarı ki, divin,	یاد ایلمه اول لعلله اغیاری که دیوک،
Adı kim, olur möhri-Süleyman arasında.	آدی کم اولور مهر سلیمان اره سنده.
Eşq içrə ğəmu xalın ilə mərdumi-çeşmim,	عشق ایچره غم و خالک ایله مردم چشمم،
Bir murçə durur kim, qala tufan arasında.	بر مورچه درر کم قله طوفان اره سنده.

وله[1]

Bağa dəvət qılsan ol sərvi-xuraman olmasa,	باغه دعوت قلسک اول سروی خرامان اولمسه،
Neyləyim bağı-baharı, anda canan olmasa.	نیلیم باغ بهاری آنده جانان اولمسه.
Şaxi-gül xoşdur əgər xari-cəfadan çeşmimə,	شاخ کل خوش در اکر خار جفادن چشممه،
Ğönçə peykanın tiz etməkdə sohan olmasa.	غنچه پیکانین تیز اتمکده سوهان اولمسه.
Açılırdı ğönçəyi seyr eyləsə ğəmgin könül,	آچلوردی غنچهٔ سیر ایلسه غمکین کوکل،
Gər gülün dərdindən ol dobdolu qan olmasa.	کر کولک دردندن اول طوبطلو قان اولمسه.
Qaldırırdım başımı yerdən bənövşəylə , əgər,	قالدرردم باشمی یردن بنفشیله اکر،
Ol daxı boynun əyib, ğəmdən pərişan olmasa.	اول دخی بوینن اکب غمدن پریشان اولمسه.
Dağa düşüb, yaşırardım naləyi , gər daği-ğəm,	داغه دوشوب یاشورردم نالهٔ کر داغ غم،
Növhədən olmaz çəkib naləmlə nalan olmasa.	نوحه دن اولمز چکوب نالمله نالان اولمسه.
Eşai izhar etməmək olur, əgər bi ixtiyar,	عشقی اظهار اتممک اولور اکر بی اختیار،
Ahi-dərd alud ilə çaki-gəriban olmasa.	آه درد آلودله چاکی کریبان اولمسه.
Ey Sururi, vənnət olsa bağ, zindandır bana,	ای **سروری** جنت اولسه باغ زنداندر بکا،
Ol üzi gül, qaməti sərvi-xuraman olmasa.	اول یوزی کل قامتی سرو خرامان اولمسه.

قافیهٔ الالف و اللام (۴) عدد- ۴

[1]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۶۰-۱۶۱// باشقا نوسخه لرده یوخدور.

آز قلوپدی فرقت جاناندە تن بی جان اولا[۱]،	*Az qalıbdı firqəti-canənda tən bican ola,*
شمدی عزم اتدی که تا کورب خوش و[۲] خندان اولا،	*Şimdiəzm etdi ki, ta görüb xoşu xəndan ola,*
کوکلمک سیاح لیغی داخی اولمزمی تمام،	*Könlümün səyyahlığı daxı olmazmı tamam,*
بونجه دمدن سائر ملک غم هجران اولا.	*Bunca dəmdən sairi-mülki-ğəm hicran ola.*
موتی[۳] آنوکچون یرتمشدر مکر جان آفرین،	*Munı anunçün yaratmışdır məgər can afərin,*
جور جاناندن خلاص اولماغه بر درمان اولا.	*Cövri-canandan xilas olmağa bir dərman ola.*
زخم پیکانکله نی تک اولدی پر روزن تنم،	*Zəxmi-peykanilə ney tək oldı puruzən tənim,*
سوزشی قانون ایدب طکمی بو دل نالان اولا.	*Suzişi qanun edib, tənmi bu dil nalan ola.*
ای خلیلم بو **سرورینک** مرادیدر عظیم،	*Ey xəlilim, bu Sururinin muradıdır əzim,*
عید حسنکده اکر یارر ایسه قربان اولا[۴].	*İdi-hüsnündə əyər yarar isə, qurban ola.*

ولـه (نظیرۀ عمری)

یینه چرخ اتدی بنی بر بی وفایه مبتلا،	*Yinə çəxr etdi bəni bir bivəfaya mübtəla,*
شویله بی درد ایکن اولدم بو بلایه مبتلا.	*Şöylə bidərd ikən oldum bu bəlaya mübtəla.*
چشمی بیمار اولدغی بو کم کورب مرآتده،	*Çeşmi bimar olduğı bu kim, görüb meratda,*
بنجلاین اولمش اول رعنا لقایه مبتلا.	*Bənciların olmuş ol rəna ləqaya mübtəla.*
جان پر دردم بنم دشنامکه مشتاقدر،	*Canı purdərdim bənim dünamına müştaqdır,*
دایما محتاج اولور عمرم دعایه مبتلا.	*Daima möhtac olur ömrüm duaya mübtəla.*
عنکبوتک دامنه دوشمش مکس وار ای کوکل،	*Ənkəbutn damına düşmüş məgəs var, ey könül,*
یوق خلاصک اولدک اول زلف دوتایه مبتلا.	*Yox xilasın, oldun ol zülfi-dutaya mübtəla.*
دلبری شهری کرکدر کم ایده لطف و وفا،	*Dilbəri şəhri gərəkdir kim, edə lütfü vəfa,*
ای **سروری** اولمغل هر روستایه مبتلا.	*Ey Sururi, olmağıl hər rustayıya mübtəla.*

ولـه (نظیرۀ اسحق چلبی)

دیدم دهانک اوپسم ایا جان نه وار اولا،	*Dedim dəhanın öpsəm əya can, nə var ola,*
یوق دیمدی او غنجه دهن باکه وآر اولا.	*Yox demədi o ğönçə dəhən, bana var ola?*
هج صبر ایدرمی آدم اولان زاهد امیه،	*Heç səbr edərmi adəm olan zahidi-ümmiyə,*
فصل بهار ایرشه و ساقی یار اولا.	*Fəsli bahar irişə vu saqi yar ola.*
چون صحبت اهلی چار کرکدر نولا اکر،	*Çün söhbət əhli çar gərəkdir, nol əyər,*

---

۱. پروانه مجموعه سی : ۷۱۵۹ // نظمی مجموعه سی ٤٧٦٧
۲. پروانه مجموعه سی: کورب کونکل خندان اولا
۳. پروانه مجموعه سی: موبی اوخونوبدور کی سهودیر.
٤. پروانه مجموعه سی: عید حسنکده سنوک هردمده اول قربان اولا

درد و غم فراقی دلا ساکه یار اولا.	*Dərdu ğəm fəraqı dila sana yar ola.*
شفتالو استریسک او سرومدن ای کوکل،	*Şəftalı istərsən o sərvimdən, ey könül,*
دوک کوز یشینی پاینه کم ابدار اولا.	*Tök göz yaşını payına kim, abdar ola.*
سن کلعذاره قرشو **سروری** فغاننه،	*Sən gülüzara qarşı Sururi fəğanına,*
هچ کمسه بکزمز دوتلم هزار اولا.	*Heç kimsə bənzəməz, dutalım hezar ola.*

ولـه[۱]

ای سری زلفک منم بوینمده زنجیر بلا،	*Ey səri-zülfün mənim boynumda zənciri-bəka,*
سن سزین[۲] هر کرپکم چشمم‌ده بر تیر و بلا[۳].	*Sənsizin hər kirpiyim çeşmimdə bir tiru bəla..*
باش قوشردی عاشق شیدایه مشک افشان صچک،	*Baş qoşardı aşiqi-şeydaya müşk əfşan sançın,*
اول پری رخساره مقدور اولسه تسخیر و بلا[۴].	*Ol pəri ruxsara məqdur olsa təsxiru bəla.*
دونمزم سندن اکر مه پاره دلبرلر مکا،	*Dönməzəm səndən, əyər məh parə dilbərlər mana,*
غمزه‌دن یاغدرسه لر پیوسته شمشیر و بلا.	*Ğəmzədən yağdırsalar peyvəstə şəmşiru bəla.*
کوزلرک سوداسی روشن نامکله[۵] دلدن چقمدی،	*Gözlərin sevdası rövşən namınla dildən çıxmadı,*
کرچه کم ایلر دعای خیر و تغییر و بلا.	*Gərçi kim, eylər duayi xeyru təğyiru bəla.*
دوتمزم سندن اکر مهپاره دلبرلر بکا،	*Dönməzəm səndən əyər məhparələr, dilbərlər bana,*
غمزه دن یاغدرسه لر پیوسته شمشیر بلا[۶].	*Ğəmzədən yağdırsalar peyvəstə şəmşiri-bəla.*
بونجه کم دفع بلای عشقه تدبیر ایلدم،	*Bunca kim, dəfi-bəlayi-eşqə tədbir rylədim,*
عاقبت دیوانه اولمق اولدی تدبیر و بلا.	*Aqibət divanə olmaq oldı tədbiru bəla.*
چوق بنی دیدک بلادن اولمغل رنجیده کم،	*Çox bəni dedin bəladan olmağıl rəncidə kim,*
بویله ارشاد ایلدی[۷] عشق اهلنه پیر و بلا.	*Böylə irşad eylədi eşq əhkinə piru bəla.*
ای **سروری** اول پریشان زلف ایچون اولسم اوقِ،	*Ey Sururi, ol pərişan zülf üçün olsam ox,*
بندهٔ یاد اتدکک حالت ده تکبیر و بلا.	*Bəndəyi yad etdin halətdə təbiru bəla.*

قافیهٔ الیآء -عدد (۶۰)-۸۳

(نظیرهٔ احمدپاشا)

سرومک پاینه یوز سورمیلی آب کبی[۱]،	*Sərvimin payına üz sürməyəli ab kibi,*

[۱]. کا. نوسخه سینده یوخدور، مجلس مجموعه سی ص. ۲۷۱ ، واتیکان نوسخه سین و س. -ده وار.
[۲]. م. مجموعه سی: سنسزک
[۳]. م. مجموعه سی: تیربلا
[٤]. م. مجموعه سی: تسخیربلا- باشقا بیرلشمه لر ده بو فورمادادیر
[٥]. س. دیشنامکله
[٦]. بو بیت باشقا نوسخه لرده یوخدور. س. نوسخه سیندن آلینیبدیر.
[۷]. واتیکان ن. اولمدی

کچمشم دونه دونه اشغه کرداب کبی.	*Keçmişəm dönə-dönə aşağa girdab kibi.*
لب شفتالوسن الما دیدی ایوا بکه یار،	*Ləbi şəftalısın alama dedi, eyva bana yar,*
طکمی پرخون کوزم کر اوله عناب کبی.	*Tənmi purxun gözem, gər ola ənnab kibi.*
اختیارمله دکل کویکه وارمق زلفک،	*İxtiyarımla dəgil kuyinə varmaq zülfün,*
چکر الترایلشوب بوینمه قلاب کبی.	*Çəkər, iltər , ilişib boynuma qullab kibi.*
شرحه شرحه ایدوبن کُودمی ایلر نیمه،	*Şərhə-şərhə edibən gövdəmi eylər nimə,*
کسر آصر مژه چنکالنه قصاب کبی.	*Kəsər, asar müjə çəngalına qəssab kibi.*
کمکه اخلاصله طپمزسه یوزوکه صنما،	*Kim ki, ixlas ilə tapmazsa üzünə , sənəma,*
کعبه دن دونسه یریدر یوزی محراب کبی.	*Kəbədən dönsə yeridir üzi mehrab kibi.*
کیجه کوندز چو کورنمز بکا اول مهر و مهم،	*Gecə-gündüz çü görünməz bana ol mehru məhim,*
نور یوق چشممه کوندز کیجه ده خواب کبی[2].	*Nur yox çeşmimə gündüz, gecə də xab kibi.*
یاپدی تدریجله حق یر و کوکی قادرکن،	*Yapdı tədric ilə yeru göki qadirkən,*
ای **سروری** هر ایشک بتمسی یاب یاب کبی.	*Ey Sururi, hər işin bitməsi yabyab kibi.*

ولــه (نظیرهٔ وصفی)

کتدی ظلمتده قودی دون اول مه تابان بنی[3]،	*Getdi ülmətdə, qodı dün ol məhi-taban bəni,*
اکمدی بو قاره کونده اول یوزی رخشان[4] بنی.	*Anmadı bu qara gündə ol üzi rəxşan bəni.*
دوشمشم چاه غم و زندان هجره وصل اوموب،	*Düşmüşəm çahi-ğəmu zindani-hicrə, vəsl umub,*
اومرم یوسف کبی سلطان ایده زندان بنی.	*Umaram Yusif kibi, sultan edə zindan bəni.*
ساغر اغزک اوپدی ایچدم قانه قانه قاننی،	*Sağər ağzın öpdi, içdim qna-qana qanlnl,*
طک دکل هر دم طوترسه دوستم اول قان بنی.	*Tən dəgil hər dəm tutarsa dostum ol qan bəni*
مشکل اولدر کم بکا کمسه تدارک ایده مز،	*Müşkil oldur kim, bana kimsə tədaruk eyləməz,*
بر عجب حیران اولور هر کم کوره حیران بنی[5].	*Bir əcəb heyran olur, hər kim, görə heyran bəni.*
خو دوتبدر درد یاریله طبیبا خسته دل،	*Xututubdur dərdi-yar ilə, təbiba xəstə dil,*
قومه باللــهِ کیدر بدخو ایدر درمان بنی.	*Qoma billahi, gedər bədxu edər dərman bəni.*
اوشدی مرده جسممه کوینده اوردی سکلری،	*Uşdı murdə çismimə, kuyində vurdı səgləri,*
قبرمه کلدی دعا ایدر اکوب یاران بنی[6].	*Qəbrimə gəldi, dua edər anıb, yaran bəni.*

---

[1]. پروانه مجموعه سی: ۷۲٤۱
[2]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[3]. پروانه مجموعه سی: ۷۳۳۱ // نظمی مجموعه سی ٥۰۲٤
[4]. پروانه مجموعه سی: کوز فتان // نظمی مجموعه سی: کوزی فتان
[5]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور
[6]. پروانه مجموعه سی: بو بیت یوخدور

ای **سروری** کرچه هر عاشق بکا بر دیودر،	*Ey Sururi, gərçi hər aşiq bana bir divdir,*
اول سلیمان دفتره یازر سر دیوان بنی.	*Ol Süleyman dəftərə yazar səri-divan bəni.*

ولـه

دل خسته اولدی هجرله اکمز او یار آنی،	*Dil xəstə oldı hicr ilə, anmaz ol yar anı,*
یارب فراغ اویخولرندن اویار آنی.	*Yarəb, fərağ uyxularından oyar anı.*
سودای چین ایلمه ایله دله نظر،	*Sevdayi çin eyləmə, eylə dilə nəzər,*
پرنقش و صورت ایلدی هر بر نکار انی.	*Pur nəqşu surət eylədi hər bir nigar anı.*
یارِ غریبه اولَلیدن مبتلا کوکل،	*Yar ğəribə olalıdan mübtəla könül,*
دوتدی غریب دردله هر بر دیار انی.	*Tutdı ğərib dərd ilə hər bir diyar anı.*
هرجایی اولمسیدی کوکل اول نکارمز،	*Hərcayi olmasaydı könül ol nigarımız,*
نوبت سکا کلوب ایده‌مزدک شکار انی.	*Növbət sana gəlib, edəməzdin şikar anı.*
اوصلتدی کیبی ایدی **سروریی** جور چرخ،	*Usaltıdı kibi idi , Sururi, cövri-çərx,*
دیوانه ایلدی ینه فصل بهار آنی.	*Divanə eylədi yinə fəsli-bahar anı.*

ولـه (نظیرۀ نجاتی)

کل اویکنوب یوزوکه چو ییل درهم ایلدی،	*Gül öykünüb üzünə çü yel dərhəm eylədi*
بورتردی کل یوزینی دورب درهم ایلدی.	*Burtardı gül üzüni, durub dərhəm eylədi.*
غنچه صبا صوقلغنی کورجک سحر،	*Ğönçə səba sovuğluğunı görcək səhər,*
آچلمدی یوز اشغه بوینن خم ایلدی.	*Açılmadı üz, aşağı boynun xəm eylədi.*
انجنمه بلبله دیدم ایدی کله دیدی،	*İncinmə bülbülə dedim idi, gülə dedi,*
اول کوز یشیله اوستمه کلدی نم ایلدی.	*Ol göz yaşı ilə üstümə gəldi, nəm eylədi.*
امسم ایدی لبک بو بنم خسته کوکلمه،	*Əmsəm idi ləbin , bu bənim xəstə könlümə,*
افعی صچکله بیر اولوبن امسم ایلدی.	*Əfii saçinla bir oluban , əmsəm eylədi.*
بر ییرلی قوری قوش ایدی اغیار اول نکار،	*Bir yerli qurı quş idid əğyar , ol nigar,*
بو دانه دانه اشکمی آکه یم ایلدی.	*Bu danə-danə əşkimi ana yem eylədi.*
می کورمدک صوفی ایچجک لعلی یادنه،	*Mey görmədin sufi içəcək ləli yadına,*
مسکینک اوردی باشنه اول سرسم ایلدی.	*Miskinin vurdı başına , ol sərsəm eylədi*
غمکین ایکن وصالنک اسمیله شاد ایدوب،	*Ğəmgin ikən visalın ismilə şad edib,*
بر آد داقوب **سروری** قولن خرم ایلدی.	*Bir ad taxıb, Sururi qulun xürrəm eylədi.*

ولـه (نظیرۀ دیکر)

مجروح ایکن آنوکچون او شه مرهم ایلدی، *Məcruh ikən anunüçn o şəh mərhəm eylədi,*
اولدردی بر قولن دیمیه لر کم ایلدی. *Öldürdi bir qulun, deməyələr kim eylədi.*
عینم علم چکوب بو کوکل شاهی آهدن، *Eynim ələm çəkib, bu könül şahi ahdan,*
فتحینی شعبه لندروبن عالم ایلدی. *Fəthini şöbələndürübən aləm eylədi.*
یوزی قره رقیبه بولشدی چو رتک عشق، *Üzi qara rəqibə bulaşdı çü rəngi-eşq,*
بکزن بوزرتدی بر پره جق آدم ایلدی. *Bənizin bozartdı, bir pərəcıq adəm eylədi.*
اجوف مثال دشمنه ناقص دیسم صحیح، *Acıf misal düşmənə naqis desəm səhih,*
مد اتدی بنده بار غمن مدغم ایلدی. *Məd etdi bəndə bari-ğəmin mədğəm eylədi.*
اولوب رکاب اياغنی اوپمک دلر هلال، *Olub rikab, öpmək ayağını dilər hilal,*
قدّن **سروری** کیبی انکچون خم ایلدی. *Qəddin Sururi kibi anunçün xəm eylədi.*

ولـه (نظیرۀ نجاتی)

تنده دردکله اولورمی دله راحت باقی[1]، *Təndə dərdinlə olurmı dilə rahət baqi,*
چونکه اولمز صنما آدمه صحت باقی. *Çünki, olmaz sənəma adəmə səhhət baqi.*
ماحضر پیش کشمدر سکه جانیله کوکل، *Mahəzər pişkeşimdir sənə can ilə könül,*
جان و باش اوستنه جانا[2] ینه حدمت باقی. *Canu baş üstünə cana yinə xidmət baqi.*
باغده دورمه پری رولرله عیش ایله، *Bağda durma pəri rulər ilə eyş eylə,*
اولمدی آدمه چون حورله جنّت باقی. *Olmadı adəmə çün hurr ilə cənnət baqi.*
دایما صحتله اولمز ایسه شاذیلق، *Daima səhhət ilə olmaz isə şadilıq,*
وحشت اتمه به کوکل دردله محنت باقی. *Vəhşət etmə bə könül, dərd ilə möhnət baqi.*
صحبتِ ذکر ایدجک صحبت می ذکر ایلر، *Söhbəti xikr edəcək, söhbətimi zikr eylə,*
نوله مجلسده **سروری** دیسه صحبت باقی. *Nola məclisdə Sururi desə söhbət baqi.*

ولـه

قانی اولدملر که بر خوش دلستانم وار ایدی، *Qanı ol dəmlər ki, bir xoş dilsitanım var idi,*
بو دل تنهامه مونس یار جانم وار ایدی. *Bu dili-tənhama munis, yari-canım var idi.*
سینۀ اعدا سپر اولمزدی تیر آهمه، *Sineyi-əda sipər olmazdı tiri-ahıma,*
کم بنم بر تیز و نازک خوش سنانم وار ایدی. *Kim, bənim bir tizu nazuk xoş sənanım var idi.*
شمدی آی دییل کچر هردم بنی یاد ایلمز، *Şimdi ay dəyil, keçər hər dəm bəni yad eyləməz,*
اولکم اونتمز دیو یکلش کمانم وار ایدی. *Ol kim, unutmaz deyü, yanlış gumanım var idi.*

[1]. پروانه مجموعه سی : ۸۱۵۷ // نظمی مجموعه سی ۵۲۶۲ ، مجموعه نوح ابن قنیوی ۳۵۹
[2]. پروانه مجموعه سی : جان و باش اوزره اندی

سن شهه قول اولمشکین پادشاه عشق ایدم، *Sən şəhə qul olmuş ikən, padişahi eşq idim,*
دود آهمدن بشمده سایبانم وار ایدی. *Dudi-ahımdan başımda sayibanım var idi.*
ای **سروری** بو کوکل مجنون عشق اولدوغی دم، *Ey Sururi, bu könül Məcnuni eşq olduğı dəm,*
غصه و غم بلمز ایدم خوش زمانم وار ایدی. *Ğüssə vu ğəm bilməz idim, xoş zamanım var idi.*

ولـه (نظیرهٔ صالح چلبی)

صون بکا ساقی شرابک صافنی و چرکنی، *Sun bana , saqi, şərabın safını vu çirkini,*
کورمیم تا کم جهانده غصه دیین چرکنی. *Görməyim ta kim cahanda ğüssə deyən çirkini.*
یار اغزن کرچه اوپردی صراحی زعممه، *Yar ağzın gərçi öpərdi surahi zəmimə,*
قانه قانه قاننی ایچوب انک آلدم کنی. *Qana-qana qanını içib, anın aldım kini.*
چاق دپه سنده اوررلر طعنه طاشن تاجکه، *Çox təpədində vurarlar tənə daşın tacına,*
صوفیا یکرک دکلمی اورمغ آنک ترکنی. *Sufiya yeyrək dəgilmi vurmaq anın tərkini?*
اویکنورسه قدکه شمشاد کر شهریلنوب، *Öykənirsə qəddinə şimşad, gər şəhrilənib,*
اکمه باکه شول یبانده بویمش طاغُ ترکنی. *Anma bana şol yabanda boyamış dağu tərkini.*
ای هلال ابرو کونی بکزتدوکمچون یوزکه، *Ey hilal əbru güni bənxətmək üçün üzünə,*
چرخه کیرسه کوکلره دوکدردی مه وش بورکنی. *Çərxə girərsə göklərə döndərdi məh vəş börküni.*
اغزی بیرق غنچه نک بلبلده یکشقدر قتی، *Ağzıbayraq ğönçə tək bülbül də yanşaqdır qəti,*
تختیار ایت دوستم همّسرک اغزی برکنی. *İxtiyar et dostum, həm sirrin ağzı bərkini.*
ای **سروری** غصه بیرهنک چقردم پوستن، *Ey Sururi,ğüssə pirhənin çıxardım pustin,*
شیر می دن تا که کیدم صرتمه ایج کورکنی. *Şir məydən ta ki, geydim sırtıma iç körkini.*

ولـه (نظیرهٔ شاهدی[1])

بکزه درلر یوزکه چون کنشی کاه کهی[2]، *Bənzədirlər üzünə çün günəşi gah, gəhi,*
یریدر شاد اولوبن کوکلره اتسه کلهی. *Yeridir şad oluban, göklərə atsa küləhi.*
عشقدن کمسه خلاص اولمز اجل کیبی ایرر، *Eşqdən kimsə xəlas olmaz əcəl kibi irir,*
ایلمز فرق کدادن صنما پادشهی. *Eyləməz fəra gidadan sənəma padişəhi.*
یوزکه هیج مقابل اولیمز شمس فلک، *Üzünə hiç muqabil olımaz şəmsu fələk,*
کرچه یلدزلر اولپدر آنک ای مه سپهی. *Gərçi ulduzlar olubdur aın ey mah sipəhi.*
کورجک دورده شوقیله سماع ایلدوکک، *Görəcək dövrüdə şövqilə səma eylədigin,*
رقص ایدب چرخه کیرر بو فلکک مهر و مهی[1]. *Rəqs edib, çərxə girər bu fələkin mehru məhi.*

---

[1]. شاهدی
[2]. پروانه مجموعه سی : ۷۴۳۹// نظمی مجموعه سینده نومره سی ۵۲۱٤

حسنله نشو و نما بولدک ایدرسک رفتار،	*Hüsn ilə nşvu nəma buldun, edərsən rəftar,*
قوریه قاله یرنده کوربن سرو سهی[۲].	*Quruya qala yerində, görübən sərvu səhi.*
هر قدح دور ایدجک یارمی اغیار اوپر،	*Hər qədəh dövr edəcək yarımı əğyar öpər,*
ایچرم هجرله بن زهری زهی دور زهی.	*İçərəm hicr ilə bən zəhri, zehi dövr , zehi.*
اولدررسک سوَنی قومه **سرورینی** (ده)[۳] صاغ،	*Ölsürürsən sevəni qoma, Sururini də sağ,*
سنی سودوکی دکلمی آنک انجق کنهی.	*Səni sevdigi dəgilmi anın ancaq günəhi.*

ولـه (نظیرۀ وصالی)

ناله و فریاددر بو خسته جان اکلنجه سی[۴]،	*Nalə vu fəryaddır bu xəstə can əyləncəsi,*
کم اولور بیمارک آهیله فغان اکلنجه سی.	*Kim, olur bimarın ahilə fəğan əyləncəsi.*
کیمیاکر کیبی کوکلم کنج وصلک فکر ایدر،	*Kimiyagər kibi könlüm kənci-vəslin fikr edər,*
اصّی اتمز قورو سودادر همان اکلنجه سی.	*İssi etməz, quru sevdadır haman əyləncəsi,*
عارضک آبنده نیلر بو کوکل دیدم دیدی،	*Arizin abında neylər bu könül, dedim, dedi,*
مرغ ابینک اولور آب روان اکلنجه سی.	*Murği-abinin olur abi-rəvan əyləncəsi.*
آهمی تیر ایلدم قدم کمان ای پهلوان،	*Ahımı tir eylədim, qəddim kaman, ey pəhləvan,*
سن شهک تا اوله اول تیر و کمان اکلنجه سی.	*Sən şəhin ta ola ol tiru kaman əyləncəsi.*
مرغ جان اوچمقده ایکن کویک آکر دکلنور،	*Murği-can uçmaqda ikən kuyun anar dinlənir,*
کم قوناق فکری اولور چون کاربان اکلنجه سی.	*Kim, qonaq fikri olur çün kariban əyləncəsi.*
التفات اتمز سک کویک بو جسم لاغره،	*İltifat etməz sənin kuyin bu çismi-lağərə,*
کلبک اولمز چونکه کهنه استخوان اکلنجه سی.	*Kələbin olmaz çünki köhnə ustuxan əyləncəsi..*
لبلرک پرخون کوکلده کون یوزکدن رنک آلور،	*Ləblərin purxun könlündə gün üzündən rəng alır,*
قیمت اولمز لعله کر اولماسه قان اکلنجه سی[۵].	*Qiymət olmaz lələ gər olmasa qan əyləncəsi..*
قصۀ عشقکله جانا اکلنور بی کار دل،	*Qisseyi-eşqinlə cana əylənir bikari-dil,*
چون اولور اواره لرک داستان اکلنجه سی[۶].	*Çün olur avarələrin dastan əyələncəsi.*
بو **سروری** بغلنور[۷] میدانده بند زلفله ،	*Bu, Sururi bağlanır meydanda bəndi-zülf ilə,*
جان بازک چونکم اولور ریسمان اکلنجه سی.	*Can bazın çükim olur risman əyləncəsi.*

---

١. پروانه مجموعه سی : بو بیت یوخدور
٢. پروانه مجموعه سی : بو بیت یوخدور
٣. نظمی مجموعه سی: سرورینی ده
٤. پروانه مجموعه سی : ٧٤٨٨
٥. پروانه مجموعه سی : بو بیت یوخدور
٦. پروانه مجموعه سی : بو بیت یوخدور
٧. پروانه مجموعه سی : بو سروری اکلنور میدان بند زلفله

ولـه

Firqətində bənim ahım fələki yara biki,	فرقتکده بنم آهم فلکی یاره بکی،
Tiği-hicran ilə sinəmdə olan yara biki.	تیغ هجرانله سینمده اولن یاره بکی.
Ciyərim parasına qılmağa bir para dəva,	جکرم پاره سنه قلمغه بر پاره دوا،
Vədə qılmış idi , amma odda bir para biki.	وعده قلمیشیدی اما اوده بر پاره بکی.
Ləblərindən dilənin dərdində dərman bulımaz,	لبلرندن دلنک دردنه درمان بولیمز،
Yoxdurur buncılayın xəstə vu biçarə biki.	یوقدرر بنجیلین خسته و بیچاره بکی.
Dostum seyri-çəmən qılmağa yanınca sənin,	دوستم سیر چمن قلمغه یانکجه سنک،
Olmaya yarı-muvafiq dili-avara biki.	اولمیه یار موافق دل آواره بکی.
Yarı əğyar iləşeirində anar hər daim,	یاری اغیارله شعرنده آکر هر دایم،
Yarvəş meyli , Sururi daxı əğyata biki.	یاروش میل **سروری** دخی اغیاره بکی.

ولـه

Gün biki edəldən bəri ol mah zuhuri,	کون بیکی ایدلدن برو اول ماه ظهوری،
Məh parələrin zərrə qədər qılmadı nuri.	مه پاره لرک ذرّه قدر قلمدی نوری،
Kuyin necə nisbət edim, ey dost behiştə,	کویک نجه نسبت ایدم ای دوست بهشته،
İnsaf edəlim yoxmı durur xeyli qusuri.	انصاف ایده لم یوقمی درر خیلی قصوری.
Uşşaq rəqib üstə bulmadı çarə,	عشاق رقیب اوسته بولمدی چاره،
Naçarləriz , səbr edəlim biz də zəruri.	ناچارلرز صبر ایده لم بزده ضروری.
Kuyndə təcəlliyi- camalını bulurkən,	کویکده تجلی ء جمالوکی بولورکن،
Dil neyləsin ey can mələku cənnətu hurri.	دل نیلسون ای جان ملک و جنت و حوری.
Vəsl olalıdan yar ilə mənsub sururəm,	وصل اوللیدن یارله منسوب سرورم،
Aəmdə əcəbmi adəm anlasa , Sururi.	عالمده عجبمی آدم اکلسه **سروری**.

ولـه

Künci möhnətdənə tən eyş etsə dil sultan biki,	کنج محنتده نه طک عیش اتسه دل سلطان بکی،
Kim, anın bir həmdəmi vardır ğəmi-canan biki.	کم آنک بر همدمی واردر غم جانان بکی.
Sən gözəldən bilməzəm mütrib nə sədir nə kəm,	سن کوزلدن بلمزم مطرب نه سر دیریه نا کم،
Dəm bədəm fəryada başlar aşiqi-nalan biki.	دم بدم فریاده باشلر عاشق نالان بکی.
Nəqşi hüsnün lövhəsindən könlümün məhv olmadı,	نقش حسنک لوحه سندن کوکلمک محو اولمدی،
Əşki çeşmim gərçi olmuş durur tufan biki.	اشک چشمم کرچه کم اولمشدرر طوفان بکی.
Müshəfi-hüsnün görüb, bostan içində sərvi gör,	مصحف حسنک کورب بستان ایچنده سروی کور،

دورمیوب باشن صلر قران اوقور اوغلان بکی. *Durmayıb, başın salar Quran oxu oğlan biki.*
ظلمت غمده **سروری** جان ویررسه طک دکل، *Zülməti-ğəmdə Sururi can versə tən dəgil,*
چون بولنمز لعل نابک چشمهٔ حیوان بکی. *Çün bulunmaz ləli-nabın çeşmeyi-heyvan biki.*

ولـه

بو قلبی ایلدی خالص صفای جوهر می، *Bu qəlbi eylədi xalis səfayi-cövhəri mey,*
که غل عمدن ارتدی آنی دو ساغر می. *Ki, ğıl əmdən arıtdı anı du sağəri mey.*
حباب صنمه شراب اوزره کورنن ملکم، *Hubab sanma şərab üzrə görünən mələyim,*
سماء بادیه ده طالع اولدی اختر می. *Səmai bayidəyə tale oldı əxtəri-mey.*
میک که بر قدحی وزن اولینه بیک درمه، *Meyin ki, bir qədəhi vəzn olana bin dərmə,*
قتنده اهل دلک اولمیه برابر می. *Qatında əhli-dilin olmaya bərabəri-mey.*
قرار قلمز ایدی بحر تنده کشتی روح، *Fərar qılmaz idi bəhri-təndə keştiyi-Nuh,*
بو روزکار غم اچره اولمسیدی لنکر می. *Bu ruzigari-ğəm içrə olmasaydı ləngəri-mey.*
فقیر ایکن نجه شاهانه دلبره ایر کوردی، *Fəqir ikən necə şahanə dilbərə ir gördi,*
عجب میدر بو **سروری** اولورسه چاکر می. *Əcəbmidir bu, Sururi olursa çakəri-mey.*

ولـه (نظیرهٔ صنعی)

کوشه آلمه یوق وفا دیرسه انک سوکندنی، *Guşa alma yox, vəfa dirsə anın sövgəndini,*
دردوغی ایله وفادر کندنی سوکندنی. *Durduğı ilə vəfadır kəndini sövgəndini.*
بو صنق کوکلم صرردم تازه لردم جانمی، *Bu sınıq könlüm sarardım , tazələrdim canımı,*
باشم ایچون ویرسه بر پاره بکا دلبندنی. *Başım üçün versə bir para bana dülbəndini.*
پیرحنک ایدر صدا و بر یارله نوش ایله جام، *Pirəhənin edər səda vu bir yar ilə nuş edər cam,*
ای کوکل کل دوتلم هر دمده پیرک پندنی. *Ey könül, gəl tutalım hər dəmdə pirin pəndini*
اول پرییه عالم رؤیاده کورینور نظر، *Ol piriyə aləmi-röyada görünür nəzər,*
یا مکر مرآت ایچنده کوره لر مانندنی. *Ya məgər airat içində görələr manəndini.*
جام می ایچره مکر کم اول کل افسون ایلمش، *Cami-mey içrə məgər kim, ol gül əfsun eyləmiş,*
بو **سروری** ایچمدین آنی یتوردی کندنی. *Bu , Sururi içmədən anı, yetirdi kəndini.*

ولـه (نظیرهٔ نجاتی)

آشناکم بن سنک یاد اتمکل یاد ایت بنی، *Aşinanım bən sənin, yad etməgil yad et bəni,*
قول ایدین ای سرو نازم غمدن ازاد ایت بنی. *Qul edən ey sərvi-nazım, ğəmdən azad et bəni.*
یوق لیاقت بنده کم ذکر ایلیه سن ناممی، *Yox ləyaqət bəndə kim, zikr eyləyəsən namımı,*

لطف ایدب باری کوکلدن کاه که یاد ایت‌بنی.	*Lütf edib barı könüldən gah-gəh yad et bəni.*
عقلمک معمور قلدوغی امل لر خانه سن،	*Əqlimin məmur qıldığı əməllər xanəsin,*
عشقکی کوندر خراب اتسون سن آباد ایت‌بنی.	*Eşqini göndər, xarab etsin, sən abad et bəni.*
تیشۀ صبر ایله دلدم خسروا کوه غمک،	*Tişeyi-səbr ilə dəldim Xosrova kuhi-ğəmin,*
ای لبی شیرین صنم فرهاده استاد ایت بنی.	*Ey ləbi Şirin sənəm, Fərhada ustad et bəni.*
بو کجه تنها یتور غمسز **سروری** دوستم،	*Bu gecə tənha yatır, ğəmsiz Sururi, dostum,*
کوندروب ای مونس جان آنی دلشاد ایت بنی.	*Göndərib ey munisi-can anı dilşad et bəni.*

ولـه

یقدوغی ملک دلی ظلمله شاهم نیکی،	*Yıxdığı mülki-dili zülmilə şahım , niyə ki,*
بنی ظلمتده قویب کتدوکی ماهم نیکی.	*Bəni zülmətdə qoyub , getdigi mahım, niyə ki.*
هر کشی دوست بیلور انی که کندوی سوه،	*Hər kişi dost bilir anı ki, kəndüyi sevə,*
بنی دوشمن دوتنور دوست کناهم نیکی.	*Bəni düşmən tutanır dost günahlm niyə ki.*
کرچه طوقز دولنور چرخی فغانمله بیله،	*Gərçi doqquz dolanır çərxi-gəğanimlə belə,*
بولیمز اول مه بدمهری بو آهم نیکی.	*Bulımaz ol məhi-bədmehri bu ahım niyə ki.*
شعلۀ آهم ایله عالم اولورکن پرنور،	*Şöleyi-ahım ilə aləm olurkən purnur,*
هجرکیله قره کوا اولدغی راهم نیکی.	*Hicrin ilə qaranuva olduğı rahım niyə ki.*
عسکری چوغ اولنک شوکتی ارتر چونکم،	*Əskəri çox olanın şövkəti artar çün kim,*
بو **سروری** قولن اولدردکی شاهم نیکی.	*Bu Sururi qulun öldürdügi şahım niyə ki.*

ولـه (نظیرۀ جعفر چلبی)

بن وجوده کلمیوب معدوم اولیدم کاشکی،	*Bən vucuda gəlməyi, mədum olaydım kaşki,*
چونکه کلدم باری بر مخدوم اولیدم کاشکی.	*Çünki gəldim, bari bir məxdum olaydım kaşki.*
دردکیله کیمکه محموم اوله مطعون اولمز اول،	*Dərdin ilə kim ki, məhmum ola mətum olmz ol,*
غیری دردکدن ایسه محموم اولیدم کاشکی.	*Qeyri-dərdindən isə məhmum olaydım kaşki.*
یار دهامم ویرر چون امر وهمی به وجود،	*Yar duhamı verir, çün umar vəhmiyə vucud,*
اول وجود ایچون دلا موهوم اولیدم کاشکی.	*Ol vucud üçün dila mohum olaydım kaşki.*
یار صوفی در چو ییمز سیر ای کوکل دیمه،	*Yar sufidir , çü yeməz sir ey könül demə,*
دوست باغنده بتر بر ثوم اولیدم کاشکی.	*Dost bağıda bitər bir tüm olaydım kaşki.*
کوردی المز عیننه یکدانه درّی دیدی اشک،	*Gördı almaz eyninə yekdanə durri, dedi əşk,*
پاینه خلخال ایچون منظوم اولیدم کاشکی.	*Payına xalxal üçün mənzum olaydım kaşki.*
قوشلور هر شومه چونکم ایلر آنی بختلو،	*Qoşulur hər şuma çünkim, eylər anı bəztli,*

بنده یاره یار اولور بر شوم اولیدم کاشکی. *Bəndə yara bar olur , bir şum olaydım kaşki.*
ای **سروری** مومه مهر اورر چون اول بی مهر یار، *Ey Sururi, muma mehr vurar çün ol bimehr yar,*
بر نشان نامی ایچون موم اولیدم کاشکی. *Bir nişani-nami üçün mum olaydım kaşki.*

ولـه (نظیرهٔ دیکر)

چکمییدم هجرنی معدوم اولیدم کاشکی، *Çəkməyəydim hicrini mədum olaydım kaşki,*
باری فهم غصه دن محروم اولیدم کاشکی. *Barı fəhmi-ğüssədən məhrum olaydım kaşki.*
بوم چون کَنجیله اولور کُنج ویران اچره جمع، *Bum çün kəcilə olur künci-vitan içrə cəm,*
کنج یاری بولمغ ایچون بوم اولیدم کاشکی. *Kənci-yarı bulmaq üçün bum olaydım kaşki.*
ییل کبی اسدی یرنده قالدی قوم کبی رقیب، *Yel kibi əsdi, yerində qaldı qum kibi rəaib,*
یار یرنده قلیدم قوم اولیدم کاشکی. *Yar yerində qalaydım, qum olaydım kaşki.*
قنده بر مذموم اولسه دلبره ممدوح در، *Qanda bir məzmum olsa, dilbərə məmduhdur,*
projectی اکیدی تک مذموم اولیدم کاشکی. *Namımı anaydı tək, məzmum olaydım kaşki.*
حفظی محکمدر چو خاطردن کیدرمز بلدوکن، *Hifzi möhkəmdi, çü xatırdan gedirməz bildigin,*
یار دانشمندمه معلوم اولیدم کاشکی. *Yarı danişməndimə məlum olaydım kaşki.*
تامغه ایله بیلنور شول نسنه کم شاهی اولا، *Damğa ilə bilinir şol nəsnə kim, şahi ola,*
بنده داغ بارله موسوم اولیدم کاشکی. *Bən də dağı yar ilə movsum olaydım kaşki.*
فرقتنده اولمینجه قلمز ایمش مرحمت، *Firqətində ölməyincə qılmaz imiş mərhəmət,*
ای **سروری** میت مرحوم اولیدم کاشکی. *Ey Sururi, meyyiti-mərhum olaydım kaşki.*

ولـه

اول مصر حسن شاهی اولان یوسف ثانی، *Ol Misrə hüsni-şahi olan Yusifi-sani,*
کم کورسه یوزن یوسف اولوردی اکه ثانی. *Kim, görsə üzün Yusif olurdı ana sani.*
ماه ایلر ایمش قرض حسن مهر رخندن، *Mah eylər imiş qərz hüsnı mehri-ruxundən,*
بازار حسنده آچلیدن او دکانی. *Bazari-hüsnüdə açıladan o dukanı.*
حبس ایلسه دل طکمی اوقن محبس تنده، *Həbs eyləsə dil , tənmi oxun məhbəsi-təndə,*
کیم سینمک ایچنده اکا اولدی او جانی. *Kim, sinəmin içində ana oldı ev canı.*
آسان ایدی جان ترکتی اورمق آنوکیچون، *Asan idi can tərkini vurmaq anınçün,*
اما نده لوم لازم اولور کورممک آنی. *Amma nedəlim lazim olur görməmək anı.*
چون کلشن حسن اچره اول اولدی کل رعنا، *Çün gülşəni hüsn içrə ol oldı güli-rəna,*
بلبل کبی دپرتدی **سروری** ده زبانی. *Bülbül kibi tərpətdi Sururi də zəbanı.*

ولـه (نظیرۀ نعتی)

دل کرچه چوق دیاری مسافرلک ایلدی،	*Dil gərçi çox diyarı müsafirlik eylədi,*
کعبه قپک کورنجه مجاورلک ایلدی.	*Kəbə qapın görüncə mucavirlik eylədi.*
پرنور قلدی عارض آبنده رخلرین،	*Pərtov qıldı arizi-abında ruxlərin,*
آب اچره یاقدی آتشی ساحرلک ایلدی.	*Ab içrə yaxdı atəşi, sahirlik eylədi.*
غصک چریسی اولمشدی کرچه قلب قلب،	*Ğüssən çərisi olmuşdı, gərçi qəlb-qəlb,*
داغتدی وصل امیری بهادرلک ایلدی.	*Dağıtdı vəsl əmiri, bahadırlık eylədı.*
جورک عجبمی نعمتنی ایلسه مزید،	*Covrun əcəbmi nemətini eyləsə məzid,*
انجنمیوب کوکل اکه شاکرلک ایلدی.	*İncinməyib könül, ana şakirlik eylədi.*
بر درلو داخی اولور ایدی بو شکسته دل،	*Bir dürlü daxı olur idid bu şikəstə dil,*
زلفک کلوب برز اکه جابرلک ایلدی.	*Zülfün gəlib, bir az ana cabirlik eylədi.*
جیش غمک مطیعم اوللدن دل فقیر،	*Ceyşi ğəmin mütiim olalıdan dili-fəqir,*
خیل و حشمله خیلی اکا برلک ایلدی.	*Xeylu həşəmlə xeyli ana birlik eylədi.*
اشبو **سروری** یاره یازوب شعر دردناک،	*İşbu, Sururi yara yazıb şeiri-dərdnak,*
عرض اتدی حالن آدنی شاعرلک ایلدی.	*Ərz etdi halın, adını şairlik eylədi.*

ولـه (نظیرۀ دیکر)

جزدی وفایی زلفی بو خاطرلک ایلدی،	*Cızdı vəfayi-zülfi bu xatirlik eylədi,*
بر پاره جق او فاتره عاطرلک ایلدی.	*Bir paracıq o fatirə atirlik eylədi.*
اسلامله کلور ایدی انصافه اول حبیب،	*İslam ilə gəlir idi insafa ol həbib,*
اما رقیب اورتده کافرلک ایلدی.	*Amma rəqib ortada kafərlik eylədi.*
شمدن کیرو قپکنده قو اولسون کوکل مقیم،	*Şimdən gerü qapında qo olsun könül müqim,*
ییتر دیاره غمده مسافرلک ایلدی.	*Yetər diyari-ğəmdə müsafirlik eylədi.*
دریای هجره غرق اولوریدم خیال دوست،	*Dəryayi-hicrə ğərq olur idim xiyalı-dost,*
حضر اولدی تن خلاصنه حاضرلک ایلدی.	*Xızr oldı tən xəlaslna hazirlik eylədi.*
شاید اوقویه شعرمی نامم اکه دیو،	*Şayəd oxuya şeirimi, namın ana, deyü,*
اشبو **سروری** صنعتی شاعرلک ایلدی.	*İşbu, Sururi sənəti şairlik eylədi.*

ولـه

اول طبیب جان و دل بن خسته‌سن یاد ایلدی[1]،	*Ol təbibi canu dil bən xəstəsin yad eylədi,*

---

[1]. پروانه مجموعه سی : ٧٧٠٠ // نظمی مجموعه سی ٤٩٨٩

خاطرم صورماغه کوندردغمن شاد ایلدی.	*Xarieim sormağa göndərduğumun şad eylədi.*
رحمت استادینه اولسون اول جفاجو یارمک،	*Rəhmət ustadına olsun, ol cəfacu yarımın,*
کم بنی جور و جفاچکمکده استاد ایلدی.	*Kim, bəni covru cəfa çəkməkdə ustad eylədi.*
قوللوغن آرتوردی اول شاهک یولنده خسته دل[1]،	*Qulluğun artırdı ol şahın yolunda xəstə dil,*
کرچه هر دمده آنی اول سروم آزاد ایلدی.	*Gərçi hər dəmdə anı ol sərvim azad eylədi.*
اول پری جن غمه یر اتدی ویران کوکلمی،	*Ol pəri cinni-ğəmə yer etdi viran könlümi,*
بو خرابه اولمشی لطفیله آباد ایلدی.	*Bu xaraba olmuşı lütf ilə abad eylədi.*
ای **سروری** طالع بددن شکایت ایلمه،	*Ey Sururi, tali bəddən şikayət eyləmə,*
هرنه قلدیسه سکا اول چشم جلاد ایلدی.	*Hər nə qıldısa sana ol çeşmi-cəllad eylədi.*

ولـه

شاه عشقک کرچه دل تختنده سلطان در ممی،	*Şahi-eşqin gərçi dil təxtində sultandır Məmi,*
لیک ظلم هجرله تن ملکی ویران در ممی.	*Leyk hicr ilə tən mülki virandır Məmi.*
عمر سرمد بولسه طکمی لعل نابک نوش ایدن،	*Ömr sərməd bolsa tənmi ləli-nabın nuş edən,*
چون لب شکر فشانک آب حیوان در ممی.	*Çün ləbi-şəkər fişanın abi-heyvandır Məmi.*
کوره لی کلشنده رویک غنچه لر دمبسته در،	*Görəli gülşəndə ruyun, ğönçələr dəmbəstədir,*
آغز آچوب حسنکه کل داحی حیراندر ممی.	*Ağəz açıb hüsnünə, gül daxı heyrandır Məmi.*
شورش نازیله طولدرسه عجبمی عالمی،	*Şurişi-naz ilə doldursa əcəbmi aləmi?*
فن شیوه اچره چون غایتده فتاندر ممی.	*Fənn şivə içrə çün ğayətdə fətandır Məmi.*
حسرت رویکله کاری بو **سروری** خسته نک،	*Həsrəti-ruyinlə bu Sururi xəstənin,*
کاه زار و کاه فریاد و که افغاندر ممی.	*Gah zru gah fəryadu gəh əfğandır Məmi.*

ولـه

کوردم اویوز ایت کبی اغیاری یاره شکلدی،	*Gördüm oyuz it kibi əğyarı yara şəklədi,*
باشنه طاش اوردم ایاغی کتوردی چکلدی.	*Başına daş vurdum, ayağəgötürdi çəklədi.*
یار اولدرمک ایچون اکدی کبی بن خسته سن،	*Yar öldürmək üçün andı kibi bən xəstəsin,*
خیر اوله ای دل هله محکم قولاغم چکلدی.	*Xeyr ol ey dil, hələ möhkəm qulağım çəklədi.*
سودکومی کزلر ایدم اول جفاجودن ولی،	*Sevdigimi gizlər idim ol cəfacudan, vəli,*
کوردکمجه آنی کف کف کچدکمدن اکلدی.	*Gördügümcə anı kəf-kəf keçdiyindən anladı.*
یار میل اتدی کبی باکه سک کویی آنک،	*Yar meyl etdiyi kibi bana səgi-kuyi anın,*
دنمیوب افغانمه قولاغ اوروبن دکلدی.	*Dönməyib əfğanıma, qulaq vuruban dinlədi.*

---

۱. نظمی مجموعه سی: یولنده خسروا

اوممز ایکن وصل یاری بو کجه فرصت بولوب، *Ummaz ikən vəsli-yarı bu gecə fürsət bulub,*
اخشمن صید ایلیوب اشبو **سروری** طکلدی. *Axşamın seyd eyləyib işbu Sururi, danladıı.*

ولـه (نظیرهٔ لامعی چلبی)

بولمادی سعیله بو دل ارایی آره یی، *Bulmadı səy ilə bu dil ayarı arəyi,*
ارادی هر آرایی دلارایی آره یی. *Aradı hər arayı dilarayı arəyi.*
افکارده بولنمادی سرّ دهان یار، *Əfkarda bulunmadı sirri-dəhani yar,*
اوصندی اهل عقل اولن ارایی آره یی. *Usandı əhli-əqlolan arayı arəyi.*
جان بخش ایکن لبی بنی اولدردی حکمتن، *Canbəxş ikən ləbi bəni öldürdi hikmətin,*
صورماغه کتدی آهِ مسیحایی آره یی. *Sormağa getdi, ahi-Məsihayi arəyi.*
غواص دل او لولویه طالب اولالیدن، *Ğəvvadi-dilo lölöya talib olalıdan,*
طالوب کزر سمک کبی دریایی آره یی. *Dalıb gəzər sümük kibi dəryayı arəyi.*
هر یاکه کوسترر یوزی یوز ویرمیوب بکا، *Hər yana göstərir üzi, üz verməyb bana,*
دوشدی یوزم یره کِل رعنایی آره یی. *Düşdi üzüm yerə, güli-rənayi arəyi.*
شوق لبکله باده ایقدن چقوب مدام، *Şövqi-ləbinlə badə ayaqdan çıxıb mudam,*
چاق باشه چقدی سن لبی صهبایی آره یی. *Çox başa çıxdı, sən ləbi-səhbayı arəyi.*
هرجایی در کلور ساکه داخی **سروری** یار، *Hərcayidir , gəlir sana daxı, Sururi, yar,*
یوخسه کیدردک آره یی هرجایی آره یی. *Yoxsa gedərdin arrayı hər cayı arəyi.*

ولـه (نظیرهٔ فقیری)

عقلمی آلدی می لعلک بنی دنک ایلدی، *Əqlimi aldı meyi-ləlin, bəni dəng eylədi,*
باکه بو کیفیتی نه برش و نه بنک ایلدی. *Bana bu keyfiyyəti və bürşu nə bəng eylədi.*
عیبن اوردی یوزنه بکزی قزردی کللرک، *Eybin üzünə vurdı, bənizi qızardı güllərin,*
آللـه اول لاله رخ کلشنده خوش رنک ایلدی. *Allah ol lalə rux gülşəndə xoş rəng eylədi.*
کوکلمک فریادی جانا یر یوزن دوتوب تمام، *Könlümün fəryadı cana yer üzün tutub tamam,*
شمدی کوکه چقدی وارب رعده آهنک ایلدی. *Şimdi gökə çıxdı, varıb rədə, ahəng eylədi.*
طالعی دونب بشی چکزندی دوشدی یلدزی، *Tali dönüb, başı çəzəndi, düşdi üzdüzi,*
بو فلک تک دورمیوب اهمله چون جنک ایلدی. *Bu fələk tək durmayıb, ahımla çün cəng eylədi.*
آچلوب کل کیبی هر خاریله بلبل وش اوتوب، *Açılıb gül kibi, hər xar ilə xülxü vəş ötüb,*
بو **سروریی** او غنجه قاتی دلتنک ایلدی. *Bu Sururiyi o ğönçə qatı diltəng eylədi.*

ولـه (نظیرهٔ شمعی)

Şərabi-ləlilə bizi sevərsən nola, ey saqi,	شراب لعلله بیزی صِوَرسک نوله ای ساقی،
İki gözüm bu aləmdə yer iləndir qılan baqi.	اکی کوزم بو عالمده یر ایلکدر قلن باقی.
Dağılsın əncumi-əşkim kibi əğyar yanından,	طغلسون انجم اشکم کبی اغیار یانکدن،
Tutarsan ey qəmər gün kibi tənha çünki afaqi.	دوترسن ای قمر کون کیبی تنها چونکه آفاقی.
Qoyar bu xalqı gərçi hiylə ilə xəlvətə zahid,	قویر بو خلقی کرچه حیله ایله خلوته زاهد،
Cıxarır pərdədən bir zərbilə gülbangi-uşşaqi.	چقارر پرده دن بر ضربله کلبانک عشاقی.
Rəqiba görlügünə gözlərim yarı üzün gözlər,	رقیبا کورلکوکه کوزلرم یارک یوزن کوزلر،
Gərək göz yum, təhəmmul qıl, gərək çıxsın gözün qaqi.	کرک کوز یوم تحمل قیل کرک چقسون کوزک قاقی.
Sururi taqətim taq oldı əbrular binasından,	**سروری** طاقتم طاق اولدی ابرولر بناسندن،
Görəlidən gözlər üstündə bu gözüm ol iki taqi.	کورلدن کوزلر اوستنده بو کوزم اول ایکی طاقی.

ولـه

Qəbrim üstündə bənim cana bulutlar ağladı,	قبرم اوستنده بنم جانا بولتلر اغلدی،
Göldə rəd ah etdi, yerdə lalə bağrın dağladı.	کوکده رعد آه اتدی یرده لاله بغرن طاغلدی.
Buyi zülfündən bənövşə oldı divanə, məgər,	بوی زلفکدن بنفشه اولدی دیوانه مکر،
Bağıban uslatmaq üçün anı ipə bağladı.	باغبان اوصلتمغ ایچون آنی ایپه باغلدی.
Daşdı, köpüdi sirişkim selinə, irdim, deyü,	طاشدی کوپردی سرشکم سیلنه ایردم دیو،
Nil iki gözüm üçün ey dost yanlış çağladı.	نیل اکی کوزم ایچون ای دوست یاکلش چاغلدی.
Yağlı qayiq kibi bəhri-əşk içrə yürür,	یاغلی قایق کیبی بحر اشک اچره یورر،
Kirpiyim öldi, görün dil iç yağ ilə yağladı.	کرپکم اولدی کورک دل ایچ یاغیله یاغلدی.
Günə baxan kimsənin gərçi gözündən yaş axar,	کونه باقن کمسه‌نک کرچه کوزندن یاش آقر،
Bu Sururi gün üzünə baxmalıdan ağladı.	بو **سروری** کون یوزوکه بقمیلدن اغلدی.

ولـه

Eşqi-şahi qodı dərbəndi-ğəmə Fərhadı,	عشق شاهی قودی دربند غمه فرهادی،
Dönsə gər təbil sədasına, nola fəryadı.	دونسه کر طبل صداسینه نوله فریادی.
Bana bidad ola Şirin, ola qeyri ilə dad,	بکا بیداد اولا شیرین اولا غیریله داد،
Xosrova varmı bunu bir görə dalı dadı.	خسروا وارمی بونک بر کوره طالی دادی.
Qanqı quldur ki,o şəhdən dilər azad olmaq,	قنقی قولدر که او شهدن دلر آزاد اولمق،
Bəndi-zülfi çün anın bənd edər azadi.	بند زلفی چون آنک بنده ایدر آزادی.
Gedəli xeyli-xiyalın könül olmuşdı xarab,	کیده‌لی خیل خیالک کوکل اولمشدی خراب،
Gələ məmur edə şaha bu xarababadı.	کله معمور ایده شاها بو خراب آبادی.

پایهٔ عشقه قدم بصسه **سروری** آدم، *Payeyi-eşqə qədəm bassa , Sururi adəm,*
هر طرفدن غم ایدر اکه مبارک بادی. *Hər tərəfdən ğəm edər ana mubarəh badi.*

ولـه (نظیرهٔ خیالی)

اول قاشی کمان جور النی خیلی اوزاتدی، *Ol qaşı laman covr əlini xeyli üzatdı,*
چاق جانه طوقندی اوقنی خیلی آوزآتدی. *Çox cana toxundı, oxunı xeyli üz atdı.*
بز داخی سنی یاردنک قولیوز ای دوست، *Biz daxı səni yaradan qulıyuz, ey dost,*
بر کز دیمدک بونی دخی تکری یرتدی. *Bir kəz demədin bunı daxı tanrı yartdı.*
آردنجه کیدردم نیدم اول خواجهٔ جانک، *Ardınca gedirdim , neyidim ol xacəyi-canın,*
قودی یولی بازاره کیرب بن قولی صاتدی. *Qodı yolı, bazara girib, bən qulı satdı.*
کرچیکه صبا قرشو اسردی صاورردی، *Gərçi ki, səb qarşı əsərdi, savurardı,*
آهم ییلنی کوره لیدن خیلیجه یاتدی. *Ahım yelini görəlidən xeylicə yardı.*
عریان کورجک تکهٔ عشقنده **سروری**[1]، *Üryan göricək təhyəyi-eşqində , Sururi,*
اول پیر اولسی خلق جهان کیبی دونتدی. *Ol pir olası xəlqi-cahan kibi donatdı.*

ولـه

دلا کده کورنجه کوزم آق بیلکی، *Dila kəddə görüncə gözüm aq biləgi,*
کسکنلور دل آکه اولورصان او بیلکی. *Kəsiklənir dil, agə olursan ol biləgi.*
سن شاهه اولکه سوز کچروب کامران اوله، *Sən şahid ol ki, söz keçirib kamran ola,*
قدره ایرر کبی دوتلور جمله دیلکی. *Qədrə irər kibi tutulur cümə diləgi.*
اونتمه اسکی قوللاری انعام عامدن، *Unutma əski qulları ənami-amdan,*
اولدکسه نوله حسنله محبوبلر بکی. *Oldunsa nola hüsn ilə məhbublar bəgi.*
سومک کرک اکرچه کشی جمله ده یکن، *Sevmək gərək əgərçi kişi cümlədə yenən,*
بن بلدکم بو سوممه در جمله‌دن یکی. *Bən bildigim bu sevməmədir cümlədən yegi.*
چوق سویلدک یلانی آنی سومزم دیو، *Çox söylədin ylanı, anı sevməzəm, deyü,*
دیرسک **سروری** کمسه ایننمایه کرچکی. *Dirsən Sururi kimsə inanmaya gerçəgi.*

ولـه (نظیرهٔ خیالی)

اختیار اتسک قناعت کوشه سن عنقا کبی[2]، *İxriyar etsən qənaət guşəsin ənqa kibi,*
ای کوکل افلاک اولوردی منزلک عیسی کبی. *Ey könül, əflak olurdı mənzilin İsa kibi.*

---

[1]. نوسخه بو مصراع اوستنده باشقا خط ایله جیزیق چکیلیب و یازیلیب: کوردی بوسروریی یتور تکیه ده عریان.
[2]. پروانه مجموعه سی : ٧٥٦٤ // نظمی مجموعه سی ٥٠٦٦

اختصار اولی در اما یارله اولن کلیم،	*İxtisar uladır , amma yar ilə olan kəlim,*
خوبدر بسط کلام ایلرسه کر موسی کبی.	*Xubdur bəsti-kəlam eylərsə gər Musa kibi.*
آخرت قرداشی اولوردق سنکله صوفیا،	*Axirət qardaşı olurduq səninlə, sufiya,*
عیش و عشرتده بزی ترک ایلسک دنیا کبی.	*Eyşu işrətdə bizi tərk eyləsən dünya kibi.*
شولکه نور و فیضنی عام ایلیه عالملره،	*Şoı ki, nuru feyzini am eyləyə aləmlərə,*
کوکه چقسه یریدر مهر جهان آرا کبی.	*Gökə çıxsa yeridir, mehri cahan ara kibi.*
صنعتی انجق **سرورینک** کوزل سومک دکل،	*Sənəti ancaq Sururinin gözəl sevmək dəgil,*
اولده بر اکلنجه سی در شعرله انشا کبی.	*Ol da bir eyləncəsidir şeir ilə inşa kibi.*

ولـه (نظیرهٔ خیالی)

کویک لعل ایلسه طکمی خدا هر طاشنی،	*Kuyin ləl eyləsə tənmi xuda hər daşını,*
قانه غرق اتدی کوزم چونکم ایچینی طاشنی.	*Qana ğərq etdi gözüm, çünkim içini taşını.*
کوکلم الدی کتدی صبر و عقل و طاقت رختنی،	*Könlüm aldı götdi səbru əqlu taqət rəxtini,*
خانهٔ جسمی قودی تنها طشینی طاشنی.	*Xaneyi-çismi qodı tənha deşiyini daşını.*
غالبا تدبیر ایدرلر قتلنه بن خسته نک،	*Ğaliba tədbir edərlər qətlinə bən xəstənin,*
سویلشور قاشلاری چاتوب بربرینه باشنی.	*Söyləşir qaşları çatıb bir-birinə başını.*
روضه یه کرمز صراط اوزره قویب فرهادی دل،	*Rovzəyə girməz, sərat üzrə qoyub Fərhadi dil,*
یول دکل یولده قویب کتمک کشی یولداشنی.	*Yol dəgilyolda qoyub, getmək kişi yoldaşını.*
عیننه آلمز صلندرمز جهانی کرپکه،	*Eyninə almaz, salındırmaz cahanı kirpigə,*
کمکه یارک ای **سروری** کوره کوز و قاشنی.	*Kim ki, yarın , ey Sururi, görə gözu qaşını.*

ولـه

قوجرکن دوشده دلداری نولیدی،	*Qucarkən düşdə dildarı, nolaydı?*
اویانه کیشی قویننده بولیدی.	*Oyana kişi, qoynunda bulaydı.*
محبت اولمز ایدی بنده زائل،	*Məhəbbət olmaz idi bəndə zail,*
کوزل لک سنده کر باقی قلیدی.	*Gözəllik səndə gər baqi qalaydı.*
یقم یادک دکردم دامنینه،	*Yaxam yadın tikərdim damənimə,*
اکر بر کز الم اکا ایلیدی.	*Əgər bir kəz əlim ana ilaydı.*
ترحم ایلر ایدی اول طبیبم،	*Tərəhhümeylər idi ol təbibim,*
بنم کر چکدکم دردی بلیدی.	*Bənim gər çəkdiyim dərdi bilaydi.*
رقیب اول یاره جانم در دیر ایمش،	*Rəqib ol yara canımdır, der imiş,*
سروری جاننی آنک آلیدی.	*Sururi canınl anın alaydı.*

ولـه

Yadı-ləbi meyhün ilə doldı surahi,	یادِ لب میکونکله طولدی صراحی،
Rind olan olursa, əcəb olmaya mubahi.	رند اولان اولورسه عجب اولمایه مباحی.
Zülfü ruxini kim ki, nəzərgah edinirsə,	زلف و رخکی کمکه نظرکاه ایدنورسه،
Fərxundə olur daim anın şamu səbahı.	فرخنده اولور دایم آنک شام و صباحی.
Bir padişəhi-hüsn siləhdara qul oldum,	بر پادشه حسن سلحداره قول اولدم،
Kim, ğəmzəsidir aşiqi qətlinə silahi.	کم غمزه سی در عاشقی قتلینه سلاحی.
Keyfiyyəti-meygun ləbini anlasa sufi,	کیفیت میکون لبکی اکلسه صوفی،
Nuş eylər idi, rahət olub su kibi rahi.	نوش ایلر ایدی راحت اولوب صو کبی راحی.
Gər səfheyi-əmal siyah olsa, Sururi,	کر صفحهٔ اعمال سیاه اولسه **سروری**،
Ğəm yemə ki, lütfi-həqq olur curmunə mahi.	غم یمه که لطف حق اولور جرمکه ماحی.

ولـه (نظیرهٔ اسحاق چلبی)

Daneyi-ömri əcəl murği yeyib ərzən kibi,	دانهٔ عمری اجل مرغی ییوب ارزن کبی،
Ki, çismi savurur badi-fəna xirman kibi.	که جسمی صاورر باد فنا خرمن کبی.
Dolmasın dirsən əgər tən xanəsi badu hava,	طولمسون دیرسک اکر تن خانه سی باد هوا،
Hər həvəs üçün gözün açma dila rövzən kibi.	هر هوس ایچون کوزک آچمه دلا روزن کبی.
Xam olan əfsurdələr xəlvət qılınca ixtiyar,	خام اولن افسرده لر خلوت قلنجه اختیار،
Püxtə olmağa, dilabir yer qanı kulxan kibi.	پخته اولماغه دلا بر یر قنی کلخن کبی.
Boğazı ipli olub, sınmaqdan eylərsən həzər,	بوغزی ایپلی اولوب صنمقدن ایلرسک حذر،
Ac gözlü olma, baxıb ellərə süzən kibi.	آج کوزلو اولمه باقوب اللره سوزن کبی.
Gözün aç nərgisləyin, amma çü ğönçə sakit ol,	کوزک آج نرکس لین اما چو غنچه ساکت اول،
Cümlə sər ta pa zəban olsan daxı susən kibi.	جمله سرتا پا زبان اولسک دخی سوسن کبی.
Tiri-düşmən girməsin dirsən ararya, ey könül,	تیر دشمن کرمسون دیرسک ارایه ای کوکل،
Dostun ilə möhkəm et peyvəndini covşən kibi.	دوستکله محکم ایت پیوندکی جوشن کبی.
Çün nəzər qılsan Sururi dosta, məstur qıl,	چون نظر قلسک **سروری** دوسته مستور قل،
Baxmasın, dirsən sana hər dostun düşmən kibi.	بقمسون دیرسک سکا هر دوستک دشمن کبی.

ولـه

Durr kibi əşkim gəlir çün dilbərə ərzən kibi,	در کبی اشکم کلور چون دلبره ارزن کبی،
Dudi-ahım kəndimi seylə verir xərmən kibiş	دود آهم کندمی سیله ویرر خرمن کبی.

ای قشی یاغمزه بلمز اوق طقوناجق رقیب،	*Ey qaşı ya, ğəmzə bilməz ox toxuncaq rəqib,*
دویمدی تا کرمینجه کوزنه سوزن کبی.	*Duymadı ta girməyincə gözünə suzən kibi.*
بویننی بورمش بنفشه کیبی کوم کوک عاشقم،	*Boynunı bürmüş bnövşə kibi gömgöy aşiqim,*
ای یوزی کل چکمکل قیلیج بچق سوسن کبی.	*Ey üzi gül, çəkməgil qılıc, pıçaq süsən kibi.*
ای کمان ابرو یبانلردن کلوب تیرک سنک،	*Ey kaman əbru, yabanlardan gəlib tirin sənin,*
بی تکلف خانۀ جسمه کرر آودن کبی.	*Bitəkəllüf xaneyi-çismə girər əvdən kibi.*
ای **سروری** یارله هر کارکی رندانه قل،	*Ey Sururi, yar ilə hər karını rindanə qıl,*
خلقه دویرمه ریاوش صوفی کودن کبی.	*Xalqa duyurma riya vəş dufiyi-kovdən kibi.*

ولـه

دیمسونلر زجر و قهری جانه اغیار ایلدی،	*Deməsinlər zəcru qəhri cana əğyar eylədi,*
ای کوکل هر کاری اول یار ستمکار ایلدی.	*Ey könül hər kari ol yari-sitəmkar eylədi.*
نیجه بازار ایدم اول اقرارسزله بلمزم،	*Necə bazar edim ol iqrarsızla bilməzəm,*
نقد قلبم الدی اوّل دوندی انکار ایلدی.	*Nəqdi qəlbim aldı əvvəl, döndi inkar eylədi.*
یارک اغزن اومرم بوسه ویره یوق دیمیه،	*Yarın ağzın umaram busə verə, yox deməyə,*
اول خدا حقی که یوقدن عالمی وار ایلدی.	*Ol xuda həqqi ki, yoxdan aləmi var eylədi.*
امر ایدب عشاقنک قتلینه اکمامش بنی،	*Əmr edib uşşaqın qətlinə , anmamış bəni,*
عاشقمدر دیمکه بکزر بنی عار ایلدی.	*Aşiqimdir deməyə bənzər bəni ar eylədi.*
مبتلا اولمش دکل کن عشقنه بیکار ایدم،	*Mübtəla olmuş dəgil kən eşqinə bikar edim,*
عشق دردی ای **سروری** جانمه کار ایلدی.	*Eşq dərdi, ey Sururi, canıma kar eylədi.*

ولـه

کل یوزک قویب ایاغنجه وارب کل دکنی[١]،	*Gül üzün qoyub ayağınca, varıb gül dikəni,*
یریدر صنجرسه خنجره کر کل دکنی.	*Yeridir , sancarsa xəncərə gər gül dikəni.*
اولدررسن سورم دیرسم اولورم دیمسم،	*Öldürərsən sevərəm dirsəm, ölürəm deməsəm,*
نیلسون چاره ندیر یا سون اولسونمی سنی.	*Neyləsin çarə nədir ya, sevən ölsünmi səni.*
سودکم بلمز ایکن سوزمی کوش ایلر ایدک،	*Sevdigim bilməz ikən sözümi guş eylər idin,*
عرض حال ایده مدم ساکه او دم وآی بنی.	*Ərzi-hal edəmədim sana o dəm, vay bəni.*
کر قوجم اینجه بیلن پرهنی اوستندن،	*Gər qucam incə belin , pirəhəni üstündən,*
جسممه خیلی غلیظ اولور آنک پیرهنی.	*Cismimə xeyli ğəliz olur anın pirəhəni.*

---

١. پروانه مجموعه سی: ٧٢٠٣ // نظمی مجموعه سی ٥١٨٢

کل یوزک کمسه **سروری** کبی وصف ایلمز،	*Gül üzün kimsə , Sururi kibi vəsf eyləməz,*
صنمه ای غنجه دهن بلبل اولا هر اوتنی.	*Sanma ey ğönçə dəhən bülbül ola hər ötəni.*

وله.

دلبرا سندن جدا صبر و قرارم قالمدی،	*Dilbəra səndən cuda səbru qərarım qaılmadı,*
شولقدر قلدم فغان کم اقتدارم[۱] قالمدی.	*Şolqədər qıldı fəğan kim, iqtidarım qaılmadı.*
کلشن حسنکدن ایرو دوستم باد خزان،	*Gülşəni-hüsnündən ayrı dostum badi-xəzan,*
بوزدی باغی عمرمی کم برک و بارم قالمدی.	*Bozdı bağı-ğmrümi kim, bərgu barım qalmadı.*
محرم ایدرسن رقیبی بنده کی محروم ایدوب،	*Məhrəm edərsən rəqibi, bəndəni məhrum edib,*
قوللرک ایچنده ایتجه اعتبارم قالمدی.	*Qulların içində incə etibarım qalmadı.*
کتدی دلبرله دل بیکار قالدم بی قرار،	*Getdi dilbərlə dil, bikar qaldım, biqərar,*
اولمه دن اوزکه بنم بر داخی کارم قالمدی.	*Ölmədən özgə bənim bir daxı karım qalmadı.*
ای **سروری** بحر اشک و عشقه اولوب آشنا،	*Ey Sururi, bəhri-əşku eşqə olub aşina,*
اویله غرق اولدم که امید کنارم قالمدی.	*Öylə ğərq oldum ki, ümid kənarım qaılmadı.*

ولـه

کتدی دلبر ای کوکل صبر و قرارک قالمدی،	*Getdi dilbə, ey könül səbru qərarın qalmadı,*
دوشدک اردینه مکر کم اختیارم قالمدی[۲].	*Düşdün ardına məgər kim, ixtiyarım qaılmadı.*
دوست هجری بر یکا بر یاکه دشمن خنده سی[۳]،	*Dost hicri bir yana, bir yana düşmən xəndəsi,*
اغله ای دل اندن آرتق[۴] داخی کارک قالمدی.	*Ağlaey dil, andan artıq daxı karın qalmadı.*
باللـه ای باد صبا یاره ایررسک صاغ اسن[۵]،	*Billah ey badi-səba, yara irərsən sağ-əsən,*
دی فلان ویرانه ده شول دلفکارک قالمدی.	*De filan viranədə şol dilfikarın qalmadı.*
جسمکک خاکن طقتدی ای کوکل باد فنا[۶]،	*Çisminin xakın daqıtdı, ey könül, badi-fəna,*
کم هوا یوزنده بر ذره[۷] غبارک قالمدی.	*Kim, hava üzündə bir zərrə ğubarın qalmadı.*
ای **سروری** اغله کم اول سرو رعنادن جدا،	*Ey Sururi, ağla kim, ol sərvi-rənadan cuda,*
آرزوی کلشن و باغ و بهارک قالمدی.	*Arzuyi gülşənu bağu baharın qalmadı.*

---

۱. واتیکان: ناله قلدم اولقدر کم اختیارم قالمدی
۲. واتیکان نوسخه سی: یاری یاد اتدک مکر کم اختیارک
۳. واتیکان نوسخه سی: کلمکی
۴. واتیکان نوسخه سی: اغله کم اولمکدن اوزکه
۵. واتیکان نوسخه سی: ای صبا باللـه کذر قلسک حبیبم کوینه
۶. بو مصراع واتیکان نوسخه سینده یوخدور یئرینده " ای صبا باللـه کذر قلسک حبیبم کوینه" وار
۷. واتیکان نوسخه سی: کم هوا یوزنده هم باخدک

ولـه

چون زلفی محبت رسنن بوینمه طاقدی،	*Çün zülfi-məhəbbət rəsənin boynuma taxdı,*
کویینه کوکل اشکم ایله صو کبی آقدی.	*Kuyinə könül əşkim ilə su kibi axdı.*
نقش ایدنه تا نامکی خاتم اوپه دستک،	*Nəqş edənə ta namını xarəm öpə dəstin,*
غیرتله بشی طاشه و طاشی بشه قاقدی.	*Ğeyrətlə başı daşa vu daşı başa qaxdı.*
سنک ایله کلنک اتمزدی جنکله غوغا،	*Səng ilə külüng etməz idi cəng ilə ğovğa,*
فرهاد کیرب اورتیه بر بیرنه چاقدی.	*Fərhad girib ortaya, bir-birinə çaxdı.*
دیدم یوز لطفله بر باقمدک ای دوست،	*Dedim, üz lütfilə bir baxmadın ey dost,*
چاتدی قشنی خشمله بر یوزمه باقدی.	*Çatdı qaşını, xişmilə bir üzümə baxdı.*
تن شهرنه کوز دوتمدی اول **میر سروری**،	*Tən şəhrinə göz tutmadı ol Mir Sururi,*
آهم اودی ناکاه آنی بشدن بشه یاقدی.	*Ahım oldı nagah anı başdan başa yaxdı.*

ولـه

ای معنبر کاکلک رومک [1] سواد اعظمی،	*Ey müənbər kakilin Rumun səvadi-əzəmi,*
کوسترر مرات حسنک [2] اون سکز بیک عالمی.	*Göstərir merati-hüsnün on səkkiz bin aləmi.*
حلقه حلقه سنبلک خم پرخم اولمشدر یتور [3]،	*Həlqə-həlqə sünbülün xəm purxəm olmuşdur tatur,*
سربسر سرحلقهٔ سودادر آنک هر خمی.	*Sər bəsər sərhəlqeyi-sevdadır anın hər xəmi,*
ویرمه ای دلبر رقیبه خاتم لعلک صقین [4]،	*Vermə ey dilbər rəqibə xatəmi-ləlin, saqın,*
دیوه یارشمز سلیمان نبی نک خاتمی.	*Divə yaraşmaz Süleyman Nəbinin xatəmi.*
چشم مستینه اویوب ایچسم می لعلن نولا،	*Çeşmi məstinə uyub, içsəm çeyi-ləlin , nola,*
سحرله اضلال ایدر اول چونکه ابن آدمی [5].	*Sihr ilə izlal edər ol, çünki , ibni-adəmi.*
کوزلرین اویخوده کوردم اوپمک اتدم اغزنی،	*Gözlərin yuxuda gördüm, öpmək etdim ağzını,*
غمزه‌سی اویاندی ایدر ایله ایلرسن همی [6].	*Ğəmzəsi oyandı, aydır, eylə edərsən həmi.*
چون سنکله همدم اولمز ایتی باری ای کوکل،	*Çün səninlə həmdəm olmaz iti, barı ey könül,*
همدم اول بر ایته کم اوله ایتنک همدمی [7].	*Həmdəm ol bir itə kim, ola itinin həmdəmi.*
ای **سروری** لبلری دورنده خط سبز یار [8]،	*Ey Sururi, ləbləri dövründə xətti-səbzi yar,*

---

[1]. واتیکان نوسخه سی: زلفک
[2]. واتیکان نوسخه سی: مرات حسنکه اون سکزبیک
[3]. واتیکان نوسخه سی: سنبلک کم مارتک خم بر خم اولمشدر یاتور
[4]. واتیکان نوسخه سی: لطف ایدب اچمه دهانک رازنی اغیاره کم
[5]. واتیکان نوسخه سینده بو بیت یوخدور
[6]. کا. نوسخه سینده بو بیت یوخدور
[7]. کا. نوسخه سینده بو بیت یوخدور
[8]. واتیکان نوسخه سی: خط عنبرین

خضردر کویا که المش دستنه جام جمی[۱]. *Xızrdır, guya ki, almış dəstinə cami-Cəmi.*

ولـه (نظیرهٔ ذاتی)

یارک نعلچه سی یری و نقش کبکی، *Yarın nəlçəsi yeri vu nəqşi kəb kibi,*
کوک کیبی ییرک اولدی هلال ایله کوکبی. *Gök kibi yerin oldı hilal ilə kokəbi.*
چاق جانم اغزنه کلور ایدی صفایله، *Çox canım ağzına gəlir idi səfa ilə,*
کلسه دهانمه اکر آنک شکر لبی. *Gəlsə dəhanıma əgər anın şəkər ləbi.*
شادی قریب اولور بکا بعید اولوب، *Şadi qərib olur bana, bəid olub,*
اول پادشاه عالمک اولسم مقربی. *Ol padişahi-aləmin olsam müqərrəbi.*
بو قوشجه جانمز طلبور تنده دورمیوب، *Bu quşca canımız dalbur təndə durmayıb,*
اوچمقدر محلّکه ای حور مطلبی. *Uçmaqdır məhəllinə, ey hurr mətləbi.*
عشقک بدیهی در نجه ستر ایده بیله سن، *Eşqin bədihidir, necə sətr edə biləsən,*
بیلور **سروریا** آنی صبیان اوقور صبی. *Bilir , Sururiya anı səbiyan, oxur səbi.*

وله.[۲]

اولدیکمدن صکره دکمزلرسه سینم چاکنی، *Öldiyimdən sonra tikməzlərsə sinəm çakını,*
یاقه کل ایده درونم سوزی قبرم خاکنی. *Yaxa kül edə dərunim suzi qəbrim xakını.*
ترک دیدار ایلیوب صوفی دلرمش جنتی، *Tərki-didar eyləyib, sufi dilərmiş cənnəti,*
بو نظرسز ابلهک باللـه کور ادراکنی. *Bu nəzərsiz əbləhin billah gör idrakını.*
مار زلفک زهری قهریله هلاک ایلر بنی، *Mari-zülfün zəhri qəhrilə həlak eylər bəni,*
لطف ایدوب ایر کورمزیسک لبلرک ترياکنی. *Lürf edib, ir görməz isən ləblərin tiryakını.*
سرو سنبل استمز دل قدّ و زلفک وارکن، *Sərvu sünbül istəməz dil qəddu zülfün var ikən,*
کم کشی سیر ایلمز باغک خس و خاشاکنی. *Kəm kişi seyr eyləməz bağın xəsu xaşakını.*
صیدوش ایلردی یاننجه انک رقص و سماع، *Seyd vəş eylərdi yanınca anın rəqsu səma,*
کر **سروری** کورسه بویننده آنک فتراکنی. *Gər Sururi görsə boynunda anın fitrakını.*

وله [۳]

اولدکمدن صکره دکمزلرسه سینم چاکنی، *Öldiyimdən sonra tikməzlərsə sinəm çakını,*
یاندرر کل تک درونم اودی قبرم خاکنی. *Yandırır kül tək dərunim odı qəbrim xakini.*
دهر اکرسه ایلیه قویمز سیه بختم کوکین، *Dəhr anarsa, eyləyə qoymaz siyəh bəxtim kökün,*

---

[۱]. واتیکان نوسخه سی: خضره بنکزر کم دوتی آیینهٔ جام جمی
[۲]. واتیکان نوسخه سیمده ص. ۱٦۸
[۳]باشقا نوسخه لرده یوخدور// قاباقکی غزل واتیکان نوسخه سیند بئله گئدیر. ص. ۱٦۹

Qara gün idim dökəli ah ilə əflakını.	قرا کون ایدم دوکلی آهله افلاکنی.
Can alarkən ğəmzəsi, çeşmim tutamaz yaşını,	جان آلورکن غمزه سی چشمم دوتامز یاشنی.
Kim yenər cəng olsa, mərdumzadənin çalakını.	کیم ینکر جنک اولسه مردم زاده تک چالاکنی.
Fikri-zülfünlə həyatım zəhrimar olmaqdadır,	فکر زلفکله حیاتم زهرمار اولمقده در،
Ah , əgər nuş etməyim şirin ləbin tiryakınış	آه اکر نوش اتمیم شیرین لبک تریاکنی.
Seyd olalıdan ,Sururinin gözi ahusuna,	صید اولالیدن **سروری** نک کوزی آهوسنه،
Ah kim, boynumda bağlı görmədim fitrakını.	آه کیم بوینمده بغلو کورمدم فتراکنی.

ولـه

Tənburimi kuyində varıb dögərdinmi,	طنبورمی کویکده وارب دکردینمی،
Üzün görən, deyü, qapın çəkərdinmi.	یوزک کورین دییو قپک چکردینمی.
Qəsd edə rəqibin çü sən ahuyi şikara,	قصد ایده رقیبک چو سن آهویی شکاره،
Ol itin əlindən alayın əgərdinmi.	اول اتیک الندن اله ین اکردینمی.
Ta parələyin kav rəqibi nəzərində,	تا پاره لیم کاو رقیبی نظرکده،
Meydanda dili-şir sifət agərdəyinmi.	میدانده دلی شیر صفت اکردینمی.
Gər uyub vura bana rəqib səg vurub daş,	کر اویوب اوره باکه رقیب سک اورب طاش،
Var, yurı dana dinıə, deyü, səgədinmi.	وار یوری سکا دکله دیو سکردینمی.
Kuyində cərəs vəş dili-nalani Sururi,	کوینده جرس وش دل نالانی **سروری**،
Yarın səgi boynuna asıb çəkərdinmi.	یارک سکی بویننه اصوب چکردینمی.

ولـه (نظیرۀ انوری)

Səfa verdi dilə mey, çünki safi camdan gəldi,	صفا ویردی دله می چونکه صافی جامدن کلدی،
Ziya verdi evə, gün şövqiguya camdan gəldi.	ضیا ویردی اوه کون شوقی کویا جامدن کلدی.
Rəqib üzün tutar həmsər o sərvə bir pəlid ikən,	رقیب اوزن دوتر همسر او سروه بر پلید ایکن،
San anın tüxümi ya Bağdaddan ya Şamdan gəldi..	صَن آنک تخمی یا بغدادن یا شامدن کلدی.
Bu murdə çismim üstünə gəlib söydi o İsa dəm,	بو مرده جسمم اوستینه کلوب سوکدی او عیسی دم،
Yinə bir tazə can ana fəmi-gülfamdan gəldi.	ینه بر تازه جان اکا فم کلفامدن کلدی.
Şərabın içməyib, safın sunar, dürdin süzər, sufı,	شرابک ایچمیوب صافن صونر دردن سوزر صوفی،
Dila bu dərdə bir yerə o dürd aşamdam gəldi.	دلا بو درد بر یره او دُرد آشامدن کلدی.
Nola iqdam edib, itmam edərsəm vəslini, çünkim,	نولا اِقدام ایدپ اتمام ایدرسم وصلنی چونکم،
Mərami hasil olmaq adəmin ibramdan gəldi.	مرامی حاصل اولمق ادمک ابرامدن کلدی.
Müsəlləs var ikən demiş şəraba xam sufi,	مثلث واریکن دیمش شرابه خام صوفی ،

دلا تعزیر حددن آشدوغی اول خامدن کلدی. *Dila təzir həddən aşdığı ol xamdan gəldi.*
سروری شعری قل انشا معما فنن ایت احیا، *Sururi, şeiri qıl inşa , müəmma fənnin et ehya,*
دیسونلر رومه جامی زنده اولوب جامدن کلدی. *Desinlər Ruma Cami zində olub Camdan gəldi.*

ولــه

قزتدی خطی حسنک آنی چقدی، *Qazıtdı xətti hüsnün anı çıxdı,*
دلی آنی آنک یالانی چقدی. *Dili anı anın yalanı çıxdı.*
رقیب صو کبی ایچوردی تیغن، *Rəqibə su kibi içirdi tiğin,*
زبانِ سک کبی یلمانی چقدی. *Zəbani-səg kibi yalmanı çıxdı.*
قول اوغلیدر وفا ایده صنوردم، *Quloğludur, vəfa edə sanırdım,*
بو بر ناز اهلی شهر اوغلانی چقدی. *Bu bir naz əhli, şəhr oğlanı çıxdı.*
بیلوردک بدری چاق کونه مقابل، *Bilirdin bədri çox günə muqabil,*
ولی آز کونده چوق نقصانی چقدی. *Vəli az gündə çox nuqsanı çıxdı.*
او جانک قاپوسنده بو **سروری**، *O canın qapısında bu Sururi,*
شو دکلو دوردی کم تا جانی چقدی. *Şu dənlü durdı kim, ta canı çıxdı.*

ولــه

دل اوده ده هجر آتشی ایله اوده یاندی، *Dil odda da hicr atəşi ilə oda yandı,*
بر دردله اه ایلدم اودم اوده یاندی. *Bir dərd ilə ah eylədim, odum oda yandı.*
کوکده کورنن صنمه شفق اوله شبنکاه، *Gökdə görünən sanma şəfəq ola şəbangah,*
چقدی کوکه بو آتش اهم اوده یاندی. *Çıxdı gökə bu atəşi-ahım oda yandı.*
یاشی قوریی یاقدی و دریایه ایرشدی، *Yaşı-quruyi yaxdı vu dəryaya irişdi.*
بر پاره بنم اودمه جانا او طیاندی. *Bir para bənim oduma cana o dayandı.*
سن دیشلر ایدک لعلکی دل جان چکشوردی، *Sən dişlər idin ləlini , dil can çəkişirdi,*
چوق زجر و جفا چکدی کوکل جاندن اوصاندی. *Çox zəcru cəfa çəkdi könül, candan usandı.*
هرجایی یه دوشسن دیر ایدی غیری **سروری**، *Hərcayiyə düşsən, der idi qeyri, Sururi,*
آخر باشنه کلدی نه کم غیره اوصاندی. *Azir başına gəldi, nə kim, qeyrə usandı.*

ولــه

لبکک جان و کوکل اولسه نولا همنفسی، *Ləbinin canu könül olsa nola həm nəfəsi,*
کم اولور قنده ایسه قندک ایا جان مکسی. *Kim, olur qəndə isə qəndin əya can məgəsi.*
کمسه قویمز قولغه واعظ شهرک سوزنی، *Kimsə qoymaz qulağa vaizi-şəhrin sözüni,*

بونجه غوغالر ایدر باری دوتلسه نفسی.	*Bunca ğovğalar edər , barı tutulsa nəfəsi.*
چون کسلمز آره‌سی دوزمز آقر جوی‌سرشک،	*Çün kəsilməz arası, dözməz , axar cuyi-sirişk,*
چقدی کوزمدن ایکنده بکه اکمک اروسی.	*Çıxdı gözümdən ikində biki əkmək arusı.*
لب جان بخشکه هرکس‌در اولملی جانا،	*Ləbi-can bəxşinə hər kəs der olmalı cana,*
مدد اندن دل و جان داده یه ای جان کسی.	*Mədəd andan dilu can dadəyə , ey can kəsi.*
کله اخشملیه بر کون چو **سروریده** او ماه،	*Gələ axşamlaya bir gün çü Sururidə o mah,*
شوق رخساری ایله کوندزه دونر کیجه سی.	*Şövqi-ruxsari ilə gündüzə dönər gecəsi.*

ولـه

کون یوزک اوللی هر کیجه بو عینم قمری[۱]،	*Gün üzün olalı hər gecə bu eynim qəməri,*
آیه طاکی یوغ آنک یلدزه قلمز نظری.	*Aya tayı yox anın, ulduza qılmaz nəzəri.*
اویکنور که لبنه کاه ازلور غبغبنه،	*Öykənir gəh ləbinə, gah əzilir ğəbğəbinə,*
اَزَرم کله سن آنک بکه اکمک شکری.	*Əzərəm kəlləsin anın bana əkmək şəkəri.*
زلفکک دلده هواسی اسر ایدی خوش بو،	*Zülfünün dildə havası əsər idi xoş bu,*
یوغ ایدی باد صبانک دخی جانا اثری.	*Yox idi badi-səbanın daxı cana əsəri.*
شولقدر اوردی بکا تیر او کمان ابرو کم،	*Şol qədər vurdı bana tir o kaman əbru kim,*
جسمه پیکانلری کیدردی دمردن سپری.	*Çismimə peykanları geydirdi dəmirdən sipəri.*
کمری قوجسه **سروری** نوله اول سیم تنی،	*Kəmәriqucsa , Sururi, nola ol sim təni,*
دولنوب قوجر آنی هر کم اولا سیم و زری.	*Dolanıb, qucar anı hər kim, ola simu zəri.*

ولـه

خاک پایک تاج ایدن باشدن دل اوباش ایدی،	*Xaki-payın tac edən başdan dil obaş idi,*
سرتسر سرجمله نرکس کرچه حاضر باش ایدی.	*Sər təsər sərcümlə nərgis gərçi hazir baş idi.*
اوغرشوردی اوقلرک جان و دله ای قاشی یا،	*Uğraşırdı oxların canu dilə, ey qaşı ya,*
دون کیجه کویکده کورسک بر عجب اوغراش ایدی.	*Dün gecə kuyində görsən bir əcəb uğraş idi.*
نالمی کوش ایدجک کلدی فغانه طاغلر،	*Naləmi guş edəcək gəldi fəğana dağlar,*
هر برینک کرچه دلبر کیبی بغری طاش ایدی.	*Hər birinin gərçi dilbər kibi bağrı daş idi.*
تیغ اهمله یرردم کم ضرر قصد ایلسه،	*Tiği-ahımla yarardım kim zərər qəsd eyləsə,*
آه توتدی نیلیم کرچه برر یولداش ایدی.	*Ah tutdı, neyləyim gərçi biraz yoldaş idi.*
کیمیای عشقله جانا یوزن زر ایلدی،	*Kimyayı eşq ilə cana üzün zər eylədi,*

---

[۱]. نظمی مجموعه سی ٥١٤١

بو **سروری** کرچه کم بر مفلس و قلاش ایدی. *Bu Sururi, gərçi kim, bir müflisu qallaş idi.*

ولـه (نظیرهٔ مردمی)

چون او ابرو کمانم کتدی چشممدن نهان اولدی، *Çün o əbru kamanım getdi,çeşmimdən nihan oldı,*
باتوب هر بر مژه بو عینمه تیر دستان اولدی. *Batıb hər bir müjə bu eynimə, tiri-dəstan oldı.*
بو قرن ایچنده هپ قردی کچوردی جمله عشاقی، *Bu qarın içində həo qırdı, keçirdi cümıə uşşaqı,*
کورک اول نوجوان تزجک نجه صاحب قران اولدی. *Görün ol novcavan tezcək necə sahibqəran oldı.*
جفا تیغی ایله چون سینمی چاک اتدی اول خونی، *Cəfa tiği ilə çün sinəmi çak etdi ol xuni,*
بلندی درد عشقم جمله اسرارم عیان اولدی. *Bilindi dərdi eşqim, cümlə əsrarım nihan oldı.*
رقیبه سک میسن آدم میسن دیمزدی بر آدم، *Rəqibə səgmisən , adəmmisən deməzdi bir adəm,*
چون اتدک اعتباری آکه شمدی بر فلان اولدی. *Çün etdin etibarı ana, şimdi bir filan oldı.*
قدح دوتدقده کوردم عالمک بن جمله اسرارن، *Qədəh tutuqda gördüm aləmin bən cümlə əsrarın,*
بو تاریخ اچره صانکم جام مرات الزمان اولدی. *Bu tarix içrə san kim, cam merati-zaman oldı.*
فلک قوس قزحدن اوللی میدانده تیرانداز، *Fələk qövsu qəzəhdən olalı meydanda tirəndaz,*
حوادث تیرنه هپ مردم عالم نشان اولدی. *Həvadis tirinə həp mərdumi-aləm nişan oldı.*
سروری اول کشی ایرر او شاهک پای بوسینه، *Sururi, ol kişi irir ol şahın pay busuna,*
یولنده باش قویب جان ویردی خاک آستان (اولدی). *Yolunda baş qoyub, can verdi xaki-asitan oldı.*

ولـه (نظیرهٔ خیالی)

خسروک عشقنه شیرین اورجق بنیادی[1]، *Xosrovun eşqinə Şirin vuracaq bünyadı,*
دوتدی طاش ایشنه فرهاد دین ارغادی. *Tutdı daşişinə Fərhad deyən arğadı.*
شهرت عشق ایدر شاهه کدایی همنام، *Şöhrəti eşq edər şaha gidayi həmnam,*
بر دکلمی کورکوز خسرو ایله فرهادی. *Bir dəgilmi görünüz Xosrov ilə Fərhadi.*
داد حقدر بو محبت کوره فرهادک اشن، *Dadi-həqdir bu möhəbbət görə Fərhadın işin,*
کار عشقی اکه اوکرتمدیه استادی. *Kari-eşqi ana öyrətmədəyə ustadi.*
اغزی دادینی بلن چونکه زنه میل اتمز، *Ağızı dadı bilən çünki, zənə meyl etməz,*
یارم آغز دیمدم وار اولا شیرین دادی. *Yarım ağız demədim, var ola Şirin dadı.*
باشلمش یار **سروری** ینه بر قصر وفا، *Başlamış yar, Sururi yinə bir qəsri-vəfa,*
دلرم حقدن آنک برک اولا بنیادی. *Dilərəm həqqdən anın bərk ola bünyadı.*

ولـه (نظیرهٔ نوری)

---

١. پروانه مجموعه سی : ٧٤٦٨

باد باشدن چوزسه عمرم سنبل پر چینکی،	*Bad baçdan çözsə ömrüm sünbüli-pur çinini,*
قورتردی بنددن اول بر نچه مسکینکی.	*Qurtarardı bənddən ol bir neçə miskinini.*
کوز کوره الدن اياق صونپ حقر اجزلشه،	*Göz görə əldən ayaq sunub, həqir acizləşə,*
کوسترب باده سنک آل رخ رنکینکی.	*Göstərib bada sənin al rux rəngini.*
نقشله صورت اوغورلرسن نکارمدن چو سن،	*Nəqş ilə surət oğurlarsan nigarımdan çü sən,*
عاقبت آهيم بوزر ای آينه آيينکی.	*Aqibət ahım bozar , ey ayinə ayinəni.*
زلفک التنده رخک کورب نجه کافر دیم،	*Zülf altında ruxun görub, necə kafər deyim,*
ای مسلمان بچه چون کزلو دوترسن دينکی.	*Ey müsəlman bəçə, çün gizli tutarsan dinini.*
عشق نوری سينکی قلدی **سروری** چونکه پر،	*Eşq nuri sinəni qıldı, Sururi çünki pur,*
نور ايمان ايله حق قلسون منور سينکی.	*Nuri-iman ilə həqq qılsın münəvvər sinəni.*

ولــه (نظیرهٔ شاعری)

نه کون کم کورمسه چشمم او مهر عالم آرایی،	*Nə gün kim, görməsə çeşmim o mehri-aləm arayi,*
کیدرلر ییره و کوکه يشمله آهم آرایی.	*Gedərlər yerə vu göyə yaşımla ahım arayı.*
بنی چون اوق کبی اتدی بيانه اول کمان ابرو،	*Bəni çün ox kibi atdı yabana ol kaman əbru,*
قورلدی یا کبی جسمم قتی اولدی باشم قایی.	*Quruldı ya kibi çismim, qəti oldı başım qayı.*
بکا کزر اقشک ترک ایله رأی وصلتی ویرسه،	*Bana gəzər axışın tərk eylə, rəyi vəsləti versə,*
الف قدلم دل آلمز عينه باللــه بو رآیی.	*Əlif qəddim dil almaz eyninə billah bu rəyi.*
قرار اتمز کوکل سیاره کیبی اشک اولور انجم،	*Qərar etməz könül səyyarə kibi əşk olur əncum.*
کشی نک کون کبی مه پاره سی چون اوله هرجایی.	*Kişinin gün kibi məh parəsi çün ola hərcayi.*
چو هر خاره آچيلور کوسترر یوز اول کل رعنا،	*Çün hər xara açılır, göstərir üz ol güli-rəna,*
هزار افغان ايله ايلر **سروری** پر هر ارایی.	*Həzar əfğan ilə eylər , Sururi , pu hər arayi.*

ولــه (نظیرهٔ انوری)

دلا هر کیشی نک جانینه جاندر چونکه جانانی[1]،	*Dila hər kişinin canına candır çünki, cananı,*
حيات اولمز تنه جانسز نولا استرسه جان آنی.	*Həyat olmaz tənə cansız, nola istərsə can anı..*
عجبمی بوسه دن صکره اولورسم وصلته طالب،	*Əcəbmi busədən sonra olursam vəslətə talib,*
ترقی در چو منصبده شها قانون عثمانی.	*Tərəqqidir çü mənsəbdə şəha Qanuni Osmani.*
روادر مرده جسمومه اوشرسه سکلرک جانا،	*Rəvadır mürdə cismimə uşarsa səglərin cana,*
کشينک قبرنی ايلر زيارت قرشو يارانی.	*Kişinin qəbrini eylər ziyarət qarşı yaranı.*
مصاحبدن ايدر ای دل سرايت آدمه چوق خو،	*Müsahibdən edər ey dil sirayət adəmə çox xu,*

---

[1]. نظمی مجموعه سی ٥٣٦٣

نولا کر سومزیسم بی وفا هرجائی اوغلانی. *Nola gər sevəz isəm bivəfa hərcayi oğlanı.*
رقیب دیودن غم یوق **سروری** چونکه سن بولدک، *Rəqibi divdən ğəm yox,Sururi çünki, sən boldun,*
بحمداللـه زمان دولت سلطان سلیمانی. *Bihəmdillah zamnı dövləti Sultan Süleymanı.*

ولـه (نظیرۀ انوری)

میک سرچشمه سی و بکلرک یولداشیدر ساقی، *Meyin sərçeşməsi vu bəglərin yoldaşıdır saqi,*
شراب ایله حرامیلر دوتر صوباشی در ساقی. *Şərab ilə həramilər tttar su başıdır saqi.*
مکر کم حلقۀ مجلس اولپدر خاتم شادی، *Məgər kim, həlqəyi-məclis olubdur xatəmi-şadi,*
می رنکین لب لعلین ایله صن طاشیدر ساقی. *Mey rəngin, ləbi ləlin ilə san daşıdır saqi.*
قوجه کافر مسلمان اولمز اتمز اول جوان حرمت، *Qoca kafər müsəlman olmaz,etməz ol cavan hörmət,*
ایاغینه میی پیر مغانه طاشیدر ساقی. *Ayağına meyi-piri muğana daşıdır saqi.*
اکی اوددر یقن بو جسمی ای دل ظاهر و باطن، *İki oddur yəqin bu çismi ey dil zahiru batin,*
که میدر اول درونی آتش آنک طاشیدر ساقی. *Ki, meydir dəruni atəş anın daşıdır saqi.*
کجه صحبتده بکزر کم قدحدن قان یلاشدیلر، *Gecə söhbətdə bənzər kim,qədəhdən qan yalaşdılar,*
سرورینک بکون قان قارشق قرداشیدر ساقی. *Sururinin bugün qan qarışıq qardaşıdır saqi.*

ولـه (نظیرۀ بهاری)

سون ای دل قوشیلر ساکه چو جانان بوییدی، *Sevən ey dil quşılar sana çü canan böyidi,*
یکه مز باباسی شمدن کرو اوغلان بوییدی. *Yenəməz babası şimdən gerü oğlan böyidi.*
کجه کر کوندز اولورسه بزه طک ییری دکل، *Gecə gər gündüz olursa bizə tən yeri dəgil,*
کونشه دوندی تمام اول مه تابان بوییدی. *Günəşə döndi , tamam ol məhi-taban böyidi.*
کمسه همپا و سر اولوب صاله مز بویینه قول، *Kimsə həmpa vu sər olub, salamaz boyuna qol,*
کوکه ایردی بشی اول سروخرامان بوییدی. *Göyə irdi başı, ol sərvi-xuraman böyidi.*
نوله اوغل ایدنب یاری کچورسم یقه دن، *Nola oğul edənib, yarı keçirsəm yaxadan,*
پیرهن پاره لنوب چاک کریبان بوییدی. *Pirəhən parələnib, çaki-gəriban böyidi.*
اومرم پاره لنه شیشدی **سروری** دشمن، *Umaram parələnə , şişdi, Sururi, düşmən,*
اولودی اوش نیده لم اول کچی شیطان بوییدی. *Uludı, uş nedəlim ol kiçi şeytan böyıdı.*

ولـه

وفاسزلقده صنکم طاش قیاسن هی قیابالی، *Vəfasızlıqda san kim, daş, qayasan, hey qayabalı,*
بو قاتی کوکلک ایله نیجه اولور عاشقک حالی. *Bu qatı könlək ilə necə olur aşiqin halı.*
چو قاقدم طاشی باشه باشی طاشه اولمدی چاره، *Çü qaqdım daşı başa, başı daşa olmadı çarə,*

Kim, ola qatı könlügün bana bir parəiqbalı. کم اولا قاتی کوکلوکک بکا بر پاره اقبالی.
Ruxi alu ləbi alu işi al, ol dilaramın, رخی آل و لبی آل و اشی ال اول دلارامک،
Əcəbmidir dila, dirsəm anı çoxdur qəti alı. عجبمیدر دلا دیرسم آنک چوقدر قتی آلی.
Rəqibə mumu bana daş-qayadır ol cəfapişə, رقیبه موم و باکه طاش قیادر اول جفاپیشه،
Kimə ərz eyləyim kim, həll edə bu müşkil əhvalı. کیمه عرض ایلیم کم حل ایده بو مشکل احوالی.
Rəqib əmdi ləbin tiryakını, ğəmdən həlak oldum, رقیب امدی لبک تریاکنی غمدن هلاک اولدم،
Dəriğa zəhri-qan oldı bana ləblərin balı. دریغا زهر قاتل اولدی باکه لبلرک بالی.
Əcəbmidir səraməd-yükrək olsa dillər almaqda, عجبمیدر سرآمد یوکرک اولسه دللر آلمقده،
Hüsn meydanını çün buldı xalı alnının xalı. حسن میداننی چون بولدی خالی النک خالی.
Biki divanədir, deyü, əcəb çox daş uşurdılar, بکی دیوانه در دییو عجب چوق طاش اوشوردیلر،
Qaya balinin olalıdan , Sururi tazə abdalı. قیا بالینک اوللدن **سروری** تازه ابدالی.

ولــه

Tirin açmışdır cərrahilər yinə güllər kibi, تیرک آچمشدر جراحلر ینه کل لر کبی،
Bu sağal təndə olmuşdur qərənfillər kibi. بو سغال تنده اولمشدر قرنقل لر کبی.
Pur mey olan hər qədəh olmuş güli-əhmər sifət, پُر می اولان هر قدح اولمش کل احمر صفت،
Məclis əhli nola fəryad etsə bülbüllər kibi. مجلس اهلی نوله فریاد اتسه بلبل لر کبی.
Üz qarasıdır çün öykünmək nigara zülfünə, یوز قراسیدر چون اویکنمک نکارا زلفکه،
Öykənən gömgöy dəlüdür ana sünbüllər kibi. اویکنن کوم کوک دلودر اکه سنبل لر کبی.
Xakdan qıldır, mədəd billah pamal eyləmə, خاکدن قالدر مدد باللــه پامال ایلمه،
Payına düşərsə gər uşşaq kakillər kibi. پایکه دوشرسه کر عشاق کاکل لر کبی.
Daneyi-xalı dəhanım içrə həbbul məsəkdir, دانۀ خالی دهانم اچره حب المسک در،
Bilməyənlər sanır , Sururi, anı filfillər kibi. بلمین صانور **سروری** آنی فلفل لر کبی.

ولــه (نظیرۀ مسیحی)

Əgərçi könlümə hərdəm bəla oldı gözu qşı, اکرچه کوکلومه هردم بلا اولدی کوز و قاشی[1]،
Səri-zülfi durur ğayətdə canıma bəla başı. سر زلفی درر غایتده جانومه[2] بلا باشی.
Gözümə zəm olub ğəmzə, qulubi kəsr edər daim, کوزینه ضم اولوب غمزه قلوبی کسر ایدر دایم،
Vəlikən fitneyi-xəttdə əcəb üstün durur qaşı. ولیکن فتنۀ خط ده عجب اوستوندرر قاشی.
Bugün yoldaşlar bən bir quloğlı mübtəlasiyəm, بوکون یولداشلر بن بر قول اوغلی مبتلاسی یم،

---

۱. پروانه مجموعه سی : ۷۵۱۷ // نظمی مجموعه سی ۵۳۱۷
۲. پروانه مجموعه سی : جانومه غایتده

Kim, anın zülfidir uşşaq cəminə bölük başı.	کم آنک زلفی در عشاق جمعینه بولک باشی.
Başım gözdən töküb yaşı nola ahım ələm qılsa,	باشم کوزدن دوکوب یاشی نوله آهم علم قلسه،
Şəha sancaq biki olur, varıraq çünki subaşı.	شها سنجاق بکی اولور وَرُورق چونکه سوباشی.
Surui verdigiçün su gözündən bağï-kuyinə,	**سروری** ویردکیچون صو کوزندن باغ کويينه،
O sərvi-putəravət dedi çox olsun anın yaşı.	او سرو پر طراوت دیدی چوغ اولسون آنک یاشی.

ولـه

Keçə ey dil bu havadan tir vuran oldı,	کچه ای دل بو هوادن تیر اوران اولدی،
Eyləmə daxı məasi gülə olan oldı.	ایلمه داخی معاصی کله اولان اولدی.
Şol əfəndi ki, xudaya ola xalis bəndə,	شول افندی که خدایه اوله خالص بنده،
Tərkrdib qullardan ol aləmə sultan oldı.	ترک ایدوب قوللردن اول عالمه سلطان اولدی.
Yoxmı payanı günahın neçəyə dək,ey dil,	یوقمی پایانی کناهک نچه یه دک ای دل،
Aç gözün, qəfləti qo,ömrünə payan oldı.	آچ کوزک غفلتی قو عمرکه پایان اولدی.
Xoşc tut canın ,çəkdirmə ğəmi-dövranı,	خوشجه دوت جانکه چکدرمه غم دورانی،
Gəldi çün bir-iki gün cisminə mehman oldı.	کلدی چون بر ایکی کون جسمکه مهمان اولدی.
Etmə bazi püsər ilə deməsinlər ta kim,	اتمه بازی پسر ایله دیمسونلر تا کم،
Pir ikən işbu Sururi, yinə oğlan oldı.	پیر ایکن اشبو **سروری** ینه اوغلان اولدی.

وله[1]

Eyləyib meydanı eşq içində sərgərdan bəni,	ایلیوب میدان عشق ایچنده سرکردان بنی،
Top edibdir guyiya dəsyi-ğəmi canan bəni.	طوب ایدوبدر کويیا دست غم جانان بنی.
Bana ey piri-muğan anma şərabi-nabdan.	بکا ای پیر مغان آنمه شراب نابدان،
Kim, əzəldən məst edibdir saqiyi-dövran məni.	کیم ازلدن مست ایدوبدور ساقی دوران منی.
Çərxi-kəcrodan bilin dulab vəş əfğanımı,	چرخ کجرودن بیلوک دولاب وش افغانومی،
Ey soranlar halımı hər dəm görüb giryan bəni.	ای صورنلر حالومی هر دم کورب کریان بنی.
Can verirsəm irməyib meygun ləbinə dilbərin,	جان ویرورسم ایرمیوپ میکون لبینه دلبروک،
Dostlar qan ağlasın budideyi-giryan bəni.	دوستلار قان آغلاسون بو دیدهٔ کریان بنی.
İnləsəm ğəm məclisində, ey Sururi tən dəgil,	ایکلسم غم مجلسینده ای ***سروری*** تن دکل،
Ney kibi çün hicri-dilbər eylədi nalan bəni.	نی کبی چون هجر دلبر ایلدی نالان بنی.
Xosrova Şirin ləbinin vəsfində bu şeiri-həsən,	خسروا شیرین لبنک وصفنده بو شعر حسن،

---

[1]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور // نظمی مجموعه سینده سروری عجمی آدیندا ثبت اولونوبدور. (نومره سی ۵۰۲۱) // پروانه مجموعه سینده ده سدوری عجمی آدی ایله ثبت اولونوبدور.(نومره سی ۷۳۳٤)

حسن طبع ایله جهانده ایلدی حسّان[۱] بنی. — *Hüsni-təb ilə cahanda eylədi Həssan bəni.*

ولـه[۲]

کلمش بنفشه کم اوله زلفک نشانه سی، — *Gəlmiş bənövşə kim, ola zülfün nişansi,*
بلمز یوزی قاره سن اول بوینی و شانه سی. — *Bilməz üzi qara , sən ol boynı vu şanəsi.*
مفتول شمع زلف رخک نسبتن دوتب، — *Məftul şəm zülfü ruxun nisbətin tutub,*
باشمدن اود چخردی اول اودلاره یانه سی. — *Başımdan od çıxardı ol dilara yanəsi.*
غم کیجه سنده صنمه کواکب که کوکلری، — *Ğəm gecəsində sanma kəvakib ki, gökləri,*
قلمشدرر دلک دلک تار آهم زبانه سی. — *Qalmışdırır dəlik-dəlik , nari-ahım zəbanəsi.*
بر دم تکلم اتمکه سن لب نوش خندله، — *Bir dəm təkəllüm etməgə sən ləbi-nuş xəndilə,*
قربانوکم دسم اولمی سوز بهانه سی. — *Qurbanınam desəm, olamı söz bəhanəsi.*
اول طرّه در همای سعادت **سروریا**، — *Ol türrədir humayi-səadət , Sururiya,*
کم عرش اعظم اولدی آنک آشیانه سی. — *Kim, ərşi-əzəm oldı anın aşiyanəsi.*

ولـه[۳]

ای یکاغک کلشنی حسنک کلی نورسته سی، — *Ey yanağın gülşəni hüsnün güli-novrəstəsi,*
قامتکدر سرو رعناسی دهانک بسته سی. — *Qamətindir sərvi-rənası, dəhanın bəstəsi.*
من توجهیله کلی رخسارکه نسبت قلم، — *Mən nə vəch ilə güli-ruxsarına nisbət qılam,*
کم آنک بر پوله در بازارده هر دسته سی. — *Kim,anın bir puladır bazarda hər dəstəsi.*
لبلرکدن کوزلرک احوالنی صورسم نولا، — *Ləblərindən gözlərin əhvalını sorsam, nola?*
رسم در زیرا کشی تک اولسه صورمق خسته سی. — *Rəsmdir zira kişi tək olsa sormaq xəsyəsi.*
قاکه قلدی کوکلمی شیدا پریشان کاکلک، — *Qana qıldı könlümi, şeyda pərişan kakilin,*
اتدی من دیوانۀ زنجیر سودا بسته سی. — *Etdi mən divanəyi zənciri-sevda bəstəsi.*
کر **سروری** ساکه جان ویرسه قبول یک قلمادر، — *Gər Sururi sana can versə, qəbuli yey qılmadır,*
کاندن اوزکه یوخدرر اول دردمندک خسته سی. — *Kandan özgə yox durur ol dərdiməndin xəstəsi.*

ولـه[۴]

قنده که شرح ایلدم حال دل و دیوائی، — *Qanda ki, şərh eylədim hali-dilu divaneyi,*
ایشدنلر اولدیلر بو نه ور افسانه یی. — *Eşidənlər oldilər , deyü nə var əfsanəyi.*

---

[۱]. ایکینجی سلطان مراد زامانیدا یاشامیش گورگملی شاعیری کی،عصارتبریزینین "مهر و مشتری" اثرینی تورکجیه ترجومه ائتمیشدیر. سهی بیگ اونون شعیر قابلیتنی القیشلاییر.
[۲]. بو غزل باشقا منبعلرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱۷۱-۱۷۲
[۳]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلیتیبدیر ص. ۱۷۲-۱۷۳
[٤]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلیتیبدیر. ص. ۱۷۳-۱۷٤

Gözlərəm sünbüllər çün göstərirlər şanə tək,	کوزلرم سنبل لر چون کوستررلر شانه تک،
Hər tərəf mülkan ucundan ənbərin dəndanəyi.	هر طرف مژکان اوجندن عنبرین دندانئی.
Kim, əgər naz ilə gəh gah darasan zülfün ucun,	کم اکر نازیله که کاه داره سک زلفک اوجن،
Naümid etməz saçın bir neçə qıldan şanəyi.	نااميد اتمز سچک بر نیچه قل دن شانئی.
Xətti-səbzin kim, dəhanınçün yapar könlüm evi,	خط سبزک کم دهانکچون یاپر کوکلم اوین،
Xızdır kim, künci məmur edər ol viraneyi.	خضردر کم کنج معمور ایدر اول ویرانئی.
Aşiqin yanmaq kamalıdır ki, şəmin şöləsi,	عاشقک یانمق کمالیدر که شمعک شعله سی،
Başda altınlar cığa eylər pəri niranəyi.	باشده التونلر جغا ایلر پری ویرانئی.
Əksi-saqidən ruxi-ruhul qudus görməkdədir,	عکس ساقی دن رخ روح القدس کورمکده در،
Gözləyin ayinə nisbət sağəri-məstanəyi.	کوزلین آیینه نسبت ساغری مستانهء.
Ey Sururi, deri-pirindən budur irşad kim,	ای **سروری** دیر پیرندن بودر ارشاد کم،
Dolmadan peymanə, əldən qoymagıl peymanəyi.	دولمدین پیمانه الدن قویمکل پیمانئی.

ولـه[1]

Fəzli-həqqdən hər ki, can ayinəsin saf etmədi,	فضل حقدن هر که جان آیینه سن صاف اتمدی،
Olmadı arif, özüni əhli-eraf etmədi.	اولمدی عارف اوزینی اهل اعراف اتمدی.
Bəndəyəm ol əhli-irfanın kamalatına kim,	بنده ام اول اهل عرفانک کمالاتینه کیم،
Hər nə söz kim, söylədi həqq, laf etmədi,	هرنه سوز کم سویلدی حق[2] سویلدی لاف اتمدی..
Ac gözün, ey nütqi inkar eylən aləmdə gör,	آج کوزک ای نطقی انکار ایلین عالمده کور،
Varmıdır bir şey kim, anı nun ilə kaf etmədi?	وارمیدر بر شی کم آنی نونله کاف اتمدی.
Bunca əsrarı-həqayiqdən fəqihə söylədim,	بونجه اسرار حقایق دن فقیه سویلدم،
Aqibət şeytana uydı, həqqə insaf etmədi.	عاقبت شیطانه اویدی حقه انصاف اتمدی.
Məskənətdən sakin ol, ücb etməgi tərk eykə kim,	مسکنتدن ساکن اول عجب اتمکی ترک ایله کم،
Həqq səni adəm yaratdı, deyü ovsaf etmədi.	حق سنی آدم یارتدی دیو اوصاف اتمدی.
Saqiya sun badə kim, ol ləli-tərdən özgə heç,	ساقیا صون باده کم اول لعل تردن اوزکه هیچ،
Gövhəri-ruhi-şərifi paku şəfaf etmədi.	کوهری روحی لطیفی پاک و شفاف اتمدی.
Ey Sururi, bilməyən əczaai Quran sirrini,	ای **سروری** بلمین اجزاء قرآن سرّنی،
İmdi simurği-vəhdət mənzilin Qaf etmədi.	امدی سیمرغ وحدت منزلن قاف اتمدی.

ولـه[1]

---

[1]. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلیتیبدیر. ص. ۱۷۴-۱۷۵

[2]. آلیازمادا «سویلمدی لاف» یازیلیبدیر می قافییه گؤره دوغرو اولمور.

ای دریغا اعتباری اهل عرفان قالمدی،	*Ey dəriğa, etibari-əhli-irfan qalmadı,*
کتدی همت کمسنک ذاتنده احسان قالمدی.	*Getdi himmət, kimsənin ztında ehsan qaılmadı.*
صولدی عالم ظلمتی ظلم فساد کفرله،	*Soldı aləm zülməti zülmu fəsadu küfrv ilə,*
رونقی اسلام و همدین و ایمان قالمدی.	*Rövnəqi-İsalmu həm dinu iman qalmadı.*
روز محشردر که قول احمدی مختارله،	*Ruzi-məşərdir ki, qovli Əhmədi-Muxtar ilə,*
عرشه چقدی کمسنک کوکسندهقرآن (قالمدی).	*Ərşə çıxdı, kimsənin köksündə Quran qalmadı.*
سنک و خارا و سفال و سفله عالی قدر اولوب،	*Səngu xara vu sifaku suflə ali qədr olub,*
آدی صندی کوهرک لعل بدخشان قالمدی.	*Adı sundı gövhərin, ləli-Bədəxşan qalmadı.*
ال اوزتدی خاتمی ملکه حسددن اهرمن،	*Əl uxardı xatəçi-mülkə həsəddən əhrimən,*
دیوه فرصت دوشدی و آثار سلیمان قالمدی.	*Divə fürsət düşdi vu asari-Süleeyman qalmadı.*
آدمک اسماسنک شرحیله شیطان طعن ایدر،	*Adəmin əsmasının şərhilə şeytan tən edər,*
یر یوزینی انجه دجال آلدی انسان قالمدی.	*Yer üzüni anca dəccal aldı, insan qalmadı.*
ای **سروری** حقدر....کم امام و انبیا،	*Ey Sururi, həqqdir..... kim, imamu ənbiya,*
معجز انسان دخی عالمده سلطان قالمدی.	*Möcizi insan daxı, aləmdə sultan qalmadı.*

ولـه[2]

آه کم سندن جدا صبر و قرارم قالمدی،	*Ah kim, səndən cuda səbru qərarım qalmadı,*
ناله قلدم اولقدر کم اختیارم قالمدی.	*Nalə qıldım ol qədər kim, ixtiyarım qalmadı.*
کلشنی حسنک غمندن آه و آتش بادله،	*Güışəni hüsnün ğəmindən ahu atəş badilə,*
باغ عمرم اوده یاندی برک بارم قالمدی.	*Bağı ömrüm oda yandı, bərgu barım qlmadı.*
من سکا نامحرم و اغیار محرم ای دریغ،	*Mən sənə naməhrəmu əğya məhrəm, ey dəriğ,*
کیم قاپونکده انجه داخی اعتبارم قالمدی.	*Kim, qapında anca daxı etibarım qalmadış*
کتدی صبر و طاقت و عقل و کوکل کل ای اجل،	*Getdi səbru taqətu əqlu könül, gəl ey əcəl,*
کیم منم اولمکدن اوزکه داخی مارم قالمدی.	*Kim, mənim ölməkdən özgə, daxı marım qalmadı.*
ای **سروری** کریه دن کرداب بحر اشکده،	*Ey Sururi, giryədən girdabi- bəhri-əşkdə,*
ایله غرق اولدک که امیدی کنارم قالمدی.	*Eylə ğır oldun ki, ümidi kənarım qalmadı.*

ولـه[3]

اکر چقرسه کوکه آهمک شراره لری،	*Əgər çıxarsa gökə ahımın şərarələri,*

---

[1]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ۱۷۶-۱۷۷
[2]. کا. نوسخه سینده باشقا واریانتی وار// واتیکان نوسخه سینده ۱۷۸-۱۷۹
[3]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر . ص. ۱۸۲

ینر سپهرک اوده دوشوبن ستاره لری. — *Yenərr sipehrin oda düşübən sitarələri.*
سچکدن آیرو چو دوشدی بلایه جان و کوکل، — *Saçından aryı çü düşdi bəkaya canu könül,*
ایاغه صالدی زمانه بو بختی قاره لری. — *Ayağa saldı zəmanə bu bəxti qaraları*
قچن که سرو روانک روان اولور اولرم، — *Qaçan ki, sərvi-rəvanın rəvan olur, ölürəm,*
بو رشکله که سکا خلق ایدر نظاره لری. — *Bu rəşk ilə ki, sana xaıq edər nizarələri.*
سنی هر آراده کوردی کوز قرار اتمز، — *Səni hər arada gördi göz, qərar etməz,*
کوکل کوزیله وارب کورسه اول آره لری. — *Könül gözilə varıb, görsə ol arələri.*
سروری تک صنما غنچه سی طولمشدر، — *Sururinin sənəma ğönçəsi dolmuşdur,*
فتیله زخم خدنکندن بغری پاره لری. — *Fitileyi-zəxmi xidəngindən bağrı parələri.*

ولـه[۱]

ینه بر هزار سوزلی منی سوزده لال قلدی، — *Yinə bir həzar sözli məni sözdə lal qıldı,*
ینه بر خمار کوزلی منی خسته حال قلدی. — *Yinə bir xumar gözli məni xəstə hal qıldı.*
سچکله بلالرندن کیمه یاشم اغلیم کیم، — *Saçınla bəlalarından kimə yaşım ağlayım kim,*
کندو قاره بختم منی پایمال قلدی. — *Kəndi qara baxtım məni paymal qıldı.*
آچلوب شکاف سینم ینه بوینمی بو درده، — *Açılıb şikfi-sinəm, yinə boynumı bu dərdə,*
اکلوب نظاره قلمق ایکی بوکدی دال قالدی. — *Əyilib nizarə qılmaq, iki bükdi dal qaıldı.*
کنشک نه جرمی اولدی که عجب رخک کوننده، — *Günəşin nə curmi oldı ki, əcəb ruxun günündə,*
کم یوزنی ییره دوتدی باشنه زوال قلدی. — *Kim, üzüni yerə tutdı, başına zəval qıldı.*
قشک ایله کوزلرکدن نیجه معجزات وار کم، — *Qaşın ilə gözlərindən necə möcizat var lim,*
یاشمی ستاره قلدی تنمی حلال قلدی. — *Yaşımı sitarə qıldı, tənimi hilal qıldı.*

ولـه[۲]

آه کیم سندن جدا صبر و قرارم قالمدی، — *Ah kim, səndən cuda səbru qərarım almadı,*
ناله قلدم اولقدر کیم اختیارم قالمدی. — *Nalə qıldım olqədər kim,ixtiyarım qalmadı.*
کلشن حسنک غمندن آه و آتش بادله، — *Gülşəni-hüsnsn ğəmindən ahu atəş, badilə,*
باغ عمرم اوده یاندی برک بارم قالمدی. — *Bağı-ömrüm oda yandı, bərgu barım qalmadı.*
من سکا نامحرم و اغیار محرم ای دریغ، — *Mən sna naməhrəmu əğyar məhrəm, ey dəriğ,*
کیم قاپوکده اننجه داخی اعتبارم قالمدی. — *Kim , qapında anca daxıetibarım qalmadı.*
کتدی صبر و طاقت وعقل وکوکل کل ای اجل، — *Getdi səbru taqətu əqlu könül, gəl ey əcəl,*

---

۱. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلیتیبدیر. ص. ۱۸۰ (تخلص بیتی یوخدور)
۲. بوغزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلیتیبدیر ۱۷۷-۱۷۸

کیم منم اولمکدن اوزکه داخی کارم قالمدی.	*Kim, mənim ölməkdən özgə dxı karım qalmadı.*
ای **سروری** کریه دن کرداب بحر اشکده،	*Ey Sururi, giryədən girdabi-bəhri-əşkidə,*
ایله غرق اولدم که امیدی کنارم قالمدی.	*Eylə ğərq oldum ki, ümidi-kənarım qalmadı.*

ولـه[1]

جام و جمیله چشمه ء خضرک زلالنی،	*Camu Cəm ilə çeşmeyi-Xızrın zulalını,*
اولدر اچن که بلدی حقیقتده حالنی.	*Oldur açan ki, bildi həqiqətdə halını.*
یعنی حکیم در که بو چرخ شمیه ده تک،	*Yəni həkimdır ki, bu çərxi-səfinədə tək,*
حکمت نظریله کورب مکر و آلنی.	*Hikmət nəzərilə görüb məkru alını.*
الدانمدی فرعنه دام و زمانه نک،	*Aldanmadı Firunə damu zamanənin,*
عنقای همتک آچوبن پر و بالنی.	*Ənqayi-himmətin açıban pəru balını.*
پرواز قلدی قلۀ قاف قناعته،	*Pərvaz qıldı qulleyi-Qafi-ğənaətə,*
عرش اوزره کوردی طایر قدسک جمالنی.	*Ərş üzrə gördi tayiri-qüdsun camalını.*
آیینۀ پیاله ده ساقی ء لم یزل،	*Ayineyi-piyalada saqiyi-ləmzəl,*
کوستردی جان کوزینه بو معنی مثالنی.	*Göstərdi can gözünə bu məni misalını.*
که اول که باده اچمدی اوقات عمرنی،	*Gəh ol ki, badə içmədi övqati-ömrünı,*
صرف اتدی هیچه وردی زواله کمالنی.	*Sərf etdi heçə, verdi zavala kamalını.*
نرکس تکی قدح قویمه الدن که روزکار،	*Vərgis təki qədəh qoyma əldən ki, ruzgar,*
پست ایدیسر حدیقۀ عمرک نهالنی.	*Pəst edisər hədiqeyi-ömrün nahalını.*
باش اولدی اول کمسنه خرابات ایچنده کم،	*Baş oldı ol kimsənə xərabat içində kim,*
سالدی ایاغه الده ایکن کنج مالنی.	*Saldı ayağa, əldə ikən kəncü malını.*
سلطان ملک فضل اولوردر **سروریا**،	*Sultani-mülki-fəzl olurdır Sururiya,*
کال عبا اولوب کیسه لر فقر شالنی.	*K `ali Əba olub , geysələr fəqr şalını.*

ولـه[2]

دوستم کوکلم اوللدن غمزه کک آواره سی،	*Dostum, könlüm olalıdan ğəmzənin avarəsi,*
توکلور کوزدن یاشم برله و بغرم پاره سی.	*Tökülür gözdən yaşım birlə vu bağrım parəsi.*
چاک سینمدن نظرقیل تیرک ایچون کور نجه،	*Çaki-sinəmdən nəzər qıl, tirin üçün gör necə,*
قانه قان اولمش درر جانمله کوکلم آره‌سی.	*Qana-qan olmuş durur, canımla könlüm arəsi.*
ناوکک پیکاننک زخمندن ای ابرو کمان،	*Navəkin peykanının zəxmindən, ey əbru kaman,*

---

[1]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلیتیبدیر. ص. ١٦٦-١٦٧
[2]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ١٦٩

غنچه تک دولمشدرر قانیله یورک پاره سی. *Ğönçə tək dolmuş durur, qanilə üzrək parəsi.*
چارهٔ درد استیو واردم طبیبه دید کم، *Çareyi-dərd istəyü, vardım təbibə dedi, kim,*
یوخدرر بو خسته‌نک اولمکدن اوزکه چاره‌سی *Yox durur bu xəstənin ölməkdən öxgə çarəsi.*
داغ حسرتدن **سروری** ایله یانمشدر جکر، *Daği-həsrətdən, Sururi , eylə yanmışdır ciyər,*
کم توکیلور شعلهٔ آهمدن آتش پاره سی. *Kim, tökülür şöleyi-ahımdan atəş parəsi.*

وله[1]

زاهد که یوزکده کوره مز نور تجلی، *Zahid ki, gözündə görəməz nuri-təcəlli,*
یارب نه امیدیله اولور کوکلی تسلی. *Yarəb, nə ümid ilə olur könli təsəlli.*
کر صورت زیبایه سجود اولمسه واجب، *Gər surəti-zibaya sucud olmasa vacib,*
مجنونه قچن قبله اولوردی رخ لیلی. *Məcnuna qaçan qiblə olurdi ruxi-Leyli.*
چون تنکری جمیلم ددی میل اتدی جماله، *Çün tanrı cəmiləm dedi, meyl etdi camala,*
بس احسنی تقویه کمک اولمیه میلی. *Pəs əhsəni-təqvayə kimin olmaya meyli.*
حسنیله بشر اولمسه محبوب الهی، *Hüsnilə bəşər olmasa məhbubi-ilhi,*
کوینله مکان آدمک اولمزدی طفیلی. *Kun ilə məkan adəmin olmazdı tufeyli.*
بر شاه در اولن کهی. عاشق کهی معشوق، *Bir şahdır olan gəhi aşiq, gəhi məşuq,*
بر ماه در اولن کهی شاه کهی خیلی. *Bir mahdır olan gəhi şah, gəhi xeyli.*
بوندن ینه یوزدر کیده در آهله رنکی، *Bundan yinə üzdürgedədir ahilə rəngi.*
کوزدن ینه کوزدر آقدن قانله سیلی. *Gözdən yinə gözdür axıdan qan ilə seyli.*
یعنی **سروری** ددی ....که کوزنده، *Yəni Sururi dedi............ ki, gözündə,*
آدم در ایدن صورت فضلیله تجلی. *Adəmdir edən surəti-fəzlilə təcəlli.*

ولـه[2]

آه کیم سندن جدا جسممده جانم قالمدی، *Ah kim, səndən cuda çismimdə canım qalmadı,*
اولقدر یاندم که مغز استخوانم قالمدی. *Ol qədər yandım ki, məğzu ustüxanım qalmadı.*
توکمدک قانومی سوردک ایشککدن آه کیم، *Tökmədən qanımı sürdün eşigindən, ah kim,*
اولدم اما اول قپوده بر نشانم قالمدی. *Öldüm , amma ol qapıda bir nişanım qalmadı.*
هجر اودی جانسوز اولوردی بلمز ایدم من یقین، *Hicr oldı cansuz olurdı, biləməz idim mən yəqin,*
ایمدی کم سندن جدا دوشدم کمانم قالمدی. *İmdi kim, səndən cuda düşdüm, gümanım qalmadı.*
عشق الندن ایله رسوایم که کوی کوچه ده، *Eşq əlindən eylə rusvayam ki, kuyu küçədə,*

---

[1]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ۱۸۳
[2]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱۷۹-۱۷۸

Qalmadı bir yer kim, anda dastanım qalmadı. قالمدی بر یر کم آنده داستانم قالمدی.
Ey Sururi, ol qədər qan ağladım hicrilə kim, ای **سروری** اولقدر قان اغلدم هجریله کم،
Gözlərim yaşı təki, bağrımda qnım qalmadı. کوزلرم یاشی نکی بغرمده قانم قالمدی.

ولــه[1]

Könül bir tifli-məni, künci-izlədir dəbistani, کوکل بر طفل معنی کنج عزلت در دبستانی،
Kəlamullahi-natiq, nütqi-ustadi suxəndani. کلام اللــه ناطق نطق اوستاد سخن دانی.
Nə hər natiq suxəndanu nər dil nütqə talibdir, نه هر ناطق سخن دان و نه هردل نطقه طالب در،
Nə hər salik msihadır, nə hər ənfas ruhani. نه هر سالک مسیحادر نه هر انفاس روحانی.
Suxəndan adəm olmaq həqdır, ancaq bu mənidən, سخن دان آدم اولمق حقدر انجق بو معنیدن،
Bəşər şəklin geyib Ruhuqudus, döndərdi forğani. بشر شکلن کیوب روح القدس دندردی فرقانی.
Suxən durrdur ,sədəf sinə tökər dər elmuəsma, سخن در در صدف سینه توکر در علم الاسما،
Qəni adəm ki, ərz edib, təmaşa edə ğəmdili. قنی آدم که عرض ایدب تماشا ایده غمدلی.
Mühiti-kafu nun cuş edəli ruxsari-adəmdə, محیط کاف نون جوش ایده‌لی رخسار آدم‌ده،
Həqayiq durr tək, dərya təki yox həddu payanı. حقایق درّتک دریا تکی یوخ حد و پایانی.
Yəd allah açdı adəm surətindən pərdeyi-izzət, یداللــه آچدی آدم صورتندن پرده عزت،
Tulu etdi günəş məğribdən, oldı nurani, طلوع اتدی کنش مغربدن اولدی نورانی.
Bəyani leylətul-əsrada taxdı müqəddəsdə, بیانی لیله الاسراده تاقدی مقدسده،
Əruc etməzsən, ey salik,açılmaz sirri-sübhani. عروج اتمزسک ای سالک آچلمز سرّ سبحانی.
Nə sirr ol surəti-rəhman ki, ol güzgüdə adəmdir. نه سر اول صورتی رحمان که اول کوزکوده آدمدر،
Nə adəm, olxəlafət sübhünün xurişidi-payanı. نه آدم اول خلافت صبحنک خورشید پایانی.
Nişanın qabi-qovseynin ruxi-adəmdə , xatəmdə, نشانن قاب قوسینک رخ آدمده خاتمده،
Verir Səbul məsani kim, budur təvili-dövrani. ویرر سبع المثانی کم بودر تاویل دورانی.
Nübuvvət intəhasından, vilayət ibtidasından, نبوت انتهاسندن ولایت ابتداسندن،
Uluhiyyət zühur etdi, çıxardı çərxə insanı. الوهیت ظهوری اتدی چخردی چرخه انسانی.
Zehi Sultan Əhməd kim, o divanı-nübuvvətdə, زهی سلطان احمد کم او دیوان نبوتده،
İmami-ənbiyayam deyü, açıb mənşuri-Quranı. امام انبیایم دیو آچوب منشور قرآنی.
Xətibi-minbəri yomul məzid, ol Əhmədi mürsəl, خطیب منبری یوم المزید اول احمد مرسل،
Oxur əsmai- küllidən, Sururi, ərşi-rəhmanı. اوخور اسماء کلی دن **سروری** عرش رحمانی.

ولــه[1]

---

[1]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور // واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر ص. ۱۶۵-۱۶۷

Ey müshəfi-kərimu kəlami-xuda Əli,	ای مصحف کریم و کلام خدا علی،
Vey nameyi-qədimu imami huda Əli.	وی نامهٔ قدیم و امام هدا علی.
Kövnu məkan, mətləi-ənvari-Müstəfa,	کون مکان مطلع انوار مصطفی،
yəni ki. afitabi-əzəl mürtəza Əli.	یعنی که افتاب ازل مرتضی علی.
Həzrədır hezar aləm buldı qamu zəfər,	هژدر هزار عالم بولدی قمو ظفر،
Hər kim ki,dedi sidq ilə bir kərə ya Əli.	هر کمکه دیدی صدقله بر کره یاعلی.
Məcmu afərinişə səbihdur bu kim,	مجموع افرینشه تسبیحدر بو کم،
Səliəla məhəmməd. səli-əla alı-Əli.	صلی علی محمد صلی علی ال علی.
Xurşidi asiman dila nedər olmağa,	خورشید اسمان دلا نیدر اولمغه،
Didari-həqqə ayineyi-ənbiya Əli.	دیدار حقه آیینهٔ انبیا علی.
Nuri-vucudi görəməz idi kainat.	نور وجودی کورمز ایدی کائنات،
Şahi-ədəmdən olmasa bədri-dəca Əli.	شام عدمدن اولمسه بدرالدجا علی.
Dutgil Sururi daməni-ali əba kim,	دوتکل **سروری** دامن آل عبایی کم،
Aləmdə dəstgir ola daim sana Əli.	عالمده دستکیر اوله دائم سکا علی.

ولـه[2]

Cana həlak edərdi məni ğəm dedikləri,	جانا هلاک ایدردی منی غم دیدوکلری،
Şəkər kəbində ümseydi əm dedikləri.	شکر لبکده اومسیدی ام دیدکلری.
Tabi-ruxun yaxardı gülün cümlə dəftərinŞ	تاب رخک یاخردی کلک جمله دفترین،
Su səpməseydi suzənə şəbnəm dedikləri.	سو سپلمسیدی سوزنه شبنم دیدکلری.
Ləli-həyat bəxşini, çün gördi , şərm edib,	لعل حیات بخشکی چون کوردی شرم ایدب،
Çıxardı göyə İsayi-Məryəm dedikləri.	چقردی کوکه عیسی مریم دیدکلری.
Leyli saçın xiyalına dəgildir.	لیلی سچک خیالنه............................ دکلدر،
Məcnun dedikləri.	مجنون.................................. دیدکلری.
Göydə seyli-əşkim kim görsə , ey pəri,	کویکده سیل اسکم کیم کورسه ای پری ،
Aydır ki, əşki-gözümə Zəmzəm dedikləri.	ایدر که. اشک کوزمه.زمزم دیدکلری.
Cam al əlinə əcəm kibi bir dəm təəmul et,	جام آل الوکه عجم کبی بردم تامل ایت،
Kim, ...İskəndəru Rüstəm dedikləri.	کیم ....اسکندر و رستم دیدکلری.
Cəhd eylə Sururi həmdəm ol, naməhrəm lmağıl,	جهد ایله **سروری** همدم اول نامحرم اولمغل،
Kim, adəm eylər adəmi həmdəm dedikləri.	کم آدم ایلر آدمی همدم دیدوکلری.

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// س. نوسخه سینده ص. ۲٤
[2]. باشقا نوسخه لرده یوخدور.// واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ۱۸۱

وله[1]

Çün pərişan oldı ruxsarında zülfün tarəsi,	چون پریشان اولدی رخسارکده زلفک تاره سی،
Süçmü ğəm şamına döndərdi bəxtim qarəsi.	سچمی غم شامنه دوتدردی بختم قاره سی.
Süçümi söylər sana, ağzın açıb hər barəsi,	سجمک سویلر سکا اغزین آچوب هر باره سی،
Dostum, könlüm olalıdan ğəmzənin avarəsi,	دوستم کوکلم اوللدن غمزه کک اواره سی.
Tökülür gözdən yaşım yerinə bağrım parəsi.	توکلور کوزدن یاشم یرینه بغرم پاره سی.
Ey əzəl sünhündə gündür arizin, zülfün gecə,	ای ازل صبحنده کون در عارضک زلفک کجه،
Kirpikin, qaşın kəlamullahi-natiqdən hecə.	کرپکک قاشک کلام اللـه ناطقدن هجه،
Bəndu başıçün ki, bir kəz göz ucıla gizlicə,	بند و باشکچون که برکز کوز اوجیله کیزلوجه،
Çaki-sinəmdən nəzər qıl, tirin üçün gör necə,	چاک سینمدن نظر قیل تیرکیچون کور نجه،
Qana-qan olmuş durur, canımla könlüm arəsi	قانه قان اولمشدرر جانیله کوکلم آره سی.
Ləli-xəndanından ayrı oldı, ey durr təmim,	لعل خندانکدن آیرو اولدی ای درّ تمیم،
Parələnmiş bağrımın parə ğəmdən dunim.	پاره لنمش بغرمک پاره غمدن دونیم.
Ğüssədən qan uda-uda aqibət oldum səqim,	غصه دن قان یوده یوده عاقبت اولدم سقیم.
Çareyi-dərd istəyü, vardım təbibə dedi, kim,	چارۀ درد استیو واردم طبیبه دیدی کم،
Yox durur bu xəstənin ölməkdən öxgə çarəsi.	یوخدرر بو خسته نک اولمکدن اوزکه چاره سی.
Göstərir xunabeyi-dağı-dərunimdən nişan,	کوستریر خونابۀ داغ درونمدن نشان،
Gözlərim olmağa əksi arizindən gülsitan.	کوزلرم اولماغه عکسی عارضکدن کلستان،
Navəki-peykanının zəxmindən, ey əbru kaman,	ناوک پیکاننک زخمندن ای ابرو کمان،
Kirpikimdən qanlı yaşım dəm bədəm olur rəvan.	کرپکمدن قنلو یاشم دمبدم اولور روان.
Ğönçənin dolmuş durur qan ilə ürək yarəsi.	غنچه تک دولمش درر قانیله یورک یاره سی.
Bir saçı sünbül, üzi gül, fitneyi-dövri qəmər,	بر سچی سنبل یوزی کل فتنۀ دور قمر،
Müshəfi-hüsnündə yazılmış ki, ma haza bəşər.	مصحف حسننده یازلمش که ما هذاالبشر.
Göstərəndən pak ruxsarın pəri tək bir nəzər,	کوسترندن پاک رخسارین پری تک بر نظر،
Dağı-sevdadan, Sururi, öylə yanmışdır ciyər,	داغ سودادن **سروری** اویله یانمشدر جکر.
Kim, görünür şöleyi-ahımdan atəş parəsi.	کم کورینور شعلۀ آهمدن آتش پاره سی.

[1]. بو غزل باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص. ۱۶۹-۱۷۱

[illegible]

ولـه[1]

Ta kəlamullahi-natiq hüccəti tənzildir,	تا کلام اللـه ناطق حجت تنزیلدر،
Elmuləsmai-hüsnün surəti təvildir.	علم الاسماء حسنک صورت تاویلدر.
Ləşkəri ərvaha bu söz xoş təhsildir,	لشکری ارواحه بو سوز خوش تحصیلدر،
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.	کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.
Mətləi sübhi-imamətdən doğub xurşidi-zat,	مطلع صبح امامتدن دوغوب خورشید ذات،
Ğərqeyi-vuri-təcli oldı xəlai-kainat.	غرقهٔ نور تجلی اولدی خلق کائنات.
Çağırın əcramu əflaki, hicaratu nəbat,	چاغرن اجرام و افلاک حجارات و نبات،
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.	کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.
Geydi ərş üstündə rəhmət surətin ruhuləmin,	کیدی عرش اوستنده رحمت صورنک روح الامین،
Lövhi-məhfuzi-ilahi oldı Qurani-mubin.	لوح محفوظ الهی اولدی قران مبین.
Zahirən eynul-yəqindir, batinən həqul-yəqin,	ظاهرا عین الیقیندر باطنا حق الیقین،
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.	کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.
Dilrubalar zülfu qaşu kirpikindən ta əbəd,	دلربالر زلف و قاش و کرپکندن تا ابد،
Əhli ixlasa səbəqdir "Qul huvəllahu əhəd".	اهل اخلاصه سبقدر قل هواللـه احد.
Anı təhqiq ilə sən kim, həqdən istərsən mədəd,	آنی تحقیق ایله سنکیم حقدن استرسن مدد،
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.	کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.
Anla kim, kovnu məkanın hasili Quran imiş,	اکلا کیم کون و مکانک حاصلی قران ایمش،
İlləti-ğayi bu ğovğaya qamu insan imiş,	علت غائی بو غوغایه قمو انسان ایمش.
Həqq divanında bu sözlər hüccətu burhan imiş,	حق دیواننده بو سوزلر حجت و برهان ایمش،
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.	کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.
On səkkix bin aləmin olub imamı Müstəfa,	اون سکز بیک عالمک اولوب امامی مصطفی،
Dinləgil sidq ilə budur kəlami-Müstəfa,	دکله کل صدقیله بودر کلام مصطفی،
Virdi Qurn idi könli nizami Müstəfa,	ویردی قرآنید کونلی نظامی مصطفی،
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.	کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور . س. نوسخه سیندن آلینیبدیر. ص.۱۸

Aləmu əla vu şərhi-nameyi əbrar imiş,
Surəti-mənidə nəqdi Heydəri-kərar imiş,
Həm nübuvvət, həm vilayət xətmi bu əsrar imiş,
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.

عالم و اعلا و شرح نامهٔ ابرار ایمش،
صورت معنیده نقد حیدر کرار ایمش.
هم نبوت هم ولایت ختم بو اسرار ایمش،
کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

Çünki rəf oldı hicabi-afitab, qul kəfa,
Zahir oldı sirri- əlrəhman əla-ərşi ustüva,
Der hüsni-xulqi ziya ilə Hüsseyni Kərbəla.
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.

چونکه رفع اولدی حجاب آفتاب قل کفی،
ظاهر اولدی سر الرحمن علی العرش استوی
در حسن خلق ضیایله حسین کربلی،
کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

Hər həqayiq kim, bəyani-müshəfi-natiqdədir
Nitqi-mütləqdir ki, zati-Həzrəti-Xaliqdədir.
Dinlə ol nitqi ki, zatı Cəfəri-Sadiqdədir,
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.

هر حقایق کیم بیان مصحف ناطقده در،
نطق مطلقدر که ذات حضرت خالقده در.
دکله اول نطقه مه ذات جعفر صادقده در،
کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

Çün imama gəldi batini-aləmdən zahirə,
İsm olub eyni müsəmma yandı əvvəl axirə,
Dəgil ol lütfi ki, zati-Cəfəri Sadiqdə də,
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.

چون امامه کلدی باطنی عالمندن ظاهره،
اسم اولوب عینی مسمیّ یندی اول آخره،
دکل اول لطفی که ذات جعفر صادقده در،
کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

Çün əlifdir əvvəlu axirdə sirri-ənbiya,
Pəs əlif tək vahid olmaqdır təriqi-övliya,
Bu təriqi bildi Kazimdən Əli Musəl-Reza.
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.

چون الف در اول و آخرده سرّ انبیا،
پس الف تک واحد اولمقدر طریق اولیا.
بو طریقی بلدی کاظمدن علی موسی رضا،
کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

Hər yana kim,baxdın isə anda gördünsə həqqi,
Əsfəlu əlada adıdır imami Müttəqi,
Bu hidayətdir Təqidən bizə burhani Nəqi,
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.

هر یکا کیم باخدن ایسه انده کوردکسه حقی،
اسفل و اعلاده ادیدیر امام متقی.
بو هدایتدر تقیدن بزه برهان تقی،
کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

Ta kəlamullahi natiqdir imamu məzhəri,
Kontu kənzin həzrəti-şah oldı kanu gövhəri,
Ol cəvahirdən nisar etdi cahana Əsgəri,

تا کلام اللـه ناطقدر امام و مظهری،
کنت کنزن حضرت شاه اولدی کان و کوهری.،
اول جواهردن نثار ایتدی جهانه عسکری،

Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.	کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

Qaim oldı qisminə xilqətdə kövnilə məkan,	قائم اولدی قسمنه خلقتده کونیله مکان،
kuntu-kənzin kafu nunundan zuhur oldı cahan,	کنت کنزک کاف نوننده ظهور اولدی جهان،
Gəldi, şərh etdi Məhəmməd Məhdi sahib-zəman,	کلدی شرح ایتدی محمد مهدی صاحب زمان،
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.	کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

Ta Sururidir kəlamullahi-natiq çakəri,	تا **سروریدر** کلام اللـه ناطق چاکری ،
Oldı Heydər qullarının kəmtərinin kəmtəri,	اولدی حیدر قوللرینک کمترینک کمتری.
Zi hidayət ana kim, oldı imamın əskəri,	زی هدایت آکا کیم اولدی امامک عسکری،
Kim, Əlinin Zülfəqari Suri-İsrafildir.	کیم علینک ذوالفقاری صور اسرافیلدر.

ولـه[1]

Sübhdəm çün nov-ərusi çərx oldı aşkar,	صبحدم چون نوعروس چرخ اولدی آشکار،
Gün üzundən türrəyi-şəbrəngi saldı ruzgar,	کون یوزندن طرّهٔ شبرنک صالدی روزکار.
Dövri-ruxsarında yazmış gördüm il pərvərdigar,	دور رخسارنده یازمش کوردم اول پروردکار.
La fəta illa Əli, la seyf illa Zulfiqar,	لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار.

Şah bazi laməkan ərşə pərvaz eylədi,	شاهبازی لامکان عرشه پرواز ایلدی،
Aləmi-məninin incamina ağaz eylədi,	عالم معنینک انجامنه اغاز ایلدی.
Qulleyi-Qafi qədəmdən çıxdı avaz eylədi,	قلهٔ قاف قدمدن چیقدی آواز ایلدی،
La fəta illa Əli, la seyf illa Zulfiqar,	لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار.

Lövhi-məhfuzun tilismi kənci-Quran üzrədir,	لوح محفوظک طلسمی کنج قرآن اوزره در،
Aləmi-eynin sifati zati-insan üzrədir,	عالم العنیک صفاتی ذات انسان اوزره در.
Aləmu adəm bu sözdəndir, bu ərkan üzrədir,	عالم و آدم بو سوزدندر بو ارکان اوزره در،
La fəta illa Əli, la seyf illa Zulfiqar,	لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار.

Taki, rəf oldı hicabi-masəva illahın məqam,	تا که رفع اولدی حجاب ماسوا اللهک مقام،
On səkkiz bin aləmə qaim-məqam oldı kəlam,	اون سکز بیک عالمه قائم مقام اولدی کلام،
Adəmin vəchində zahir qıldı fəzli layənam,	ادمک وجهینده ظاهر قلدی فضل لاینام،
La fəta illa Əli, la seyf illa Zulfiqar,	لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار.

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// م. مجموعه سینده اولان ناقصدر// س. نوسخه سیندن الیندی ص. ۱۲.

لیله المعراجده اول شه سوار انبیا،
سایه سنده سدرک بولدم مقام منتها،
سویلدی آکا زبان مرتضا در کبریا،
لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار.

Leylətul meracda ol şəhsəvari ənbiya,
Sayəsində sidrin buldum məqami-müntəha,
Söylədi ana zəbani-Mürtizadır, kibriya,
La fəta illa Əli, la seyf illa Zulfiqar,

کر علی نک مظهری اولمسه ذآت بوالبشر،
کیمسه ویرمزدی کلام اللــه ناطقدر ضمیر،
سربسر اشیا اقور قنده کم قلسم نظر،
لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار.

Gər Əlinin məzhəri olmasa zati-bulbəşər.
Kimsə verməzdi kəlamullah natiqdir zəmir,
Sər bəsər əşya oxur, qanda kim, qılsam nəzər,
La fəta illa Əli, la seyf illa Zulfiqar,

ای **سروری** پادشاه لم یزلدر مرتضا،
بلکه ذات اللــه اکر دیرسم محلدر مرتضا،
آفتاب مطلع صبح ازلدر مرتضا.
لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار.

Ey Sururi, padişahi ləm yəzəldir Mürtəza,
Bəlkə zatullah əgər dirsəm məhəldir Mürtəza,
Aftabi-mətləi sünhi əzəldir Mürtəza.
La fəta illa Əli, la seyf illa Zulfiqar,

ولــه[1]

یار عیار[2] فلک غدار دل بیماردر،
کوزلرم نمناک سینم چاک جسمم داردر.
همدمم افغان و ناله محرمم دیواردر،
قنقی برین سویلیم اه انچه دردم واردر.

Yar əyyar, fələk ğəddar, dil bimardır,
Gözlərim nəmnak, sinəm çak, cismim dardır.
Həmdəmim əfğanu nalə,məhrəmim divardır,
Qanqı birin söyləyim, ah neçədərdim vardır.

کیجه لر اغیار کوندز یاردن قورقویله،
مدت عمرم دوکندی غصه دن قیغویله.
کاه باشمدن کهی اودیله ام که صویله،
قنقی برین سویله یم اه انچه دردم واردر.

Gecələr əğyar, gündüz yardan qorxu ilə,
Müddəti-ömrüm tükəndi ğüssədən, qayğı ııə.
Gah başından, gəhi odiləyəm, gəh su ilə,
Qanqı birin söyləyim, ah neçədərdim vardır.

دوست هجر بر یکا دوشمن جفاسی بر یکا،
بولمدم ممکن جفالردن خلاصی بر یکا.
چاره سز قالدم منی بیچاره ای همدم سکا،
قانقی برین سویله یم اه انچه دردم واردر.

Dost hicri bira yana, düşmən cəfası bir yana,
Bulmadım mümkin cəfalardan xəlasi bir yana.
Çarəsiz qaldım məni biçarə, ey həmdəm sana,
Qanqı birin söyləyim, ah neçədərdim vardır.

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// م. مجم.عه سی و س. نوسخه سینده وار. صو ۱٦
[2]. س. یار و اغیار

غنچه تک تیر حوادثدن درونم اولدی[1] خون، *Ğönçə tək tiri-həvadisdən dırunim olduxun,*
طالعم مغبون بختم سرنکون و من زبون. *Taleyin məbun, bəxtim sərnigunu bən zəbun.*
مسکنم زندان بوینم بستۀ بند جنون، *Məskənim zindan, boynum bəstəyi-bəndi cunun,*
قنقی برین سویله یم اه انجه دردم واردر. *Qanqı birin söyləyim, ah neçədərdim vardır.*

اغلمقدن دوغدوغم کوندن برو قورتلمدم، *Ağlamaqdan doğduğum gündən bəri qurtulmadım,*
بو فنا دنیاده بردم اغلامدن[2] کولمدم. *Bu fəna dünyada bir dəm ağlamadan gülmədim.*
حسرتیله عاقبت بردم مراده ایرمدم[3]، *Həsrət ilə aqibət bir dm durada irmədim,*
قنقی برین سویله یم اه انجه دردم واردر. *Qanqı birin söyləyim, ah neçədərdim vardır.*

کتدی باشدن عقل دلدن صبر الدن اختیار، *Getdi başdan əql, dildən səbr, əldən ixtiyar,*
غصه بیحد اولدی جان بی طاقت و بن بی قرار. *Ğüssə bihəd oldı, can bitaqətu bən biqərar.*
اغلرم بلبل کبی بر کول الندن[4] زار زار، *Ağlaram bülbül kibi bir gül əlindən zar-zar,*
قنقی برین سویله یم اه انجه دردم واردر. *Qanqı birin söyləyim, ah neçədərdim vardır.*

ای **سروری** کچدی عمرم محنت هجرانیله[5]، *Ey Sururi, keçdi ömrüm möhnətu hicran ilə,*
اولمدم بر لحظه همدم اول کل خندانله. *Olmadım bir ləhzə həmdəm ol güli-xəndan ilə.*
دولدی عالم آه فریادیله[6] باغرم قانیله، *Doldı aləm ahu fəryad ilə, bağrım qan ilə.*
قنقی برین سویله یم اه انجه دردم واردر. *Qanqı birin söyləyim, ah neçədərdim vardır.*

ولــه نظیرۀ اسحق چلبی

بینی بیمار ایلیوب عشقکده نالان ایلدک، *Bəni bimar eyləyib, eşqində nalan eylədin,*
چکمسون زحمت دیو صوک اوجی قربان ایلدک. *Çəkməsin zəhməd deyü, son ucı qurban eylədin.*
لطف ایدب یعنی که بیماره درمان ایلدک، *Lütf edib, yəni ki, bimarə dərman eylədin,*
های ظالم های کافر نیلدک قان ایلدک. *Hay zalim, hay kafər neylədin, qan eylədin.*

تشنه یم لعلکدن ام بویور دیدم اول کلعذار، *Təşəyəm, ləindən əm buyur, dedim ol gül üzara,*
هر کدایه دیدی اولورمی زلال خوش کوار. *Hər gedaya dedi olurmı zülali-xişkuvar.*
عاقبت ایچوردی هجرانیله تیغ آبدار، *Aqibət içirdi hicran ilə tiği-abdar,*

---

[1]. س. دولو
[2]. س. اوینامدم
[3]. س. عاقبت اولدم مرادم بولمدم
[4]. س. کل غمندن
[5]. س. نالۀ افغان ایله
[6]. س. افغانیله

های ظالم های کافر نیلدک قان ایلدک.	*Hay zalim, hay kafər neylədin, qan eylədin.*
جان ویررکن تیغ برانوکه جانا اشبو تن،	*Can verirkən tiği-burranuna cana işbu tən,*
عاشق انجیدر دیو اولدردک اغیاری چو سن،	*Aşiq incidir deyü öldürdün əğyarı çü sən,*
بندخی اولدم هلاک اول غیرت ایله غصه دن،	*Bən daxı oldum həlak ol ğeyrət ilə qüssədən.*
های ظالم های کافر نیلدک قان ایلدک.	*Hay zalim, hay kafər neylədin, qan eylədin.*
دیدم ای مهرو غم عشقکده اولدم بن نزار،	*Dedim: ey məhru ğəmi-eşqində oldum bən nizar,*
دیدی کورماسک ینی بولور ایدک صبر و قرار.	*Dedi:görməsən bəni bulur idin səbru qərar.*
انوکیچون یوزنی کوسترمز اولدی اول نکار،	*Anunüçün üzi görməz oldı ol nigar.*
های ظالم های کافر نیلدک قان ایلدک.	*Hay zalim, hay kafər neylədin, qan eylədin.*
زخم غمزک سینم اوزره یادکار اولسون دیدم،	*Zəxmi-ğəmzən sinəm üzrə yadigar olsun, dedim,*
خلق عالم بن سکا قول اولدغم بلسون دیدم.	*Xəlqi-aləm bən sana qil olduğum bilsin, dedim.*
صنکه خنجر چک **سروری** بنده که اولسون دیدم،	*Sanki, xəncər çək Sururi bəndənə ölsün dedim,*
های طالم های کافر نیلدک قان ایلدک.	*Hay zalim, hay kafər neylədin, qan eylədin.*

وله[1]

صالدی سودالره اول زلف سمنسا منی،	*Saldı sevdalara ol zülfi-səmənsa məni,*
ایلدی غمزه لری عالمه رسوای منی.	*Eylədi ğəmzələri aləmə düsvay məni.*
سنک ایچون دله دوشدم کور اخی های،	*Sənin üçün dilə düşdüm, gör axı hay,*
سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.	*Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.*
ای یوزی کل سچی سنبل لبی غنچه دهن،	*Ey üzi gül, saçı sünbül, ləbi ğönçə dəhən,*
قامتی سرو کوزی نرکس رخساری سمن.	*Qaməti sərv, gözi nərgis, ruxsarı səmən.*
سنی سودکم ایچون جور قیلورسن بکا سن،	*Səni devdigin üçün cövr aılırsan bana sən,*
سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.	*Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.*
تا که بو حسنله کوردی کوزم ای ماه سنی،	*Taki, bu hüsn ilə gördi gözüm, ey mah səni,*
که پری رولره شاه ایلمش اللـه سنی.	*Ki, pərirulərə şahi eyləmiş allah səni.*
سومشم جان کوکل دن سنی واللـه سنی،	*Sevmişən canu könüldən səni, vallah səni,*
سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.	*Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.*

---

[1]. واتیکان نوسخه سینده آلینیدیر. ص. ١٦٣-١٦٢// باشقا نوسخه لرده یوخدور.

بلمزم غمزه لرک نیجه آل ایلدیلر،
که جفا برله الف قدی دال ایلدلر.
یغلوب مدعیلر اوستمه قال ایلدلر،
سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.

Bilməzəm ğəmzələrin necə al eylədilər,
Ki, cəfa birlə əlif qəddi dal eylədilər.
Yığılıb müddəilər üstümə , qal eyədilər,
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.

آچلوب باد هوادن سر زلفک شکنی،
تارمار اتدی کل او(زی خطه چین) ختنی.
نیجه پنهان ایدم آخر ... ... نیده سنی،
سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.

Açılıb badi-havadan səri-zülfün şikəni,
Taru mar etdi gül üzi xitteyi Çinu Xütəni.
Necə pünhan edim axir, ..   . nedə səni,
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.

آستانکدن اراغ اوللیدی جان صنما،
منی دردیله هلاک ایلدی هجران صنما.
سکا من ایلمشم باکه نه درمان صنما،
سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.

Astanından irağ olalıdan can sənəma,
Məni dərd ilə həlak eylədi hicran, sənəma.
Sana mən eyləmişəm bana nə dərman sənəma,
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.

ای **سروری** نظر اتمز یورکوم یاره سنه،
اود دوشر وه بو حسددن جکرم پاره سنه.
دوسته غمزسی اولور عاشق بیچاره سنه،
سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.

Ey Sururi, nəzər etməz ürəgim yarasına,
Od düşər, vəh bu həsəddən ciyərim parasına.
Dosta ğəmzəsi olur aşiqi biçarəsinə,
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.

ولـه[1]

تا که بو حسنله کوردی کوزم ای ماه سنی،
هر بلالردن امین ایلسن الله سنی.
سورمه جان کوکلدن سنی واللـه سنی،
سون اولسونمی بکم حسرتنده واه منی.

Ta ki, bu hüsnilə gördi gözüm , ey mah, səni,
Hər bəlalardan əmin eyləsin Allah səni.
Sevərəm canu könüldən səni, vallah səni,
Sevən olsunmı bəyim həsrətində , vah məni.

بلمزم ....لرین بحسنی آل ایلدیلر،
دیرلوب مدعیلر اوستنه قال ایلدیلر.
حسرت برله الف قدمی دال ایلدیلر،
سون اولسونمی بکم حسرتیله واه منی.

Bilməzəm ....al eylədilər, dirilib,
Dirilib, müddəilər üstünə qal eylədilər.
Həsrət birlə əlif qəddimi dal eylədilər.
Sevən olsunmı bəyim həsrətində , vah məni.

---

[1]. باشقا نوسخه لرده یوخدور// واتیکان نوسخه سی ص. ۱۶۲// ص. ۳۰۳ BNF ۶۷۵

ای یوزی کل صاچی سنبل و دلی غنچه دهن،
قامتی سرو کوزی نرکس رخسار سمن،
سنی سودوکم ایچون جور قلورسن بکا سن،
سون اولسونمی بکم حسرتیله واه منی.

Ey üzi gül, saçı sünbülu dili ğönçə dəhən,
Qaməti sərv, gözi nərgis, ruxsari səmən.
Səni sevdigim üçün cövr qılırsan bana sən.
Sevən olsunmı bəyim həsrətində , vah məni.

ای **سروری** نظر ایله یورکم یاره سنه،
دوست رحم ایتمز ایمش عاشقی بیچاره سنه.
اودیلر دوشدی اوجندن جکر پاره سنه،
سون اولسونی بکم حسرتیله واه منی.

Ey Sururi, nəzər eylə ürəyim parəsinə,
Dost rəhm etməz imiş aşiqi-biçarəsinə.
Oydular, düşdi ucundan ciyəri parəsinə.
Sevən olsunmı bəyim həsrətində , vah məni.

ولـه[1] (مسمط)

دوتدم سچنی مشک ختن در دیدم ددی،	*Dutdum saçını , müşki-Xutəndir dedim, dedi,*
دام بلای مرغ روانک درر سنک،	*Dami-bəlayi murği-rəvanın durur sənin.*
کوردم بوینی سرو چمن در ددم دیدی،	*Gördüm boyunı, sərvi-çəməndir dedim, dedi,*
نشو نمای کلشن جانک درر سنک.	*Nəşvu nəmayi-gülşəni canan durur sənin.*
صوردم لبنی سرخ ندندر دیدم دیدی،	*Sordum ləbini surx nədəndir, dedim, dedi,*
قانک ایچنده نشانۀ قانکدرر سنک.	*Qanın içində nişaneyi-qanın durur sənin.*
سنبل صچنی دون کچه اول سرو ایدب کمند،	*Sünbül saçını dün gecə ol sərv edib kəmənd,*
خورشید و ماهه سحرله صلمق دلردی بند.	*Xurşidu mahə səhərlə salmaq dilərdi bənd.*
هر حلقه سنده دردیله بوینچه دردمند،	*Hər həlqəsində dərd ilə boyınca dərdmən,*
زاریلغ و فغان ایدوبن زار و مستمند.	*Zarlığ və fəğan edibən zaru müstəmən.*
خندن بو ناله اول نه رسن در دیدم دیدی،	*Xandan bu nalə, ol nə rəsəndir, dedim, dedi,*
زلفمده درلو درلو فغانک درر سنک.	*Zülfümdə sürlü-dürlü fəğanın durur sənin.*
تا کوردی آفتاب فلک یوزی ماهتی.	*Ta gördı aftabi-fələk üzi mahını,*
شاد اولدی ایله کم کوکه آتر کلاهنی،	*Şad oldı eylə kim, göyə arır gulahını.*
آیینۀ رخنده چو زلف سیاهنی.	*Ayineyi-rüxündə çü zülfi-siyahını,*
کوردم که باش چکب کوره اول حسن شاهنی،	*Gördüm ki, baş çəkib görə ol hüsn şahını.*
بو یوزی قاره اکری ندن در دیدم دیدی.	*Bu üzi-qara, əyri nədəndir, dedim, dedi,*
مرآت ایچنده عکس دهانک دررر سنک.	*Merat içində əksi-dəhanın durur sənin.*
غرق اولدی قانه لعل که یتسم دوداغنه.	*Ğərq oldı qana ləli ki, yetsəm dodağına,*
کیردی قرایه نافه که دوشم یکاغنه،	*Girdi qaraya nafə ki, düşəm yanağına,*
دریایه باتدی در که آصلم قولاغنه.	*Dəryaya batdır ki, asılam qulağına,*
باشم بولاره قلمدی دوشدی آیاغنه.	*Başım bulara qalmadı, düşdi ayağına.*
وارسه بو عقیق یمن در دیدم دیدی.	*Varsa bu əqiqi-Yəməndir, dedim, dedi,*
بغرک جراحتینه نشانکدرر سنک.	*Bağrın cərrahətinə nişan durur sənin.*
بر نخل فتنه یارله بر نرکسی خمار،	*Bir nəxli-fitnə yar ilə bir nərgisi-xumar,*
فکریله دوشدم دون کجه من تیره روزکار.	*Fikrilə düşdüm dün gecə mən tirə ruzigar.*
بر باغه اوغردم که کوترمش کنش غبار،	*Bir bağa uğradım ki, götürmüş günəş ğubar,*

[1]. واتیکان نوسخه سینده ص. ٧٦-٨٠

اول باغ ایچنده وار یدی بر فاخر جویبار.
بو صو نه سودر اول ....در دیدم دیدی،
یار ایشکنده عشق روانکدرر سنک.

Ol bağ içində var idi bir faxir cuybar.
Bu su nə sudur ol nə çəməndir, dedim, dedi,
Yar eşigində eşqi-rəvan durur sənin.

اول کون که آفتابه کمند اتدی کاکلی،
خم بر خم اولدی کلشن حنتده سنبلی.
هر بر خمنده بر غنچه آشفته بلبلی.
کوردم که بقلودر دیله آچلمش اول کلی.
بو نه خم و نه پیچ شکن در دیدم ددی،
ای عمری قاره کندو مکانکدرر سنک.

Ol gün ki, aftaba kəmənd etdi kakili,
Xəm bərxəm oldı gülşəni-cənnətdə sünbüli.
Hər bir xəmində bir ğönçə aşuftə bülbüli,
Gördüm ki, bağlıdır dilı aşılmış ol güli.
Bu nə xəmi nə piç şikədir, dedim, dedi,
Ey ömri qara, kəndi məkanın durur, sənin.

صبح اولدی دوشدی طرۀ مشکی صبایه آب،
دوغدی **سروری** تا که صفایله آفتاب.
آچلدی کل کورندی دهاننده در خوشاب،
دترشدی برک لاله ده بر نچه قطره آب.
لعل اوزره بو نه درّ عدندر دیدم دیدی،
چشمم نثار جان جهاکدرر سنک.

Sübh oldı düşdi türreyi-müşki səbaya ab,
Doğdı Sururi ta ki, səfa ilə afitab.
Açıldı gül, göründi dəhanında durr xuşab,
Titrəşdi bərgi-lalədə bir neçə qətrə ab.
Ləl üzrə bu nə durri-Ədəndir, dedim, dedi,
Çeşmim nisari-cani-cahan durur, sənin.

Dünya dəni, dövlətin axiri lətdir,	دنیا دنی دولتنک آخری لت در،
Əvvəl nəmi var, vəli son ucuna ğəmdir.	اوّل نغمی وار ولی صوک اوجنه غم در.
Sanma ruxi-canan kibi rəng ola şəfəqdə,	صنمه رخ جانان کبی رنک اوله شفقده،
Məzlumlara zülm edübən döydügü dəmdir..	مظلوملره ظلم ایدوبن دوکدکی دم در.

*****

Şu sö kim, bəlağətdə əla ola,	شو سوز کم بلاغتده اعلی اولا،
Məhəlində demiş o ali məqam.	محلنده دیمش او عالی مقام.
Ki, yox ləfzü mənidə təqidi hiç,	که یوق لفظ و معنیده تعقیدی هیچ،
Bədiul məani, bəyani-səmam.	بدیع المعانی بیانی سمام.
Bu qovlun söziqanda bənzər ana,	بو قولک سوزی قنده بکزر اکا،
Kəlami-əmir, əmiri-kəalm.	کلام الامیر امیر الکلام.

*****

Sipehri-səltənət olduqca dair,	سپهر سلطنت اولدقچه دایر،
Vucudun şəmsi xoş, tabəndə olsun.	وجودک شمسی خوش تابنده اولسون.
Şu dənlü bəklgin olsun müsəlləm,	شو دکلو بکلکک اولسون مسلم،
Cahan xalqı sana tabəndə olsun.	جهان خلقی سکا تابنده ااولسون.
İrişsin himmətinnəzdikə dura,	ایرشسون همتک نزدیکه دوره،
Anın bir şəməsi tabəndə olsun.	آنک بر شمه سی تابنده اولسون.

*****

Bana olurdı şəbi-qədr eyləsin,	باکه اولوردی شب قدر ایله سک،
Gər müşərrəf işbu bəndə xanəyi,	کر مشرف اشبو بنده خانۀ.
Şəm olursan məclisə, edim fida,	شمع اولورسک مجلسه ایدم فدا،
Ruyuna qarşı dili-viraneyi.	رویکه قرشو دل پروانۀ.
Bu gecə lürf et, qədəm rəncidə qıl,	بو کیجه لطف ایت قدم رنجیده قیل،
Eyləgil məmur bu viraneyi.	ایلکل معمور بو ویرانۀ.

*****

Himmətin olanlara verir həyat,	همتک اولنلره ویرر حیات،
Həy olana ömri-sərməd bəxş edər.	حی اولانه عمر سرمد بخش ایدر.
Mövtdən saqlar həman abi-həyat,	موتدن صقلر همان اب حیات،
Meyit ehyası durur sankı hünər,	میت احیاسی درر ساکه هنر.
Bir nəzər qılsan bulur bin mürdə can,	بر نظر قلسک بولور بیک مرده جان،
Bin yaardın bana qılsan bir nəzər.	بیک یاشردم باکه قلسک بر نظر.
Himmətindir kimiya , ah dostum,	همتک در کیمیا آ دوستم،

Eylər isən tənmi bu bəni xahiyi zər. ایلر ایسک طکمی بو بن خاکی زر.
Yox ikində əvvəldə xoş verdin vucud, یوغ ایکنده اوّلده خوش ویردک وجود،
Dil anunçün daxı ehsanın umar. دل آنوکچون داخی احسانک اومر.
Ərzi-halımdan ğərəz ol həzrətə, عرض حالمدن غرض اول حضرته،
Xatiri-aliyə qılmaqdır güzər. خاطر عالی یه قلمقدر کذر.
Ta məhəllində əmiri-himmətin, تا محلنده امیر همتک،
Bəndəsinə eyləsə lütfi-digər. بنده سینه ایلیه لطف دکر.

*****

Bəzi əşarımda gərçi dostlar, بعضی اشعارمده کرچه دوستلر،
Seydi-dilbərdən qəti çox laf olur. صید دلبردن قتی چوق لاف اولور.
Bəzisində neçə məni qəsf olub, بعضی سنده نیچه معنی قصد اولوب،
Riğbəti-şürbi-şərabi saf olur. رغبت شرب شراب صاف اولور.
Cümləsinə bunların inanmanız, جمله سینه بونلرک ایننمکوز،
Kim ki. şair ola. çox ləffaf olur. کمکه شاعر اولا چون لفِاف اولور.

*****

Yox ləyaqət namımı yad etməyə, yaran bənim, یوق لیاقتناممی یاد اتمکه یاران بنم،
Kim, təzəkkür edərlər alıb dilə bir kəs kibi. کم تذکر ایده لر الوب دله بر کس کبی.
Guşeyi-dəryayi-xatirdən gəzirəm yetər, کوشهٔ دریای خاطردن کذریرم یتر،
Şöylə dəryalar kənarındaki xaru xəs kibi. شویله دریالر کنارنده کی خار و خس کبی.

*****

Bəndənin ol həddi yoxdur sərvəra, بنده نک اول حدی یووقدر سرورا،
Padişahi dəvət edə xanəyə. پادشاهی دعوت ایده خانه یه.
Hüsnünə divanəyəm, gəlsən nola, حسنکه دیوانه یم کلسک نولا،
Sey üçün şahlar gəlir divanəyə. سیر ایچون شهلر کلور دیوانیه.

*****

Şöylə sən xatirdə kim. unutmağa yox qüddrətim, شویله سن خاطرده کم اونتمغه یوق قدرتم،
Eşq içində kəndim unutdum, unutamadın səni. عشق ایچنده کندم اونتدم اونتمادم سنی.
Çünki təklif etmədi "ma la yəta" olalı şər, چونکه تکلیف اتمدی مالایطاق اولالی شرع،
Dostum əmr eyləmə nbana, unut, deyü,səni. دوستم امر ایلمه باکا اونت دییو بنی.

****

Ağını üzünə, xəttin xəttinə bənzədəli, آغنی یوزکه خطن خطوکه بکزه دلی،
Talebin düşməz əlindən gecə-gündüz kağəz. طالبک دوشمز الندن کجه کوندز کاغذ.
Kül olub atəşi-ahımdan, yanar həp kulli, کل اولوب آتش آهمله ینر هپ کلّی،

قصۀ عشقکی یازدقچه نچه جز کاغذ. *Qisseyi-eşqini yazdıqca neçə cüz kağız.*

*****

خاک پایوکه اشتیاقمدن، *Xaki payına iştiyaqımdan,*
یازرم دلبرا سکا نامه. *Yazaram dilbəra sana namə.*
چونکه بن کورمزم یوزک باری، *Çünki, bən görməzəm üzün, bari,*
کورسن آنده وآرب دعا نامه. *Görsən anda varıb dua, nmə.*

*****

خانیه کلدی بر ایکی اهل بیت، *Xanəyə gəldi bir-iki əhli-beyt,*
استیوب دیوانه کک دیواننی. *İstəyib divanənin Divanını.*
جمله سی دیوان اولوب ابرام ایدب، *Cümləsi divan olub, ibram edər,*
آلدلر بن دردمندک جاننی. *Aldılar bən dərdməndin canını,*
لطف ایدب دیوانی ارسال ایده سز، *lütf edib, Divanı irsal edəsiz,*
ساکه کوندردم چو دل اوغلاننی. *Sana göndərdim, çü tifl oğlanını.*
ارتغ ابرام اولدی ای بدر تمام، *Artıq ibram oldı, ey bədri-tamam,*
عفو ایدک اکسکلنک نقصاننی. *Əfv edib, əksikligin nuqsanını.*

*****

یارب ینه من اول کل خندانی کورم‌می، *Tarəb, yinə mən ol güli-xəndani görəmmi?*
اول دیشلری انجی یوزی فتاح ظلممی. *Ol di.ləri inci, üzi fəttah zülümmi,*
ایری دوشتم شو حسب حالمدر بنم، *Ayri düştüm şu həsbi-halımdır bənim,*
بریان عشقه مبتلامن قلسم انی قلم‌می[1]. *Biryan eşqə mübtəlamən,qılsam anı qılmammı.*

*****

اه مدد اولدردی بنی سلوی سلاحی، *Ah, mədəd öldürdi bəni səlvi-silahi,*
سلمز جولان ایدر قدی سلاحی. *Salamaz, covlan edər qəddi silahi.*
عاشق دشور هی قدی رهبر، *Aşiq düşür, hey qəddi rəhbər,*
زلفنده عنبر جمکش سلاحی.[2] *Zülfündə ənbər cəm kəş silahi.*

*****

شوخ مجلس بر ظریفی نکته داندر دلبرم، *Şuxi-məclis, bir zərifi-nüktədandır dilbərim,*
مدعا فهمیدۀ نازک بیاندر دلبرم. *Müddəa, fəhmideyi-nazik bəyandır dilbərim.*
چشمکه تقریر ایدن بی حرف صد راز ولی، *Çeşminə təqrir edən bi-hərf sədd raz, vəli,*
تازه دانش تازه کو تازه زباندر دلبرم.[3] *Tazə danış, tazə gu, tazə zəbandır dilbərim.*

---

[1]. واتیکان ص. ۱۸٦
[2]. واتیکان ص. ۱۸٦ (بو دورتلوکون خطی فرقلیدیر)
[3]. واتیکان ص. ۱۹۱



كرمابه (*gərmabə*)

اول نه جادر كه دوزخک اثرى،	*Ol nə cadır ki, düzəxin əsəri,*
اولور آنده وارنلره ظاهر.	*Olur anda varanlara zahir?*
بويله ايكن كوره نه رغبت ايدر،	*Böylə ikən görənə rəqbət edər,*
كمكه بر اقچيه اولا قادر.	*Kim ki, bir aqçaya ola qadir.*
صكره قورتلمز اتمينجه قبول،	*Sonra qurtulmaz , etməyimcə qəbul,*
ارمنى شكل و صورت كافر.	*Ərməni şəklu surət kafir.*

❊❊❊❊❊

كيک (*kək*)

قانم اچدى باكه بر عسكر اولوب،	*Qanım içdi, bana bir əskər olub,*
هر برى غايت آجتدى جامى.	*Hər biri ğayət acıtdı canımı.*
بنده دوكدم كرچه قانن انلرک،	*Bən də tökdüm gərçi qanın anların,*
دوكدم اما يينه كندو قانمى.	*Tökdü, amma yinə kəndi qanımı.*

❊❊❊❊❊

عنكبوت (*ənkəbut*)

اول نه استاددر كه خانه سنى،	*Ol nə ustaddır ki. xanısini.*
كتورر دايما درونده.	*Götürür daim dərunində.*
خيمه كيبى قورار چو حاجت اولا،	*Xeymə kibi qurar çü hacət oal.*
چونكه حاضردرر قيوننده.	*Çünki, hazir durur qoynunda.*
كاه چولاّه اولور كهى جانباز،	*Gah culah olur, gəhi canbaz,*
پهلوان در قتى اويوننده.	*Pəlivandır qəti oyununda.*

❊❊❊❊❊

معالم

(محمد)

یولکده یلمه دن جانا محبّک، *Yolunda yalmadan cana mühebbin.*
اشندی ایغی دم بسته اولدی. *Uşandı ayağı, dəm bəstə oldı.*

❊❊❊❊❊

(مصطفی)

چو اغزکدن صفا ایرشدی جانه، *Çü ağzından səfa irişdi cana,*
بو آراده بشن کسدم طبیبک. *Bu arada başın kəsdim təbibin.*

❊❊❊❊❊

(شمس الدین)

خجالتدن قمر پنهان یوزکدن کون ولی مکشوف، *Xəcalətdən qəmər pünhan üzündə.gün vəli məkşuf,*
او داخی خلق ایچنده صورت دین ایله معروف. *Ol daxı xalq içində surəti-din ilə məruf.*

❊❊❊❊❊

(احمد)

قدّک آردنجه نولا شکر ایلسم، *Qəddin ardınca nola şükr eyləsəm.*
چونکه هر نعمت صوکنده شکر اولور. *Çünki hər nemət sonunda şükr olur.*

❊❊❊❊❊

(ایاز)

هرقچنکم قدّنی کوسترسه یار، *Hər qaçan kim, qəddini göstərsə yar,*
باشمی پاینده قورم نقطه وار. *Başımı oayında quram, nüqtə var.*

❊❊❊❊❊

(قاسم)

یوز کرّه ایرب قوکه کون ای مه تابان، *Yüz kərə irib qona gün, ey məhi-taban,*
ایرشدی مهک قدرنه بوندن مه نقصان. *İrişdi məhin qədrinə bundan məhi-nuqsan.*

❊❊❊❊❊

(ابوالخیر)

قدکله بو شکلی کورب جانا الف لام اوقورم، *Qəddinə bu şəkli görüb, əlif lam oxuram.*
اغیار شیرنک بکا تا ضدی اولا عاقبت. *Əğyar şirin bana ta zadı ola aqibət.*

❊❊❊❊❊

(صیامی)

چشمکه صاد اوقورم ای دلبر شیرین دهن، *Çeşminə sad oxuram, ey dilbəri-şirin dəhən,*
یا آنک آردنجه می کیبی ند آجی سخن. *Ya anın ardınca mey kibi nə acı süxən.*

❊❊❊❊❊

(یوسف)

کورمیوب رویک تأسف ایلر ایدی کرچه جان،*Görməyib ruyin təəsüf eylər idi, gərçi can,*

تا برنده کوردی بو شکلی قرار اتدی همان..*Ta birində gördi bu şəkli, qərar etdi haman..*

*****

(سنان)

کوسترمدی کر بکا لعلینی اول شیرین دهن،*Göstərmədi gər bana ləlini ol şirin-dəhən,*

دیش اورردم آکه بن نیته که نانه اج اولن..*Diş vururdum ana bən, netə ki,nanə ac olan..*

****

(مسیح)

یوزی محو اولدی شمس تابانک، *Üzi məhv oldı şəmsi-tabanın,*

اون سکز یاشنه چون ایردی او مآه *On səkkiz yaşına çün irdi o mah.*

*****

(هاشم)

کون یوزن کوستردی چون اول مه جبین، *gün üzün göstərdi çün ol mahi-cəbin,*

ها دیوب کون دوشدی پادن پاینه. *Ha dedi, gün düşdi padan payına.*

*****

(ابراهیم)

اوّل آتا اولدم اول جانانه رآه عشقده، *Əvvəl at oldum ol canana rahi-eşqdə,*

صالدی دریایه بنی آخر اوغللق اتمدی. *Saldıdəryaya bəni, axir oğulluq etmədi.*

مطلعر

Hər necə aşiqlərin covrilə ol şəh daşlar, هرقچه عاشقلرین جوریله اول شه طاشلر،
İçləri qan ilə dolub, göm-göy olur daşlar. ایچلری قانیله دولوب کوم کوک اولور طاشلر.

****

Cəm olub kuyində binavəş səhər obaşlar, جمع اولوب کوینده بنّاوش سحر اوباشلر،
Sanasan ol şəh imarət qəsdinə o başlar. صانه سن اول شه عمارت قصدنه اوباشلر.

****

Bağiban ğəm oxun qəlbə qələmvəş aşlar. باغبان غم اوقک قلبه قلم وش آشلر،
Təlx vriri meyvə əncir , yedigim aşlar. تلخ ویرر میوهٔ اجیر یدوکم آشلر.

****

Halə dövr etmiş, çü gördüm mahi-tabanı durust, هاله دور اتمش چوکوردم مآه تابانی درست،
Dövri-mirat içrə sandım ruyi-cananı durust. دور مرآت اچزه صاندم روی جانانی درست.

****

Neçün oldun mübtəla? deyü kim, eylərsə itab, نیچون اولدک مبتلا دیو کم ایلرسه عتاب،
Gün üzün göstər bana olsun haman hzir-cavab. کون یوزک کوستر بکا اولسون همان حاضر جواب.

****

Dudi-ahımdan necə ah etməyim, ey aftab, دود آهمدن نجه آه اتمیم ای افتاب،
bana gün göstərməyən oldur, olub müzləm səhab. باکه کون کوسترمین اولدر اولوب مظلم سحاب.

****

Könlümə eşqin gunahıdır bənim cana səvab, کوکلمه عشقک کناهی در بنم جانا ثواب،
Rəhmət oldur canıma kim, irişə səndən əzab. رحمت اولدر جانمه کم ایرشه سندن عذاب.

****

O yarın yerini sordum, dedilər xas köylüdür, او یارک ییرنی صوردم دیدیلر خاص کویلودر،
Görəlidən ğilzətin bən daxı dedim xas köylüsür. کورلدن غلظتن بنداخی دیدم خاص کویلودر.

****

O dilbər kanın adını oxur aləm qamu əbdi, او دلبر کانک آدینی اوقور عالم قمو عبدی،
Bəni sanman haman ancaq anın aləm qamu əbdi. بنی صانمک همان انجق آنک عالم قمو عبدی.

****

Əncum çərxi görür mərfu zən ərzən kibi, انجم چرخی کورر مرد و زن ارزن کبی،
Pirəzən çərxi əcəbmi görsə hər ərzən kibi. پیره زن چرخی عجبمی کورسه هر ارزن کبی.

****

Ol gözəllər şahi kim, müxlisdir ana mərdumi, اول کوزللر شاهی کم مخلص در اکا مردمی،

عالم اعیانده اولدر بو عینم مردمی.
Aləmi əyanda oldur bu eynim mərdumi.

****

باکه درمان ایلمزسن بلمش ایکن دردمی،
Bana dərman eyləməzsən, bilmiş ikən dərdimi,

بویلمی اولور طبیبم خسته جانه مردمی.
Böyləmi olur təbibim xəstə cana mərdumi.

****

چونکه مکتوب درر بارک ایله یاد اتدک،
Çünki, məktubi-durrbarın ilə yad etdin,

بو سروری قولکی غصه دن آزاد اتدک.
Bu Sururi qulunu ğüssədən azad etdin.

مفردات

Dedim nigara ki, imana gəl behi kafər, دیدم نکاره که ایمانه کل بهی کافر،
Dönüb qaqıdı, dedi, La-ilah ila-allah, دونبققیدی دیدی لاآله الا اللـه.

❉❉❉❉

Məskənin təbdil qıldı ol üzi qibləm dilə, مسکنن تبدیل قلدی اول یوزی قبلم دلا،
Oldı çün təhvil qiblə, qeyri-vəchə qıl namaz. اولدی چون تحویل قبله غیری وجهه قل نماز.

❉❉❉❉

Nami Əhməd olduğu çün ol məhin, نامی احمد اولدغیچون اول مهک،
Anı məbud edənin şəmsə tapar. آنی معبود ایدنن شمسه طپر.

❉❉❉❉

Könüllər Kəəbəsi yan-yan səfavu Mərvə həqqiçün, کوکللر کعبه سی ین ین صفا و مروه حقیچون،
Müsəlman olanın dönməz üzi səndən, bənim qibləm.. مسلمان اولنک دونمز یوزی سندن بنم قبلم.

❉❉❉❉

Bimari görər gəlsə qaçan rəhmə, təbibə, بیماری کورر کلسه قچن رحم طبیبه،
Bən xəstə səni görməyə şöylə gələ rəhmi. بن خسته سنی کورمکه شلّه کله رحمی.

❉❉❉❉

Nəzirə deyməz ol binəzirin şeirinə kimsə, نظیرۀ دییه مز اول بی نظیرک شعرنه کمسه،
Sururi daxı dedigi haman əmrə taətdir. سروری داخی دیدوکی همان امره اطاعت در.

❉❉❉❉

Ey Sururi, dərdi-dəndanə çü dərman bulmadın, ای سروری درد دندانه چو درمان بولمدک،
Çarəsi yox bir bəladır bu, haman çəkmək gərək. چاره سی یوق بر بلادر بو همان چکمک کرک.

❉❉❉❉

Bir nəfəs dinlənmədi, yanar çirağ inən rəqib, بر نفس دکلنمدی یانر چراغ ایکن رقیب،
Həzrəti-həqqdən umaram kim, anı dinləndirə. حضرت حقدن اومارم کم انی دکلندره.

❉❉❉❉

Daği-ğəmin nişan vuralı qutsun alnına, داغ غمک نشان اوره لی قوتسز النه،
Cana sıxar əşk kibi sən, tellidir rəqib. جانا صقر اشک کبی سن تللودر رقیب.

❉❉❉❉

Əkmədiyin yerdə bitər özgə mantardır rəqib, اکمدوکک یرده بیتر اوزکه منتردر رقیب،
Buyini özləsin görəyin bağbana bitməsin. بوینی اوزلسون کوراین باغبانا بتمسون.

❉❉❉❉

کوریجک آب اچره صارو باشلی نیلوفرلری، *Göricək ab içrə sarı başlı nilufərləri,*
صانورم کرمش یهودیلر صویه دلبندله. *Sanıram girmiş yəhudilər suya dülbəndilə.*

****

محمد امتی دورر سروری، *Məhəmməd ümməti durur sərvəri,*
دل و جاندن دلی سودوکی موسی. *Dilu candan dəli sevdigi Musa.*

****

آرتق ایچمه دییو چوقلق آند ایچوردیلر بکا، *Artıq içmə deyü, çoxluq and içirdilər bana,*
شمدی بن محکم یمین اتدم که ارتوق ایچمیم. *Şimdi bən möhkəm yəmin etdim ki, artıq içməyəm.*

****

زن سودی دیمش بر نچه جاهل سنکچون، *Zən sevdi, demiş bir nrçə cahi sənüçün,*
التون آدک آل اچره سروری بقر اولدی. *Altın adın al içrə, Sururi baxar oldı.*

****

بر قول اوغلیله ایچردک اغیاری نجق، *Bir qul oğlilə içirdin əğyarı naçaq,*
مجلسی تلخ ایلیوب اولدی او صحبت بالته سی. *Məclisi təlx eyləyib, oldı o söhbət baltası.*

****

قیش کوننده واره ین برکون دیدی، *Qış günündə varayın bir gün, dedi,*
دیدم ای مه کون قصادر کیجه کل. *Dedim, ey məh, gün qıssadır gecə gəl.*

****

یار کندم کونمک حلقه دهانن امدکم، *Yar, gəndum gunumun həlqəyi-dəhanın əmdiyim,*
بیلورم اونتمدم شول ییدکم اتمک کبی. *Bilirəm unutmadım şol yediyim ətmək kibi.*

****

اکرچه درد چشم اولشدی عینومه کوزم نوری، *Əgərçi dərdi-çeşm ulaşdı eynimə, gözüm nuri,*
ایغک طپرغی حقی آنی کوزومه یکدردم. *Ayağın toprağı həqqi, anı gözümə yendirdim.*

****

هرکشی بر نسنه یه نیت قلوب ایلر دعا، *Hər kişi bir nəsnəyə niyyət qılıb, eylər dua,*
بن یوزم کوکه دوتب یاد ایلرم جانا سنی. *Bən üzüm göyə tutub, yad eylərəm cana səni.*

****

دولت اول یتمزمی ای دل اول جنب کامیاب، *Dövlət ol yetməzmi, ey dil ol cənabi-kamyab,*
بر کوکل الچقلغین ایدب ایده سن خاکی یاد. *Bir könül alçaqlığın edib, edəsən xaki yad.*

****

اشتیاقکدن نکارا کزلودر دردم بنم، *İştiyaqından nigara gizlıdır dərdim bənim,*
صاغ صانور صورتا شکلم کورن بن خستۀ. *Sağ sanır surətə şəklim görən bən xəstəyi.*

****

هرکشی نک بر نچه اکلنجه سی وار بو دلک، *Hər kişinin bir neçə əyləncəsi var, bu dilin,*
ذکر و فکرکدر فراقکده همان اکلنجه سی. *Zikru fikrindir fəraqında haman əyləncəsi.*

****

کیمی قولاقدن کمی کورر سور اما که بن، *Kimi qulaqdan, kimi görər sevər, amma ki, bən,*
هم قولاقدن عاشق اولدم هم کورب سودم سنی. *Həm qulaqdan aşiq oldum,həm görüb sevdim səni..*

****

عجبمیدر بو مجنونک مشوش اولمسه کر خطی، *Əcəbmidir bu Məcnunun müşəvəş olmasa gər xətti,*
که بر لیلی وشک زلفی اوحندن. *Ki, bir Leyli vəşin zülfi ucundan.*

****

هر کشینک دردنه چون فضل حقدن در علاج، *Hər kişinin dərdinə çün fəzli-həqdədir əlac,*
استه درمانی سروری سنده فضل اللـه دن. *istədərmani. Sururi, sən də fəzl allahdan.*

****

وصف کریبان:

طکمی چاک ایلر ایسم بن یقمی کک یقه دن، *Tənmi çak eylər isəm bən yaxamı gen yxadan,*
سینه بر سینه اولوب بوینن اوپر چون بقه سی. *Sinə bərsinə olub, boynun öpər çün yaxası.*

قوقی طکمی هلال اتسه فراق حسرت، *Qoxı tənmi həlal etsə fəraqi-həsrət,*
قمری یاقه اوپر چون دولنوب کردننی. *Qəməri yaxa öpər, çün dolanıb gərdənini.*

یاقه سی اچلمدق سوزلر دیسم اولمز عجب، *Yaxası açılmadaq sözlər desəm olmaz əcəb,*
یاقه چون جانم اوده یاقه اوپه کرداننی. *Yaxa çün canım oda, yaxa öpə gərdənini.*

وصف توکمه

سینۀ سیمینی اوستنده او لعلین توکمه لر، *Sinəyi-siminini üstündə o ləlin düymədir,*
غنچه لردر کوییا کم یاسمن اوستنده در. *Ğönçələrdir guyiya kim, yasəmən üstündədir.*

اِیلکم قوردی و بوینم اوزلدی کورجک، *İligim qurudı vu boynum üzüldi görəcək,*
توکمه سی بند کچوب قوجدغنی دلداری. *Düyməsi bəndi keçib, qucdağını dildarı.*

قوجر هر لحظه یارک سینه سینی، *Qucar hər ləhzə yarın sinəsini,*
کوره ین توکمه نک بوینی اوزلسون. *Görəyin düymənin boynı üzülsün.*

...ن سینۀ دلداری کوسترمز بکا، *...sineyi-dildari göstərməz bana,*
انتقام ایدب عجب میدر قررسم جمله سن. *İntiqam edib, əcəbmidir qırarsam cümləsin*

بوینی بغلو بر اسیری در نکارک توکمه سی، *Boynu bağlı bir əsiridir nigarın düyməsi,*
بندله کچدی ایلکدن بویننه دلبر کمند. *Bənd ilə keçdi ilikdən boynuna dilbər kəmənd.*

طکمی حنمته ایاغینی دیکوب دورسه مدام، *Tənmi hizmətdə ayağını digib dursa mudam,*
توکمه نک استاددن چوق سله ییدی کله سی. *Düymə tək ustaddan çox şillə yedi kəllədi*

بر ایلکدن ییدی بند ایله کچر عیاردر، *Bir ilikdən yeddi bənd ilə keçər əyyardır,*
یارله طوقز کناره ایرشلدن توکمه سی. *Yar ilə doqquz kənarə irişildən düyməsi.*

قنی دولت باشمده کم اولم قفتاننه توکمه، *Qanı dövlət başımda kim, olam qaftanına düymə*
که هر شام و سحر اوپم الن کوندز کچم صدت. *Ki,hər şamu səhər öpəm əlin, gündüz keçəm səddət..*

توکمه ایلکدن صقن ایکن اوته کچمسون، *Düymə ilikdən sqın inən ötə keşməsin,*
هر طبقه بر دکل بکلسنه یرنی. *Hər təbəqə bir dəgil bəkləsənə yerini.*

غزلیات فارسی

فارسجا غزللر

عدد ۳۱

ساقیا خونش همی نوشم بکو پیمانه را،
تا نگردد پیش من گرد لب جانانه را.
یاد زلف او کنم افزون شود دیوانکی،
چون طبیبا آوری زنجیر من دیوانه را.
کر بکستاخی بری دستت بسوی زلف دوست،
خشک گردد دست تو بنکر رقیبا شانه را.
تا شوم بیکانه باخود من نمی کویم سخن،
چون بدیدم می شود او آشنا بیکانه را.
کفتمش تسخیر می سازم بافسون سخن،
کفت بکذار ای **سُروری** اینچنین افسانه را.

*****

لبت صفاست اکرچه ازو عتاب بلا،
سئوال ازان که کنم می دهد جواب بلا.
قدت قیامت و زلف افت است و خط فتنه،
لب تو خوبتر اما بدین خطاب بلا.
کتاب لیلی و مجنون ببد عقلم را،
عجب شد این دل دیوانه را کتاب بلا.
ز تاب روی تو کشتم ضعیف و بی طاقت،
کیاه را شود از تاب آفتاب بلا.
رواست کر به **سروری** کنی وفای بی حد،
کشیده است ز هجر تو بی حساب بلا.

*****

نظیرهٔ کاتبی
در کشور جمال چو کشتی تو شاه ما،
غالب بعاشقان دکر شد سپاه ما.
پیدا ز آه و ناله شد اسرار عاشقی،
فریاد از فغان من و آه از آه ما.
بی ره نه ایم پیر من اندر طریق عشق،

چون راه تو نوجوان کذیده است راه ما.
باشد روا نماز و نیاز و تضرعم،
چون ابروان شوخ تو شد سجده کاه ما.
بعد از هزار سال کدایی بتر بتم،
درد دل **سروری** بکوید کیاه ما.

*****

نور نبود مهر را چون ان مه آید بی نقاب،
زانکه مه بی نور ماند چون براید آفتاب.
برنمی کیرم نقاب زلف او از شرم خویش،
دیدن دیذار را مانع شود هر دم حجاب.
ای که می پرسی حساب بوسه را در روز وصل،
آن دو لب دائم بلب دیکر نمی دانم حساب.
کفت هر کوید در خوابم بوصل من رسد،
کاشکی این دولت بیداری می دیدم بخواب.
کشت چون جای **سروری** نار از نور رخش،
می کند رقص صفا با اشک خونین چون کباب.

*****

خشم چشمت بر دلم عین عناست،
من چه می خواهم ز زلفت کان بلاست.
دل بنزد یار و من از بی دلی،
خود ندانم کی بدانم آن کجاست.
هر .فا کو میکند با دیکران،
این دل زار مرا هر یک جفاست.
این طبیبم کند درمان من،
پیش او چون صد هزاران مبتلاست.
ای **سروری** کشت توفیقت رفیق،
رو مترس از هیچ کس یارت خداست.

*****

با سواد زلف او کشتم چو سودایی مزاج،
زان من دیوانه را زنجیر می باید علاج.

جام می حاجب نباشد نور حق را ای رفیق،
پرتو خورشید را مانع نمی کردد زجاج.
خوش فتاد ان آب عارضن با رخ چون آتشش،
صنع حق داده بهر دو اینچنین خواب امتزاج.
دوست می دارم پی حسنش خط نورسته را،
چون کذشته شد بهاران نوچمن دارد رواج.
ای **سروری** یار چون بیند ترا رحمت کند،
باکت یمان چون سخن را نیست درویش احتیاج.

*****

اکر چشم مرا شده مژه کشاده جناح،
نیافته است ز چنکال رلف یار بخاح،
صلاح ما طلبد شیخ و جنک می سازد،
میسرم نشد آن جنک جوی را اصلاح.
نمودۀ بموذن بوقت قامت قد،
خراب کشت نمی آید او دکر بفلاح.
بنحر عشق بکشت اشنا ز روی مسیح،
دلم که هیچ نمی باشد انچنان ملاح.
شبی که با تو نشیند سحر صبوح کشد،
صفا شود به **سروری** زهی سا و صباح.

*****

بهشت بی تو شود این دل مرا دوزخ،
شراب کوثر او در مذاق جانم تلخ.
چو کرد واعظ با دو نفس جهانرا سرد،
باه کرم دلم کرد جای او دوزخ.
اکر ضعیف شود زاهد از ریاضت نیست،
کداخت اه من او را زمان زمان چون یخ.
بهجر یار نیم مرده و نه خود زنده،
درین میانه چنانم که جای او برزخ.
جواب لب که رسد می شود **سروری** خوش،
جواب چون طلبیدم بخنده کفت که بخ بخ.

*****

دستم ز عاشقی چو قبا چاک می کند،
دل را ز قید ننک و ریا پاک می کند.
دانست مه ز حسن تو نقصان خویشتن،
رویش از آن بپای ترا خاک می کند.
جوید همیشه ماه من آه دلم ترا،
زان جاش که زمین و که افلاک می کند.
بی قد یار هر که شود در هوای سرو،
عمر عزیز صرفهٔ خاشاک می کند.
بویت شنید کل مکر از باد صبحدم،
همچون سروری جامهٔ خود چاک می کند.

*****

وصال و صبر را یاران نیابند،
کر این یابند ای یاران نیابند.
برای بردن کوی سر من،
همه جز زلف تو چوکان نیابند.
بجان و دل خریدم وصل خوبت،
کسان چو من چنین ارزان نیابند.
کست بی جان نه بیند مشکل اینست،
وصالت بی دلان با جان نیابند.
چنان جو کشته آب چشم کریان،
چنین جویی همه جویان نیابند.
دل من یافته یک لذت لب،
که آن در چشمهٔ حیوان نیابند.
همیشه درد دل را دردمندان،
بجز جان دادنش درمان نیایند.
چو دورم من ز لعل انکبینت،
چو دب شمع دکر کریان نیابند.
فرح بخش ایست روی تو ازان رو،
سروری را جز او خندان نیابند.

*****

شود آن غمزهٔ شوخش بجسم ناتوان نافذ،
که در عالم همی باشد قضای آسمان نافذ.
همیشه تیر دلدوزش کند در جان من تاثیر،
چه جانم بلکه حکم او بود در انس و جان نافذ.
نفاذ غمزه و تیرش بدلها انچنان باشد،
که بر جسم ضعیف ما شود تیغ و سنان نافذ.
عجب نبود اکر امرش همه اهل زمین کیرد،
شود فرمان شاهنشه چو بر اهل زمان نافذ.
چه باشد حکم لعل او بود در تن اکر جاری،
که می باشد سروری چون بخاک آب روان نافذ.

*****

مرغ دلرا کردهٔ یارا شکار،
پس بکیرد او ترا یارا شکار.
کرچه یک مرغیست بلبل در چمن،
کرد درد عشق کل او را هزار.
من که بی یارم میارم دیکران،
ار توانی یارم آن یارم بیار.
چشم خود را من چه میکویم سحاب،
چون نکردست او درد کوهر نثار،
می دهد غالب سروری خوش جواب،
چون باو تلقین کند سنک مزار.

*****

بکشت بود بها لب بدین بهانه هنوز،
برا بجور بکشتی وان بهانه هنوز.
بکوی عشق بتان بود بیت غم معمور،
دران زمان که بجایی نبود خانه هنوز.
همیشه زلف شما چون هما نکیرد جا،
از ان نکشت باو این دل اشیانه هنوز.
اکرچه دوست بکیرم ترا چو خویشانت،
کناه کرده منم بس درین میانه هنوز.

رسانده از درت افلاک را سروری سر،
سر ارادتش اما بر استانه هنوز.

*****

شود بدن متجرک چو جان شود مونس،
چو یار یار شود من شوم ولی بی حس.
چو سیم اشک و زر روی داد عشق مرا،
بسی توانکرم از یمن او من مفلس.
شدم ز دولت ان کیمیای عشق چو زر،
اکرچه من شده بودم بنفس خود چون مس.
مرا نداد بمسجد اکرچه زاهد جای،
ولی بمیکده دارم صدارت مجلس.
کجا شود بسروری انیس آن حوری،
ندید کس که شود انس با پری مونس.

*****

نکار من چو کشد جام و میشود عیاش،
نهد صراحی زمین را سرو ببوسد پاش.
چون ان طبیب من امد زمن برفت مرض،
بمن بکفت که من رفتم و تو خوش می باش.
که ان پسر کهی این دل مرا کند بدنام،
چو از صبی و ز مجنون شود هم سر فاش.
متاع خواجه که کهنه شود شود کاسد،
چو باده کهنه شود به شود وی است قماش.
سروری خواست ز نقاش تا کشد نقش،
چو دید حیرت او بی مجال شد نقاش.

*****

نبینی که شوم از رقیب دیو خلاص،
بپیش فاتحه خوانم قرین او اخلاص.
بصبر و هوش چه کارم چو دل دلدارست،
عوام را نکذارم شود چو صحبت خاص.
دلا چو طالب وصلی برو ببحر سرشک،

بقعر چون نرود درنیاورد غواص.
لبت چو ریخت مرا خون و من کزم او را،
چو کفته اهل شریعت که الجروح قصاص.
اکرچه لطف تو عامست بر همه عالم،
نمی رسد بسروریی مبتلا بخواص.

*****

نظیرۀ کمال خجندی
چرا ز جان من ای جوهرم کنی اعراض،
همیشه نیست چو حالی جواهر از اعراض.
اکر ضعیف شود زاهد ز ریاضت نیست،
رسیده است بجانش ز هجر تو امراض.
بیاض روی تو نور دو دیده افزون کرد،
اکرچه چشم کسانرا ضرر رسد ز بیاض.
برای وصل کلی زرد روی و مشغولست،
درخت روضه بوقت حزان شده مرتاض.
سروریا چو بپوشی نظر پس از مردن،
رواست کر بکنی از جهان کنون اغماض.

*****

ز علم عشق بسی دل مرا مضبوط،
از ان زمان که شدم من بعاشقان مخلوط.
اکر تو واقف عشقی بدوست ده هستی،
که در وثیقۀ عشاق این شده مظروط.
چو مست آن لب لعلم سخن کنم از زهد،
کسی که مست بود کم کند سخن مربوط.
چو خط و خال تو بینم مرا رسد حیرت،
اکرچه سهل بود خواندن خط منقوط.
سروریا سخن عشق مختصر بهتر،
که شرح آن نتوان کرد چون بصد مبسوط.

*****

دلم شد از لب شیرین ان پسر مظوظ،
چو طوطیی که شود هر دم از شکر مظوظ.

من ان رخ چو کل و لعل چون شکر خواهم،
چو خستهٔ که شود لو ط کل شکر محظوظ.
بپیش لعل تو یاقوت خوش نمی آید،
کسی کجا که شود از چنین حجر محظوظ.
قضاست بر دل زارم جفا بی پایان،
نبود دل ز جفایش بدین قدر محظوظ.
سروریا بتن خویش داغ عشق بنه،
اکر دلت بجهانی باشد از اثر محظوظ.

*****

رقیب شد چو بوصل حبیب من مانع،
از آن زمان بزبان ورد کشت یا دافع.
نجوم اشک براید چو روی او بینم،
ستاره کرچه نماند چو خود شود طالع.
بجامع ار بروم نیسا پیش رندان عیب،
که اوست خذمت باری و یار را جامع.
چرا بزلف ببندی تو کردن دشمن،
مکن بفعل عبث عمر را چنین ضایع.
بوقت مردن من اه سوی یار رود،
سروریا شود از پش روان باد

*****

در نوبهار تکیهٔ رندان شده است باغ،
هر نرکسش بچشم حریفان چو زر چراغ.
کفتم علاج داغ دلم کن طبیب من،
کفتا کجا رود ز علاج طبیب داغ.
زاهد که پر دماغ شده از غفلت و غرور،
بوی خدا نمی شنود او بدین دماغ.
دیدم هزار طوطی کویا اسیر بند،
در باغ همچو کبک خرامد بناز زاغ.
از دل کند فروغ خدا همچو خود ظهور،
کر تو سروریا بکنی از جهان فراغ.

*****

اکرچه شاه مرا نیست هیچ کس را حیف،
رقیب را بزند پیش من ولی او سیف.
از ان وجود شریف و بدان سلاح لطیف،
بهرحریف که می زد بکفتمش صد حیف.
چو یود یار مکیف مرا بزد بسیار،
مجال نیست که کویم جز من از کم و کیف.
بکوی او چو روم پیش من سکان آیند،
مرا برند باکرام مزد او چون ضیف.
بهرکجا که شوی در شتا بکرمی آه،
شود هواش ز سوزت سروریا چون صیف.

*****

دور سازد چون زمن دل خسته جانانم فراق،
می ستاند از تنم ای دوستان جانم فراق.
یار چون رفت از نظر بی صبر و بس رسوا شدم،
کرد پیدا در جهان این راز پنهانم فراق.
خواستم درمان دردم از فراقت ای طبیب،
خسته دلرا کشت یعنی کرد درمانم فراق.
برد صبر و طاقت و عقل مرا یکپاره کی،
تا شبی در خانۀ دل کشت مهمانم فراق.
کشوری را چون شه ظالم بود ویران شود،
ای سروری حاکمم شد کرد ویرانم فراق.

*****

بپابوست شدم در راه تو خاک،
نمی کشتم چنین افتاده لولاک.
دریده پیرهن را صبح از مهر،
چه شد کر از رخت سینه کنم چاک.
من سرمست از شحنه نترسم،
که دیوانه ندارد از عسس باک.
میسر نیست ادراک وصالش،
من از خود میروم انجا چه ادراک.

خلاصی نیست زین محبس سروری،
احاطه کرده چون چندین افلاک.

*****

خیال زلف او کردم تخیل،
بدور رویش آمد صد تسلسل.
نمی آید بمیدان زاهد از ضعف،
بجان دادن ترا دارد تعلل.
بترک عشق کوید عقل پندم،
دلم هرکز نکرد آنرا تعقل.
کشد بارت رقیب خر چو حمال،
نمی دارد دلم این را تحمل.
سروری از درت کر شد بفردوس،
بکرد از پایۀ علیا تنزل.

*****

چرا بر این تنم کرباس را من پیرهن کویم،
چو مردم از غمت ان به که نام او کفن کویم.
لطیف و نازکست ان تن چو جانست او بجسم من،
علط باشد دلا روشن اکر او را بدن کویم.
ندارد سرو روی کل برو رسته شود سنبل،
خطا باشد بان شنکل اکر سرو چمن کویم.
شرابم بود وی سرور بکفت او حال این چاکر،
شوم مجرم بغایت کر چو این اسرار من کویم.
چو من بیت تو میخوانم رود از بیت دل غصه،
سروری کی بود او را که من بیت الحزن کویم.

*****

اکرچه هر نفس معنی ز لفظی میشود مفهوم،
دهانت لیک با چندین سخن دلرا نشد معلوم.
لبت می خورد و من حاضر شدم بی ذوق در مجلس،
من صالح شدم در صحبت تو فاسق محروم.
درمهای سرشک خود کنم در راه دلبر صرف،

که بخل و حمسکی باشد بهر ملت دلا مذموم.
غم دلرا به پیش یار چون آرم که چون هر دم،
که او موجود می باشد شود غم از دلم معدوم.
سروری خوش بکن رحمت بهر دل مردن عاشق را،
پس از مردن ترا کویند جمله عاشقان مرحوم.
*****
من قلندروش ندارم بر تن خود پیرهن،
در شریعت چون نمی باشد شهیدان را کفن.
نیست چون در کل سپیدی در سمن رنک لطیف،
کی بکویم من بروی نازکت کل یاسمن.
از سخنهایت بمن کشتی دهن پیدا ولی،
چون تو بکشایی دهن من میروم از خویشتن.
من بمسجد زاهدم در میکده فاسق وشم،
وضع هر جا خوب دانم کی بود زاهد چو من.
شد سروری از کمالت خسروا چون کاتبی،
کفتهٔ او هر که حافظ کشت کفت او را حسن
*****
نظیرهٔ جامی
دید در مسجد امام قبلهٔ من روی تو،
جست بر محراب کرد و روی در ابروی تو.
بیست سجده آنکه پیشت میزنم سر بر زمین،
بلکه بیخود کشتم افتادم چو دیدم روی تو.
در صف اول که باشی قبله سازم من ترا،
خوش نمازست او که باشد روی و دل در سوی تو.
چون مؤذن کفت قد قامت مرا حیرت کرفت،
جَستم از جا یاد کردم آن قد دلجوی تو.
ای سروری نعرهٔ مستی زدی در میکده،
صوفیان کویند با تقلید های و هوی تو.
*****
رسید پیش من آن یار ناکهان در راه،
ز حیرتش بزبان من آمده اللـه.

شهید عشق شدم من بهشت حق منست،
مرا بحضرت حکام شاهدست کواه.
چو قهر او لطف نماید حبیب ای شه دهر،
شوی تو همچو کدا و کدا شود چون شاه.
بیا ببین ببالای آن سهی قد زلف،
دلا ندیدهٔ بر سرو چون تو دود سیاه.
چراغ شوق فراکیر در ره عشقش،
سروریا نشوی تا براه حق کمراه.

*****

چون من بصد مبتلا میروی،
بصد کونه درد و بلا میروی.
عیادت کن اینجا بیا یکنفس،
بجایی که بهر خدا میروی.
برو قبلهٔ کوی او کن طواف،
دلا کر براه هدی میروی.
چو از کوی او مرغ جانم پرید،
بکفتم ز جنت کجا میروی.
سروری چو دید آن لب آبدار،
بی کفت اکر سوی ما میروی.

المقطعات

میرود عمر ار شوی کرکس،
میرد آخر چو او شود کرکس.
چشم من باغ را بعبرت بین،
دایما شو کشاده چون نرکس.

سروری یه

منسوب اولان شعیرلر

پروانه مجموعه سینده سروری آدیندا ضبط اولان غزللر و دیوانیمیزدا اولمایان غزللر بورادا تقدیم اولونور. بو غزللرین بعضیسی بیر آزجا فرقیله دیواندا وار. اولمایانلارین لکزیک و اسلوبی مضمونو سرورینین شعیرلرینی خاطیرلادیر.

نظیره سروری ۱۰۰

ای صنم زلفکده خالک دانۀ دام بلا، *Ey sənəm zülfündə xalın daneyi- dami-bəla,*
نه بلادور اولمق اول دام بلایه مبتلا. *Ne bəladur olmaq ol dami- bəlaya mübtela.*
کورمکیچون کل یوزن قانه غرق اولن یاشم، *Görmegiçün gül yüzüñi qana qərğ olan yaşum,*
طفله بکزر کم کیر بایرام ایچون کلکون قبا. *Tıflə bənzər kim, geyər bayram içün gülgün qəba.*
غمزۀ مستنک قتنده خال مشکینوک سینوک، *Ğəmzeyi-məstin qatında xali-miskìnin senin,*
صانکی بر بیماره بیر هندو طبیب ایلر دوا. *Sanki bir bìmara bir Hindu təbìb eylər dəva.*
حلقه بر حلقه دل دیوانه لردن کاکلی، *Həlqə bər həlqə dili-dìvanələrdən kakili,*
طبطلودر لطف ایدب آهسته دپرت ای صبا. *Toptoludur lütf edib, ahəstə təprət ey səba.*
ناتوان کوکلم دیلر توتمق پریشان کاکلک، *Natəvan könlüm dilər tutmaq pərìşan kakilin,*
ای سروری ایله کم بیمار اولن ایستر عصا. *Ey Sururì, eylə kim, bìmar olan istər əsa.*

******

۱۱۹۱ نظیرۀ سروری

زاهدآ قلمش قورو سودا سنی یابس مزاج، *Zahida qılmış quru sevda səni ybis-məzac,*
پس شرابی نابیله قلمق کرک اکا علاج. *Pes şərabi- nab ile qılmaq gərək ana əlac.*
خط مشکینک دیار چین فتح اتدوم دیو، *Xətti-mişkìniñ diyari-Çìni fəth etdim deyü,*
کوندرور ملک ختندن رومه توقیی خراج. *Göndərir mülki Xotəndən Ruma tovqìyi-xərac.*
زلفوک ایله عارضوک دورنده ای عیسی نفس، *Zülfün ilə arizin dövründə, ey Ìsa-nəfəs,*
کمه کم دیرسن مسلمان بلونور قویننده خاچ. *Kimə kim, dersəm müsəlman bulunur qoynunda xac.*
غمزه نه سودای حالنله نله جان ویرسه دل، *Ğəmzənə sevdayi halınla nola can versə dil,*
تاجر هندو ویرر سلطان ترکستانه باج. *Taciri-Hindu verir sultani-Türkistana bac.*
ای **سروری** جام جم نوش ایله کم کردون دون، *Ey Sürurì, cami-cəm nuş eylə kim, gərduni-dun,*
نیچه بیک اسکندر و دارایی قلمشدر عجاج. *Niçə bin İskəndəriu Darayı qılmışdır acac.*

*****

۴۵۵۲ نظیره سروری

کوزلرم نمناک و سینم چاک و کوکلم دردناک، *Gözlərim nəmnaku sìnəm çak könlüm dərdnak,*
دوستلر بندن حیات اوممک که بن اولدم هلاک. *Dostlar bəndən həyat umman ki,ben oldum həlak.*
عقل و هوش و طاقتم کدب قالدی بکا، *Əqlu huşu taqətim səbrim gedib qaldı bana,*

دلده نار و الده باده کوزده اب و باشده خاک. *Dilde naru əldə badə gözde abu başda xak.*
شرحه شرحه اولدی تیغ ابداروندن جدا، *Şörhə-şörhə oldı tìği abdarından cuda,*
کوکسم اول یر تک کم اولور تشنه لکدن چاک چاک. *Köksüm ol yertək kim,olur teşnəlikdən çak-çak.*
رنک بلبلدر کل رعنایی خندان ایلین، *Rəngi bülbüldür güli rənayı xəndan eyləyən,*
ایله کم کلدن اولور ایینه نک رخساری پاک. *Eylə kim, güldən olur ayìnənin ruxsarı pak.*
ای **سروری** دختر رز غنچۀ دل طفلینه، *Ey Sürÿrì doxtəri- rəz gönçeyi- dil tıflınə,*
ویرمکه سیر و شکر پر قلدی پستانینی تاک. *Verməyə şìru şəker pür qıldı pistanını tak.*

****

۶۵۴۵۳ نظیره سروری

هجریله اتسم انوبان بیر سحر دود سیاه، *Hicr ilə etsəm anıban bir səhər dudi-siyah,*
چرخ کار ایدوب فلکده توتولردی مهر و ماه. *Çərx kar edib, fələkdə tutılardı mehru mah.*
قدی دلبر حسرتندن اولیجک ای دوستلر، *Qəddi dilbər həsrətindən ölicək, ey dostlar,*
سرو و شمشاد اوله قبروک اوستنه بتن کیاه. *Sərvu şimşad ola qəbrin üstünə bitən giyah.*
قاشلروک محرابنه کر سجده قیلمزسه هلال، *Qaşların mehrabına gər səcdə aılmazsa hilal,*
ای قمر چهره ندن اولدی انوک قدی دوتا. *Ey qəmər çehrə nədən oldı anun qəddi duta.*
رخلرندک غیری جانا سایه سنده زلفونک، *Ruxlarından geyrı cana sayəsində zülfünün,*
کیم کوربدور سایه التنده اوله مهریله ماه. *Kim görüpdür sayə altında ola mehr ile mah.*
کیمسه بلمزدی **سروری** یار جاندن سودوکن، *Kimse bilməzdi Sürurì yarı candan sevdigin,*
اولمسیدی کریه چشمم بنوم انکا کواه. *Olmasaydı giryeyi çeşmim bənim ana güvah.*

****

نظیره سروری ۶۷۲۷۲

بند ایدرسک بنی جانه نوله کیسولر ایله، *Bənd edərsən bəni cana nola gisulər ilə,*
ایلدی بو دل دیوانه چون اول بولر ایله. *Eyledi bu dili dìvanə çün ol bular ilə*
شب غمده یاتورام هر کیجه نالان و حزین، *Şəbi ğəmdə yaturam hər gece nalanu həzin,*
صبحه دک صحبت ایدر مدعی مه رولر ایله. *Sübhədək söhbət edər müddəi məhrular ilə,*
یا قاشونله نبجیم غمزنک اوقندن صنما، *Ya qaşınla nec edəm ğəmzən oxundan sənəma.*
باش قوشر قاتومه اول بو ایکی جاذولر ایله. *Baş qoşar qanıma ol bu iki cadular ilə.*
کوزلروم یاشنده یوز ویردم ایسه باشدن آشر، *Gözlərin yaşında yüz verdim isə başdan aşar,*
نیلیم بیلمزم بو دلو قنلولر ایله. *Neyləyim bilməzəm bu dəli qanlular ilə.*
اله کتوریمدی سنی **سروری** صنما، *Ələ gətirəmədi səni , Sururi sənəma,*
کرچه جهد ایلدی چوق قوت بازولر ایله. *Gərçi cəhd eylədi çox qüvvəti-bazular ilə.*

Ey ki, ayineyi-həqqi görmək üçün şeydasan,	ای که آیینۀ حق کورمکیچون شیداسین[۱]،
Gözün aç, kəndi üzünə bax əyər binasan.	کوزک آچ کندی یوزینه باق اکر بیناسین.
Ellmi-allah ilə bu surət ilə, bu sirət ilə,	علم اللـه ده بو صورتله بو سیرتیله،
Öz kibi tabına cn sor bana mənasın.	اوز بکی نابنکه جان صور بنه معناسن.
Nəfsi şuma uyuban, bəndeyi-şeytan olma,	نفس شومه اویوبن بندۀ شیطان اولمه،
Ki, adın adəmu sən padişahi əşyasan.	که آدین ادم و سن پادشه اشیاسن.
Nə rəvadır ki, olasan damu həvadisdə əsir,	نه روادر که اوله سن دام و حوادثده اسیر،
Sankı Qafa qədəm üstündəki şol ənqasan.	سنکه قافه قدم اوستنده کی شول عنقاسن.
Ruhi qudsın nəfəsin eyləmə zaye zinhar,	روح قدسک نفسک ایلمه ضایع زینهار،
Dəmi xoş tut ki, bu dəm sən daxı bir İsasan.	دمی خوش طوتکه بو دم سندخی بر عیسلسن.
Xızrvəş cami-bəqayi bu fəna viranda,	خضروش جام بقایی بو فنا ویرانده،
Nuş qıldınsa həm İskəndəru həm Darasan.	نوش قلدکسه هم اسکندر هم داراسن.
Ey Sururi, həvəsi hirsu həva ilə bugün,	ای سروری هوس حرص و هوا ایله بوکون،
Uyma dünyaya, dəni olma əyər danasan.	اویمه دنیایه دنی اولمه اکر داناسن.

[۱] Harvard university, Houghton Library, A collection of Turkish poetry, Manuscript no.۵۹, p. ۱۵۹

25. Nəsimi. Seçilmiş əsərləri/ Tərtib edəni: Həmid Araslı. Bakı: “Azərnəşr”, 1973.
26. Bürhanəddin Qazi. Divan, Bakı: Azərbaycan Dövlət Nəşriyyatı, 1988.
27. Kişvəri. Divan. Əlyazma, Bursa Genel Kitablığı, №4364.
28. Seyidov F. Füzuli qəzəllərinə yazılan təxmis və nəzirələr/ Məhəmməd Füzuli. Elmi-tədqiqi məqalələr. Bakı: Azərbaycan Dövlət Nəşriyyatı, 1958.
29. Süruri. Divan. Əlyazma. İstanbulun Süleymaniyyə kitabxanası, №3777.
30. Mir Cəlal. Füzuli sənətkarlığı. Bakı: “Nurlan”, 2007.
31. Feyzullayeva Vəcihə. Füzulinin qəsidələri. Bakı: “Elm”, 1985.
32. Ərəb və fars sözləri lüğəti (Azərbaycan klassik ədəbiyyatını oxumaq üçün). Bakı: Azərbaycan SSR Elmlər Akademiyası Nəşriyyatı, 1967.
33. Füzuli. Əsərləri. Altı clddə. IV cild. Bakı: “Şərq-Qərb” 2005.
34. Xətai Şah İsmayıl. Əsərləri. İki cilddə. I cilddə. 1-ci cild. / Tərtib, müqəddimə, lüğət və izahlar Əzizağa Məmmədovundur. Bakı: Azərbaycan Dövlət Nəşriyyatı, 1975.
35. Təbrizi Qövsi. Divan/ Tərtibçi: Paşa Kərimov. Bakı: “Elm və təhsil”, 2012.

Ədəbiyyat

1. Musabəyli Azadə. Azərbaycan ədəbiyyatının əlyazma qaynaqları (Tekstoloji-filoloji araşdırmalar). 2 cilddə. I cild. Bakı: “Elm və təhsil”, 2013.
2. Словарь литературоведческих терминов. Москва.«Тросвещвеиеине», 1974.
3. Dadaşzadə Araz. XVIII əsr Azərbaycan lirikası. Bakı: “Elm”, 1980.
4. Şıxıyeva Səadət. XV yüzil türk bədii-fəlsəfi fikri tarixində Nəsiminin yeri. “Tarix və onun problemləri”, (Nəzəri, elmi, metodoloji jurnal), №2, Bakı, 2000.
5. Rüstəmov Erqaş. Sevilən poeziya. “Ədəbiyyat və incəsənət” qəzeti, Bakı, 10 sentyabr, 2013.
6. Əliyev Qulamhüseyn. Nəsimi və özbək ədəbiyyatı. “Ədəbiyyat və incəsənət” qəzeti, Bakı, 26 iyul, 1975.
7. Azərbaycan ədəbiyyatı tarixi. Altı Cilddə. Üçüncü cild. Bakı: “Elm” , 2009.
8. Quluzadə Mirzağa. Füzülinin lirikası. Bakı: Azərbaycan SSR Elmlər Akademiyası Nəşriyyatı, 1965.
9. Feyzullayeva Vəcihə. Nəsimi və Füzuli / Nəsimi (məqalələr məcmuəsi). Bakı: “Elm” nəşriyyatı, 1973.
10. Araslı Həmid. Böyük Azərbaycan şairi Füzuli. Bakı: Azərbaycan Uşaq və Gənc lər Ədəbiyyatı Nəşriyyatı, 1958.
11. Musayeva Azadə. XV-XVI əsrlər Azərbaycan mühacirət ədəbiyyatı və Xəlili “Firqətnamə” si. Bakı: “Elm”, 2007.
12. Sehi bey. Tezkire. Heşt behişt. İstanbul, 1980.
13. Latifi tezkiresi/ Hazırlayan Mustafa İsen. Ankara: Akçağ, 1999.
14. Kinalızade Hasan Çelebi. Tezkiretü’ş-şuara. I cilt/ hazırlayan: İbrahim Kutluk. Ankara: Türk Tahih Kurumu, 2014.
15. Hikmət İsmayıl. Azərbaycan ədəbiyyatı tarixi. I cild. Bakı: Azərnəşr, 1928.
16. Kişvəri. Türk divanı. (Avtoqraf nüsxəsi)/ Tərtibat və müqəddimə: Məhəmmədəli Hüseyni, mətni transfoneliterasiya edən və redaktor: Paşa Kərimov. Bakı: “Nurlan”, 2010.
17. Süruri. Divan. Əlyazma. Manisa şəhər kitabxanası. №7844.
18. Süruri. Divan. Əlyazma. Kaliforniya Universiteti Kitabxanası, №327.
19. Aşık Çelebi. Meşa’irü’ş-şuara/ hazırlayan: dr. Filiz Kılıc. Ankara, 2018.
20. Sürəyya Məhəmməd. Sicilli-osmani, yaxud təzkireyi-məşahiri-osmaniyyə. Üçüncü cild. Mətbəeyi-amirə. İstanbul, 1311.
21. Füzuli Məhəmməd. Əsərləri. Altı cilddə. I cild. Bakı: “Şərq-Qərb”, 2005.
22. Kərəmov Nurəddin. Odlar yurdunun səyyah və coğrafiyaşünasları. Bakı: Azərbaycan Dövlət Nəşriyyatı. 1986.
23. Əfşar Sadiq bəy. Məcməül-xəvas. Bakı: “Elm”, 2008.
24. Bayramlı Zəkulla. Füzuli... və... Bakı: “Elm və təhsil”, 2018.

Təbriz qülləsinə Sifahan dedikləri (35, s.408)

Səfəvilərin hakimiyyətinin ikinci dövründə Təbriz əvvəlki siyasi, iqtisadi,
mədəni mərkəz əhəmiyyətini itirmişdi. I Şah Abbas (1587-1629) bir çox təbrizliləri yeni paytaxtı İsfahana köçürmüşdü. Vətənpərvər şair Qövs demək istəyir ki, bu vəziyyətə baxmayaraq Təbriz əvvəlki qədim tarixə malik olan möhtəşəm bir şəhərdir.

Bu fikirdəyik ki, qafiyə fərqi olmasına baxmayaraq Qövsi haqqında danışdığımız qəzəlini yazarkən Süruri qəzəlini örnək götürmüşdür. Qövsi Təbrizinin "Dedikləri" rədifli qəzəli Sürurinin eyni rədifli şeirinə cavabdır.

Dövrünün qüdrətli sənətkarı olan Süruri Nəsimi, Nəvai kimi sələflərinin ədəbi irsindən bəhrələnmiş, müasiri və xələfi olan bir sıra Azərbaycan və Osmanlı şairlərinin yaradıcılığına təsir etmişdir. Şairin əsərlərinin əlyazma nüsxələrinin hərtərəfli tədqiqi onun yaradıcılığını anadilli ədəbiyyat tariximizdə Nəsimi və Nəvai ilə Füzuli arasında bir keçid mərhələsi kimi nəzərdən keçirməyə imkan verir. Süruri əsərlərinin nəşri və tədqiqi şairin ədəbiyyatımızdakı mövqeyini müəyyənləşdirməyə kömək edəcəkdir.

Paşa Kərimov
Azərbaycan Milli Elmlər Akademiyası
Məhəmməd Füzuli adına Əlyazmalar
İnstitutunun direktor müavini,
filologiya elmləri doktoru
Bakı 2019

“Dedikləri” rədifli qəzəli lirik-aşiqanə mövzudadır, nəsihətamiz məqtə beyti ilə tamamlanır. Burada şair hər kəsə özünə layiqli dost, həmdəm seçməyi məsləhət görür. Çünki insanı insan edən onun ünsiyyətdə olduğu şəxslərdir:

Cəhd et, Süruri, həmdəmi-naməhrəm olmağıl,
Kim, adəm elər adəmi həmdəm dedikləri (17, 23a)

Qövsi Təbrizinin 7 beytlik “Dedikləri” rədifli qəzəlində lirik-aşiqanə məqamlar olsa da, burada əsas yeri didaktik, sonda isə vətənpərvərlik mövzulu beytlər tutur. Şeirin əvvəlində şair oxucusunu səbrli olmağa çağırır, deyir ki, hər bir hicran gecəsinin sonunda vüsal səhəri vardır:

Səbr eylə, aqibət mey olur qan dedikləri.
Sübhi-vüsal olur şəbi-hicran dedikləri (35, s.407).

Beytlərindən birində şair Füzulinin Məhəmməd Peyğəmbərə həsr etdiyi qəzəlinə işarə edir. Peyğəmbər haqqında hədisdə deyilir ki, o, merac gecəsində Allah-taalanın hüzuruna getdiyi zaman Cəbrayıldan tozlu ayaqqabılarını soyunub-soyunmayacağını soruşur. Tanrıdan cavab gəlir ki, onun (Peyğəmbərin- P.K.) ayaq tozları mənim ərşi-bərimin başımın tacıdır. Füzuli bu hədisə işarə edərək Peyğəmbərə müraciətən yazır: “Ey qübari-qədərin ərşi-bərin başına tac” (21, s.82). Yəni ey ayağının tozu Tanrının ərşi-bəzinin başına tac olan: Qövsi isə bu beytə cavab olaraq, özünün humanist düşüncələrini ifadə edərək deyir ki, ayağının tozu göylərin başının tacı olan Peyğəmbər də sonunda cismi torpağa qovuşmuş insandır. Yəni, görün, insan necə uca bir məxluqdur:

Ərşi-bərin qubarın onun tutiya qılır,
Hərçənd müşti-xakdır insan dedikləri (35, s.407).

Qəzəlinin məqtə beytində təbrizli Qövsi özünün vətənpərvər fikirlərini ifadə edərək deyir ki, Səfəvilər dövlətinin indiki paytaxtı İsfahan Kəbə kimi Təbrizin başına dolanmalıdır:

Qövsi, gərək ki, Kəbə deyib iqtida qıla,

Qeyd etdiyimiz kimi, XV-XVI əsrlər, eləcə də sonrakı dövrlər Azərbaycan ədəbiyyatına təsir etmiş sənətkarlardan biri də böyük özbək şairi Əlişir Nəvai olmuşdur. Ədəbiyyatşünaslar Füzulinin, ondan əvvəl Kişvəri, Həbibi, Xətainin Nəvai sənətindən təsirləndiyi barədə fikir söyləmişlər. Fikrimizcə, ədəbiyyatımızda Füzulidən öncə Nəvai yaradıcılığından bəhrələnən şairlər içində Sürurinin də adını çəkmək lazımdır. Məlum olduğu kimi, Füzuli Nəvai şeirlərinə (o cümlədən, "Görgəc" rədifli qəzəlinə) nəzirə olaraq qəzəl yazmışdır. Divan nüsxələrini nəzərdən keçirəndə görürük ki, Sürüri də Nəvai yaradıcılığından bəhrələnmiş, onun "Görgəc" rədifli qəzəlinə

Qərar etməz könül qaşunla qəmzəndən nişan görgəc,
Həvayi-mürğə nisbət kim, qaçar tirü kəman görgəc (18, v.5a).

-mətləli nəzirə yazmışdır.

Sürüri əsərləri ilə Şah İsmayıl Xətai əsərləri arasında səsləşmələr mövcuddur. Təxminən eyni vaxtda yaşamış bu sənətkarların hansının əsərinin örnək olduğu məsələsi sual doğura bilər. Fikrimizcə, Şah İsmayılın gənc hökmdar ikən sarayına dəvət etdiyi Sürüri ondan daha yaşlı olmalı idi və Xətainin onun şeirlərini örnək seçmək ehtimalı daha çoxdur. Şah İsmayıl Xətainin

Biz əzəldən ta əbəd meydanə-gəlmişlərdənüz,
Şahi-Mərdan eşqinə mərdanə gəlmişlərdəniz (34, s.190)

-mətləli qəzəlinin Sürurinin eyni mətləli qəzəli ilə müqayisəsi maraq doğurur. Müqayisə göstərir ki, misraların çoxu üst-üstə düşən, bəzi sözləri fərqlənən bu iki şeir əslində bir müəllifin qəzəlidir. Bu fikirdəyik ki, şeirlərinin Süruri yaradıcılığı ilə yaxınlığı katibləri çaşdırmış, onlar Sürurinin bu şeirini Xətai divanına daxil etmişlər. XVII əsrdə yaşamış Azərbaycan şairi Qövsi Təbrizinin də Süruri yaradıcılığından bəhrələndiyini görürük. Sürurinin "Cana, həlak edərdi məni qəm dedikləri" misrasıyla başlanan, 7 beytdən ibarət

Füzuli isə eyni qafiyəli beytində tikana da su tökməyin faydalı ola biləcəyindən danışır. O deyir: Əgər sevgilimin üzünü yad edərkən göz yaşlarımdan kipriklərim sulansa, eybi yoxdur. Gülə su verilərkən tikan da sulanır:

Arizin yadilə nəmnak olsa müjganım nola,
Zaye' olmaz gül təmənnasilə yermək xarə su (33, s.31).

Burada lətfü nəşr poetik fiqurundan məharətlə istifadə edilmişdir. Birinci misradakı ariz (üz) və müjgan (kiprik) sözləri ikinci misradakı gül və xar (tikan) sözləri ilə əlaqələndirilmişdir.
Süruri coşqun axan suyu zəncirini sürüyüb gedən divanəyə bənzədir, onu özü kimi aşiq və avara adlandırır:

Sanki bir divanədir, zəncirini sürüb gedər,
Ya Süruri kibi olmuş aşiqü avara su (18, 4a).

Füzuli də eyni qafiyəli beytində aşiq, divanə olan sudan danışır. O, neçə vaxtdır ki, məşuqənin ayaqlarının altına çatmaq üçün avaralar kimi başını daşdan-daşa vurub gəzməkdədir:

Xaki-payinə yetəm der ömrlərdir müttəsil,
Başını daşdan daşa vurub gəzər avara su (33, s.32).

Müqayisələr Füzulinin qüdrətli söz sənətkarı Sürurinin yüksək poetik xüsusiyyətlərə malik əsərlərindən təsirləndiyini, onun şeirlərinə nəzirələr yazdığını sübut edir. Lakin bununla bərabər Füzulinin özünəməxsus fərdi bədii üslubunun gənclik illərindən formalaşdığı da şübhə doğurmur. Ömrünün mühüm hissəsini Osmanlı dövlətinin təəbəsi kimi yaşamış Füzuli "Leyli və Məcnun" məsnəvisini, qəsidəsini, Osmanlı hökmdarı Sultan Süleymana ithaf etdiyi kimi, onun yaşlı müasiri, ömrünün son dövrlərini bu ölkədə yaşamış Süruri də həmin şaha qəsidə ithaf etmişdir.

Füzuli Sürurinin bir sıra qafiyələrini təkrar etmişdir. Süruri qəsidəsinin beytlərində yara sözünü həm yar, sevgili, həm də yara mənasında işlətmiş, cinas yaratmışdır. Şeirin mətlə beyti belədir:

Sun ləbindən yarəli bağrıma –dedim yarə su,
Ol təbibi-canü dil dedi ki, sevməz yarə su ...

Gərçi bipadır, vəli müştaqdır pabusinə,
Üzi üzrə sürünüb, varır anınçün yarə su (18, 2b-3a).

Lirik qəhrəman-aşiq sevgilisindən xahiş edir ki, deyir yaralı bağrına dodaqlarından su töksün. O isə cavab verir ki, yaraya su vurmaq olmaz. İkinci beytdə şair deyir ki, suyun ayağı olmasa da, o, məşuqənin ayaqlarını öpməyə can atır. O, həmişə üzü üstə sürünərək yara doğru gedir. Burada suyun aşiq kimi nəzərdən keçirilməsi təbiətdə, ətraf mühitdə aşiqin əlamətlərini görən Füzulinin, bədii məntiqini xatırladır. Görünür, bu məsələdə də şair özündən əvvəl gələn Süruri kimi sənətkarlardan örnək götürmüşdür. Füzuli həmin qafiyədən qəsidəsində belə istifadə etmişdir:

Vəhmdən söylər dili-məcruh peykanın sözün,
Ehtiyat ilə içər hər kimdə olsa yarə, su...

Dəstbusi-arizusundan gər ölsəm, dustlar,
Kuzə eylin toprağım, sunun onunla yarə su (33, s.31).

Aşiqin yaralı könlü məşuqənin oxabənzər kipriklərindən vəhmlə, qorxa-qorxa danışır. Necə ki, yaralı olan şəxs suyu ehtiyatla içir. Növbəti beytdə şair deyir ki, əgər sevgilimin əlini öpmək arzusunun şiddətindən ölsəm, torpağımdan kuzə düzəldib, onun içinə su töküb yarıma verin.

Beytlərindən birində Süruri deyir ki, tikana su tökməklə meyvə vermədiyi kimi, göz yaşı tökməklə düşmənin ürəyinə rəhm gəlməz:

Bunca tökdüm göz yaşın, düşmən tərəhhüm qılmadı,
Meyvə verməz hər nədənli verilirsə xarə su (18, s. 3b).

Sürurі divanının Kaliforniya nüsxəsində üç qəsidə vardır. Bunlardan birincisi “Asiman”, ikincisi “Su” rədifli şeirdir. Üçüncü qəsidə “Zülfün səhabı içrə olub gün yüzün nihan” misrasıyla başlanır. Füzulinin 32 beytlik “Su” rədifli qəsidəsinin Sürurinin 31 beytlik eyni rədifli, eyni vəznli qəsidəsinə nəzirə olaraq yazıldığını görürük. Məlum olduğu kimi, Füzulinin dini mövzuda yazdığı, tarixi şəxsiyyətlərə, Osmanlı sultanına, Bağdad hakimlərinə həsr etdiyi qəsidələri vardır. Onun elə qəsidələri vardır ki, baharın, səbanın, suyun, xəncərin təsviri ilə başlasa da əsərin gedişində şair ictimai, fəlsəfi, dini fikirlərini ifadə edir. Füzuli yüksək estetik zövqünü nümayiş etdirdiyi “Su” rədifli qəsidəsində suyun həyatdakı rolundan danışır, ona bir aşiq, şair gözü ilə baxır, sonda isə məlum olur ki, bu deyilənlər Məhəmməd peyğəmbərə (s.) həsr edilmiş nətin əvvəli imiş. Tədqiqatçı Vəcihə,Feyzullayeva “Füzulinin qəsidələri” adlı monoqrafiyasında onun bu əsəri barədə yazır: “Şairin hər bir kəlməsində, onun xəyal zənginliyindən axıb gələn səmimi və inandırıcı ifadələr vardır. Təkcə şairin “Su” rədifli qəsidəsini götürsək, burada Füzuli qələminin qüdrəti özü-özlüyündə aydınlaşır... Yüksək sənətkarlıqla yazılmış bu qəsidədə Füzulinin estetik zövqü, dərin mühakimə bacarığı öz ifadəsini tapmışdır” (31, s.160-161). Füzuli şeiri üçün örnək rolunu oynamış Sürurі qəsidəsində də həyatda, təbiətdə sudan bəhs olunur, suyun bəzi fiziki xüsusiyyətləri mənalandırılır, sonda məlum olur ki, bu əsər Osmanlı imperatoru Sultan Süleymana mədhiyyədir:

Şah Süleyman həzrəti kim, şəhlər Asəfdir ana,
Cuş edib sərdəftər oqı anı hər sərdara, su (18, v.3b)

Burada müəllif təlmihdən istifadə etmişdir. Süleyman peyğəmbər haqqında əfsanədən məlumdur ki, onun Asəf adlı vəziri olmuşdur (32, s.24). Şair suya müraciətən deyir ki, bütün şahların Sultan Süleymana vəzir olduğunu hər yerə səs salıb sərdarlara, hökmdarlara xəbər ver.

Qansı bəzm olmuş münəvvər bir qədin tək şəm'dən,
Qansı şəm'in şö'ləsi rüxsari-tabanınca var? (21, s.115)

Süruri qəzəlinin məqtəsində şeirinə bədii yekun vuraraq bu təsvir olunan gözəlliklərin sahibi məşuqəsinə eşqindən çəkdiyi əfğanın bülbülün güldən ötrü fəryadlarından xeyli artıq olduğunu bildirir:

Ey Süruri, ol güli-rəna qəmindən bülbülün,
Qanğı fəryadı sənün fəryadü əfğanınca var? (29, v.18a).

Füzuli də örnək qəzəlin bədii məntiqindən çıxış edərək sonda özünün eşqində çəkdiyi ahü əfğanın bülbülün ürəkləri dağlayan nəğməsindən daha üstün, daha təsirli olduğunu deyir:

Qansı gülşən bülbülün derlər, Füzuli, sən kimi,
Qansı bülbülün sürudi ahü əfğanınca var? (21, s.115).

Professor Mir Cəlal Paşayev Füzulinin bu qəzəlindəki bədii sualların ritorik mahiyyətdə olması, yəni cavab alınmaq üçün verilməməsi və təşbihlərin özünəməxsusluğu barədə yazır: "Söz ustalığının, şeir incəliyinin, nadir bədii lövhələrin bir sıra nümunə xüsusiyyətlərini verən və əsl lirik əsərlərdən sayılan bu qəzəlin çox cəhətdən ritorik sual ilə başlandığını görürük. Hiss və həyəcandan doğan bu suallar adi, məntiqi sual deyil, bədii suallardır. Bu suallar cavab almaq üçün yox, faktı, hadisəni təsdiq üçün, şairin rəyini bildirmək, gözə çarpdırmaq üçün verilir; "Qansı şəm'in şöləsi rüxsari-tabanınca var"- deyə yazdıqda şair "heç bir şamın, heç bir çırağın işığı sənin rüxsarın qədər işıqlı deyildir",- demək istəyir. Təsdiqini sual şəklində deyir.
Təşbehlər isə çox qəribə və indiyə qədər az rast gəldiyimiz maraqlı bir sistem ilə qurulmuşdur. Hər bir misrada qüvvətli bir təşbeh vardır" (30, s.81). Gördüyümüz kimi, Füzulinin yaradıcılığının ilkin mərhələlərində özünəməxsus şeir texnikasına sənətkarlığa sahib olmasında şeirlərinə nəzirə yazdığı Sürurinin ədəbi irsinin də rolu olmuşdur.

çıxan yeni-yeni mənbələrini araşdırdıqca bir daha görürük ki, onun fərdi üslubunun formalaşmasında sələflərinin irsinin təsiri olmuşdur. Bu baxımdan Sürurinin “Qanğı ay ayineyi-rüxsari-tabanıncadur?” misrasıyla başlanan 8 beytlik qəzəli ilə Füzulinin ona nəzirə olaraq eyni vəzndə yazdığı “Qansı gülşən gülbüni sərvi-xuramanınca var” misrasıyla başlanan 7 beytlik qəzəlinin müqayisəsi maraqlı nəticələrə gəlməyə imkan verir. Əvvəla, orasını qeyd edək ki, Füzuli şeirində fərqli olaraq “var” rədifindən istifadə etsə də, rədifdən kənarda bu iki şeirin beytlərinin həmqafiyə kimi səslənməsi göz qabağındadır. Məsələn, xəndanıncadır-xəndanınca var. Deməli, Füzulinin fərqli olaraq rədif işlətməsi onun şeirinin Sürurі qəzəlinə cavab olduğunu inkar edə bilməz. Hər iki şeir bənzətmələr, təşbihlər eyni zamanda bədii sual üzərində qurulmuşdur. Sürurі qəzəlində 7 dəfə “qanğı” (1 dəfə handa) Füzuli 14 dəfə (7 beytlik qəzəlinin bütün misralarında) “qansı” sual ədatından istifadə etmişdir. İlk baxışdan görünür ki, bədii suallar vasitəsi ilə və hər misrada yeni-yeni təşbihlər işlətməklə şeir texnikasına yiyələnərkən Füzuli Sürurі qəzəlindən nümunə kimi yararlanmışdır. Sürurі qəzəlinin birinci beytində gözəlin işıqlı üzünün aydan, dodaqlarının əksinin günəşdən, altıncı beytində onun qəddinin cənnətdəki Tuba ağacından üstün olduğunu deyir:

Qanğı ay ayineyi-rüxsari-tabanıncadur?
Qanğı xurşid andə əksi-ləli-xəndanıncadur...

Qanğı Tubanın İrəm bağında rənalanması,
Etidal içrə sənün qəddi-xuramanıncadur (29, v.17b-18a).

Füzulinin cavab qəzəlindəki təşbihlər mübaliğədən daha uzaq, reallığa daha yaxındır. O, gözəlin boynunu sərvi-xuramanını qızıl gül ağacından, dodağını qönçədən, parlaq simasını şamın şöləsindən üstün hesab edir:

Qansı gülşən gülbüni sərvi-xuramanınca var?
Qansı gülbin üzrə qöncə ləli-xəndanınca var?...

Arizinlə zülfü qaşın ortasında ruhların,
Ərşdür, üzündə Rəhman surəsi, altında ab (29, v.9b)

Füzuli həmin qafiyə ilə yazdığı beytində tamam başqa mövzuya toxunur. Bədii sual poetik fiqurundan istifadə edərək saqidən, gözəldən soruşur ki, əlində tutduğun gümüş badədəki ləl rəngli qırmızı şərabdır, yoxsa ləldən olan üzük qaşı sənin dodaqlarının gözəlliyini görüb paxıllıqdan suya dönmüşdür:

Lə'lgun meydir əlində sağəri-simin ilə,
Ya nigini-lə'ldir, rəşki-ləbindən oldu ab? (21, s.66).

Beytlərindən birində Sürури məşuqəyə müraciətən deyir ki, gözəlliyin nə möcüzədir ki, əsmai-hüsna dəftərindən onu seçmiş, intixab etmişlər? [Quranda əsmai-hüsna" ən gözəl isimlər, Tanrının adları mənasında işlədilir. (7/180, 17/110, 59/24)]. Burada da Tanrının yaratdıqlarının əşrəfi olan insanda Yaradanın təcəlli etməsindən söhbət gedir:

Vəh nə möcüzənamədür hüsnün kim, anı əqli-küll,
Eyləmiş əsmai-hüsna dəftərindən intixab (29, v.9b).

Füzuli isə eyni qafiyəli beytində məşuqəsinə üz tutaraq deyir ki, Yaradanın qələmi sinəmin lövhəsində səni mənə yazmışdır, bununla da gözəllərin içindən səni seçmişdir:

Kilki-qüdrət lövhi-sinəmdə səni qılmış rəqəm,
Eyləyib məhbublər məcmuəsindən intixab (21, s.66).

Üç qüdrətli sənətkarın-Nəsimi, Sürури və Füzulinin eyni qafiyəli qəzəllərini nəzərdən keçirdikdə bir daha görürük ki, Nəsimi də onun şeirinə nəzirə yazmış Sürури də, Füzuli də öz yaradıcılıq dəst-xəttinə, fərdi üsluba malik şair olmuşlar.

Dahi Füzulinin özünəməxsus yaradıcılıq üslubunun ondan sonra gələn şairlərə təsir etməsi şübhə doğurmur. Lakin ədəbiyyat tariximizin üzə

qəzəllərindən birində və Füzulinin qəzəlində birinci beyt eyni cür-niqab-aftab kimi qafiyələnmişdir. Nəsimi şeirlərinin qafiyələri belədir: Birinci şeir: niqab, aftab, şərab, ab, xab, bab, ümmül-kitab, yövmül-hesab, bis-səvab, cavab, hicab, xitab. İkinci şeir: niqab, nəcab, hicab, kitab, bab, niqab, ictinab, bis-səvab. Sürури qəzəllərinin qafiyələri belədir: Birinci şeir: niqab, aftab, turab, şərab, hübab, ümmül-kitab. İkinci şeir: niqab, hübab, xoşab, aftab, ruyi-ab, tab, şərab bab-bab. Füzuli qəzəlinin qafiyələri belədir: niqab, aftab, mahtab, gülab, hübab, ab, intixab, bis-səvab. Sürurinin Nəsimi qəzəllərindəki niqab, aftab, ab, şərab, ümmül-kitab kimi qafiyələri, «Mən indəhu ümmül-kitab" ("Yanında (İlahi) kitabın bilgisi olanlar") Quran kəlamını (Surə 13, ayə 43) təkrar etməsi onun Nəsimidən bəhrələndiyini göstərir.
Süruri qəzəlində bahar fəslini, ilahi lütfün təzahür etdiyi bağ və gül fəslini təsvir edir, təbiətin gözəlləşməsini ilahi qüdrətlə izah edir. Şair göstərir ki, ilin bu gözəl vaxtında hər çəmən bir asimana, hər çiçək bir günəşə çevrilmiş, göylər yer üzünə qibtə etməyə başlamışdır:

Feyzi-hikmətdən nə qüdrətdür kim, olur günbəgün,
Hər çəmən bir asimanü hər çiçək bir aftab.

Yer yüzün rəşki-səmavat eylədi gül fəsli kim,
Səbzeyi-çərx atlas oldı, kəhkəşan həm ruyi-ab...

Ey Süruri, bağü gül fəslində bir məcmudur
Kim, açılmışdır lətafət dəftəründən bab-bab (29, v.9b)

Füzulinin cavab qəzəlindəki qafiyələr şeirin məzmunu onun hər iki sələfinin əsərləri ilə tanış olduğunu, bununla bərabər öz üslubunda orijinal əsər yarada bildiyini göstərir. Nəsimi kimi, Füzuli də qəzəlinin son beytində "Vəllahü ə'ləm bis-səvab" ("Doğrusunu Allah daha yaxşı bilər") kəlamını işlətmişdir. Füzulinin qəzəlində öncəki şeirlərdən fərqli olaraq "mahtab, gülab" qafiyələrini işlətmişdir. Süruri "ab" qafiyəli beytində insan üzündə ilahi əlamətlərin, Quran surələrinin təzahüründən danışır:

Sürurinin “Aftabi-təl’ətindən rəf olur çün kim niqab”, “Gül yüzündən çün səba məşşatəsi açdı niqab” misralarıyla başlanan qəzəlləri Nəsiminin “Şol tamam ayın üzündən çünki rəf oldu niqab” misrasıyla başlanan qəzəlinə nəzirədir (Nəsiminin eyni qafiyəli, “Vəchdən dilbər götürmüşdür niqab” misrasıyla başlanan qəzəli başqa vəzndə olsa da, məzmun eynidir və Sürurinin eyni zamanda bu şeiri də örnək götürməsi ehtimalı böyükdür). Nəsiminin şeirində dünyəvi gözəlliklərdə təzahür edən ilahi gözəlliklər, dünyəvi, məcazi eşqdən doğan həqiqi eşq, Yaradana olan eşq tərənnüm edilir. Dünyanın hər bir gözəlliyi insanın zövqünü oxşayır, eyni zamanda Tanrının hikmət və qüdrətindən xəbər verir:

Şol tamam ayın üzündən çünki rəf oldu niqab,
Zülmətin dövranı keçdi, zahir oldu aftab...

Ey yanağın həsrətindən cənnətin qəlbində nar,
Vey dodağın şərbətindən kövsərin eynində ab!

Ey üzün həmra gülündən lalənin camində mey,
Vey gözün sevdalarından nərgisin gözində xab! (25, s.22)

Bu şeirdə şairin insan üzündə İlahinin təcəlli etməsi barədə hürufi düşüncələri də əksini tapmışdır:

Surətin lövhində yazılmış hürufi bilməyən,
Bilmədi sövmü səlatı, sağişi-yövmül-hesab.

Ali-heyvandır dodağın, ruhi-qudsidir dəmin,
Surətin Həqdir, üzün vallahü ə’ləm bissəvab (26, s.22).

Sürurinin hər iki cavab qəzəlində Nəsimi şeirinin əsas məzmununun əksini görürük. O, nəzirələrindən birincisində Nəsimidən təsirlənərək Qurandan bir sıra iqtibasları ayrı-ayrı misralarına daxil etmişdir. Fikrimizcə, Füzuli Nəsiminin də, Sürurinin də adı keçən şeirlərindən xəbərdar olmuş, nəzirəsində yalnız özünə məxsus fərdi yaradıcılıq üslubunu nümayiş etdirə bilmişdir. Maraqlıdır ki, Nəsimi və Süruri

onu üstələyən əsər yazır, bununla da yaradıcılıq yolunda irəliləyir və kamilləşir. Tədqiqatçı Fazil Seyidov yazır: “Məlumdur ki, hər şairin şeirinə nəzirə yazılmır. Şeirinə nəzirə yazılan şair xalqın ən görkəmli və sevimli şairidir. Fars şairlərindən Sədi, Hafiz və Ürfi kimi adlı-sanlı şairlərin şeirlərinə nəzirə yazıldığı kimi, Azərbaycan şairlərindən də ən çox Füzulinin və Saibin qəzəllərinə nəzirələr yazılmış və təxmislər edilmişdir” (28, s.337). Anadilli poeziyamızda nəzirə və təxmisin ən gözəl nümunələrini yaradan sənətkarlardan biri də Füzulidir. Məlum olduğu kimi, böyük şair Həbibinin

Gər səninçün etməyəm çak, ey büti-nazikbədən,
Qəbrim olsun ol qəba, əynimdə pirahən kəfən

-mətləli qəzəlinə təxmis bağlamış,

Dün gördüm ol nigarı tərəbnakü ərcümənd,
Kafur əlilə dəstələmiş ənbərin kəmənd,
Baxdım şikənci-türrəsinə zarü müstəmənd,
Bir şəxsi-natəvan oturur gərdənində bənd,
Kimdir bu şəxs, ol nə rəsəndir-dedim, dedi:
Zülfüm kəməndi tutsağı canındurur sənin

bəndi ilə başlanan müsəddəsinə

Dün sayə saldı başimə bir sərvi-sərbülənd
Kim, qəddi dilruba idi, rəftarı dilpəsənd,
Göftarə gəldi ta ki, açıb ləli-nuşxənd,
Bir püstə gördüm onda, tökər rizə-rizə qənd,
Sordum: Məgər bu dürci-dəhəndir,-dedim, dedi:
-Yox, yox, dəvayi-dərdi-nihanındurur sənin

-bəndi ilə başlanan müsəddəs-nəzirə yazmışdır.

Füzulinin Süruri şeirlərinə yazdığı nəzirələrdə şairin bir tərəfdən sələfindən öyrəndiyini, onun əsərlərindən sənətkarlıq məktəbi, örnək kimi istifadə etdiyini, digər tərəfdən bu şeirlərə yeni bir ahəngdarlıq, məna dərinliyi, yüksək bədii zövq gətirdiyini görmək mümkündür.

qəzəlinə örnək olmuşlar. Fikrimizcə, Füzulinin aşağıdakı misralarla başlanan qəzəlləri Süruri şeirlərinə nəzirə olaraq yazılmışdır: Füzuli “Şəm üzündən aləmi rövşən qılıb saldın niqab”, “Münhərifdir, saqiya, ənduhi-dünyadən mizac”, “Olur qəddim düta eşqin yolunda hər bəla görgəc”, “Seyr qıl, gör kim, gülüstanın nə abü tabı var”, “Qansı gülşən gülbüni sərvi-xuramanınca var”, “Xəm gədilə ağlaram ol türreyi-tərrarsız”, “Eyş üçün bir türfə mənzildir bahar əyyamı bağ” misraları ilə başlanan qəzəllərini yazarkən Sürurinin “Gül yüzündən çün səba məşşatəsi açdı niqab”, “Zahida, qılmış quru sevda səni yə’si-fərac”, “Qərar etməz könül qaşınla qəmzəndən nişan görgəc”, “Qanğı sünbüldür ki, miskin kakilin tək tabı var”, “Qanğı ay ayineyi-rüxsari-tabanınca var”, “Kakilin fikrində gözüm yaşı getməz ahsız”, “Yandırır xalun xəyali xəttin içün dildə dağ” misrasıyla başlanan qəzəllərini örnək götürmüşdür. Süruri divanının Kaliforniya nüsxəsi nəzərdən keçilərkən məlum oldu ki, Füzulinin 32 beytdən ibarət,

Saçma, ey göz əşkdən könlümdəki odlarə su
Kim, bu dənklü tutuşan odlara qılmaz çarə su

-beyti ilə başlanan “Su” rədifli qəsidəsi

Sürurinin 31 beytlik

Sun ləbindən yarəli bağrıma dedim yarə su,
Ol təbibi-canü dil dedi ki, sevməz yarə su

-beytilə başlanan eyni rədifli qəsidəsinə nəzirədir. Siyahını uzatmaq mümkündür. Buradakı bəzi örnək qəzəllərlə nəzirələr arasında qafiyə fərqlərinin olduğunu görürük. Lakin bu şeirlərin məzmunu nəzərdən keçirildikdə onların arasındakı örnək-nəzirə münasibətləri aşkara çıxır. Şairlər arasındakı sələf-xələflik münasibətlərini genişləndirən, onların ustadların sənətkarlığını öyrənib kamilləşməsinə kömək edən nəzirə, eləcə də təxmislər əslində bir ədəbi yarışdır. Şair nəzirəsində yüksək bədii üslubda dərin hiss, həyəcan və fikirlərin ifadə edildiyi əsəri örnək seçib forma və mənaca onun səviyyəsinə uyğun gələn, bəlkə də

Xuni-dil birlə yazar vəsfi-camalın Kişvəri,
Ey güli-xəndan, bu rəngin dəftərü divana-bax (27, s.68a).

Ədəbiyyat tariximizdə “Bax” rədifli şeirlərin sonrakı taleyi də çox maraqlıdır. Molla Vəli Vidadi, Molla Pənah Vaqif, Mir Möhsün Nəvvab və bir sıra digər şairlərimizin həmin rədiflə yazdıqları çox dəyərli şeirləri vardır. Fikrimizcə, anadilli poeziyamızda “Bax” rədifli ilk qəzəl İmadəddin Nəsimiyə məxsus olmuş,sonrakı dövrlərin sənətkarları həmin rədiflə şeir yazarkən onun əsərindən örnək kimi istifadə etmişlər. Füzulinin Nəsimi əsərlərini oxuması tədqiqatçılarımız tərəfindən sübut edilsə də qeyd etməliyik ki, Füzulinin “Bax” rədifli qəzəli məhz Sürurinin eyni rədifli şeirinə nəzirədir. Hər iki şeirin Nəsimi, Qazi Bürhanəddin və Kişvəri qəzəllərindən fərqli olaraq eyni vəzn və qafiyə ilə yazılması bunu iddia etməyə imkan verir.

Süruri divanının yeni əldə edilmiş nüsxələri göstərir ki, Füzulinin onun qəzəllərinə yazdığı nəzirələrin sayı tədqiqatçılarımızın göstərdiklərindən daha çoxdur. Əvvəla, onu qeyd edək ki, Füzulinin “Bax” rədifli qəzəlinə örnək olmuş Süruri qəzəllərinin sayı dörddür. Sürurinin eyni rədifli və vəzndə digər qəzəllərin mətlələrini aşağıda veririk:

Ey könül, gəl dideyi-təhqiq ilə əşyayə bax
Kəsrəti-surətdə vəhdət göstərən mənaya bax...

Arizi-Leylidə hali-xali-gəndümgunə bax,
Hüsni miratında əksi-dideyi-Məcnunə bax

Ey könül, ol qəmzeyi-gəmmaz ol əbruyə bax,
Baş çatub nə sehr edərlər, ol iki caduyə bax.

Bu üç şeirdən yalnız ikicisinin qafiyəsi fərqlidir. Öncə haqqında danışdığımız qəzəllə bərabər Sururinin digər iki qəzəli də (cəmi üç şeir) rədif, vəzn, qafiyə, mövzu etibarı ilə Füzulinin eyni “Bax” rədifli

yaranmasında Qazi Bürhanəddinə Nəsiminin təsiri olmuşdur. Qazi Bürhanəddinin hürufiliyi təbliğ edən, Həllac Mənsurdan bəhs edən beytlərində bunu görmək mümkündür. Nəsimi 9 beytlik “Bax” rədifli qəzəlində dünyaya təsəvvüfi baxış, hürufiliyin təsiri özünü göstərməkdədir. Müəllif oxucunu hər şeyin mahiyyətinə baxmağa, ruhunu görməyə çağırır, insanın üzündə təcəlli edən Yaradandan danışır:

Aç bu sərapərdəyi, gir içəri, canə bax.
Gör nə təcəlli qılur, pərtövi-cananə bax.

Dost gözündə görüb sürməyi könül gözü,
Eşq ilə ondan dönüb təl’əti-sultanə bax

Əksini gör ol üzün istər isən görməyə,
Can ilə canan gözün ayineyi-canə bax. (26, s.505).

Nəsimi beytlərində bir sıra hallarda ikinci misrada deyilən fikir birinci misrada deyilən mətləbi təsdiqləyir, sübut edir:

Gözlərinin ayəti əksi əyan göstərir,
Dilər isən görməgə surəti-insanə bax (25, s.505).

Qazi Bürhanədinin eyni rədifli qəzəlindəki beytlərdə də birinci misrada deyilən fikir, ikinci misrada təsdiqlənir, inkişaf etdirilir:

Sahiri isdər isən gəl gözə-göz bu gözə bax,
Günəşi gördüm der isən, yüzə-yüz bu yüzə bax (26, s.250).

Beyt misraları arasındakı belə münasibəti Kişvərinin eyni rədifli qəzəlində də görə bilərik:

Könlümün viranəsindin bir nəfəs çıxmaz qəmin,
Gənci-dövlət yeri bolğan guşeyi-viranə bax...

Adəmiliğdin keçibmən pərivəş eşqidin,
Adəmi sanur məni, zahidi-heyvana bax...

nəzirə yazdığı üç Süruri qəzəlindən bəhs etmişdir ki, onlar barədə qısa məlumat vermişik.
Tədqiqatçı Zəkulla Bayramlı şairin birinci və ikinci qəzəllərinin diqqətəlayiq cəhətləri barədə yazır: "Fikrimizcə, "kəmənd, bənd-bənd, dərdmənd, cayi-pənd" və b. sadə və mürəkkəb sözlərdən düzəlmiş özünəməxsus qafiyələr, bir misrada "Allah-Allah" nidasının işlədilməsi, ümumən qəzəldəki fikir və xəyal zənginliyi və orijinal təşbeh-məcaz növləri birinci qəzəli fərqləndirən və başqa şairləri ona nəzirə yazmağa vadar edən səbəblər kimi qeyd olunmalıdır. İkinci qəzəldə isə "peyda, mə'va, tamaşa, mütərra, şəhla, molla" kimi ərəb və fars sözlərinin II şəxsin təkində əmr şəklində inkar formasında işlənərək, türk dilinin qrammatik qanunlarına tabe etdirilməsi ilk olaraq diqqəti çəkən məqamlardandır. Eyni zamanda, burada da I qəzəldəki kimi, cəsarətli bənzətmə və məcazlar üzərində qurulmuş ümumi məzmun və ideya oxucunu valeh edir. Ənənəvi təşbeh, epitet və başqa bədii təsvir vasitələrinin Süruri qəzəlində başqa şairlərdəkindən az da olsa fərqli şəkildə işlənməsi isə ayrıca qeyd olunmalıdır" (24, s.192).
H.Araslının Füzulinin nəzirə yazdığı Süruri qəzəli kimi göstərdiyi "Bax" rədifli şeirə münasibətimizi bildirmək istərdik. Qeyd edək ki, Z.Bayramlı tədqiqatçılar tərəfindən az araşdırılmış bu qəzəli məqaləsində ayrıca nəzərdən keçirmişdir (24, s.193-196). Z.Bayramlı həmin Süruri qəzəlinin Füzulinin diqqətini aşağıdakı cəhətlərinə görə cəlb etdiyini qeyd edir: "Füzulidə maraq doğuran Sürurinin bu qəzəli özünəməxsus bədii təsvir və poetik fiqurlar, həmiçinin orijinal dil-üslub özəllikləriylə də seçilir" (24, s.194). Füzulinin Süruri əsərlərindən təsirləndiyini, onun qəzəllərinə nəzirə yazdığını bir daha təsdiq etməklə xatırlatmaq istərdik ki, anadilli poeziyamızda "Bax" rədifli qəzələ daha əvvəlki dövrlərdə yaşamış şairlərimizdən, Nəsimi, Qazi Bürhanəddin və Kişvərinin divanlarında da rast gələ bilərik. Nəsiminin (1369-1417) adını ondan daha əvvəl dünyaya gəlmiş Qazi Bürhanəddinin (1344-1398) adından öncə çəkməyimizin səbəbi odur ki, fikrimizcə, bir sıra şeirlərinin, eləcə də "Bax" rədifli qəzəlinin

baxmayaraq sənətinin ucalığından əmin olduğunu da bildirir ki, Süruri divanının əlimizə natamam çatmış dibaçəsində bu yoxdur. Böyük şair vətəninin İraqi-Ərəb olduğunu ona görə vurğulayır ki, bura əvvəllər Səfəvilər dövlətinin, sonra isə Osmanlı imperatorluğunun əyaləti olub, mərkəzdən kənarda yerləşib. Füzulinin səyahət etməməsindən danışmasının da səbəbi vardır. Orta əsrlərdə cəmiyyətin müxtəlif təbəqələrinin nümayəndələri, xüsusilə də ziyalıları arasında belə hesab olunurdu ki, səyahətlər insanın şəxsiyyət kimi yetişməsi, dünyagörüşünün inkişaf etməsi üçün çox vacib şərtdir. Tədqiqatçılar göstərirlər ki, orta əsrlərdə Baba Kuhi Bakuvi, Qətran Təbrizi, Xətib Təbrizi, Fələki Şirvani, Xaqani Şirvani, Mücirəddin Beyləqani, Zülfiqar Şirvani, İmadəddin Nəsimi kimi klassiklərimiz çoxsaylı səyahətlər etmiş, gəzdikləri ölkələrin mədəniyyəti, elmi, ədəbi mühiti, ayrı-ayrı sənətkarları ilə tanış olmuş, mədəni, ədəbi əlaqələrimizin inkişafında mühüm rol oynamışlar (22). Sadiq bəy Əfşar (1533-1610) səyahət etməyi insanın formalaşmasında vacib amil kimi dəyərləndirirdi. “Məcməül-xəvas” adlı təzkirəsində o, Mövlana Heydəridən danışarkən dəfələrlə Hindistana gedib-gəlməyin şairin inkişafında mühüm rol oynadığını xüsusi qeyd edərək yazır: “Əlbəttə ki, səfərlər etməyin, insanları görməyin təsiri çox böyükdür” (23, s.256). Həmin əsərində müəllif Mövlana Möhtəşəm adlı şairin ünsiyyətdə təcrübəsizliyini onun səfərlərdə olmaması ilə izah edir: “Lakin səfərlərdə olmadığından ünsiyyət qanun-qaydalarında bir qədər təcrübəsizlik göstərirdi” (23, s.179). Fikrimizcə, Füzuli divanının dibaçəsində bu məqama işarə etmişdir. Lakin bu deyilənlərlə bərabər qeyd etmək istərdik ki, Nizami, Füzuli kimi vətənini heç bir zaman tərk etməmiş böyük sənətkarların dahiyanə əsərlər yazması da ədəbiyyat tarixinin danılmaz faktı kimi qəbul edilir.

Tədqiqatçılar göstərirlər ki, Füzuli yaradıcılığının ilk illərində Nəsimi irsinin varisi kimi tanınan Süruri yaradıcılığından təsirlənmişdir. Ümumiyyətlə, orijinal yaradıcılıq dəst-xəttinə malik ustad sənətkar Süruri sənətindən bir sıra müasirlərinin və xələflərinin bəhrələndiyi danılmaz faktdır. Akademik Həmid Araslı Füzulinin bəhrələndiyi və

və tərkib və hüruf üzrə tərtib edib, bu övraqı cəm eylədi. Xətapuş olan əshabi-kəmaldan və hünərbin olan əhli-haldan rica edir ki, eybinə nazir olmayub, bəlkə qüsurun satir olub, məzbur onların qatında məzur və kəndulər əndullah məcur olalar" (18, 1b). Dibaçədən göründüyü kimi, şair gənclik illərində yazıb bir yerə toplamadığı şeirlərini sonralar dostlarının xahişi ilə toplayıb, ənənəvi qaydada, ərəb əlifbası hərflərinin ardıcıllığı üzrə səliqə ilə düzmüş, bir divan tərtib etmişdir. Süruridən sonra ədəbiyyata gəlmiş böyük Azərbayacan şairi Məhəmməd Füzulinin türk divanının dibaçəsində bu toplunun meydana çıxması barədə dediyi sözlər Sürurinin dibaçəsini xatırladır. Füzuli deyir ki, bir gün bir nəfər ona müraciət edib türkcə şeirlərini bir toplu halında tərtib etməsini xahiş edir.Fikrini belə izah edir ki, şairin ərəbcə və farsca şeirləri toplu halında oxucuların əlində olduğu halda, türkcə şeirləri ortada yoxdur. Bu fikri qəbul edən Füzuli bildirir ki, türkcə şeirlərimdən müxtəsər divan tərtib etmək üçün gəncliyimdə xahişlə məndən şeirimi alanlardan xahiş edib onlarda olan şeirlərimi götürüb köçürdüm: "Naçar məhmili-etibarimdə bu ibarə lazımdır deyib zəmani-tüfuliyyətimdə sadir olub, mütəfərriq olan qəzəllərdən bir müxtəsər divan cəm etmək səlahin gördüm. Və ol vəqtdə məndən iltimasla alanlardan iltimsla alıb surəti-cəm'i, ixtisar üzrə itmamə yetirdim. Ümiddir ki, ərbabi-fəsahət və əshabi-bəlağət müşahidə və mütaliə qaldıqda, mənşə və mövlidim İraqi-Ərəb olub, təmamiyi-ömrdə ğeyr məmləkətlərə səyahət qılmadığımdan vaqif olduqda, bu illəti mucibi-süquti-etibar bilməyələr. Və məhəllü məqamimə görə rütbeyi-istedadimə həqarət ilə nəzər qılmayalar. Zira e'tibari-vətən isteda'di-zatə təsir etməz və topraqda yatmaq ilə tiladən cila getməz" (21, s.31).

Beləliklə, Füzuli divanının dibaçəsində Sürüri kimi anadilli divanını oxucuların xahişi ilə tərtib etdiyini, gəncliyində yazdığı şeirlərini müxtəsər divan halında topladığını bildirir. Füzuli də dibaçəsinin sonunda divandakı nöqsanlara görə üzrxahlıq edir, hətta bu nöqsanları düzəldəcək şəxsə əvvəlcədən minnətdarlığını bildirir. Lakin Füzuli məkanının İraqi-Ərəb olduğuna və heç bir yerə səyahət etmədiyinə

Sultani-bərrü bəhr Süleyman bin Səlim,
Qıldı hilali Rəxşünə nə’li-dəvab eyd (19, s.417).

Bu fikri osmanlı müəllifi Məhəmməd Sürəyya özünün “Sicilli-osmani, yaxud təzkireyi-məşahiri-osmaniyyə” adlı əsərində də təsdiq edir. O, şair barədə yazır: “Əcəm diyarından olub Ruma hicrət etdi. Əvaxir səltənəti-Sultan Süeyman xan Qanuniyə yetişdi. Şairdir. (20, s.12).
Süruri divanının 120 vərəqdən ibarət Kaliforniya nüsxəsinə 424 türkcə qəzəl, qəsidə, qitə, lüğəz (müəmma), mətlə və müfrədlər, həmçinin farsca şeirlər daxildir. Hər səhifə 15 sətirdir. Qeyd edək ki, bu nüsxədəki 424 qəzəldən 215-i 65 şairin şeirlərinə yazılmış nəzirələrdir. Bildirmişdik ki, Sürurinin qəzəllərinə Məhrəmi, Şəm’i, Zati, Vəsfi, Rəvani, Məsihi, Nitqi və s. osmanlı şairləri nəzirə yazmışlar. Şairin divanının haqqında danışdığımız nüsxəsində isə onun Nicati, Zati, Xəyali, Əhməd Paşa, Bahari, Fəqiri, Nişati, İshaq Çələbi, Cəfər Çələbi, Nizami, Saleh Çələbi, Rəvani, Məsihi, Cümhur, Qubari, Ənvəri, Fədayi, Ahi, Zəifi, Ədhəmi, Nəti, Mərdümi, Mühibbi, (Sultan Süleyman), Vəsfi, Nuri, Səlimi (Sultan Səlim), Nihali, Şeyxi, Nəvai, Sün’i, Heyrəti, Yəhya, Məhrəmi, Ruhi, Aftabi, Üzri, Safi, Şövqi, Səidi, Ləm’i, Lamei Çələbi, Hilali, Cəlili, Niyazi, Ədni, Həlaki, Rəfiqi, Cəfayi, Cəvani, Şahidi, Vüsali, Şəm’i, Şairi, Vəfayi, Niqabi, Qədri Əfəndi kimi osmanlı şairlərinin qəzəllərinə yazdığı nəzirələr vardır. Bu isə o deməkdir ki, Süruri Türkiyəyə köçdükdən sonra osmanlı ədəbi prosesində fəal iştirak etmişdir. Onun osmanlı şairlərinin yaradıcılığına güclü təsir etməsi, burada müqtədir sənətkar kimi tanınması barədə təzkirələrdə məlumatlar vardır. Öz əli ilə köçürüyü divanının dibaçə hissəsində Süruri gənclik illərində yazdığı şeirlərini sonralar dostların xahişi ilə bir divan halında topladığını bildirir. Həmin dibaçədə oxuyuruq: “Əhli-dillərin püreyb və qüsuri bəndeyi-kəmini-Xuda Süruri əvaili-eşq və cəvandə bəzi əşar inşa və xeyli kəlimat imla eyləmiş, likən aləmi-itlaqdə biqeyd olub, cəm’ə müqəyyəd olmayub, neçəsi zaye və nüsxeyi-qeyr şaye olmuş, haliyən fərmani-yaran və tələbi-xəllaq ilə mövcud olanı və hazır bulunanı cəm

bir divan halında tərtib etməsinin səbəbini açıqlayır, oxucuların buradakı nöqsanlara göz yumacağına ümid etdiyini bildirir. Divanda şairin gəncliyində və yaşlı vaxtı yazdığı şeirlər toplanmışdır. Buradakı şeirləri onların şairin divanının digər nüsxələrində və cünglərdə, məcmuələrdə rast gəldiyimiz variantları müqayisə etdikdə sözlərdə fərqlərin olduğunu görsək də, vəzn və qafiyə eynidir. Görünür ki, müəllif bir sıra şeirlərinin üzərində sonralar yenidən işləmişdir. Belə bir fikir irəli sürmək olar ki, divanın dibaçəsini, bütövlükdə, divanı başqa bir katib də köçürə bilərdi. Lakin divanın müəllif tərəfindən köçürülməsinin bir dəlili də odur ki, səhifələrin kənarında mətndə gedən səhvlər düzəldilmiş, hansı qəzəlin kimin şeirinə nəzirə olduğu göstərilmişdir. Nəhayət, divanın sonunda "təmmət" sözündən sonra katibin adı qeyd edilməmişdir. Görünür, müəllif buna ehtiyac hiss etməmişdir. Əgər gözəl nəstəliq xətti ilə yazılmış bu divanı başqa bir katib köçürsəydi, adını mütləq qeyd etməli idi. Beləliklə, Sürurі divanının Kaliforniya Universiteti kitabxanasında saxlanan nüsxəsinin aftoqraf olduğunu sübut edən bir neçə ciddi dəlil vardır.
Bu divan əlyazmasının köməyi ilə Sürurinin Osmanlı imperatoru Sultan Səlimin (1512-1520) oğlu Sultan Süleymanın hakimiyyəti illərində də (1520-1566) yaşadığını dəqiqləşdirə bilirik. Şairin divanının Kaliforniya nüsxəsinin əvvəlində onun Sultan Süleymana həsr etdiyi "Asiman" rədifli qəsidəsində belə bir beyt vardır:

Aftabi-səltənət Sultan Süleyman kim, ana
Yerü gög əhli ki, edər dualar asiman (18, v.2b).

Bu məlumat osmanlı müəllifi Aşiq Çələbinin hicri 976-cı ildə (m.1568-1569) yazdığı "Məşairüş-şüəra" təzkirəsində nümunə gətirdiyi Sürurinin

Səlx oldı mahi-ruzəvü göstərdi tab eyd,
Ərz eylədi cahana tamam aftab eyd

-mətləli qəsidəsindəki aşağıdakı beytinin verdiyi bilgini təsdiqləyir:

Şahbazi-laməkanın aşiyanıdır könül.

Könlümü zülfinlə çək zəncirə, şeydalanmasın,
Sinəmi çak et ki, səndən özgə məvalanmasın

Bu bir daha sübut edir ki, Vaikanın Apostol kitabxanasından (eləcə də haqqında danışacağımız digər kitabxanalardan) sürəti əldə edilmiş divan osmanlı müəlliflərinin "Süruriyi-Əcəm", "Süruriyi-Şərqi" adlandırdıqları şarimizə aiddir.

Sürurinin İstanbulun Süleymaniyyə kitabxanasında, 3777-ci nömrə altinda saxlanan anadilli divanı 26 vərəqdə köçürülmüşdür, 661 beytdən ibarətdir. Buraya 90 qəzəl, 3 mürəbbe daxildir.

Manisa şəhəri kitabxanasında 7844-cü nömrə altında saxlanan, 37 vərəqdən ibarət nüsxə isə məcmuədir. Əlyazmanın 23 vərəqində Sürurinin Azərbaycan türkcəsindəki şeirləri, sonrakı yerlərdə Nəsimi və "Dana" təxəllüslü Mir Seyid Əli adlı şairin farsca şeirləri köçürülmüşdür. Əlyazmada katib qeydi vardır. Süruri divanının qurtardığı səhifədə oxyuruq: "Təmam gəşt in divane-şərif fi-yövme-düşənbə fi mahe-məhərrəm əlhəram min şühur səneyi-səmanə və səb'in və tis'ə miə fi-şəhri Hələb fi-astane-Bayram Baba qəddəsə sirruhul əzüzül-əlfəqirül həqir Dərviş Mustafa bəndeye-Müctəba" (17, v.24b). Buradan məlum olur ki. Süruri divanının Manisa nüsxəsi hicri tarixlə 987, miladı tarixlə 1570-ci ildə Hələb şəhərində Bayram Baba adlı şeyxin dərgahında Dərviş Mustafa adlı katib tərəfindən köçürülmüşdür. Bu əlyazmadakı Süruri divanının digər nüsxələrində rast gəlmədiyimiz şeirlər, o cümlədən, Şah İsmayıl Xətaiyə həsr edilmiş mürəbbe böyük maraq doğurur.

Nəhayət, Süruri divanının ən son zamanlarda ABŞ-ın Kaliforniya Universitetindən (№327) əldə edilmiş aftoqraf nüsxəsi (buraya şairin Azərbaycan türkcəsi ilə bərabər farsca şeirləri də daxil edilmişdir) onun həyat və yaradıcılığı barədə bir sıra dəyərli məlumatlar əldə etməyimizə kömək edir. Digər nüsxələrlə müqayisədə daha kamil olan Kaliforniya nüsxəsinin şairin öz əli ilə köçürüldüyünü sübut edən dəlillər aşağıdakılardır: Müəllif divanının dibaçə hissəsində şeirlərini

Kişvəri, bir cür'ə içsən, yoxdur ölməklik sana,
Cami-zərdin Şah İsmaili-Sultan əlkidin (16, s.35).

Buradan belə bir nəticəyə gəlmək olar ki, şair Ağqoyunlu dövlətinin süqutundan sonra, XVI əsrdə də yaşamış, Şah İsmayil Xətaiyə qəzəl həsr etmiş, bəlkə də ömrünün son illərindəSələvilər sarayına yaxın olmuşdur. Tədqiqatçıların göstərdiyi kimi, istedadı xüsusilə qəzəl janrında yazdığı şeirlərdə özünü göstərən (7, s.216) Sürurinin son zamanlar əldə edilmiş divan nüsxələri də onun həyat və yaradcılığı barədə daha ətraflı danışmağa imkan verir. Həmin divan nüsxələrini nəzərdən keçirək. Vatikanın Apostol kitabxanasında Borgiturk. 35-şifri altinda saxlanılan Süruri divanının başlığı belədir. "Divani-Süruriyi-Əcəm". Məlumdur ki, bəzən şairimizi başqa sənətkarlardan fərqləndirmək üçün mənbələrdə onun bu cür və ya "Süruriyi-Şərqi" kimi adlandırmışlar. 192 vərəqlik əlyazmanın 184 vərəqində şairin anadilli şeirləri nəstəliq xətti ilə köçürülmüşdür. Nüsxə rikabə üsulu ilə-Şərq paginasiyası ilə səhifələnmişdir. Yəni, səhifələr rəqəmlə göstərilməmiş, hər səhifənin sonunda növbəti səhifədə yazilacaq ilk söz qeyd edilmişdir. Bu səhifələnmə üsulunun qüsurlu cəhəti ondan ibarətdir ki, ortadan neçə səhifənin düşürdüyünü bilmək mümkün deyil. Qeyd etdiyimiz kimi, əlimizə 184 vərəq həcmində çatan divandan naməlum sayda səhifələr düşmüş, bir sıra şeirlər natamam qalmışdır. 6 və ya 5 misradan ibarət səhifələrdən bəziləri oxunmaz hala düşmüşdür. Bəzi səhifələrin kənarında xalq təbabətinə dair müxtəlif qeydlər, əlyazmanın sonunda mətnə aid olmayan yazılar köçürülmüşdür. 931 beyti əlimizə çatmış bu divan nüsxəsində lətifi, Qınalızadə. Aşiq Çələbi təzkirələrində İsmayıl Hikmətin "Azərbaycan ədəbiyyatı tarixi" kitabında Azərbaycan şairi Süruriyə aid edilən aşağıdakı mətləli şeirlər aşkar edildi:

Çeşmi-pürxunimdə xalin nəqsi, ay arami-can,
Miskə bənzər kim, qızıl valadə olmuşdur nihan...
Ta ki, sevdaya-səri-zülfün məkanlıdır könül,

Süruri haqqında mənbələrdə verilən məlumatlar əsasında belə qənaətə gəlmək olar ki, XV-XVI əsrlərdə yaşamış bu Azərbaycan şairi dövrünün güclü sənətkarlarından olmuş, əsərləri müasirlərinin yaradıcılığına təsir etmişdir. Rəvan və axıcı dillə şeirlər yazan Sürurinin anadilli lirik şeirlər toplusu-divanı məşhur olmuşdur. İsmayıl Hikmət şairin Çaldıran döyüşündən sonra Türkiyəyə köçdüyünü, orada çox yaşamadığını, ən geci h.926 (m.1519-1520) vəfat etdiyini göstərir.
Sadalanan faktlar əsasında Sürurinin həyatını şərti olaraq üç mərhələyə bölmək olar: 1)Şairin XV əsrdə yaşadığı həyatının birinci mərhələsi. Bu dövr haqqında məlumatımız, demək olar ki, yoxdur; 2) I Şah İsmayıl hakimiyyətə gəldikdən sonra Səfəvilər sarayına yaxın olduğu mərhələ. Bu mərhələ barədə bildiyimiz odur ki, hakimiyyətinin ilk dövründə I Şah İsmayıl onun hakimiyyətə gəlməsinə yardım etmiş hürufilərə, o cümlədən, Süruri, Tufeyli kimi şairlərə qayğı ilə yanaşmışdır; 3) Üçüncü mərhələdə şair Türkiyəyə köçmüş, istedadlı, qüdrətli şair kimi tanınmış, buranın ədəbi prosesində iştirak etmiş, yerli şairlərin yaradıcılığına təsir göstərmişdir.
Mənbələrdə orta əsrlərdə yaşamış şair və yazıçılarımız, alim və müxtəlif peşə sahiblərimiz barədə kifayət qədər məlumat yoxdur. Belə bir vəziyyətdə klassiklərimizin əsərləri, dünyanın müxtəlif kitabxanalarında saxlanan şeir topluları, divanları köməkçimiz olur. Məsələn, son dövrlərə qədər özbək şairləri Lütfi və Əlişir Nəvai, osmanlı şairləri Əhməd Paşa və Karamanlı Nizami şeirlərinə təxmislər yazan Azərbaycan şairi Kişvərinin Ağqoyunlu sarayına yaxın olduğu, XV əsrdə yaşadığı barədə bilgimiz vardı. Kişvərinin Məclise-Şuraye-İslami Kitabxanasında saxlanan, öz əli ilə köçürdüyü aftoqraf divanı onun tərcümeyi-halı haqqında yeni məlumat verir. Şairin bu divanındakı

Ey müsəlmanlar, fəğan bir namüsəlman əlkidin,
Namüsəlman demə kim, bir afəti-can əlkidin (16, s.35)

-mətləli 7 beytlik qəzəlinin məqtə beytində oxuyuruq:

misrasıyla başlanan qəzəlindən söz açır, bu qəzələ Sultan Süleymana (1520-1566) mədhiyyə yazan bir sıra osmanlı şairləri tərəfindən təxmislər yazıldığı barədə məlumat verir: “... qəzəli şair və sənətdəki qüdrət və məharətinə canlı bir vəsiqədir. Eyni qəzəlin Qanuni Süleyman madihlərindən olub Qanuninin h.926-cı ildə (m.1520) cülisindən başlayaraq h.941-də (m.1534) Bağdadı fəthinə qədər keçən zamanını və zəfərlərini nəzm edən şair Məhrəmi tərəfindən təxmisi vardır ki, o təxmisdə də yanlışlıqla qəzəl Sultan Səlimə ətf olunmaqdadır. Qəribədir ki, “Məcmuətün-nəzair” sahibi əsərində qəzəli Sürurimə aid olaraq göstərdiyi halda, təxmisin Səlimə ətf edildiyinin fərqinə varmamışdır.
Zamanında məsnəviləri ilə məşhur olan Məhrəmi Sürurinin qəzəlini böylə təxmis etmişdir:

Ey gözəllik bağı içrə tazə sərvi-sərbülənd,
Görmədi qəddin kibi bir nəxli-gül heç nəxlbənd,
Zülfünün hər bir qılında bağlıdır yüz müstəmənd,
“Ta müənbər kakilin xurşidə salmışdır kəmənd,
Bağlamışdır boynumu zənciri-zülfün bənd-bənd”...

Məhrəmi, səd xəncəri-hicran ilə ol simtən,
Qət’ edərsə başını, qət’ən yüzün döndərmə sən,
Anın için kim, nədir gör Xosrovi-mülki-süxən,
“Ey Səlimi, xətt sevdasından anın baş çəkən,
Parələnsün tiği-möhnətdən gələn tək bənd-bənd”.

Bu təxmisdən başqa Şəmi, Zati, Vəsfi, Rəvani, Məsihi eyni vəzndə olaraq, Nitqi də daha müxtəsər bir vəznlə tənzir etmişlər. Hətta Rəvani, Məsihi və Nitqi qəzəllərinin sonunda Kəmal Xocəndiyə təlmih ilə birər şairanə təməddühdə də bulunmuşlardır. Bu təlmih ilə Kəmal Xocəndinin də bu məal və qafiyədə bir qəzəli olduğunun da ehsas etmiş olurlar. “Məcmuətün-nəzair”in göstərdiyinə görə, bütün bu şairlərin Sürurimə nəzirə yazmaları onun şairlikdəki mövqeyi haqqında müsbət bir fikir vermək üçün kafidir” (15, s.261-263).

Cəzbeyi-zülfü bəni durmaz çəkər qullabtək.

Arizi sanman ki, zatidir könüldə nari-eşq,
Atəşim sudan söyünməz laleyi-sirabtək" (13, s.414-415).

Osmanlı müəlliflərindən Aşiq Çələbi (1520-1572) "Məşairüş-şüəra" adlı təzkirəsində Sürurinin Diyari-Əcəmdən (Azərbaycan və İran) Osmanlı dövlətinə gəldiyini, bir sıra elmlərdən xəbərdar olduğunu bildirmiş, onun "Ta ki, sevdayi-səri-zülfün məkanıdır könül", "Çeşmi-pürxunumda xalın əksi, ey arami-can", "Səlx oldu mahi-ruzəvü göstərdi tabi-eyd" misraları ilə başlanan qəzəllərindən nümunələr vermişdir. XVI əsrdə yaşamış digər müəllif Qınalızadə Həsən Çələbi (1546-1604) 1586-cı ildə tamamladığı "Təzkirətüş-şüəra" əsərində şair haqqında yazır: "Vilayəti-Əcəm"dəndir. Sultan Səlimi-mazinin zamanında fövt olub. "Bu dünyanın, Süruri, filhəqiqə, eyni-şərvərdir" deyü diyari-üqbadə sürur olmaq qəsdilə sər vermişdir. Və bu aləmi-fənadə namurad olmaqla muradi-həqiqiyə irmişdir. Əgərçi əşarı bişümardır, lakin layiqi-qəbul bəzi mətale vardır. Bu şeir anındır:

Dideyi-pürnəmdə xalın əksi, ey arami-can,
Miskə bənzər kim, qızıl valadə olmuşdur nihan (14, s.406-407).

Görkəmli türk alimi İsmayıl Hikmət Ertaylan 1928-ci ildə Bakıda nəşr etdirdiyi "Azərbaycan ədəbiyyatı tarixi" kitabında Süruri barədə təzkirələrdə rast gəldiyi məlumatları nəzərdən keçirərək onu XV-XVI əsrlərdə yaşamış, özünəməxsus üsluba, istedada malik qüvvətli şair, divan müəllifi kimi səciyyələndirmişdir. Alim onu Şərq ədəbiyyatının formalaşmış qəlibləri, klişeləri çərçivəsində hisslərini ifadə edə bilən, ədəbiyyata yenilik gətirən sənətkar kimi təqdim edir: "Şairin ifadəsində çox coşqun olmasa da bir rübabilik, bir hissilik var. Klişe olan o təbirlərin, o istiarələrin içində bir könül sığışdırmağa, bir hiss gizlətməyə çalışır (15, s.260). İ.Hikmət Sürurinin sənətkarlığından danışarkən onun "Ta müənbər kakilin xurşidə salmışdır kəmənd"

yazmış osmanlı müəllifi Sürurinin əsərləri bəziləri tərəfindən bizim şairimizə aid edilmişdir. Azərbaycan şairi Süruri barədə bəzi mənbələrin qeydlərini nəzərdən keçirək. Osmanlı müəllifi Səhi bəy (?-1548) 1538-ci ildə tamamladığı "Həşt behişt" təzkirəsində şair barəsində "Sultan Səlim dövründə, Şah İsmayıl vəqtində fövt oldu" yazaraq onun yaşadığı dövr barədə təxmini məlumat vermişdir (12, s.19).

Qəstəmonulu Lətifi (1491-1582) 1546-cı ildə tamamladığı təzkirəsində şairi "Süruriyi-Şərqi" adlandıraraq onun Sultan Səlim və I Şah İsmayıl vaxtında Çaldıran döyüşündə həlak olduğunu, bəzilərinin onu rumlu (osmanlı) hesab etdiklərini göstərmişdir. Həmin təzkirədən Süruriyə aid bir hissəni professor Mustafa İsenin dilini sadələşdirdiyi variantda təqdim edirik: "Son dərəcə gözəl qəzəlləri və müxəyyəl şeirləri vardır. Qəzəl tərzində eşsiz olub bənzəri yoxdur.

"Ta müənbər kakilün xurşidə salmışdır kəmənd" misrasıyla başlanan qəzəl bəzi qaynaqlarda Sultan Səlimə isnad edilir. Halbuki, onun şeirlərindəndir. Onun divanında yer alması ilə bərabər dərvişcə tərzi də bu xüsusu sübut edir.

Digər:

Çeşmi-pürxunumda xalın əksi, ey-arami-can,
Miskə bənzər kim, qızıl valada etmişlər nihan,

Bu hay-küyə səbəb olan qəzəl də onun şeirlərindəndir:

Qamətim qəmdən büküldü sünbüli-pürtabtək,
Gözlərim qan ilə doldu laleyi-sirabtək.

Cəng için hər dəm dili-xaradən ol sərvi-rəvan,
Daş saxlar sineyi-simin içində abtək...

Müəllifin (Lətifinin-P.K.) nəzirəsi:
Qamətim qəmdən büküldü dərd ilə dolabtək,
Axdı göz-göz didədən əşki-rəvanım abtək.

Yarın ardınca yürürsəm ixtiyari sanmanız,

-misralarında gördüyümüz bu xüsusiyyətlər onun adını klassik qəzəlnəvislər sırasında yüksəldir.

Füzuli yaradıcılığının ilk illərində Sürurinin bəhs etdiyimiz hər üç qəzəlinə nəzirə yazmışdır.

Öylə yandım atəşi-eşq ilə kim, sanır görən,
Rişteyi-şəm'əm ki, oddandır mənim pirahənim

- beytindəki mübaliğə,

Yar əğyarü fələk qəddarü dil biixtiyar,
Ey Süruri, nolasıdır aqibət halım mənim

beytindəki orijinallıq şairin klassik poeziyamızda tutduğu yüksək yeri və müasirlərinə təsirinin səbəbini aydınlaşdırır" (10, s.58-59).

XVI əsrdə "Süruri" təxəllüslü bir neçə şair olduğundan bəzən bu şairləri bir-biri ilə qarışdırırlar. Ehtimal ki, I Sultan Səlim 1514-ci ildə Çaldıran döyüşündən sonra bizim Sürurini də digər sənətkarlarla birlikdə Türkiyəyə aparmışdır. Onun Türkiyədə böyük nüfuz qazandığı, osmanlı şairlərinə təsir etdiyi, orada vəfat etdiyi göstərilir. Professor Azadə Musabəyli "Türkiyədə yaranan Azərbaycan ədəbiyyatı və Xəlilinin "Firqətnamə"si" adlı kitabının "Azərbaycandan Türkiyəyə gedən sənətkarlar və onların əlyazmaları" adlı birinci fəslində ayrı-ayrı təzkirə və əlyazmalarda rast gəldiyi Süruri şeirlərini təhlil etmiş, onlardan nümunələr vermişdir. A. Musabəyli AMEA Əlyazmalar İnstitutunda, Sankt-Peterburq Universiteti kitabxanasında saxlanan əlyazmalara, İsmayıl Hikmətin "Azərbaycan ədəbiyyatı tarixi" kitabında verilən şeirlərin mətninə əsasən Lətifi təzkirəsində deyilən fikri təsdiqləyir, bəzi müəlliflərin Sultan Səlimə aid etdiyi " Ta müənbər kakilin xurşidə salmışdır kəmənd" misrasıyla başlanan qəzəlin Süruriyə məxsus olduğunu göstərir (11, s.19). Qeyd etdiyimiz kimi, mənbələrdə "Süruri" təxəllüslü ədiblər bir-biri ilə qarışdırılmış, klassik şairlərdən Mövlana Cəlaləddin Rumi, Əbdürrəhman Cami, Hafiz Şirazi əsərlərinə şərhlər

Azərbaycan şairidir. Sürurini Nəsimi irsinin varisi, onun ideyaları uğrunda mübarizə aparan sənətkar adlandıran akademik Həmid Araslı "Böyük Azərbaycan şairi Füzuli" monoqrafiyasında qeyd edir ki, şair Xətai sarayında yaşayarkən hürufi fikirlərini yaymış, bununla bərabər dünyəvi məhəbbət mövzusunda da qəzəllər yazmışdır. Alim Sürurinin şeir sənətkarlığı barədə yazır: "...O, məhəbbət mövzularında da yazmış və bu cür qəzəllərində daha artıq müvəffəqiyyət qazanmışdır. Divanında təsadüf etdiyimiz qəzəllərdə onun ustad bir şair, Füzuliyə və bir çox müasirlərinə təsir edə bilən bir sənətkar olduğunu görürük. Hürufiliyi təbliğ etmək məqsədilə yazdığı şeirlərdə dili ərəb-fars tərkibləri, hürufi və dini ibarələrlə dolu olan və Nəsimi dilinə nisbətən daha çətin və şərhə möhtac görünən bu şairin aşiqanə qəzəlləri nisbətən sadə və orijinaldır" (10, s.58). H.Araslı Sürurinin aşağıdakı mətləli üç qəzəlini yüksək dəyərləndirərək. Füzuli də daxil olmaqla bir sıra sənətkarların yaradıcılığına təsir etdiyini, Füzulinin bu şeirlərə nəzirə yazdığını göstərir:

Ta müənbər kakilin xurşidə salmışdur kəmənd
Bağlamışdır boynumu zənciri-zülfün bənd-bənd...

Könlümü zülfünlə çək zəncirə, şeydalanmasın,
Sinəmi çak et ki, səndən qeyri məvalanmasın...

Bisütuni-qəmdə bərgi-laleyi-həmrayə bax,
Pərdəhayi-dideyi-Fərhadi-qəmfərsayə bax.

Alim birinci qəzəl haqqında yazır ki, əsrlərcə Yaxın Şərq şairləri ona nəzirələr yazmışlar: "Şeirin musiqisi, qafiyənin ona verdiyi əzəmət, xəyal dərinliyi, ifadə orijinallığı Süruriyə şöhrət qazandıran əsas xüsusiyyətlərdəndir:

Ənbərəfşan zülf ilə irmək dilər canə könül,
Allah-Allah, nə uzaq sövdayə düşmüş dərdmənd

qoyub getdiyi ədəbi-bədii mirasdan bəhrələndiyi kimi, Nəsiminin də şeirlərini oxumuş, onun priyomlarından istifadə etmiş, öz fikir və hislərini daha yeni və orijinal formada ifadə etmişdir, dərin biliyi və müstəsna istedadı, zəngin həyat təcrübəsi, orijinal üslubu ilə əbədi yaşayan gözəl əsərlər yaratmışdır" (9, s.124).

Füzuli də Nəsimi kimi "Oynar" rədifli qəzəl yazmışdır. İki sənətkarın qəzəllərindəki beytləri müqayisə etdikdə Füzulinin Nəsimidən təsirləndiyini əyani surətdə görmək mümkündür:

Nəsimi:
Nigarım, dilbərim, yarım, ənisim, munisim, canım,
Füzuli:
Gözüm, canım, əfəndim, sevgilim, dövlətli sultanım.
Nəsimi:
Çün Nəsimi aləmin sultandır,,
Dövr anın, dövran anın dövranıdır.
Füzuli:
Ol pərivəş kim, məlahət mülkünün sultanıdır,
Hökm onun hökmdürür, fərman onun fərmanıdır.

Qeyd etdiyimiz kimi, adlarını sadaladığımız dörd böyük sənətkarın-Nəsimi, Nəvai, Xətai və Füzulinin anadilli Azərbaycan ədəbiyyatının inkişafına güclü təsiri olmuşdur. Bu sənətkarlardan hər birindən və ya bəzilərindən bəhrələnən şairlərimiz də olmuşdur. Daha çox bir sənətkarın irsindən təsirlənənlər də vardır. Məsələn, Süruri, Tufeyli kimi XV-XVI əsrlərdə yaşamış hürufi şairlərin yaradıcılığında əsasən Nəsimidən bəhrələməni görürük. Tədqiqatçılar haqlı olaraq göstərirlər ki, dil və üslub cəhətdən Nəsimiyə yaxın olduqlarından əsərlərinin böyük Azərbaycan şairinin şeirləri ilə səhv salınması tamamilə mümkün olan şairlər də vardır: "XVI yüzillikdə yaşamış hürufi şairlərdən Süruri, Fazili, Kəlimi, Nəmayi kimi şairlərin əsərləri dil, üslub və istifadə edilən terminlər baxımından Nəsimi şeirinə səhv salınacaq qədər yaxındır" (7, s.247).

Süruri əsərlərində əsasən Nəsimi irsindən bəhrələnən, Nəvai sənətindən də müəyyən qədər təsirlənən, ədəbiyyata özündən sonra gəlmiş Füzuli yaradıcılığına təsir edən, XV-XVI əsrlərdə yaşamış

(1252-1334) olmuşdur. Lakin Səfəvi ideyalarını təbliğ edən türkdilli qızılbaş şeiri məhz Xətaidən sonra formalaşır və özünün ardıcıllarını tapır. Qızılbaş ədəbiyyatı, onun xüsusiyyətləri barədə danışarkən, əlbəttə ki, birinci növbədə bu ədəbiyyatın əsasını qoymuş Xətainin yaradıcılığından danışmaq lazımdır. Tədqiqatçılar haqlı olaraq qeyd edirlər ki, qızılbaşlıq ideyaları Xətai divanında daha aydın ifadəsini tapmışdır. Səfəvilik ideyalarını, şiəliyi təbliğ edən, döyüşə gedən qızılbaş əsgərlərini "igid yektalar", düşməni Yəzid, Şümri-Mərvan adlandıran Xətai qızılbaş ədəbiyyatının klassik nümunələrini yaratmışdır. Nəsiminin şeirindəki üsyankar, mübariz ruh Xətaiyə keçərək siyasi məna da kəsb etmişdir. Tədqiqatçı Səadət Şıxıyeva Xətainin Nəsimi irsindən bəhrələnməsi barədə yazır: "Nəsiminin hökmdar xələflərindən olan Şah İsmayıl Xətainin-Səfəvi xanəndanının bu ən qüdrətli hökmdarının qəzəllərinin böyük əksəriyyəti Nəsimiyə yazılmış nəzirələrdir ("Gör", "Anda neylər", "İdim", "Olmasın", "İçində", "Bilənə" və s.). Xətai şeiri sələfinin söz sənətindəki ruhunu yaşatması ilə Nəsimi ədəbi məktəbində xüsusi yer tutur" (7, s.246).
Nəhayət, Nəsimi sənətindən bəhrələnən, sələfi kimi üç dildə: türk, fars və ərəb dillərində mükəmməl əsərlər yaradan, müasirlərinin və özündən sonra gələn sənətkarların yaradıcılığına güclü təsir edən dahi şairimiz Məhəmməd Füzulidir (1494-1556). Mirzağa Quluzadə haqlı olaraq göstərir: "Nəsiminin lirikası Füzuli ədəbi istedadının yetişməsi üçün zəruri bir tarixi mərhələ təşkil edir. Bu iki sənətkar arasında bədii fikrin inkişafı nöqteyi-nəzərindən qanunauyğun bir əlaqə mövcuddur. Nəsimi və Füzuli Azərbaycan ədəbi-tarixi prosesinin bir-birini tamamlayan iki müxtəlif mərhələsidir. Nəsimi Azərbaycan dilində yaradılmış şeirin bünövrəsini işləyib divarlarını xeyli qaldırmışsa, Füzuli bu imarəti tamamlamaqla bərabər, onun bütün ziynətini vermişdir" (8, s.28). İki böyük sənətkarın ədəbi irsini müqayisəli şəkildə araşdıran tədqiqatçılar belə qənaətə gəlirlər ki, Füzuli Nəsimi əsərlərini diqqətlə oxumuş, onun ədəbi irsinə dərindən bələd olmuşdur. Tədqiqatçı Vəcihə Feyzullayeva yazır: "Şeirlərinin məzmunundan görünür ki, Füzuli özündən əvvəlki şair və ediblərin

soruşdu ki, kim daha yaxşı yazır, sən kimi daha çox bəyənirsən? Mən dedim:
-Mövlana Lütfi hamı tərəfindən bəyənilir...o, söz mülkünün sultanıdır.
O dedi:
-Nə üçün Seyid Nəsimini demədin?
Mən cavab verdim:
-Yadıma düşmədi, onu xatırlamaq da çətindir. Seyid Nəsiminin nəzmi başqa cürdür. O, bizim şairlər kimi yazmamışdır. Əsl həqiqəti təqdim edib. Bu sualı verməkdə sənin məqsədin rəmzi şeirlər yazanları soruşmaqdırmı?
Pəhləvan etiraz etdi və istehza ilə dedi:
-Heç rəvadır ki, Seyid Nəsiminin yanında Lütfiyə üstünlük verirsən? Halbuki Seyid Nəsiminin şeirləri zahirən məcazi olsa da, məna etibarı ilə əsl həqiqətin yolunu vəsf edir. Bunu deyib mənim bu gün səhər tezdən yazdığım şeiri əzbərdən, özünəməxsus bir ahənglə axıra qədər oxudu. Şeirin məqtəsində mənim təxəllüsüm var idi:

Gər Nəvai gözəllərin vəsfi üçün çəksə çoxlu əziyyət,
Nə etməli, bəxti qaraya hər zaman kədərdən pay düşür.

Məhəmməd Pəhləvan mənim təxəllüsümü Nəsimi ilə əvəz etmişdi. Əslində bu əvəzetmə yerinə düşürdü. Nəvaidən çox Nəsimiyə münasib gəlirdi...” (bax:6).
Ə.Nəvainin “Nəsaimül-məhəbbət” adlı əsərində də Nəsimi haqqında məlumata rast gəlirik. Nəvainin türkcə dörd divanından hər birində Nəsiminin təsiri ilə yazılmış şeirlər vardır. Tədqiqatçılar Nəvainin “Arzu”, “Kimdə var?” qəzəllərinin Nəsiminin “Arzular”, “Kimdə var?” şeirlərinə nəzirə olaraq yazıldığını göstərmişlər. Böyük özbək şairi Nəsiminin “Bu nə adətdir, ey türki-pərzad” misrasıyla başlanan şeirinə bir neçə nəzirə yazmışdır (7, s.246).
XVI əsrdən başlayaraq Azərbaycan ədəbiyyatında səfəvilik, qızılbaşlıq ideyalarını təbliğ edən poeziyanın mövcudluğundan danışa bilərik. Bu poeziya istər klassik, istərsə də şifahi xalq ədəbiyyatına məxsus formalardan istifadə etmişdir. Səfəviliyin ilk təbliğatçısı bu təriqətin banisi, Şah İsmayılın ulu babası Şeyx Səfiəddin Ərdəbili

Azərbaycan deyil, Türkiyə, İran, Türkmənistan, Özbəkistan və Tacikistanın müxtəlif söz sənəti ustaları da daxildir" (4, s.33).
Nəsimi şeirindən bəhrələnən, onun möhtəşəm poeziyasından ilhamlanan orta əsrlər özbək şairləri arasında Lütfi, Nəvai, Hüseyn Bayqara, Şeyxzadə Ətai, Əsiri, Məşrəb və başqalarının adını çəkmək olar. Özbək alimi Erqaş Rüstəmov yazır: "Nəsimi mənsub olduğu Azərbaycan xalqının, Yaxın Şərq və eləcə də özbək xalqının ədəbiyyatında mərdlik, cəsarət və qəhrəmanlıq rəmzinə çevrilmişdir. Nəsimi ədəbi irsi əsrlərdən bəri özbək şairlərinin yaraıcılığında həm məna və məzmun, həm də forma və ifadə tərzi cəhətdən silinməz izlər buraxmışdır. Dahi özbək şairi Əlişir Nəvai Nəsiminin həyatı və ədəbi fəaliyyəti ilə yaxından tanış idi (5). Məlum olduğu kimi, böyük özbək şairi Əlişir Nəvainin (1441-1501) Azərbaycan- özbək ədəbi əlaqələrinin inkişafında müstəsna rolu olmuşdur. O, orta əsrlər Azərbaycan ədəbiyyatı ilə ən çox bağlı olan və Azərbaycan şairlərinin yaradıcılığına ən çox təsir etmiş Orta Asiya şairidir. Nizami, Nəsimi, Əşrəf Marağayi, Qasim Ənvar kimi Azərbaycan şairlərinin əsərlərindən bəhrələnən, onların ədəbi irsinə böyük hörmət və məhəbbətlə yanaşan Nəvai bir sıra Azərbaycan şairlərinin-Kişvəri, Xətai, Füzuli, Sadiq bəy Əfşar, Əmani, Mürtəzaqulu xan Zəfər, Saib Təbrizi, Qövsi Təbrizi və başqalarının yaradıcılığına təsir etmişdir. Heç şübhəsiz, Nəvainin əsərlərinin orta əsrlərdə bir sıra türk xalqlarının nümayəndələri tərəfindən asanlıqla oxunub başa düşülməsi, əsərlərindəki humanizm ideyaları, dərin məna, yüksək sənətkarlıq onun yaradıcılığının geniş bir coğrafiyada-bütün Türküstandan başqa Azərbaycan, İran, Türkiyə və Hindistanda da yayılmasına səbəb olmuşdu. Nəvai "Nəsaimül-məhəbbət" və "Haləti-Pəhləvan Məhəmməd" əsərlərində Nəsiminin anadilli şeirlərini böyük hörmət və məhəbbətlə yad edir ki, bu da onun dahi Azərbaycan şairinin irsinə bələd olduğundan xəbər verir. Nəvai"Küştigir" təxəllüsü ilə şeirlər yazan Məhəmməd Pəhləvana həsr etdiyi bioqrafik mövzulu əsərində yazır ki, "bir dəfə bərk xəstələnmişdim. Məhəmməd Küştigir hər gün mənə baş çəkmək üçün yanıma gəlirdi. Bir gün o

müqayisədə daha üstün mövqeyə malik olmuşdur. Bir sıra elmi əsərlərin, hətta bəzi lüğətlərin belə nəzmlə yazıldığı bəllidir. Lakin nəzmlə yazılmış hər bir əsəri, təbii ki, poeziya nümunəsi hesab etmək olmaz. Ədəbiyyatşünaslıqda şeir dedikdə "müəyyən bir tarixi dövrün ədəbiyyatına məxsus şeir nitqi qanunlarına əsasən yaradılmış lirik və ya lirik-epik əsər" (2, s.385) başa düşülür. Şeirdə poetik fikir obrazlarla, vəzn və qafiyənin köməyi ilə ifadə olunur. Orta əsrlər Azərbaycan ədəbiyyatı tarixində lirik poeziya böyük əhəmiyyətə malik olmuşdur. Araz Dadaşzadənin bu fikrini tamamilə haqlı sayırıq: "Lirika orta əsr Azərbaycan poeziyasının canıdır. Cəsarətlə deyə bilərik ki, bütün Azərbaycan şairləri nədən və nə yazdıqlarından asılı olmayaraq lirik idilər" (3, s.21). Həyat hadisələrini təhkiyə yolu ilə əks etdirən eposdan, hərəkət, danışıq vasitəsilə əks etdirən dramdan fərqli olaraq lirikada gerçəklik müəllifin daxili aləmində yaranmış fikir və həyəcanları göstərməklə əks etdirilir.

Dörd böyük lirik sənətkar-İmadəddin Nəsimi, Əlişir Nəvai, Şah ismayıl Xətai və Məhəmməd Füzuli XV-XVI əsrlər anadilli Azərbaycan poeziyasının inkişafına, dövrün şairlərinin yaradıcılığına güclü təsir etmişlər. Bu dörd qüdrətli sənətkar arasında Nəsiminin mövqeyi xüsusilə diqqətəlayiqdir: Çünki Nəsimi (1369-1417) onunla bərabər adını çəkdiyimiz digər üç sənətkarın da yaradıcılığına kifayət qədər güclü təsir etmişdir. Tədqiqatçı Səadət Şıxıyeva Nəsimi irsinin müxtəlif dünyagörüşlü sənətkarların yaradıcılığına təsiri barədə yazır: "Onun mükəmməl bədii-fəlsəfi fikir sisteminin həm dövrünün, həm də sonrakı əsrlərin ədəbiyyatına dərin təsiri olmuşdur. Bu nüfuz dairəsi, bəzi tədqiqatlarda göstərildiyi kimi, yalnız hürufi və təriqət ədəbiyyatı ilə məhdudlaşmır. Şairin fərdi üslubundan təsirlənmə ələviliyin müxtəlif qolları ilə yanaşı xəlvətiyyə, gülşəniyyə, misriyyə və s. kimi fəlsəfi-fikri axınların mürşidlərinin və bir sıra təriqətlərin nümayəndələrinin (qələndərilər, yəsəvi dərvişləri və s.) yaradıcılığında da müşahidə olunur. Təriqət və divan ədəbiyyatı ilə yanaşı xalq şeiri üslubunda yaradılmış poetik örnəklər üzərində də Nəsiminin güclü təsiri duyulmaqdadır. Bu qeyri-məhdud nüfuz sahəsinə yalnız

şeiri şəkillərindən bəhrələndiklərini görürük. Əlbəttə, nəzərə almaq lazımdır ki, bu zaman artıq heca vəznində, xalq şeiri formalarında yazan Xoca Əhməd Yəsəvi, Əli və Yunus Emrenin örnəyi mövcud idi. XVI əsrdə yaşamış Şah İsmayıl Xətai sarayına yaxın olan Aşıq Qurbani əsərlərini şifahi xalq ədəbiyyatı şəkillərində, xalq şeiri ruhunda yaratmışdır.

Dövrün ədəbiyyatının məzmununda da dəyişikliklər nəzərə çarpırdı. Bu zaman əsasən ənənəvi növ və janrlar çərçivəsində mövcud olan Azərbaycan ədəbiyyatına yeni təmayüllərin gəlməsi dönməz xarakter almışdı. Ədəbiyyat, poeziya humanizmi, məhəbbəti, gözəlliyi təbliğ etməklə bərabər get-gedə daha artıq dərəcədə zamanın ümummilli əhəmiyyətli ictimai və etik problemlərinin diqqətə çatdırılması üçün vasitəyə çevrilir, xalqın milli özünüdərkində mühüm rol oynayırdı. Əsasən ümumbəşəri problemlərlə məşğul olan orta əsr tipli ədəbiyyat hakim mövqeyini saxlasa da, ədəbiyyatın ictimai, milli əhəmiyyəti nəzərə çarpacaq dərəcədə artmağa başlamışdı. Bu dövrdə digər türk məhəlli dillərindən, o cümlədən, osmanlıcadan və cığataycadan fərqi daha çox nəzərə çarpan Azərbaycan türkcəsi geniş bir ərazidə başa düşülürdü.

XV-XVI əsrlərdə bir sıra məmləkətlərdən Azərbaycana, Səfəvilər dövlətinə mühacirət edənlər olduğu kimi, Azərbaycandan, Səfəvilər dövlətindən xarici ölkələrə köçənlər də var idi. Türkiyə ərazisinə köçən Arifi, Bəsiri, Bidari, Qasimi, Matəmi, Mir Qədri, Pənahi, Səhabi, Süruri, Xəzani (Əsiri), Xəlifə, Hamidi, Hafiz, Niyazi, Haşimi, Şahi, Həbibi, Xəlili, Gülşəni kimi Azərbaycan şairlərinin adını çəkən professor Azadə Musabəyli təəssüflə bu sənətkarların bir çoxunun əsərlərinin əlimizə çatmadığını qeyd edir: “Təəssüflə etiraf etməliyik ki, anılanların çoxunun əsərlərinin topluları əlimizdə yoxdur. Elələri vardır ki, haqqında təzkirələrdən bir cümlə, bir ifadə tapmışıq və ya neçə-neçə əlyazmanı axtarıb-axtarıb bir şeirini, bir misrasını üzə çıxarmışıq” (1, s.77).

Məlum olduğu kimi, orta əsrlər Müsəlman Şərqi xalqlarının ədəbiyyatında, o cümlədən, Azərbaycan ədəbiyyatında poeziya nəsrlə

Süruri və onun divanı

XV-XVI əsrlər Azərbayan xalqının tarixində, mədəniyyət, elm və ədəbiyyat tarixində çox mühüm əhəmiyyətə malik olan dövrdür. XV əsrin əvvəllərində Teymurun işğalına son qoyulduqdan sonra ölkənin ərazisində mövcud olan Şirvanşahlar, Cəlairilər, Qaraqoyunlular, Ağqoyunlular, Səfəvilər dövlətlərinin hakimiyyəti zamanı milli mədəniyyətin, elmin, ədəbiyyatın inkişafına xüsusi fikir verilməyə başlandı. Xüsusilə Səfəvilər dövründə ölkənin siyasi, hərbi, iqtisadi gücü xeyli artdı. 1501-ci ildə Şah İsmayıl Xətai tərəfindən əsası qoyulan bu dövlət Azərbaycan və İran hüdudlarını aşaraq geniş bir ərazini tutdu. I Şah İsmayıl 1506-cı ildə Ərəş və Diyarbəkir vilayətlərini tutdu, 1508-ci ildə Bağdadı, bütün İraqı ələ keçirdi. 1510-cu ildə Şeybani xanla müharibədə qələbə çalan Şah İsmayıl Herat, Mərv, Bəlx şəhərləri ilə bərabər Xorasanı da fəth etdi.

XV-XVI əsrlərdə Təbriz və Şamaxı ölkənin əsas mədəniyyət və elm mərkəzləri idi. Bu dövrdə anadilli ədəbiyyatın sürətli inkişafı müşahidə olunur. Hələ XIII-XIV əsrlərdən İzzəddin Həsənoğlu, Əli, Suli Fəqih, Yusif Məddah, Qazi Bürhanəddin, İmadəddin Nəsimi kimi sənətkarların əsərlərində ən dərin fikirləri, fəlsəfi düşüncələri ifadə etmək gücünü sübut edən Azərbaycan türkcəsində XV əsrdə Cahanşah Həqiqi, Əmir Əfsəhəddin Hidayət, Əhmədi Təbrizi, Dədə Ömər Rövşəni, Şeyx İbrahim Gülşəni, Xətai Təbrizi, Xəlili, Həbibi, Kişvəri, Tüfeyli, Süruri kimi sənətkarlar yazıb-yaratmış, I Şah İsmayılın hakimiyyətə gəlməsindən sonra, XVI əsrin əvvəllərində də anadilli poeziyanı inkişaf etdirmişlər. Şah İsmayıl Xətainin (1487-1524) özü də XV-XVI əsrlərdə ana dilində şeirlər yazan sənətkar olmuşdur.

Səfəvilər dövrü (1501-1736) Azərbaycan ədəbiyyatının səciyyəvi xüsusiyyətlərindən danışarkən ilk növbədə anadilli şeirə və nəsrə (qeyd edək ki, dövrün əksər sənətkarları ikidilli, bəzi hallarda üçdilli olmuşlar, doğma dillə bərabər fars və ərəb dillərdində də əsər yazmışlar), şifahi xalq ədəbiyyatına meylin artdığını nəzərə çatdırmaq lazımdır. Şah İsmayıl Xətai, Xəzani kimi şairlərin əsərlərində xalq

transletrasiyasını isə qarşısında verir. Bu da oxucu və tədqiqatçı üçün son dərəcə vacibdir , çünki mətni asanlıqla qavranılıb şərh edilir.
Biz vətənpərvər ziyalımıza elmi araşdırmalarında uğurlar arzulayırıq. Fəxr edirik ki, bu il 100 illiyini qeyd etdiyimiz Bakı Dövlət Universiteti Firuz müəllim kimi məzunları var. Hələ tələbə ikən Mir Cəlal Müəllimin "Bir gəncin manifesti" əsərini fars dilinə tərcümə edən Firuz Fifahi həm də klassik irsimizin fundamental tədqiqatçılarındandır. Onun şəxsi həyatı da Azərbaycan elmi ictimaiyyəti ilə bağlıdır və həmişə qabaqcıl ziyalılarla ünsiyyətdə olmağı çox xoşlayır. Bu da Firuz müəllimdə geniş elmi dünyagörüş yaratmışdır.
Milli mədəniyyətimizin böyük təəssübkeşi olan Firuz müəllimə həyatda can sağlığı, elmi fəaliyyətində uğurlar diləyirəm. Arzu edirəm ki, əlində olan başqa əlyazmaları da tez bir vaxtda çapa hazırlayıb Azərbaycan xalqının ixtiyarına versin.

Professor Sənan İbrahimov
Bakı Dövlət Universitetinin Professoru
Bakı 2019

da qeyd edir ki, şair az vaxtda sarayda böyük nüfuz qazanır və əsərlərinə nəzirələr yazılır.
Sürurinin ədəbi irsindən bəhs edənlər bunu da xüsusi qeyd edir ki, o, Nəsimi ədəbi məktəbinin görkəmli nümayəndələrindən olmuş və əsərlərində hürufizmə rəğbətini bildirmişdir.
Bütün bunlar Süruri haqqında indiyədək bildiklərimizdir.
Firuz Rifahi isə şairin indiyədək muzeylərdə və arxivlərdə olan əlyazmalarını toplayıb çap etdirmişdir. İndi əlimizdə olan bu möhtəşəm divan böyük şairimizin nə qədər istedadlı olduğunu sübut edir. Firuz müəllim, sözün həqiqi mənasında, Sürurinin həyatını və yaradıcılığını dərindən tədqiq etmiş və onun barəsində fundamental bir ön sözü yazıb qarşımıza qoymuşdur. Bu tədqiqatda biz nələrin şahidi olmuruq?... Sürurinin şeirlərinə nəzirə yazan şairlərin siyahlısını, əlyazmalarının saxlanıldığı yeri, beytlərin sayı, şeirlərin sayı, əlyazmanın paleoqrafiyası, şəxsi həyatı ilə bağlı nadir məlumatlar və s.
Ən maraqlı cəhət budur ki, Firuz müəllim şairin fars dilində yazdığı şirləri də kitaba daxil edib, onları da oxuculara və tədqiqatçılara təqdim etmişdir. Bu da Sürurinin ədəbi irsini araşdıranlar və onu tədris edənlər üçün geniş imkanlar açır. Artıq şair barəsində əlimizdə bu qədər geniş elmi məlumat olandan sonra onun tədrisi də, tədqiqi də son dərəcə asanlaşır. Bu müqəddəs işi gördüyünə görə biz Firuz müəllimə öz dərin təşəkkürümüzü bildiririk.
Onu da qeyd etmək lazımdır ki, Firuz müəllim klassik ədəbiyyatımızın ən böyük cəfakeşlərindəndir. Onun son on illərdə tərtib etdiyi Əhmədi Təbrizinin “Yusif və Züleyxa”, “Şeyx Əbdül-Rəzzaq” poemaları, Əlinin “Qisseyi-Yusif” poeması, dilçiliyimizə dair Rüstəmi Dərvişin Azərbaycan dilinin qrammatikasına aid kitabları elmi ictimaiyyət arasında sensasiya yaratmışdır. Bu kitab da həmin müqəddəs işin davamıdır.
Firuz Rifahi Azərbaycan mətnşünaslığında yeni üslub və yeni məktəb yaradan alimlərimizdəndir. Məhz onun metodu indi mətnşünaslıqda prioritet sayılır. Belə ki, alim mətnin orijinalını sətrin əvvəlində, onun

Qaməti sərv, gözi nərgis, ruxsarı səmən.	قامتی سرو کوزی نرکس رخساری سمن.
Səni devdigin üçün cövr aılırsan bana sən,	سنی سودکم ایچون جور قیلورسن بکا سن،
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.	سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.
Taki,bu hüsn ilə gördi gözüm, ey mah səni,	تا که بو حسنله کوردی کوزم ای ماه سنی،
Ki, pərirulərə şahi eyləmiş allah səni.	که پری رولره شاه ایلمش اللـه سنی.
Sevmişən canu könüldən səni, vallah səni,	سومشم جان کوکل دن سنی واللـه سنی،
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.	سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.
Bilməzəm ğəmzələrin necə al eylədilər,	بلمزم غمزه لرک نیجه آل ایلدیلر،
Ki, cəfa birlə əlif qəddi dal eylədilər.	که جفا برله الف قدی دال ایلدلر.
Yığılıb müddəilər üstümə , qal eyədilər,	یغلوب مدعیلر اوستمه قال ایلدلر،
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.	سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.
Açılıb badi-havadan səri-zülfün şikəni,	آچلوب باد هوادن سر زلفک شکنی،
Taru mar etdi gül üzi xitteyi Çinu Xütəni.	تارمار اتدی کل او(زی خطه چین) ختنی.
Necə pünhan edim axir, .. . nedə səni,	نیجه پنهان ایدم آخر ... ... نیده سنی،
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.	سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.
Astanından irağ olalıdan can sənəma,	آستانکدن اراغ اوللیدی جان صنما،
Məni dərd ilə həlak eylədi hicran, sənəma.	منی دردیله هلاک ایلدی هجران صنما.
Sana mən eyləmişəm bana nə dərman sənəma,	سکا من ایلمشم باکه نه درمان صنما،
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni.	سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی.
Ey Sururi, nəzər etməz ürəgim yarasına,	ای سروری نظر اتمز یورکوم یاره سنه،
Od düşər, vəh bu həsəddən ciyərim parasına.	اود دوشر وه بو حسددن جکرم پاره سنه.
Dosta ğəmzəsi olur aşiqi biçarəsinə,	دوسته غمزسی اولور عاشق بیچاره سنه،
Sevən olsunmı bəyim,həsrət ilə vay məni	سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی

Belə dərin poetik duyuma malik Süruri haqqında ədəbi-tarixi mənbələr az məlumat verir. Türkiyə təzkirəçisi Lətifi qeyd edir ki, Sürurinin divanı var və bu divan öz poetik xüsusiyyətləri ilə diqqəti cəlb edir. İstedadlı alimimiz Firuz Rifahi məhz həmin məşhur divanı çapa hazırlamış və onun böyük şair olduğunu əyani olaraq sübut etmişdir. Lətifi öz təzkirəsində şairi həm də alim, ədəbiyyatşünas və şərhçi kimi təqdim edir. Deyir ki, Süruri Cəlaləddin Ruminin, Əbdürrəhman Caminin, Mirhüseyn Vaizin məsnəvilərinə şərhlər yazmışdır.

Şairin şəxsi həyatı barəsində əlimizdə geniş məlumat yoxdur. Həsən Çələbinin təzkirəsində şairin həyatı barədə çox az məlumat verilir və qeyd edilir ki, Sultan Səlim Təbrizi fəth edərkən çox şairləri də özü ilə Türkiyəyə aparmışdır. Onlar arasında Süruri də var idi. Təzkirələr onu

Süruri haqqında nə bilirdik və Firuz Rifahi tədqiqatlarından sonra nəyi öyrəndik

Firuz müəllimin çapa hazırladığı Sururinin divanından əvvəl biz klassikimiz barədə nə bilirdik? Onu bilirdik ki, XV əsr ədəbi prosesində Süruri (..-1520) adlı şairimiz də olmuşdur və XV əsrin sonu XVI əsrin əvvəllərində yaşayıb, Sultan Səlim sarayına yaxın olub, ona qəsidələr həsr etmişdir. Şairin lirik şeirləri o qədər təravətlidir ki, Füzuli kimi dahi onlardan təsirlənmiş və şairin üç qəzəlinə nəzirə yazmışdır. Həmin qəzəllərin mətlə beytləri belədir:

Ta müənbər kakilin xurşidə salmışdır kəmənd,
Bağlamışdır boynumu zənciri-zülfün bənd-bənd...

və

Könlümü zülfünlə çak zəncirə şeydalanmasın,
Sinəmi çak et ki, səndən özgə məvalanmasın...

və

Bisütuni-ğəmdə bərgi-laleyi-həmrayə baq,
Pərdehayi-dideyi-Fərhadi-ğəmfərsayə baq.

Belə dərin məzmunlu lirik şeirlər göstərir ki, Süruri XV əsrin sonu XVI əsrin əvvəllərindəki ədəbi mühitin ən istedadlı şairlərindən olmuşdur. Mənbələrin verdiyi məlumata görə, şair 1514-cü ildən sonra Türkiyəyə mühacirət edib, Türkiyə ədəbi mühitinin fəal üzvlərindən olmuşdur. Sürurinin yaradıcılığı XV əsr Azərbaycan poetik düşüncəsinin və dilinin bariz nümunəsidir. Onun şeirləri həmin dövrdəki azərbaycanlıların incə poetik zövqündən, dərin fəlsəfi mühakiməsindən xəbər verir:

Saldı sevdalara ol zülfi-səmənsa məni,	صالدی سودالره اول زلف سمنسا منی،
Eylədi ğəmzələri aləmə düsvay məni.	ایلدی غمزه لری عالمه رسوای منی.
Sənin üçün dilə düşdüm, gör axı hay,	سنک ایچون دله دوشدم کور اخی های،
Sevən olsunmı bəyim, həsrət ilə vay məni	سون اولسونمی بکم حسرتله وای منی..
Ey üzi gül,saçı sünbül,ləbi ğönçə dəhən	ای یوزی کل‌سچی‌سنبل لبی غنچه دهن، ,

Ön sözü yazan və rəyçi:

Professor Sənan İbrahimov,Bakı
Dövlət Uinversitetinin professoru

və

Sururinin Divanına giriş sözü yazan:

Doktor Paşa Kərimov
Azərbaycan Milli Elmlər Akademiyası
Məhəmməd Füzuli adına Əlyazmalar
İnstitutunun direktor müavini,
filologiya elmləri doktoru

XV-XVI-cı əsr şairi Sururinin Divanı yeni aşkar edilmiş Kalifornia Ştati Universiteti nüsxəsi əsasında hazırlanıbdır. Burada Suruinin başqa qaynaqlarda olan şeirləri də toplanıbdır.

Divan of Amir Sururi XV century, based upon California State University manuscript is compiled and prepared by Firuz Refahi Alamdari. Two other Divans and three Mejmues are referred to for other poems belonging to Sururi.

Divan of Amir Sururi- XV century poet
Compliled and prepared by Firuz Refahi Alamdari
Forward by Prof. Sanan Ibrahimov from BDU University
Divan Of Sururi by Dr. Paşa Karimov from Manuscript İnstitute of Acafemy of Science of Azerbaijan Republic
Published at Tehran
Publisher: Savalan Igitleri
First Publication : 2019
İSBNI:978-622-673973-3

ƏMİR SÜRURİ

Türkçə-Farsca Divanı

Kalifornia Nüsxəsi Əsasında

Nö. 327

Tehran

2019

Amir Sururi

Türkcə–Farsca

DİVANI



Hazırlayan: *Firuz Refahi Ələmdari*